تفسیر

رَوْحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰۰ ریال



تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی
۱۰
کتابفروشی اسلامیه



تفسیر

رَوْحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

بتصحیح علی اکبر غفاری

مجلد دهم

۱۳۹۸ هجری

(چاپ اسلامیه)

سورة فصلت

بدانکه این سوره مکی است و پنجاه وچهار آیت است در عدد کوفیان ، و سه در عدد حجازیان ، و دودرعدد بصریان و شامیان ، و هفتصد و نود وشش کلمه است ، و سه‌هزار وسیصد وپنجاه حرف است ، ودرخبر است که هر که او سورهٔ حم المصابیح بخواند بعدد هرحرفی ده حسنه بنویسند اورا .

سورة فصلت اربع وخمسون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

حمٓ (١) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ (٢) كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً

فرو فرستاده‌ایست ازبخشایندهٔ مهربان نوشته‌ایست تفصیل‌داده‌شده آیات‌او قرآنی‌است

عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (٣) بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ (٤)

عربی برای گروهی که میدانند مژده‌دهنده وترساننده پس‌روگردانیدند بیشترایشان پس‌آنها نمیشنوند

وَ قالُوا قُلُوبُنا فِي أَكِنَّةٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ وَ فِي آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِكَ

وگفتند دلهای ما درغلاف‌است ازآنچه خوانید مارا بسوی‌او درگوشهای‌ما سنگینی‌است وازمیان ما ومیان تو

حِجابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ (٥) قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ

پرده‌ایست پس بکن بتحقیق‌ما کننده‌ایم بگو جز این‌نیست‌که منم آدمی مانند شما وحی شود بسوی من

أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (٦)

که‌بتحقیق خدای‌شما خدائی‌است‌یگانه پس‌مستقیم باشید بسوی‌او وآمرزش‌خواهید اورا و وای مشرکان را

أَلَّذِينَ لاَيُؤْتُونَ الزَّكوٰةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ (۷) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا

کسانی‌که نمی دهند زکوة را و آنها برستخیز آنها کافرانند بتحقیق‌کسانیکه گرویدند و کردند

الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸) قُلْ ءَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ

کار شایسته مرآنهارا مزدی‌است بی منت بگوآیا بتحقیق‌شما هرآینه‌کافر شوید بآنکه آفرید زمین را

فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذٰلِكَ رَبُّ الْعالَمِينَ (۹) وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ مِنْ

در دو روز و قرار دهید برای‌او مانندها اینست پروردگارجهانیان وگردانید در آن کوهها را از

فَوْقِها وَ بارَكَ فِيها وَ قَدَّرَ فِيها أَقْواتَها فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَواءً لِلسَّآئِلِينَ (۱۰)

بالای آن و برکت داد درآن و اندازه‌کرد در آن روزیهای‌آنرا درچهار روز یکسانست مر سائلان را

ثُمَّ اسْتَوٰى إِلَى السَّماءِ وَ هِيَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قالَتا

پس قصدکرد بسوی‌آسمان و آن دودی‌است پس‌گفت مرآنرا و مر زمین‌را بیائید برغبت یا کراهت گفتند

أَتَيْنا طآئِعِينَ (۱۱) فَقَضٰيهُنَّ سَبْعَ سَمٰواتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَمآءٍ أَمْرَها

آمدیم فرمان برداران پس‌حکم‌کرد آنهارا هفت‌آسمان در دو روز و وحی‌فرمود درهر آسمان‌کارآنرا

وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲) فَإِنْ أَعْرَضُوا

وآراستیم آسمان دنیارا بچراغ ستاره ها ونگاهبانی اینست تقدیر عزیز آگاه پس‌اگر روگردانیدند

فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ (۱۳) إِذْ جآءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ

پس بگو ترسانیدم شما را از صاعقه مانند صاعقهٔ عاد و ثمود چون آمد آنهارا پیغمبران از پیش

أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ قالُوا لَوْ شآءَ رَبُّنا لَأَنْزَلَ

روهاشان و از عقب آنها آنکه نپرستید مگر خدا را گفتند اگر خواهد پروردگارما هرآینه فرو فرستاد

مَلآئِكَةً فَإِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (۱٤) فَأَمَّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ

فرشتگانی‌را پس‌بتحقیق‌ما بآنچه فرستاده شدید باوکافرانیم پس اما عاد پس تکبر کردند در زمین

بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ

بغیر حق و گفتند کیست سخت‌تر از ما توانائی‌آیا ندیدندکه خدا است آنکه‌آفرید آنها را اوست سخت تر

مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (١٥) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ
ازآنها بتوانائی و بودند بآیات ما انکار میکردند پس فرستادیم برآنها بادی سخت را در روزهای

نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزٰى وَهُمْ
نحس تا بچشانیم آنهارا شکنجهٔ خواری‌را درزندگانی دنیا وهرآینه شکنجهٔ آخرت خوارکننده‌تراست و آنها

لَا يُنْصَرُونَ (١٦) وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى فَأَخَذَتْهُمْ
یاری‌کرده نشوند واما ثمود پس‌هدایت کردیم آنهارا پس‌دوست‌داشتند کوری‌را برهدایت پس گرفت آنهارا

صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (١٧) وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
صاعقهٔ شکنجهٔ خوارکننده بآنچه بودند کسب میکردند و برهانیدیم کسانی‌را که‌گرویدند و بودند

يَتَّقُونَ (١٨) وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (١٩) حَتّٰى
پرهیزمیکردند وروزیکه برانگیخته‌شوند دشمنان‌خدا بسوی‌آتش پس‌آنها باز داشته شوند تا

إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٠)
چونکه‌آیندآنرا گواهی دهد برآنها گوش‌آنها وچشم‌هاشان وپوستهای آنها بآنچه بودند میکردند

وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ
وگفتند مرپوستهای خودرا ازبرای چه‌گواهی دادید برما گفتند سخن‌آورد مارا خداوند آنکه گویا گردانید

كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٢١) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ
هرچیزی را و او آفرید شمارا اول بار و بسوی او برمیگردید و نبودید که بپوشیدآنکه‌گواهی دهد

عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً
بر شما گوش شما و نه دیده های شما و نه پوستهای شما ولیکن پنداشتید آنکه خدا نمیداند بسیاری‌را

مِمَّا تَعْمَلُونَ (٢٢) وَذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدٰيكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
ازآنچه میکنید واین‌تان‌است گمان‌شما آنکه پنداشتید بپروردگارخود هلاك کرد شمارا پس گردیدید

مِنَ الْخَاسِرِينَ (٢٣) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ
از زیانکاران پس اگر صبرکنند پس‌آتش جایگاهست آنهارا و اگر رضاجوئی کنند پس نیستند آنها

مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲٤) وَ قَيَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما

از عذر پذیرفتگان وگماشتیم مرآنها هم‌نشینان پس آراستند برای آنها آنچه پیش روی آنهاست وآنچه

خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كانُوا

عقب آنهاست وحقست برآنها گفتار درگروهی که گذشتند از پیش آنها از جنی و آدمی بتحقیق آنها بودند

خاسِرِينَ (۲۵).

زیان‌کاران.

قوله تعالى (حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ) بعضی کوفیان گفتند «حم» در محل رفع است بابتداء و « تنزیل » خبر اوست . یعنی هذه السّورة تنزیل من الرّحمن الرحیم ، و بعضی گفتند محلّی نیست « حم » را از اعراب و تنزیل مرفوع است بخبر مبتداء محذوف أی هذا القرآن تنزیـل من الرحمن الرحیم ، این قرآن تنزیل است یعنی منزل است ، چنانکه بیان کردیم ، از خدای بخشاینده و بخشنده و تفسیر رحمن ورحیم باستقصاء برفته است در اوّل کتاب .

(كِتابٌ)بدل تنزیل است ، این تنزیل کتابی است که آیات او مفصّل و مبیّن کرده‌اند (قُرْآناً عَرَبِيّاً) نصب او برحال است از فصّلت و این اولی‌تراست ازدیگر وجوه .و گفتند مصدر است لامن لفظ الفعل . وگفتند نصب برمدح است ، و گفتند علی إعادة الفعل أی فصّلنا قرآنا ، و گفتند علی إضمار فعل أی ذکرنا قرآنا و أنزلنا (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) برای قومی که دانند. قرآن برای دانا ونادان فرودآمد ولیکن تخصیص کرد ایشان را بذکر برای آنکه ایشان منتفع باشند .

(بَشِيراً وَنَذِيراً)صفت قرآن است یعنی قرآنی است بلغت عرب بشارت‌دهنده و ترسانند (فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ) گفت بیشتر این مردمان که قرآن بایشان فرستادند عدول کردندواعراض کردندوازاوبر گشتند(فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ)ایشان نمیشنوندیعنی گوش باو نمیکنند ونمیشنوند شنودنی که بآن منتفع شوند .

(وَقالُوا) وگفتندیعنی مشرکان مکّه(قُلُوبُنا فِي أَكِنَّةٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ) دلهای ما در غلاف است از این که تومارا بآن دعوت میکنی یعنی نمی‌توانیم بدانستن ، وآن پوشش وغطاء منع میکند مارا از آنکه چیزی بدانیم . وأکنّة جمع کنان باشد ، کنانة تیردان باشد

(وَفِي آذانِنا وَقْرٌ) ودر گوشهای ما گرانی است ازآنچه تو میگوئی ، نمی‌توانیم شنیدن ، و این نوعیٔ از جبر است که گفتند این مشرکان و گفتند این برای قطع طمع رسول گفتندتا رسول طمع ببُرد از ایمان ایشان (وَمِنْ بَيْنِنا وَبَيْنِكَ حِجابٌ) و از میان ما و توحجابی مانع هست باین معنی که مـا دعوت تو نمیتوانیم شنید ، وگفتند معنی آن است که میان ما و تو در دین خلافی هست بسیار و تفاوت قولی عظیم آنکه آنرا بحجاب مانع کرد از اجتماع ایشان بریك کلمه. احوال این کافران دراین گفتار از دو بیرون نیست یا این برسبیل حقیقت گفتند و حقیقت خواستند یا برتوسّع ومجاز و مبالغه اگر حقیقت خواستند جبر مطلق است هم این مقاله که مجبّره گویند . و اگر برتوسّع گفتند و مبالغه خواستند این است که ما درتأویل آیاتی که مثل این‌است من قوله «ختم‌الله علي قلوبهم » و قوله « و جعلنا علی قلوبهم أكنّة » گفته‌ایم ، وجه اوّل دلیل بطلان جبر است ، وجه دوّم دلیل صحّت مذهب عدل . (فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ) تو در دین خود کار کن که ما در دین خود کار خواهیم کرد و مثله قوله « لكم دينكم ولي دين » وگفتند معنی آن است که آنچه توانی کردن در إهلاك ما وإبطال کارمابکن که ما همچنین خواهیم کردن‌درحق‌تو، آنگه حق‌تعالی چون ایشان اقتراحات و أنواع تحکم و تعنّت ازحدّ ببردند گفت :

بگوی ای محمّد که من دعوی خدائی نمی‌کنم (إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ) من آدمی‌ام همچون شما از روی خلقت ، همچون شما قادرم بر قدرت و بیش ازین نیست که وحی می‌آیدبمن ووحی برمن انزله میکنند که خدای شما یك خداست . استقامت کنید اورا ودردین اوراست باشید وازاو آمرزش خواهید گناهان را که کرده‌اید .

آنگه گفت وای برآن مشرکانی که زکاة ندهند وبقیامت ایمان ندارند آیت دلیل‌است برآنکه کفّار با إصرار برکفر متعبّدند بشرایع . آنگه خدای تعالی مشرکانرا ملامت کرد و مذمّت بمنع زکاة و أمّا تخصیص زکاة از میان ذکر عبادات برای آن کرد که مردم بیشتر مجبول و مطبوعند برشحّ نفس اگرچه بعبادت دیگر از نماز و روزه و حجّ تن در میدادند زکاة برایشان سخت می‌آمد وآنکسی که گفت لایؤتون الزّکاة معنی آنست که لایؤمنون‌بوجوبها این خلاف ظاهر است وتکراری است بی‌فائده برای آنکه این داخل‌بود في قوله « للمشركين» که آنکه مشرك باشد بوجوب زکاة و هیچ عبادت ایمان ندارد دیگر آنکه بزرگان ایشان را لغتی (۱) بوداز این واگرچه در ایشان سخائی بود برای آنکه این چون جزیتی میشناختند

(۱) کلمه مصحف است وصحیح در این مقام لفظی است بمعنی ننك وعار یعنی بزرگان کفار ننك داشتند از دادن زکوة اگرچه سخی بودند و شاید بجای لغتی «انفتی» صحیح باشد .

ازاین استنکاف کردند که عاملی و مستخرجی بیاید و موکلّ باشد و مالی معیّن بقهر و رغم بستاند و بخواهدازایشان ، واز آنجا گفت رسول ﷺ « الزّکاة قنطرة الأسلام » من عبرها نجا » گفت زکاة پل مسلمانی است هر که برو بگذرد نجات یابد ، واز آنجا است که اهل ردّه گفتند در عهد ابوبکر علیه ما یستحقّ ازپس مرگ رسول ﷺ أمّا الصّلاة فنصلّی و أمّا الزکاة فلا یغصب اموالنا ، گفتند نماز کنیم ولیکن رها نکنیم تامال‌ما بغصب بردارند . بعضی صحـابه گفتند بساز با ایشان تا بیك‌بارمرتد نشوند ، رها کن تا نماز میکنند و زکوة ندهند [ابوبکر گفت] و الله لاأفرّق بین شیئین جمع الله بینهما والله لومنعوا عقالاً مما فرض الله و رسوله لقاتلتهم علیه » گفت بخدای که جدا نکنم میان آن دو یعنی نماز و زکاة و بخدای که اگر پای‌بند شتری باز گیرند از آنچه خدای‌فرموده است با ایشان قتال کنم بر آن . و آنچه گفتند که‌زکاة نفس خواست وهی کلمة الإخلاص گفتن « لاإله‌إلاّ الله » وآنچه گفتند نفقه و صدقه و است و مانند این‌اقوال همه عدول است ازظاهر ، وبی ضرورتی عدول کردن از ظاهر روانباشد پس براین جمله که تقریر کردیم آیت‌دلیل است بر آنکه کفّار متعبداند بزکاة دادن ، والله وليّ التّوفیق .

(إنّ الّذینَ آمَنُوا وَعَمِلوُا الصّالِحاتِ لَهُمْ أجرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ) گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند ایشانرا مزدی بود بی‌نقصان و المنّ النقص ومنه المنون للموت لأنّه ینقص النّاس و الحیوان . عبدالله عبّاس گفت غیر مقطوع . مجاهد گفت غیر محسوب. و گفتند غیر ممنون به‌علیهم یعنی منّت ننهندبآن‌برایشان برای آنکه واجب است ایشان راآن حقّ برخدای .

(قُلْ أئِنّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالّذي خَلَقَ الأرْضَ) بگوی ای محمّد که شماکافر میشوید بآن خدای که زمین بیافرید بدو روز وآن روز یکشنبه و دوشنبه بود .

(وَتَجْعَلوُنَ لَهُ أنْداداً) وبا اوأمثال وأضدادفرو میدارید (ذلِكَ رَبُّ العالَمِینَ) اوخدای‌جهانیان است .

(وَجَعَلَ فِیها رَواسِيَ مِنْ فَوْقِها) و کرد ازبالای زمین کوهها ثابت برجای‌ایستاده (وَبارَكَ فِیها) و برکت کرد در زمین بدانچه پدید کرد در او از انواع منافع از گیاه و درختان و معادن و جزآن (وَقَدَّرَ فِیها أقْواتَها) و مقدّر بکرد و بینداخت‌روزیهای اهل زمین (في أرْبَعَةِ أیّامٍ) در چهار روز ، مجاهد وقتاده گفتند خدای دریاها و أنهار و اشجار و دواب وآنچه أسباب رزق بنی‌آدم است روز سه شنبه وچهار شنبه آفرید . ابن ابی‌نجیح گفت

از مجاهد که مراد باران است . عکرمه و ضحّاك گفتند تقدیر کرد درهر شهری ازباب أقوات و ارزاق آنچه در دگر شهر نباشد تا مردم بتجارت و جلب منفعت ازاین شهر بآن شهر برند وآن سبب رزق و معیشت ایشان باشد . کلبی گفت چنانکه حضر را أرزاق و أقواتی معلوم است اهل بدو را بخلاف آن « في أربعة أيّام » درچهار روز این چهار با آن دواست چه خلق زمین بدو روز و خلق کوهها و ارزاق بدو روز دیگر با هم ضمّ کنی چهار روز باشد چنانکه یکی از ما گوید تزوّجت أمس امرأة و الیوم ثنتین ، دیءزنی کردم وامروز دو زن و معنی آن است که امروز دوزن دارم بازن دینه(١) و همچنین گوید أتیت واسط في خمسة و البصرة في عشرة ، وآن خمسةداخل باشد دراین عشرة . (سَواءً) أبوجعفر خواند برفع برخبر مبتداء محذوف أیهوسواء و یعقوب خواند بجرّ علیانّه صفةأیّام . وباقی قرّاء بنصب علی المصدر أیاستوی استواء ثمّ حذف زوائدهافقال سواءً (لِلسّائِلینَ) دراوچندقول گفتند یکی آنکه سواءللسائلین عن ذلك ، سواء باشد پرسندگان را یعنی اگربسیارکسان پرسند همه را جواب بریك حدّباشد که این جمله چیزها بچهار روز آفریده . قتاده وسدّی گفتند معنی آن است فمن سأل عنه اُجیب بهذا ، اگر کسی پرسد جوابش چنین دهند و قیل للسائلین الله حوائجهم . گفت این جمله برای آنان آفرید که حاجت خود از خدای خواهند یعني رغبت جز بخدای نکنند . ابن زید گفت معنی آن است که این آفریدن راست بر مسائل سائلان است که اگر خواستندی بیش ازاین نخواستندیاینکهآمدبرحسب اقتراح ایشان آمد ومن عالم بودم بسؤال واقتراح ایشان پیش ازآن که کردند . بعضیدیگر گفتند معنی آن است که سواء للسّائلین وغیر السائلین ، راستست این حدیث اگر پرسند اگر نپرسند .

(ثُمَّ اسْتَوی إلیَ السَّماءِ) أی قصدالیخلقالسّماء قصدکرد بخلق آسمانوبیافرید آنرا (وَهِيَ دُخانٌ) و آن دودی بود گفتند بخار آب بود (فَقالَ لَها) گفت آسمان وزمین را (ائْتِیا)بیائید(طَوْعاً أَوْ کَرْهاً) إمّا بطاعت وإمّابکراهتوإمّابرغبت وإمّا بجبر ، گفتند آمدیمبطوع . بعضی گفتندمعنی آناست آسمان و زمینرا گفتیمبیارید آنچهدرشما نهادمازمنافع آن و مصالح خلق و اظهار کنید آنرا . عبدالله عباس گفت که خدای تعالی آسمان را گفت آفتاب و ماهت را برار و زمین را گفت جویها وابران(٢) ومیوهایت برون آر (قالَتا أَتَیْنا

(١) دینه یعنی دیروزی منسوب است به دی یعنی دیروز و سنائی گوید:

بچه بط اگرچهدینهبود　　آب دریاش تا بسینه بود

یعنی بچهٔ مرغابیکه دیروز از تخم برآمده باشد شناکردندردریا تواند .

(٢) بجای این کلمه الاشجار است در عبارت منقولاز ابن عباس که گفت ائت الارضمافیهامن*

طائِعِينَ) آمدیم طائع و راغب برای آن گفت طائعین و طائعتین نگفت که آنرا خواست با هر چه در آسمان و زمین است از عقلا و جز آن ، آنکه تغلیب کرد عقلا را برناعاقلان و گفتند که چون فعل عقلا با او نسبت کرد از او کنایت بضمیر عقلا کرد . چنانکه « فظلّت أعناقهم لها خاضعین » و در اخبار آمد که بعضی انبیاء گفتند بارخدایا اگر آنکه که آسمان را گفتی بیائید بطوع یا بکره و ایشان گفتند آمدیم طائع اگر عصیان کردندی چه کردی با ایشان ؟ خدای تعـالی گفت بگفتمی جانوری را تا هردورا فرو بردی گفت (۱) آن جانور کجاست گفت در مرغزاری از مرغزارهای من گفت آن مرغزار کجاست گفت في علم من علمی درعلمی از علمهای من . و آنچه تحقیق وقول محقّقان است که آنجا قولی نبود از خدای تعالی ونه از آسمان و زمین جوابی، ولیکن این عبارت است و کنایت از سرعت حصول مقدور او بر وفق مراد یا از طریق تشبیه بروجه مبالغه با آن ماند که سیّدی مطاع گوید غلام مطیعش را که بطاعت آی و بخدمت وبفلان کار قیام نمای اگر خواهی و اگر نه، او گوید آمدم و میخواهم وطوع و رغبت نماید و اگر نه چنین باشد از حکیم نکو نبود که بامعدوم خطاب کند وجواب از معدومی که صحیح باشد اگر در وجود آید، ازاوهم صحیح نبود برای آنکه جماد است و این را در کلام عرب و أشعار ایشان نظائر بسیار است منها قول الشاعر :

فَأَجْهَشْتُ لِلتّوْبانِ حِينَ رَأَيْتُهُ   و كَبَّرَ لِلرَّحْمٰنِ حِينَ رَآنِي

فَقُلْتُ لَهُ أَيْنَ الَّذِينَ رَأَيْتُهُمْ   بِجَنْبِكَ فِي خَفْضٍ وَطِيبِ زَمانِ

فَقالَ مَضَوْا وَاسْتَوْدَعُونِي بِلادَهُمْ   وَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْقَى عَلَى الحَدَثانِ (۲)

* الانهار والاشجاروالثمار وشاید تصحیف کلمه‌ایست کـه کاتبان نشنیده بودند و تغییر دادند و من کلمه شبیه این بمعنی درخت در خاطر ندارم وشاید مؤلف کلمه‌اشجار را در ترجمه نیاورده و مقصود آن‌است که جویها وابران یعنی جویها روان‌کن امر از راندن باکلمه واکه برای بیرون‌بردن‌استعمال میشود.

(۱) فرو بردن چیزی که بوجود نیامده معقول نیست و خطاب معدوم نیز از حکیم قبیح است و مؤلف وجه آنرا بیان کرده‌است .

(۲) ثوبان نام کوهی است و شاعر دوستان خویش را بدامن آن‌کوه دیده بود خیمه زده بودند پس از چندی نزدیك آن‌کوه رسید و یاد دوستان‌پیشین‌کرد وکوه رااانسانی فرض‌کردوبااو مانندانسان بمکالمه پرداخت گوید چون کوه ثوبان را دیدم لابه اغازکردم و اوهم چون مرا دید تکبیر خدا گفت پس باوگفتم کجایند آنهـا که نزد تو دیدم خوش و درآسایش؟ جواب داد رفتند و جای خود را بمن سپردند و کیست در گردش روزگار بیك حال ماند .

و منها قول الشاعر :

إِمْتَلأَ الحَوْضُ وَ قالَ قَطْني مَهْلاً رُوَيداً قَد مَلأْتَ بَطْني (١)

و منها قول الاخر :

بِالْمَأزَمَيْنِ تَكَلَّمَتْ أَجفاني فَأَجابَها دَمعي وَكَلَّ لِساني (٢)

و مثله قول بعض الخطباء سل الأرض من شقّ أنهارك ، و غرس أشجارك ، وجنى ثمارك فان لم تجبك حواراً أجابتك اعتباراً ، إلى مالا يحصى كثرة ، با آنكه آن را حدّی نیست بکثرت .

(فَقَضيهُنَّ سَبْعَ سَمٰوات فِي يَوْمَيْنِ) گفت بیافرید هفت آسمان در دو روز (٣) این قضی بمعنی خلق است و إتمام و این ایّام همه باهم همان شش روز باشد که حقّ تعالی گفت « خلق السموات و الارض و ما بینهما في ستّة ایام» و آن روزها پنجشنبه و آدینه بود که باقی شش روز است بر آن روایت که بیان کردیم وروز آدینه را برای آن جمعه خواند که خلق آسمان وزمین و چیزها دراومجتمع شد(وَأَوْحىٰ فِي كُلِّ سَماءٍ أَمْرَها) ووحی کرد در هر آسمان کار آن آسمان (٤) قتاده و سدّی گفتند ماه وآفتاب و ستارگان بیافرید و فرشتگان را و آنچه خواست آفرید در آسمانها گفتند معنی آنست که وحی کرد بامری در هرآسمانی آنچه ایشان را فرمود (وَزَيَّنّا السَّماءَالدُّنيا بِمَصابِيحَ) گفت بیاراستم آسمان دنیا را بچراغها یعنی بستارگان درخشنده چون چراغ (وَحِفْظاً) ای خلقنا الکواکب زینة

---

(١) حوض پرشد و گفت مرا بس، آرام باش وآهستگی نمای که شکمرا پر کردی .

(٢) مازمان نام دوکوه است در منی گوید در نزدیکی آن دو کوه چشمان من سخن گفت وسرشك من جواب داد و زبانم فروماند و مانده شد از سخن .

(٣) استدلال بآسمان وزمین برقدرت حق بدان مثابت است که از معماری بنائی معروف ومشهور باشد که همه بشناسند و خواهند استادی وی را بیان کنندگویند او سازنده فلان بناستو اگرچه بناهائی دیگر بسیار ساخته باشد چون مردم برآنها اطلاع ندارند و معروف نیست آنرا شاهد نیاورند چنانکه در تألیف و شعر ودیگر صنایع گویند شیخ بهائی آن است که کشکول نوشته و سعدی کسی است کـه گلستان تألیف کرده است و مردم هفت آسمان را میشناختند وعظمت آنرا میدانستند خداوند استدلال بوجود آنها کرده گرچه هزاران خلقدیگروکراتدیگر آفریدهباشد .

(٤) وحی بآسمان باعتبار نفس زنده ایست که مدبر آسمان است چون گردش کرات آسمـانی بغیر محرك ارادی ممکن نیست .

لها و حفظاً گفت ما ستارگانرا بر آسمان دنیا برای این دووجه آفریدیم یکی برای زینت و یکی برای نگه داشت از شیاطین تا رجوم ایشان باشند و منع کنند ایشان را از استراق سمع کانه قال وزيّناها زينة وحفظناها حفظاً بر این تقدیر مصدر باشد و برتقدیر اول مفعول له‌أی للحفظ و گفتند «واو» درتقدیر صله است أی زيّناها بالمصابيح التی هی الكواكب حفظاً ، و بر این وجه هم مفعول له باشد(ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)این جمله تقدیرخداست عزیزمنیع دانا غالب و عالم بجمیع اشیاء .

(فَإِنْ أَعْرَضُوا) اگر این کافران اعراض کنند وبر گردند از تو و از قول ودعوت تو (فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ) بگو من شما رامیترسانم ازصاعقه یعنی وقعتی و عقوبتی وعذابی چون صاعقهٔ عاد و ثمود ،وعاد قوم هود بودندوثمود قوم‌صالح .

(إِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ) چون پیغمبران بایشان آمدند (مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ) از پیش ایشان و ازپس ایشان یعنی ازجوانب و گفتند مراد ظرف زمان است اگر چه در عبارت ظرف‌مکان‌است، یعنی پیش ازایشان بپدران ایشان و پس از ایشان بفرزندان‌ایشان (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ) قیل بأن‌لاتعبدوا گفت بآن فرستادند آن پیغمبران را تام‌ردمان آن روزگار را گویند جز خدای را مپرستید و این‌ازآن جمله است که قول دراو مضمر است یعنی و قالو الاتعبدوا إلاّ الله و گفتند جز خدای را مپرستید (قالوا) گفتند این‌کافران (لَوْ شَآءَ رَبُّنا) اگر خدای ما خواستی (لَأَنْزَلَ مَلآئِكَةً) فرو فرستادی فرشتگانرا این برای آن گفتند که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگـان بهتر از پیغمبرانند برای آنکه ایشـان دختران خدایند پس از آنجا گفتند اگر خدای‌خواستی تا پیغمبرفرستد ازفرشتگان فرستادی آنگه گفتند (فَإِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ) ما آنچه شما را بآن فرستادند از کتاب و ازشریعت کافریم .

(فَأَمّا عادٌ) گفت امّا عاد که قوم هود بودند استکبار وترّفع کردند درزمین‌بناحقّ برای آنکه ما ایشان را قوّتی وشدّتی دادیم وعظم خلقی ، ایشان بآن مغرور شدند وگفتند (مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً) در جهان که باشد که از ما بقوّت سخت‌تر باشد حقّ‌تعالی بجواب ایشـان گفت (أَوَلَمْ يَرَوْا) نمی‌بینند یعنی نمیدانند که آن خدای که ایشان را آفرید او از ایشان بقوّت سخت تراست ونصب قوّه در هردو جای بر تمیزاست (وَكانُوا بِآياتِنا) و ایشان بآیات ما جاحد وکافر شدند .

(فأرسلنا عليهم ريحاً صرصراً) ما فرستاديم برايشان بادی سخت سرد و اصل او از صرير باشد و آن آواز باد باشد و اين مضاعف اين باب باشد كنهنهة في معنی نهنهة و كفكفة في معنی كفّه و كبكبة في معنی كبّه و جوی سخت را برای آن صرصر ميگويند كه آب اورا آوازی هايل است (في أيّام نحسات) درروزهای نحس شوم سخت بر ايشان كه در او هيچ خير نبود . و كوفيان و ابوجعفر و ابن عامر خواندند فی أيّام نحسات بكسر حاء ، و باقی قرّاء نحْسات بسكون حاء . مقاتل گفت ازضحّاك كه خدای هفت سال باران ازايشان بازگرفت و باد يك ساعت از ايشان ساكت نشدی ، ابوزبير روايت كرد از جابر بن عبدالله انصاری كه او گفت چون خدای تعالی بقومی خير خواهد ايشان را باران دهد بی‌باد وچون بقومی بدی خواهد باران را ازايشان بازگيرد وباد برايشان گمارد وآن ايّام نحسات آن‌هشت روز است كه خدای‌تعالی گفت«سبع ليال وثمانية أيّام حسوماً»(لنذيقهم عذاب الخزي) تا بچشانيم ايشان راعذاب خزی و مذلّت و مهانت درزندگی دنيا(ولعذاب الآخرة أخزی) و عذاب دوزخ در آخرت بدتر باشد و بخزی بيشتر (وهم لا ينصرون) و ايشان را نصرت و ياری نكنند . جابر بن عبدالله أنصاری روايت كرد كه جماعت قريش باأبوجهل نشستندو رأی زدند در كار رسول ﷺ و گفتندكارمحمّد برما ملتبس شد اگر مردی بجوئيم كه او علم شعر و كهانت داند تا برود وبااين محمّد سخنی گويد .

عتبة بن ربيعة گفت من علم شعر و كهانت و سحر دانم برمن هيچ ازاين پوشيده نيست من بروم وبا او بگويم و ازاوبشنوم و شما را خبر دهم . آنگه بيامد و بنزديك رسول آمد و گفت يامحمّد تو بهرحال بهتر نه‌ای ازپدران‌واجداد خوداين كه تو ميگوئی ايشان نگفتند اگر غرض تو ازاين گفتار رياست است مالوای قريش برای تو بنديم و تو را مقدّم ورئيس خود كنيم كه كس برتو تقدّم نكند . و اگر غرض آن است كه زنی خواهی ما از آن قبيله كه تو زنی اختيار كنی برای تو زنی خواهيم با مال و جمال و اگر غرض تو مال است چندان مالت دهيم كه توانگر شوی و أعقاب تو و اين همه ميگفت و رسول ﷺ خاموش بود و هيچ جواب نميداد چون اوتمام بگفت رسول ﷺ گفت « بسم‌الله الرّحمن الرّحيم حم تنزيل من الرّحمن الرّحيم كتاب فصّلت آياته قرآناً عربيّاً » تا باينجا رسيد كه فأمّا عاد فاستكبروا في الأرض » چون اينجا رسيد عتبه دست بردهان مبارك آنحضرت نهاد و او را سوگند داد بحق رحم وخويشي كه خاموش باش رسول ﷺ خاموش شد عتبه برخاست و باخانه خود رفت و

با نزدیك قومش نشد . ایشان گفتند عتبه کجا رفت نباید تا صابی شده باشد و میل کرده بدین محمد یا محمد طعامی باو داد و او بطمع طعام محمد فریفته شد . آنگه بر خاستند و بخانهٔ عتبه آمدند . گفتند چرا با نزدیك ما نیامدی همانا صابی شده ای یا طعام محمد ترا بفریفت . عتبه خشم گرفت و گفت مال من از مال شما بیشتر است ولیکن من بنزدیك او شدم و با اوفصلی گفتم چنین ، مرا جواب داد بکلامی که نه شعر است و نه کهانت و نه سحر است ، و آنچه رسول صلی الله علیه و آله ازاین سوره باو خوانده بود بازخواند برایشان تا آنجا که خوانده بود و گفت چون باینجا رسید من دست بردهانش نهادم ودانستم هرچه محمد میگوید راست میگوید ترسیدم که عذابی از آسمان بما وشما فرود آید .

(وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ) گفت أمّا ثمود را ما هدایت دادیم (فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ) ایشان اختیار کوری کردند بر ایمان و این آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره برای آنکه خدای تعالی گفت من ثمود را آن هدایت که بمن تعلّق دارد بدادم از إقدار و تمکین وازاحهٔ علّت ونصب أدلّه وألطاف و بیان . آنگه گفت ایشان اختیار کفر کردند برایمان و اگر هدی در آیت ایمان بودی و خدای ایشان را ایمان داده بودی ایشان را بافعل خدای اختیار نماندی (فَأَخَذَتْهُمْ) گفت بگرفت ایشان را (صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ)عذاب مهلك باهوان ومذلّت بآنچه کردند یعنی جزا و پاداشت آنچه کردند .

(وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ) گفت برهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و ازخدای بترسیدند وازمعاصی او بپرهیزیدند .

(وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ) نافع ویعقوب خواندند «ویوم نَحشر» بنون مفتوح وضمّ شین علی اضافة الفعل الي الله علی سبیل التعظیم و اعداء الله منصوب بوقوع الحشر علیه ، و دیگر قرّاء «یُحشر» خواندند بیاء مضموم وفتح شین علی الفعل المجهول . «أعداءالله» مرفوع علی اسناد الفعل إلیه گفت آن روز که دشمنان خدای را جمع کنند سوی دوزخ (فَهُمْ يُوزَعُونَ) ای یدفعون إلیها و یکفّون من الوزع وهوالکفّ ایشانرا دفع کنند و با دوزخ رانند ، و منه قول الحسن لابدّ للنّاس من وزعة وهی جمع وازع أی کفّة یعنی لابد باشد مردم را از رئیس که منع کند ایشان را . یعنی ایشانرا بدوزخ برند و رها نکنند که ازآنجا برون آیند و إیزاع که إلهام است هم ازاین بناست و منه قوله « ربّ أوزعنی » ای اجعل لی

وازعاً مانعاً من لطفك يزعني عن المعاصي .

(حَتّى إذا ما جاؤُها) «ما» زياده است . تا آنكه كه اين كافران بدوزخ رسند .

(شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ) گوشها و چشمهاى ايشان و پوستهاى اندام ايشان بر ايشان گواهى ميدهند به‌آنچه كرده باشند ، سدّى و جماعت مفسّران گفتند مراد بجلود فروج است و اين كنايت است از آن و انشد لعامر بن جرير :

أَلمَرْءُ يَسْعى لِلسَّلامَةِ وَالسَّلامَةُ ما تُحِسُّهُ
أَوَ سالِمٌ مَنْ قَدْ تَثَنّى جِلْدُهُ وَابْيَضَّ رَأْسُهُ (١)

أراد بالجلد الفرج .

(وَقالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا) كافران گويند پوستهاى خود را يا فروج خود را چرا برما گواهى داديد ايشان گويند (أنطَقَنَا اللهُ الَّذي أنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) ما را بسخن آورد آن‌خداى كه همه چيز را بسخن آورد (وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) و او آفريد شما را نخست بار ومرجع وباز گشت شما با اوست . در نطق جوارح ووجه آن سه قول گفتند يكى آنكه خداى تعالى آنرا مبنى كندبه‌بنيه (٢) دهن و كام و زبان تا سخن گويد دگر آنكه كلام خود در او آفريند و اضافت كند باو برمجاز . سيم آنكه علامتى پديد آرد كه از او بدانند چنانكه گويند عيناك تشهدان بسهرك، و اين وجوه مفصّل گفته‌ايم در سورهٔ يس .

(وَماكُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ) مجاهد گفت‌تتّقون يعنى شما نميترسيد كه أعضاى شما بر شما گواهى دهد، وقيل تظنّون شمانميپنداشتيد . سدّى گفت : و ما كنتم تستترون في الدّنيا بترك المعاصي ، شما در دار دنيا خود را پوشيده نداشتيد بترك معاصى از آنكه گواهى دهند بر شما گوشها وچشمها و پوستهاى شما . گفتندآيه در حقّ سه كس آمد از كافران كه بايكديگر سرّى‌ميگفتند ، آنكه‌گفتند چنان دانيد كه خداسرّما ميشنود ؟ فرّاء گفت معنى آنست كه شما گمان نبريد كه اعضاى شما گواهى دهد برشما بمعصيت تامستتر شويد بترك آن .

(وَلكِنْ ظَنَنْتُمْ) وليكن گمان برديد كه خداى تعالى نداند بسيارى از آنچه كه شما ميكنيد . عبدالله مسعود گفت يكروز من بأستار كعبه خويشتن را پوشيده بودم سه كس

(١) مردميكوشدبراى‌سلامتى‌وسلامتى‌را در نمى‌يابد آياسالم است كسى‌كه اندام‌مخصوص اوخميده و سرش سفيد شده است .

(٢) يعنى مخلوق شده بخلقتى‌كه داراى‌كام و زبان باشد .

بیامدند دو از قریش و یکی ازثقیف أمّا قریشیان ربیعه و صفوان بن اُمیّه بودند و أماثقفي عبدیالیل بود، با یکدیگر در حدیث رفتند آنکه یکی از ایشان گفت چه گوئید خدا شنود اینکه ما گوئیم؟ یکی گفت اگر بلند گوئیم بشنود و اگر بلند نگوئیم نشنود یکی‌میگفت اگر بلند بشنود نرم هم بشنود من بیامدم ورسول ﷺ را خبر دادم از گفتار ایشان خدای تعالی این آیت را فرستاد « وما کنتم تستترون أن یشهد علیکم سمعکم ولاأبصارکم »الآیتان . شعبي روایت کرده از انس بن مالك که یك روز رسول الله ﷺ چنان بخندید که دندانهای‌مبارکش پدید آمد آنکه گفت بگوئید تا چراخندیدم. گفتند یا رسول‌الله بگو تا چرا خندیدی ؟ گفت تعجب از مجادله بندهٔ کافر باخدای تعالی روزقیامت، خدای را گوید بار خدا یا نه تو وعده کردی که برمن ظلم‌نکنی؟ حقّ تعالی گوید بلی . گوید من گواه نخواهم که برمن گواهی دهد إلاّ ازمن ، حقّ تعالی گوید نه‌من گواهم و فرشتگان من ؟ گوید بار خدایا همچنین است توراست گوئی وفرشتگان تو راست گویانند ولیکن اگر گواهی باشد هم ازمن خدای تعالی بفرماید تا أعضاء وجوارح او براو گواهی دهند .

(ذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ) گفت‌این گمان بد بود که بخدا بردید که شما راهلاك کرد لاجرم در روزآمدی از جمله زیان‌کاران . ابوهریره روایت کرد که رسول خدا ﷺ گفت که خدای تعالی گفته است « أنا عند ظنّ عبدي بي و أنا مع عبدي إذا ذکرني » گفت من آنجا ام که گمان بندهٔ من است بمن و من با بنده‌ام چون مرا یاد کند و همچنین گفت رسول الله ﷺ « لایموتنّ أحدکم إلاّ وهو یحسن الظنّ بالله فا نّ قوماً أساؤ واالظن باالله‌فأهلکهم »ذلك‌قوله « و ذلکم ظنّکم‌الذی ـ الایه » گفت نباید که یکی از شما بمیرد والاّ ظن او بخدای نیکو باشد که گروهی گمان بد بردند بخدای تعالی ایشانرا هلاك کرد . وقال محمّد بن‌حازم الباهلی:

أَلْحَسَنُ الظَّنِّ مُسْتَرِيحٌ ... يَهْتَمُّ مَنْ ظَنُّهُ قَبِيحٌ
مَنْ رَوْحَ اللهُ عَنْهُ هَبَّتْ ... مِنْ كُلِّ وَجْهٍ إِلَيْهِ رِيحٌ
لَمْ يَخِبِ الْمَرْءُ عَنْ سَخَاءٍ ... وَ إِنَّمَا يَهْلِكُ الشَّحِيحُ (۱)

(۱) آنکه نیکوگمان باشد آسوده است و اندوهگین کسی‌که گمان بد دارد . آنکه خداوندرنج از او دور دارد از هرسوی نسیم سوی او میوزد . هرگز کسی‌از بخشش زیان نکرد و مردبخیل‌است که هلاك میشود .

وقال غيره.

أناسٌ أعرَضوا عنّا ـ بلا جُرمٍ و لا مَعنی
أساءُوا ظنَّهُم فینا ـ فهَلّا أحسَنُوا الظنّا (١)

و قال آخر :

ظَنّي بِالله حَسَنْ ـ وَ بِالنَّبيّ المُؤتَمَنْ
وَبِالوَصيّ ذِي المِنَنْ ـ وَ بِالحُسَيْنِ وَ الحَسَنْ (٢)

وقال عليه السلام « إنّ حسن الظنّ من حسن العبادة » گفت نیکو گمانی از نیکو عبادتی‌است و قال : «إیّاکم والظنّ فإنّ الظنّ أکذب الحدیث» گفت دور باشید از گمان که گمان دروغ‌تر حدیث است .

(فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْوًی لَهُمْ) اگر صبر کنند دوزخ جای ایشان است یعنی بوقت خود بدوزخ رسند نه آنکه صبر ایشان را بدوزخ رساند (وَإِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ المُعْتَبِینَ) و اگر طلب توبه کنند و طلب رضای خدا کنند ازایشان قبول نکنند ، والاستعتاب طلب العتبی وهی الرّضا ، و الاعتاب الارضاء ومنه قول الشاعر أعتَبَهُ الصّارِمَةُ النّجیدُ » (٣) و أصله من عتب علیه إذا سخط علیه ، و أعتبه أزال سخطه فالهمزة للازاله و معنی آنکه اگر توبه کنند قبول نیفتد واگر طلب رضای خدا کنند خدای ایشان را خوشنود نکند . وعمرو بن عبید در شاذّ خواند « و ان یُستعتبوا » برفعل مجهول « فماهم من المعتِبین » بکسر تاء یعنی اگر کسی ایشانرا باتوبه خواند یا گوید توبه کنید و طلب رضای خدای ، ایشان إعتاب و إرضاء نتوانند کردن و ازآنجا که آن سرای نه سرای تکلیف باشد که در او توبه قبول کنند بل سرای الجاء و اضطرار باشد و این‌آیه نیز دلیل است بر آنکه در روزقیامت تکلیف نباشد و قبول توبه نبود برای‌آنکه ملجأ باشند و معارف‌ضروری بود . ودر قراءت‌عمرو ابن عبیدروا باشد که برأحوال دنیاحمل کنند یعنی اگر ایشان را باتوبه خوانند اجابت نکنند

(وَقَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ) و نیز گفت ما بجهانیدیم اینان را قرینانی و همسرائی از شیاطین (فَزَیَّنُوا لَهُمْ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) بیارائید ایشان‌را آنچه ایشان پیش دارند از امور

(١) مردمی از ما رو گردانند بی جرم وعلتی گمان بدبما بردند چرا گمان نیکو نداشتند.
(٢) گمان من بخداوند نیکو است و به پیغمبر امین و جانشین وی‌که صاحب منتها است‌وبامام حسن و امام حسین علیهم‌السلام .
(٣) اورا شمشیر نیك راضی کرد یعنی انتقام‌کشید .

دنیا وشهوات او (وَما خَلْفَهُمْ) يعني وترك ماخلفهم واغفال من أمر الاخرة و برچشم ایشان آراسته کردند که آخرت رها باید کردن وباو ایمان نباید آوردن (وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ في أُمَمٍ) وکلمه عقاب بر ایشان واجب شد در جمله امّتانی که پیش ایشان گذشتند از جنّیان و انسیان (إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ) که ایشان زیان کاران بوده‌اند که عمر ضایع کرده‌اند و در اوعملی صالح نکرده‌اند که ایشان را سوددارد . قوله تعالی :

وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ (٢٦)

وگفتند آنانکه کافر شدند نشنوید مر این قرآن را و بهرزه گوئید درآن شاید شما غلبه کنید

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذاباً شَدِيداً (٢٧) وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كانُوا

پس هرآینه میچشانیم آنانرا که کافرشدند شکنجهٔ سخت وهرآینه جزا دهیم آنها را بد تر آنچه بودند

يَعْمَلُونَ (٢٨) ذٰلِكَ جَزاءُ أَعْداءِ اللهِ النّارُ لَهُمْ فِيها دارُ الْخُلْدِ جَزاءً بِما كانُوا

میکردند اینست جزای دشمنان خدا آتش مرآنهارا است درآن خانهٔ جاوید پاداش بآنچه بودند

بِآياتِنا يَجْحَدُونَ (٢٩) وَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلّانا مِنَ الْجِنِّ

بآیاتما انکارمیکردند وگفتند آنانکه کافر شدند پروردگارا بنما مارا آنانکه گمراه کردند مارا از جن

وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (٣٠) إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا

و انس که بنهیم آنهارا زیر پا های خودمان تا باشند از زبران بتحقیق کسانیکه گفتند پروردگارما

اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلّا تَخافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتي

خداست پس ثابت ماندند فرودآید برآنها فرشتگان که نترسید و اندوهناك مشوید و شاد باشید بهشتی که

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (٣١) نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيها ما

بودید وعده شدید مائیم دوستاران شما در زندگانی دنیا و آخرت و مرشما را است درآن آنچه

تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ (٣٢) نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (٣٣)

میخواهد نفسهای شماومر شماراست درآن آنچه بطلبیدش پیش آوردنی است ازآمرزگار مهربان

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَى اللهِ وَعَمِلَ صالِحاً وَقالَ إِنَّني مِنَ الْمُسْلِمِينَ (٣٤)

وکیست نیکوتر گفتار ازآنکه خواند بسوی خدا وکرد کار شایسته وگفت بتحقیق من ازگردن نهادگانم

وَلاَ تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلاَ السَّيِّئَةُ إِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ

ونه یکسان است خوبی ونه بدی رو بگردان بآنکه آن نیکوتر است پس آنگاه میانهٔ تو و میانهٔ اودشمنی است

كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (٣٥) وَ مَا يُلَقَّيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّيهَا إِلَّا

همانا او دوستار مهربانست و نه داده شوند آنرا مگر کسانیکه شکیباشدند ونه داده شوندآنرا مگر

ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (٣٦) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

صاحب بهرهٔ بزرگ و اگر برسد ترا از شیطان وسوسه پس پناه‌بر بخدا بدرستیکه اوست شنوای

الْعَلِيمُ (٣٧) وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لاَ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلاَ لِلْقَمَرِ

دانا و از نشانهای اوست شب و روز و آفتاب و ماه سجده نکنید مر آفتاب را و نه ماه را

وَ اسْجُدُوا لِلهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (٣٨) فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا

و سجده کنید مرخدا را که آفرید آنها را اگر شما او را میپرستید پس اگر سرکشی کردید

فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لاَ يَسْئَمُونَ (٣٩) وَ مِنْ آيَاتِهِ

پس آنانکه نزد پروردگارتو تسبیح میکنند مر اورا بشب وروز وایشان ملول نمی‌شوند وازنشانهای او

أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ

اینست که تومی بینی زمین را افسردهٔ خشك پس چون فروفرستادیم ما بر آن آبرا بجنبش درآمدو برآمد مانند خمیرمایه

إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤٠) إِنَّ الَّذِينَ

بدرستیکه آنکه زنده کرد زمین را زنده کند مردگانرا بتحقیق او برهرچیز تواناست بتحقیق کسانیکه

يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لاَ يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَ فَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً

باطل میگویند درآیات ما نهان نمیکردند برما آیا پس آنکه افکنده شود درآتش بهتراست یا آنکه آید ایمن

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٤١) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

روز رستخیز بکنید آنچه میخواهید بتحقیق او بآنچه میکنید بیناست بتحقیق آنانکه کافر شدند

بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (٤٢) لاَ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلاَ

بذکر چون آمد آنهارا و بتحقیق اوکتابی است ارجمند نیامد آنرا بیهوده از پیش رویش ونه

مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (٤٣) ما يُقالُ لَكَ إِلَّا ما قَدْ قِيلَ

از پس سر او فرستادنی است از درستکار ستوده گفته نمیشود مر ترا مگر آنچه بتحقیق گفته شد

لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلِيمٍ (٤٤) وَ لَوْ

مر پیغمبران را از پیش تو بتحقیق پروردگارت صاحب آمرزش وصاحب شکنجه وعقوبت دردناکست واگر

جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا لَقالُوا لَوْلا فُصِّلَتْ آياتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ

میگردانیدیم آنرا قرآنی عجمی هرآینه میگفتند چرا نه بیان شد آیات او آیا عجمی است و عربی بگو او

لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ فِي آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ

برای کسانیکه گرویدند هدایت وشفا است وکسانیکه نمیگروند در گوشها شان سنگینی است و او بر آنها

عَمًى أُولئِكَ يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (٤٥) وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ

کوری است آنگروه ندا کرده شوند ازمکانی دور وبتحقیق دادیم ما موسی را کتاب را پس اختلاف کردند

فِيهِ وَ لَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ

دراو واگر نبود کلمه پیش گذشته از پروردگار تو هرآینه حکم شدی میان آنها وبتحقیق آنها هرآینه درشکی هستند

مِنْهُ مُرِيبٍ (٤٦) مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها وَ ما رَبُّكَ

از او بگمان اندازه هرکه کرد کاری نیکو پس برای اوست وهرکه کرد بدی را پس بر اوست و نیست پروردگار تو

بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (٤٧) إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَراتٍ مِنْ أَكْمامِها وَما تَحْمِلُ

ستمکار مر بندگان را بسوی او بازمیگردد علم قیامت وآنچه بدر آید از میوه‌ها از غلافها و نه بارمیگیرد

مِنْ أُنْثى وَ لا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكائِي قالُوا آذَنَّاكَ

ازماده و نه بار نهد جز بدانش او و روزیکه ندا کنند آنها را کجایند شریکان من گویند خبردادیم ترا

ما مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ (٤٨) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ

نیست ازما هیچ گواهی و گم شد از آنها آنچه بودند میخواندند از پیش و پنداشتند نیست مر آنها را

مِنْ مَحِيصٍ (٤٩) لا يَسْئَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ (٥٠)

گریز گاهی ملال نگیرد آدمی از دعاء خیر و اگر رسد او را بدی پس مأیوس نومیداست

وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَةً مِنّا مِنْ بَعْدِ ضَرّآءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذا لي وَ ما أَظُنُّ

وهرآینه اگر بچشانیم اورا مرحمتی‌ازما ازپس گزندها که رسید اورا هرآینه گوید اینست برای‌من و نه پندارم

السّاعَةَ قآئِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إلىٰ رَبّي إِنَّ لي عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ

رستخیزرا برپا شونده وهرآینه اگر بازگشته شوم بسوی پروردگارم بتحقیق مرا نزد او هرآینه نیکوئیست

فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِما عَمِلُوا وَ لَنُذيقَنَّهُمْ مِنْ عَذابٍ غَليظٍ (٥١)

پس هرآینه خبردهیم البته کسانیکه کفر ورزیدند بآنچه کردند وهرآینه میچشانیم آنهارا ازشکنجهٔ سخت

وَ إذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجانِبِهِ وَ إذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو

وچون نعمت بخشیدیم برآدمی روگردانیده و دورگرداند جانبش را وچون در رسد اورا بدی پس صاحب

دُعآءٍ عَريضٍ (٥٢) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ

دعای بسیاراست بگو آیا دیدید شما اگر باشد ازجانب خدا پس‌کافر شدید شما باو کیست گمراه‌تر

مِمَّنْ هُوَ في شِقاقٍ بَعيدٍ (٥٣) سَنُريهِمْ آياتِنا فِي الْآفاقِ وَ في أَنْفُسِهِمْ حَتّىٰ يَتَبَيَّنَ

ازآنکه او درمخالفتی دوراست زود بنمائیم آنهارا آیات خودرا دراطراف ودر خودهاشان تاظاهرشود

لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ (٥٤) أَلا

مرآنهاراکه اوست حق وآیا نه بس‌است بپروردگارتوکه اوست برهرچیزی آگاه (گواه) آگاه باش

إِنَّهُمْ في مِرْيَةٍ مِنْ لِقآءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحيطٌ (*).

بتحقیق‌آنها درگمانند از لقاء پروردگارشان آگاه‌باش بتحقیق‌او بهمه‌چیز احاطه‌کننده‌است .

(و قالَ الَّذينَ كَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ) کفّار قریش. چون قرآن بشنیدند و بدانستند که ایشان معارضه آن نتوانند آوردن ترسیدند که اعراب که از جوانب آیند بشنوند بآن ایمان آرند گفتند یکدیگر را « لاتسمعوا لهذا القرآن » گوش باین‌قرآن نکنید . (و الغَوْا فيهِ) و چون محمّد قرآن خواند در آن میانه لغو و لغط گوئید ولغو کلامی باشد که در او فائده نبود . عبدالله عباس گفت که گفتند آواز بردارید بچیزهای که مردم آواز او نشنوند مانند شعر ورجز . مجاهد گفت بمکاء و صفیر وتخلیطو کلامهای آمیخته. ضحاك گفت بغلط أفکنید اورا در قراءت . سدی گفت بانگ باو برآرید . مقاتل گفت شعر

خوانید. عیسی بن عمر خواند والغُوافیه براین قراءت فعل ازاو لغا یلغو لغواً باشد کدعی یدعو و برقراءت عامّه قرّاء لَغی یَلْغی کطَغی یَطْغی (لَعَلَّکُم تَغْلِبُونَ) تا همانا غالب شوید و دست غلبه شمارا باشد .

(فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا عَذاباً شَدِیداً) گفت بچشانیم کافران را عذابی سخت ولام جواب قسمی محذوف است .

(و لَنَجْزِیَنَّهُمْ) و جزا دهیم ایشانرا بتر وزشت‌تر ازآنچه کرده باشند .

(ذلِکَ جَزاءُ أَعْداءِ اللهِ النّارُ) گفت جزاء دشمنان خدا آتش است و دوزخ(لَهُمْ فِیها دارُ الخُلْدِ) ایشان راآنجاسرای جاودانی باشد(جَزاءً بِما کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ) جزا و پاداشت ایشان بآن جحود که ایشان کرده باشند بآیات‌ما .

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا) و گویند کافران (رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ) بارخدایا بما بنما آن دو کس را که مارا گمراه کرده‌اند ازجمله جنّ وانس . گفتند ازجنّ ابلیس را خواستند و از انس قابیل را که پسر آدم بود که أساس ظلم وخون ناحقّ ریختن او نهاد . و گفتند جمله داعیان ضلالت را خواست از جنّ وانس، جنیان بوسوسه و انسیان بدعوت (نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا) تا ما ایشان را در زیر پای خود کنیم گفتند تاماایشان را بپای سپریم تشفّی‌وانتقام را . و گفتند تا در أسفل السافلین دوزخ کنیم ایشان را در درك اسفل تا عذاب ایشان سخت‌تر باشد و از جملهٔ سافلان باشند .بآنچه بجای ما کردند ازاضلال و دعوت باضلال .

(إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا) گفت آنان که گفتند خدای ما الله است وپس استقامت کردندو برآن بایستادند . ثابت روایت کرد از انس بن مالك که رسول ﷺ گفت در این آیت « إنّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا» قال « من مات علیها فهو ممّن استقام» گفت هرکه باین بمیرد او ازجملهٔ آنان بود که استقامت کرده باشد و گفتند استقامت آن است که شرك نیارد بخدای . علی علیه الصلاة و السلام گفت آن باشد که بر اداء فرائض استقامت کند .

حسن گفت آنان باشند که برفرمان خدای استقامت میکنند و بر طاعت اوکار میکنند و از معاصی او اجتناب کنند . و گفتند آن باشد که بریك طریقهٔ راست بود . و گفتند آن‌باشد که عمل خالص کند خدای‌را. ابن سیرین گفت از فرمان خدای بنگردند و کژ نشنوند . مجاهد و عکرمه گفتند در عبادت خلل نکنند .سفیان گفت کردار بروفق گفتار دارند . مقاتل گفت برمعرفت باشند ومرتد نشوند .ربیع گفت‌آنان باشند که از دون‌خدای بر گردند. فضیل

عیاض گفت از دنیا دور شوند و در آخرت رغبت کنند . بعضی دیگر گفتند آنان باشند که اسرار باقرار راست دارند و دل با زبان راست دارند .انس گفت رسول ﷺ گفت چون این آیت آمد « أمّتی وربّ الکعبة » اینان امّت منند بخدای کعبه . سفیان بن عبدالله الثّقفی گفت رسول را ﷺ گفتم مرا خبرده بخصلتی که دست در او آویزم گفت بگو که « ربّی الله ثمّ استقم» بگوی که خدای من الله است و بر آن بایست گفتم یا رسول الله مخوف‌تر چیزی که مرا از آن احتراز باید کرد چیست رسول ﷺ زبان خود بدست گرفت و فرمود این است یعنی زبان خود را نگاه‌دار .

و در خبر است که وفدی بنزدیك رسول ﷺ حاضر آمدند حضرت رسول ﷺ قرآن بایشان میخواند و میگریست گفتند از خوف خدای میگریی گفت آری که مرا برطریقتی فرستاده‌اند مانند حدّ شمشیر که اگر بر او راست روم برهم و اگر بچسبم هلاك شوم . قتاده گفت حسن چون این آیت بخواندی گفتی الله أنت ربّنافارزقنا الاستقامة . بارخدایا توخداوند مائی ما را توفیق استقامت ده (تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلآئِكَةُ) فرشتگان فرود آیند برایشان بوقت مرگ (أَلاّ تَخافُوا) والتّقدیر یقولون ألاّ تخافوا و قیل بأن لاتخافوا . باین گفتار فرود آیند، یعنی گویند ایشان را که مترسید و اندوه مدارید و مژده باد شما را ببهشت که شما را وعده داده‌اند . قتاده گفت این آنگه باشد که از گور برخیزند. وکیع بن الجرّاح گفت بشارت در سه جای بود در مرگ و در گور وبوقت بعث. ابوالعالیه گفت . لاتخافوا علی ضعیفکم و لاتحزنوا علی مخلفیکم ، بر ضعیفان مترسید و بر بازپس ماندگان اندوه مدارید . مجاهد گفت ازکار دنیا مترسید که در پیش دارید و درکار دنیا اندوه مخورید که باز پس گذاشتید . عطاء گفت مترسید از گناه و اندوه مدارید برای آنکه من بیامرزم شما را جمله گناهان . اهل اشارت گفتند در این آیت«إنّ الّذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا» بالوفاء علی ترك الجفاء ، آنانکه گفتند خدای ما الله است پس استقامت کردند بوفاء و ترك جفاء فرشتگان فرود آیند بایشان برضا ، وگویند که مترسید ازعناء واندوه میدارید برفناء وبشارت باد شما را بلقاء درسرای بقاء « أن لاتخافوا» مترسید که خوف نیست برأهل استقامت واندوه مدارید که شما را حاصل است انواع کرامت و بشارت باد شما را بانواع نعمت در سرای سلامت . أن لاتخافوا فعلی دین الله استقیموا ، و لاتحزنوا بحبل الله اعتصموا ، و أبشروا بالجنّة وأن أذنبتم وأجرمتم. لاتخافوافطال ما رهبتم ، ولاتحزنوا فقد نلتم ما طلبتم ، و أبشروا بالجنة الّتی فیها رغبتم ، لاتخافوا فأنتم أهل الایمان ولاتحزنوا فأنتم أهل الغفران ، و أبشرو بالجنّة الّتی هی دار الرّضوان. لاتخافوا فأنتم

أهل الشّهادة ، ولاتحزنوا فأنتم أهل السّعادة ، وأبشروا بالجنّة الّتي هي دارالزّيادة . لاتخافوا فأنتم أهل النوال ، ولاتحزنوا فأنتم أهل الوصال ، وأبشروا بالجنّة الّتي هي‌دارالجلال .لاتخافوا فقدا أمنتم الثبور ، ولاتحزنوا فقدآن لكم الحبور ، و أبشروا بالجنة التي هي دارالسرور . و لاتخافوا فلاخوف علي أهل الايمان ولاتحزنوا فلستم أهل الحرمان، وأبشروا بالجنّة الّتي هي دارالأمان . لاتخافوا فلستم من أهل الجحيم ، ولاتحزنوا فقد وصلتم إلى الرّب الرّحيم ، و أبشروا بالجنّة التي هی دارالنعيم . لاتخافوا فقد زالت عنكم المخافة ، ولاتحزنوا فقد سلمتم‌من كلّ آفة ، و أبشروا بالجنّة التي هی دارالضيافة . لاتخافوا فطال ما كنتم من الخائفين ، و لاتحزنوا و أنتم من العارفين وأبشروبالجنّةالّتي‌لايبلغها وصف‌الواصفين .لاتخافواحلول‌العذاب ، ولاتحزنوا من‌خوف‌الحساب، وأبشروا بالجنّة التي هي‌دارالثواب.

(نَحْنُ أوْلِياؤُكُمْ فِي‌الحَيوٰةِ الدُّنيا وَفِي‌الآخِرَةِ) اين از قول فرشتگان مبشّر است گويند ما دوستان توئيم هم در دنيا و هم درآخرت . سدّی گفت ما حافظان تو بوديم در دنيا و امروز مبشّران توئيم در آخرت . مجاهد گفت آن فرشتگان كه با ايشان بودند در دنيا گويند ما ملازمان تو بوديم در دنيا امروز از تو جدا نشويم تا ترا ببهشت نبريم . (وَلَكُمْ فِيها ماتَشْتَهِي أنفُسُكُمْ) و شما راست در بهشت آنچه شما را آرزو باشد (وَلَكُمْ فِيها ما تَدَّعُونَ) و شما راست درآنجا آنچه خوانيد و تمنا كنيد يعنی هرچه‌در آن دعوی كنيد و گوئيد كه ماراست ، شما را باشد بی‌مانعی ومنازعی .

(نُزُلاً) ای رزقاً روزی از خدای آمرزندهٔ بخشاينده و نصب « نزلاً » برحال است از ما .

(وَمَنْ أحسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إلَی‌اللهِ وَعَمِلَ صالِحاً) گفت كيست نكو سخن‌تر از آنكس كه او مردم را دعوت كند وبا خدای خواند و عمل صالح كند و گويد من از جملهٔ مسلمانانم . سدّي و ابن‌زيد و ابن سيرين گفتند مراد رسول ﷺ است . مقاتل گفت أئمّه‌اند وهر كس كه او دعوت كند باراه خدای ، عكرمه گفت‌مؤذّنانند . أبوامامه گفت عمل‌صالح آن باشد كه ميان بانگ نماز وقامت دو ركعت نماز بگزارند . عائشه گفت برگمان من آن است كه آيت در مؤذنان آمد . فضيل بن رفيدة گفت من مؤذّن بودم در أيّام اصحاب، عبدالله ابن‌عاصم بن ميسره مرا گفت چون از بانگ نماز فارغ شوی بگوالله أكبر و أنا من المسلمين آنگه آيت را بخواند . وقوله «قولاً» نصب برتميز است .

(وَلا تَسْتَوِي الحَسَنَةُ وَلا السَّيِّئَةُ)فرّاء گفت لام دوّم صله است وزياده وأنشد قول الشاعر :

مَا كانَ يَرْضَى رَسُولُ اللهِ فِعْلَهُمُ وَالطَيِّبانِ أبُوبَكْرٍ وَلا عُمَرُ (١)

و بعضی ديگر گفتند برای تحقيق و تأكيد آورد يعنی لايساوی كلّ واحد منهما صاحبه و التقدير لاتستوی الحسنة السيّئة و لا السيّئة الحسنة ، وگفت راست نباشد كار نيكو و كاربد و قيل الخصلة الحسنة و الخصلة السيّئة و قيل الفعلة الحسنة و السيّئة ، آنكه گفت : (إدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أحْسَنُ) يعنی ادفع السيّئة بالحسنة التی هی أحسن ، گفت سيئه را دفع كنيد بحسنتی كه نيكوتر باشد (فَإذَا الَّذِي- الآية) «اذا» مفاجاةاست يعنی چون تو چنين كنی كه دفع سيئه كنی بحسنتی كه نكوتر باشد كه بنگری آنكس كه تو را دشمن‌باشد دوست شود تا پنداری خويش است ترا ومثله قوله « عسی‌الله أن يجعل بينكم وبين الذين‌عاديتم منهم مودة » عبدالله عباس گفت خدايتعالی در اين آيت فرمود كه عند غضب صبر كنند و عند جهل حلم كنند و عند إساءة عفو كنند چون چنين كرده باشند خدای تعالی‌ايشان را ازشيطان بازيابد ودشمن قاهر ذليل ايشان شود تاپنداری دوستی خويش اوست .

(وَما يُلَقّيها) اين خصلت نيكو واين بشارت ببهشت بروی باز نيارند إلاّ صابران را وإلاّ آنانرا كه خداوند بهره‌ای بزرگ‌باشند از خير و ثواب‌يا از اطاعت وحسنه و خدای تعالی همه‌كس‌را از صابر و ناصابر تلقيه كرده است جز آن است كه صابران متلقی شدند آنرا و ايشان‌قبول كردند .

(وَإمّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ) «ان»حرف‌شرطست «ما»برسبيل تأكيد بر اوزياده كردند تاباقسم ماند برای‌آن نون تأكيد دراوآوردند. گفت اگر چنان باشد كه نزغی وفسادی از شيطان بتو رسيد از طريق وسوسهٔ او ودعوت با معصيت وايقاع عداوت ميان تواهل ولايت و اصل نزغ نخس باشد آنكه بر توسّع دراو وسوسه و إفساد شيطان بكار داشتند قال‌الله تعالی « من بعدأن نزغ الشيطان بينی وبين إخوتی »(فَاسْتَعِذْ بِاللهِ) گفت اگر چنين باشد پناه بخدای ده و باجوار او گريز كه او شنواست و دانا است وسواس شيطان شنود و احوال او داند .

(وَمِنْ آياتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ) گفت از آيات خدای تعالی و أدّله و علامات كه دليل وجود وحدانيّت و حصول او ميكند بر صفات كمال شب است و روز و آفتاب است و ماه كه

---

(١) رسول خدا ازكارآنان خوشنودنيست و ابوبكروعمرهمچنين .

متعاقبند بر یکدیگر چون این در آید آن برود و چون این برود آن در آید روز می‌آید بآمدن آفتاب وشب می‌آید برفتن اووهریکی از آفتاب وماه در فلك خود و مدارخود میگردند برتقدیری که خدا کرده است ایشان را آنچه آفتاب بیکسال رود ماه بیك ماه برود پس ایشان مقدّر و مدبّرومسخّرند وفرمان بردار چون دو بندهٔ مطیع برحسب مراد خدای تعالی بروفق مصلحت در مدار خود میگردند و چون چنین باشد مستحقّ آن نباشد که ایشان راسجده کنند (لاَ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلاَ لِلْقَمَرِ) سجده مکنید ایشان را چنان که گبرکان میکنند (وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ) بل سجده آن خدای کنید که ایشان را آفرید اگر اورا میپرستید و این از جملهٔ آیات است که سجده در او واجب است ووجوب سجده در او لقوله « و اسجدوا » که ظاهراً امر خدای و رسول ﷺ بر وجوب باشد تا دلیلی پیدا شدن که بر ندب‌است. دلیلی دیگر اجماع أهل البیت است بروجوب سجده این‌جا ، و مذهب ما آنست که سجده بآیت اول باید کرد عند قوله إیّاه تعبدون ، و فقهاء گفتند که سجده آنگه باید کرد که آیت دیگر بخواند الی قوله وهم لایسئمون و عمل مشایخ ایشان بر این دیدیم و این سورة از جمله عزائم اربع است که جنب راوحایض را نشاید خواندن .

(فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا) اگر ترفّع وتکبّر کنندکافران از آنکه خدای را سجده کنند (فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ) آنان که بنزدیك خدایند و در جوار رحمت اویند از فرشتگان و مقدّسان (يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) تسبیح میکنند اورا بشب و روز ایشان راملال نیاید و فاتر نشوند .

(وَ مِنْ آيَاتِهِ) گفت ازآیات و دلالات او آن است که تو زمین را خاشع و پژمره بینی در زمستان خشك شده بر اوهیچ نبات نباشد (فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ) چون‌آب باران باو فرو فرستیم بجنبد ونشاط گیرد یعنی زمین واین‌برسبیل‌توسّع است اهتزاز در برابر خشوع گفت و ربت أي ارتفعت برآید و بیفزاید وآن‌آن باشد که عقب باران روی زمین بمانند خمیر برآید و چون مجوّفي شود و حق تعالی این برسبیل مثل گفت تا تنبیه باشد کافران را بر احیاء موتی گفت (إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا)آن خدائی که زمین رازنده کرد هم اوزنده کند مردگانرا و اوبرهمه چیز قادر است .

(إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ) گفت آنان که از ادلّه ما میل میکنند و عدول نمایند وبر مقتضی ادلّه نروند و منکر شوند حق را که مقتضی ادلّه بوده ، یقال ألحد یلحد إذا مال ، و منه اللحد ، و ألحدت المیّت فهو ملحود إذا جعلته في اللّحد .

مجاهد گفت یعنی بمکاء و صفیر و تصدیه و لغو و لغط في قوله « لاتسمعوا لهذا القرآن وألغوافیه » عبدالله عباس گفت تبدیل الکلام ووضعش نه بجای خود (لا یَخْفَوْنَ عَلَیْنا) ایشان برما پوشیده نه‌اند ما براحوال ایشان مطلعیم و از ایشان غافل نه‌ایم تابوقت جزا بحق ایشان برسیم و این وارد است مورد وعید و تهدید . قتاده گفت یلحدون ای یکذبون . سدّی گفت یعاندون ویشاقون مقاتل گفت آیت در ابوجهل آمد (أَ فَمَنْ یُلْقیٰ فِي النّارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتي آمِناً یَوْمَ القِیٰمَةِ) گفت آنکس را که در دوزخ افکنند بهتر باشد یا آنکس که در روز قیامت آید ایمن واین استفهامی است بمعنی تقریر تا بگویند بهرحال آن بهتر که ایمن آید و اگر چه در القاء دردوزخ هیچ‌خیر نباشد این برای آن گفت که ایشان رامخیر بکردند میان این هردو و ایشان باختیار بدخود این اختیار کردند گفت عاقل را چون میان دو کار مخیر کنند بهتر اختیار کند شماپنداشتید که طریق و مذهب شما بهتر استا کنون مؤدّی باین شد که دیدی از دوزخ و طریقهٔ ما مؤدی است بأمن و راحت اکنون بنگرید تا کدام بهتراست آنگه برسبیل تهدید گفت بصورت امر (إِعْمَلوا ما شِئْتُمْ) بکنید هر چه خواهید که جزا بدنبال آنست و مهمل فرو نخواهد گذاشتن و مثله قوله عليه‌السلام « إذا لم تستحی فاصنع ماشئت » وقوله عليه‌السلام « احبب من أحببت‌فانّك مفارقه و اصنع ماشئت فانك مجزيٌّ به » معنی این همه نهی است یعنی مکن هرچه خواهی که آنگه مؤدّی بود باهلاك ووبال . آنگه مؤکد کرد . این تهدید را بقوله (إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ) که او بینا و داناست بآنچه شما میکنید تاسزا وجزای‌هریك بدهند. گفتند آیت درابوجهل آمد وعمار یاسر .

(إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمّا جاءَهُمْ) گفت آنانکه کافر شدند بقرآن چون بایشان‌آمد . آنگه در خبر «إنّ» خلاف کردند ، بعضی گفتند محذوف است والتقدیر إنّ الّذین کفروا بالذکر کفروا بالله ، آنانکه بقرآن‌کافرند بخدای‌کافرباشند برای آنکه چون‌بتنزیل او ایمان ندارند بمُنْزِل تنزیل ایمان‌ندارند وگفتند محذوف این است که إنّ الذین کفروا بالذکر لمّـا جائهم هلکوا به وشقوا ایشان هالکند و شقی . و گفتند أولئك ینادون خبر اوست و اگر چه ازاو دور افتاد و این صحیح باشد ، وقول آنکس که گفت«وإنه‌لکتاب‌عزیز» درجای خبر اوست بعید است برای آنکه او جمله‌ای‌است‌بیگانه و در او ضمیری نیست عاید با متبداء پس این مستقیم نباشد وقولهای اول معتمد است (وَإِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ) واین قرآن کتابی است‌عزیز در معنی او خلاف کرده‌اند بعضی گفتند معنی آن است که معجز است و منیع از آنکه کسی مانند آن تواند آوردن چنانکه گفت « قل لئن‌اجتمعت الإنس و الجنّ ـ الایه»

و گفتند عزیز است باعزازخدای‌تعالی اورا وحفظ آن از تغییر و تبدیل. عبدالله بن عباس گفت کریم است. مقاتل گفت منیع است از شیطان ، سدّی گفت مخلوق و مختلق نیست و فرا بافته ، و گفتند عزیز است باعزاز خدای تعالی بآن بیان وتفسیر که در عقب‌او آمد من‌قوله :

(لا یَأْتِیهِ الباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ) و باطل از پیش او نیامد ونه‌از پس او ، در معنی آن چند قول گفتند یکی آنکه مناقضه و شبهت مشاکله براو راه نیابد نه از جهت لفظ و نه از جهت معنی و مراد بپس و پیش لفظ ومعنی است . قولی دیگر آنکه قتاده و سدّی گفتند شیطان نتواند تا باطلی در او فزاید یا حقّی ازاو بکاهد ، ضحّاك گفت معنی آنست که کتابی و حدیثی نیامد پیش از این قرآن که آنرا باطل کند و نه‌از پس او خواهد آمدن .

عبدالله عباس گفت متقدّمان از توراة و انجیل وجز آن همه‌مصدّق این‌اند هیچ مناقض این نیست و از پس اوکتابی نخواهد بود که نقض او کند . حسن گفت معنی آن است که‌در أوّل و آخر این کتاب تناقض نیست . بعضی دیگر گفتند در أخباریکه در این کتاب هست‌عما مضی و عمّالم یأت هیچ خلفی و کذبی‌نیست . این أقوال مفسّران‌است فأما ازروی‌معنی‌محتمل است که مراد آن بود که‌باطل باو راه نیابداز هیچ جهت چو تطرّق چیزی برچیزی‌از جهات باشد ، ثمّ اکتفی بذکر بعض الجهات عن ذکر الباقی و ممکن بود که تخصیص این دو جهت برای‌آن کرد که در عرف آینده ازاین دوجهت آید در غالب عادت چه راه این بود والله أعلم بمراده (تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ) کتابی است‌منزل از خدای‌حکیم حمید محکم‌کارستوده و مستحقّ حمد و شکر .

(مایُقالُ لَكَ إلّا ما قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ) گفت ترا نگفتند ای محمّد إلّا آنچه دیگر پیغمبران گفتند . معنی آن است که ترا چیزی نفرمودند از قبل خدای تعالی‌جز دعوت باسلام و بیان شرع ، چنانکه دیگر پیغمبران را فرمودند . بعضی دگر گفتند آنچه او را گفتند و دیگر پیغمبرانرا از پیش او آنست که در آخر آیت ذکر کرد من قوله : (إنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقابٍ أَلِیمٍ) یعنی ترا همین وعده و وعید فرمودند که با خلقان بگو که دیگران گفتند . قتاده و سدّی گفتند آیت وارد است مورد تسلیه و تعزیه رسول الله ﷺ یعنی ترا همان میگویند این کافران که دیگر پیغمبران را گفتند از تکذیب و جفا و انکار نبوّت و جحد آیات و بینات ، و آنگه برسبیل ترغیب وترهیب

گفت خدای تو ای محمّد خداوند آمرزش و مغفرت است و خداوند عقاب سخت مؤلم تاهر کسی را بحق خود برساند آنکه گفت :

(وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيًّا) گفت اگر مااین قرآن أعجمی کردمانی بزبان عجم یقال رجل أعجم و أعجمي إذا لم یکن فصیحاً و إن کان من العرب ، و رجلٌ عجميٌ منسوب إلی العجم و ان کان فصیح اللّسان عالماً بلغة العرب و کذلك أعرابی وعربی (لَقالُوا) گفتندی این کافران (لَوْلا فُصِّلَتْ آیاتُهُ) چراآیات این کتاب مفصّل ومبیّن نیست (ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ) حفص خواند و حلوانی عن هشام و ابن مجاهد عن قنبل بیك همزه علی الخبر و باقی قراء بدو همزه علی الإستفهام إلاّ آنست که کوفیان هر دو همزه محقّق خواندندمگر حفص و روح و باقي قرّاء بتحقیق اول و تلیین دوم ، و أهل مدینه هر دو همزه فصل کردند بمدّي و ألفی الاّورش و أبوعمرو . وآنکه بلفظاستفهام خواند گفت چون مراد إنکار است ألف استفهام در أعجمی بردندآن الفقطع است . یکیراتلیین کردند برای تخفیف و آن الفأعجمی باشد . وأمّا آنکه هردومحقّق خواند برای آنست که اصل این است . وآنکه فصل کرد برای کراهت اجتماع دو همزه کرد وآنکه برخبر خواند گفت معنی آنست که چرا چون پیغمبری عربی بود قرآن أعجمی نبود یاچرا پیغمبر أعجمی نبود وقرآن عربی تادر باب إعجاز بلیغ تر بودی . سعید جبیر گفت قریش بر سبیل تعنّت گفتند چرا این قرآن را آیاتش بعضی عربی نبود و بعضی أعجمی خدای تعالی این آیت فرستاد (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفاءٌ) بگو ای محمّد که این قرآن مؤمنان را لطفی و بیان و شفائی است (وَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ في آذانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى)وگفت آنانکه ایمان نداشتند در گوشهای ایشان گرانی هست و این قرآن کوری است بر ایشان یعنی باین قرآن منتفع نمیشوند و آیات و أدلّهٔ اورا تأمّل و تفکر نمیکنند پنداری ازبیّنات او کرندو کورند ، ودر شاذّ خواندندوهوعلیهم عمی بکسر میم چنانکه وصف باشد مصدر را بمعنی أنّه مشتبه علیهم ملتبس ، گفت این قرآن برایشان کور است یعنی این کتاب برایشان مشتبه است پیدا نیست ایشانرا ازآنجا که در او اندیشه نمیکنند تا بدانند ، و عامّه قرّاء « عمًی » خواندند بفتح میم علی المصدر و اختیار قراءت قرّاءاست.

(يُنادَوْنَ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ) ایشانرا ندا میکنند از جای دور یعني بمنزله آنانند که نمی شنوند ، و اگر می شنوند بشنیدن منتفع نمیشوند . این جمله مذمّت و ملامت و کنایه است ازآنکه تأمل نمیکنند تابمنزله کران و کوران ودورانند. ونظائر این درقرآن بسیاراست .

(وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ) گفت ما موسی را کتاب دادیم یعنی توراة

(فَاخْتُلِفَ فِيهِ) مختلف شدند در او بعضی اقرار دادند و بعضی انکار کردند و بعضی ایمان آوردند ، و بعضی کافر شدند همچنانکه با تو کردند و در عهد تو کردند تا گمان نبری که این معنی در حق تواست وبس (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ) اگر نه آنست که کلمتی و گفتاری سابق است از خدای تعالی که تعجیل عقوبت نکند در دنیا في قوله « وماكان الله ليعذّبهم وأنت فيهم ـ الاية » (لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) میان ایشان کار بگذاردی و عذاب بایشان فرود آوردی که علی کلّ حال حکم برایشان خواهد بود نه ایشان را (وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ) آنگه گفت ایشان در شکّی اند ازاین عذاب و از این حکم، شکّی در ریبت وتهمت افکننده یعنی شکّی با تهمت یعنی درخود شاکّند وترا متّهم میدارند . شكّ مريب أي شكّ معه ريبة وتهمة من قولهم أراب الرّجل إذا أتى بريبة، آنکه بیان عدل کرد گفت :

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ) هر که او عمل صالح و کار نیکو کند خود را کند (وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا) وهر که بدی کند برخود کند، نه نفع صلاحش باغیر شود نه مضرّت فسادش بل مقصور باشد بافاعلش (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) وخدای تعالی بربندگان هیچ ظلم نکند و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره وآنکه جزا جز بر عمل نیست وخدای تعالی خالق و فاعل ظلم نیست وثواب وعقاب جز باستحقاق نباشد .

(إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ) سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند ای محمّد اگر تو پیغمبری بگو ما را تاقیامت کی خواهد بود ، خدای تعالی این آیه فرستاد گفت علم قیامت را مردّ و مرجع با خدا است یعنی غیر خدای نداند (وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا) و برون نیاید هیچ میوه از غلاف خود «من» اوّل زیادت است مؤکّد نفی است و دوّم ابتداء غایت است وأكمام جمع كمّ باشد وآن ظرف ووعاء میوه بود ومنه كمّ الانسان و كمّ الثمرة (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ) و بار نگیرد هیچ ماده و بار ننهد إلاّ بعلم او و«من» نیز زیادت است اینجا یعنی این چیزها جزخدای نداند و يجري مجرى قوله « إنّ الله عنده علم السّاعة ـ الاية » (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) یعنی اذکر یا محمّد یاد کن آن روز که خدای ندا کند آن کافران را و گوید کجااند انبازان من که شما دعوی کردید با من در إلهیّت و ایشان را عبادت کردید بدون من ؟ (قَالُوا) جواب دهند و گویند (آذَنَّاكَ مَا مِنَّا) گفتیم و خبر دادیم ترا که ما را گواهی نیست بر آن که در دنیا کردیم یعنی ما پنداشتیم در دار دنیا که ایشان گواهان ما خواهند بود امروز بدیدیم و بدانستیم ومارا علم ضروری حاصل آمد معلوم شد که اینان گواهی نخواهند دادن برای ما .

(وَضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ) گم شود از ایشان آنچه در دنیا پرستیده باشند و خوانده (وَظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ) وگمان برند که ایشانرا محیصی و معدلی و مفرّی نباشدازعذاب. خدای. وظنّ در آیت بمعنی یقین است یعنی بدرست بدانند که ایشان‌را از عذاب خدای جای گریز نیست .

(لا يَسْأَمُ الإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الخَيْرِ) آنگه گفت از عادت و خوی آدمی آن است که از دعاء خیر سیر نشود، اضافت مصدر کردبا مفعول واگر کلام بشرح بودی تقدیر آن است که من دعائه الخیر از آنکه برای خود از خدای خیر خواهد (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ) و اگر رنجی و بلائی‌وآفتی رسید اورا (فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ) نومیدی باشدازرحمت خدای‌تعالی، وصف ضعف یقین آدمی کند .

(وَلَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَةً) گفت و اگر چنان باشد که ما او را رحمتی بچشانیم (مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ) از پس نکبت و رنج و بیماری و درویشی که باو رسیده باشد (لَيَقُولَنَّ هذا لِي) گوید این خود مراست و نصیب من است و مرا خواست بود و این بعمل من است ومن سزای اینم (وَما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً) ونمی‌پندارم که قیامت برخواهد خاست (وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلى رَبِّي) و اگرچنانکه مرا با پیش خدای برندبرزعم‌مسلمانان (إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنى) مرا بنزدیك او به‌ازاین ونیکوتر ازاین‌باشد . ابن شبرمه‌روایت کرد از محمّد بن‌علی بن‌ابی‌طالب گفت :کافر ازمیان دو آرزو است یکی در دنیا ویکی درآخرت امّا آرزوی دنیاش این است که « إنّ لی عنده للحسنی » اگر مرا پیش خدای برند مرا آنجا نیکوتر باشد و أمّا تمنّی آخرت « یا لیتنی کنت تراباً » آنگه حق تعالی گفت .

(فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِما عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِيظٍ)خبردهیم‌کافران را با آنچه کرده باشند و بچشانیم ایشان را از عذاب سخت درشت .

(وَإِذا أَنْعَمْنا عَلَى الإِنْسانِ) گفت چون ما برآدمی نعمتی کنیم (أَعْرَضَ) روی بگرداند (وَنَا بِجانِبِهِ) وجانب خود را از ما دور دارد خویشتن را چون مستغنی دارد وما را فراموش کند (وَإِذا مَسَّهُ الشَّرُّ) وچون رنجی‌باورسد (فَذُو دُعاءٍ عَرِيضٍ) خداوند دعاء باشد پهن و عرب طول و عرض در جای کثرت بکار دارد یقال أطال الکلام و أعرضه إذا أکثره .

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ) بگو ای محمّد بینید و دانید که اگر این قرآن

از نزد خدای باشد چنانکه ما میگوئیم (ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ) آنگه شما باو کافر شده باشید.
(مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ) که باشد گمراه‌تر از آنکس که او درضلال و گمراهی باشد و عصیانی و مخالفتی دور ازاصلاح . و الشقاق المشاقّة و هی المخالفة من الشّق وهوالفتق و شقّ الشيء نصفه ، فعل بمعنی مفعول و منه قول علي عليه السلام « كثرة الوفاق نفاق ، وكثرة الخلاف» شقاق و این طریقی است از طریقهای جدل که آنرا طریقه احتیاط گویند . خدای تعالی مناظره بیاموخت رسولش را بر این طریق که بگوی ای محمّد این کافران را که اگر این قول ازقبل خداست وحقّ است آنگه شما باوکافر شوید درجهان ازشما گمراه‌تر که باشد. آنگه حق تعالی گفت :
(سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ) گفت با ایشان نمائیم آیات وبیّنات ما در آفاق وأطراف عالم (وَفِي أَنْفُسِهِمْ) ودرنفس ایشان . عبدالله عباس گفت في الافاق یعنی آثار امّتان گذشته و در نفس ایشـان بیماری و بلیّات . سدّی گفت والمنهال بن عمرو في الافاق یعنی در اقطار و جوانبی که ما می گشائیم به رسول ما « و في أنفسهم » یعنی در فتح مکّه . قتاده گفت فی‌الافاق در وقایع که خدای تعالی را بود در امم گذشته « وفي أنفسهم » درتنهای ایشان روز بدر . عطاء و ابن‌زید گفتندفی الافاق فی‌أقطارالارض والسّماء من‌الشمس والقمر والنجوم والاشجار والانهار والبحار و الامطار آیاتي که مارا هست در جوانب زمین و آسمان ، در آسمان از ماه وآفتاب و ستارگان و باد وباران ، و در اقطار زمین از کوهها و جویها و دریاها و درختان وانواع نبات « وفي أنفسهم » و تنهای ایشان از لطیف صنعت و بدیع حکمت وحسن صورت و ترتیب تألیف و إحکام خلقت وآنچه آفرید در ظاهرو باطن اواز حواس پنج گانه وعروق وأعصاب متّصل ومدخل و مخرج طعام وشراب بیك مدخل فرو می‌شود واز دومخرج بیرون می‌آید وآنچه تناول کنند ازطعام وشراب بهری بقوت اومیشود وبهری باجزاء جسم‌او بهری بسفل‌میشود وهر نصیبی بجائی میرود بتقدیرمقدّرجلّ جلاله .

اهل اشارت گفتند في قوله « سنریهم آیاتنا فی‌الافاق وفي‌أنفسهم » او را در آفاق آیاتی است ودرأنفس آیاتی است که آن عالم کبری است وآن عالم صغری . وبعضی علماء گفتند آن عالم صغری است واین عالم کبری آن جماد است و این حیّ ، واین جا معانی است که آنجا نیست ، تا تو گاه در آن نظر کنی واز آن عبرت گیری و گاه‌دراین تفکّر کنی بدو متذکرشوی درآفاق آیاتی پیدا کرد ودرأنفس بیّناتی که‌درهریکی ازآنکه نظر کنی ترا از سهل تر طریقی باو رساند في‌الآفاق شمس وقمر وفي‌الانفس حسّ وفکر. فی‌الافاق کواکب ونجوم ،وفی‌الانفس

عجائب وعلوم. في الآفاق سحاب و غيوم ، و في الأنفس مصائب وغموم. في الآفاق بروق خاطفة و في الانفس عروق واجفة . في الافاق ثلوج و أمطار ، و في الأنفس حوائج و أوطار. في الافاق رياح هبّابة ، و في الانفس أرواح منسابة، في الافاق جبال شامخة ، و في الانفس آمال راسخة في الافاق عيون نابعة ، وفي الأنفس عيون دامعة ، في الافاق نخيل وأشجار ، و في الانفس شعور وأبشار، في الافاق دور وقصور ، وفي الأنفس نحور وصدور . في الافاق جواهر ومعادن ،وفي الانفس ظواهر وبواطن. في الافاق زرع ونبات ، وفي الأنفس خشوع و ثبات. في الافاق أنهار وبحار ،وفي الأنفس أسرار وجهار. في الافاق شدّة و رخاء ، و في الأنفس بخل و سخاء في الآفاق ربيع و خريف و في الأنفس وضيع وشريف . في الافاق حرٌّ و برد ، وفي الأنفس حرٌّ وعبد. في الافاق سيل و كيل ، وفي الأنفس ميل ونيل، از اين جمله در هرچه خواهی نظر كن كه دراو آيتى ودلالتى و بيّنتى هست .

وَ لِلّٰهِ فِي كُلِّ تَحْرِيكَةٍ وَ تَسْكِينَةٍ أَبَداً شاهِدٌ
وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلىٰ أَنَّهُ واحِدٌ (١)

اوّل در خود نگر تا خود را بشناسى تا خود شناسى تو را بحقّ شناسى رساند كه «من عرف نفسه فقد عرف ربه» خود را بعبوديّت بشناس تا حقّ را بربوبيّت بشناسى هرچه خودرا بشناسى اورا بشناسى كه «أعرفكم بنفسه أعرفكم بربه» هرچه در اين سباحت غريق‌تر شوى در آن معرفت عريق‌تر باشى . گاه در آفاق عالم تفكر كنى و گاه در نفس خود تا نظر كنى تغيير آن واختلاف اين ترا بمعرفت صانعى رساند مغيّر نه مغيَّر مقدّر نه مقدَّر مخالف نه مختلف تا بدانى كه هر كه جز اواست بخلاف اواست او مخالف ساير أشياء است از آنجا كه اواست « بمقارنته بين الأشياء علم آن لاقرين له ، و بمضادّته بين المتضادات علم أن لاضدّ له ، ضاد الظلمة بالنور و البرد بالحرور ، والبلّة بالجمود » في كلام طويل لإمام جليل .

أَلْخَلْقُ مُجْتَمِعٌ طَوْراً وَ مُفْتَرِقٌ وَ الْحادِثاتُ فُنُونٌ ذاتُ أَطْوارِ
لا تَعْجَبَنَّ مِنَ الْأَضْدادِ إِذْ جُمِعَتْ فَاللهُ يَجْمَعُ بَيْنَ الماءِ وَ النّارِ (١)

از آيات آفاق فصول چهار صيف وشتاء و ربيع وخريف . و از آيات أنفس طباع چهار

(١) خداوند را درهرجنبش و آرامش گواهى است و در هرچيز نشانه دليل براينكه او يكى است.

(٢) مردم گاه باهم فراهم كردند وگاه جدا باشند. و حوادث روزگار گوناگون است واطوار مختلف، ازآن عجب مكن كه اضداد باهم جمع شوند كه خداوند ميان آب وآتش جمع كرده است.

صفراء وسوداء وبلغم وخون . در آفاق چهار باد پدید کرد : شمال وجنوب وصبا ودبور، درأنفس چهار بـاد مجذبه و ممسکه وهاضمه و دافعه ، تایکی براند و یکی بدارد و یکی هضم و یکی دفع . در آفاق چهار جوی پدید کرد جیحون و سیحون و نیل وفرات ، در أنفس چهار جوی پدید کرد اکحل و قیفال و باسلیق وابطی در آفاق نبات الوان پدید کرد از زرد وسرخ و سفید وسیاه ولعل و کبود ، در أنفس شعور ألوان پدید کرد از سفید وسیاه وأحمر وأشقر وأشهب و أصهب . در آفاق چهار چشمه بچهار طبع پدید کرد ملح وعذب و زعاق اجاج منتن درأنفس همچنین چهار چشمه داد ملح درچشم وزعاق در گوش وعذب در دهن ومنتن در بینی . از آیات آفاق « قطع متجاورات » بهری نبات رویاند وبهری نه ، همچنین در أنفس بریك جای ازتن آدمی بهری موی رویاند وبهری نه .در آفاق آتش پدید کرد ، و در أنفس آتشی درجگر نهاد ویکی در طحال و یکی در دل ویکی در معده . در آفاق معادن مختلف پدید کرد در أنفس حواسّ پنجگانه نهاد از سمع و بصر و شمّ و ذوق و لمس ، از آیات آفاق ابر است که گاهی ببارد و گاهی نه، درأنفس چشمهٔ چشم پدید کرد که گاهی بگرید و گاهی نه . از آیات آفاق ستارگان هفت درأفلاك خود ، و از آیات أنفس أعضاء هفت . سمع در انسان بمثابت زحل کرد درآسمان واورا دو برج داد یکی جدی یکی دلو لاجرم در برابر آن سمع را نیز در دو برج نهاد ازدو گوش، وبصر از نفس بمثابهٔ مشتری است در آسمان او را دو برج نهاد یکی قوس و یکی حوت و همچنین بصر در دو چشم نهاد ،وشم در انسان بمنزلت مرّیخ کرد در آسمان و اورا دو برج نهاد یکی عقرب و یکی حمل ، همچنین شمّ در دو ممرّ بینی نهاد . و ذوق در انسان بمنزلت زهره کرد در آسمان و آنرا دو برج نهاد یکی ثور ویکی میزان همچنین ذوق در دوجای نهاد از لهات و لسان .لمس در انسان بمنزلت عطارد کرد در آسمان واورا دوبرج نهاد یکی سنبله ویکی جوزاء ، و همچنین لمس در دودست نهاد . نطق درانسان بمنزلت آفتاب کرد در آسمان و آن را یك برج کرد وآن أسد است ، همچنین نطق را یك آلت نهاد که آن زبان است . کتابت در انسان بمنزلت قمر کرد در آسمان آن را یك برج نهاد و آن سرطان است همچنین کتابت در دست راست نهاد بر غالب عادت از آیات آفاق آفتاب تابان از قطب آسمان واز آیات أنفس نور معرفت دردل مرد خداداں ، بل این فاضل‌تر از آن کما قال الشاعر :

إنَّ شَمْسَ النَّهارِ تَغْرُبُ بِاللَّيْلِ وَشَمْسُ القُلُوبِ لَيْسَ تَغيبُ (۱)

از آیات آفاق ماه و ستارگان گاه ماه بزیادت و گاه نقصان در برابر آن علوم نهاد در

(۱) آفتاب آسمان شب غروب میکند و آفتاب دلها غروب نمیکند .

إنسان علم توحيد برای اديان وعلم فقه برای أركان و علم طب برای أبدان و علم نجوم برای ازمان و علم نحو برای تقرير بيان و لسان ، علم رياضت برای حيوان ، علم سياست برای سلطان ، علم صحبت برای اخوان . وهذا خطب يطم اوامر لايتم . عمر بپايان برسد واين نرسد عدإلى ما كنت فيه .

(حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ) تا پيدا شود ايشان را كه آن حق است و ازخدای است جل جلاله چو اگر نه‌چنين بودی بريك و تيره و نسق نماندی بل مختلف شدی . يعنی اين آيات و أدلة حق است واز خدای است . وقيل إنّه طريقة الاسلام . گفتند ضمير راجع است با دين مسلمانی يعنی تا بدانی كه دين مسلمانی حق است . و گفتند مراد قرآن است ، گفت تابدانی كه قرآن حق است واز قبل خداست جل جلاله . و گفتند محمد است صلى الله عليه وآله (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) كفايت نيست ای محمد كه خدای تو گواه است بر همه چيزها (١) و جار ومجروردرجای فاعل كفی است در محل رفع و«انه» وما بعده درمحل نصب بوقوع الكفاية عليه‌و كفی رادومفعول بايد مفعول اول‌محذوف است وتقدير آنست كه أولم يكفك ربّك كونه شهيداً علی كل شیء ، آنگه گفت :

(أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ) ايشان يعنی كافران در شك اند ازلقاء ثواب و عقاب خدای‌تعالی.

(أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ) ألا و خدای تعالی عالم است بهمه چيزی و عالمی او بهمه چيزها محيط است و محيط درجای دگر بمعنی قادر آمد في قوله «والله من ورائهم محيط» يعنی در قبضهٔ قدرت اويند از آنجا برون نتوانند شدن پس او دو معنی دارد يكی عالمی و يكی قادری ودر عالمی فرمود « وإنّ الله قدأحاط بكلّ شیء علماً ».

---

(١) خدا شناسان و اهل معرفت گويند راه‌اثبات اويا از طريق ان است يعنی پی بردن‌ازمعلول بعلت كه چون تتبع موجودات كنی آثار حكمت او را در همه‌چيز بينی و يا از طريق لم ونظر دراصل وجود كه او خود واجب است و عدم در حق او راه ندارد و احتمال سلب وجود از وجود صحيح نيست خداوندراول آيه«سنريهم آياتنافي الافاق ـ الاية »بطريق اول اشاره‌فرموده‌برای عوام.و«اولم يكف بربك» بطريق دويم برای خواص .

سورة حمعسق

قیل حم الشریعة .این سوره مکّی است و پنجاه وسه آیت است در عدد کوفیان و پنجاه در عدد بصریان و مدنیان . وهشتصد وشصت وشش کلمه است و سه هزار و پانصد وهشتاد وهشت حرف است. وروایت است از أبوأمامه از اُبیّ کعب که رسول ﷺ فرمود که هر که او حمعسق بخواند از جمله آنان باشد که فرشتگان براو صلوات فرستند و برای او استغفار نمایند و رحمت خواهند .

سورة الشوری ثلاث وخمسون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

حمٓ عسٓقٓ (١) كَذٰلِكَ يُوحي إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذينَ مِنْ قَبْلِكَ اللهُ الْعَزيزُ الْحَكيمُ (٢)

اینچنین وحی میفرستد بسوی تو وبسوی آنانکه از پیش تواند خدای عزیز درستکار

لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظيمُ (٣) تَكادُ السَّمٰواتُ يَتَفَطَّرْنَ

مر اوراست آنچه درآسمانها وآنچه در زمین‌است و اوست برتر بزرگ نزدیك‌است آسمانها شکافته‌شود

مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلٰئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلاٰ

از بالای آنها وفرشتگان تسبیح کنند بحمد پروردگارشان وآمرزش خواهند برای آنکه درزمین‌است آگاه‌باش

إِنَّ اللهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ (٤) وَالَّذينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيآءَ اللهُ حَفيظٌ عَلَيْهِمْ

بدرستیکه خدا او آمرزندهٔ مهربان‌است وآنانکه گرفتند از غیر او دوستان خدا نگهبان است برآنها

وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكيلٍ (٥) وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرٰى

و نیستی تو بر آنها گماشته واینچنین وحی کردیم بسوی تو قرآن عربی‌را تا بیم‌کنی اهل‌مکه‌را

وَ مَنْ حَوْلَها وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَيْبَ فيهِ فَريقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَريقٌ فِي السَّعيرِ (٦)

وهر که دورآنست وبیم‌کنی از روز فراهم شدن نیست شکی در او گروهی دربهشت وگروهی درآتش‌سوزان

وَ لَوْ شاءَ اللهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ في رَحْمَتِهِ وَ الظّالِمُونَ
واگر خواهد خدا قرار دهدآنهارا گروهی تنها ولیکن درآورد هرکه‌را میخواهد در رحمت‌او و ستم کاران

ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (٧) أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ فَاللهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ
نیست مرآنهارا هیچ‌دوستاری ونه یاری آیا گرفتند از غیر او دوستان را پس‌خدا اوست دوستار و او

يُحْيِ الْمَوْتىٰ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٨) وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ
زنده‌کند مردگان را و او بر هر چیز تواناست وآنچه اختلاف‌کردید دراو ازچیزی پس‌حکم‌آن

إِلَى اللهِ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (٩) فاطِرُ السَّمٰواتِ
بسوی‌خداست این‌است خدا پروردگار من براو توکل کردم وبسوی او بازمیگردم آفریدگار آسمانها

وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ
و زمین‌است گردانید ازبرای شما ازخودها تان جفتها و از چارپایان جفتها بسیار میگرداند شمارا دراو

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (١٠) لَهُ مَقالِيدُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ
نیست چون مثل او چیزی و اوست شنوای بینا . مر اوراست کلیدهای آسمانها وزمین میگستراند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (١١) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ
روزی را برای هرکه میخواهد وتنگ میگیرد بتحقیق او بهمه‌چیز داناست قرار داد برای‌شما از دین

ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً وَ الَّذي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْرٰهِيمَ وَ مُوسىٰ
آنچه وصیت‌کرد بآن نوح را و آنکه وحی‌کردیم بسوی تو و آنچه وصیت‌کردیم بآن ابراهیم را و موسی را

وَ عِيسىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ (١٢) ما تَدْعُوهُمْ
وعیسی‌راکه برپا دارید دین‌را وپراکنده نشوید دراو وبزرگ‌نمود برانبازگیرندگان آنچه‌میخوانی‌آنهارا

إِلَيْهِ أَللهُ يَجْتَبي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (١٣) وَ ما تَفَرَّقُوا
بسوی‌او خدا برمیگزیند بسوی‌اوهرکه‌را میخواهد وراه‌نماید بسوی‌اوهرکه بازگشت‌کند وپراکنده‌نشدند

إِلّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ
جز از بعد آنکه آمد شان دانش از سرکشی میان‌آنها واگر نبود سخنی که پیشی‌گرفت از پروردگارتو تا

أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي
مدت نامبرده شده هرآینه حکم‌شدی میانشان وبتحقیق کسانیکه ارث برده شدندکتاب‌را ازبعدآنها هرآینه در

شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (١٤) فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ
شك‌اند از او بگمان‌اندازنده پس‌برای‌این پس‌بخوان و برجا باش چنانکه مأمور شدی و پیروی مکن

أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللهُ
خواهشها شان را و بگو گرویدم بآنچه فرو فرستاد خدا ازکتاب و مأمور شدم‌که عدالت کنم میانهٔ شما خدا

رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ
پروردگارما وپروردگارشما مر ماراست‌کارهای‌ما ومرشماراست‌کارهای شما نیست حجتی میان ما و میان شما

اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (١٥) وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ
خدا جمع‌کند میان ما وبسوی اوست بازگشت وکسانیکه محاجه‌کنند درخدا ازبعدآنچه اجابت‌کرده‌شد

لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (١٦)
مر اورا حجت آنها ناچیز است نزد پروردگارشان وبرآنهاست خشمی ومر آنهاراست شکنجهٔ سخت

اللهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ (١٧)
خداست‌آنکه فروفرستاد کتاب را بحق ومیزان وچه‌چیزآگاه‌کرد ترا شاید رستخیز نزدیك باشد

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ
می شتابند بآن کسانیکه نمیگروند بآن وکسانیکه‌گرویدند ترسناك‌اند از آن و میدانندکه آن راست است

أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (١٨) اللهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ
آگاه‌باش بتحقیق‌کسانیکه جدال‌کنند در رستخیز هرآینه درگمراهی دورند خدا مهربانست به‌بندگانش

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ (١٩) مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ
روزی دهد هرکه‌را میخواهد و اوست توانائی عزیز هرکه باشد میخواهدکشت‌آخرت‌را بیفزائیم برای‌او

فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (٢٠)
در زراعت اووهرکه باشدمیخواهدکشت دنیارا میدهیم‌اورا ازآن ونیست مر اورا درآخرت هیچ بهره‌ای

قوله تعالی (حم عسق) اختلاف مفسران برفت درحم امّا آنچه در این آیت گفتند: أرطاة بن منذر گفت مردی بنزدیك عبدالله عباس آمد و اورا پرسید که حمعسق چه باشد، و حذیفة الیمان حاضر بود عبدالله عباس جواب نداد دیگر بار پرسید جواب نداد دیگر بار حذیفه گفت من ترا خبر دهم، بدانکه این در مردی فرود آمدنام اوعبدالاله یا عبدالله که بربهری جویهای مشرق فرود آید و آنجا دو مدینه بنا کند بر کنار آن جوی چنانکه جوی از میان هر دوفاصل باشد چون خدای تعالی خواهد تا زوال ملك ایشان کند ودولت ایشان را ببردآتشی بفرستد بشب و یك مدینه بسوزد چنانکه از او هیچ اثر نماند، این مدینه دیگر از آن تعجب فرو مانند، بردگرروز جملهجبّاران آنولایت در این مدینه دیگر حاضر آیند بنظاره این‌مدینه سوخته خدای تعالی بفرماید تاخسف کند ایشان را آن مدینهٔ دیگر برزمین فرو شود باهر که دراو باشد .قوله «حمعسق» یعنیحم عزیمة من‌الله و سنّة وقضاء . انداخته شده عزمی وسنّت و قضای از خدای تعالی . و قیل : حم عسق : عین عدلاً منه ، سین بمعنی سیکون، وقاف واقع بهما ای بالمدینتین ، و مانند این خبری است که جریر بن عبدالله روایت کرد که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود مدینه بنا کنند میان دجله ودجیل وقطربل وصراة جبّارانأهل زمین آنجا مجتمع شوند و خزائن و مالهای عالم آنجا جمع کنند خدای تعالی آن شهربزمین فرو برد با اهلش آن در زمین زودتر رود ازآنکه میخ آهنین درزمین نرم و گفتند عبداللهمسعود خواند «حمسق» بیعین و گفت سین هرامّتیند که رفتند. وقاف هرفرقی‌اند که خواهند آمد، ودر مصحف عبدالله مسعود عین نیست .

عکرمه گفت نافع الأزرق عبدالله عباس را پرسید از حمعسق گفت حاء حلم خداست، ومیم مجد اوست، و عین علم اوست ، وسین سنای اواست ، وقاف قدرت او است ، خدای‌تعالی باین حرفها قسم کرد . ابوالجوزاء روایت کرده ازعبدالله عباس که گفت عین عذاب‌است، سین مسخ ،قاف قذف وبیان این قول خبری‌است که ازرسول ﷺ روایت کردند که چون این‌آیت آمد حضرت رسول ﷺ دل تنگ شد . گفتند یا رسول‌الله چرا دل تنگی فرمود مراخبردادند ببلائی کهبامّت من میرسد خسف و مسخوقذف وآتش که ایشان را جمع کند ، وبادی کهایشان را در دریا ریزد ، وآیاتی وعلاماتیپیاپی بنزول عیسی وخروج دجّال .

شهر بن حوشب گفت وعطاء بن ابی رباح کار زاری باشد که عزیز در او ذلیل شود و ذلیل در اوعزیز شود و آن کار زار در قریش باشد آنگه با عرب افتد آنگه بعجم افتد آنگهتا بخروج دجّال برسد . عطا گفت حآء حربی باشد میان اهل مکّه و قحطی که ایشان مردار

بخورند و استخوان مردگان ، میم‌ملکی که تحویل‌افتد از قومی بقومی‌ازقریش ،عین‌آن‌عدوّی که ایشانرا باشد ، سین‌آنکه درآنجا سبي‌بود ،قاف آنکه قدرت خدای تعالی نافذ بوددرآن. بکربن عبدالله المزنی گفت ح حربی باشدمیان قریش و موالی، دست‌قریش را باشد برموالی. میم ملك بنی امیّه است، عین‌علوّ عبّاسیان ، سین سنای مهدی است ،قاف‌قوه عیسی است که از آسمان فرود آید و ترسایان را بکشد و کلیساها را ویران کند ، محمّد بن کعب گفت قسمی‌است که خدای تعالیٰ کرد بحلم و مجد و علم و ثنا و قدرت خود که عذاب نکند آن را که پناه بکلمه اخلاص دهد ، و آن گفتن لا إله‌الله است . سعید جبیر گفت : ح از رحمن است ، میم‌از مجید است ، عین از علیم‌است ، سین از قدّوس است ،قاف از قاهراست . سدّی گفت از هجاء مقطّع است ، عین ازعزیز ، و سین از سلام ، وقـاف از قادر . گفتند این در شأن محمّد ﷺ است ح حوض مورود او است ، و میم ملك ممدود او است ، وسین سنای مشهود او است ،قاف قیام اواست درمقام‌محمود وقرب‌اودر کرامت بمعبود . عبدالله عباس گفت هیچ پیغمبر نبود و إلّا در کتاب وحی‌أوحم‌عسق است برای این گفت :

(كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللهُ العَزِيزُ الحَكِيمُ)قوله « كذلك يوحي‌اليك» ابن کثیر و یك روایت از أبو عمرو آمد که خواند«یوحی»بفتح حاء علی‌مالم یسمّ فاعله‌برسؤال کأنّه لما قال « كذلك يوحى » فقال قائل من يوحى ؟ فقال: الله العزيز الحكيم . و مثله قوله‌في قراءة من‌قرأ «يسبّح له فيها بالغدوّ والآصال‌رجال » ومثله قول الشاعر :

لِيُبْكَ يَزِيدُ ضَارِعٌ لِخُصُومَةٍ وَ مُخْتَبِطٌ مِمَّا تَطِيحُ الطَّوَائِحُ (۱)

كانّ سائلاً سأل وقال: من يبكيه ؟ فقال ضارع لخصومة . و باقی قرّاء خواندند«یوحي» برفعل مستقيم بکسر حاء من أوحى يوحي إسناداً إلى‌اسم الله تعالى گفت همچنین وحی کندبتو و بآنانکه پیش تو بودند از پیغمبران خدایتعالی که او عزیز و منیع و غالب وقاهر است و بیهمتا وحکیم است وعالم بدقایق امور و محکم‌کار .

(لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الأَرْضِ) اوراست یعنی خدای را آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است (وَهُوَ العَلِيُّ العَظِيمُ) واوبزرگوار و بلند قدرت و بزرگ است آنکه گفت:

(تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ) ابوعمروعاصم في روايةابي‌بكرخواندند « يكاد » بیاء برای آنکه تأنیث سموات نه حقیقی است وفعل مقدّم « ینفطرن » من الانفطار

(۱) باید برای یزید گریه کنند و گریه کننده کسی‌است که گرفتار دشمنی باشد یاآنکه از حوادث روزگار پریشان حال گشته .

على زنة الانفعال وهى مطاوع فطرته فانفطر أى شققته فانشق ، و ابن كثير و ابن عامر و حمزه وعاصم في رواية حفص خواندند «تكادالسّموات» بتاء تأنيث «ينفطرن» بنون چنانكه گفتيم نافع وكسائى «يكاد السموات» بياء «يتفطّرن» بتاء بدل نون من التفطّر وهو مطاوع فطّر، يقال فطرته فتفطر گفت نزديك است كه آسمان بشكافد از بالاى ايشان از عظم و فظيعت كلمهٔ كفر كه ميگويند و شرك بخدا ميآرند و در حق او اثبات زن و فرزند ميكنند و مثله قوله «يكاد السموات يتفطّرن منه و تنشق الأرض و تخرّ الجبال هدّاً أن دعوا للرحمن ولداً».وقوله «من فوقهنّ» يعنى هر آسمانى كه بالاى هفت آسمان ديگر است چون آسمان زيرين شكافته شوداز كفر أهل زمين أولى و أحرى كه آسمان دنيا شكافته شود چه او نزديك است بايشان.

(وَالمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) و فرشتگان تسبيح ميكنند بحمد و شكر خداى ايشان .و براى أهل زمين استغفار مى كنند و آمرزش مى‌خواهند از براى جمله مؤمنان (وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللهَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ) بعضى علما گفتند حق تعالى افتتاح اين آيت بهيبت وعظمت كرد وختم اوبلطف وبشارت گفت خدا آمرزنده وبخشاينده است . آنكه گفت :

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَولِياءَ) گفت آنانكه بدون خداى خداوندان و معبودان گيرند (اللهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ) خداى برايشان نگاهبان است اعمال‌ايشان ميداند و ميشناسد و بر ايشان ميشمارد تا جزا دهد ايشانرا برآن (وَما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ) تو كه محمدى صلى‌الله‌عليه‌وآله وكيل ايشان نه . انما برتوبلاغ و إعذار وإنذار است. پس گفت :

(وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيّاً) همچنين وحى كرديم و بفرستاديم بتو قرآنى بلغت عرب (لِتُنْذِرَ أُمَّ القُرىٰ) تا بترسانى مكه را يعنى أهل مكه را على حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه كقوله «و اسئل القرية» و مكّه را براى آن ام القرى خواند زيرا كه اصل زمين است و زمين را اززير او بيرون آورده‌اند (وَمَنْ حَوْلَها)وآنانكه پيرامن مكّه‌اند (وَتُنْذِرَ يَوْمَ الجَمْعِ) و بترسانى خلقان را از روز قيامت . ويوم الجمع منصوب است بآنكه مفعول دوم است يقال : أنذرت فلاناً كذا أوبكذا. ونصب او برظرف نيست براى آنكه انذار واقع نيست در وى بل برحذف مضاف است و التقدير لتنذر الناس عذاب يوم الجمع مفعول اوّل محذوف است لدلالة الكلام عليه و مراد بيوم الجمع روز قيامت است (لا رَيْبَ فِيهِ) هيچ شكى نيست در وقوع اين روز . آنگه اهل جمع را بردو فرقه نهاد گفت (فَرِيقٌ فِي الجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) گروهى در بهشتند و گروهى دردوزخ آنانكه ببهشت

شوند گروهی بعدل‌شوند و استحقاق، و گروهی بفضل و رحمت، و أمّا آنانکه بدوزخ شوند جز بعدل نشوند. عبدالله عمر روایت کرد که رسول الله ﷺ یك روز بیرون آمد دو صحیفه بدست گرفته گفت‌دانید تااین نوشتها چیست گفتیم نه گفت اینکه بدست راست دارم نامه‌ایست در او نامهای اهل بهشت ثبت کرده‌اند نام ایشان و نام پدران ایشان و نام خویشان و عشیره ایشان، این پیش ازاین فرمود نوشتن که ایشان در صلب پدر و رحم مادر بودند آنگه که هنوز آدم گل بود هیچ زیادت و نقصان در عدد اینان نیامد و این نامه که در دست چپ دارم در او نامهای اهل دوزخ است بنام و نسبت وقبیله ایشان پیش از این که در صلب پدر و رحم مادر بودند وآدم هنوز در میان گل بوداز این عدد هیچ زیادت ونقصان نشود، آنگه برخواند «فریق في الجنّة و فریق في السعیر» عدل‌من‌الله تعالی، آنگه گفت:

(وَلَوْ شَآءَاللهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) اگر خدای خواستی مردمان‌همه رایك‌امت کردی یعنی یك ملت و این مشیّت جبر و اکراه باشد یعني اگر خدای خواستی همه را بقهر برایمان حمل کردی (وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِ) ولیکن آنرا که خواهددر رحمت خود برد در سرای‌ثواب چون‌داند که مستحق است بایمان وعمل صالح (وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) و ظالمانی راکه‌کافر باشند ایشان راهیچ یار ویاوری نباشد که پایمردی (۱) ایشان کند تاعذاب خدای تعالی ازایشان دفع کند.

(أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ) گفتند ام بمعنی بل‌است بل این کافران بدون‌خدای اولیاء گرفته‌اند و دوستان و معبودان (فَاللهُ هُوَ الْوَلِيُّ) خدای است بر حقیقت که خداوند خلقان است (وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ) و اوست که مرده رازنده کند و برهمه چیزقادر است.

(وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللهِ) گفت هر آنچه در اوخلاف کنید و میان شما در او اختلاف رود از احکام شرع و کاردین و دنیا حکم آن با خدا است و حاکم در آن خدای باشد و کس را نرسد ازشما که در او حکم کند، چه خداست که عالم است بمصالح خلق و عواقب امور. وآیت دلیل است برآنکه کسرا نباشد که ازخود درشرع حکم کند جز بنصوصی وارد از قبل خدای تعالی إمّا بآیتی محکم یا بخبری متواتر. (ذَٰلِكُمُ اللهُ رَبِّي) آن خدای است که خداوند و پروردگار من است (عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ) من براوتوکّل کرده‌ام واعتماد کرده و مرجع ومآب من با اوست ومن با او

---

(۱) پایمردی شفاعت است.

گریزم وتوبه‌وانابت من باا‌و باشد .

(فاطِرُ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) آفریدگار آسمانها وزمین است از ابتداء تا پنداری عدم بشکافت که وجود این اشیاء ازاوپدید کرد (جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً) شما را هم ازجنس خود جفت و مسکن پدید کرد و گفتند برای آن گفت «من أنفسکم» که حوا را از استخوان پهلوی آدم آفریده ، و درست آن است که از بقیّهٔ گل آدم آفرید (وَمِنَ الأَنعامِ أَزْواجاً) و از چهار پایان همچنین جفت جفت (يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ) می آفریند شما را در او . مفسران در این ضمیر خلاف کردند بعضی گفتند مراد شکم است یا رحم کنايةٌ عن غيرِ مذكور و قیل :أراد به الزوج راجع بازوج و جفت است که هرمولود که باشد در شکم ماده باشد .وقیل في التزويج وقيل في هذا النوع من الخلقة منَ إخراج الولد من ذكر أو أُنثى . فرّاء وزجّاج گفتند فیه بمعنی به‌است أی بما جعل لكم أزواجاً ، وأنشد الأزهری في امرأة :

وَ أَرْغَبُ فِيها عَنْ لَقِيطٍ و أَهْلِهِ　　وَلكِنَّنِي عَنْ سِنْبِسٍ لَسْتُ أَرْغَبُ (١)

أي أرغب بها عنهم (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) در اوچندقول گفتند یکی آنکه کاف تشبیه‌زیاد است و التقدير ليس مثله شيء ویکی آنکه «مثل» صله است‌وزیادت، تقدیر آنکه لیس کهوشیء و این نظائر بسیار دارد کقولهم مثلك يفعل كذا و مثلي لايرغب في كذا أي أنت و أنا ، وقال تعالی « فان آمنوا بمثل ما آمنتم به » أي بما آمنتم به و كذلك هو في مصحف عبدالله بن مسعود . وقال أوس بن حجر :

و قَتْلَى كَمِثْلِ جُذُوعِ النَّخِيـــلِ يَغْشَاهُمُ سَيْلٌ مُنْهَمِرُ (٢)

قال آخر :

سَعْدَ بنَ زَيدٍ إذا أَبْصَرْتَ فَضْلَهُمُ　　ما إنْ كَمِثْلِهِمْ فِي النّاسِ مِنْ أَحَدِ (٣)

و قال آخر :

لَيْسَ كَمِثْلِ الفَتَى زُهَيْرٍ　　خَلْقٌ يُوازِيهِ فِي الفَضائِلْ (٤)

وآنچه قول محقّقان است بیان کردیم في قوله « ليس كمثله شيء » في سورة الانعام .

---

(١) بخاطر آن زن ازلقیط و کسان او بیزارم ولکن از سنبس بیزار نیستم .لقیط وسنبس از اعلام پدران قبائل است .

(٢) کشتگانی مانند درختان خرما که سیل سخت آنهارا فروگرفته باشد .

(٣) هرگاه فضلیت سعد بن زید یعنی این قبیله را بینی دانی که در مردم کسی‌مانندآنان‌نیست .

(٤) هیچ آفریده مانند زهیر جوان مرد نیست که درفضائل برابر او باشد .

(وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ) واو شنوا وبيناست .

(لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ) گفت او راست كليدهاى آسمان و زمين يعنى آجال و أرزاق و أحكام بفرمان اوست (يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَآءُ وَيَقْدِرُ) روزى بگسترد بر آنكه خواهد و تنگ گيرد بر آنكه خواهد كه او بهمه چيز عالم است وقدر و قتر تضييق باشد.

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً) بيان كرد براى شما آنچه نوح را عليه السلام بآن اندرز ووصايت كرد . براى آن نوح را تخصيص كرد كه اول كسى كه اورا شريعت بود نوح بود (وَالَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ) و آنچه وحى كرديم بتو.ومحل «ما» و«الّذى» هردو نصباست بوقوع شرع براوكذلك قوله (وَما وَصَّيْنا بِهِ إِبْرٰهِيمَ وَمُوسىٰ وَعِيسىٰ) وآنچه وصايت كرديم ابراهيم و موسى و عيسى را عليهم السلام . آنگه در معنى ووجه آيت خلاف كردند . قتاده گفت معنى «ما» و«الّذى» وماء ديگر كه اسماء مبهم است تحليل الحلال و تحريم الحرام است .حكم گفت تحريم الامّهات و البنات است و آنچه شرح داد في قوله « حرّمت عليكم اُمّهاتكم ـ الاية » وگفتند بيان محرّمات است در باب نكاح . مجاهد گفت نماز بپاى داشتن است و زكاة دادن و اقرار دادن خداى را بطاعت و آن أمر دين است كه خداى نهاد براى پيغمبران واين روايت والبى است ازعبدالله عباس .(أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ) كه طاعت خداى تعالى بپاى داريد و پراكنده نشويد ورو مگردانيد ازامتثال اوامر و انتهاء ازنواهى او . وگفتند دين توحيد است وگفتند خداى تعالى جملهٔ پيغمبران راباقامت دين فرستاد وإقامت سنّت و اُلفت وجماعت و ترك فرقت وحمل كردن برعموم اوليتر بوداز فعل واجبات ومندوبات واجتناب مقبّحات (كَبُرَ عَلَى المُشْرِكِينَ ماتَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ) بزرگ است و گران است بر مشركان آنچه تو ايشان را بآن ميخوانى از توحيد وترك عبادات اصنام .

(اللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ) خداى تعالى برگزيند براى رسالت آن راكه خواهد وگفتند معنى آن است كه سخت ميآيد براى مشركان رسالت تووآنكه تويكى ازجملهٔ ايشانى آنگه مخصوص كند تورا بنبوت و أداء رسالت ونميدانند كه اين باختيار خداست كه خداى تعالى براى رسالت خود آنرا برگزيند كه او خواهد وداند كه صلاحيت آن دارد . و «إليه» براى اختصاص است يعنى يجتبي ويختار مضيفاً إليه وناسباً له إليه من أنه رسول الله ، ونبيُّ الله وصفيُّ الله وأمين الله . اين فائده إليه است (وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ) و هدايت كند بخود آنرا كه بااورجوع كند ويادر او گريزد .

(وَما تَفَرَّقُوا)متفرق ومختلف نشدند أهل أديان و ملل وگفتند أهل كتاب راخواست

چنانکه گفت «وما تفرّق الّذين اوتوا الكتاب ـ الاية »(إِلَّا مِنْ بَعْدِ ماجآءَهُمُ الْعِلْمُ)إلاّ ازپس آنکه علم و حجّت بایشان آمد ازآیات وبیّنات و أدلّه ، وإلاّ ازپس آنکه نعت و صفت محمّد ﷺ در کتب خود بخواندند و بشناختند (بَغْياً بَيْنَهُمْ)برای بغی وطلب ریاست بناحق و نصب او برمفعول‌له است(وَ لَوْلا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی) واگر نه‌آنستی که کلمتی از خدای تعالی سابق شد که تأخیر عذاب ایشان کند تابوقتی مسمّی وآن روز قیامت است (لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب وجدا کردندی مؤمن راازکافر بنزول عذاب بکافران (وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتابَ) وآنانکه کتاب‌بایشان بمیراث دادند از جهودان و ترسایان ازپس پدران خود . وقوله (مِنْ بَعْدِهِمْ) گفتند ازپس امم گذشته و گفتند أهل کتاب راخواست که پیش رسول بودند . (لَفِی شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ) در شکّی‌اند بتهمت آرنده «منه» یعنی ازمحمّد ﷺ وازکاراو.

(فَلِذٰلِكَ فَادْعُ) یعنی‌الی ذلك الدّین فادع . آنکه حق تعالی اورا امرکردو گفت یا محمّد تو مردمان را بادین مسلمانی دعوت کن ولام وإلی متعاقب باشند ، يقال دعوته لكذاوإلی كذا أوهديته لكذا وإلی كذا وهديته كذا أيضاً (وَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ) و مستقیم باشی و راست چنانکه‌تورافرموده‌اند وهیچ عدول مکن و کژی مکن دردین (وَلا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ) ومتابعت هواء ایشان مکن متابعت رضای من کن چرا هواء ایشان مختلف است نگاه نتوانی داشتن (وَقُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتابٍ) بگو ای محمّد که من ایمان آوردم بهر کتاب که خدای تعالی فرستاد ، و«من» تبیین راست (وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ) و مرا فرمودند تا عدل و انصاف و سویّت کنم میان شما و داد دهم (اللهُ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ) خدای پروردگار ما و شماست (لَنا أَعْمالُنا وَلَكُمْ أَعْمالُكُمْ) اعمال‌ما ماراست و أعمال شما شمارا یعنی جزاء عمل مابمادهند وجزاء عمل شما بشما ، واین‌دلیل است بربطلان مذهب‌مجبّره (لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَبَيْنَكُمُ) میان ما وشما حجّتی نیست . مجاهد گفت معنی آن است که میان ما وشما خصومتی نیست امروز تا فردابقیامت خود محاجه ومخاصمه کنیم .ابن زید گفت معنی آن است که حقّ روشن شد وجدل ساقط شد ، وگفتند معنی آن است که حجّت نیست میان ما وشما یعنی میان ما منقطع شد ازآنکه ظلم و بغی شما ازآن ظاهرتر است که بمحاجّه حاجت است . و گفتند معنی آن است که حجّت ماراست برشما موقوف نیست میان ما و شما که برما بایستد یا برشما (اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنا) خدای تعالی جمع کند میان ما تا بیکدیگر خصومت کنیم وآنجا حق از باطل پیدا شود (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) و باز گشت با اوست مارا و

جملهٔ خلایق را .

(وَالَّذِينَ يُحاجُّونَ فِي‌اللهِ) گفت آنان که در خدای تعالی محاجّه کنند و مجادله و حجّت انگیزند . گفتند فی‌الله ای فی آیات الله علی حذف المضاف و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد چه منعی نیست و مجادلهٔ ایشان در خدای تعالی از نفی او واضافت صفات نقص با او و شرك بااو ظاهر است (مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ) پس از آنکه اجابت کردند مردمان اورا و گردن نهادند فرمان اورا برای ظهور حجّت برایشان و تتابع معجزات و تظاهر آیات و بیّنات پس ایشان از امروز در حکم معاندانند ببغی وحسد . مجاهد گفت محاجهٔ ایشان باین بود که گفتند کتاب ما پیش از کتاب شما است و رسول ماپیش ازرسول شما و بحق اولیتریم ازشما ، قولي دیگر آن است که ما استجیب له یعنی للنبی صلی الله علیه و آله پس از آنکه خدای تعالی دعای رسول را اجابت کرد ، وآن معجزات که از اودرخواست إقامت کرد وجهی سه دیگر(۱) آن است که گفتندپس از آنکه خدای تعالی دعای او در کفّار اجابت کرد وایشان روز بدر بشمشیر او کشته شدند و دعاء او علیه السلام بمکه در ایشان رسید بقحط و سختی تابضرورت مردار بخوردند و پوستهای چهارپایان بر آتش نهادند و بخوردند و آن دعاء که کرد در نجات مستضعفان از متغلّبان قریش و مکه خدای تعـالی اجابت کرد و ایشانرا برهانید چون عمار وجز او (حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ) حجّت برای ازدواج ومناسبت محاجّه گفت و گفتند بلفظ حجّت گفت و معني شبهت خواست از آنجا که بر باطل حجّت نباشد . و گفتند برای آن حجّت خواند آنرا علی حکایة قولهم و اعتقادهم إنّ ذلك حجّة، ودلیل بر آنکه چنین است آن است که اگر حجّت بودی داحض و زایل و باطل نشدی . گفت آن شبهت که ایشان می‌آورند در معرض حجّت بنزدیك خدای تعالی باطل است (وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ) و بر ایشان خشم است از خدای تعالی (وَلَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ) وایشان را عذابی باشد سخت درقیامت .

(اللهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزانَ)او آن خداست که کتاب فرو فرستاد بحق و درستی و راستی و ترازو وآن عبارت است ازعدل و انصاف و سویّت و آنکه مردمان را فرمود تا در معامله و معاشره و مخالطه بایکدیگر چون ترازوراست باشند . بعضی‌دیگر گفتند مراد بمیزان هم‌قرآن است و تکرار برای اختلاف لفظ کرد . برای آن‌قرآن را ترازوخواند که در اوراستی وانصاف است و نیز رجحان او بردگر کلامها چنان ظاهر است که رجحان ترازو که چون کفّه میزان بر کفّه گران‌تر باشدیعنی کتابی که در این معانی باترازو ماند ، و

(۱) سه دیگر در زبان فارسی‌آن‌عهد بجای سیم بسیار مستعمل بوده .

بیشتر مفسّران گفتند خود ترازوی حقیقی خواست که خدای تعالی چنانکه کتاب از آسمان فرستاد ترازوهم از آسمان فرستاد وراستی و کژی و زیادت و نقصان و فروماندگی و رجحان او معلوم کرد مردمانرا و کیفیّت چیزی سنجیدن چنانکه هست فیمابیننا باعلام او بوده‌است. (وَما یُدْرِیكَ) وچه آگاه کرده است ترا وإعلام کرده یعنی چه دانی تو (لَعَلَّ السّاعَةَ قَرِیبٌ) همانا رواست که قیامت نزدیك است یعنی چون وقتی معیّن نیست آن را مجوّز است که هر ساعت باشد. برای آن قریب گفت قریبة نگفت که تأنیث ساعة حقیقی نیست. و گفتند رجوع با معنی روز کرد که یوم القیمة است. و گفتند تقدیر آن است که قریب مجیئها چنانکه هند خارج غلامها و گفتند فعیل بمعنی فاعل را تشبیه کرد بفعیل بمعنی مفعول کامرأة قتیل و کفٌ خضیب.

(یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها) استعجال وشتاب زدگی بقیامت آنان‌میکنند که ایمان ندارند از آنکه نمیدانند که آن چه روز است و در آن روز ایشانرا چه نهاده است (وَالَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَیَعْلَمُونَ أَنَّهَا الحَقُّ) وآنان که ایمان‌دارند میترسند از آن روز، و میدانند که آن حق است و درست است وخواهد بود و ایمان دارند بأهوال و شدائد آن ه حساب و کتاب و ثواب وعقاب. آنگه گفت (أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِي السّاعَةِ لَفِي ضَلالٍ بَعِیدٍ) آنان که خصومت و جدل کنند در باب قیامت وإنکار کنند بودن آنرا و بحساب و کتاب و حشر و نشر و ثواب وعقاب نه‌بگروند ایشان در گمراهی‌اند دور از صواب و هدایت.

(أَللهُ لَطِیفٌ بِعِبادِهِ) گفت خدای لطف کننده است با بندگانش و لطف او بـه بندگان ایصال منافع باشد بایشان از وجهی که دقیق‌باشد برهر عاقلی ادراکش، و لطیف‌درلغت رحیم و رفیق باشد که رفق کند وعنف نکند و نقیض او عنیف باشد ولطیف در اجسام دقیق‌باشد و خلاف او کثیف. عبدالله عباس گفت حفیٌّ مهربان‌است به بندگانش، عکرمه گفت: بارٌّ بهم نکوکار است بایشان. سدّی گفت: رفیقٌ رفق کننده است بایشان، مقاتل گفت: رحیم‌است بمؤمن و کافر که ایشانرا روزی دهد. قرظی گفت: لطیف است در وقت عرض محاسبه وقال:

غَداً عِنْدَ مَوْلَى الخَلْقِ لِلْخَلْقِ مَوْقِفُ یُسائِلُهُمْ فِیهِ الجَلِیلُ وَیَلْطُفُ (۱)

بعضی دیگر گفتند لطیف است درروزی از دو وجه یکی آنکه‌روزی تو از پاکهای‌لذیذ

(۱) فردا آفریدگان را نزد خداوندشان قرارگاهی خواهد بود که ازآنها میپرسد و از دقائق سؤال میکند.

کرد ،دوّم آنکه بیکبار نداد تاتلف کنی که « ما عندکم ینفد وما عندالله باق » جنید راپرسیدند که لطیف چه باشد گفت آنکه با دوستان لطف کند تا برہ درآید واگربا دشمنان همان کردند آشنا شدندی . محمد بن علی الکنانی گفت لطیف بمن‌لجاء إلیه من عباده إذا یئس من الخلق و بمن توکّل إلیه ورجع إلیه ، وقال :

أُمرُّ بِأَفنــاءِ القُبُورِ كَأَنَّنِي أَخُو بِطنَةٍ وَالثَّوبُ فِيهِ نَحِيفُ
وَ مَنْ شَقَّ فاهُ اللهُ قَدَّرَ رِزْقَهُ وَ رَبِّي بِمَنْ يَلْجَاء إلَيْهِ لَطِيفُ(۱)

این اقوال مفسّران است و تفسیر اواز جهت لغت . و لطیف فاعل لطف باشد و لطف در اصطلاح متکلّمان فعلی باشد که مکلف عندآن بصلاح نزدیکتر باشد و ازفساد دورتر سواءاگر از فعل خدای باشد یا از فعل غیر او وهرلطف که مکلف عند آن از معاصی امتناع کند آن‌را عصمت گویند ، و لطف از شرائط حسن‌تکلیف است و ازحکمت قدیم تعالی نکو نباشد که‌تکلیف کند عاری از لطف چه غرض او از تکلیف تعریض منزلتی است که باو نتوان رسید إلاّ بتکلیف وآن ثواب ابد است چون داند که چیزی هست که مکلف را نزدیك گرداند بامتثال أوامر و انتهاء از مناهی تا اوباین منزلت رسد و اگر نکند مؤدّی بود بانقض غرض او،از حکیم تعالی چیزی که ناقض غرض او باشد نیکو نبود تعالی علوّاً کبیراً (يَرْزُقُ مَنْ يَشاءُ) و این لطف و منافع در او ظاهرتر است که بحسب مصلحت میرساند ببندگان (وَهُوَ القَوِيُّ العَزِيزُ) واو قادری است که اورا عجز در نیابد و عزیزی که اورا غلبه نتوان کردن . آنگه گفت :

(مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ) هر که او کشت و کار آخرت خواهد و اینجا تخم آخرت فکند از ایمان وعمل صالح تا اورا نفع ثواب بردهد بقیامت مادر کشت وکار او بیفزائیم چنانکه کشت کنند برای طمع زیادت کشت کند . مفسّران گفتند این زیادت آنست که گفت «من‌جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» وگفتند آنست که گفت « کمثل حبّة أنبتت سبع سنابل في كلّ سنبلة » گفت چنانکه در دار دنیا دانه بصحرا برید و در زمین افکنید از یك دانه هفت خوشه برآید در هر خوشه صد دانه باشد یکی‌را هفتصد این بازرگانی است بامن در سرای فـانی تاعوض هم اینجابستانی، اگردر سرای فانی بامن معامله کنی تادر سرای باقی بستانی آنرا عددْ نبود و در حساب نیاید که « والله یرزق من یشاء بغیر حساب » (وَمَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنيا نُؤْتِهِ مِنْها) و هر کس که کشت دنیا و منافع عاجل

(۱) شاعر فارسی گوید :
مخورهول ابلیس تا جان دهد هر آنکس که دندان دهد نان دهد .

خواهد بخل نکنیم براو آنچه خواهد چنانکه خواهد بدهیم اورا ازآنکه دنیا را و دنیا جوی را نزد ما بس خطری نیست این چنین بی‌قدری جز چنان بی‌خطری را نشاید که « لوکانت الدّنیا تزن عندالله جناح بعوضة لما سقی کافراً منها شربة ماء » گفت اگر دنیا نزد خدای پر پشه‌ای‌سنجی‌داشت هیچ‌کافر را یك شربت آب ندادی تا گمان نبری که آنرا که تو می‌بینی در دنیا کام روا و کامران از کرامت‌اوست، آن ازهوان اوست « إنّما نملی لهم‌لیزدا دوا إثماًولهم عذاب مهین » (وَما لَهُ فِي‌الآخِرَةِ مِنْ نَصیبٍ) آنکه اورا در آخرت نصیبی وبهره‌ای‌نباشد برای آنکه جمع دشخوارتوان کرد میان‌دنیا وآخرت که «مثل الدّنیا والاخرة کمثل‌الضرّتین» مثل دنیـا و آخرت چون دو هووی است اگر این را خوشنود کنی‌آن دگر خشم گیرد .

قوله تعالی :

أَمْ لَهُمْ شُرَكٰؤُا شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدّينِ ما لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ وَ لَوْ لا كَلِمَةُ

آیا مرآنهاراست شریکان‌که‌قراردادند برای خودشان از دین‌آنچه رخصت‌نداد باوخدا واگرنبودکلمهٔ

الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (٢١) تَرَى الظّالِمِينَ مُشْفِقِينَ

فصل هرآینه‌حکم‌شدی میان‌آنها وبتحقیق‌ستم‌کاران مرآنهاراست شکنجهٔ‌دردناك　　بینی‌ستم‌کارانرا ترسناك

مِمّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِي رَوْضاتِ

ازآنچه پیشه‌کردند و آن واقع است بآنها وکسانیکه گرویدند و کردند کار های شایسته در سبزه زار های

الْجَنّاتِ لَهُمْ ما يَشاۤؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (٢٢) ذٰلِكَ الَّذِي

بهشتها مرآنهاراست آنچه میخواهند نزد پروردگارآنهـا اینست آن برتری بزرگ　　اینست آنکه

يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً

مژده دهد خدا بندگانش‌را آنان را که‌گرویدند وکردند کارهای شایسته بگو نمیخواهم ازشما برآن اجری

إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ

مگردوستاری درخویشاوندان وهرکه‌کسب‌کند نیکوئی‌را بیفزائیم مراورا درآن‌نیکوئی بتحقیق‌خداآمرزندهٔ

شَكُورٌ (٢٣) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ

سپاس‌پذیرنده‌است　　آیا میگویند بر بست بر خدا دروغ را پس اگر بخواهد خدا مهر نهد بر دل تو

وَ يَمْحُ اللهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۲٤) وَ هُوَ
ومیزداید خدا باطل را و ثابت کند حق را بسخنانش بتحقیق او داناست بحقیقت سینه ها و اوست

الَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَيَعْلَمُ ماتَفْعَلُونَ (۲٥) وَيَسْتَجِيبُ
آنکه پذیرد توبه را از بندگانش و درگذرد از لغزشها و میداند آنچه را میکنید و استجابت کند

الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ
آنانرا که گرویدند وکردند کارهای شایسته و افزاید آنهارا از جود خود و کافران مرآنهاراست شکنجهٔ

شَدِيدٌ (۲٦) وَ لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ
سخت واگرگستراند خدا روزی‌را برای بندگانش هرآینه سرکشی‌کنند درزمین ولیکن فروفرستد

بِقَدَرٍ ما يَشاءُ إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَ هُوَ الَّذي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ
باندازهٔآنچه میخواهد بتحقیق‌او ببندگانش‌آگاه بیناست و اوست آنکه فرو فرستد باران را از پس

ما قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ (۲۸) وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ
آنکه نومید شدند و پراکنده سازد رحمت خودرا و اوست دوستار ستوده و از آیات او آفرینش

السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَما بَثَّ فِيهِما مِنْ دابَّةٍ وَهُوَ عَلىٰ جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ (۲۹)
آسمانها و زمین‌است وآنچه پراکنده‌کرد درآن ازجنبنده واو برجمع‌کردن‌آنها چون خواهد تواناست

وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَ ما
وآنچه‌رسد شمارا ازمصیبتی پس بآنچیزیست که پیشه‌کرد دستهای شما و درگذرد از بسیاری ونیستید

أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۳۱)
شما بعجز آورندگان در زمین و نیست مر شما را از غیر خدا هیچ دوستاری و نه یاوری

وَ مِنْ آياتِهِ الْجَوارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلامِ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ
و از آیات اوست کشتی ها در دریا چون کوه ها اگر خواهد آرام کند باد را پس میگردند ایستنده

عَلىٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ (۳۲) أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِما كَسَبُوا
برپشت‌آن بتحقیق دراین هرآینه آیتهاست برای هرشکیبائی شکرگزار یاهلاك‌کندآنهارابآنچه کسب‌کردند

وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (٣٣) وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (٣٤)

و درگذرد از بسیاری ومیداند آنان‌را که جدال کنند درآیات ما نیست مرآنهارا هیچ گریزگاهی

فَما أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ

پس آنچه داده شدید از چیزی پس بهرهٔ زندگانی دنیا است و آنچه نزد خداست بهتر و پاینده‌تراست

لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (٣٥) وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ

مرآنان را که گرویدند و بر پروردگارشان توکل کنند وکسانیکه پرهیز کنند بزرگهای گناه را

وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (٣٦) وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ

و زشتی ها را و چونکه خشمناك کنندشان در میگذرند و آنانکه‌استجابت‌کردند مر پروردگارشان‌را

وَ أَقامُوا الصَّلٰوةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (٣٧) وَ الَّذِينَ

و برپا داشتند نماز را وکارآنها مشورت‌است میان‌آنها وازآنچه‌روزیم‌کردیم‌آنهارا نفقه‌کنند و آنانکه

إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (٣٨) وَ جَزٰؤُا سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا

چون رسیدآنهارا ستمی‌آنها دادخواهی‌کنند وجزای بدی بدی است مانند آن پس هرکه درگذشت

وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ (٣٩) وَ لَمَنِ انْتَصَرَ

واصلاح‌کرد پس اجر او برخداست بتحقیق او نه دوست دارد ستمکاران را وهرآنکه دادخواهی‌کرد

بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (٤٠) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ

پس ازستم او پس‌آنگروه نیست برآنها هیچ راهی جز این نیست راه برکسانی است که ستم کنند

النّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (٤١) وَ لَمَنْ

مردم را و ستم کنند در زمین بغیر حق آنگروه مرآنهاراست شکنجهٔ دردناك وهرآینه‌کسیکه

صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (٤٢) وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ

صبرکرد وبخشید بتحقیق‌این، هرآینه‌از فرائض کارهاست وهرکه‌را گمراه‌کند خدا پس‌نیست مراوراهیچ

وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى الظّالِمِينَ (٤٣) لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلىٰ مَرَدٍّ مِنْ

دوستاری از پس او و بینی ستمکاران را چون دیدند شکنجه را میگویند آیا بسوی بازگشت هیچ

سَبِيلٍ (٤٤) وَ تَرٰيهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْها خاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ

راهی است و بینی آنهارا عرض‌کرده شوند برآن فروتنان از خواری مینگرند از چشم انداختی

خَفِيٍّ وَ قالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ

خفی وگفتند کسانیکه گرویدند بتحقیق زیانکاران کسانی‌اندکه زیان‌کردند خود هاشان را وکسانشان را روز

الْقِيٰمَةِ أَلاٰ إِنَّ الظّالِمِينَ فِي عَذابٍ مُقِيمٍ (٤٥) وَما كانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِياءَ يَنْصُرُونَهُمْ

رستخیز آگاه‌باش بتحقیق‌ستمکاران درشکنجهٔ پاینده‌اند ونباشد مرآنهاراهیچ دوستان‌که مددکنندآنهارا

مِنْ دُونِ اللهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (٤٦) إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ

از غیر خدا وهرکه را گمراه‌کند خدا پس‌نیست مراورا هیچ راهی اجابت‌کنید مرپروردگارتان‌را

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ ما لَكُمْ مِنْ مَلْجَاٍ يَوْمَئِذٍ وَ ما لَكُمْ

پیش‌ازآنکه‌بیاید روزیکه نیست‌بازگشتی‌مرآنرا ازخدا نیست‌مرشمارا هیچ پناه‌گاهی این‌روز ونیست‌مرشمارا

مِنْ نَكِيرٍ (٤٧) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلّا الْبَلاٰغُ

هیچ انکاری پس‌اگر روگردانیدند پس نفرستادیم تورا برآنها نگهبانی نیست بر تومگر رسانیدن

وَ إِنّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ

وبتحقیق ما چون چشانیدیم آدمی را از ما رحمتی خوشنود شود بآن واگربرسدآنهاراگزندی‌بآنچه پیش‌کرد

أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ (٤٨) لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ ما يَشاءُ

دستهاشان پس‌بتحقیق‌آدمی ناسپاس‌است مرخدار‌است پادشاهی‌آسمانها وزمین می‌آفریند آنچه‌را میخواهد

يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ (٤٩) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً

می‌بخشد هرکه‌را میخواهد دختررا ومی‌بخشد مرهرکه را میخواهد پسر یا جفت‌کند آنها را پسران

وَ إِناثاً وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقِيماً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (٥٠) وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ

ودختران وقرارمیدهد هرکه‌را میخواهد نازاد بتحقیق اوست دانای توانا و نرسد مر بشر را که

يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجابٍ (٥١) أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ

سخن‌گوید اورا خدا مگر بوحی یا از پس پرده یا بفرستد فرستاده را پس‌وحی‌کند برخصت‌او

ما يَشاۤءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ (٥٢) وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ

آنچه را میخواهد بتحقیق‌اوست برتر درستکار وهمچنین وحی‌فرمودیم بسوی‌تو روح‌را ازامر خود نبودی

تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَلَا الْإِيمانُ وَلٰكِنْ جَعَلْناهُ نوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشاۤءُ مِنْ عِبادِنا

بدانی چیست کتاب ونه ایمان ولیکن قراردادیم اورا نوری هدایت‌کنیم باو هرکه‌را خواهیم ازبندگان‌خود

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (٥٣) صِراطِ اللهِ الَّذِي لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَما

وبتحقیق‌تو هرآینه‌راه مینمائی بسوی راه‌راست راه خدا آنکه مر اوراست آنچه در آسمان‌ها وآنچه

فِي الْأَرْضِ أَلاٰ إِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ★

در زمین است آگاه باش بسوی خدا میگردد کارها .

قوله تعالی (أَمْ لَهُمْ شُرَكٰؤُا) بیان کردیم پیش ازاین که «أمْ» را سه وجه باشد یا معادلهٔ همزهٔ استفهام است یا بمعنی بل باشد یا میم صله بود معنی اواستفهام‌بود ، و اینجا بمعنی بل محتمل است . گفت بل این‌کافران را شرکائی و انبازانی هستند . یعنی متبوعان و معبودان ایشان و رؤساء و أئمهٔ ضلالت (شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ ما لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ) که بنهاده از برای ایشان از دین و شریعت بر سبیل بدعت نه براه راست آنچه خدای تعالی نفرموده است ودستوری نداد و این صفت‌مبتدعان است وأئمهٔ ضلالت . وآنکه گفت(وَلَوْلا كَلِمَةُ الفَصْلِ) ای‌کلمة الحکم و حکم را فصل خوانند و حاکم را فصال . گفت واگر نه آن حکمی است که من بآن‌حکم کرده‌ام در تأخیر عذاب ایشان و آنکه در دنیا تعجیل عقوبت نکنم بر ایشان (لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ) حکم کرده شدی میان ایشان وبرسیدی بهر مستحقّی آنچه سزای‌ایشان است (وَإِنَّ الظّالِمِينَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ) گفت ظالمان را و کافران را و متبدعان را عذابی باشد سخت بدرد آرنده . وآنکه خطاب بارسول‌یا بامخاطبی مبهم مجهول گفت :

(تَرَى الظّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّا كَسَبُوا وَهُوَ واقِعٌ بِهِمْ) فردای قیامت‌ظالمانرا بینی ترسان ولرزان از آنچه کرده باشند . و آنچه کرده باشند بایشان رسد و برایشان یعنی جزای‌آن . وإشفاق خوفی باشد با رقّت از وقوع أمری برمخوف علیه ، واصل او ازرقّت باشد من قولهم‌ثوب‌شفیق‌ای رقیق و الاسم الشفقة . (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ)رواست

که محل این جمله نصب بود بالعطف علی قوله « تری الظالمین » ای وتری الذین آمنوا . و شاید که محلّ او رفع بود و این کلامی مستأنف بود . گفت آنانکه مؤمن باشند و عمل‌صالح دارند (فِي رَوْضاتِ الجَنّاتِ) ایشان در بوستانهای سبز باشند که هم زمینش بنبات سبز باشد و هم هوایش پر درخت باشد چنانکه سایه افکند و زمین بپوشد هم مرغزار باشد و هم بوستان (لَهُمْ مایَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) ایشان را باشد هر چه خواهند و آرزو کنند نزد خدای تعالی (ذلِكَ هُوَالفَضْلُ الكَبِيرُ) این فضلی و إحسانی و بزرگواری باشد . یعنی این ثواب که خدای تعالی بشارت داد با بندگان مؤمن خود که عمل صالح کنند چو ایشان اهل آن و مستحق آنند . آنکه گفت (قُلْ) بگو ای محمّد ﷺ (لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّالمَوَدَّةَ فِيالقُرْبى) من ازشما مزدی‌نمیخواهم بر این أداء رسالت الادوستی این خویشان نزدیکتر بمن . عبدالله عباس گفت سبب نزول‌آیت آن بود که چون رسول‌ﷺ بمدینه مالی نداشت و اورا حقوقی و أحوالی پیش می‌آمد که او را بمال حاجت می‌بود . أنصاریان گفتند این مرد خویش ما است ودراین شهر غریب است واو را حقوقی پیش میآیدو اورا وسع آن نیست که بآن قیام کند و خدای ما را بردست او هدایت داد ، اگر برای او مالی جمع کنیم همانا روا باشد برفتند و رسول ﷺ را گفتند. خدای تعالی این آیت فرستاد « قل لاأسئلکم علیه أجراً إلاّ المودّة في القربی ـ الایه » قتاده گفت سبب نزول‌آیت آن‌بود که أهل مکه گفتند این محمّد (ﷺ) بر أدای رسالت که میکند مزدی طمع دارد خدای تعالی این آیت را فرستاد. و این لایقتر است برای آنکه سوره مکّی است . اکنون در معنی آیت خلاف کردند : حسن بصری گفت معنی آیت آن است که رسول گفت من بر أداء رسالت و بیان شریعت از شما مزدی نمیخواهم إلاّ التودّد إلی الله و التقرّب إلیه بطاعته. إلاّ آنکه تقرّب کنید بخدای تعالی بطاعت او و خویشتن دوست داشته گردانید بعمل صالح نزدیك او و این قولی است بعید و از ظاهر وفحوی دور ، و این معنی از این الفاظ استخراج نتوان کرد . طاووس وشعبي گفتند معنی آنست که هیچ بطن از بطون قریش نبود والاّ با رسول خویشی داشتند ، رسول ﷺ گفت مرا از شما هیچ توقّع نیست جز آنکه مرا دوست دارید برای قرابتی و خویشی که هست میان‌ما . واین هم ضعیف است وخلاف ظاهراست ، اگر چنین‌بودی الاّ المودّة للقربی بایستی ،بلام . عبدالله عباس وسعید جبیر وعمرو بن شعیب و أبوجعفر وأبو عبدالله گفتند معنی آن است که من از شما هیچ مزد طمع نمیدارم الاّ آنکه أهل البیت و خویشان مرا دوست‌دارید. و برجمله أقوال استثناء منقطع است برای آنکه این هیچ اجرنباشد

و مزد نبوت را بنشايد ، و انما مزد أداء رسالت جز ثواب نباشد و « إلاّ » بمعنى لكن باشد . گفت مزدى طمع نميدارم وليكن توقـّع آن است كه أهل بيت و خويشان مرا دوست داريدو اين قول در اخبار ما و مخالفان آمده است بطريقهاى مختلف . آنكه خلاف كردند درآنكه اين قربىواين قرابت كيستند كه خداى تعالى دوستى ايشان فرمود مكلّفان را : أعمش وسعيد جبير و عبدالله عباس گفتند حضرت أميرالمؤمنين علىاست و حضرت خير النّساء فاطمه زهراء و حضرت امام حسن و حضرت امام حسين عليهم السلام .

و عبدالله عباس گفت من از رسول صلى الله عليه وآله پرسيدم چون اين آيت آمد كه يا رسول الله اين قرابت كيستند كه خداى ما را فرمود بدوستى ايشان ؟ گفت علي و فاطمه و حسن وحسين، و بيان اين قول آن است كه زيد بن علي عليه السلام روايت كرد ازپدرش از جدّش أميرالمؤمنين عليهم السّلام كه او گفت من با رسول‌الله صلى الله عليه وآله شكايت كردم از حسد مردمان برمن ، مرا گفت « يا علي أما ترضى أن تكون رابع أربعة » راضى نباشى كه چهارم چهار كس باشى كه در بهشت شوند من باشم، تووفاطمه و حسن و حسين و زنان‌ما از چپ و راست ما باشند وفرزندان ما ازپس پشت ما و شيعهٔ ما از پس ايشان باشند . شهر بن حوشب روايت كرد ازاُمّ سلمه كه رسول صلى الله عليه وآله يك روز فاطمه را گفت برو و شوهرت را و فرزندانت را بيار او برفت و ايشان‌را حاضر نمود، رسول صلى الله عليه وآله گليمى بر ايشان افكند و گفت « اللّهم هؤلاء آل محمّد فاجعل صلواتك و بركاتك عليهم إنّك حميد مجيد » گفت اينان آل محمّداند بار خدايا صلوات و بركات خود بر ايشان كن كه تو حميد و مجيدى . اُمّسلمه گفت من گوشهٔ گليم برداشتم تا با ايشان در زير آن شوم رسول صلى الله عليه وآله گليم ازمن‌در كشيد و گفت «إنّك على‌خير »توباخيرى و أهل بيت من اينانند . وأبوهريره‌روايت كرد كه رسول صلى الله عليه وآله على‌وفاطمه وحسن وحسين‌را گفت«أناحرب لمن حاربكم‌وسلم‌لمن‌سالمكم»من‌بجنگم‌باآنكه باشما بجنگ‌است‌و بصلحم‌باآنكه‌باشما بصلح‌است. سدّى روايت كرد عن‌أبى الدّيلم كه گفت آنكه كه حسين بن‌على را عليهما السلام شهيد كردند وزنان او را با حضرت على بن الحسين عليهما السلام بشام بردند باسيرى يكى از شاميان عليه‌اللعنة برخاست و گفت الحمدلله الّذي قتلكم و استأصلكم وقطع قرن الفتنة . علىّ بن الحسين عليهما السلام گفت يا هذا تو قرآن دانى؟ گفت آرى . گفت خوانده‌اى « قل لاأسئلكم عليه أجراً إلاّالمودّة في القربى» گفت آرى. گفت‌اين قربى مائيم كه خداى دوستى‌مارا امرفرمود . صادق عليه السلام گفت نقش نگين‌پدرم اين بود :

ظَنّی بِاللهِ حَسَنْ وَ بِالنَّبیِّ المُؤْتَمَنْ
وَ بِالْوَصیِّ ذِی المِنَنْ وَ بِالحُسَیْن وَ الْحَسَنْ (۱)

و منصور فقیه گوید:

إنْ کانَ حبّی خَمْسَةً زَکَتْ بِهِ فَرائضی
و بُغْضُ مَنْ عاداهُمُ رَفضاً فَإنّی رافِضی (۲)

این جمله اخبار آن است که ثعلبی امام أصحاب الحدیث در تفسیر این آیت آورد در کتاب خود بر این قدر قناعت کرده شده چو اگر اخباری که در این باب از طرق أصحابما آمده است آورده شودیك مجلّد بر آید. و این اخبار ازطریقمخالفان، حجّتیباشد برایشان. بعضی دیگر گفتند این قربی فرزندان عبدالمطّلب اند،انس بن مالك روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلّم گفت «نحن ولد عبدالمطّلبسادةأهل‌الجنّة أنا و حمزة و جعفر وعلی و حسن وحسینومهدی». أحمد بن‌عامرروایت کرد ازپدرش‌ازرضاعليه‌السلامازپدرانش ازأمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودبهشت حرام است برآنکه بر اهل بیت منظلم کنند وعترت مرا برنجانند و هرکس که صنیعتی کند با یکی از فرزندان عبدالمطّلب و او مکافات نتواند کرد او را من مکافات کنم روز قیامت، بعضی دیگر گفتند آنانند که خمس حلال است ایشان را و زکاة بر ایشان حرام و ایشان آنانند که مدنّس نشده‌اند درجاهلیّت واسلام، و هم الّذین ذکرهم الله في قوله «و اعلموا أنّما غنمتم من شيء فأنّ لله خمسه و للرسول ولذي القربی» و في قوله «ما أفآءالله علي رسوله من أهل القری فللّه و للرسول و لذي القربی» و فيقوله «وآت ذی القربی حقّه و المسکین» مقسم روایت کرد از عبداللهعباس که یکروز میان أنصاریان و میان قریش چیزی برفت، عباس بیامد و گفت برما فخر میکنید بهر حال فضل ما راست برشما، رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله بشنید برخاست بیامد و أنصار را گفت یا معشر الأنصار نهشما ذلیل بودید خدای تعالی شما را عزیز کرد بمن؟ گفتند بلي یا رسول الله آنگه گفت جواب ندهید مرا؟ گفتند بگفتیم یا رسول الله که دست منّت تراست بر ما. گفت شما نیز بگوئید نه تو را قومت براندند ما تورا با خود گرفتیم و تورا بدروغ داشتند ما تورا تصدیق کردیم و تو را مخذول بکردند ما تورا یاری کردیم. گفتند یا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله تن

(۱) گمان من بخدا نیکو است وهم به پیغمبرامین و جانشین او صاحب نعمت ها و بحسین وحسن علیهم السلام.

(۲) اگر دوستی من پنجتن راکه بسبب آنهاکردار من پاکیزه شد و دشمنی دشمنان آنها رفض باشد من رافضیم.

وجان ومال ما فدای تست اگر خواهی تا جملهٔ مالهای خود را بیاوریم و تورا محکم کنیم در او . خدای تعالی این آیت را فرستاد « قل لاأسئلکم علیه أجرا إلا المودّة في القربی » عبدالله شدّاد گفت یکروز عبّاس عبدالمطّلب رسول ﷺ را گفت یا رسول الله چرا قریش یکدیگر را بچشم احترام مینگرند وما را بچشم بغض وعداوت ؟ گفت چنین میکنند ؟ گفت آری همچنین میکنند . رسول ﷺ گفت بآن خدائی که مرا بحق فرستاد که ایمانشان درست نباشد تا شما را دوست ندارند برای من . و قومی گفتند این آیت منسوخ است برای آنکه این آیت بمکّه آمد و رسول را در مکّه یاری و ناصری نبود خدای تعالی فرمود کهاو را واهل بیت اورا دوست دارند . چون بمدینه آمد وانصاریان یار او شدند خدای تعالی خواست تا حکم اورا در اینباب حکم پیغمبران مقدّم باشد چون گفتند «وما اسئلکم علیه من أجر إن أجري إلاّ علی ربّ العالمین » حکایت از نوح و هود وصالح ولوط وشعیب علیهم السلام این آیت را بفرستاد « قل ما سئلتکم من أجر فهو لکم إن أجري إلاّ علی الله » وقوله « قل ما أسئلکم علیه من أجر وما أنا من المتکلّفین » وقوله « أم تسئلهم أجراً فهم من مغرم مثقلون »«أم تسئلهم خرجاً فخراج ربّك خیر »این آیتها این آیت منسوخ بکرد . و این قول ضحّاك است واین قولی است سخیف و ضعیف و نامرضی و دلیلاست برجهل قائلش ، برای آنکه او گمان برده است که دوستی آل محمّد ﷺ برحقیقت مزد نبوّت است و این نه چنین است برایآنکه مزد أداء شریعت و قیام بأعباء رسالت جز ثواب مؤبّد نباشد مقرون بغایت اعزاز و اجلال . ومودّت أهل البیتخود تکلیفی است ازخدای تعالی برما که برآن مستحقّ ثواب باشیم وتکلیف ما چگونه ثواب رسول باشد بر سختترتکلیفي و اورا در آن چه نفع و خیر باشد ، پس چون این باطل است بادلّهٔ عقل و سمع معلوم شد که إلاّ در آیت استثناء منقطع است و چون چنین بود جمع توان کردن میان آیات وجملهٔ آیات محکمباشد نه آن ناسخ باشد و نه اینمنسوخ و حکم همه بر جای باشد . ثعلبي امام أصحاب حدیثدر ابطال این قول گفت دوستی أهلبیت و تقرّب آن بخدای از جمله اصول دین و ارکان مسلمانی و سرطاعات و سبب تحصیل رضای خدای ،چگونه توان گفت که منسوخ است . آنکه گفت دلیلدیگر بربطلان این قول آنست که ابومحمّد عبدالله بن طاهر الاصفهانی روایت کرد باسنادش از جریر بن عبدالله البجلی که رسول ﷺ گفت « من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیدا . ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفوراً . ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً . ألا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستکمل الایمان . ألا و من مات علی حبّ آل محمّد بشّره ملك الموت

بالجنّة ثمّ منكرٌ و نكير . ألا و من مات على حبّ آل محمّد يزف إلى الجنّة كما تزفّ العروس إلى زوجها . ألا ومن مات على حبّ آل محمّد فتح له من قبره بابان إلى الجنّة . ألاومن مات على حبّ آل محمّد جعل الله زوّار قبره ملئكة الرحمة . ألاومن مات على حبّ آل محمّد مات على السنّة والجماعة .ألا ومن مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله . ألاومن مات على بغض آل محمّد مات كافراً . ألاومن مات على بغض آل محمّد لم يشمّ رائحة الجنّة» .

گفت هر كس بر دوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد شهيد مرده . هر كس كه بر دوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد گناهش بيامرزند . وهر كه بردوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد برتوبه بميرد . وهر كس كه بر دوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد مؤمنى باشد تمام ايمان . و هر كس كه بردوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد اورا ملك الموت و منكر و نكير بشارت دهند ببهشت . و هر كه بردوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد چنان ببهشت ببرند كه عروس را بخانه شوهر، و هر كه بردوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد از بهشت دو در در گور او گشايند . وهر كه بردوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد خداى تعالى فرشتگان رحمت را فرمايد تا قبر اورا زيارت كنند . هر كه بردوستى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد بر سنّت وجماعت مرده باشد.

هر كه بردشمنى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد روز قيامت مى آيد كه نوميداست اين بنده ازرحمت خداى تعالى.هر كه بردشمنى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد كافر مرده. وهر كه بردشمنى آل محمّد صلى الله عليه وآله بميرد بوى بهشت نشنود . پس چون اخبارمانند اين بسيار است محال باشد اين آيه در قرآن منسوخ باشد و سنّت واخبار چنين مؤكّد (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً) گفت هر كه او حسنتى اكتساب كند ما در حسن و ثواب او بيفزائيم امام حسن بن علي عليهما السلام و عبدالله عباس گفتند كه حسنة دوستى أهل البيت است (إنّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) خداى تعالى آمرزنده است و شكر كننده يعنى مدح كننده بندگـان بر طاعت . و شكر درحق خداى تعـالى مجاز باشد و مبالغه يعنى مدح بجائى رساند كه بشكر ماند .

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِباً) گفتند سبب نزول آيت آن بود كه خداى تعالى آيت فرض مودّت أهل البيت بفرستاد في قوله « إلاّ المودّة في القربى » گروه ضعيف اعتقادان رسول صلى الله عليه وآله را متّهم داشتند گفتند محمّد ميخواهد تا مردم را با أهل بيت خود رغبت كند خداى تعالى اين آيت را فرستاد گفت بل ميگويند كه اين محمّد برخداى دروغ فرابافته

وآیت مودّت نه خدای فرستاد . (فَإِنْ يَشَإِ اللهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ) اگر خدای خواهد مهر بردل تو نهد . مجاهد گفت معنی آنست که دلت بحفظ خود نگاه دارد و بالهام صبر تا طعن ایشان در دل توکار نکند . قتاده گفت معنی آن است که اگر آن کرده بودی که ایشان گفتند مهر بر دلت نهادی بنسیان قرآن برسبیل عقوبت ویجری مجری قوله « ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل ٭ لأخذ نامنه بالیمین - الایة » آنگه ابتداء کرد حدیثی منقطع از حدیث اوّل و گفت (وَيَمْحُ اللهُ الباطِلَ) واین جمله در محلّ رفع است، واو در کتاب حذف کردند تبعاً للمصاحف (١) چنانکه گفت « ویدع الانسان بالشّر دعاءه بالخیر » و هیچ موجب نیست حذف واو را و کذلك في قوله « سندع الزّبانیة » کسائی گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدیر والله یمح الباطل علی هذا الوجه - فائدهٔ این تقدیر آن است تا اشتباه زائل شود که او جواب شرط است فی قوله « فان یشاء الله یختم علی قلبك » و معنی آیت آن است که او آن خداست که باطل را محو کند و بسترد و ناچیز کند وحق را درست کند بکلمات و گفتارخود (إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) که او عالم‌است باسرار دلها ، وداند آنچه ایشان دردل‌دارند یا برزبان رانند ازتهمت رسول ﷺ در باب‌آیت دوستی أهل بیت .

(وَهُوَ الَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ) عبدالله عباس گفت چون ایشان این گمان بد وتهمت بردند رسول را ﷺ خدای تعالی این آیت فرستاد ترسیدند و بدانستند که رسول را ﷺ از غیب خدای خبر داد پشیمان شدند و بیامدند با رسول ﷺ و توبه کردند و در دست و پای‌رسول افتادند و ایمان تازه کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت او آن خداست که توبه پذیرد از بندگانش . بدانکه بیان کردیم که حقیقت توبه پشیمانی باشد به گناه گذشته و عزم باشد که در آینده مانندآن نکند برای قبح آن فعل ، امّا عبارات أهل علم و أصحاب اشارات در او مختلف است و معنی راجع با آنکه ما گفتیم . جابر بن عبدالله أنصاری روایت کند که أعرابی در مسجد رسول‌آمد و دو رکعت نماز کرد و گفت « اللهم انّی أستغفرك و أتوب الیك » از سرزبان حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات‌الله و سلامه علیه بشنید وگفت یا أعرابی سرعت زبان باستغفار توبه دروغ زنان باشد ، ترا ازاین‌توبه توبه باید کرد ، اعرابی گفت یا أمیرالمؤمنین توبه چه باشد و چگونه باید کرد ؟ فرمود بدانکه توبه را شش شرط است أوّل پشیمانی بر گناه گذشته ، و قضا کردن فرائض ، وردّ مظالم با خداوندانش(٢)

(١) این املارا باتفاق درکتابت مصاحف حفظ کردند تا توهم تحریف قرآن نشود .
(٢) یعنی بصاحبانش .

و نفس را در طاعت گداختن چنانکه پرورده باشی درمعصیت ، ونفس را تلخی طاعت‌چشانیدن
پس از آنکه اورا حلاوت معصیت بچشانیده‌باشی ، و گریستن ازترس خدای بدل آنکه‌خندیده .
باشی ، محمد بن علی الترمذی گفت أبوبکر ورّاق را گفتند که بنده کی تائب باشد ؟ گفت إذا
رجع الی الله وراقبه واستحیاه ، و خاف نقمته فیما عصاه ، والتجأالی‌رحمته فرجاه، وذکر حلمه
فی سرّه فأبکاه ،وندم علی مکروه أتاه ، و شکرربّه علی‌ماهداه، وفهم عن الله وعظه فوعاه،وحفظ
عهده فیما أوصاه .سرّی سقطی را گفتند توبه چه‌باشد ؟ گفت صدق العزیمة علی ترك الذنوب
و الانابة بالقلب إلی علاّم الغیوب ، والنّدامة علی‌مافرط من العیوب، ومسئلة ثبات القلب‌علی
التّوبة من مقلّب القلوب . یحیی معاذ را گفتند تائب که باشد ؟ گفت آنکه برنائی و شهوت
برسر خود زند و بشکند و دنیا برسر شیطان زند و پست کند و خویشتن را در مخالفت هوای
نفس باز دارد وعهد کند که بیرون نیاید تا مرگش بیرون نیارد . سهل بن عبدالله را پرسیدند
که توبه چه باشد ؟ گفت انتقال باشد از أحوال مذمومه بأحوال محموده .أبوالحسن پوشنجی
را گفتند تائب که باشد ؟ گفت آنکه چون معصیت یاد آرد حلاوت او دردل نیابد . رویم
گفت توبه آن باشد که مرد ترك معاصی کند بفعل ونیت ، واقبال کند برطاعت بفعل ونیّت.
جنید را گفتند تائب که باشد ؟ گفت هر که توبه کند از هرچه جز اوست . شاه کرمانی
گفت دنیا رها کن تا تائب‌باشی‌ومخالفت هوا کن تابرضای اوبرسی.(وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ)
این دلیل است بر آنکه توبه اسقاط عقاب نکند و قبول توبه ضمان ثواب باشد براو نه اسقاط
عقاب چنانکه أصحاب وعید گفتند ، که اگر چنان بودی تکرار بودی و معنی هردو
لفظ یکی بودی ودر دوّم فائده نبودی . دگر آنکه اگر توبه اسقاط عقاب کردی برطریق
وجوب چنانکه گفتند ، خدای نگفتی برسبیل تمدّح و منّت « و یعفوا عن السّیئات » .
(وَيَعْلَمُ ماتَفْعَلُونَ) و داندآنچه کنید . حق تعالی باین‌دوکلمه خلق راامید داد وبترسانید
گفت « ویعفواعن السّیّئات » تا امید نبرند و گفت «یعلم مایفعلون » تا ایمن نشوند و حمزه و
کسائی و خلف وحفص عن عاصم « تفعلون » خواندند بتاء خطاب و باقی قرّاء بیاء خبراً عن
الغایب سعید بن المسیّب روایت کرد ازأبوهریره که رسول ﷺ گفت « إنّ الله تعالی‌أفرح
بتوبة عبده المؤمن من الضّالّ بالوجد و من العقیم بالولد و من الظّمآن بالورد » خدای‌تعالی
بتوبهٔ بندهٔ مؤمن شادتر باشد از آنکه گم کرده بیافته و زن نازائیده بفرزند و تشنه‌بآب سرد
و هر که او توبه کند مثل توبهٔ نصوح خدای تعالی گناه اورا ازیاد کرام الکاتبین ببرد وازبقاع
زمین و مردم آن .

(وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا) گفت ونیز اجابت کند دعای مؤمنانی که عمل صالح کنند یقال : استجاب وأجاب بمعنی، قال : فَلَمْ يَسْتَجِبْهُ عِنْدَ ذَلِكَ مُجِيبٌ . این قول بیشتر مفسّران است ولائق بسیاقت این است . بعض دیگر گفتند فعل مؤمنان است و اجابت بمعنی طاعت است یعنی مؤمنان خدای‌را اطاعت دارند و فرمان برند (وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ) و خدای ایشان را از فضل خود و ثواب ونفع بیفزاید و قول أول بهتر است . قول دیگر آن است که دعاء مؤمنان اجابت کند یعنی دعاء بعضی درحق بعضی. شقیق بن سلمه گفت عن‌سلمة ابن سبره که او گفت معاذ خطبه کرد بشام گفت شما مؤمنانید و اهل بهشتید و من امیدوارم که این بندگان را که بغارت آورده‌اند از فارس وروم خدای تعالی ایشانرا بیامرزد و ببهشت فرستدازآنجا که چون ایشان برای شماکاری کنند وشما را نیك آید گوئید أحسنت رحمك الله أحسنت بارك‌الله فیك و امید آن است که دعاء شما در حق ایشان مستجاب باشد لقوله تعالی « و یستجیب الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات و یزیدهم من فضله ـ الایه » أبوصالح روایت کرد از عبدالله عباس که گفت « و یستجیب الّذین آمنوا » معنی آن است که شفاعت ایشان در حق برادران ایشان قبول کنند « و یزیدهم من فضله » آن است که در حق خویشان شفاعت ایشان بپذیرد (وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) گفت کافران را عذابی باشد سخت .

(وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ) گفت اگر خدای تعالی روزی بربندگانش بگستراند در زمین طاغی و باغی شوند . گفتندآیت در درویشان أصحاب صفّه آمد که ایشان تمنّای توانگری کردند . خدای تعالی این آیت فرستاد . خبّاب بن الأرتّ گفت آیت در ما فرود آمد چون مالهای بنی قریظه و بنی النضیر وبنی قینقاع دیدیم ما را توانگری آرزوآمد ، خدای تعالی این آیت فرستاد . شقیق بن ابراهیم گفت اگر خدای تعالی بندگان را روزی دادی نه از طریق کسب و ایشان فارغ و پرداخته بودندی طاغی و باغی شدندی وسعی فساد کردندی در زمین و لیکن ایشان را بکسب وطلب معاش مشغول کرده است و این منّتی است از اوبرایشان و رحمتی (وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ) و لیکن بمقدار حاجت فرو میفرستد اندك اندك باندازه‌ای چندانکه خواهد ومصلحت داند وکفایت ایشان در آن باشد . مقاتل گفت روزی‌بقدر فرو میفرستدتا یکی توانگر است ویکی درویش (إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ) که او به بندگانش دانا و بینا است . قتاده گفت در این آیت گفته‌اند خیر الرّزق ما یکفیك و لا یطغیك ولایلهیك . گفت بهترین روزی آن باشد که کفایت بود و ترا طاغی

نکند و ترا مشغول باز نکند . رسول ﷺ گفت بدترین چیزی که من از آن میترسم درحق این امّت دنیاست و کثرت او . و همچنین گفت علیه‌السلام دادن این مال فتنه است و نادادن فتنه.
انس مالك روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت جبرئیل گفت از خدای‌تعالی، کلماتی در حکمت وموعظت، و آن این است که گفت هر که اودوستی از آن مرا اهانت کند چنان است که با من مبارزت کارزار میکند ومن بنصرت ویاری دوستان خود سریع باشم ومن برای ایشان خشم کنم چنانکه شیر خشمگین ، ودر هیچ کارمرا آن تردّدنباشد که در قبض روح بندهٔ مؤمن که او کاره است مرگ را و من کارهم رنج و دل‌تنگی او را وچاره‌ای نیست اورا ازمرگ‌وبنده بهیچ چیز بمن تقرّب نکندچنانکه بأداءفرایض، وبنده مؤمن‌لایزال تقرّب‌میکند بمن بنوافل تا اورا دوست گیرم چون دوست گرفتم اورا سمع و بصر و دست او باشم وقوت کنندهٔ اواگر خواهد بدهمش و اگر دعا کند اجابت کنم او را ، واز بندگان من کسی باشد که او ازمن بابی از ابواب عبادت خواهد ومن بر او آن در نگشایم چه اگر بگشایم او بعُجب شود و در آن عجب هلاك شود ، از بندگان من کسی باشد که اورا جز بیماری برصلاح ندارد و اگر تن درستی دهم اورا تباه شود . و از بندگان من کسی باشد که صلاح اودر توانگری بود کهاگر درویشی دهم اورا بفساد شود . و از بندگان من کسی باشد که صلاح او در درویشی بود کهاگر توانگری دهم اورا فاسدشود، من تدبیر بندگان خود دانم کردن از آنجا که دلهای ایشان دانم که من علیم وخبیرم (۱)أبان‌بن‌ابی عیاش این خبر روایت کرد از انس و گفتی بار خدایا من از آن بندگانم که صلاح من در توانگری است مرادرویش مکن .

(وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ) او آن خداست که باران فرو فرستد در وقت حاجت ، و غیث بارانی باشد که بوقت اغاثت و فریاد رسیدن باشد کأنّ العباد استغاثوا إلى الله فأغاثهم بغيث ، دلیلش‌بجزاشتقاق (مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا) پس‌ازآنکه نومید شده باشندوبفریادآمده. قتاده گفت مردی بنزدیك عمرخطاب آمد و گفت باران ازآسمان بازایستاده ومردم نومیدشدند گفت وقت است که باران آید ، گفت چه دانید که این غیب است گفت قال الله تعالى «وهو الذى ينزّل الغيث من بعد ماقنطوا » چون حال در سختی بحدّ نومیدی رسد ازآنجا فرج بود کهوعند التّناهي يكون الفرج . (وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ) و رحمت بپراکند یعنی باران ، نظیره قوله « وهوالّذي أرسل الرياح بشراً بين يدي‌رحمته» (وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ) واوخداوند - گاری پسندیده است مستحق حمد وشکر ، فعیل بمعنی مفعول است .

(۱) این روایت دلالت برآن دارد که لطف برخداوند واجب است چنانکه‌متکلمین‌ما گویند .

(وَمِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ) گفت از آيات او آن است كه آسمان و زمين بيافريد (وَما بَثَّ فِيهِما مِنْ دَآبَّةٍ) و آنچه‌پراكنده است در زمين ازجانوران و«ما» در محل جرّ است باضافت خلق بااو(وَهُوَ عَلىٰ جَمْعِهِمْ إِذا يَشاءُ قَدِيرٌ) واوقادر است‌بر جمع ايشان ازپراكندگى چون خواهد كه جمعشان كند .

(وَما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ) گفت آنچه بشما رسد از مصيبتى ونكبتى آن بجزاء كسب دست شماست يعنى مكافات فعل شما . مدنيان وشاميان خواندند « بما كسبت » بى‌فاء بر آنكه « ماء » موصوله باشد و أهل عراقين بافاء خواندند « فبما » بر آنكه «ما» جزائى باشد أعني « ما » أوّل . و« ما » دوّم مصدرى باشد أى فبكسب أيديكم (وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) آنگه باز نمود كه نه هرچه تو كنى من آن را جزا كنم چه بيشتر ازآن باشد كه عفو كنم و ازآن در گذرم . رسول ﷺ گفت « مامن اختلاج عرقٍ ولاخدش عودٍ ولانكبة حجر إلاّ بذنب و ما يعفو الله أكثر » گفت هيچ رگى نباشد كه بجهد كسيرا و نه چوبى كه اندام او بخراشد ونه آنكه پاى اوبسنگ درآيد الاّ بگناهى وآنچه خداى عفو كند بيشتر است . أبوسخيله روايت كند از أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه كه او گفت خبر دهم شما را بفاضل‌تر آيتى دركتاب خداى تعالى وذلك قوله تعالى « وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير » آنگه گفت اين آيت را تفسير كنم چنانكه رسول ﷺ كرد براى من « ما أصابكم من‌مصيبة » يعنى من مرضٍ أو عقوبةٍ أوألمٍ في الدنيا فبما كسبت أيديكم والله أكرم من‌أن يثنّى العقوبة عليكم في‌الاخرة« ويعفو عن كثير » وما عفاالله عنه فى الدنيا فالله أعدل من أن يعود فى شيىء قد عفاعنه . گفت هرچه بشما رسيد از نكبتى و بيمارى و عقوبتى وبلائى در دنيا اين بكردهٔ‌دست شما است وخداى ازآن كريم‌تراست كه بنده را در دنيابگناهى كه عقوبت كرد براو مثنّى كند در آخرت و از بسيارى عفو كند خداى و آنچه خداى عفو كرد ازآن خداى تعالى حليم‌تر ازآن است كه باسر گناهى شود كه عفو كرده باشد ازآن .

حسن بصرى گفت در نزديك عمران الحصين رفتم تا اورا بپرسم از بيمارى كه اورا بود سخت يكى از حاضران گفت سبب اين بيمارى تو چيست ؟ گفت يا اخى مپرس مرا از اين معنى‌قال الله تعالى « وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثير » اين كه تو مى‌بينى بر من از من است و عفو خداى بيشتر وبهتر است . مرّةالهمدانى گفت برپشت دست شريح‌ريشى بود گفتم اين چيست ؟ گفت «بما كسبت‌ايديكم ويعفوا عن كثير» . محمّد بن سيرين را وام بسيار جمع شد و اواز آن دل تنگ مى‌بود اورا گفتند سبب اين چيست ؟ گفت نيك دانم . گناهى

است که من کرده‌ام ازچهل سال و این آیت بخواند . أبوسلیمان الدارانی را گفتند چرا عاقلان ملامت نمیکنند ایشان را که بااینان بدی میکنند گفت برای آنکه میدانند که خدای ایشان را ابتلا کند بگناهشان قال الله تعالی « وماأصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ».سعد ابن سنان روایت کرد از أنس مالك از رسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی به بنده‌ای خیر خواهد تعجیل عقوبت کند اورا ازگناهی که کرده باشند و چون به‌بنده‌ای بدی خواهد عقوبت تأخیر کند تا بروز قیامت .عکرمه گفت هیچ نکبت به‌بنده‌نرسد الاّ بگناهی که‌خدای تعالی آن را سبب آمرزش او کند یا زیادت درجه که او را بآنجا نرساند جز بآن . ضحّاك گفت هیچ کس را ندانم که قرآن بیاموخت پس فراموش کرد إلاّ بعقوبت گناهی که ازآن خیر محروم گردد آنگه این آیت بخواند و گفت چه عقوبت باشد بتر ازنسیان قرآن . حسن بصری گفت مراد باین عقوبت حدود است .

(وَما أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الأَرْضِ) گفت شما خدای را عاجز نتوانید کردن در زمین و ازاو فایت نشوید بگریختن . (وَما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ) و شما را نباشدبدون خدای هیچ یاری و یاوری . و این جمله برسبیل تهدید ووعید گفت .

(وَمِنْ آياتِهِ الجَوارِ فِي البَحْرِ كَالأَعْلامِ) گفت از آیات و دلالات خدای تعالی کشتیهاست در دریاهاچون کوهها ، واحدتها جاریة برای‌آن جاریة خواند کشتي را که برآب رونده باشد قال الله تعالی « انّا لمّا طغی‌المآء حملناکم في الجاریة » ابن کثیر و نافع و أبوعمرو خواندند الجواری باثبات الیاء فی‌الوصل ردّاً إلی الأصل . باقی قرّاء الجوار بحذف الیاء اکتفاء بالکسرة عن الیاء واتّباعاً للمصحف کقوله « فهوالمهتد» و الأعلام‌الجبال واحدها علم . مجاهد گفت قصورباشد ، کوشکها .خلیل‌بن احمد گفت‌هرچیز مرتفع بنزد عرب علم‌باشد قالت الخنساء ترثي أخاها صخراً :

وَ إِنَّ صَخْراً لَتَأْتَمُّ الهُداةُ بِهِ كَأَنَّهُ عَلَمٌ فِي رَأْسِهِ نارُ(۱)

(إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ) اگرخواهد بادرا ساکن کندتا برپشت‌آب‌بماند این کشتیها ایستاده (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ) گفت دراین آیتی هست ودلالتی‌هر صابری شاکررا .

(أَوْ يُوبِقْهُنَّ) یا هلاك کند این کشتیهارا بآب و غرق کند (بِما كَسَبُوا) بآنچه

---

(۱) صخر کسی است که راه یافته‌گان بدو اقتدا میکنند گویا کوهی است که بر روی آن آتش افروخته است .

أهلش کرده باشند (وَیَعْفُ عَنْ کَثیرٍ) وازبیشترعفو کند بل‌بسیار گناه باشد که عفو کند ومؤاخذه نکند بآن .

(وَ یَعْلَمَ الَّذینَ یُجادِلُونَ فی آیاتِنا) ودانند آنان که جدل میکنند وخصومت در آیات ما (ما لَهُمْ مِنْ مَحیصٍ) که ایشان را مهربی و معدلی نیست و نباشد از ما وعذاب ما. مدنیان و شامیان خواندند و یعلمُ برفع علی الاستیناف و معنی آن باشد که خود دانند و مثله قوله « و یخزهم و ینصر کم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین . ویذهب غیظ قلوبهم و یتوب الله علی من یشاء » درسورة برائة علی‌تقدیروالله یتوب . وقول‌النّابغة:

فَإنْ یهْلِكْ أبُو قابُوسَ یَهْلِكْ رَبیعُ الناسِ وَ البَلَدُ الحَرامُ
وَ تُمْسِكْ بَعْدَهُ بِذِناب عَیشٍ اَجبِّ الظَّهرِ لَیْسَ لَهُ سَنامُ(١)

و باقی قرّاء بنصب خواندند و یعلم علی‌الصّرف گفتند کأنّه صرف‌عن‌الجزم الی‌النصب و این قول کوفیان است کقول الشاعر :

لاتَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَ تَأتِیَ مِثْلَهُ عارٌ عَلَیْكَ إذا فَعَلْتَ عَظیمُ(٢)

وگفتند با ضمار « ان» چنانکه گفت :

لَلُبْسُ عَباءَةٍ وَ تَقَرَّ عَیْنی أحبُّ إلیَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ(٣)

أی و أن تقرّعینی علی تقدیر مع أن تقرّعینی کقولهم لاتأکل السّمك وتشرب اللّبن‌أی مع‌أن تشرب واین قول‌بصریان است .

(فَما اُوتیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتاعُ الحَیٰوةِ الدُّنیا) گفت آنچه داده‌اند شما را از مال و ملك دنیاحیات‌دنیااست «ما»مجازات راست‌وفاء‌بجواب اوباز آمد (وَما عِنْدَالله) این«ما» موصوله است وآنچه نزدیك خداست از ثواب بهتر است وباقی‌تر و پاینده‌تر آنان را که ایمان دارند بخدای و برخدای توکّل کنند .

(وَ الَّذینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ ألاِثْمِ وَالْفَواحِشَ) گفت آنانکه بپرهیزند از

---

(١) اگر ابوقابوس یعنی نعمان بن منذر هلاك شود بهار مردم تباه‌گردد و شهر حرام ویران شود وپس از وی ما در زندگانی‌دست بدم شتری فرا بریم که پشتش مالیده است وکوهان ندارد ،
(٢) ازکاری که خود میکنی دیگران را نهی مکن که این کار را چون مرتکب شوی ننگی‌است بزرگ برتو . (٣) یك عبا بپوشم باچشم روشنی و شادی دوستتردارم ازپوشیدن دیبای نرم .

گناهای کبائر . حمزه و کسائی و خلف ویحیی خواندند اینجا و درسورهٔ و النجم « کبیرالاثم» واحد و تفسیرش برشرك کرده‌اند . از عبدالله عباس ودیگران کبائر خواندند بألف برجمع اختلاف مفسّران یاد کرده‌ایم در اثم وفواحش . سدّی گفت زنا باشد . مقاتل گفت موجبات حدود است هرچه در او حد لازم آید (وَإِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ) چون خشم گیرند هم ایشان بیامرزند و حلم کنند (وَالَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ) گفت آنانکه اجابت کنند دعوت خدای را و ایمان آرند ونماز بپای دارند باوقات و حدود و شرایط (وَأَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُمْ) وکارهای ایشان که رود بمشورت یکدیگر رود درمیان ایشان که رسول ﷺ گفتی « ماشقی عبد قطّ بمشورة ولاسعد باستغناء رأی » گفت هیچ بنده شقی نشد بمشورت و سعید نشد باستبداد برای خود. وقال عليه السلام : « ماخاب من استخار ولاندم من استشار » خائب نشود آنکه استخاره کند و پشیمان نشود آنکه مشورت کند (وَمِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) و از آنچه ما ایشان را روزی دهیم خرج ونفقه کنند .

(وَالَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ) وآنان که چون بغی بایشان رسد انتقام کشند . مقاتل گفت این در مجروح است که از جارح انتقام کشد و قصاص کند . ابراهیم گفت در این آیت مراد آن است که بمذلّت سرفرود ندارند چون دست یابند انتقام کشند و عفو نکنند. وآیت برعموم حمل کردن اولیتر باشد .

(وَجَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها) گفت جزاء سیّئتی سیّئتی باشد أوّل سیّئه باشد دوّم سیّئه نباشد . چه‌جزاء سیّئه عدل باشد و بدنبود وانّما سیّئه خواند آن را برای ازدواج چنان که گفت « فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم » دوّم اعتداءنباشد ، اوّل ظلم باشد دوّم نباشد ، و این طریقه باستقصاء رفته است . ابن‌أبی نجیح گفت یعنی چون کلمتی گویند تورا تو نیز بیش از آن مگوی و تعدّی مکن . سفیان بن عیینه گفت سفیان ثوری را پرسیدم از این‌آیت گفت معنی‌آنست که دشنامی را یك دشنام جواب ده واین‌جواب مرا پسندیده نیامد که‌خدای‌بجواب دشنام دشنام‌فرماید. از هشام بن حجرپرسیدم گفت‌معنی‌آیت آن است که « و الجروح قصاص »یعنی بیش از قصاص نباید که آنکه تعدّی‌بود. و ابن شبرمه گفت که در مکّه مثل او نبود در روزگار او یعنی هشام بن حجر (فَمَنْ عَفا وَأَصْلَحَ)وهر که عفو کند و اصلاح ذات البین کند (فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ) مزد او برخدای باشد یعنی قصاص نکند و انتقام نکشد . مقاتل گفت عفو ازجمله عمل صالح است . عبدالله عباس گفت که رسول صلی‌الله علیه وآله‌وسلّم گفت چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که هرکه بخدای مزدی

دارد گو بیا و مزد خود بستان جماعتی برخیزند فرشتگان گویند مزد شما برخدای چیست گویند « نحن الّذین عفونا عمّن ظلمنا » ما آنانیم که در دنیا عفو کردیم آنان را که برما ظلم کردند فذلك قوله « فمن عفا وأصلح فأجره علی الله» ایشان‌را گویند«ادخلوا الجنّة باذن الله» ببهشت روید بفرمان خدای‌تعالی (إنّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمینَ) و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد یعنی خیر ونفع ایشان نخواهد . عبدالله عباس گفت آن ظالمان را خواست که ابتدا کنند بظلم و ظالم خود مبتدی باشد چو آنکه مکافات کند ظالم نبود عادل بود مادام تا تعدّی نکند .

(وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ) گفت آنکس که انتقام کشد و کینه ورزد پس از آنکه بر اوظلم کرده باشند . اضافت مصدر کرد بامفعول چنانکه گفت « وانتصروا من بعدماظلموا» این همان معنی است . (فَأُولئِكَ ما عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ) ایشان آنانند که برایشان‌راهی نیست یعنی ملامت ومذمّت و عقوبت را أی لاحرج علیهم ولالوم (إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النّاس) ره ملامت و مذمّت و استحقاق عقوبت بر آنان است که بر مردمان ظلم کنند بی سببی مبتدا بظلم (وَیَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقّ) و در زمین بغی کنند بناحق و بر امام مسلمانان برون آیند (أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ) ایشان را عذابی بود دردناك (وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الأُمُورِ) گفت آنکس که صبر کند برظلمی که براو کنند و ایذاء و مشقّتی که اورا نمایند وبیامرزد ومکافات نکند آن از جملهٔ عزایم‌امور است، ومعنی عزم امور آن باشد که اختیار أولی کند و أعلی درباب نیل ثواب و إیثار رضای خدا بر آنچه اورا مباح باشد از انتقام، واحتمال مشقّت کند برنفس خود و معنی آن است که إنّ ذلك من فضل الامور و ممّا یعزم علیه و یشدّ عزیمة علیه اولوا العقل و الفضل . و هر مبتداء که خبر او بجمله باو آید لابد باشد که درجمله خبر ضمیری باشد عاید بمبتداء واینجا در ظاهر نیست لابد باید تا مضمر باشد و التقدیر إنّ ذلك منه لمن عزم الامور . و مثله قولهم السّمن منوان بدرهم . و گفتند حذف این لطول الکلام کردند ، أولی‌تر آن است که گویند لدلالة الکلام علیه کردند .

(وَمَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ) گفت هر که خدای اورا اضلال کند بأحدالمعانی المذکورة . چنانکه چند جایگاه بگفتیم ، از خذلان وتخلیه یا حکم وتسمیه یااضلال از راه بهشت ، او را پس ازخدای ناصری نباشد که نصرت وحمایت او کند برخدای آنگه گفت (وَتَرَی الظّالِمینَ) تو بینی یا محمّد ظالمان را و کافران را چون عذاب خدای

بایشان رسد ومعاینه بینند (یَقُولُونَ) میگویند (هَلْ إِلیٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِیلٍ) هیچ ممکن هست و هیچ راهی باشد ما را در بازگشتن بـا دنیا تاما تلافی کنیم آن تقصیرها را وببدل کفر ایمان آریم و ببدل معصیت طاعت کنیم این تمنّای باشد که ایشان کنند از باب جزع . چو ایشان دانند که این نباشد از آنجا که معارف ایشان در قیامت ضروری باشد. آنگه گفت :

(وَتَرٰیهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْها) تو بینی ایشانرا یعنی آن کافران و ظالمان را که ایشان را بر دوزخ عرض میکنند (خاشِعِینَ) نصب او برحال استذلیل و مهین (یَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ) مینگرند از چشمی ذلیل . قتاده گفت چشمی نه روشن ازآنجا که ایشان را کور حشر کرده باشند بیانه قوله « و نحشرهم یوم القیمة اعمی » وگفتند بدل نگرند ونظر دل خفی باشد و طرف هم چشم باشد وهم نظر و چشم بر همزدن را طرف خوانند یقال رأیته بطرف عینی . و قول اول بهتر است معنی آنکه بچشم مذلّت و نظر مهـانت نگرند ذلیل وار (وَقالَ الَّذِینَ آمَنُوا) آنگه گفت در وقت چنین مؤمنان گویند که امروز زیـان کار آن است که جان و مال وتن وأهل خود را زیان کرده است ازآنجا که او در دوزخ است وممنوع از انتفاع بأهل ومال خود چه از میان ایشان جوائل است پس نه تن دارد و نه أهل دارد و نه مال دارد. آنگه گفت ظالمان و کافران درعذابی مقیم دایم باشند که آن را انقطاع نباشد آنگه گفت:

(وَما کانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِیاءَ) ایشان را هیچ یاری و یاوری نباشد که نصرت وحمایت کنند از خدای، و آن را که خدای گمراه کند از بهشت او را راهی نبود که بر خلاف خدای بتواند رفتن. وآن دگر وجوه که گفتیم محتمل است اینجا . آنگه بـا خطاب مکلّفان آمد گفت :

(إِسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُمْ) اجابت کنید خدایتان را پیش از آنکه روزی آید که آن را مَرَدّ و مدفع نباشد یعنی روز قیامت وگفتند روزمرگ از آنجا که من مات فقد قامت قیامته آنگه گفت ظالمان را گویند در این روز که (مالَکُمْ مِنْ مَلْجَإٍ یَوْمَئِذٍ) شما را امروز ملجأ و پناهی نیست که با او گریزید و شمـا را نکیری نیست و انکار توانید کردن برعذاب که باستحقاق برشما میرود . آنگه رسول را ﷺ گفت برسبیل تسلّی :

(فَإِنْ أَعْرَضُوا - الآیة) اگر این کافران برگردند وفرمان تو نبرند برتوهیچ نیست ماتورا نفرستادیم تا نگهبان ایشان باشی که ایشان را از کاری باز داری و بکاری داری بقهر (إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا البَلاغُ) بر تو هیچ نیست الاّ بلاغ و رسانیدن. آنگه از آن حدیث برفت و در تقلّب احوال آدمی آمد و آنکه اورا برحالی ثبات نباشد گفت (وَإِنّا إِذا أَذَقْنَا الإِنسانَ

مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا) چون ما آدمی‌را رحمتی بچشانیم بآن شاد شود واگر چنانچه‌نکبتی و عقوبتی باو رسد بگناهی که کرده باشند کفران آرد وکافر شود که آدمی خود کافر نعمت است . آنگه باز نمود که من از ایشان مستغنی‌ام و بی نیاز که ملك آسمان و زمین مراست گفت .

(لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ)خدایراست‌پادشاهی‌آسمان‌وزمین(یَخْلُقُ مایَشآءُ) بیافریند آنچه خواهد چنانکه خواهد . آنرا که خواهد دختر دهد وآن را که خواهد پسر دهد . واثلة بن الاسقع گفت از رسول ﷺ که اوفرمود از خجستگی زن آن باشد که اول دختر زاید آنگه پسر . نبینی که حق تعالی درباب منّت ابتداء بدختران کرد آنگه ذکرپسر کرد وگفت (یَهَبُ لِمَنْ یشآءُ إناثاً وَیَهَبُ لِمَنْ یَشآءُ الذُّکُورَ أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْراناً وَإناثاً) یا جفت کند ایشانرا یعنی جفت دهدایشانرا پسران ودختران یعنی کسی را باشد که هر دو بدهدهم پسر و هم دختر و این تزویج بمعنی اقتران است تقول العرب زوّجت ابلی‌أی قرنتها باخری .

محمّد بن الحنفیّه گفت بیك‌شکم خواست بمعنی توأم ٠ اسحق بن بشیر گفت آیت درحقّ پیغمبران آمد آنگه عام شد در همهٔ خلقان قوله « یهب لمن یشاء إناثاً » لوط را خواست که همه دختر داشت و هیچ پسر نداشت « و یهب لمن یشاء الذکور » ابراهیم را خواست که همه پسر داشت و هیچ دختر نداشت « أویزوّجهم ذکراناً و إناثاً » پیغمبر ما را ﷺ خواست که هم پسر و هم دختر داشت (وَیَجْعَلُ مَنْ یَشآءُ عَقِیماً) یحیی را خواست وعیسی را که ایشانرا هرگز فرزند نبود و حمل برعموم اولیتر باشد ، و عقیم هم مرد را خوانند و هم زن‌را که ایشان را فرزند نباشد (إنَّهُ عَلیمٌ قَدیرٌ) او عالم است بمصالح خلقان چنان دهد که صلاح داند و قادر است آنچه داند که باید کرد تواند کردن . اگر سؤال کنند که چرا إناثاً منکر گفت والذّکور معرّف ؟ دوجواب است ازاین، یکی‌آنکه زنان از روی ظاهر چون ناشناخته‌اند از آنکه پوشیده‌اند و نامعروف و مردان بخلاف این ازآنجا که معروفند شناخته. و جواب دیگر آن است که‌ألف ولام در ذکور برای آن آورد تا چون باو وقف کنند مطابق باشد رؤس‌آیات را ازکفور و قدیرونکیر چنانکه گفت فی قوله «واللّیل إذا یسر » واین‌جواب بهتر است والله‌اعلم .

(وَما کانَ لِبَشَرٍ أنْ یُکَلِّمَهُ اللهُ إلّا وَحیاً) گفتند سبب نزول‌آیت آن بود که جهودان گفتند اگرمحمّد(ﷺ) پیغمبر است چرا خدای با او سخن نگوید بیواسطه یا خدای‌را

نبیند معاینه چنانکه موسی دید وشنید رسول ﷺ گفت موسی خدای را ندیده و او وحی چنان کند که صلاح داند . خدای تعالی این آیت فرستاد « و ما کان لبشر» نباشد هیچ آدمی را « أن یکلّمه الله » که خدای با او سخن گوید « الاّ وحیاً» الاّ بوحی . گفتند مراد الهام است یا در خواب باز نمودن و نصب او برتمیز است و روا بود که مصدری بود در جای حال ای موحیاً چنان که أتیته رکضاً و جئته عدواً أی راکضاً عادیاً (أوْ مِنْ وَرآیءِ حِجاب) یا از پس حجابی یعنی الاّ و محلّ کلام از پس حجابی باشد نه آنکه متکلّم ازپس حجابی بود که آنگه جسم باشد . گفتند معنی آن است که درنفی معاینه ومشاهده بمنزلت آن است که درحجاب باشد وحجاب مانعی باشد که منع کند ازادراك .

(أوْ یُرْسِلَ رَسُولاً) یا پیغمبری بفرستد چون جبریل چنانکه با پیغمبران کرد . نافع خواند و ابن عامر در روایت داجونی«أو یرسل»برفع فیوحی بیای ساکن علی تقدیراوهو یرسل فیوحی و محلّ او نصب باشد برحال علی تقدیرالاّ موحیاًأو مرسلاً رسولاً . باقی قرّاء اویرسل فیوحي بنصب فیهما وعامل دراوعطف است علی موضع الاّ وحیاً و التقدیر إلاّ أن یوحی أویرسل رسولاً چنانکه «أن» مع الفعل در تقدیر مصدر باشد اینجا مصدر در جای « ان» مع الفعل نهاد واین وجهی لطیف است که عطف باشد علی قوله « یکلّمه الله » چه اگر چنین باشد تقدیرش این بود وما کان لبشرأن یکلّمه‌الله أو یرسل رسولاً علی معنی أویرسله رسولاً یا أو یرسل إلیه رسولاً و هردو باطل است برای آنکه از بشرهم رسول بوده است هم مرسل إلیه و أواگر برعطف‌حمل کنند بمنزلت آن باشد که ارسال رسول ازاقسام کلام کرده باشد برتوّسع مجاز وهذا من باب قولهم عتابك السّیف کأنّه قال إلاّ وحیاً أو إرسالاً وبر این وجه شاید تا باء تقدیر کنند و نظم کلام چنین و ما کان لبشر أن یکلّمه اللهإلاّ بالوحی أو بارسال رسول و شاید که «او» بمعنی الاّ انْ باشد کقولهم لأ لزمنّك أو تعطینی حقّی یعنی إلاّ أن تعطینی حقّی بر این وجه ارسال از اقسام کلام نباشد (فَیُوحِيَ) آن‌رسول وحی کند باو بمعنی إلقاء وإعلام (بِإذْنِهِ) بفرمان‌خدای (ما یَشاءُ) آنچه خدای خواهد . سدی گفت که‌معنی آیت آن است که نباشد و نرسد هیچ آدمی را که خدای با او سخن گوید الاّ ازیکی ازاین وجوه إمّا بآنکه وحی باشدبطریق الهام وخاطری‌خفی . یا اعلامی‌درخواب، یا سماع از کلامی خفی اما ازپس حجاب که محجوب باشد از همه خلقان الاّ از موحی إلیه‌چنانکه موسی رابود یا رسولی را فرستد باآن کلام چنانکه‌وحی که جبرئیل آورد و« من » تعلّق دارد بمحذوفی و التقدیر أن یکلّمه من وراء حجاب (إنّهُ عَلِيٌّ حَکیمٌ) که خدایتعالی بزرگوار و محکم

کار است .

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ) گفت همچنانکه بدیگران وحی کردیم وحی کردیم بتو (رُوحاً مِنْ أَمْرِنا) روحیرا ازفرمان ما، گفتند روح جبرئیل است ، و گفتند قرآن است و گفتند وحی است مصدر لامن لفظ الفعل کأنه قال اوحینا الیك وحیاً کقولهم أعجبنی حباً شدیداً (ماكُنْتَ تَدْرِي مَا الكِتابُ) تو ندانستی که کتاب چه باشد و شرائع ایمان چه باشد از عبادات شرعی . و گفتند مراد بایمان نماز است چنانکه گفت « وماکان الله لیضیع ایمانکم » و گفتند پیش از وحی کتاب ندانستی و پیش از بلوغ ایمان ندانستی که چه باشد (وَلكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً) ولیکن ما آنرا کردیم نوری . مذکور دو رفته است در پیش و ضمیر موحّد است بر تأویل آنکه جعلنا کلّ واحد منهما ،وشاید که راجع بود با أقرب المذکورین وشاید که راجع بود با وحی یا باروح یعنی ما کردیم آن وحی و آن روح را نوری یعنی بیانی و لطفي که بآن هدایت کنیم و راه نمائیم آنرا که ما خواهیم از بندگان یعنی مکلّفان را چه آنرا که تکلیف نباشد اورا دعوت کردن نکو نباشد (وَإِنَّكَ لَتَهْدي) تو دعوت میکنیو هدایت میکنی یعنی بیان میکنی (إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ) براه راست یعنی طریق مسلمانی که راه نجات است .

(صِراطِ اللهِ الَّذي) « صراط الله » بدل « صراط مستقیم » است گفت آن راه راست راه خداست آن خدای که در آسمان و زمین هرچه هست ملك و ملك او است . آنکه گفت (أَلا إِلَى اللهِ تَصيرُ الأُمُورُ) ألا همه کارها را مرجع ومآل باخدای است یعنی بـا جائی که کس را در آنجا امری ونهیی وحکمي نباشد مگر خدای را . سهل بن أبی الجعد گفت وقتی آتش در جائی افتاد قرآنی بسوخت جمله جز این کلمات که « ألاإلی الله تصیر الأُمور» و مصحفی در آب افتاد همه سترده گشت الاّ قوله «ألاإلی الله تصیر الأُمور » .

سورة الزخرف

بدانکه این سوره مکّی‌است و هشتاد ونه آیت است بلاخلاف و هشتصد و سی وسه کلمه است . و سه هزار وچهار صد حرف است .روایت است از ابوامامه از اُبیّ کعب که رسولﷺ گفت هر که سورهٔ زخرف را بخواند فردای قیامت از جمله‌آنان باشد که خدای تعالی ایشان را گوید « یا عبادي لاخوف علیکم الیوم ولا أنتم تحزنون . ادخلوا الجنة بغیر حساب » خدای تعالی فرماید بندگان من برشما ترس و اندوهی نیست ببهشت شویدبی‌شمار. قوله تعالی :

سورة الزخرف تسع وثمانون آیه وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

حٰمٓ (۱) وَالْكِتابِ الْمُبِينِ (۲) إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳)

حم سوگند بکتاب هویدا بتحقیق ما گردانیدیم اورا قرآنی عربی شاید شما دریابید

وَ إِنَّهُ في أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ (٤) أَ فَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحاً

وبتحقیق او در اصل‌کتاب نزد ما هرآینه برتر درستکاراست آیا پس بازداریم ازشما قرآن‌را باعراض

أَنْ كُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفِينَ (٥) وَ كَمْ أَرْسَلْنا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ (٦) وَ ما يَأْتِيهِمْ

که هستید گروهی زیاد روان و بسیار فرستادیم از پیغمبر درگذشتگان و نیامد آنها را

مِنْ نَبِيٍّ إِلّا كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٧) فَأَهْلَكْنا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً وَ مَضىٰ مَثَلُ

هیچ پیغمبری مگر بودند بآن استهزاء کنند پس هلاک کردیم سخت‌تر آنهارا بسختی و گذشت داستان

الْأَوَّلِينَ (٨) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ

پیشینیان وهرآینه اگر پرسیدی‌آنهارا که‌آفریدآسمانها و زمین را هرآینه میگویند آفرید آنها را

الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (٩) أَلَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيها سُبُلاً لَعَلَّكُمْ

عزیز آگاه آنکه قرار داد برای شما زمین را بستر وگردانید برای شما درآن راهها را شایدشما

تَهْتَدُونَ (١٠) وَ الَّذي نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ

راه يابيد و آنكه فرستاد از آسمان آب را باندازه پس زنده كرديم بآن زمين مرده را اينچنين

تُخْرَجُونَ (١١) وَ الَّذي خَلَقَ الْأَزْواجَ كُلَّها وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما

بدرآورده شويد و آنكه آفريد جفتها را همهٔ آنرا وقرار داد براى شما ازكشتى وچهار پايان آنچهرا

تَرْكَبُونَ (١٢) لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ

سوار شويد تا راست نشينيد بر پشتهاى آن پس ياد كنيد نعمت پروردگارتان را چون نشينيد براو

وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذي سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنِينَ (١٣) وَ إِنّا إِلىٰ

و بگوئيد منزه است آنكه رام كرد براى ما اين را و نشديم مر اورا طاقت داران وبتحقيق‌ماهم‌بسوى

رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (١٤) وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ

پروردگارخودمان بازگردندگانيم وگردانيدند براى او ازبندگان او بهرهٔ بتحقيق‌آدمى هرآينه ناسپاس

مُبِينٌ (١٥) أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنِينَ (١٦) وَ إِذا بُشِّرَ

هويدا است آيا گرفت ازآنچه ميآفريند دخترانى وبرگزيد شمارا به پسران وچون‌مژده‌داده‌شود

أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ (١٧) أَوَ مَنْ يُنَشَّؤُا

يكى ازآنها بآنچه زده براى خداوند مثلى‌گردد رويش سياه و اوباشد خشمناك آيا وآنكه تربيت شد

فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصامِ غَيْرُ مُبِينٍ (١٨) وَ جَعَلُوا الْمَلٰئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ

در آراستگى و اوست در خصومت غير آشكارا وگردانيدند فرشتگان را آنان‌راكه‌آنهايند بندگان

الرَّحْمٰنِ إِناثاً أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ (١٩)

خداوند بخشنده دختران‌آيا حاضر بودندآفرينش‌آنهارا زود نوشته شود شهادات‌آنها وپرسيده شوند

وَ قالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمٰنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلّا يَخْرُصُونَ (٢٠)

وگفتند اگرخواستى‌خداوند نمى‌پرستيديم‌آنهارا نيست‌مرآنهارا باين‌هيچ دانشى‌نيستندآنهامگر دروغگويند

أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (٢١) بَلْ قالُوا إِنّا وَجَدْنا

يا داديم آنها را نوشته از پيش او پس آنها باو تمسك جويند بلكه گفتند بتحقيق ما يافتيم

آباءَنا عَلىٰ أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلىٰ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) وَ كَذٰلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ

پدران خودرا بر ملتی وبتحقیق ما بر اثرهای ایشان راه‌یافتگانیم وهمچنین نفرستادیم ما از پیش تو

فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوها إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلىٰ أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلىٰ

در قریهٔ هیچ بیم کنندهٔ مگر گفتند متنعمان آن بتحقیق ما یافتیم پدران خودرا بر ملتی و بتحقیق ما بر

آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدىٰ مِمّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آباءَكُمْ

اثرهایشان اقتداکنندگانیم گفت آیا و اگرآمد شما را راهنما تر ازآنچه یافتید برآن پدرانتان را

قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ (۲٤) فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ

گفتند بتحقیق‌ما بآنچه فرستاده‌شدید باو کافرانیم پس انتقام‌کشیدیم از آنها پس بنگر چگونه باشد

عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (۲۵) .

انجام تکذیب کنندگان

قوله تعالی (حم وَالْكِتابِ الْمُبِينِ) بیان کردیم معنی « حم » را و أقوال مفسران‌در او « والکتاب » و اوقسم است . خدای تعالی سوگند یاکرد بقرآن روشن بیان کننده وگفتیم که أبان هم لازم آید وهم متعدّی . گفت بحق‌این کتاب که ما کردیم این کتاب راقرآنی عربی بلغت عرب و بیان دلیلی باشد بر صحّت چیزی یا برفساد او ، و گفتند بیان آن باشد که معنی او ظاهر شود عند إدراك بصر یا إدراك سمع و آن پنج وجه بود از لفظ و خط وعقد الاصابع و اشارات و هیئتی ظاهر بر حاسّه چون إعراض وإقبال و بشْر و تقطیب (۱) .ومانند این علم‌را برحقیقت‌بیان نخوانندمگربرمجاز. و قوله (إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً) یعنی مااین‌قرآن را بلغت عرب گفتیم و فرستادیم و برطریقه ونهاد کلام ایشان و نظمی که ایشان را هست و مواضعه و اصطلاحی که بر آن سخن گویند، و إفهام معانی کنند ، با این همه که چنین است خلایق عاجزند که مثل‌اوچیزی بیارند و بگویند، إمّا لفقد العلم أولصَرف الله إیّاهم عن ذالك علی خلاف فیه بین القوم . و آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آنکه خدای تعالی گفت من کردم این قرآن را و آنچه کرده ومجعول‌باشد قدیم‌نبوددگرآنکه گفت (عَرَبِيّاً) بر لغت عرب نهادم و برمنهاج وطریقه ایشان و لغت باتفّاق محدث است قدیم نیست و آنچه برچیزی بسازند و برمنهاج اونهند مؤخّر باشدازاو وبراین قاعده لغت عرب بهر حال باید تا

(۱) ترش روئی .

مقدّم برقرآن باشد ، وچون آنچه برقرآن مقدّم است محدث است، قرآن كه پس ازاو باشد چگونه قديم باشد ؟ اگر گويند اين جعل بمعنى تسميه است چنانكه گفت « وجعلوا الملائكة الّذين هم عباد الرّحمن إناثاً » نه جعل خلق است . گوئيم محال است و صورت‌نبندد و معنى مستقيم نباشد براى آنكه‌اگر بمعنى تسميه باشد چون يكى ازمـا عربى خواند قرآنرا او بعربى كرده باشد و اگر عجمى خواند او بعجمى كرده باشد و قرآن همچنين كه هست بايد تا عجمى شود وبراى تسميه او با لغت عجم گردد و اين محال است باتّفاق (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) تا همانا شما انديشه و عقل كار بنديد تا مضمون آن بدانيد و منتفع شويد بآن.

(وَإِنَّهُ) اين قرآن (فِي أُمِّ الْكِتَابِ) در لوح محفوظ (لَدَيْنَا) نزديك ما يعنى در جائى كه امر ما دراينجا روان باشد و دگر كس را حكم نباشد و اين براى آن گفت كه اول خداى تعالى قرآن بلوح محفوظ پديد كرد تافرشته از او بشناخت وبدانست و ياد گرفت وبا رسول ﷺ بگفت (لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ) يعنى قرآن بلند مرتبه است و بدرجهٔ عليا است از فصاحت ومحكم است‌ودور ازآنكه تناقض باوراه يابد . آنكه خطاب كرد با كافران كه‌قرآن را منكر بودند گفت :

(أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحاً) استفهـام در آيت بمعنى جحد است يعنى ما نضرب . در معني اين كلمات خلاف كردند بعضى گفتند معنى آنستكه ما عذاب ازشمابر گردانيم و رها كنيم شما را و عقاب نكنيم شما را بر كفرتان ، اين قول‌مجاهد است وسدّى ، وروايت عوفي از عبدالله عباس . يعنى پنداشتيد كه ماشما را باين كفر رها خواهيم كردن و عقاب‌نا كردن قتاده و ابن زيد گفتند ما قرآن فرستادن رها كنيم براى آنكه شما بآن ايمان نميداريديعنى قرآن بگردانيم از شما براى آنكه شما در كفر اسراف ميكنيد . قتاده گفت اگر نخست بار كه قرآن‌فرود آمد و ايشان كافر شدند قرآن باز گرفتى هلاك شدندى و ليكن بفضل ورحمت خود بيست سال پياپى قرآن ميفرستاد بر ايشان . كلبى گفت يعنى شما را رها خواهيم كردن بى امر و نهى براى آنكه شما كافريد . كسائى گفت ما اين قرآن در خواهيم پيچيدن ازشما و شما را دعوت ووعظ نخواهيم كردن و اين از فصيحات قرآن است عرب كسى را كه ازكارى باز ايستد گويد : أعرض عنه صفحاً واضرب عنه ، و ضرب‌عنه صفحاً وأصل‌كلمه ازآنجا است كه چون اعراض كند ازكسي صفحهٔ گردنش پديد آيد قال كثيّر :

صَفُوحاً فما تَلقاكَ إلاّ بَخيلَة فمَنْ مَلَّ مِنهُا ذلكَ الوَصْلَ مَلّتِ(۱)

و يقال ضربت عن كذا إذا أمسكت عنه (أنْ كُنْتُمْ) مدنيان و كوفيان خواندند إلاّ عاصم « إنْ » بكسر ألف علي معنى إذ كنتم ، و ديگران خواندند « أنْ كنتم » بفتح الف علي معنى لأن كنتم ، براى آنكه شما قوم مسرفيد و متجاوز از حدّ خود در كفر و شرك . گفتند « أن » بمعنى إذا است چنانكه گفت « عبس وتولّى أنْ جاءه الاعمى » بمعنى إذا جاءه و قال الشّاعر :

أتَجْزَعُ أنَ بانَ الخَليطُ المُوَدّعُ وَ حَبلُ الصّفا مِنْ عَزّةَ المُتَقطّعُ(۲)

و «إنْ» شرط باشد بكسر ألف و جواب مقدّم است بر او من قوله « أفنضرب عنكم » و اصل كلمه از آنجاست كه آن كس كه خواهد كه چهار پاى از راه بگرداند بضرب بگرداند قوله « صفحاً » مصدرى است لامن لفظ الفعل أراد أفنصفح صفحاً و نضرب ضرباً كقولهم أعجبنى حبّاً شديداً (۳) . آنكه گفت :

(وَكَمْ أرْسَلْنا مِنْ نَبِيّ فِي الأوّلينَ) بس پيغمبر كه فرستاديم در پيشينگان « كم » لفظى است موضوع براى تكثير چون خبر باشد و نقيض او رُبّ بود در تقليل .

آنكه گفت (وَ ما يَأتيهِمْ مِن نَبيّ إلاّ كانُوا بِهِ يَسْتَهزِؤُنَ) با بسيارى پيغمبران كه بايشان آمد هيچ پيغمبر نيامد بايشان و إلاّ از او فسوس داشتند و بر او استهزا كردند و استهزاء اظهار خلاف آن باشد كه در دل دارى بر طريق تحقير . اگر گويند چون خداى دانست كه ايشان پيغمبران را استهزاء خواهند كردن چرا فرستاد ايشان را ؟ گوئيم از اين چند جواب است يكى آنكه همه چنين نكردند بعضى ايمان آوردند و اگر چه اندك بود چنانكه گفت «وما آمن معه إلاّ قليل» جواب دويم آنكه روا باشد كه ارسال ايشان لطف بود در بسيارى از قبايح كه امتناع كردند از آن بمكان ايشان و اگر نه وجود ايشان بودى همه را ارتكاب كردند و ظلم بيش از آن كردندى . جواب بهتر و معتمدتر آن است كه براى اعلام مصالحى شرعى آمدند كه علم آن حاصل نشدى كس را إلاّ از جهت ايشان پس بر خداى واجب بود

---

(۱) روى گرداننده باشد و ترا ملاقات نكند مگر بخيل هر كس از آنگونه وصل ملول باشد او نيز ملول شود .

(۲) آيا جزع ميكنى از اينكه دوست وداع گويد وجدا شود و ريسمان دوستى وصفا از عزه بريده گردد. عزه نام زنى است .

(۳) يعنى اعجبنى اعجابا و احببنى حبا .

اعلام آن مصالح ایشان را و اگر چه معلوم آن بود که ایشان کار نبندند تا حجّت خدای را باشد برایشان وایشان را حجّت نبود برخدا واین طریقی است فی حسن تکلیف من علم الله أنه یکفر .- آنکه گفت :

(فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً) نه آن بود که ما از ایشان عاجز بودیم که ما بسیاری را هلاك كرديم که بقوّت سخت‌تر بودند(وَمَضَى مَثَلُ الأَوَّلِينَ) و مثل‌أوّلینان بگذشت یعنی قصّهٔ ایشان وسنّت‌و طریقه و عقوبتشان و قصّه گذشتگان مثلی است و پندی‌این ماندگان را .

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ) گفتاگر بپرسی ازاین‌کافران که آسمان و زمین که آفرید و إنشاء و اختراع آن که کرد ؟ بگویند خدای که او عزیز و منیع و غالب است هیچ چیز اورا غلبه‌نکند وعالم است و دانا بآفریدن آن تا بروجه إحکام و اتّساق در وجودآرد .

(أَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ مَهْداً) او آن خداست که زمین رابگهوارهٔ شما کرد تا در او می‌آسائید چنانکه کودك در مهد خود (وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً) و شما را در زمین راهها کردتا بآن مقاصد خود رسید ومطلوبات خود بچنگ‌آرید (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) و این برای آن کرد تا همانا شما اندیشه کنید و نظر تفکّر و مهتدی شوید در راه دین . اگر گویند این إقرار ایشان بآنکه خالق آسمان و زمین خدای است لابد از علم باشدوچون اقرار و علم بیکجای بود ایمان باشد و ایشان مؤمن باشند و این خلاف اجماع است . جواب گوئیم جماعتی گفتند که ایشان این قول از اینجا گفتند که بأدنی مایهٔ اندیشه بل از بدیهیّه عقل دانستند که معبود ایشان از بتان جماداتند و این‌أفعال محکمه از جماد صحیح نبود گفتند « خلقهنّ العزیز العلیم»و در دیگرآیات « لیقولنّ الله » این قدر ایمان نباشد که بر اواستحقاق ثواب باشد انّما ایمان مجموع علومی باشد که اگر مجتمع‌نشود آنرا ایمان نخوانند وبرآن استحقاق ثواب نبود از معرفت خدایتعالی بذات و صفاتش و جهت استحقاق صفات و توحید و ابواب او و عدل و ابواب او و از نبوّت و امامت ووعده ووعید و ایشان باین هیچ ایمان نداشتند و عالم نبودند باین و مقرّ نبودند باین پس مؤمن نباشند برقاعدهٔ ما . جواب دیگر آن است که ابوعلی گفت ایشان این از سر تقلید گفتند نه از سر نظر در دلیل بدلالت آنکه اگر اندك مایه شبهتی داخل‌شدی بر ایشان از آن برفتندی واین جواب ... ، ودلیل‌دیگر برآنکه نه از سَرِ علم گفتندآن است کهاگر دانستندی اورا با او معبودی دیگر نپرستیدندی

و با اوشرك نیاوردندی . آنگه خدای تعالی وصف کرد خود راواین کلام منقطع است ازحکایات کفّار برای آنکه کفّار نگویند «لعلّکم تهتدون» گفت :

(وَ ألّذی نَزّلَ مِنَ السَّماء ماءً) و گفت او آن خداست که بفرستاد از آسمان آبی یعنی باران (بِقَدَرٍ) باندازهٔ حاجت که اگر بسیار بودی جهان ویران کردی و اگر اندك بودی کفایت نبودی وکار برنیامدی واین دلیل آن کند که فعل قادری مختار است . آنگه از غایب باخبر آمد (۱) از خود ، گفت (فأنشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً) زنده کردیم بآن آب بیابان مرده را یعنی در او نبات برویانیدیم پس از آنکه خشك و بی‌بر بود یقال انشر الله الموتی فنشروا نشراً و نُشُورا . آنگه گفت شما را همچنین زنده کند که این زمین مرده را . تا استبعادی نکنید و این برای تنبیه و تذکیر خلقان گفت بربعث ونشور .

(وَألّذی خَلَقَ الازْواجَ کُلّها) و او آن خداست که أنواع و أصناف خلق همه او آفرید از جمله حیوان وجماد، أمّا از حیوان نر وماده واز جمادات و أعراض چیزهای متقابل ، چون حلو حامض و رطب یابس . حسن گفت بازواج شب و روز خواست و تابستان و زمستان و ماه وآفتاب و آسمان و زمین و بهشت و دوزخ (وَ جَعَلَ لَکُمْ) و کرد برای شما از کشتیها و چهار پایان مرکوبانی که در بحر وبرّ در او می‌نشینید ،آنگه گفت که این مراکب برّی و بحری چرا آفریدم .

(لِتَسْتَوُوا عَلی ظُهُورِهِ) تا شما راست بنشینید بر پشتهای آن، کنایت موحّد آورد با آنکه ظهور جمع است و انعام و فلك همچنین، که ضمیر با «ما» برد لفظاً (ثُمّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبّکُمْ) آنگه نعمتهای خدای یاد کنید چون بر پشتهای آن راست بنشینید و شکر آن بکنید و بگوئید (سُبْحانَ الّذی سَخّرَ لنا هذا) منزّه است آن خدای که این را مسخّر گردانید و مذلّل ما کرد تا فرمابنر ما باشند آن چهار پای و کشتی (وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ) و ما را قوّت وطاقت آن نبودی یقال أقرن الشيء إذا أطاقه وأقرن الدّمل إذاألانه وأصل کلمه آن است که إنّهُ قَدَرَ علی ان یجعلها قریناً له . باخودش همراه کردوبرهش درآورد تا قرین او باشد واین اشتقاق بد نیست . اگر گویند « لتستووا » این لام غرض است ورکوب انعام مباح است و خدای نشاید تا مرید باشد مباحات را . گوئیم رکوب چهار پای همه مباح نباشد بهری واجب باشد چون رکوب برای حج، وبهری سنّت چون رکوب بزیارتها ، وتجارتی که برای نفقه عیال بود بهری از آن فریضه باشد و بهری سنّت و بهری مباح ، دگر آنگه

(۱) یعنی از غائب برگشت خبر از متکلم داد .

گفت« ثمّ تذكروا نعمة ربكم اذا ستوبتم عليه » و چون غرض تذكير نعمت باشد حث باشد ما را برشكر نعمت ، اين مراد باشد كه اين بر وجهى واجب باشد وبروجهى سنّت .

(وَ إِنّا إِلىٰ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ) و ما را بازگشت با خداى خود خواهد بود . أميرالمؤمنين على بن ابى‌طالب صلوات الله وسلامه عليه گفت . رسول ﷺ چون پاى در ركاب نهادى گفتى « الحمدلله على كل نعمة سبحان الذى خلق الأزواج كلّها » و آيت بخواندى و سه تكبير بكردى قتاده گفت در اين آيت خداى تعالى ما را بياموخت كه چون در كشتى نشينيد بگوئيد « بسم‌الله مجريها و مرسيها » و چون برچهار پاى نشينيد بگوئيد « سبحان الذى سخّر لنا هذا » و چون فرود آئيد بگوئيد « ربّ أنزلني منزلاً مباركاً و أنت خير المنزلين» آنگه گفت :

(وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً) اين كافران كردند اورا از بندگان او جزئى. در او دو قول گفتند يكى آنكه بعباد عبادت خواست گفت اين بندگان كه كافرند جزئى از عبادت من بتان را كرده‌اند تا با من انباز باشند . قولى ديگر آن است كه و جعلوا له من عباده جزءاً يعنى فرشتگان را بدختران او كردندو گفتند ايشان جزئى از خدايند تبارك‌وتعالى چو فرزند جزئى باشد ازپدر واو از اين‌متعالى است . آنگه رسول را گفت : (إِنَّ الإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبينٌ) آدمى كافر نعمت است و كفران اونعمت ما راآشكار است .

(أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفيكُمْ بِالْبَنينَ) گفت على زعمهم آيا خداى‌ازآنچه‌آفريد دختران بگرفت و شما را تخصيص كرد به‌پسران واين ردّ است‌برمشركان عرب كه‌گفتند فرشتگان دختران خدايند .

(و إذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ) گفت چون بشارت دهند يكى ازاين مشركان رابآن مثل كه براى خدازد يعنى دختر بخداى پسنديد و بخود نپسنديد (ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً) همه‌روز رويش سياه باشد يعنى ازدل تنگى و دژم روئى (وَ هُوَ كَظيمٌ) واوخشم‌فروميبرد براى‌آنكه انفاذ نتواند كردن كه آن خشم نه بر كسى است كه‌اوبااو برآيد .

(أَوَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ) اى يربّى كوفيان خواندند « ينشؤ » إلاّ ابوبكر بضمّ‌ياء من التنشئة على الفعل المجهول، وباقى قرّاءخواندند « ينشامن‌نشأ إذا ربى على فَعَلَ يَفْعَلُ ازبناء ثلاثى و كنيزك خرد را نشاء گويند قال نصيب :

وَلَوْلا أَنْ يُقالَ صَبا نُصَيْبٌ لَقُلْتُ بِنَفْسِىَ النَّشاءُ الصِّغارُ (١)

---

(١) اگر بيم آن نبودكه گويند نصيب ديوانه شدميگفتم جان من‌فداى‌كنيزكان خردباد .

گفت آنکه پرورده شود یا بپرورند اورا ، بر قراءت اوّل، در حلی . مجاهد گفت در حریر وزر، أبوموسی اشعری روایت کرد که یك روز رسول ﷺ بمنبر برآمد و پاره‌ای زر و پاره‌ای حریر در دست گرفته و خطبه کرد . آنگه گفت «هذان محرّمان علی ذکور امّتی حلالان لاناثها» این دو چیز حرامند برمردان امّتمن، حلالند زنان ایشان را . معنی آیت آن است که خدای تعالی طعن زد برکافران باین حوالت که کردند گفت آن باخدای اضافه کردند که او درمیان حریر و زرپرورده شود ازدختران و در وقت خصومت و جدل بیانی نتوانند کرد از آنجا گفتند ایشانرا ناقصات العقول ناقصات الحظوظ ناقصات الدّین ، چون مذمّتی است زنان را، گفت آن که محلّ جلادت و شهامت و آلت جدل و خصومت باشد بخود حوالت کردید و آنچه آلت ضعف و حلیه و قلّت فهم و حیلت باشد بمن حوالت کردید و قوله « أومن » درمحل «من»سه‌وجه گفتند یکی رفع برابتداء و خبرش مقدّر علی تقدیر أومن ینشؤ في الحلیة کمن لیس کذلك ، و دوّم نصب باشد علی تقدیر أومن ینشؤفي الحلیة یجعلونه بنات الله . سیّوم جرّ ردّاً علی قوله « ممّا یخلق »و«بماضرب » واین وجه ضعیف است .

(وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمٰنِ إِناثاً) گفت کردند این مشرکان فرشتگان را که بندگان خدایند زنان . أهل کوفه و ابوعمرو خواندند « عباد الرّحمن » بباء و ألف في جمع عبد و یقوّیه قوله سبحانه « بل عباد مکرمون » و از تقویت او آن است که عباد مردان باشند تا نقیض آن باشند که ایشان گفتند بنات الله فجعلوها إناثاً . و دیگران خواندند « عندالرحمن» بنون. آنان را که نزدخدایند ،قوّت این قراءت قوله « إنّ الّذین عند ربّك لایستکبرون عن عبادته » سعید جبیر گفت برعبدالله عباس میخواندند « عبادالرحمن» من گفتم در مصحف ما عندالرحمن است گفت بستر آن را و عباد بنویس و این خبر قوّت قراءت أوّل است . صورت استفهام است و مراد تقریع و ملامت (أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ) گفت حاضر بودند ایشان که من ایشان را آفریدم . نافع خواند « أُشْهِدُوا » بضمّ ألف و سکون شین و کسر هاء علی المجهول من الإشهاد گفت حاضر کردند ایشان را بآفریدن فرشتگان و براین قراءت همزهٔ استفهام مقدّر باشد درکلام بمعنی جحد یعنی لم یشهدوا حاضر نکردند ایشان‌را ، وباقی قرّاء « أشَهِدُوا » خواندند بهمزه استفهام و فعل ماضی ثلاثی گفت حاضر بودند ایشان بخلق فرشتگان و خدای میگوید « ما اشهدتهم خلق السموات والأرض و لاخلق أنفسهم » آنگه گفت (سَتُكْتَبُ شَهادَتُهم وَ يُسْئَلُونَ) گفت بنویسند گواهی ایشان‌را از این گواهی بپرسند تا چرا گواهی دادند که ندانستند ؟.واین برسبیل تهدید ووعیدفرمود .

(وَ قالُوا لَوْشاءَ الرَّحْمٰنُ ما عَبَدْناهُمْ) آنگه خبر کرد از مشرکان وباز نمود که این مثل در حقّ ایشان محقّق است که « مع کفره قدریٌّ (۱) » گفت گفتند این مشرکان که اگر خدای خواستی ما نپرستید مانی فرشتگان را پس عبادت ما ایشان را بخواست خداست بنگر که مجبّره چگونه اقتباس کردند مذهب جبر را از مشرکان و مشرکان قدیم ترند از ایشان برای آنکه شرك پیش از جبر بود و اگر اندیشه کنند از آیاتی که در قرآن هست مانند این ، شرك و جبر بیك جای بوده است ، این جماعت جبر برگرفتند و شرك نیز رها نکردند آنجا که اثبات قدماء کردند با او ، و قدیمی صفت أخصّ که اشتراك در او ایجاب تماثل کنند تعالی الله عمّا یقول الجاهلون علوّاً کبیراً . آنگه گفت : (ما لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ) ایشانرا بآن علمی نیست (إنْ هُمْ إلاّ یَخْرُصُونَ) جز دروغ نمیگویند این گفتار دروغ است از همه کس اگر مشرك گوید، اگرمجبّر .

(أمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِکُونَ) گفت یا ما ایشان را کتابی دادیم پیش از این که ایشان بآن تمسّك کردند ، و قوله « من قبله » ای من قبل القرآن
(بَلْ قالُوا إنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلیٰ اُمَّةٍ وَ إنّا عَلیٰ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ) آنگه ایشان را بتقلید مذمّت کرد و بنکوهید بر آن ، گفت بل میگویند این مشرکان که ما پدران خود را بردین و ملّتی یافتیم- وامّت اینجا بمعنی ملّت است - و ما بر اثر ایشان ره میبریم . ودرشاذّ مجاهد و عمر بن عبدالعزیز خواندند « أمّةٍ » بفتح الف ای مقصد او طریقة من الأمّ الّذی هو القصد و گفتند امّة بفتح الف نعمت باشد قال عدی بن زید :

ثُمَّ بَعْدَ الْفَلاحِ وَ الأمّةِ وارَتْهُمْ هُناكَ الْقُبُورُ (۲)

و گفتند آن دو لغت است أمّةوامّة . آنگه رسول را ﷺ تسلّی داد ودلخوشی ، گفت
(وَ کَذٰلِكَ ما أرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ) گفت همچنین ما نفرستادیم پیش از تو (فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ) در هیچ دیه پیغمبری را « من » زیاد است مؤکّدة للنّفی (إلاّ قالَ مُتْرَفُوها) إلاّ که گفتند مترفین و منعمان آن شهر (إنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلیٰ اُمَّةٍ) که ما پدران خود را بر راهی و طریقی و ملّتی یافتیم و ما برپی ایشان بایشان اقتداء میکنیم .

(قالَ أوَ لَوْ جِئْتُکُمْ) قراءت عامّه قرّاء «قل» بر امر است و قراءت ابن عامر و

(۱) یعنی بااینکه کافر است قدری‌هم هست یعنی جبری .
(۲) پس از رستگاری و نعمت خاك گورآنها را بپوشید .

حفص عن عاصم «قال» برخبر بگوای محمد (صلی الله علیه و آله) که اگر من چیزی آرم بشما که ره نماینده‌تر باشد از آنچه شما پدران خودرا بر آن یافتید. وجواب «لو» محذوف است و التّقدیر لاتبعتمونی متابعت کنید مرا (قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ) مشرکان جواب دادند که ما بآنچه شما را بآن فرستاده‌اند و آن آیات است و شرایع بآن کافریم. أبو جعفر خواند «و جئناکم» بنون و ألف على الجمع. و عامّة قرّاء «جئتکم» بتاء خبراً عن نفس المتكلّم وحده.

(فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ) ما از ایشان کینه کشیدیم بعذاب، تو بنگر ای محمد عاقبت کار دروغ دارندگان بچه آمد.

قوله تعالی :

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِي بَراءٌ مِمّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي

وچنین گفت ابراهیم مر پدرخودرا وگروه‌خودرا بتحقیق‌من بیزارم ازآنچه میپرستید مگرآنکه

فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَ جَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸)

آفریدمرا پس‌بتحقیق‌زود راه‌نماید مرا وگردانیدآنرا کلمهٔ برجا درعقب خود شایدآنها بازگردند

بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتّى جاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ (۲۹) وَ لَمّا جاءَهُمُ

بلکه بهره دادم این‌گروه و پدرهاشان را تا آمد آنها را حق و فرستادهٔ هویدا وچون آمد آنهارا

الْحَقُّ قالُوا هذا سِحْرٌ وَ إِنّا بِهِ كافِرُونَ (۳۰) وَقالُوا لَوْلا نُزِّلَ هذَاالْقُرْآنُ عَلى رَجُلٍ

حق گفتند این سحراست وبتحقیق ما بآن کافرانیم وگفتند چرا فرستاده‌نشد این قرآن بر مردی

مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۳۱) أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ

از دو قریهٔ بزرگ آیا آنها قسمت‌کنند رحمت پروردگارت را ما قسمت کردیم میان آنها

مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيوةِ الدُّنْيا وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً

زندگانی آنهارا در زندگانی دنیاوبرافراشتیم‌بعضی‌آنهارا فرازبعضی مرتبه‌هاتا بگیردپاره‌ای‌آنها پاره‌ای را

سُخْرِيّاً وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ (۳۲) وَلَوْلا أَنْ يَكُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً

به‌استهزاء و رحمت پروردگارتو بهتراست ازآنچه‌گرد آرند واگرنه آنکه بودند مردم گروه یگانه

لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَيْها

هرآينه ميگردانيديم براى هركه كافرشود بپروردگار بخشنده براى خانه‌هاى آنها سقفها ازنقره ونردبانها برآن

يَظْهَرُونَ (٣٣) وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْواباً وَسُرُراً عَلَيْها يَتَّكِؤُنَ (٣٤) وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ كُلُّ

آشكارگردند وبراى خانه‌هاشان درها و سريرها كه برآن تكيه‌كنند وآرايشى و بتحقيق همهٔ

ذٰلِكَ لَمّا مَتاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (٣٥) وَ مَنْ يَعْشُ

اين هرآينه بهرهٔ زندگانى دنيا است وآخرت نزد پروردگارتو براى پرهيزكارانست وهركه‌چشم‌پوشد

عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (٣٦) وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ

ازياد خدا بركماريم براو شيطانى‌را پس‌او مراوراست همدست وبتحقيق‌آنهاهرآينه بازگردانندآنهارا

عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (٣٧) حَتّٰى إِذا جاءَنا قالَ يا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ

از راه و پندارند كه آنها هدايت شدگانند تا چون آمد ما را گفت اى كاش ميان من وميان تو

بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ (٣٨) وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ

دورى مشرق ومغرب بود پس بد همدستى‌است وهرگز سود ندهد شمارا امروز چون ستم‌كرديد كه شما

فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ (٣٩) أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كانَ فِي ضَلالٍ

در شكنجه شريكانيد آيا پس تو شنوانى كر را يا راه نمائى كور را و هركه باشد در گمراهى

مُبِينٍ (٤٠) فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (٤١) أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي

هويدا پس اگر ببريم ترا پس بتحقيق ما ازآنها انتقام‌كشنده‌ايم يا بنمائيم تو را آنكه

وَعَدْناهُمْ فَإِنّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (٤٢) فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلىٰ

وعده‌كرديم‌آنهارا پس‌بتحقيق‌ما برآنها توانائيم پس چنگ زن بآنچه وحى شد بسوى‌تو بتحقيق تو بر

صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (٤٣) وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ (٤٤)

راه راستى وبتحقيق‌او هرآينه ذكريست مرترا ومر قوم‌ترا و زودباشدكه پرسيده شويد

وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً

و بپرس‌آنرا كه فرستاديم ما ازپيش از تو ازفرستادگان آياگردانيديم ما ازغيرخداى بخشنده خدايانى كه

يُعْبَدُونَ (٤٥) وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسىٰ بِآياتِنا إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَقالَ إِنِّي رَسُولُ

پرستیده شوند وبتحقیق فرستادیم موسی‌را بآیات‌ما بسوی فرعون وگروه‌او پس گفت بتحقیق من فرستادهٔ

رَبِّ الْعالَمِينَ (٤٦) فَلَمَّا جاءَهُمْ بِآياتِنا إِذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ (٤٧) وَما نُرِيهِمْ

پروردگار جهانیانم پس چون آمدشان بآیات خود آنگاه‌آنها ازآن میخندند ونتمودیم‌ما آنهارا

مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها وَأَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٤٨) وَقالُوا

ازآیتی مگرآن‌بزرگتر باشد از خواهرش وگرفتیم ماآنها را بشکنجه شاید آنها باز گردند وگفتند

يا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ (٤٩) فَلَمَّا

ای‌ساحرا بخوان برای ماپروردگارت را بآنچه‌پیمان‌کرد نزدتوبتحقیق‌ماهرآینه راه‌یافتگانیم پس‌چون

كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ (٥٠) وَ نادىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ

برداشتیم ما ازآنها شکنجه را آنگاه آنها می‌شکنند و ندا کرد فرعون در گروه خود

قالَ يا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهٰذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلا تُبْصِرُونَ (٥١)

گفت ای گروه آیا نیست مرا پادشاهی مصر و این نهرها میرود از زیر من آیا پس نمی‌بینید

أَمْ أَنا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ (٥٢) وَ لا يَكادُ يُبِينُ (٥٣) فَلَوْلا

آیا من بهترم از این کسیکه او خار است و نزدیك نیست که روشن کند پس چرا

أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ (٥٤)

افکنده نشد بر او دست برنجها از طلا یا نیامد با او فرشتکان پیوستکان

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ (٥٥) فَلَمَّا

پس سبك خرد شمرد قوم خود را پس پیروی‌کردند اورا بتحقیق آنها بودند گروهی بدکاران پس‌چون

آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ (٥٦) فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلًا

بخشم‌آوردندمارا انتقام کشیدیم‌ازآنها پس‌غرق کردیم‌آنهارا همگی پس گردانیدیم‌آنهارا گذشتگان‌وداستانی

لِلْآخِرِينَ (٥٧) وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (٥٨)

برای دیگران و چون زده شد فرزند مریم داستانی آنگاه گروه تو از و فریاد میکردند

وَ قالُوا ءَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ
وگفتند آيا خداوندان ما بهترند يا او نزدند آنرا براى تو مگر از راه خصومت بلكه آنها گروهى‌اند

خَصِمُونَ (٥٩) إِنْ هُوَ إِلاّ عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَنِي
خصمى كنندگان نيست اومگر بنده كه نعمت بخشيديم ما براو وگردانيديم اورا مثلى مر فرزندان

إِسْرائِيلَ (٦٠) وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْكُمْ مَلائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ (٦١)
يعقوب را و اگر بخواهيم ما ميگردانيم از شما فرشتگان را در زمين خلافت‌ميكردند

وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦٢)
وبتحقيق اوهرآينه دانشى است براى‌قيامت پس‌شك نكنيد البته‌در اووپيروى‌كنيد مرا اين‌است راه‌راست

وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٦٣) وَ لَمّا جاءَ عِيسى بِالْبَيِّناتِ
وبايد باز ندارد شما را ديو بتحقيق او مرشما را دشمنى است هويدا و چون آمد عيسى بحجتها

قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ
گفت بتحقيق آمدم شما را بدانش و تا بيان كنم براى شما بعضى آنچه را اختلاف كنيد در آن

فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ (٦٤) إِنَّ اللّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ
پس‌بپرهيزيدخداراو پيروى كنيدمرا بتحقيق‌خداونداوست پروردگارمن‌وپروردگارشما پس‌بپرستيدشما اورا

هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (٦٥) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
اين است راه راست پس اختلاف‌كردند گروهها از ميان آنها پس واى‌مركسانى راكه ستم كردند از

عَذابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (٦٦) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (٦٧).
شكنجۀ روز دردناك آيا انتظار نميكنندمگر رستخيز كه بيايد آنها را ناگهانى و آنها نمى‌فهمند

قوله تعالى(وَ إِذْ قالَ إِبْراهِيمُ لِأَبِيهِ) حق تعالى گفت ياد كن اى محمّد چون گفت ابراهيم پدرش را يعنى عمّش‌را آزر وقومش يعنى امّتش كه‌اورا بايشان‌فرستادند(إِنَّنِي بَراءٌ) من بيزارم ازآنچه شما ميپرستيد از اين بتان ، وقوله « براء » مصدرى است بجاى وصف نهاده مبالغه را من باب‌قولهم رجل عدل وصوم وفطر . ومصدر چون درجاى وصف افتد تثنيه وجمع و تذكير وتأنيث و واحدآن بيك لفظ باشند على لفظ الواحد ، و عبدالله مسعود خواند « انّنى

برآء » بضم باءمبالغة في بریء کطویل وطوال و کبیرو کبار (إِلاَّ الَّذِی فَطَرَنِی) این استثناء روا است که منقطع باشدازآنجا که خدای را استثناء کرد از بتان و ایشاں واو ازجنس ایشان نیست پس منقطع باشد بمعنی لکن ، و ممکن است که متّصل باشد ازآنجا که در میان ایشان کسانی باشند که خدای پرست باشند، آنگه جملهمعبودان ایشان رابیك جابگوید پس‌اخراج کند خدای را از آن جمله ، براین وجه استثناء متّصل باشد که او معبودی باشد از جمله معبودان گفت إلاّ آن خدای که مرا آفرید (فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ) که او رهنمای من است وبا من ألطاف کرده است و نیز کند. و گفتند سیهدین الی طریق الجنة مرا راه بهشت ونعیم بهشت او نماید ووجه اوّل بهتر است . و محلّ « الّذی فطر نی » از اعراب محتمل است نصب و جرّ را نصب بر استثناء ، و جرّ بر تکریر عامل علی البدل و التقدیر إلاّ من الّذیفطرنی.

(وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِي عَقِبِهِ) خلاف کردند در این ضمیر بعضی گفتند جعل هذه الکلمة الّتی قالها من قوله «إنّني براء ممّا تعبدون ـ إلي قوله ـ سیهدین » گفت این گفتار را کلمتی کرد باقی و مانده در عقب و فرزندان‌او.و گفتند کلمتی کرد که پس از او بازگویند و ازپس او بماند از آنجا که او بیرون رود ، آنگه این‌بگفت ووصایت کرد باین . مجاهد و قتاده و سدّی گفتند « ها » کنایت عن غیر مذکور است و المعنی و جعل کلمة الاخلاص لاإله الاّ لله کلمةً باقیة في عقبه ، این کلمت در عقب او بماند تا بدامن‌قیامت، جماعتی از فرزندان او براین باشند و این گویند و اعتقاد دارند . ابن زید گفت اسلام است بدلالت قوله « هوسمّاکم المسلمین من قبل » عبدالله عباس گفت في عقبه ای من بعده . و مجاهد گفت في ذرّیته وهر دو قول بگفتیم ، حسن بصری گفت فی عقبه إلی یوم القیامة . سدّی گفت في عقبه أی في آل محمّد صلی الله علیه و آله یعنی‌تبرّی ازهرچه دون‌خداست و تولّی بخدای جلّ جلاله در آل محمّد صلی الله علیه و آله بماندتا روز قیامت (لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ) تا همانا ایشان رجوع کنند از دین خود با دین إبراهیم در توحید و خدا پرستی و ضمیر « في لعلّهم » راجع است با عمّ ابراهیم آزر و قومش یعنی‌این کلمه از تبرّی وتولّی‌برای آن گفت تا ایشان از بت پرستیدن باز ایستند و رجوع کنند با خدا پرستی . قتاده گفت تا همانا باخود و عقل خود رجوع کنند تأمّل و تفکّر کنند تا ایشان را علم بخدای حاصل گردد . آنگه بیان کرد که من معاجله نکردم با این کافران بعقاب بل ایشانرا مهلت دادم :

(بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ) بل متمتّع و برخوردار بکردم ایشانرا و پدران‌ایشان (حَتَّی جاءَهُمُ الحَقُّ) تاحق‌باایشان آمدیعنی‌مسلمانی(وَ رَسُولٌ مُبِینٌ)وپیغمبری‌بیان کننده

وآن محمد است صلی الله علیه و آله و مثله قوله «وما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولاً» (وَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ) چون حق که قرآن است بایشان آمد (قالُوا هذا سِحْرٌ) گفتند این سحر و جادوئی است و سحر حیلتی باشد خفیّة السّبب که إیهام معجز کند (وَإِنّا بِهِ کافِرُونَ) وما باین قرآن کافرانیم و منکریم که این از نزدیك خداست بل اعتقاد ما در او آن است که سحر و جادوئی است. آنگه حق تعالی وجه شبهت رکیك ایشان بگفت دراین باب:

(وَقالُوا) گفتند این کافران عصر (لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ) ای هلاّ چرااین قرآن أنزله نکردند (عَلی رَجُلٍ) برمردی (مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ) از این دو شهر یعنی مکّه وطائف في قول عبدالله عباس، و مراد آن است که علی أحد رجلین من القریتین، برمردی از دو مرد که یکی از مکّه است و یکی از طائف أما مکّی ولید بن المغیرة المخزومی القرشی و طائفی حبیب بن عمر و الثقفی این قول عبدالله عباس است. مجاهد گفت مکّی عقبة بن ربیعة بود و طائفی ابن عبد یالیل. قتاده گفت مکّی ولید بن مغیره بود و طائفی عروة بن مسعود الثقفی بود سدّي گفت طائفی کنانة بن عمرو بود برای این گفتند که اینان هریکی بزرگی بودند ودر میان قوم خودبا مال بسیار که ایشان را گمان آمد که این جهت استحقاق نبوّت باشد وندانستند که این بمصلحت و صلاحیّت اختیار وعصمت وتحمّل اعباء رسالت تعلّق دارد وجز خدای نداند که کیست که باین صفت است و این رابشاید، آنگه برسبیل انکار برایشان گفت:

(أَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ) ایشان قسمت میکنند رحمت خدای تعالی یعنی نبوّت (نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِي الْحَیٰوةِ الدُّنْیا) ماقسمت کرده‌ایم روزی ومعیشت ایشان میانه ایشان در دنیا گفت آنکس که روزی از دست من خورد و در باب روزی خودبیك جو زیادت و نقصان نتواند کردن اوراکجا رسد که قسمت نبوّت کند و اختیار پیغمبران که پیشوای دین باشند و مؤدّی رسالت و پیغام خدای ومصالح‌دینی. در خبراست که شبي أبوسفیان صخر بن حرب بازنش در بستر خفته بودند باهند گفت عجب از خدای محمد اگر میخواست که پیغمبری بفرستند چرا یتیم أبوطالب را اختیار کرد ومرا اختیار نکرد جبرئیل آمد و از این حدیث رسول را خبر داد ابوسفیان روز دیگر بگذشت رسول اوراباز خواند گفت دوش باهند در بستر چه میگفتی؟ گفت هیچ. گفت مرا خبر دادند ازگفتار تو چنین میگفتی او اندیشه کرد گفت این سرّ من جز هند بیرون آورنده‌ای نیست من هم این ساعت بروم واورا عقوبتها بکنم که از آن باز گویند. جبرئیل آمد و رسول صلی الله علیه و آله را از سرّ دل اوخبر داد رسول صلی الله علیه و آله گفت اورا: این ساعت عزم کردی براینکه بروی وهند را عقوبت کنی، هند را عقوبت مکن

که این حدیث با من نه‌هند گفت مرا علاّم الغیوب خبر داد ، واگر خواهی تا بدانی که‌چنین است اگر ازسرّ دوشین مرا هند خبر داد از ضمیر امروزین که خبر داد مرا ؟ ابوسفیان گفت راست گفتی یا محمّد . عجب از آن خدای که روا نداشت که کافری‌کافره‌ای را بعقوبت اندازد بر گناهی که او نکرده باشد کسی روا دارد که بر گناهی که تو نکرده باشی ترا بر آن‌ببقای خود عقوبت کند، کفر و معصیت در تو او آفریند و قدرت موجبه و ارادهٔ موجبه و قدرت ارادهٔ موجبه در تو او آفریند و قدرتی که ایجاب ایمان و طاعت کند از تو بستاند . آنکه ترا تکلیف کند بایمان و چون نکنی ترا عقوبت کند بر آن عقاب أبد تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً.

(وَرَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ)و بهری را رفیع بکردیم بر بهری بدرجات و منازل و درسعت وضیق‌روزی آنکه‌وجه‌حسن آن باز گفت(لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیّاً) تا بهری‌بهری‌را مسخّر کنند واستعباد واستخدام کنند، قدیم‌تعالی‌وجه حسن تفاوت ارزاق باز گفت زیادت بر مصلحت و رفع‌مفسده ، وجهی دیگر آن است که تا بهری مسخّر بهری‌شوند و خلقان محتاج یکدیگر شوند ، درویش محتاج باشد بمال توانگر ، و توانگر محتاج باشد بعمل درویش تا هیچ کدام از حاجت و افتقار ونیاز خالی نباشند تا بدانند که بندگان مسخّر و مذلّل‌اند و مدبّر و مقدّر ایشان را اختیاری که کار خداست نرسد ، و این معنی قول قتاده و سدّی و ابن زید است . و أماقول آنکس که گفت تا بهری بهری را سخریّه و فسوس گیرند قولی نا معتمد است و اگر خواهند که تأویل کنند آن را هم‌ممکن باشد بر آنکه لام رابلام عاقبت شرح دهند و آن خبرباشد از عاقبت کار ایشان بروجه معجز، یاکلام‌را گویند موردش استفهام است بروجه تقریع و انکار ، ما این برای سخریّت کردیم تا توانکر بردرویش و قوی بر ضعیف وسیّد برمولی و سلطان بر رعیّت‌فسوس دارند یعنی نه‌برای این کردیم و این‌برسبیل نهی و تحذیر باشد از سخریّه(وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ) آنکه گفت رحمت خدای تو و منافع او در بهشت بهتر است از آنچه این‌کافران جمع میکنند ازحطام دنیا .

(وَلَوْلا أَنْ يَكُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً)آنکه حق تعالی گفت اگر نه آنستی که مردم یك امّت و یك فرقت و یك ملّت شوند یعنی جمله‌کافر شوند این قول عامه مفسّران‌است ابن زید گفت : امّة واحدة فی طلب الدّنیا والحرص علی حطامها . اگر نه‌آنستی که‌مردم‌دنیا جوی شوند ودنیا دست گیرند (لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ) کردمانی آن را که بخدای کافر شوند خانهای ایشان سقفها سیمین . أبوجعفر و ابن کثیر و ابوعمرو خواندند سقفاً بفتح سین و سکون قاف علی الواحد وباقی قرّاء سُقفاًخواندند

بدوضمّه جمع سقف کرهن ورُهُنْ (وَمَعارِجَ) جمع معرج و آن نردبان باشد . وأبو رجاء العطاردی خواند ومعاريج بياء وهی جمع معراج و هما لغتان كمفاتح ومفاتيح قال الشاعر « يا رَبَّ رَبَّ البَيْتِ ذِي المَعارِج » .(عَلَيْها يَظْهَرُونَ) ای يصعدون من قولهم ظهرت البيت و ظهرت على البيت إذا علوت على ظهرها وقال النابغة :

بَلَغْنَا السَّما في مَجْدِنا وَفِعالِنا وَإنّا لَنَرْجو فَوْقَ ذٰلِكَ مَظْهَراً(۱)

أی مصعداً . گفتند رسول ﷺ اين قصيده از نابغه می‌شنيد و نابغه بر او ميخواند چون باين بيت رسيد رسول ﷺ گفت اين المظهر قال الجنّة فقال ﷺ ان شاء الله .

(وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْواباً وَسُرُراً عَلَيْها يَتَّكِؤُنَ) و نيز كردمانی خانه‌های ايشان را درها و سريرها از سيم چندان مال دادمانی ايشان را كه درها وسراها سيمين كردندی وسريرها از سيم بساختندی سريرها كه براو بنشستندی و تكيه زدندی .

(وَزُخْرُفاً) أی وجعلنا لهم مع ذلك زخرفاً ای ذهباً، در اودو قول گفتند يكی آنكه ايشان را درو سقف وسرير سيمين و زرّين كردمانی و قولی ديگر آنكه ايشانرا با اين آلات سيمين زر دادمانی تا بر احوال خودصرف ميكردندی ، آنگه گفت (وَإِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمّا مَتاعُ الحَيٰوةِ الدُّنيا) ای و ما كلّ ذلك الاّ متاع الحياة الدّنيا و نيست اين همه الاّ متاع و برخورداری حياة دنيا «ان» بمعني ما ءنا فيه است و«لمّا» بمعني إلاّ . عاصم و حمزه خواندند مشدّد بر اين تفسير كه گفتيم و باقی قرّاء « لما » خواندند بتخفيف ميم « وإنْ » مخففّه است از ثقيله ، المعنی و إنّ جميع ذلك لمتاع الحيوة الدُّنيا، و«ما»زيادت باشد و ماننداين درقرآن بسيار استمنها قوله «إن كلّ نفس لمّا عليها حافظ » بالتشديد و التخفيف (وَالآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ) وآخرت بنزديك خدای تعالی متقيان و پرهيزكاران راست .

(وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً) گفت هر كه بر گردد از ذكر خدای تعالی كه قرآن است ازسرجهل وضعف يقين وبصيرت تشبيهاً بمن يعشوأی ينظر إلی ضوء النهار ببصر ضعيف يقال عشا يعشو، قال :

مَتىٰ تَأْتِهِ تَعْشُو إِلىٰ ضَوْءِ نارِهِ تَجِدْ خَيْرَ نارٍ عِنْدَها خَيْرُ مُوقِدِ(۲)

(۱) باسمان رسيديم در بزرگی و دركارهای خود واميد داريم بالاترازين برويم. و اين نابغهٔ جعدی است نه نابغهٔ ذبيانی مشهور كه پيغمبر را درنيافت و گويند پيغمبر بجعدی گفت«لافض الله فوك»واو پيش از صد سال عمر يافت و دندانش سالم بود .

(۲) چون نزد او آيی و ديده بآتش مهمانی اوداشته باشی بهترين آتش را يابی و نزدآن بهترين فروونده آتش .

وعشی یعشی إذا لم یبصر باللّیل ، و رجل أعشی و امرأة عشواء ، قال الأعشی :

رَأتْ رَجُلاً غایَةَ الوافِدینَ مُختَلِفَ الخَلْقِ أعشیٰ ضَریراً (۱)

و عبدالله عباس در شاذّ خواند «ومن یعش» بفتح شین من‌العشاء أی‌یعَم . هر که کورشود از قرآن و معنی هم راجع است باقراءت‌أوّل از قلّت نظر و فقد علم و غلبه جهل(نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً)بجهانیم‌اورا دیوی تاقرین اوباشد ، در این سه قول گفتند حسن بصری گفت تخلیه کنیم میان او و شیطـان، برطریق خذلان او را با شیطان رها کنیم و منع نکنیم او را ازاو ، چنانکه گفت « وکذلك نولّي بعض الظالمین بعضاً بما کانوا یکسبون » و این برسبیل عقوبت باشد . قولی دیگر آن است نجعل الشیطان له قریناً ما شیطان را قرین اوکنیم چون شیطان او را خالی یابد ازذکر ما براو مسلّط شود ، چو پناه بندگان ما ازشیطان بذکر ماست وقرآن، چون بنده بآن پناه ندارد برصحراء خذلان مانده بُوَد ، شیطان چنانکه خواهد با او بازی کند واین نزدیك است بقول اوّل و اگر چه‌درترتیب مفارقتی دارد ، ورواست که باین شیطان شیطان إنس را خواهد از ائمّه ضلال . قول سوّم : نقیض له شیطاناً فی‌الاخرة . مـا در آخرت دیوی را بجهانیم که قرین او باشد بااو ملازمت کند تااورا بدوزخ رسانیدن چنانکه درقیامت فرشته ملازمت کند با مؤمن تا او را ببهشت رسانیدن و علی هذا قوله تعالی « و إذا النفوس زوّجت » أی قرنت بقرینهامن‌ملك‌اوشیطان (فَهُوَ لَهُ قَرینٌ)آن دیواورایار باشدوهمنشین .

(وَإنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ‌السَّبیلِ) گفت ایشان یعنی شیاطین منع میکنند کافران‌را ازراه ایمان با غراء و إغواء و تزیین . و رواست که مراد أئمّهٔ ضلال باشند (وَیَحْسَبُونَ أنَّهُمْ مُهْتَدُونَ) و با این همه پندارند این کافران که بر راه راستند و راه یافتگانندچنان که گفت و « هم یحسبون أنهّم یحسنون صنعا » و « کلّ حزب بما لدیهم فرحون ».

(حَتّیٰ إذا جاءَنا) تا اینکه این کافران با پیش ما آیند بقیامت ، حمزه وکسائی و أبوعمرو و حفص خواندند « جاءنا » علي التوحید و باقی قرّا خواندند « جاءانا » علی التثنیة بدو ألف یعنی‌شیطان وکافر، داعی ومجیب، ضال ومضلّ (قالَ) این کافر ضالّ ومدبر گوید شیطان را یا داعی ضلالت را (یا لَیْتَ بَیْنی وَبَیْنَكَ بُعْدَالمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ‌القَرینُ) کاشکی از میان من وتو چندان بعد و دوری بودی که از مشرق تا مغرب که بدقرینی تومرا و بمشرقین مشرق و مغرب خواست إلاّ آن است که یك اسم را غلبه داد بردیگر هر دوبیك‌نام

(۱) مردی را دیدکه مقصود و غرض مهمانان و موردآمد و شد خلق بود اما شبکور ونـابینا. مقصود خود شاعراست یعنی آن زن مرا دید .

کرد و آنگه آن را تثنیه کرد و این بابی است از کلام عرب معروف وبر این بسیاری أسماء آمده است منها القمران للشمس و القمر ، و العصران للغداة و العشی ، والعمران أبوبکر وعمر و الحسنان الحسن والحسین علیهما السلام ، والعراقان البصرة و الکوفة ، و الموصلان الموصل والجزیرة و نظایر این بسیاراست، قال الشاعر :

أَخَذْنا بِأَطْرافِ السَّماءِ عَلَیْکُمُ لَنا قَمَراها وَالنُّجُومُ الطَّوالِعُ (١)

و قال حمید بن ثور :

وَلَنْ یَلْبَثَ العَصْرانِ یَوْمٌ وَلَیْلَةٌ إذا طَلَبا أَنْ یُدْرِکاما تَیَمَّما (٢)

وقال آخر :

وَ بَصْرَةُ الأَزْدِ مِنّا وَ العِراقُ لَنا وَالمَوْصِلانِ وَمِنّاالمِصْرُ وَالحَرَمُ (٣)

بعضی دیگر گفتند بمشرقین مشرق تابستان و مشرق زمستان خواست و میان ایشان از بُعد صد چندان‌است که میان مشرق‌ومغرب ، والله‌أعلم بتفصیل ذلک . ومثله‌قوله «ربُّ‌المشرقین و ربّ المغربین » .

(وَلَنْ یَنْفَعَکُمُ‌الیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی‌العَذابِ مُشْتَرِکُونَ) این قول اما خدای گوید یا فرشتگان و در کلام اضماری هست والتقدیر فیقال لهم یعنی الکفار الذّین أضلّهم الشیطان و خدای تعالی گوید آن کافران را درآن‌وقت‌که فریاد خواهند و میگویند «ربّنا آتهم ضعفین من العذاب والعنهم‌لعناً کبیراً» « ربّنا هؤلاء أضلّونا فآتهم عذاباً ضعفاً من‌النار» سود ندارد شما را عذاب ایشان چون شما نیز ظالم بوده‌اید ودر عذاب مشارکیدو عذاب برهر دو هست یعنی عذاب ایشان تخفیف نکند عذاب شمارا چون شما نیز معذّب خواهید بودن‌بظلم خود . آنگه رسول را صلّی الله علیه و آله تسلّی میکند وخبرمیدهد که این کافران ایمان نخواهند آوردتا دل بایشان متعلّق نداردوطمع ببرد میگوید :

(أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ) تو خواهی‌شنوانیدن کران‌را،یا راه‌خواهی نمودن کوران

---

(١) یعنی گرداگرد آسمان راگرفتیم و ماه و خورشید و ستارگان برون آمده همه برای ما هستند .

(٢) شب وروز درنگ نخواهندکرد اگر طلب‌کنندکه بهرچه مقصودشان است برسند . و مقصود از عصران شب و روزند چون آنرا به یوم ولیله بدل آورده است .

(٣) بصره‌که منزل قبیله ازداست از ما است و عراق مال ماست و همچنین دو موصل یعنی موصل و جزیره و مصر و حرم .

را و آنان را که در ضلال و گمراهی و کفر مانده‌اند آشکارا یعنی چنانکه از کر شنیدن و از کور دیدن نیاید از اینان ایمان نیاید نه از روی قدرت بل از روی اختیار بدکه معلوم از حال ایشان آن است که اختیار نکنند، پس حال ایشان بر توسّع و مبالغه با حال کور و کر ماند از این وجه که گفتیم. آنکه برای تسلّی رسول ﷺ گفت مشغول دل مباش.

(فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ) اگر ما تورا ببریم و تواز ایشان کینه نکشیده باشی من این نیابت بکنم و از ایشان کینه تو بطلبم و انتقام تو بکشم، وگفتند مراد آن است که اگر ما تورا ازمکّه ببریم و تو از قریش انتقام نکشیده باشی ما این انتقام بکشیم روز بدر، ودر تفسیر أهل البیت علیهم السلام آمد « فإنّا بعليّ منهم منتقمون » گفتند از کرامت رسول ما یکی این بود که خدای تعالی هرپیغمبری‌را عذاب امّت بایشان‌نمود رسول ما را گفت‌تو برمن‌از آن گرامی‌تری که ترا در حقّ امّت مکروهی نمایم در حیاة تو اینان را عذاب بکنم امّا از پس تو فتنه‌ها باشد که ایشان در آن هلاك‌شوند، گفت تا خدای تعالی رسول را ﷺ این خبر داد او را خندان ندیدند.

(أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ) یا باتو نمائیم آنچه داده‌ایم ایشانرا از عذاب گفتند مراد روز بدر است (فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ) ما برایشان قادریم بآن وجه که ماخواهیم اگر معجّل باشد اگر مؤجّل از قبضه قدرت ما بیرون نه‌اند.

(فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ) تو آن کن که کار تو است‌تمسّك کن و دست در آویز وسخت دار آنچه‌ترا فرموده‌اند ووحی کرده‌اند که تو برراه راستی واستقامت و برراه صلاح، راهی که مؤدّی باشد بانجات وفلاح (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ) گفت این قرآن شرفی است تو را و قوم تورا و نامی و یادکردی نظیره قوله « لقد أنزلناالیکم کتاباً فیه ذکرکم » گفتند ذکر بمعنی تذکیر است یعنی در او تنبیه و تذکیر است تو را وقوم تورا (وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ) و شما را بخواهند پرسید از این قرآن تا چه کردید با او وحق او گذاردید و حرمت او داشتید و بر اوامر او کار کردید و ازنواهی‌او منزجر شدیدیانه، گفتند مراد آن است که این کار در تووقوم توبماند از قریش. عبدالله عباس گفت رسول ﷺ هر وقت وعید دادی کافران راو گفتی مرا برشما دست خواهد بود. گفتند ملك از پس تو کرا باشد گفت مرا،گفته‌اند این‌حدیث، چون این آیت آمد گفت ملك از پس من‌قریش راخواهدبودن أبوموسی روایت کرد از رسول ﷺ که روزی بدر خانه فراز آمد که جماعتی در آنجا بودند از قریش و جوانب درخانه بدست گرفت و گفت در خانه کسی هست جز قریش گفتند نه‌مگر

یکی از خواهر زادگان ایشان گفت او ازهم ایشان باشد. آنگه گفت این کار در قریش باشد مادام تا در حکم عادل باشند و بر رعیّت رحیم باشند وبعهد وفا کنند هر که نه‌چنین کند لعنت خدای و فرشتگان و مردمان برو باد و خدای ازو هیچ فریضه وسنّت نه‌پذیرد، انس گفت دراین آیت هو قول الرّجل حدّثنی أبي عن جدّی.

(وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا ـ الآية) خلاف کردند در آنکه این مسئولان کیستند عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وضحاك وسدّی وعطا وهردو مقاتل گفتندمؤمنان اهل کتابند، ودرقراءت‌عبدالله مسعود واُبیّ چنین است « و اسئل الّذین أرسلنا قبلك رسلنا » یعنی بپرس آنان را که ما بایشان فرستادیم رسولانرا پیش ازتو یعنی جهودان و ترسایان عصر ترا. ومثله قوله «فاسئل الّذین یقرؤن الکتاب من قبلك» سعید جبیر و عبد الرحمن بن زید گفتند یعنی آن پیغمبران راکه شب معراج حاضر شدند. زهری گفت این آیت بر آسمان أنزله بود چون رسول را ﷺ بمعراج بردند برآسمان امامت نمازکرد و پیغمبران در قفای او نمازکردند خدای تعالی این آیت فرستاد گفت بپرس از این پیغمبران که ایشانرا پیش‌از توفرستاده ام.

روایت کرد أبوإسحاق أحمدبن محمّد بن إبراهیم الثعلبي المفسّر امام أصحاب الحدیث‌از حسین بن محمّدبن حسین الدّینوري باسناد از ابراهیم ازعلقمه از عبدالله مسعود که رسول ﷺ گفت چون شب معراج مرا بآسمان بردند وپیغمبرانرا جمع کردندومن‌باایشان‌نشستم‌فرشته‌ای آمد و گفت خدای تعالی میفرماید که بپرس از این پیغمبران تا ایشانرا برچه فرستادند؟ رسول ﷺ پرسید از ایشان که علی ماذا بعثتم قالوا علی ولایتك وولایةعلي‌بن أبي‌طالب گفتند ما را برولایت تو و ولایت علیّ‌بن‌أبی‌طالب فرستادند (أجعلنا من دون الرّحمن) گفت بپرس از ایشان تا ما بجزخدای خدایانی کردیم که ایشانرا پرستیدند یعنی تا ایشان بگویند هم‌تورا یقین زیادت شود بازچون با مؤمنان بگوئی ایشانرا لطف باشد.

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ) آنگه گفت ما فرستادیم موسی را بآیات وبینات ومعجزات از عصا وید وبیضا وطوفان وجراد وقمل وضفادع وخون‌وجز آن ازآیات بفرعون واشراف قوم او، او بیامد و گفت (إِنّي رَسُولُ رَبِّ العالَمِینَ) من رسول خدای‌جهانیانم.

(فَلَمّا جاءَهُمْ بِآیاتِنا) چون موسی ؑ بایشان آمد بآیات ما (إِذاهُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ) که دیدی ایشان از او میخندیدند فسوس وسخریّه را.

(وَما نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها) ما بایشان ننمودیم آیتی و معجزه‌ای الا وآن بزرگتر باشد ازهمتایش (وَأَخَذْناهُمْ بِالعَذابِ) وما ایشانرا بعذاب گرفتیم یعنی ترسانیدیم تا باشد که بازآیند ورجوع کنند با درگاه من. چون آیات ومعجزات بدیدند.

(وَقالُوا) و گفتند (يا أَيُّهَ السّاحِرُ) ای جادو ازآنجا که اعتقاد کرده بودند که موسی آن بجادوئی میکند وبعضی دیگر گفتند این کلمه تعظیم بود بنزدیك ایشان که ساحران ایشان عالمان وزیرکان ایشان بودند و معنی آنکه ايّها الكامل العالم الحاذق » ای عالم استاد بزرك (ادْعُ لَنا رَبَّكَ) خدایت را بخوان برای ما بآن عهدی که با تو کرده است تا این عذاب از ما بردارد که ما ایمان آورده‌ایم، واین آنگه گفتند که چون آیتی پدید آمدی برطریق عذاب چون طوفان وجراد وقمّل وضفادع وخون بفریاد آمدندی و گفتندی اگر این عذاب ازما برداری ما ایمان آوریم چنانکه درسورهٔ اعراف برفت .

(فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ العَذابَ) چون عذاب ازایشان برداشتیم (إِذاهُمْ يَنْكُثُونَ) که دیدی ایشان عهد می‌شکنند و «اذا» مفاجاة راست . یعنی در حالت عقیب کشف عذاب عهد بشکستند .

(وَنادىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ) وآواز داد فرعون درقومش گفت (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ) نه ملك مصر مراست (وَهٰذِهِ الأَنْهارُ) واین جویها وآن چهار جوی بود که معظم آب رود نیل آنجا رفتی نهر الملك بود ونهر طولون (۱) ونهردمیاط ونهرمنیس (تَجْرِي مِنْ تَحْتِي) از زیر من میرود گفتند چنان ساخته بود که این جویها از شیب کوشك او میرفت . عطاء گفت تحتی ای تحت یدی وتصرّفی وملکی یعنی زیردست من است و بفرمان من (أَفَلا تُبْصِرُونَ) نمی‌بینید .

(أَمْ أَنَا خَيْرٌ) گفتند « أم » بمعنی « بل » است بل من بهترم از این مرد که ذلیل و مهین است یعنی موسی . وروا بود که معادل همزهٔ استفهام بود محذوف برتقدیم و تأخیر کلام وتقدیر آنکه أهذا الّذي هومهين خير أم أنا . (وَلا يَكادُ يُبِينُ) ونزدیك نیست که چیزی اظهار کندوسخنی درست بگویداز آن عقده‌ای که درزبان او بود.

---

(۱) اگر این سخن صحیح باشد مرادنه آنست که طولون که خود پس‌از ظهوراسلام میزیست نهر زمان حضرت موسی علیه‌السلام را بشکافت بلکه مقصود آن است این نهر که فعلا بنهر طولون معروف است درآن زمان بنام دیگر درمصر جاری بوده چنانکه ما گوئیم حضرت عبدالعظیم علیه السلام پایتخت اشکانیان بود .

(فَلَوْلا أُلقِيَ) أي فهلا أُلقي چرا براو نيفكندند اگر او پيغمبر است وراست گوهست (أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ) دست ورنجهاء زرين جمع سوار . حفص خواند عن عاصم ويعقوب «اسورة» بي الف وباقي قرّاء أساورة على جمع اسورة في جمع سوار وهي جمع الجمع. أبوعمرو گفت اساوره جمع اسوار . أبيّ اساور خواند وعبدالله بن مسعود اساوير . مجاهد گفت براى آن چنين گفتند كه عادت ايشان آن بود كه چون كسى را بسيد كردندى وپيشواى (١) ، اورا دست ورنجي زرين دست كردندى وطوقى زرين در گردن ، تا آن علامت سياست ورياست او بودى (أَوْجاءَ مَعَهُ المَلٰئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ) ويا چرا فرشتگان با او بيك جاى نمى آيند تا براى او گواهى دهند . آنگه سبب مملكت فرعون بگفت كه هيچ موجب نبود آنرا جز آنكه :

(فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ) كه او قوم خود را سبك داشت وبر ايشان استخفاف كرد (فَأَطاعُوهُ) پس ايشان طاعتش داشتند (إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ) كه ايشان گروهى فاسقان بودند . أبو درداء گفت اگر دنيا پرمگسى مى ارزيدى فرعون را يك شربت آب ندادى .

(فَلَمّا آسَفُونا) حق تعالى گفت چون ما را بخشم آوردند . مفسّران گفتند اسف بمعنى غضب است وغضب از خداى تعالى ارادت عقاب باشد بمستحقّش ، خداى تعالى گفت ما انتقام كشيديم از ايشان وهمه را غرق كرديم ..

(فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَمَثَلاً لِلآخِرِينَ) ما ايشانرا سلف وگذشته كرديم سلفى كه آخرينان بايشان متّعظ شوند . قتاده گفت سلفاً إلى النار ايشانرا پيشرو دوزخيان كرديم و تمثلى براى بازپسينيان . عبدالله مسعود خواند « سُلفاً » بضمّ سين وفتح لام وهي جمع سلفه كغرفه وغرف وطرفة وطرف . وحمزه و كسائي وأعمش ويحيى « سُلُفاً » خواندند بضمّ سين ولام، فرّاء گفت هو جمع سليف . أبوحاتم گفت « سَلَف وسُلُف» يكى باشد مثل « خشب وخشب » و ثمر ثُمُر وباقي قرّاء خواندند « سلفاً » بدوفتحه وهي جمع سالف كحرس و حارس ورصد وراصد،

(وَلَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً) گفت بزدند عيسى را مثلى براى مردمان يعنى مثل زد عيسى را در آنكه بى پدر آمد بآدم كه بى پدر ومادر آمد في قوله « إنّ مثل عيسى عندالله كمثل آدم خلقه من تراب » (إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ) كه ديدى قوم تو از آو برميگردند گفتند معنى آنست كه مشركان گفتند كه محمد ازما آن ميخواهد كه او را سجده كنيم چنانكه

(١) باء صيرورت است در بسيد و دراصطلاح مؤلف بسيار است كه حرف باء براى حالت دوم كه چيزى بدان حال درمى آيد درمى آيد .

ترسایان عیسی را . عبدالله عباس گفت مناظره عبدالله زبعری خواست با رسول صلی الله علیه و آله . وقصهٔ آن درسورةالانبیاء برفت . واختلاف کردند دریصدون : أهل‌مدینه‌وشام وبعضی کوفیان‌خواندند یصدّون بضمّ الصّاد من الصّدود وهوالاعراض قال الله تعالی « یصدّون عنك صدوداً » و باقی قرّاء خواندند «یصِدّون» آنگه درمعنی او خلاف کردند کسائی گفت هما‌لغتان : صدّ‌یصُدُّ ویصِدُّ مثل یعرشون ویعرشون ویعکفون ویعکفون و کذلك شد یشدّ تمّ یتمّ . عبدالله عباس گفت معنی آنست که یصیحون ازآن فریاد میکنند . سعید بن المسیّب گفت یضجّون بانگ میدادند . قتاده گفت یجزعون ازآن جزع می کنند . قرظی گفت از آن ضجره میشوند . وجهی دیگر درمعنی آیت آن گفتند که چون این آیت فرود آمد که « إنّکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنّم » ترسایان گفتند ما راضی شدیم که خدای ما وآله ما عیسی باشد وبا او بدوزخ شویم آنگه گفتند ما ایمان نیاوریم بآیتی که مقتضی آن این بود که عیسی بدوزخ‌شود وجهی دیگر آمد درتفسیر اهل البیت علیهم السلام درمعنی‌آیت وآن این است که چون رسول صلی الله علیه و آله أمیرالمؤمنین علی بن‌أبی‌طالب علیه السلام را گفت عند منصرفه من ذات السّلاسل « والله لولا أنّي أشفق أن یقول فیك طوائف من اُمّتي ما قالت النصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیك مقالاً لاتمرّ بملاء من امّتي إلاّ أخذوا التراب من‌تحت‌قدمیك یستشفون به » جماعتی‌منافقان گفتند «مارضی ان یضرب لابن عمه مثلا الاّ بالمسیح بن مریم » راضی نیست محمد که مثل زند پسرعمّ‌شراونسبت کند اورا بکسی مگربعیسی بن مریم ، خدای تعالی آیت فرستاد واین‌حال از ایشان بازگفت :

(وَقالوُا) کافران گفتند (ءَالِهَتُنا خَیْرٌ) الف استفهام مقدّراست اینجا و برای آن حذف کرد(۱) که در کلام عوضی‌هست ازاو که دلیل کند برحذف‌او وآن «أم» است که معادل اوست فی‌قوله (أمْ هُو) چنانکه شاعر گفت :

کَذَبَتْكَ عَیْنُكَ أمْ رَأیْتَ بِواسِطٍ غَلَسَ الظّلامِ مِنَ الرّبابِ خیالاً (۲)

کافران گفتند خدایان ما بهترند یا او یعنی محمد صلی الله علیه و آله تا ما ایشانرا رها کنیم و طاعت او داریم ، سدّی وابن زید گفتند « أم هو » عیسی را خواستند . آنگه گفت (ما ضَرَبُوهُ لَكَ إلاّ جَدَلاً) این مثل برای تو برسبیل جدل وخصومت زدند واین جدل آن بود که گفتند محمد صلی الله علیه و آله میگوید هرمعبودی که دون خداست بدوزخ است ما راضی شدیم که معبودان ما ازبتان یا عیسی

(۱) ظاهراً سهواست وهمهٔ قرابهمزه استفهام خواندند (۲) آیا چشم توبتو دروغ گفت و ندیده رادیده نمود یا آنکه درتاریکی در واسط خیال رباب بنظرت آمد .

وعزير وفرشتگان بدوزخ شوند يعني اگر عيسى شايد بدوزخ شود نه اينان بهترند از او واين إلزامى است نه لازم براى آنكه اين خطاب مخصوص است باصنام وعبّادايشان ، ونصب «جدلا» برمفعول له باشدوروا بود كه مصدرى بود درجاى حال أي مجادلين (بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ) بل ايشان گروهى خصومت كننده اند . أبو امامه گفت كه رسول ﷺ گفت هيچ گروه نباشند كه ضالّ شوند إلاّ جدل دست آويز خود كنند آنگه اين آيت برخواند « ماضربوه لك إلاّ جدلاً بل هم قوم خصمون » آنگه گفت :

(إِنْ هُوَ) أى ما هو نيست او يعنى عيسى بن مريم (إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ) الاّ بنده كه ما براو نعمت كرديم خداى تعالى باين جواب دو گروه بداد يكى جواب ترسايان بقوله « عبدٌ » و جواب جهودان كه نقص او كردند بقوله « أنعمنا عليه » (وَجَعَلْنَاهُ مَثَلاً) و كرديم اورا مثلي وآيتى وعبرتي براى بني اسرائيل (وَلَوْ نَشَاءُ) اگر ما خواهيم (لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الأَرْضِ يَخْلُفُونَ) أي بدلاً منكم و اين را بدل گويند چنانكه شاعر گفت :

فَلَيْتَ لَنا مِنْ ماءِ زَمْزَمَ شَرْبَةً　　مُبَرَّدَةً باتَتْ عَلَى الطَّهَيانِ (١)

أي بدل ماء زمزم گفت اگر ما خواهيم شما را كه كافرانيد هلاك كنيم و ببدل شما فرشتگان بياريم تا ازپس شما ساكنان زمين باشند وخليفه شما باشند درزمين بعمارت زمين وطاعت من ، چنانكه آدم خليفهٔ جانّ بود يقال خلفه يخلفه إذا أتى خلفه أو قام مقام خلفه .

(وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ) و عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وسدّى وابن زيد گفتند عيسى را خواست كه او علم قيامت است يعنى بعثت او درآخرالزمان وآمدن او دليل قرب قيام ساعت باشد. وگفتند مراد آن است كه نزول او ازآسمان علامت قيام ساعت باشد . حسن گفت عند نزول او تكليف زائل شود كه او از اشراط واعلام ساعت است وگفت نشايد كه آنگه تكليف بود كه آنگه او را ترسائى بايد گفت وشرع او منسوخ است . واين چنين نيست براى آنكه ممتنع نباشد كه او درعهد مهدى ﷺ فرود آيد بنصرت او وتكليف براو نباشد وبرأهل روزگار تكليف باشد براى آنكه نزول اوملجيء نيست مردم را برايمان وطاعت .

و بعضى ديگر گفتند ضمير عايد است با قرآن يعنى قرآن علم ساعت است بآن معنى كه او متضمّن است ذكرساعت را وخبراوراز أهوال وشدايداو . عبدالله عباس در شاذ خواند « انّه

---

(١) اى كاش بجاى آب زمزم نوشيدني داشتيم سرد گشته بركوه طهيان .

عَلَمٌ للساعة » او عَلَمی ونشانی است قیامت را (فَلا تَمْتَرُنَّ بِها) در او شكّ مكنيد (وَاتَّبِعُونِ) وپی من گیرید وبراثر فرمان من بروید (هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ) كه اين راهی است راست . درخبراست كه عیسی بن مریم برزمین بیت المقدس فرود آید بكوهی از كوههای او كه آنرا افیق گویند وجامه ٔمصری پوشیده وموی سراو پنداری روغن ازوی‌میچکد وحربه بدست دارد كه بآن دجّال‌رابکشد، إمام بیت‌المقدس در نماز دیگر باشد چون او را بیند ازمحراب باز پس آید وأورا اشارت كند كه پیش رو بامامت‌نماز، او دست امام گیرد وپیش برد وگوید تو اولی تری كه نائب محمّدی ﷺ واو نماز كند وعیسی عليه السلام در پس او نماز كند آنگه بیاید وكلیساها را ویران كند وصلیبها را بشکند وخوكان را بكشد وترسایانرا بكشدإلا آنان كه ایمان آرند .

(وَلا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ) گفت شیطان شما را باز مدارد ازراه من كه او شما را دشمنی است آشكارا نه پنهان .

(وَلَمّا جاءَ عِيسىٰ بِالْبَيِّناتِ) گفت چون عیسی بیامد با بیّنات ودلایل و معجزات (قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ) گفت من آمده ام بشما بانبوَّت (وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ) تا بیان كنم شما را بعضی از آنچه درآن خلاف می كنید از احكام تورات (فَاتَّقُوا اللهَ وَأَطِيعُونِ) ازخدای بترسید وطاعت من دارید درآنچه شما را میفرمایم چه آن از فرمان خداست .

(إِنَّ اللهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ) وخدای است كه خدای من وخدای شماست و خالق و آفریدگار وپروردگار ماست (فَاعْبُدُوهُ) او را پرستید كه این راهی است راست .

(فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ) خلاف كردندجماعتی ازمیان‌ایشان یعنی‌جهودان وترسایان (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ) وای برآنان كه كافر شدند و ظلم كردند ازعذاب روزی مولم بدرد آورنده ، وتفسیر مثل این آیت رفته است در سوره مریم آنگه گفت :

(هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السّاعَةَ) انتظار نمی كنند اینان یعنی این كافران ، و از اقسام نظر یكی انتظاراست ودرقرآن نظر بمعنی‌انتظاربسیاراست ، إلاّ قیامت‌را (أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً) كه بایشان آید ناگاه و نصب او برحال است ای باغتةً مصدری بود در جای حال و شاید تا مصدری‌بود لامن‌لفظ‌الفعل‌والتّقدیرأن‌تباغتهم‌بغتةً (وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ)واوحال راست‌وایشان ندانند و غافل باشند وبی‌خبراز آن قوله تعالی :

أَلْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (٦٨) يا عِبادِ لا خَوْفٌ
دوستان این روز بعضی آنها مربعضی را دشمنند مکر پرهیزکاران ای بندگان نیست بیمی

عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (٦٩) أَلَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسْلِمِينَ (٧٠)
برشما امروز ونیستید شماها که محزون شوید کسانیکه گرویدند بآیات ما وبودند گردن‌نهادگان

أُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ (٧١) يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ
درآئید بهشت را شما وجفتهای شما گرامی‌داشتگان دور زده شود برآنها بکاسه های بزرگ از طلا

وَأَكْوابٍ وَفِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيها خالِدُونَ (٧٢) وَتِلْكَ
وکوزه‌های بی‌دسته ودرآنست آنچه‌را بخواهد نفسها ولذت‌برد چشم‌ها وشما درآن جاویدانید واینست

الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٧٣) لَكُمْ فِيها فاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ
بهشت آنچنانیکه میراث داده شدیدآنرا بآنچه بودید میکردید مرشمارا است درآن میوه های بسیار

مِنْها تَأْكُلُونَ (٧٤) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ (٧٥) لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ
از آن میخورید بتحقیق گنهکاران در شکنجهٔ دوزخ جاویدانند نه سبك شود ازآنها

وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٦) وَما ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ كانُوا هُمُ الظّالِمِينَ (٧٧) وَ نادَوْا
وآنها درآن ماندگانند و نه ستم‌کردیم ما آنهارا ولیکن بودند آنها ستمکاران وندا کردند

يا مالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنا رَبُّكَ قالَ إِنَّكُمْ ماكِثُونَ (٧٨) لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ
ای‌مالك باید بمیراند مارا پروردگارتوگفت بتحقیق شما درنگ‌کنندگانید بتحقیق آمدیم شمارا بحق

وَلٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ (٧٩) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّا مُبْرِمُونَ (٨٠)
ولیکن بیشترشما مرحق‌را کراهت‌دارندگانید بلکه محکم کردند کاری‌را پس بتحقیق‌ما محکم کنندگانیم

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلىٰ وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (٨١) قُلْ
یا گمان کنند که ما نمی‌شنویم پنهانشانرا و رازشانرا آری و فرستادگان ما نزد آنها می‌نویسند بگو

إِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعابِدِينَ (٨٢) سُبْحانَ رَبِّ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ
اگر بود مر خداوند را فرزندی پس من اول پرستندگان بودم منزه است پروردگار آسمانها وزمین

رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یَصِفُونَ (۸۳) فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ
پروردگار عرش از آنچه وصف کنند پس بگذار آنها را صحبت کنند و بازیچه کنند تا ملاقات کنند روزشانرا

الَّذي یُوعَدُونَ (۸۴) وَهُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إلٰهٌ وَهُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ (۸۵)
که وعده کرده شدند و اوست آنکه در آسمان خدا است و در زمین خدا است واوست درستکار دانا

وَ تَبارَکَ الَّذي لَهُ مُلْکُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ
و بزرگواراست آنکه مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنها است و نزد اوست علم قیامت

وَ إلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۶) وَلا یَمْلِکُ الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إلّا مَنْ شَهِدَ
وبسوی او بازمیگردند و نتوانند آنانکه میخوانند از غیر او شفاعت را مگر آنکه گواهی دهد

بِالْحَقِّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ (۸۷) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللهُ فَأَنّی یُؤْفَکُونَ (۸۸)
بحق و آنها میدانند وهرآینه اگر پرسی آنهارا که آفرید آنهارا هرآینه گویند خدا پس کجا برگشته شوند

وَ قیلِهِ یا رَبِّ إنَّ هٰؤُلاءِ قَوْمٌ لا یُؤْمِنُونَ (۷۹) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلامٌ
وگفتهٔ او ای پروردگار بتحقیق این گروه گروهی بودند که نمیگروند پس درگذر از آنها و بگو سلامی است

فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ ★
پس زود میدانند .

قوله تعالی : (الْأَخِلّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إلّا الْمُتَّقینَ)حق تعالی گفت دوستان آن روز یعنی روز قیامت بهری دشمن بهری باشند یعنی دوستانی که در دنیا با یکدیگر دوستی میکنند و کرده باشند بر آزار خدای تعالی و بر معصیت ، فردا ایشان دشمن یکدیگر باشند برای آنکه چنین دوستان یکدیگر را تحریص کنند بر معصیت و یکدیگر را دعوت کنند با معصیت و معاونت کنند یکدیگر را براین معنی ، آنکه روز قیامت هریکی گناه بر صاحبش نهد این گوید تو دعوت کردی و آن گوید تو چرا اجابت کردی و آن گوید سبب تو بودی و این گوید خود جرم توبود. واز این معانی بایکدیگر مناظره کنند از آنجا گفت رسول صلی الله علیه و آله «الحب في الله و البغض في الله» دوستی و دشمنی برای خدا کنید . آنکه استثناء کرد از ایشان متّقیان را گفت مگر متّقیان که ایشان بخلاف این باشند برای آنکه ایشان

یکدیگر را تحریص کرده باشند برطاعت ، دعوت کرده باشند یکدیگر را بطاعت . قتاده روایت کرد از ابواسحاق که حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفت در این آیت ، که در دنیا دو دوست باشند مؤمن و دودوست باشند کافر چون یکی از آن دو مؤمن با پیش خدای شود گوید باو خدا یا فلان کس دوست من بود و مرا طاعت فرمود و طاعت پیغمبر تو و امر بمعروف ، و نهی کرد از منکر و مرا گفت تو را با پیش خدای می‌باید شد بار خدایا از پس من لطف از او باز مگیرو راه نمای اوباش چنانکه او راه نمای من بود وا کرام کن اورا چنانکه اومرا اکرام کرد . چون این دوست دیگربا پیش خدای شود خدای‌تعالی میان ایشان جمع کند و گوید هریکی باید تا ثنا گوید بر صاحبش بآنکه از او داند ، هر یکی از ایشان گویند بار خدایا این مرا در دنیا دعوت کرد با طاعت تو و طاعت رسول تو و امر کرد بخیر و نهی کرد از شرّ وخبر داد مرا از این روز و از این‌مقام، خدای تعالی گوید نیك برادر و نیك صاحبی تو اورا واوتورا . چون یکی ازآن دوکافر بمیرد و باپیش خدای‌شود گوید بار خدا یا فلان مرا منع کرد ازطاعت تو وطاعت رسول تو و مرا شرّ فرمود واز خیر نهی کرد ، و گفت ما رامرجعی وبازگشتی نیست با خدای ، خدای تعالی گوید بد برادری بود وبددوست و رفیقی تورا. و آنکه گفت :

(یا عِبادِ) و التقدیر یقال لهم یا عباد ایشان را گویند ای بندگان من (لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَلا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ) امروز بر شما هیچ خوفی و ترسی نیست واندوهگین نیز مشوید . معمر بن سلیمان گفت شنیدم در خبر که فردای قیامت که خلقان از گورها بر خیزند هیچ کس نباشد که نه ترسنده و اندوهناك بود تا منادی ندا کند که « یاعباد لاخوف علیکم الیوم ولاأنتم تحزنون » چون این بشنوند همه امید در بندند چون بشنوند در عقب آن این آیت .

(أَلَّذینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَکانُوا مُسْلِمینَ) کافران طمع ببرند ومؤمنان و مسلمانان طمع دربندند آنکه ایشان را گویند .

(أُدْخُلوا الجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْواجُکُمْ) و در آیت قولی محذوف است و التقدیر یقال لهم ادخلواالجنّة ببهشت روید شما و زنان شما که همچون شما مؤمنات و مسلمات بودند (تُحْبَرُونَ) در محل حال است از فاعل ای محبورین مسرورین‌شادان‌خرّمان، یقال حبرته و سررته فهو محبور و مسرور ، و حبور خرّمی‌باشد که برروی پدید آید و گشاده کند ، و اشتقاقه من‌التحبیر و هوالتحسین . و الحبر الثوب الحسن ، و الحبر الهیئة الحسنة ، و فی‌الحدیث

«یخرج رجل من النّار قد ذهب حَبْرُهُ و سَبْرُهُ» أی حسنه و هیئته و حبرت الکتاب أی حسنته و منه الحِبْر لما یکتب به الکتاب فیحسن به، ومنه الحبر للعالم لما فیه من حسن العلم وجماله وجلالة موقعه .

(یُطافُ عَلَیْهِم بِصِحافٍ) گفت بر ایشان میگردانند در بهشت صحیفهای زرّین واحدها صحفه (وَأکوابٍ) جمع کوب و آن کوزه ای باشد که آن را دسته وجرْه (۱) نباشد و قال الاعشی :

صَرِیفِیَّةٌ طَیِّبٌ طَعْمُها لَها زَبَدٌ بَیْنَ کُوبٍ وَدَنّ (۲)

بر این صحاف انواع طعام باشد و در این أکواب أنواع شراب . در خبر است که مؤمن از یك کاسه هفتاد گونه طعام بخورد بطعم مختلف که یکی با دیگری آمیخته نشود . وشهر بن حوشب روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت: آنکس که در بهشت ازاووضیع منزلت تر نباشد اورا هفت درجه بود او برششم نشسته باشد و هفتم از بالای او بود اورا سیصد خدمت کار باشد و بامداد و شبانگاه سیصد صفحه ازرز پیش او آرند درهریك از آن لونی دگر از شراب که در إناء دیگر نباشد و اورا بآخر هم آن لذّت بود که باوّل، اوگوید بارخدایا اگر دستوری باشد من همهٔ اهل بهشت را میزبانی کنم و آنچه نزدیك من هست از طعام و شراب برسد و او را هفتادو دو زن باشد از حور العین جز از زنانی که در دنیا داشته باشند هریکی چون بنشیند مقدار یك میل زمین بپوشد .

عکرمه روایت کرد که رسول ﷺ گفت آن کس که از و کمتر نباشد بمنزلت ازاهل بهشت وفرودتر بدرجه، مردی باشد که از پس او کسی ببهشت نشود، اورا گویند چشم بزن، او چشم بزند صد ساله راه ببیند کوشك در کوشك ازرز . درو خیمها زده از مروارید در آنجا مقدار یك بدست (۳) زمین نباشد إلاّ آبادان . بامداد و شبانگاه هفتادهزار صفحه زرین پیش او آرند در هر صفحه لونی باشد از طعام که در دگر نبود و شهوت او بآخر همچنان باشد که

---

(۱) در برهان گوید جره بفتح اول و ثانی مشدد خمچه وسبورا گویند . اما در این عبارت بمعنی دیگر است که در برهان نیامده و احتمال دارد بمعنی گوشه باشد یعنی تیزی که بردهانه بعض ظروف گذارند تا مایع از آن آسان بریزد و فراء گفته است کوب کوزه ایست دهانه آن مدور بی گوشه .

(۲) صریفیه منسوب بصریف وصف باده است که شاعر گوید طعم خوش دارد ومیان خم وکوزه یعنی چون از خم بکوزه ریزند کف برآورد .

(۳) یعنی یك وجب .

باول . اگر جمله اهل دنیا باو فرود آیند آنچه بنزدیك او باشد ایشان را کفایت بود (وَفِیها ماتَشْتَهِیِ الأَنفُسُ) و در بهشت آن باشد که نفسها آرزو کند . اهل مدینه وشام خواندند « ما تشتهیه الأنفس » و در مصاحف ایشان چنین است (وَتَلَذُّ الأَعْیُنُ) و چشمها را در آن لذّت باشد (١) ابن سامط روایت کرد که مردی رسول را گفت یا رسول الله من اسب دوست دارم در بهشت اسب باشد؟ گفت : اگر خدای تو را ببهشت برد بر اسبی نشینی از یاقوت سرخ که چون بر اونشینی بپرد در هوا بهر کجا که تو خواهی . اعرابی گفت یا رسول الله در بهشت شتر باشد که من شتر دوست دارم گفت یا اعرابی در بهشت هرچه کسیرا آرزو آید و چشمهارا دراو لذّت بوده باشد . ابوطیبة السلمی گفت در بهشت ابری بیاید وسایه برجماعتی افکند ایشان گویند از این ابر چه باران خواهد آمد؟ گویند هرچه شما خواهید هریکی آرزوئی کند هرچه آرزو کنند از آنجا ببارد، یکی ازایشان گوید أمطرلنا کواعب أترابا أبرما ببار دختران بخانه(٢) همسنّان یکدیگر، پس ببارد . سلیمان بن عامر گفت از ابوامامه شنیدم که میگفت مرد باشد از اهل بهشت که او در مرغی نگرد که در هوا می‌پرد گوید کاشکی این مرغ بریان بودی در پیش من درحال بریان شودو بیفتد تااو بخورد چندان که خواهد وچون شرابش آرزو کند ابریقی دردست او آید تا چندانکه خواهد بازخورد(٣)(وَأَنْتُمْ فِیها خالِدُونَ)وشما در آن بهشت جاویدان باشید دوامی که آنرا انقطاع نباشد .

(وَتِلْكَ الجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) گفت این آن بهشت است که بمیراث بشما خواهند داد بآنچه شما میکنید ازاعمال صالحه .

(لَكُمْ فِیها فاكِهَةٌ) شما را در آن بهشتها میوه‌های بسیار باشد که از آن میخورید . ثوبان روایت کرد که رسول ﷺ گفت یکی از اهل بهشت بیاید بدرختی میوه‌دار وازاو میوه باز میکند بهریکی که از آن درخت باز کند بجای او دو پدید آید آنکه چون طرفی ثواب

---

(١) شاید شهوات دیگرهم داشته باشند که در این جهان ندارند و شهوات زشت از آنان در بهشت مسلوب شود و اصلا میل بمنکرات مانند زنا واعمال دیگر یاسکر وقتل شکار لهو نکنند باری لذات آن جهان باضعاف بیش از آن است که در ذهن مردم این جهان آید و یقیناً آن موجودات کامل درسعادت کمتر از اهل دنیا نیستند .

(٢) درنسخه خطی این کلمه بصورت نحمبانه بی نقطه نوشته شده است و بنظر میرسد مصحف کلمه ایست بمعنی پستان برآمده و تازه بالغ .

(٣) پیش از این چندجا گذشت باز خوردن بمعنی نوشیدن وآشامیدن .

اهل بهشت بگفت در طرفی از عذاب اهل دوزخ گرفت گفت :

(إنّ المُجرِمینَ فی عَذابِ جَهَنّمَ خالِدُونَ) گفت گناهکاران در عذاب دوزخ همیشه باشند ومراد بگناهکاران کافرانند چنانکه در آخر آیات بیاید .

(لا یُفَتّرُ عَنهُم) عذاب از ایشان فاتر نکنند (وَهُم فیهِ مُبلِسُونَ) و ایشان در آن عذاب نومیدباشند ازخلاص ونجات و رحمت خدا ومنقطع الحجّة ومتحیّر باشند یقال ابلس فلان اذاتحیّرعندانقطاع الحجّة .

(وَما ظَلَمناهُم وَلکِن کانوا هُمُ الظّالِمینَ) گفت ما ظلم نکردیم برایشان ولیکن ایشان ظلم کردند بر خود چو من عالمم بقبح ظلم و مستغنیم ازاو وعالمم باستغناء خود، ازمن ظلم نیاید ، ایشان ظلم کردند برخود بارتکاب معاصی وفعل قبایح . آنگه گفت :

(وَنادَوا یامالِكُ) نـدا کنند اهل دوزخ چون کار بر ایشان سخت شود گویند ای مالك و او خازن دوزخ است (لِیَقضِ عَلَینا رَبُّكَ) بگو تـا خدای تو جان ما بردارد و عمر ما بسر آرد تاازاین عذاب برهیم (قالَ)مالك جواب دهد وگوید (إنّکُم ماکِثُونَ) شما اینجا خواهید بودن . عبدالله عباس وسدّی گفتند که ایشان هزار سال این ندا می کنند هیچ جواب نیاید ، ازپس‌هزار سال گویند ایشانرا که شما اینجا خواهید بودن ، عبدالله عمر گفت پس از چهل سال ، و نوف گفت پس ازصد سال (۱) ابودرداء روایت کرد که رسول ﷺ خواند « یامال » بترخیم چنانکه حارث را حار گویند .

(لَقَد جِئناکُم بِالحَقّ) ما حق آوردیم بشما لیکن شمابیشترینه آن حق را کارهید وخطاب باجمله مکلفان است و مراد باکثر کافرانند و کراهت حق دلیل کفر صاحبش کند .

(أم أبرَمُوا أمراً) بل ایشان عزم‌مصمّم بکرده‌اند بر کفر و ما نیز عزم کردیم بر عقاب ایشان و عزم در حق خدای تعالی مجاز باشد تفسیر آن باراده کنند أمّا برای ازدواج لفظ عزم و إبرام گفت و إبرام إحکام باشد یقال أبرمت عزمی وصمّمته ، و معنی آن است که ایشان مبالغه کردند در معصیت وما نیزمبالغه کنیم در عذاب ایشان . آنگه گفت :

(أم یَحسَبُونَ أنّا لا نَسمَعُ سِرّهُم وَنَجواهُم) یامی‌پندارید که ما سرّ ومناجات ایشان که با یکدیگر میگویند پوشیده ، نمی‌شنویم . گفتند فرق میان سِرّ ونجوی آن است که سرّ در دل باشد و نجوی میان دو کس بود . و گفتندسرّ پوشیده باشد و نجوی آشکارا و

(۱) اختلاف در مدت یا بعلت ضبط نکردن راوی است یا آنکه همه‌کنایت از مدت طولانی است چون سال و ماه وروز بدان معنی که در این جهان است در آخرت‌تصور نمیشود .

این دلیل کفر آنان میکند که مرادند در آیت، برای آنکه آنکس که گمان برد که خدای تعالی سرّ او نمیشناسد و مناجات او نمی‌شنود او خدای را نشناسد چون چنین بود کافر بود و چون کافر بود تمسکی نبود اهل وعید را باین آیت في قوله «انّ المجرمين في عذاب جهنم خالدون» ومجرم در آیت کافر است باین قرینه (بَلىٰ وَرُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ) گفت آری ورسولان ما بنزدیك ایشان مینویسند آنچه ایشان میگویند .

(قُلْ إِنْ كانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَاأَوَّلُ العابِدِينَ) گفت ردّ بر آنان که خدای را فرزند گفتند بگوای محمّد که اگر خدای را فرزند بودی اول عابد من بودمی . در تأویل او خلاف کردند. عبدالله عباس گفت إن بمعنی ماء نفی است یعنی «ماکان للرحمن ولد» خدای را فرزندی نبوده است و من اول عابدان و پرستندگانم خدای را، مجاهد گفت « قل إن کان للرّحمن ولدفأنا أوّل من عبده ووحّده علي أنّه واحد لاولدله » گفت اگر خدای رافرزندی بودی اول کسی که اورا پرستیدی برتوحید و نفی فرزند من بودمی. واین قول پسندیده نیست برای آنکه اگر خدای تعالی را فرزندی بودی، علي التقدير اورا بآن بایستی پرستیدن که بودی چه اگر نه چنان پرستیدندی اورا برخلاف راستی بودی. وقول اول هم نیك نیست برای آنکه «فاء» بجواب ماء نفی بازنیاید ، بجواب شرط بازآید .

و قول معتمد آن است که ظاهر دلیل او میکند وآن آنست که رسول ﷺ خواست تاردّ کند برکافران قول و مذهب فاسد ایشان را از اثبات فرزند در حق او . گفت اگر چنانستی که اورا تعالی فرزندی بودی اول کسی که او را پرستیدی و اولیتر کس من بودمی چون من نمیگویم وعبادت نمیکنم فرزند اورا، دلیل است بر آنکه اورا فرزندنیست ، نفی عبادت بدلیل نفی فرزند کرد ، چه اگر بودی عبادتش واجب بودی . و قولی دیگر آن است که اگر اورا فرزندی بودی اول کسی که ننگ داشتی از عبادت او من بودمی چه وجود فرزند دلیل جسمیّت کند و آنکه جسم باشد عاقلان از عبادت او استنکاف کنند . يقال عبد يعبد عبداً و عبدة إذا أنف وغضب قال الشاعر: « وَيَعْبُدُ عَلَيْهِ لا محالة ظالِماً » . نعجة بن بدرالجهمی گفت درعهد عثمان زنی رابا شوهر دادند به شش ماه بار برگرفت و کودکی بیاورد او راپیش عثمان بردند عثمان گفت ببرید این‌را ورجم کنید، حضرت أمیرالمؤمنین علي صلوات‌الله وسلامه علیه حاضر بود گفت بهتر اندیشه کن گفت اندیشهٔ من تا اینجاست گفت یاران را که شما چه گوئید ؟ گفتندماهمین‌دانیم، پس‌روی بعثمان کرد و گفت «إن خاصمتك بكتاب الله خصمتك» اگر بکتاب خدای باتو خصومت کند غلبه کند تورا گفت‌چگونه؟ فرمودقال‌الله‌تعالی «وحمله

و فصاله ثلثون شهراً » گفت مدّت حملش و شیر دادنش سی‌ياه. باشد با آنکه گفت « والوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین» وچون دوسال که‌مدت رضاع باشداز سی ماه‌برود شش‌ماه‌ماندمدّت حمل عثمان گفت ردّوها بازآرید این زن راآنگه گفت « ما عبد عثمان أن بعث إلیها بردّها » عثمان ننگ نداشت از آنکه اورا باز آرد و از قول خود رجوع کند بـا قول أمیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه‌علیه ، چون دانست که حق با اوست و این خبر ثعلبی آورددرتفسیرش.

و بر خدای‌تعالی فرزند روا نباشد نه‌برحقیقت‌ونه برمجاز ، امّا بر حقیقت فرزندحقیقی آن باشد که ازآب اوآفریده باشد وبرمجازآن بود که‌إمّا برفراش اوزاده بود وآن‌نیزحقیقت بود شرعاً ومجازبود اصلاً ، ویاآن بود که او پسر خوانده گیرد واین‌هم اقتضای جسمیّت کند برای آنکه او را جنس پدرباشد چون‌جنس هرچیزی از جنس او میباشد محال است که‌فرزند جسم باشد و پدر نباشد پس هردومؤدّی است با جسمیّت قدیم‌تعالی و چون درست شده است که خدایتعالی جسم نیست پس فرزند با او نسبت کردن محال بود . اگر گویند چرا نشاید که عیسی را گویند ولدالله چنانکه گفتند روح الله گوئیم نشاید برای‌آنکه روح‌الله بمثابت عبدالله و خلق الله است إضافة الفعل إلی فاعله من غیر إبهام ، وولد فلان این دو معنی دارد که گفتیم و جز براین معنی حمل نتوان کرد پس‌عقل ومعارف مانع‌است ازاین ومانع نیست‌ازآن. آنگه قدیم تعالی جلّ‌جلاله خودرا تنزیه کرد گفت :

(سُبْحانَ رَبِّ السَّمٰواتِ ـ الآیة) منزّه خدائی که خداوند آسمانها و زمین است و خداوند عرش است ازآن وصف که اورا میکنند بفرزند . آنگه بر سبیل تهدید و وعید بلفظ أمر گفت :

(فَذَرْهُمْ) رها کن ایشان را (یَخُوضُوا وَیَلْعَبُوا) تا خوض کنند وفرو شوند وبازی کنند بامور دنیا و بلهو و نشاط تمتّع کنند تا آنگه که آن روز بینند که ایشان راوعده داده‌اند و آن روز قیامت است .

(وَهُوَ الَّذي فِي السَّماءِ إِلٰهٌ وَفِي الأَرْضِ إِلٰهٌ) گفت او آن خداست که در آسمـان خدای است و در زمین خدای است در تکرار لفظ إله دو وجه گفتند یکی‌تمکین و تأکید معنی در نفس لعظم شأن هذا المعنی و جلالة موقعه فی القلب ، و دوم آنکه تا بدانند که چنان که اهل آسمان را عبادت اوواجب است اهل زمین را هم واجب است چه موجب آن الهیّت‌است و فعل اصول نعم ، و این نعمتها با هردو گروه است (وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ) في تدبیر خلقه و اوحکیم است در باب تدبیر خلق وعالم است بصلاح ایشان .

(وَتَبارَكَ الَّذي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوات وَالأَرْض) گفت متعالي و باقي است آن خداي كه ملك آسمان وزمين اوراست و آنچه درميان آسمان وزمين است بي دافعي ومنازعي ومانعي (وَعِنْدَهُ عِلْمُ السّاعة) و بنزديك اوست علم قيامت علي الخصوص بي اشتراك بهيچ كس (وَإلَيْهِ تُرْجَعُونَ) ومرجع و بازگشت خلقان با اوست .

(وَلا يَمْلِكُ الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفاعَةَ إلّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقّ) درمعني اين دو قول گفتند ، و در محل « مَن » كه بعد « إلّا » است ، بعضي گفتند معني آن است كه مالك نباشند ونتوانند شفاعت كردن آن معبودات كه كافران ايشان رابدون خداي مي‌پرستيدند « إلّا من شهد بالحق » إلّا آنكس كه گواهي براستي دهد و داند كه آن گواهي چگونه ميدهد از عزير وعيسي و ملائكة عليهم السلام . بر اين قول « من » در محل رفع باشد چنانكه گويند لايملك الشفاعة إلّا زيد ، ووجهي ديگر آنكه ولايملك مالك نباشند شفاعت را آنان كه معبودند بدون خداي از عزير وعيسي و فرشتگان « الا من شهد بالحقّ » براين قول « من » در محل جرّ است علي تقدير إلّا لمن شهد بالحق يعني اين پيغمبران وفرشتگان باعلوّ مرتبه ايشان مالك شفاعت نباشند الا بر آن كس كه او بحق گواهي دهد خداي را تعالي و خداي را داند . خلاصهٔ قول اول آن است كه هيچ معبودي را كه دون خداست شفاعت نرسد إلّا عُزير و عيسي و فرشتگان را . و قول ديگر را معني آن است كه عيسي و عزير و فرشتگان را شفاعت نرسد الا در حق مؤمنان كه گواهي بحق دهند درحق خداي وخداي را دانند چنانكه بايد ومثله في المعنى قوله « ولايشفعون الا لمن ارتضى » .

(وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ) اگر از ايشان بپرسي كه ايشان را كه آفريد گويند خداي آنگه گفت (فَأَنّى يُؤْفَكُونَ) ايشان را كجا مي گردانند ازمعرفت وعبادت خداي . يعني چه افتاده است كه چنين بر گشته اند اينان ازراه خداي تعالي وچگونه برميگردند با اينهمه أدلّه ، ودرمعني جاري مجري آن است كه « ليس العجب ممّن نجا كيف نجا إنّما العجب ممّن هلك كيف هلك مع سعة رحمة الله و كثرة الدلائل » .

(وَقيلِهِ) عاصم وحمزه خواندند « وقيله » بكسر لام على تقدير وعنده علم الساعة و علم قيله وباقي قرّاء بنصب خواندند . أخفش گفت عطف است على قوله « أم يحسبون أنّا لا نسمع سرّهم ونجواهم وقيله » . و گفتند منصوب است برمصدر على تقدير وقال قيله .وأعرج خواند درشاذّ وقيلُه برفع لام على تقدير وعنده قيله عطفاً على قوله وعنده علم السّاعة وعنده قيله زجّاج گفت ويسمع قيله ، ونيز روا بود كه برمحل « وعنده علم السّاعة » عطف بود والتقدير

إنه يعلم الساعة وقيلَه أي قوله يعنى قول النبي ﷺ . واين آن بود که رسول ﷺ باخدای تعالی شکایت قوم کرد واصرار ایشان بر کفر . خدای تعالی گفت خدای گفتار او را می‌شنود دراین‌شکایت ، میگوید (یارَبِّ إنَّ هؤُلاءِ - الآية) بار خدایا اینان گروهی اند که ایمان نخواهندآوردن. آنگه گفت :

(فَاصْفَحْ عَنْهُمْ) عفو کن از ایشان . قتاده کفت این آیت پیش از آیت قتال آمد (وَقُلْ سَلامٌ) بگوی سلام ای هذه كلمة سلام تسلم بها منهم یعنی سخنی باسلامت گوی ، و قيل سلام على تقدير بيننا وبينكم سلام أى علامة سلم كه « السلامة تحية لملّتنا و أمان لذمّتنا » تا بدانند که مسالمی؟ محارب نئی. وقيل قل سلام على معنى قوله « وإذاخاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » تاحلم خودوجهل ایشان بمردمان نماید، آنگه برسبیل تهدید گفت (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) بدانند روز قیامت آنچه کرده اند نافع وابن عامر بتاء خطاب خواندند«فسوف تعلمون» بدانید شما . وباقي بياء خبراً عن الغائب .

سورة الدخان

این سوره مکّی است ، وپنجاه ونه آیت است ، وسیصد وچهل وشش کلمه است و هزار و چهارصد وسی ویك حرف است . أبوسلمه روایت کرد ، از ابو هریره که رسول ﷺ گفت هر که او سوره دخان بخواند درشبی تا روزآید هفتاد هزار فرشته برای او استغفار کند. وحسن روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت هر که او حم دخان بخواند درشب آدینه در روزآید گناهان آمرزیده . ابو امامه روایت کرد که رسول ﷺ فرمود که هر که حم دخان بخواند در شب آدینه خدای تبارك و تعالی برای او دربهشت خانه بنا کند ازبرکت خواندن آن .

سورة الدخان تسع وخمسون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

حمٓ (۱) وَالْكِتابِ الْمُبِينِ (۲) إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ (۳)

حم وکتاب آشکارکننده بتحقیق ما فرستادیم آنرادرشبی برکت داده‌شده بتحقیق ما بودیم ترسانندگان

فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ (٤) أَمْراً مِنْ عِنْدِنا إِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ (٥) رَحْمَةً

درآن جدا کرده شود هرامر باحکمتی امری از جانب ما بتحقیق مائیم فرستندگان رحمتی

مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٦) رَبِّ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما

از پروردگار تو بتحقیق او شنوائی داناست پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میانه آنها است

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (٧) لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ

اگرهستید یقین‌کنندگان نیست‌خدائی‌مگراوزنده‌میکند ومی‌میراند پروردگارشما وپروردگار پدران‌شما

الْأَوَّلِينَ (٨) بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ (٩) فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ

گذشتگان بلکه آنها در شکند بازی کنند پس چشم دار روزی‌که آید آسمان بدودی

مُبِينٍ (١٠) يَغْشَى النّاسَ هٰذا عَذابٌ أَلِيمٌ (١١) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنّا

آشکار فرو پوشد مردم‌را این شکنجه‌ایست دردناك پروردگارا بردار از ما عذاب را بتحقیق ما

مُؤْمِنُونَ (١٢) أَنّىٰ لَهُمُ الذِّكْرىٰ وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (١٣) ثُمَّ تَوَلَّوْا

گروندگانیم کجامرآنهارا پندگرفتن‌است‌وبتحقیق‌آمدشان‌پیغمبری استوار وهویدا پس‌روگردانیدند

عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (١٤) إِنّا كاشِفُوا الْعَذابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ (١٥)

ازآن وگفتندآموخته‌ایست‌دیوانه بتحقیق ما برداشتیم عذاب‌را اندکی‌بتحقیق‌شما بازگشت‌کنندگانید

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرىٰ إِنّا مُنْتَقِمُونَ (١٦) وَ لَقَدْ فَتَنّا قَبْلَهُمْ

روزیکه سخت‌گیریم سخت‌سخت‌گیریِ بزرگ‌که‌بتحقیق ماانتقام‌کشندگانیم وبتحقیق‌آزمودیم پیشترازآنها

قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (١٧) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللّٰهِ

گروه فرعون را و آمدشان پیغمبری کریم که تسلیم‌کنید بسوی من بندگان خدا را

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (١٨) وَ أَنْ لا تَعْلُوا عَلَى اللّٰهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطانٍ

بتحقیق من برای شما پیغمبری‌ام استوار و اینکه برتری نجوئید برخدا بتحقیق من‌آورنده‌ام بحجتی

مُبِينٍ (١٩) وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ (٢٠) وَ إِنْ

آشکارا و بتحقیق من پناه‌میجویم بپروردگار خودم وپروردگارا شمااینکه سنگسارکنیدمرا واگر

لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ (۲۱) فَدَعا رَبَّهُ أَنَّ هٰؤُلآءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ (۲۲)

نگروید بسوی من پس عزلت گیرید مرا پس خواند پروردگار خودرا که این گروه گروهی گنهکارانند

فَأَسْرِ بِعِبادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۲۳) وَ اتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنَّهُمْ جُنْدٌ

پس سیر بده بندگان مراشبی بتحقیق شما پیروی شده‌اید واگذار دریا را آرام بتحقیق آنها گروهی

مُغْرَقُونَ (۲٤) كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ (۲٥) وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ

غرق شدگانند چند واگذاردند از بوستانها و چشمه‌ها و کشت زار و ایستگاه

كَرِيمٍ (۲٦) وَنَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ (۲۷) كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِينَ (۲۸)

نیکو و نعمتی که بودند آن شادان این چنین است و میراث دادیم آنرا گروهی دیگران را

فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ (۲۹) وَ لَقَدْ نَجَّيْنا

پس نه‌گریست بر آنها آسمان و زمین و نبودند مهلت دادگان و بتحقیق رهانیدیم

بَنِي إِسْرائِيلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهِينِ (۳۰) مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كانَ عالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ (۳۱)

اولاد یعقوب را ازشکنجه خوار کننده ازفرعون بتحقیق اوبود برتری جوینده ازاسراف کنندگان

وَ لَقَدِ اخْتَرْناهُمْ عَلىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعالَمِينَ (۳۲) وَ آتَيْناهُمْ مِنَ الْآياتِ ما فِيهِ

و بتحقیق اختیار کردیم ما آنها را بردانشی برجهانیان و دادیم ما آنها را ازآیتها چیزی که درآن

بَلٰٓؤُا مُبِينٌ (۳۳) إِنَّ هٰؤُلاءِ لَيَقُولُونَ (۳٤) إِنْ هِيَ إِلّا مَوْتَتُنَا الْأُولىٰ وَما نَحْنُ

آزمایشی بود هویدا بتحقیق این گروه هرآینه میگویند نیست این جز مردن ما نخستین ونیستم ما

بِمُنْشَرِينَ (۳٥) فَأْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۳٦) أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ (۳۷)

از قبر بدرشدگان پس بیاورید پدران ما اگرهستید شما راستگویان آیا آنها بهترند یا گروه تبع

وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْناهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ (۳۸) وَ ما خَلَقْنَا

و کسانیکه از پیش آنها بودند هلاك کردیم آنهارا بتحقیق آنها بودند گنه‌کاران ونیافریدیم

السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ (۳۹) ما خَلَقْناهُما إِلّا بِالْحَقِّ

آسمانها و زمین را و آنچه میانه آنها است بازی کنان نیافریدیم ما آنها را مگر براستی

وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (٤٠) إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (٤١) يَوْمَ

و ليكن بيشتر آنها نميدانند بتحقيق روز تميز وعده‌گاه آنهاست همگی روزی که

لاٰ يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَلاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ (٤٢) إِلاّٰ مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ

كفايت نكند دوستی را از دوستی چيزيرا و نه آنها ياری‌كرده شوند مگر كسی را كه ببخشد خدا

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (٤٣) إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ (٤٤) طَعامُ الْأَثِيمِ (٤٥)

بتحقيق اوست عزيز مهربان بتحقيق درخت زقوم خوراك گنهكاران است

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ (٤٦) كَغَلْيِ الْحَمِيمِ (٤٧) خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ

چون فلز گداخته می‌جوشد درشكمها مانند جوشيدن‌آب جوشنده بگيريد اورا پس‌بكشيد اورا

إِلىٰ سَواءِ الْجَحِيمِ (٤٨) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الْحَمِيمِ (٤٩) ذُقْ

بسوی وسط دوزخ پس بريزيد فراز سر او از شكنجهٔ آب جوشنده بچش

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (٥٠) إِنَّ هٰذا ما كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (٥١) إِنَّ

بتحقيق تو توئی عزيز گرامی بتحقيق اين‌است آنچه بوديد بآن شك داشتيد بتحقيق

الْمُتَّقِينَ فِي مَقامٍ أَمِينٍ (٥٢) فِي جَنّاتٍ وَعُيُونٍ (٥٣) يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ

پرهيزكاران در جايگاه ايمن‌اند دربهشت‌هاو چشمه‌سارها می‌پوشند از لباس سندس واستبرق

مُتَقابِلِينَ (٥٤) كَذٰلِكَ وَزَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (٥٥) يَدْعُونَ فِيها

روبرو نشستگان اين‌چنين‌است وجفت سازيم‌آنهارا بچشم سيهان (فراخ چشمان) ميخوانند درآن

بِكُلِّ فاكِهَةٍ آمِنِينَ (٥٦) لاٰ يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الْأُولىٰ وَوَقٰيهُمْ عَذابَ

بهر ميوه ايمنان نمی‌چشند در آن مرگ را مگر مردن نخستين و نگاه دارد شان شكنجهٔ

الْجَحِيمِ (٥٧) فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (٥٨) فَإِنَّما

دوزخ را بخششی است از پروردگار تو اين است او رستكاری بزرگ پس جز اين‌نيست

يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٥٩) فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ★

آسان‌كرديم‌آنرا بزبان‌تو شايدآنها پند گيرند پس منتظر باش بتحقيق آنها انتظار برندگانند .

قوله تعالی (حمٓ وَالكِتابِ المُبِينِ) اقوال مفسّران دراین آیت رفت حق تعالی قسم یاد کرد باین کتاب روشن یا بآنکه این کتابی است روشن .

(إنّا أنزلناه) ما فرو فرستادیم قرآنرا درشبی مبارك وآن شب قدر است لقوله تعالی « إنا أنزلناه في ليلة القدر » وقوله « شهر رمضان الّذي اُنزل فيه القرآن » واین قول قتاده وابن زیداست. وجماعتی دیگر گفتند شب نیمه شعبان است وقول اول درست تر است برای نظایر و قرائن او ازقرآن . قتاده گفت این شب قدر است که در او قرآن ازلوح محفوظ بآسمان دنیا آمد آنگه باوقات وایام پراکنده بحضرت رسول آمد . دیگر مفسّران گفتند شب نیمه شعبان است . أبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت شب نیمه شعبان جبرئیل بمن آمددراول شب گفت یا محمّد دستها برآسمان بردار گفتم این چه شب است؟ گفت این شبی است که خدای تعالی دراین شب دری ازدرهای رحمت بگشاید وجمله گناهکاران را بیامرزد إلاّ کسی که مشرك باشد یاساحر یاکاهن یا کینه وریا مدمن الخمر یامصرّ برزنا و ربا که اینان را بتوبه آمرزد چون ربعی ازشب برفت جبرئیل باز آمد و گفت یا محمّد سر برآسمان دار من سر برداشتم درهای آسمان ودرهای بهشت دیدم گشاده بردرآسمان اول فرشته ای ایستاده بود می گفت خنك آنرا که دراین شب رکوعی کند ، وبردر دوم فرشته ای آوازمیداد ومی گفت خنك آنرا که دراینشب سجده کند ، وبر درسیم فرشته ای میگفت خنك آنرا که دراین شب دعا کند وبردر چهارم فرشته ای میگفت خنك آنرا که ذکرخدا کند وبر در آسمان پنجم فرشته ای میگفت خنك آنکه در این شب از ترس خدای بگرید ، و بر در ششم فرشته ای میگفت خنك مسلمانانرا که دراین شب توبه کنند وبردر آسمان هفتم فرشته‌ای میگفت هیچ سائلی هست تا مرادش بدهند؟ هیچ آمرزش خواهی هست تابیامرزندش؟ رسول ﷺ گفت من جبرئیل را گفتم یا جبرئیل این درها تاکی گشاده باشد گفت تاصبح برآمدن . آنگه گفت خدای را دراینشب آزاد کردگان باشند از آتش دوزخ بعدد موی گوسفندان بنی کلب .

وعایشه روایت کرد شبي از شبهای نیمه شعبان نوبت من بود رسول ﷺ بیامد وببستر خواب درآمد چون مرا چشم درخواب شد ازبستر بخیزید وبرفت من ازخواب درآمدم رسول را ندیدم برخاستم وگمانم چنان بود که ببعضی حجرهای زنان رفته است بیامدم ورسول را در نماز یافتم باخود گفتم تن وجان من فدای توباد « أنت في واد وأنا في واد » رسول ﷺ را دیدم که یکرکعت نماز بکرد بقراءت خفیف چون برکوع رسید چندانی مقام کرد که شب بنیمه رسید وچون برکعت دوم برخاست قراءت خفیف بخواند چون بسجده شد چندان مقام

كرد كه شب بآخر رسيد ودرسجده ميگفت « سجد لك سوادي وآمن بك فؤادي هذه يدي التي جنيت بها علي نفسى فاغفرلي الذنب العظيم انه لايغفرالذنب العظيم الاالرب العظيم أعوذبرضاك من سخطك وبعفوك من عقوبتك ، وأعوذ بك منك لاأُحضي ثناء عليك » چون فارغ شد در حجره آمد گفتم يا رسول الله اين چه شب است؟ گفت شب نيمه شعبان است خداى تعالى در اين شب برمؤمنان امّت من رحمت ميكند الاّ برمدمن الخمر ومصر برزنا وربا وبرآنكه برپدر ومادر عاق باشد يا صورتگر باشد يا سخن‌چين بود ، دراين شب اعمال بندگان رفع كنند ودراين شب خداى را آزادكردگان باشد بعدد موى گوسفندان بنى كلب ، من گفتم يا رسول الله باين چه اختصاص است بنى كلب را گفت از ايشان بيشتر گوسفند ندارند درعرب . گفتند حكمت چيست كه شب قدر بپوشيد وشب برات پيدا كرد ؟ گفتند براى آنكه شب رحمت و غفران است و شب آزادكردن ازآتش ونيران است تا مردم برآن تكيه نكنند ، أمّا اين شب شبى است بخشيده بين الشيء وضدّه ، ليلة الخفض والرّفع ، ليلة الحكم والقضاء ، ليلة السخط والرضاء ، ليلة القبول والرّد والوصول والصدّ ، ليلة السعادة والشقاوة والكرامة والبقاء ، فواحد فيها يسعد وآخر يبعد . واحد يخزي وآخريجزى . و واحد يكرم وآخر يحرم ، و واحد يهجر وآخر يوجر .

واز اينجا گفت رسول ﷺ آجال از شعبان بشعبان قطع كنند تا كس باشد كه او زن كند وفرزند برايد ونام او ازصحيفه زندگان محو كنند ودر جريدهٔ مردگان ثبت كرده شود فواعجبا كم من كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من قبر محفور و صاحبه بالسرور مغمور كم من وجه ضاحك وصاحبه عن قريب هالك وقال الشاعر :

وَ مُؤَمّلٍ قَدْ قَصُرَتْ أكفانُهُ وَ مُحاذِرٍ أكفانُهُ لَمْ تُغزَلِ (١)

وقال آخر :

مُؤَمّلُ دُنيا لِتَبْقى لَهُ فماتَ المُؤَمّلُ قبْلَ الأَمَل (٢)

يكى از جمله بزرگان در اين شب مجلس وعظ داشت يكى بر پاى خاست گفت أيّها الشيخ نفسى عليلة فماالحيلة ؟ سيّئاتي جليلة فما الحيلة ؟ مالى حيلة فما الحيلة ؟ مالى وسيلة

(١) بساكس كه آرزوى دراز دارد و كفن او گازرى شده آماده است و بساكس از مرگ بترسد كه هنوز رشته كفن او را نتابيده‌اند .

(٢) آرزوى دنيا داشت كه دنيا براى او ميماند اما پيش از رسيدن بآرزو ازجهان رفت .

فما الحیلة ؟ گفت الحیلة قصر الید، و تعفیر الخدّ، وحفظ الحدّ، وخوف الصدّ. دیگری گفت دراینشب مجلس وعظ میداشتم یکی گفت أیها الشیخ فیما الراحة ؟ قلت فی براءة الساحة قال: وفیم براءة الساحة؟ قلت فی دوام النیاحة ، قال : فقام وهویقول إذاً إزاحتی فی راحتی (۱) أی فی کفّی وهام غلی وجهه وأنشد شعراً :

سَقیاً لِشَعْبانَ مِنْ شَهْرٍ أُعَظِّمُهُ إنّي لَأَذْكُرُ مِنْهُ لَيْلَةً عَجَبَا

أَشْكُو إلَى اللهِ أَنّي مُنْذُ لَمْ أَرَهُ أُسقِي التُّرابَ بِدَمْعٍ يُنْبِتُ العُشبا(۲)

واخبار درفضیلت این شب بسیار است واز نمازهای مروی که دراومستحب است دورکعت است رکعت اول بالحمد وسورة الجحد ودوم بالحمد وقل هوالله أحد وعقب آن دعای معروف. نماز دیگر چهار رکعت درهریك بیکبار الحمد وسورهٔ اخلاص صد بار . نمازی دیگر چهار رکعت هریکی بیکبار الحمد ودویست و پنجاه بار قل هوالله أحد. نمازی دیگر ده رکعت هررکعتی یکبار الحمد وصدبار قل هوالله أحد . نمازی‌دیگر صدرکعت هررکعتی یکبارالحمد وده بار قل هوالله أحد . واز جمله نمازهای‌مرغوب نمازجعفراست‌قوله (إنّا كُنّا مُنْذِرِينَ) ما ترساننده واعلام کننده‌ایم. قوله:

(فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ) حسن ومجاهد وقتاده گفتهٔ اند این شب‌قدراست که دراو آجال وأرزاق واعمال واخلاق قسمت کنند . عکرمه گفت شب نیمه شعبان است که دراو تقدیر آجال کنند و وفدحاجّ دراین‌شب نویسند ازآن پس زیاده و نقصان نباشد لقوله : « کلّ أمرحکیم » أی محکم مبرم بعضی گفتند بخشش کارها دراین شب محکم کنند .

(أَمْراً مِنْ عِنْدِنا) مصدری است محذوف الفعل ای یفرق کلّ امر فرقاً ویؤمر بکلّ شیء أمراً . وشاید که مصدری بود لا من‌لفظ الفعل چنانکه یفرق درمعنی یؤمرباشد ، وشاید که نصب برمصدری بود در جای حال چنانکه أتیته رکضاً ای آمرین . فرمانی از نزدیك ما (إنّا كُنّا مُرْسِلِينَ) مائیم که فرستنده رسولانیم .

(رَحْمَةً) شاید تا مفعول له باشد أی للرحمة . وشاید که مصدری بود در جای حال ای راحمین رحمتی ازخدای تو که او شنوا وداناست یسمع أقوالهم ویعلم أحوالهم .

---

(۱) یعنی اختیار راحتی در دست من است

(۲) ماه شعبان پیوسته سیراب باد و من آنرا گرامی میدارم چون شبی شگفت‌انگیز از آن بیاد دارم و سوی خداوند شکایت میکنم که از زمانی‌که آنرا ندیده‌ایم از سرشك دیده زمین را سیراب کردم تا گیاه از آن روئید .

(رَبِّ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ) ای هو ربّ السموات والارض خبرمبتداء محذوف است اوست که خداوند آسمانها وزمین است و آنچه در میان این دو است (إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ) اگرشما هیچ یقین دانید .

(لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ) نیست خدای بجزاو احیاء واماتت باوست اوست که زنده می کندمردگانرا وبمیراندزندگانرا وقادر براین‌اوست (رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ)خدای‌شماست وخدای پدران پیشین شما .

(بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ) بلکه این کافران درشك اند ازخدای تعالی وقیامت و ثواب وعقاب، بازی‌می کنند و گفتند استهزاء می کنند . آنکه گفت :

(فَارْتَقِبْ) گوش دار روزی که از آسمان دودی پدیدآرد آشکارا. دراین دود خلاف کردند که چیست و کی باشد ؟ مسروق روایت کرد که بنزدیك‌عبدالله مسعود بودیم که مردی آمد و گفت یا أباعبدالرحمن یکی ازجملهٔ قصّاص قصّه‌می گفت بنزدیك أبواب کنده دراین‌آیت (يَوْمَ تَأْتِي السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِينٍ) گفت دودی باشد که روز قیامت پدید آید که انفاس کافران ومنافقان بازگیرد وچشم و گوش ایشان تباه کند و مؤمنان را شبه زکامی پدید آرد عبدالله مسعود برجست و گفت ای مردمان از خدای بترسید هر که چیزی دانیدبگوئیدوهر که ندانید نگوئید الله أعلم که خدایتعالی رسول را گفت « قل ما أسئلكم عليه من أجر و ما أنا من المتكلّفين » من شما را خبردهم از این دود چون قریش ایمان نمی‌آوردند ورسول را رنج مینمودند رسول ﷺ برایشان دعا کرد گفت بار خدایا هفت سال اینان را قحط ده چون سالهای زمان یوسف عليه‌السلام قحطی پدید آمد که مردم استخوانهای مردار و پوست های مردار بخوردند ومردم چون بر نگریدندی میان آسمان وزمین دودی دیدندی ، آخر ابوسفیان بیامد و گفت یا محمد ﷺ تو آمدهٔ وما را طاعت وصله رحم میفرمائی وقوم توبقحط و گرسنگی هلاك شدند دعا کن برای ایشان که ایشان طاعت تودارند وذلك قوله :

« رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنّا مُؤْمِنُونَ » رسول ﷺ دعا کرد و خدای تعالی آن قحط را برداشت و گفت : « إنّا كاشفوا العذاب قليلاً إنّكم عائدون » یعنی إلی کفرکم « يوم نبطش البطشة الكبرى إنّا منتقمون » ایشان‌باسر کفر شدند وخدای ازایشان انتقام بکشید روز بدر. دیگرمفسّران گفتند این دخان دودی باشد که از جملهٔ اشراط و اعلام قیامت بود پیش ازقیامت پدید آید درسروچشم و گوش‌کافران ومنافقان شود تا سرها بیاماسد ومؤمنان را ازآن شبه زکامی پدید آید وزمین همه دود بگیرد بمانند خانه‌ای که‌در او آتش کنند و آنرا

منفذی نباشد که دود برود واین هنوز نبوده است وخواهد بودن ، و این قول عبدالله عباس و عبدالله عمر وحسن بصری وزیدبن علي است . ودليل براين حديث حذيفه است که گفت‌رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت اول آیات وأعلام قیامت این دود باشد وفرود آمدن عیسی علیه‌السلام از آسمان وآتشی که پدید آید از قعرعدن که مردمرا بمحشررانَد . حذیفه گفت یا رسول‌الله این دود چه‌باشد؟ رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیت بخواند « فارتقب یوم تأتي السمآء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب أليم » دودی باشد که همه زمین‌را بگیرد ازمشرق تا مغرب پر کند وچهل‌شبانه روز بماند . أما مؤمن را ازاو شبه زکامی پدید آید واما کافر ازاو چون مستي شود ومملو شود ازآن تاازبینی‌و گوش‌وزیر او بدرمی‌آید . عبدالله‌بن أبي مليكه گفت‌روزی‌بنزدیك عبدالله عباس شدم بامداد مرا گفت دوش تاروزنخفتم گفتم‌چرا گفت‌ستاره‌ای دیدم که بر آمد بادنبال گمان بردم که عقب آن دود باشد که خدای‌تعالی گفت «یوم تأتی السمآء بدخان مبین » .

(يَغْشَى النَّاسَ) گفت آن دود مردم را فروگیرد وگرد ایشان درآید وبایشان‌برسد (هٰذا عَذابٌ أَلِيمٌ) اینجا محذوفی هست ازقول و تقدیر آنکه قالواهذا عذاب‌أليم أويقال‌لهم هذا عذاب‌أليم .

(رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّاالعَذابَ) هم برتقدیرقالوا گویند عندآن حال بارخدایا برداراز ما این‌عذاب که ما ایمان‌آریم، حق تعالی گفت :

(أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرى وَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ) چگونه ایشان را تذکیر کنند و رسولي بـ‌ایشان آمد بیان‌کننده یعنی بیش ازین نتوان کرد در تکلیف بـا ایشان از باب ازاحۀ علّت ، قوله « و قد جآءهم » و او حال است و مراد برسول پیغمبر ما است صلی‌الله‌علیه‌وآله .

(ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ) پس بر گردیدند از اوو گفتند این مردی است (مُعَلَّمٌ) آموخته یعنی کسی می‌آموزد اورا این قرآن چنانکه گفت « ولقد نعلم أنّهم يقولون إنّما يعلّمه بشر» و او را این کلام آدمی آموزد (مَجْنُونٌ) ای هو مجنون و این خود در اصل دیوانه است آنگه گفت :

(إِنَّا كاشِفُوا العَذابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عائِدُونَ) این کلام خدای است خدای گفت ما این عذاب از ایشان برداریم اندکی جز آن است که ایشان با سر کفر شوند وثبات‌نکنند برایمان چه گفتار ایشان ازبیم عذاب است چون عذاب‌رفته باشدفراموش کنند. آنگه گفت:

(يَوْمَ نَبْطِشُ البَطْشَةَ الكُبْرى) ای ارتقب . ای محمّد تو انتظـار کن روزبزرگتر را .دراوخلاف کردند عبدالله‌مسعود گفت روزبدراست .حسن گفت روزقیامت (إِنَّا مُنْتَقِمُونَ)

ما كينه بكشيم از ايشان إمّادردنيا بروز بدر وإمّا درقيامت بدوزخ .

(وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ) آنكه گفت اين نه كارى است كه تورا افتاده ما پيش ازاين قوم فرعون را امتحان كرديم بتكليف و رسولى كريم شريف نسب بايشان آمد يعنى موسى عليه السلام .

(أَنْ أَدُّوا) أى بأن أدُّوا اين رسول بااين آمد كه گفت بامن دهيد بندگان خداى‌را كه بدست فرو گرفته‌ايد ايشان را يعنى بنى اسرائيل را كه ايشان را به بندگى گرفته‌ايد (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) كه من‌شما را پيغمبرم‌با امانت‌جزآن نگويم كه‌خداى بمن‌وحى كرده باشد .

(وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ) و نيز بآن‌آمدم تابر خداى علوّ و غلوّ و استكبار وترفّع نكنيد وپاازحدّاوبيرون ننهيد (إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ) كه حجّتى‌روشن‌آورده‌ايم بشما چون اين پيغام بداد اورا تهديد كردند بقتل گفتندتورابكشيم، او گفت :

(وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ) من پناه بخداى خود وخداى‌شما ، كه آفريدگار ما وشماست، ميدهم ازآنكه مرا رجم كنيد ، در او سه قول گفتند يكى قتل ،و ديگر سنگسار . وديگر دشنام كه‌مرا بكشيد يا سنگسار كنيد يادشنام دهيد .

(وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ) اگربمن ايمان نمى‌آريد مرا رها كنيد و نيز رنج منمائيد چون خيرى وراحتى نكنيد مرا شرّخود از من دور داريد ، و اين حال‌مانندآن است كه شاعر گفت ـ چون ازقومى توقّع خيرميكرد وشرّآمدازايشان:ـ

وَقَدْ كُنْتُ أَرْجُو مِنْكُمْ خَيْرَ نَاصِرٍ عَلَى حِينِ خِذْلَانِ الْيَمِينِ شِمَالِيَا
فَإِنْ أَنْتُمُ لَمْ تَحْفَظُوا لِمَوَدَّتِي ذِمَامًا فَكُونُوا لَا عَلَيَّ وَلَا لِيَا (١)

(فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ) موسى عليه السلام خداى را بخواند و گفت بار خدايا اينان قومى‌اند مجرمان يعنى مشركان و هيچ سر آن ندارند كه ايمان آرند خداى تعالى گفت :

(فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا) تو اين بندگان مرا كه بنى اسرائيل‌اند بشب ببر كه اين كافران ازپى شما بيايند .

(وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا) و دريا رها كن بحـال خود و قوله «رهوا» عبارات‌مفسّران

(١) اميد داشتم شما بهترين يارمن باشيد آن هنگام كه دست راست من دست چپ را رهاكندحال اگر شما پيمان دوستى مرا مراعات‌نمى‌كنيد نه برمن باشيد و نه بامن .

دراوخلاف شد عوفي گفت از عبدالله عباس « رهواً» أی سمتاً رها کن بحال‌خود(۱) . کعب گفت طریقاً ربیع گفت سهلا ضحّاك گفت دمثاً أی سهلا . عکرمه گفت جدداً یبساً : رهی خشك قتاده گفت طریقاً یابساً : هم رهی خشك ، و أصل کلمه در کلام عرب سکون باشد قال‌الشاعر:

كَأَنَّما أَهْلُ حِجْرٍ يَنْظُرُونَ مَتَى يَرَوْنَني خارِجاً طَيْرٌ يَبادِيدُ (۲)

طَيْرٌ رَأَتْ بازِياً نَضْحُ الدِّماءِ بِهِ وأُمَّةٌ خَرَجَتْ رَهْواً إِلَى عِيدِ (۳)

یعنی إلی سکون (۱) (إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ) که فرعون ولشکراوجماعتی‌اند غرق کرده شده .

(كَمْ تَرَكُوا) بس که‌رها کردند(مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقامٍ كَرِيمٍ) از بستانها و چشمهائی آب وزرعها وجایهای نیکو از کوشکها و سرای‌ها وخانه که مجلس‌ملوك را شاید ، این‌قول مجاهد است . و سعید جبیر ، وبعضی دیگر گفتند بمقام کریم منبرهاخواست برای آن کریم خواندآنرا که فراخ بود و نیکو .

(وَنَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ) و نازی که ایشان در آن بابطر و أشر بودند ومعجب و بانشاط بودندازآن.

(كَذٰلِكَ وَأَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِينَ) ماهمچنین بمیراث دادیم‌بگروهی دیگر یعنی از فرعونیان بستدیم وبموسی و اسرائیلیان دادیم .

(فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَالْأَرْضُ) آسمان و زمین برایشان بنگریست اگر گویند چگونه اضافت کرد گریه را بآسمان و زمین و آن از ایشان صحیح نباشدگوئیم در تأویل آن چند وجه گفتند: یکی آنکه أهل‌آسمان و زمین یعنی فرشتگان و مؤمنان در زمین بنگریستند چنانکه گفت « و اسئل القریة » و«حتی تضع‌الحرب‌أوزارها » و مراد أهل قریه وأصحاب‌حربند واین چنان است که گویند السخاء حاتم یعنی السخاء سخاء حاتم وقال‌الحطیئة :

---

(۱) معنی رهاکردن دریابسکون یابحال خود آن است که چون ازدریا بیرون روید زمین آن همچنان‌خشك بماند تافرعونیان هم بدنبال‌آیند .

(۲) گویا مردم حجر در حالتی‌که مرا بینند بیرون میآیم، مرغانی هستند پراکنده و در قاموس گوید جوهری آنرا بتصحیف چنین دیده ونقل‌کرده و صحیح طیرالینادید است بنون و اضافه طیربینادید چون‌قافیه مکسور است وگوینده شعرعطارد بن قران است انتهی .

(۳) مانند دسته مرغانی‌که بازی را دیدند بخون آغشته و مانند گروهی مردم که آرام سوی عیدگاه میروند .

وَشرُّ المَنايا مَيِّتٌ وَسطَ قَومِهِ كَمَهْلَكِ الفَتَى قَدْ أسلَمَ الحَيَّ حاضِرُهُ (۱)

أراد شرُّ المنايا موت ميّت. وقال آخر:

قليلٌ عَيبُهُ وَ العَيبُ جَمٌّ وَلكِنَّ الغِنى رَبٌّ غَفُورٌ (۲)

گفتند مراد آن است که فرشتگان در آسمان و مؤمنان درزمین بر ایشان نگریستندبل بهلاك ایشان شادمانه بودند. وجه دوم آن است که این عبارت است ازصغر منزلت ووضع قدر ایشان چنانکه عرب گوید در خلاف این که فلان بکت علیه الشمس و القمر و النجوم و کسفت علیه الشمس و القمر وبکت علیه السماء والأرض وغرض ازاین مبالغت باشددروصف مصیبت بهول وعظم، وقال جریر یرثي عمر بن عبدالعزیز شعراً.

ألشَّمسُ طالِعَةٌ لَيسَتْ بِكاسِفَةٍ تَبْكِي عَلَيْكَ نُجُومَ اللَّيْلِ وَالقَمَرا (۳)

و قال آخر:

الرِّيحُ تَبْكِي شَجْوَها وَالبَرْقُ يَلْمَعُ فِي الغَمامَةْ (٤)

وجه سیّم در تأویل آیت آن است که این عبارت است ازآنکه کس نبود که طلب ثار ایشان کند و برای ایشان انتقام کشد برای آنکه عرب بر کشتگان خود نگریند إلا پس ازآنکه کینهٔ ایشان باز خواهند و کشندهٔ او را باز کشند. وشاعر ایشان گفت:

مَنْ كانَ مَسْرُوراً بِمَقْتَلِ مالِكٍ فَلْيَأْتِ نِسْوَتَنا بِوَجْهِ نَهارِ (٥)

یعنی تا بینند که ایشان میگریند و نوحه میکنند و این از پس ادراك ثار باشد، ووجه چهارم آنست که این کنایتی است ازآنکه ایشانرا درزمین عمل صالح نبود که بآسمان بردندی و این تأویل از عبدالله عباس روایت کردند و از او پرسیدند «که آسمان و زمین بر ایشان

(۱) بدترین مرگ آن است کهمرد میان کسان خودبمیرد، مثل آنکه جوانی هلاكشودوقبیلهاوراکسی که حاضر نزد آنان استرهاکند.

(۲) عیب او اندك است وقتی همه جا عیبها بسیارباشد، وبی نیاز از همه چیز پروردگار بخشنده است.

(۳) در معنی شعر خلاف کردند بعضی گویند کاسف بمعنی منکسف است وکسف لازم ومتعدی هر دو استعمال میشود وبهترین معنیکه برای بیت کردهاند آن است که نجوم اللیل و القمر ظرف زمان است یعنی خورشید گریه میکند مادام که ستاره و ماه در شب هستند و این بیت جای دیگرهم گذشت.

(٤) باد از اندوه میگرید و برق در ابر میدرخشد.

(٥) هرکس ازکشته شدن مالك که خویش ما است خوشنود باشد بگو بیا زنان مارا ببین درروز.

نگریست» آسمان و زمین بر کس بگرید گفت آری! مصلاه في الأرض و مصعد عمله في السمآء نماز گاه او در زمین و مصعد عمل او در آسمان و مطابق این آن خبر است که أنس روایت کرد ازرسول ﷺ گفت هیچ مؤمن نباشد و إلاّ برای او در آسمان دو دربود دری که ازاو روزیش فرود آید و دری که از او عملش ببالا رود چون بمیرد آن درها براوبگریند ومعنی آن باشد که مختل ماند و بسته چنانکه گویند منازل فلان میگرید برفلان ازپس او یعنی ویران شده است و قال الشاعر:

بَكَتْ دارُهُمْ مِنْ أجلِهِمْ فتهلَّلَتْ دُمُوعي فأيُّ الجازِعَيْنِ ألوُمُ

أُمستَعْبِراً يَبْكي مِنَ الحُزْنِ والبِلى أمْ آخرَ يَبْكي شَجْوَهُ و يَهيمُ (۱)

و قال ابن مقبل شعراً:

لَعَمْرُ أبيكَ لقَدْ ساءَني مَكان حَزَنْتُ لهُ لوْ حَزَنْ (۲)

و وجه پنجم آن است که بکاء کنایت باشد از سقیا یعنی ابربر گور های ایشان باران رحمت نمی‌بارد و عرب باران را گریه ابر خوانند وتشبیه کنند بارانرا بگریه و گریه رابباران وایشان بجای استرحام واستغفار درحق مردگان استسقاء کنندوباران خواهند برای گورمردگان خود. قال النابغة:

وَلا زالَ قبْرٌ بَيْنَ بُصْرى وجاسِمٍ عَلَيْهِ مِنَ الوَسْميِّ طَلٌّ وَوابِلٌ

فَيُنْبِتَ حَوْذاناً و عَوْفاً مُنَوَّراً سَأُتبِعُهُ مِنْ خَيْرِ ماقالَ قائِلٌ (۳)

و قال آخر:

سَقَى اللهُ أجداثاً وَرايَ تَرَكْتُها بِحاضِرِ قِنِّسْرِينَ مِنْ سَيْلِ القَطْرِ (٤)

---

(۱) سرای ایشان برآنان گریست و سرشك من فروریخت نمیدانم کدام یك از این دو تن که ناشکیبا شدند ملامت کنم آیا آنکه از اندوه وکهنگی اشك میریزد ومیگرید یعنی سرای آنها را یاآنکه بازاری و ناله میگرید و بی تاب میشود یعنی خود شاعر.

(۲) بجان پدرت سوگند که بد آمد مرا آن جای که اگر اندوهگین شده بود من هم اندوه‌گین میشدم.

(۳) در رثای نعمان بن حارث غسانی گوید پیوسته باردبرآن قبری که میان‌بصری وجاسم است باران نرم ودرشت‌وبرویاندد‌و گیاه‌خوشبوی‌جوذان‌وعوف‌را که‌شکوفه دهد و من‌هم در پی‌آن بهترین‌سخنی که‌گوینده بگوید، روان سازم.

(۴) خدای سیراب کند آن‌قبرهارا که در قنسرین رهاکردم، از ریزش باران.

و این در حق آسمان مطّرد باشد در زمین نبود چو باران از آسمان فرود آید اززمین نباید إلاّ آنکه در زمین فعلی تقدیر کنند که لایق او باشد من الانبات أی فما مطرت لهم السماء ولانبتت لهم الأرض، واین طریقی است ایشانرا معروف. قال الشاعر :

« عَلَفْتُها تِبْناً وَماءً بارِداً » . وقال آخر :

یا لَیْتَ بَعْلَكِ قَدْ غَداً مُتَقَلِّداً سَیْفاً وَ رُمْحاً (۱)

و این طریقه رابیان کردیم پیش ازاین در جایهای دیگر، پس این کنایت باشد ازحرمان ایشان ازرحمت خدای. عطا گفت گریهٔ آسمان حمرهٔ اطرافش بود. سدّی گفت چون حسین علیه السلام را بکشتند آسمان براو خون بگریست و علامت آن حمرت و سرخی اطراف او بود (۲) محمّد ابن سیرین گفت ما را خبردادند که سرخی اطراف آسمان پیش ازقتل حسین بن علی صلوات الله وسلامه علیهما نبود ودر أخبارما وأخبا رأصحاب حدیث آمد که در أیّام آنکه حسین بن علی علیهما السلام را بکشتند از آسمان خون ببارید. ودرحدیث میثم تمّار آمد که أمیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفت « تمطر السماء دماً ورماداً » و شریح بن عبید گفت از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت إسلام غریب پدید آمد و بازغریب شود أمّا مؤمن غریب نباشد که هیچ مؤمن در غربت بنمیرد که اورا آنجا خویش نباشد که براو بگرید إلاّ آسمان وزمین براو بگریند آنگه این آیت بخواند و گفت برمؤمنان گرید وبر کافران نگرید بر آن تأویلهای مقدّم که رفت(وَما کانُوا مُنْظَرِینَ) و ایشان را مهلت ندادند بل تعجیل عذاب کردند بر ایشان چون وقتشان بسر آمد.

(وَلَقَدْ نَجَّیْنا بَنِي إِسْرائِیلَ) ما برهانیدیم بنی اسرائیل را ازعذاب خوار کننده از آن کشتن پسران و استبقاء دختران. آنگه گفت که آن عذاب که میکرد ؟

(مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کانَ عالِیاً مِنَ المُسْرِفِینَ) از فرعون که اوعالی وغالب بود واز جمله مسرفان ومتجاوزان حدّ واندازه بود.

(وَلَقَدِ اخْتَرْناهُمْ) ما بر گزیدیم ایشان را یعنی بنی اسرائیل را(عَلیٰ عِلْمٍ) بر آنکه ازایشان دانستیم یعنی اختیار ما ایشان را ازعلم بود(عَلَی العالَمِینَ) بر جهانیان یعنی بر أهل

---

(۱) ای کاش شوهر تو شمشیر و نیزه حمائل کرده بوده.

(۲) سرخی آسمان علامت وقت مغرب است که چون از مشرق زائل شود و در مغرب پدیدار گردد نماز مغرب آن وقت واجب میشود و پیش از شهادت آنحضرت نیز بوده ، واگر سخن سدی درست باشد مراد زیادتی سرخی است بیش از عادت و اینکه محمد بن سیرین گفته است پیش ازآن نبوده یعنی بآن شدت که درآن هنگام ظاهر شد ،

زمانهٔ ایشان .

(وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الآيَاتِ) و ایشـان را ازآیات و معجزات بدادیم آنچه درآن بلائی بود روشن . قتاده گفت نعمتی ظاهر و آن فلق دریا بود و سایه‌بان ابر بود و إنزال منّ و سلوی بود . ابن‌زید گفت ابتلاء کرد ایشان را تارةً بنعمت و تارةً بشدّت و این‌آیت بخواند «ونبلوکم بالشرّ والخیر فتنه» .

(إِنَّ هؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ) آنگه گفت اینان میگویند یعنی مشرکان مکّه :

(إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الأُولَى) ماراهمین‌مرگست که مردیم‌مارا‌ازین‌پس‌بعثی‌ونشوری نخواهد بودن ومارا باز زنده نخواهند کردن ، آنگه گفت :

(فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر راست میگوئید که ما را زنده خواهند کردن پدران ما را که مرده‌اند بازآرید و زنده کنید تاما شما را باور داریم تـا آنجایگاه کلام کفّار است . آنگاه جواب داد ایشان را وانذار کرد بهلاك و یادداد ایشان را هلاك‌قوم تبّع گفت :

(أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ) ایشان بهترند یا قوم تبّع . قتاده گفت تبّع حمیری را خواست و اوآن بود که لشکر تا باقصاء خراسـان ببرد و سمرقند بنا کرد و برسرنامه چنین نوشتی: بنام پادشاهی که ملك بحر و برّاست و ملك باد و آفتاب است . کعب الأحبار گفت او مؤمن بود و قومش‌کافر ، خدای تعالی اورا ذمّ نکردقومش راذمّ کرد . عائشه گفت‌لاتسبّوا تبّعاً فانّه‌کان رجلاً صالحاً ؛ تبّع را دشنام مدهید که او مردی صالح است . سعید جبیر گفت اوّل کس‌که خانهٔ کعبه را جامه کرد اوبود . سهل بن سعد گفت تبّع را دشنام مدهید که او مسلمان بود . ابوهریره گفت که رسول ﷺ گفت نمیدانم که تبّع پیغمبر بود یانبود .

(وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ) و آنان که پیش از قوم تبّع بودند ما ایشان‌را هلاك کردیم که ایشان گروهی بودند کافران گناهکار یعنی این‌قوم بهترند از ایشان چنانکه ایشان را هلاك کردیم هلاك کنیم‌اینان‌را، آنگه تنبیه کرد خلقان را و تذکیر نعمت گفت :

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ) ما آسمان را و زمین راو آنچه در میان‌آنست ببازی نیافریدیم یعنی بحکمت‌ومصلحت آفریدیم .

(مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) ما نیافریدیم‌آسمان را و زمین رامگر بحق ولیکن‌بیشتر مردمان نمیدانند . آنگه گفت :

(إنَّ يَوْمَ الفَصْلِ) روز قيامت كه روز فصل وفرق وتميز باشد كه جدا كنند ميان مؤمنان وكافران . وگفتند روز حكم خواست كه‌فصل حكم باشدوحاكم را فصّال گويند يعنى‌روزقيامت ميقات و ميعاد ايشان باشد جمله .

(يَوْمَ لا يُغْنى) آنروز كه غنا نكند و بنگزيراند هيچ مولى ازمولى چيزى ومولى لفظى است مشترك ميان بسيار معانى از معتق و معتق و سيّد و بنده و پسرعمّ وهمسايه وناصر وهم سوگند و رفيق وأولى و اين را بيان كرده‌ايم در سورة المائده . و گفت روز قيامت از اينان هيچ يك از ديگر غنا نكند وكس از كس عذاب باز ندارد نه سيّد از بنده ونه آزاد كرده از آزاد كننده و نه پسر عمّ ازپسر عمّ و نه هيچكس از ديگر (وَلاهُمْ يُنْصَرُونَ) ونه‌ايشان رانصرت كنند .

(إلّا مَنْ رَحِمَ اللّهُ)إلّا آنان را كه خداى براورحمت كند كه اوخدايست عزيزورحيم وغالب و منيع وبخشاينده .

(إنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ) گفت درخت زقوم (طَعامُ الأثيم) طعام آنكس كنيم كه أثيم و بزه‌كار است گفتند مراد أبوجهل است .

(كَالْمُهْلِ) چون دردى زيت و گفتند چون نحاس گداخته (يَغْلي فِي‌البُطُونِ)ابن كثير وحفص و رويس خواندند يغلى بياء اسناد فعل با مهل كردند وباقى قراء بتاء تأنيث‌إسناداً إلى‌الشّجرة ، ميجوشد در شكمها (كَغَلْيِ الحَميمِ) چون جوشيدن آب تافته .

(خُذُوهُ) اى قال خذوه گويند بگيريد اورا (فَاعْتِلُوهُ) و بكشيد تا ميان دوزخ يعنى اين أثيم را يقال عتله يعتله عتلاً إذا دفعه بالعنف وجذبه ، قال الفرزدق :

لَيْسَ الكِرامُ بِناحِليكَ أباهُمُ   حَتّى تُرَدَّ إلى عَطِيَّةَ تُعْتَلُ (۱)

وقال آخر :

فَيا ضَيْعَةَ الفِتْيانِ إذْ يَعْتِلُونَهُ   بِبَطْنِ‌الشَّرى مِثْلَ‌الفَنيقِ‌المُسَدَّمِ(۲)

ويروى المفدم . كوفيان وأبوعمرو وأبوجعفر عين الفعل مكسور خواندند « فاعتلوه » بكسر تاء وباقى قرّاء بضم تاء وهردولغت است .

---

(۱) درهجو جرير گفته است بزرگان پدر خود را بتو نميدهند چاره ندارى مگر آنكه سوى عطيه‌كشيده شوى وعطيه پدر جرير است .

(۲) واى‌كه جوانان از دست رفتند وقتى او را در دل خاك ميكشيدند مانند شترى‌كه‌دهان او را به‌بندند يا از جماع منع‌كنند .

(ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذابِ الحَمِيمِ) آنگه فرو ریزند از بالای سر او از عذاب حمیم از آب تافته نظیره قوله « یصبُّ من فوق رؤسهم الحمیم » أی یقال له گویند اورا بر طریق استهزاء وسخریت :

(ذُقْ) بچش این عذاب که تو عزیزو کریمی بزعم تو وبنزدیك قوم وسبب این آن بود که أبوجهل گفت میان این کوههای مکّه هیچکس نیست ازمن عزیزتر و کریم‌ترفردای قیامت فرشتگان اورا گویند برسبیل استهزاء بچش این عذاب را که توعزیزی و کریمی بزعم تو و بنزدیك قوم تو . جمله قرّاء خواندند « إنّك » بکسرهمزه مگر کسائی که «أنّك » خواندبفتح همزه علی تأویل « لانّك » برای آنکه توچنینی .

(إنَّ هذا ماکُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ) این آنست یعنی این عذاب آنست که شما دراو شك می کردید وایمان نداشتید با او اکنون بچش که باو رسیدی .

(إنَّ المُتَّقِينَ في مَقامٍ أَمِينٍ) أهل‌مدینه وشام خواندند بضم‌میم علی‌المصدر کالمقامة والمقام المصدر وباقی قرّاء بفتح میم یعنی المکان ، گفت پرهیزکاران درروز قیامت در جائی استوار باشند .

(فِي جَنّاتٍ وَعُيُونٍ) دربهشتهاوچشمه‌های آب(يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وإسْتَبْرَقٍ) میپوشند جامه های سندس وآن جامها دیبای لطیف ناعم رقیق باشد واستبرق دیباهای ثخین ستبر (مُتَقابِلِينَ) روی بروی کرده .

(كَذٰلِكَ وَزَوَّجْناهُمْ) همچنین یعنی چنانکه إکرام کردیم ایشانرا بانواع کرامت از طعام وشراب ولباس همچنین اکرام کردیم ایشانرا بجفتانی وزنانی از حورالعین وحورجمع أحور وحوراء باشد وآن آن بود که سپیدهٔ چشم بغایت سپید وسیاهه چشم بغایت‌سیاه وعین‌جمع أعین وعیناء وآن فراخ چشم بود وأفعل صفت مرد باشد وفعلاء صفت زن بود وفُعل جمع هردو بود و« عین » بروزن فعل است وازقیاس فُعل می‌باید الا آنست که‌برای مجاورت یاء ضمّه عین را کسر دادند تامناسب باشد . مجاهد گفت زنانی باشند بجمال وسپیدی وپاکیزگی‌بحدّی که چشمها در ایشان خیره بماند پنداری اصل‌کلمه من حار یحار حیرة گرفت ، ودرخبر است که هریك ازحوران ازبالای چند حلّه که پوشیده باشد مغز استخوانش دراندامش بتوان دیدن و ازصفاء اندام ایشان هر که درایشان نگرد روی خود دراندام ایشان ببیند چنانکه درآئینه‌بیند گفتند دلیل این تأویل قراءت عبدالله مسعود است « وزوّجناهم بعیس عین » ای (۱) ببیض

---

(۱) گویند رجل اعیس الشعرأی أبیضه .

واسعات العيون ، ودرمصحف او چنين است ، أبوهريره روايت كرد كه رسول ﷺ گفت «مهور حورالعين قبضات التمر وفلق الخبز» گفت كابين حورالعين مشتهاى خرما باشد و پاره هاى نان كه بدرويش دهند ودر خبرى ديگر «ما تساقط من الخوان مهور حورالعين» آنچه از خوان بيفتد و بريزد مهرحورالعين باشد ، آنگه دوتأويل گفتند اين خبررا : يكى آنكه بصدقه بدهد و يكى آنكه برچيند وبخوردترك تكبّروترفّع را. ودر خبرى ديگر « إخراج القمامة من المساجدمهور حور العين » گفت خاكروبه مسجدها بيرون آوردن مهرحورالعين باشد .

(يَدْعُونَ فِيها بِكُلِّ فاكِهَةٍ آمِنِينَ) مى درخواهند ومى‌خوانند واستدعاء ميكنند بهرميوه درحالى كه ايمن باشند از بيمارى ودرد ومرگ و وسوسهٔ شيطان .

(لا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ) مرگ نچشند درآنجايعنى در بهشت. درخبر است كه چون اهل بهشت در بهشت قرار گيرند وأهل دوزخ دردوزخ جانورى را بيارند بشكل گوسفندى واو را بدارند بجائى كه اهل بهشت ودوزخ اورا ببينند آنگه گويند اين مرگست آنگه بفرمايد قديم تعالى تا او را بكشند واين برسبيل مثل باشد ، آنگه ندا كنند كه « يا أهل الجنّة خلود فلاموت أبداً » أى أهل بهشت شما هميشه خواهيد بودن اينجا كه هستيد مرگ نباشد شما را هرگز، واى أهل دوزخ اينجا هميشه‌خواهيدبودن كه مرگ نباشد شمارا هرگز (إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى) گفتند«إلاّ» اينجا بمعنى بَعداست يعنى بعدالموتة الاولى : ازپس مرگ اول ، وگفتند مانند آنست كه گفت « ولاتنكحوا ما نكح آباؤكم من النسآء إلاّ ماقدسلف » أي بعد ما قد سلف ، وگفتند بمعنى سوى است ، وگفتند منقطع است بمعنى لكن الموتة الاولى قد ذاقوها، و اين تأويلها براى آن گفتند كه استثناء إخراج بعض الجملة منها باشد وآن موت داخل نيست در اين اوقات كه او ماضى است تا اخراج توان كرد ازاو به الاّ ومثله فى الكلام ما ذقت اليوم طعاماً إلاّ ما أكلته بالأمس ، أى سوى ما أكلته ، وسوى بمعنى إلاّ نزديك است (وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ) وايشانرا نگاه دارد از عذاب دوزخ ودرآيت تمسّكى نيست اصحاب نجّار را درنفى سؤال گور وعذاب گور فى قوله « إلاّ الموتة الاولى » براى آنكه درآيت نفى مرگ است دربهشت واثبات مرگ در دنيا بوده است واين منع نكند ازآنكه مرگى باشد در گور پس از سؤال بدليلى ديگر چه اين قول بدليل الخطاب باشد . جواب بهتر ازاين آنست كه آيت خاص است بمتّقيانى كه‌موصوف باشند باين صفات وممتنع نبود كه ايشانرا ازپس سؤال گور مرگ نباشد بل منعّم باشند وزنده در گور دليله قوله عليه السلام « القبر إمّا روضة من رياض الجنّة أو حفرة من حفر النيران » .

(فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ) نصب او برمفعول له باشد ای لفضله (ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)
گفت این بفضل خدایست ونعمت او واین ظفریست بزرگوار یعنی فوزبهشت. آنگه گفت :
(فَإِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ) ما این قرآن آسان کردیم برزبان تو واین هاء کنایت
عن غیرمذکور است و گفتند ما این قرآن بلغت تو انزال کردیم و چنین ساختیم (لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ) تا همانا اندیشه کنند اینان که زبان ولغت ایشانست .
(فَارْتَقِبْ) انتظار کن آنچه تورا وعده دادیم که ایشان نیز درحکم منتظرانند از
آنجا که بایشان خواهد رسیدن چنانکه به منتظران رسد ، وقیل منتظرون دائرةٌ عليك و إنّما
هي عليهم گفتند ایشان نیز گوش بمرگ وذهاب دولت و رجوع کار بایشان میدارند .

سورة الجاثية

این سوره مکّی است درقول قتاده ومجاهد . وعدد آیات او سی وهفت است در کوفی ، و
شش دربصری ومدنی ، وچهارصد وهشتاد وهشت کلمت است . ودوهزار وصدونودویك حرفست
وروایت است از أبوامامه از اُبیّ کعب که رسول صلى الله عليه وآله گفت هر که حم الجاثیه بخواند خدای
تعالی بنزدیك حساب عورت اوبازپوشد وروعت وترس او امن گرداند. صدق رسول الله صلى الله عليه وآله.

سورة الجاثية ست و ثلاثون آية و هي مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ
حم — فرو فرستادن کتاب ازخدای عزیز درستکار است — بتحقیق در آسمانها و زمین

لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَفِي خَلْقِكُمْ وَما يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ
هرآینه آیتهاست مرگروندگان را — ودرآفرینش شما وآنچه پراکنده میشود ازجنبندهها آیتهاست برای گروهیکه

يُوقِنُونَ (۴) وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَما أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ
یقین کنندگانند — و اختلاف شب و روز و آنچه فرستاد خدا از آسمان از روزی پس کرد زنده بآن

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ آياتُ اللهِ
زمین را بعد مردنش و گردش باد ها آیتهاست برای گروهیکه می یابند — اینست آیتهای خدا

نَتْلُو ها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَديثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آياتِهِ يُؤْمِنُونَ (٦) وَيْلٌ لِكُلِّ أَفّاكٍ

میخوانیم آنرا برتو براستی پس بکدام خبر بعد خدا و آیات او میگروند وای مر هر دروغگوی

أَثيمٍ (٧) يَسْمَعُ آياتِ اللهِ تُتْلىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها

گنهکاری میشنود آیتهای خدا را میخواند بر او پس اصرار میکند تکبر کننده گویا نشنیده آنرا

فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَليمٍ (٨) وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آياتِنا شَيْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولٰئِكَ لَهُمْ

پس مژده ده اورا بشکنجهٔ دردناك وچون دانست ازآیات ما چیزیرا گرفت آنرا استهزاء آنگروه مرآنهارا

عَذابٌ مُهينٌ (٩) مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا يُغْني عَنْهُمْ ما كَسَبُوا شَيْئاً وَ لا ما

شکنجهٔ خوارکننده‌است ازعقب آنها جهنم‌است ونه‌بینیازکند ازانها آنچه پیشه‌کردند چیزیرا ونه آنچه‌را

اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِياءَ وَلَهُمْ عَذابٌ عَظيمٌ (١٠) هٰذا هُدًى وَالَّذينَ كَفَرُوا

فراگرفتند ازغیر خدا دوستان را و مرآنهاراست شکنجهٔ بزرگ اینست هدایت وکسانیکه کفرورزیدند

بِآياتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَليمٌ (١١) أَللهُ الَّذي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ

بآیتهای پروردگارشان مرآنهاراست شکنجهٔ ازشدیدترعذاب دردناك خداست آنکه مسخرکرد برای شما دریارا

لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٢) وَسَخَّرَ لَكُمْ

تا روان شودکشتی درآن بفرمانش وتا بجویند ازجود او وشاید شما شکرگزارید ورام‌کرد برای‌شما

ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ إِنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همگی را از او بتحقیق دراین هرآینه آیتهاست برای‌گروهیکه

يَتَفَكَّرُونَ (١٣) قُلْ لِلَّذينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذينَ لا يَرْجُونَ أَيّامَ اللهِ لِيَجْزِيَ

تفکرکنند بگو مرکسانیراکه‌گرویدند بخشند مرکسانیراکه‌امید ندارند روزهای‌خدارا تاجزادهد

قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ (١٤) مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها ثُمَّ

گروهیرا بآنچه‌بودندکسب‌میکردند هرکه‌کرد کارشایسته‌را پس‌برای‌اوست وهرکه بدکرد پس براوست پس

إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (١٥) وَ لَقَدْ آتَيْنا بَني إِسْرائيلَ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ

بسوی پروردگارتان بازمیگردید بتحقیق دادیم اولاد یعقوب را کتاب و حکم و پیغمبری

وَ رَزَقْنا هُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ (١٦) وَ آتَيْنا هُمْ بَيِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ

وروزی کردیم آنهارا ازپاکیزه‌ها وبرتری دادیم آنهارا بر جهانیان و دادیم آنهارا حجتها را از امر

فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

پس نه‌اختلاف کردند مگرازبعدآنچه‌آمدآنهارا دانش‌ازسرکشی‌میان‌آنها بتحقیق پروردگارتو حکم میفرماید

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (١٧) ثُمَّ جَعَلْناكَ عَلى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ

میان‌آنها روز قیامت بآنچه‌بودند درآن اختلاف‌میکردند پس قرار دادیم ترا بر طریقه‌ای از امر

فَاتَّبِعْها وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (١٨) إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللهِ

پس‌پیروی کن‌آنرا وپیروی‌مکن‌خواهشهای‌آنانراکه نمیدانند بتحقیق‌آنها هرگز کفایت‌نکنندازتو ازخدا

شَيْئاً وَ إِنَّ الظّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ اللهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ (١٩) هذا بَصائِرُ

چیزیرا و بتحقیق ستمکاران بعض‌آنها دوستارانند بعضی‌را وخدا دوستار پرهیزکارانست اینست بینائی‌ها

لِلنّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (٢٠) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئاتِ

برای‌مردمان‌وهدایت ورحمتی‌برای‌گروهیکه‌یقین‌کنندگانند یا پنداشتند آنانکه کسب کردند بدیها را

أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْياهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ

که‌میگردانیم‌آنهارا مانندآنانکه‌گرویدند وکردندکارهای شایسته‌را یکسانست زیستن‌آنها ومرده‌بودن بداست

ما يَحْكُمُونَ (٢١) وَ خَلَقَ اللهُ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما

آنچه حکم‌میکنند و آفرید خدا آسمانها و زمین را براستی و تا جزا یابد هرکسی آنچه را

كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (٢٢) أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوٰيهُ وَ أَضَلَّهُ

کسب کرد وآنها نه‌ستم‌کرده شوند آیاپس‌دیدی‌کسی‌راکه‌گرفت‌خدای‌خودرا هوای‌خود وگمراه‌کرد اورا

اللهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ

خدا بر علم و مهر نهاد بر گوش و دل و قرار داد بر چشم پرده پس کیست راه نماینده ازبعد خدا

أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (٢٣) .

آیا پس پند نمیگیرید .

قوله تعالى : (حم تَنْزِيلُ الكِتابِ مِنَ اللهِ العَزِيزِ الحَكِيمِ) تفسير مانند اين آيت برفت .

(إنَّ فِي السَّمٰواتِ وَالأرْضِ) برقول آنكه گفت «حم» قسم است « إنَّ » جواب قسم باشد ، وآنكه گفت قسم نيست « إنَّ » ابتداء كلام است ، وآنكه گفت «حم» نام‌سوره يا نام قرآنست گفت محل او رفعست بابتداء و« تنزيل » درجاى خبر اواست . حق تعالى گفت اين تنزيل كتابيست از خداى عزيزمحكم‌كار. آنكه گفت درآسمان و زمين آياتى و دلالاتى هست مؤمنان را كه دراونظروتفكّر كنند. أهل كوفه خواندند مگرعاصم«آيات» درهرسه جاى‌حملا على قوله لآيات بصورت مخفوض است وبمعنى درمحل نصب است براسم « إنَّ » وآن دوديگر بدل‌است، وباقى قرّاء دوبازپسين برفع خواندند برابتدا وخبراو جارّ ومجرور است .

(وَفِي خَلْقِكُمْ) گفت در خلق و آفرينش شما (وَما يَبُثُّ مِنْ دَآبَّةٍ) وآنچه پراكنده است ازجانوران درندگان آياتى و دلالاتى هست گروهى را كه ايشان را يقينى‌باشد.

(وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ) ونيز درآمد وشد شب وروز گفتند مراد اختلاف ايشان است در طول وقصر هرگه كه شب دراز باشد روزكوتاه وهرگه كه شب كوتاه باشد روز دراز وگفتند مراد اختلاف اوست درنوروظلمت (وَما أنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ)محل « ما » جرّ است بآنكه عطف‌است برمجرورفى‌قوله « إنَّ فى‌السموات » و « فى‌خلقكم » و« اختلاف » وآنچه خداى فرو فرستاد ازآسمان باران (فَأحْيا بِهِ الأرْضَ) زنده بازكرد زمين‌را ازپس مرگش يعنى پس ازآنكه خشك شده باشد (وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ)ودرگردانيدن بادهاشمالاً و جنوباً ودبوراً وصباءً ، آياتى هست ودلالاتى گروهى خردمندانرا كه عقل را كاربندند و نظر وتفكّر كنند ، چه اين جمله أدلّه است و ليكن انتفاع آنان را باشد كه دراو انديشه كنند . آنكه گفت :

(تِلْكَ آياتُ اللهِ) اين آيات خداست يعنى اين قرآن آيات خداست كه بامر تو مى‌خوانيم بحق ودرستى ، آنكه برسبيل توبيخ و ملامت گفت : (فَبِأيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَآياتِهِ يُؤْمِنُونَ) بكدام حديث پس‌ازخدا يعنى بعد حديث الله پس از كلام خداى و آيات خداى ايمان خواهند آوردن ؟ وفرق ميان حديث خداى وآيات اوآنست كه‌حديث متناول‌بود قصص را وآيات أدلّه وبيّنات را وحديث عبارت باشد از قرآن بأسره چنانكه گفت « فليأتوا بحديث مثله » « والله نزّل أحسن الحديث» وآيات بُوَد كه ازقرآن بُوَد وبُوَد كه‌نه‌ازقرآن

بُوَد پس آیات عامتر است از حدیث سواءٌ اگر از آیات قرآن باشد یا أدلّهٔ دیگر برای آنکه آنچه از قرآن متضمّن قصص وأخبار باشد هم آیات بود وآنرا آیات قرآن خوانند ، آنگه تهدید کرد و گفت :

(وَیْلٌ لِکُلِّ أَفّاکٍ أَثِیمٍ) وای برهر دروغ اندازی بزه کار مرتکب اثم و گناه ، گفتند ویل نام وادی است در دوزخ که خون وریم أهل دوزخ آنجـا رود . آنگه وصف کرد این افّاك را گفت :

(یَسْمَعُ آیاتِ اللهِ تُتْلیٰ عَلَیْهِ) گفت آیات خدایرا می‌شنود که بر او می‌خوانند آنگه اصرار می کند بر کفر درآنحال که متکبّر باشد یعنی ازروی تکبّر بر کفرمقام می کند ومی‌ستیهد وبراو هیچ اثر نمی کند ازآنکه او در آن آیات اندیشه نمی کند تا پنداری خود نشنید . آنگه گفت یامحمّد مژده ده اورا بعذابی مولم ، وبشارت درعذاب ومضرّت مجاز باشد از روی عرف اگرچه اصل وضع مانع نیست برای آنکه بشارت خبری باشد که اثر او بر بشره پیدا شود وآن درخیر وشر روان باشد ، آنگه هم دروصف او گفت :

(وَإِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً) گفت چون از آیات ما چیزی بداند آنرا فسوس گیرد و بدان استهزاء کند چنانکه أبوجهل کرد . آنگه که حدیث زقّوم بشنید (أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ) گفت ایشان را عذابی باشد خوار کننده . آنگه گفت :

(مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ) درپیش ایشان دوزخست وبیان کرده‌ایم که وراء از أضداد است خلف باشد وقدّام باشد . و اینجا هردو محتمل است از برای آن‌که ایشان دوزخ و ذکر آن باپس پشت انداخته‌اند . آنگه گفت : (وَلا یُغْنِي عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً) گفت غناء نکند آنچه ایشان می کنند واندوخته اند وذخیره کرده ازمال وملك (وَلا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِیاءَ) آن‌معبودان که ایشان گرفتند بدون خدای وایشانرا عذابی‌باشد بزرگ .

(هٰذا هُدًی) گفت این قرآن هدی است یعنی هادی و راهنمـای بـا لطف و بیان (وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ) وآنان که کافر شدند بآیات خدای خویش (لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٍ) ایشان را عذابی بود دردناك از رجز یعنی از دوزخ ورجز هم عذاب بود ، و شاید که معنی آن بود که ایشانرا عذابی‌بود ازجمله عذاب ألیم ، وألیم فعیل است بمعنی مُفعل یعنی‌مولم، چنانکه گویند هذا نعمة من نعمة ربّي . وهذا أمر من أمر الله . ابن کثیر وحفص خواندند « ألیمٌ » برفع علی أنّه صفة للعذاب ، و قرّاء دیگر بجرّ خواندند علی أنّه صفةٌ للرّجز ، آنگه تنبیه کرد خلقانرا بر نعمتهای خودوتذکیر کرد ویاد داد گفت :

(أللهُ الَّذي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ) خدای است آنکه مسخر کرد شما را دریا تا کشتیها در اومیرود بفرمان او وتا شما طلب روزی کنید وازاو شاکرباشید ونعمتهای اوراشکر گزارید. (وَسَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّمٰوات وَما فِي الْأَرْضِ) ومسخّر کرد برای شما هرچه در آسمان وزمین است (جَمِيعاً مِنْهُ) همه از اوست چو هرچه در وجود است همه از اوست بهری بی واسطه وبهری بواسطه (إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ) دراین آیاتی وعلاماتی ودلالاتی هست گروهی را که اندیشه کنند . آنکه گفت :

(قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا) بگوی آنان را که مؤمنانند تا بیامرزند وعفو کنند کافران را که ایشان امید أیّام ما نمیدارند یعني ایمان نمیدارند بقیامت و با آنکه با پیش ما آیند وثواب وعقاب وسزا وجزاء خواهد بودن ، ایشانرا این امید نیست . وگفتند مراد بامید ترس است یعنی آنان که از أیّام وقوف بین یدي الله و از أیّام عقوبت نمی ترسند یعنی اگر چنان باشد که ازکافران رنجی باین مؤمنان رسد بگوی تا ازسر آن بروند وطلب قضاء وقصاص نکنند ، گفتند آیت دربعضی صحابه آمد که کافری اورا دشنام داد او خواست تا ازاوانتقام کشد خدای تعالی گفت رها کن که وقت نیست تا وقت باشد ، چون آیت قتال آمد این حکم منسوخ شد . و روا بود که این حکم بر جای باشد در بعضی اوقات بربعضی وجوه ازآحاد الناس ومنع نکند جمع میان این آیت براین وجه که گفتیم ومیان آیت قتال(لِيَجْزِيَ قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ) تا ما جزا دهیم قومی را بکسبی و عملی که کرده باشند . ابن عامر و حمزه و کسائی «لنجزی» خواندند بنون علي إخبارالله تعالی عن نفسه ، وباقی قراء «لیجزی» خواندند بیاء إخباراً عن الله تعالی ، آنکه عدل خود را بیان کرد :

(مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ)هر که اوعمل صالح کند وکار نیکوبرای خود کندیعنی ثواب آن اورا باشد(وَمَنْ أَساءَ فَعَلَيْها) وهر کهاساءت وبدی کندوبال آن براوباشد(ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ) آنکه شمارا باخدای برند برای جزاءأعمال ازثواب وعقاب آنکه گفت .

(وَلَقَدْ آتَيْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ) مابنی اسرائیل را کتاب دادیم و حکم یعنی توراة و حکمت ونبوّت و پیغمبری چه این جمله در فرزندان یعقوب بوده است چه بعضی پیغمبران صاحب کتاب بوده‌اند چون موسی وعیسی ، وبعضی پیغمبران بی کتاب بوده‌اند چون لقمان (وَرَزَقْناهُمْ) ایشان را روزی دادیم از طیّبات این لفظ هر کجا آید دو معنی دارد یکی حلالات و یکی ملذوذات (وَفَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ) و ایشان راتفضیل دادیم بر اهل روزگار خود .

(وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ)وما داديم‌ایشان را یعنی بنی‌اسرائیل را بیّنات وحجتها و دلائلی ازکار دین (فَمَا اخْتَلَفُوا) ایشان با یکدیگر خلاف نکردند (إلاّ)پس‌ازآنکه علم بایشان آمد (بَغْياً بَيْنَهُمْ) ببغی و ظلم که میان ایشان بود ، و نصب او بر مفعول له است (إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) خدای تعالی حکم کند میـان ایشان در آنچه ایشان در آن خلاف کرده باشند دردنیا .

(ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ) آنگه با رسول ﷺ خطاب کرد گفت ما کردیم ترا با شریعتی ازکاریعنی ازکاردین‌وأصل‌الشریعة الطریقةالمشروعةإلی المآء رهی‌باشد که بکرده باشند که باوبآب رسند، آنگه هرسنّتی، که هر که براو رود وکار کند بر او بمطلوب و مقصود رسد دردین، آنرا شریعت خوانند (فَاتَّبِعْهَا) متابعت کن آنرا و متابعت هوای جاهلان مکن واین آنگه بود که ایشان رسول رادعوت کردند بادین خود .

(إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً) که ایشان از تو هیچ غنا نکنند و در پیش کار تو نایستند (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ) و آنانکه کافرند بهری دوستان بهری‌اند و بیکدیگر اولی‌ترند ومتناصرند و یکدیگر را یاری‌دهند (وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ) و خدای تعالی یار پرهیزکارانست .

(هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ) این‌بصیرتها و أدلّه است که مردم بآن‌راه حق بینند (وَهُدًى وَرَحْمَةٌ) وبیانی ولطفی ورحمتی ونعمتی است ازخدای تعالی گروهیرا که ایشان متیقّن باشند وشاك نباشند وبرحقایق واقف باشند .

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ) یاگمان میبرند آنان که اکتساب سیّئات کرده‌اند که ما ایشان را هم چون مؤمنان خواهیم کردن که عمل صالح کنند وایشان رابیك منزلت فرود خواهیم آوردن و تسویه کردن میان ایشان . آنگه وصف کرد کافران را گفت راست است زندگانی و مرگ ایشان ووجود وعدم ایشان در بـاب قلّت خیر (سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ) کوفیان خواندندإلا أبوبکر « سواءً »بنصب علی‌إضمار فعل‌دلّ علیه‌الظاهر و التقدیر بل یجعلهم سواء محیاهم و مماتهم أی یجعلهم مستویة المحیا و الممات ، مفعول دوم جعل باشد. و باقی قرّاء برفع خواندند برخبر مبتداء ، أی محیاهم و مماتهم مستویان . و أعمش در شاذّ خواند « سواء محیاهم ومماتَهم » بنصب تاء علی الظرف أی‌فی محیاهم و مماتهم أی مدّةحیاتهم و موتهم و معنی آنکه ایشـان فی حالتی الحیاة و الموت ملعون و مذموم و مستحق ذمّ وعقاب باشند (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) گفت بد حکم میکنند این کافران در آن پنداشت بد و گمان

خطا . گفتند سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند اگر اینکه شما میگوئید حقّ است از بعث و نشور و ثواب و سرای آخرت هم ما را بهتر باشد چنانکه اینجا ما را بهتر است وما را برشما تفضیل بود چنانکه اینجاست . مسروق گفت مردی از أهل مکّه مرا گفت این جایگاه می‌بینی ؟ گفتم آری . گفت شبي تا روز تمیم الدّاری را دیدم که در نماز این آیت میخواند و باز میخواند تا صبح بر آمدن یا نزدیك بود که آفتاب بر آید و میگریست و ازاین آیه نمیگذشت . فضیل بن عیاض هم چنین در نماز شب این آیت بسیار خواندی آنگه گفتی کاشکی تا فضیل بدانستی که از کدام گروه است. نُسَیر بن أبی‌طعمه گفت شبی نزدیك ربیع خثیم بودم این آیت میخواند در نماز و تکرار میکردومیگریست و ازاین آیت درنماز نمیگذشت . آنگه حق‌تعالی تذکیر نعمت کرد و گفت :

(وَخَلَقَ اللهُ السَّمٰوات ِ وَالأَرْضَ) گفت بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمین را (ولِتُجْزٰی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ) تاجزا دهند هر کسی را بآنچه کرده باشند و برایشان ظلمی نکنند ازآنچه مستحق نباشند ویا حقی که ایشان را باشد نقصان نکنند و باز نگیرند .

(أَفرَأَیتَ مَنِ اتَّخذَ إِلٰهَهُ هَواٰهُ) گفت میبینی آن کافر را که هوای‌خود وشهوت خود را خدای خود کرده است یعنی چنانچه مؤمنان خدای پرست باشند او هوا پرست است از آنجا که بخدای ایمان ندارد و بثواب و عقاب مقرّ نباشد که زجر کند اورا از معاصی هر چه خواهد بکند و برحسب مراد و هوای خود زندگانی کند ، واین قول عبدالله عبـاس و حسن وقتاده است . بعضی‌دیگر گفتند معنی آنست که آن پرستد که خواهد . سعید جبیر گفت قریش عزّی پرستیدند روزگاری دراز ، و آن سنگی سفید بود و عرب را عادت چنان بود که سنگی وچوبی‌وزرینه وسیمینه که پرستیدندی چون سنگی‌از آن نکوتر بدیدندی یا چیزی ازآن جنس به‌ازآن، اوّلی‌را رها کردندی ، إمّا بشکستندی‌إمّا درچاه افکندندی ، وآن نورا پرستیدندی و این بحسب هوی بکردندی خدای‌تعالی در حق ایشان‌این آیت را فرستاد . مقاتل گفت این آیت در حارث بن قیس السّهمی آمد أحد المستهزئین و او مردی بود که معبود بهوای خود پرستیدی هروقتی چیزی که دلش خواستی‌میپرستید ،سفیان بن عیینه گفت عرب برای‌آن‌سنگ پرست بودند که خانه کعبه از سنگ بود، حسین‌بن الفضل گفت درآیه تقدیم و تأخیری است و تقدیر آنکه : أفرأیت من اتّخذ هواه إلهه یعنی هوای خود را بخدای خود کرده است و هوا شهوت باشد و مراد مشتهی است و آنچه هوا و شهوت باو تعلق دارد ، شعبی گفت هوا را

اشتقاق ازهوی است لأنّه یهوی بصاحبه فی النار فکأنّه قال « من هوی هوی » هر که دنبال هوای نفس دارد درافتد در دنیا دربلا وعنا و در آخرت در دوزخ ولظی . و عبدالله عباس گفت خدای تعالی در قرآن هیچ جا ذکر هوی نکرد و الا بنکوهید آنرا . و أبو امامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت در زیرسایهٔ آسمان هیچ معبود را نه پرستیدند که خدای آنرا دشمن‌تر دارد از هوی و قال ﷺ « ثلاث مهلکات و ثلاث منجیات فالثلاث المهلکات شحّ مطاع و هوی متّبع وإعجاب المرء بنفسه ، والثلاث المنجیات خشیة الله فی السرّ والعلانیّه و العدل فی الرضا والغضب و القصد فی الغنا و الفقر (۱) » گفت سه چیز هلاك کننده است وسه چیز رهاننده وأمّا آن سه‌هلاك کننده بخیلی است فرمان برده ، و هوای ازپی او رفته . و عجب مرد بخویشتن ، و سه رهاننده ترس خدایست در نهان و آشکارا ، و داد کردنست درخشم و خوشنودی . ومیانهٔ کارها نگاه داشتن در توانگری و درویشی . و شداد بن اوس روایت کرد که رسول ﷺ گفت الکیّس من دان نفسه و عمل لما بعدالموت . والعاجز من أتبع نفسه هواها و تمنّی علی الله ، زیرك آن باشد که حساب خود بکند و برای پس مرگ‌کاری کند و عاجز آن باشد که نفس را ازقفای هوی‌ببرد و تمنّای بهشت کند برخدای . مضر القاری گفت کوه بناخن کندن تا اوصال منقطع شودخوارتراست از مخالفت‌هوی چون‌متمکن شد در نفس . ابن المقفّع‌را گفتند هوا چه‌باشد گفت هوان‌است که نونش دزدیده‌اند ،شاعر گفت :

نُونُ الهَوانِ مِنَ الهَوی مَسْرُوقَةٌ و أسیرُ کُلِّ هَوًی أسیرُ هَوانِ (۲)

و قال آخر :

إنّ الهَوی لَهُوَ الهَوانُ بِعَیْنِه فإذا هَوَیتَ فقَدْ لقِیتَ هَواناً
وإذا هَوَیتَ فقَدْ تعَبَّدَكَ الهَوی فاخضَعْ لِحُبِّكَ کائناً مَنْ کانا (۳)

---

(۱) قصد در غنی و فقر در مقابل اعجاب المرء بنفسه است چون غنی شود بخود نبالد نیك است و نجات درآن و اگر ببالد زشت است و موجب هلاك و در غضب خود را نباختن نیك است در مقابل آنکه متابعت هوای نفس‌کندو ترس از خدا نیك است در مقابل ترس از فقرو تهی‌دستی یعنی بخل‌چون ازخدا ترسد منع خیر نکند .

(۲) یعنی هوی و هوان هردو یك‌کلمه هستند ولکن نون ازهوی دزدیده شد ودر هوان باقی‌مانده است و هرکه گرفتار خواهش دل است‌گرفتار خواری است .

(۳) خواهش دل عین‌خواری است وچون خواستی خوارگشتی‌و هرگاه عاشق شدی عشق ترابنده ساخت پس فروتنی کن معشوق خودرا هرکه باشد .

ولعبدالله بن المبارك شعر :

وَ مِنَ البَلاءِ و لِلبَلاءِ عَلامَة أنْ لا يُرى لَكَ عَنْ هَواكَ نُزوع

ألعَبْدُ عَبْدُ النَّفسِ في شَهَواتِهِ وَالحُرُّ يَشْبَعُ تارَةً و يَجُوعُ (۱)

ولأبي العتاهية :

فاعصِ هَوى النَّفسِ وَلا تُرضِها إنَّكَ إنْ أسخَطْتَها زانَكا

حتّى مَتى تَطلُبُ مَرضاتَها و إنَّها تَطلُبُ عُدوانَكا (۲)

ولابن الدّريد وقيل أنشدها :

إذا طالَبَتكَ النَّفسُ يَوماً بِشَهوَةٍ و كانَ إلَيها لِلخِلافِ طَريقٌ

فَدَعْها وَخالِفْ ما هَوَيتَ فإنَّما هَواكَ عَدُوٌّ وَ الخِلافُ صَديقٌ (۳)

وأنشد أبوعبدالله الطوسی :

وَ النَّفسُ إنْ أعطَيْتَها هَواها فاغِرَةٌ نَحوَ هَواها فاها (٤)

سهل بن عبدالله التستری را پرسیدند از هوی گفت هوی ذرد است و مخالفتش درمان . وهب گفت چون دو کار پیش آید ترا وندانی که کدام بهتر است بنگر تا کدام ازهوی‌دورتر است و آن کار کن .

(وَ أضَلَّهُ اللهُ عَلى عِلمٍ) و خدای اورا گمراه کرده است بر علم یعنی او را مخذول کرده است و با خودش رها کرده ازآنکه عاقبت کار اورا دانست ، وقیل حکم الله بضلاله عن علم بحاله گفت خدای تعالی حکم کرد بضلالش ازآنجا که عالم بوده بأحوالش (وَخَتَمَ عَلى سَمعِهِ) و مهر بر گوش ودل او نهاد بدان تأویل که گفته شد از علامت که دلیل کفر او کند (وَجَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً) ودرچشم او تاریکی کرده است یعنی بمنزلت آنست که چشم تاریك دارد ازآنجا که چیزی نمی‌بیند که اورا بسود دارد ، ومراد آنست که نظر و

(۱) بلانشانه دارد و یکی از موارد بلا آن است که نبینند ازعشق منصرف‌شوی. بنده‌آن است که پیرو خواهش دل باشد و آزاد آنکه گاه سیر باشد وگاه گرسنه .

(۲) نافرمانی خواهش دل‌کن ونفس را خوشنود مسازکه اگر او را بخشم آوری زینت دهد ترا تاکی رضای نفس خواهی باآنکه او دشمنی تو میخواهد .

(۳) هرگاه نفس از توشهوتی خواست‌و تو توانستی و راه بمخالفت او داشتی اورا رهاکن‌وآنچه خواستی مخالفت‌نمای که هوای تودشمن تست و مخالفت دوست تست .

(٤) اگر خواهش نفس را باو بدهی او دهان را بجانب خواهش خود بازنگاه میدارد .

تفکر نمیکند تا علمش حاصل شود. حمزه و کسائی وخلف خواندند «غشوة» بفتح غین بی ألف وباقی قرّاء «غشاوة» بکسر غین وألف، غشوة واحد باشد وغشاوة جمع بود (فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ) گفت که هدایت دهد اورا بجز خدای تعالی (أَفَلا تَذَكَّرُونَ) اندیشه نمی کنید.

قوله تبارك و تعالی:

وَقالُوا ما هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَنَحْيا وَما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَما

وگفتند نیست جز زندگانی دنیا میمیریم و زنده میشویم و هلاك نكند ما را مگر دهر و نیست

لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا

مرآنهارا باین هیچ دانشی نیستند آنها جز آنکه گمان کنند و چون خوانده شود برآنها آیات ما

بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللهُ

حجتهای روشن نبود حجت آنهارا جز آنکه گفتند بیاورید پدرهای مارا اگر باشید راست گویان بگو خدا

يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ

زنده میکند شمارا پس میمیراند شمارا پس فراهم آورد شمارا تا روز رستخیز نیست شکی در آن ولیکن بیشتر

النّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۲۶) وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ

مردمان نمیدانند ومرخدار است پادشاهی آسمانها وزمین وروزیکه برپا شود قیامت اینروز زیان کنند

الْمُبْطِلُونَ (۲۷) وَتَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

ابطال کنندگان وبینی هر گروهی را بزانو در آمده هر گروهی خوانده شود بسوی کتابش امروز جزا داده شوید

ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) هٰذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ

آنچه‌را بودید میکردید اینست کتاب ما سخن گوید بر شما براستی بتحقیق ما بودیم که می نوشتیم

ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۹) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُدْخِلُهُمْ

آنچه‌را بودید میکردید پس اما کسانیکه گرویدند و کردند کارهای شایسته پس وارد میکند ایشان را

رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آياتِي

پروردگارشان دررحمت او اینست رستگاری هویدا و اما کسانیکه کافر شدند آیا پس نبود آیات من

تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ (٣١) وَ إِذا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللهِ

كه‌خوانده شود برشما پس‌تكبر كرديد و بوديد گروهى گنهكاران وچون گفته شود بتحقيق وعدهٔ خدا

حَقٌّ وَالسّاعَةُ لا رَيْبَ فِيها قُلْتُمْ ما نَدْرِي مَا السّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلّا ظَنًّا وَ ما نَحْنُ

راست‌است ورستخيز نيست‌شكى درآن گفتيد ندانستيم چيست رستخيز نه‌گمان‌كنيم مگر ظنى و نيستيم ما

بِمُسْتَيْقِنِينَ (٣٢) وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ

يقين‌كنندگان وآشكار شد مرآنهارا لغزشهاى آنچه‌كردند و فرو گرفت آنهارا آنچه بودند بآن

يَسْتَهْزِؤُنَ (٣٣) وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنْسٰيكُمْ كَما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا

استهزاء ميكردند وگفته‌شد امروز فراموش‌نمائيم‌شمارا چنانكه‌فراموش‌كرديد ملاقات‌امروزتان‌را اينروزرا

وَ مَأْوٰيكُمُ النّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرِينَ (٣٤) ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ

وجايگاه شما آتش‌است ونيست مرشمارا هيچ‌يارى‌كننده اين‌تان بجهت‌آنستكه‌شما فراگرفتيدشما آيات

اللهِ هُزُواً وَغَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَلا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (٣٥)

خدارا استهزاء وفريفت شمارا زندگانى‌دنيا پس‌امروز بيرون‌نشوند ازآن ونه‌آنها رضاجوئى‌كرده‌شوند

فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمٰواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمِينَ (٣٦) وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ

پس‌خدار است حمد پروردگارآسمانها و پروردگار زمين پروردگار جهانيان و مراوراست بزرگوارى

فِي السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ★

در آسمان ها و زمين و اوست عزيز درستكار .

(وقالوا ما هِيَ إِلّا حَياتُنَا الدُّنيا) قديم تعالى در اين آيت حكايت گفتار كافران كرد گفت ايشان گفتند إن هي و المعنى ماهي «إن» بمعنى ماء نفى است و«هى» ضمير حيوة است ، گفت آن كافران ميگويند حيات نيست و نخواهد بودن ما را إلّا اين زندگانى كه‌در دنيا است ميميريم وزنده‌ميباشيم ، درمعنى‌او سه قول گفتند يكى آنكه كلام برتقديم و تأخيراست وتقدير آنكه نحيا ونموت يعنى زنده ميباشيم مدّتى آنگه بميريم وما را بعثى و نشورى نباشد قول دوم آنكه نموت و يحيا أولادنا ما ميميريم و فرزندان ما ازپس ما بمانند همچنان باشد كه ما زنده مانده‌ايم و از آنجا كه ذكر ما بوجود و حيات ايشان زنده باشد واين چنان بود كه

یکی از ما گوید مرده نباشد آنکه چون اوفرزند رها کند. قول سوم آنست که نموت بعضنا و نحیا بعضنا بعضی از ما بمیرند و بعضی زنده مانند چنانکه گفت « فتوبوا إلى بارئكم فاقتلوا أنفسكم » أي ليقتل بعضكم بعضاً بهری بهری را بکشند پس ایشان را نفس یکدیگر خوانند (وَما يُهْلِكُنا إِلّا الدَّهرُ)ومارا هلاك نكند إلاّ روزگار و گشت او . سعید بن المسیب روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت أهل جاهلیت گفتندی مارا گشت روزگاروآمد وشد شب وروز هلاك میکند خدای تعالی ازایشان بازگفت «وقالوا ما هي إلاّ حياتنا الدّنيا نموت ونحيا و ما يهلكنا الاّ الدهر »آنکه گفت روزگار را دشنام میدهند و خدای تعالی گفت فرزند آدم مرا میرنجاند بدشنام روزگار «أناالدّهر و بيدي الأمر» روزگار منم و کار بمنست که شب و روزش میآرم . ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت أی فرزندآدم نگر تا نگوئی« ياخيبة الدّهر فإنّي أنا الدّهر » نومیدبادروزگار، که روزگار منموکاربمنست که شب و روز بمن میگردد اگر خواهم فرو گذارم و اگر خواهم قبض کنم و ازاینجا گفت رسول ﷺ « لاتسبّوا الدهر فانّ الله هوالدهر» گفت روزگار رادشنام مدهید که خدای تعالی روزگار است ، بعضی گفتند معنی آنست که فإنّ الله مصرف الدهر ومدبّرها آنکه ذکرمصرف و مدبّرازکلام بیفکند ، پس کلام على حذف المضاف وإقامة المضاف إليه مقامه افتاده است و وجه معتمد در خبرآنست که رسول ﷺ گفت روزگار را دشنام مدهید که أفعالی که شما با روزگار حوالت میکنید أفعال خداست جل‌جلاله از مرگ و زندگانی و بیماری و تندرستی و فراخی و توانگری و درویشی و مانند این و عرب و عجم از جمله بی دینان این افعال جمله بروزگارحوالت کردند و اعتقاد کردند که فعل اوست و ازگشت اوحاصل می‌شود ، ودراشعار ایشان این معنی بسیار استوازآنجمله عمروبن قميئه میگوید :

كَأَنّي وَقد جاوَزْتُ تِسْعِينَ حِجَّةً خَلَعْتُ بِها عَنّي عِنانَ لِجامي

عَلَى الرّاحَتَيْنِ مَرَّةً و عَلَى العَصا أُنوءُ ثَلاثاً بَعْدَ هُنَّ قِيامي

رَمَتْني بَناتُ الدَّهرِ مِنْ حَيْثُ لا أَرى فَكَيْفَ بِمَنْ يُرْمى و لَيْسَ بِرامِ

فَلَوْ أنَّها نَبْلٌ إذاً لا تَّقَيْتُها وَ لكِنَّني أُرْمى بِغَيْرِ سِهامِ

و أَفْنىَ وما أُفْني مِنَ الدَّهرِ لَيْلَةً وَلَمْ يُغْنِ ما أَفْنَيْتُ سِلْكَ نِظامِ

و أَهْلَكَني تَأْمِيلُ يَوْمٍ و لَيْلَةٍ وَتَأْمِيلُ عامٍ بَعْدَ ذاكَ و عامِ (۱)

(۱) گویا من که نودسال گذارنیده‌ام رشته لگام از خوددور افکنده ام، یکبارتکیه بردودست میکنم و سه بار سنگینی خود را برعصامی اندازم تاپس از آن بایستم ، حوادث‌روزگار سوی من‌تیرمی‌افکند*

وقال آخر :

فاستأثرَ الدَّهرُ الغَداةَ بهم　　والدَّهرُ يرميني ولا أرمي
يا دَهرُ قد أكثرتَ فجعَتَنا　　بسَراتِنا ووقَرتَ في العَظمِ
وتركتَنا لحماً على وَضَمٍ　　لو كُنتَ تَستَبقي منَ اللَّحمِ
وسَلبتَنا ما كُنتَ تُعقِبُنا　　يا دَهرُ ما أنصفتَ في الحُكمِ (١)

و قال آخر أنشده الفرّاء :

حَنَتني حانياتُ الدَّهرِ حتّى　　كأنّي خاتِلٌ أدنو لِصَيدِ
قصيرُ الخَطْوِ يَحسَبُ مَن رآني　　ولَستُ مُقيَّداً أنّي بِقَيدِ (٢)

و قال كثير :

وكُنتُ كَذي رِجلَينِ رِجلٍ صَحيحةٍ　　ورِجلٍ رَمى فيها الزَّمانُ فشَلَّتِ (٣)

و قال لبيد :

في قُرومٍ سادَةٍ مِن أهلِهِم　　نظَرَ الدَّهرُ إليهِم فابتَهَلْ (٤)

ولابن لنكك المصرى:

قُلْ لِدَهرٍ عَنِ المَكارِمِ عَطَلٍ　　يا قَبيحَ الفِعالِ جَهمَ المُحَيّا

---

*بطوری‌که نمی‌بینم ، چه‌خواهد بودحال آنکه براو تیر اندازند واو نتواند تیراندازد ؟ اگر یك تیر بود من از آن پرهیز میکردم ولکن مرا بتیرهای بسیار، نه فقط بآنها بلکه‌بغیرآن‌هم، نشانه ساختند . من فانی میشوم ویك شب از روزگار را فانی نمیتوانم کرد وآن شب‌های فوت شده برای من باندازه یك ریسمان ارزش ندارد . مرا هلاك کرد آرزوی‌این‌روزو این‌شب‌واین سال وسال دیگر. وبیت‌چهارم‌رار وایت کرده‌اند «فلوانني لمارمتني‌رميتها * ولكنها‌ترمي بغير سهام» واین واضح‌تراست .

(۱) روزگار دشمن را برآنان (قوم من) ترجیح داد و اوبر من تیر می‌افکند و من تیر براو نمی افکنم . ای روزگار بسیار مارا بحزن آوردی بمرگ بزرگان ما و استخوان مارا شکستی ومارا گوشتی ساختی روی تخته‌قصابی، اگر گوشتی باقی گذاشته باشی، وآنچه بمادادی باز گرفتی.ای‌روزگار در حکم انصاف نکردی .

(۲) پشت مراخم کردند خم کنندگان روزگار گویا من بآهنك کشتن شکار آهسته نزد شکارمیروم گامهای من‌کوتاه است هر کس مرا بیند پندارد پای من در قید است اما در قید نیستم .

(۳) من مانند مردی هستم‌که یکپای او سالم است و یکپای‌او را زمانه‌بتیر زده استوفالج‌شده .

(۴) در میان جماعتی سرور وبزرگ‌از آنان بودم‌که‌روزگار سوی آنان نظرافکندونفرین‌کرد.

كَمْ كَرِيمٍ حَطَّطْتَهُ عَنْ بِقاعٍ وَ لَئِيمٍ أَلْحَقْتَهُ بِالثُّرَيا (۱)

و قال آخر :

لَحَيَّ اللهُ دَهْراً شَرُّهُ قَبْلَ خَيْرِهِ وَوَجْداً لِصَيْفِي أَتَى بَعْدَ مَعْبَدِ(۲)

ولآخر :

فَلِلَّهِ دَهرٍ خَيْرُهُ لِلِئامِهِ وأَحرارُهُ صَرْعَى بِكُلِّ سَبِيلٍ (۳)

ولابن الرومی :

دَهرٌ عَلا قَدرُ الوَضِيعِ بِهِ وَ هَوَى الشَّرِيفُ يَحُطُّهُ شَرَفُهُ

كَالبَحْرِ يَرْسُبُ فِيهِ لُؤْلُؤُهُ سِفْلاً وَيَعْلُو فَوْقَهُ جِيَفُهُ (٤)

و لآخر:

رَأَيْتُ الدَّهرَ تَكْبُو بِالكِرامِ وَ يَرْفَعُ جانِبَ القَوْمِ اللِّئامِ

كَأَنَّ الدَّهرَ مَوْتُورٌ حَقُودٌ يُطالِبُ ذَحْلَهُ عِنْدَ الكِرامِ (٥)

و للبحتری :

لَقَدْ حَكَمَتْ فِينَا اللَّيالِي بِجَوْرِها وَحُكْمُ بَناتِ الدَّهرِ لَيْسَ لَها قَصْدُ

أَفِي العَدْلِ أَنْ يَشْقَى كِرامٌ بِجَمْعِها وَيَأْخُذَ مِنْها صَفْوَها القُعْدُدُ الوَغْدُ(٦)

ولآخر :

وَ لَمَّا رَأَيْتُ الدَّهرَ أَنْحَتْ صُرُوفُهُ عَلَيَّ وَ أَوْدَتْ بِالذَّخائِرِ وَ العَقْدِ

صَرَفْتُ فُضُولَ المالِ حَتَّى رَدَدْتُها إِلَى القُوتِ خَوْفاً أَنْ أَجاءَ عَلَى عَهْدِ (۷)

(۱) بگو بآن روزگارکه ازمکارم وفضائل عاری است ای بدکردارترش روی‌چه‌بسیارجوانمردرا از بقعه‌های خود فرودآوردی و مردم فرومایه را بثریا رسانیدی .

(۲) نفرین برروزگارکه شراوبیش‌ازخیراواست‌وافسوس‌ازصیفی‌که‌پس‌ازمعبدآمد(نام‌مردی‌است).

(۳) خدایا چه روزگاری است‌که خیر آن خاص فرومایگان است و آزاد مردان درهرجابخاک افتاده‌اند .

(۴) روزگارقدرمردم‌دون رابالا میبرد وشریف راشرف اوپست میگرداند مانند دریاکه‌مرواریدرا در قعر خود میپرورد ولاشه‌ها ببالای آن قرار میگیرند .

(۵) روزگار را می بینم که رادمردان را بر زمین میزند و جانب مردم پست را بلند میگرداند گوئی‌کینه‌جوی است وکینه خویش را از راد مردان میخواهد .

(۶) شبها (زمانه) میان ما بستم حکم کرد و حکم روزگار بعدل نیست . آیا عدل است‌که بزرگان از آن بدبخت شوند ونعمت آنرا فرومایگان ودونان ببرند .

(۷) چون دیدم گردش روزگار بارخود را برمن افکند ومال واندوخته مرانابود ساخت‌زیادتی اموال را مصرف‌کردم و بقوت قناعت ورزیدم از بیم آنکه باز بسروقت من آید برسم خود .

ولآخر :

أَلمَرْءُ آمَالُهُ طِوالٌ وَالعُمْرُ أَيّامُهُ قِصارُ
مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ والِداهُ أَدَّبَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهارُ
مَنْ لَمْ يَخَفْ صَوْلَةَ اللَّيالي كَدَح في وَجْهِهِ العِثارُ (١)

ولابن لنكك :

أَيا دَهْرُ وَيْحَكَ ماذا الغَلَطْ لَئِيمٌ عَلا وَكَرِيمٌ هَبَطْ
حِمارٌ يُسَيَّبُ في رَوْضَةٍ وطِرْفٌ بِلا عَلَفٍ يُرْتَبَطْ (٢)

وله أيضاً :

يا زَماناً أَلْبَسَ الأَحرارَ ذُلّاً وَمَهانَة
لَسْتَ عِنْدي بِزَمانٍ إِنَّما أَنتَ زَمانَة
أَجُنُوناً ما نَراهُ مِنْكَ يَبْدُو أَمْ مَجانَة (٣)

وله أيضاً :

زَمانٌ رَأَيْنا فِيهِ كُلَّ العَجائِبِ وأَصْبَحَتِ الأَذْنابُ فَوْقَ الذَّوائِبِ
لَوْ أَنَّ عَلَى الأَفْلاكِ ما في قُلُوبِنا تَهافَتَتِ الأَفلاكُ مِنْ كُلِّ جانِبِ (٤)

وله أيضاً :

جارَ الزَّمانُ عَلَيْنا في تَصَرُّفِهِ وأَيُّ دَهْرٍ عَلَى الأَحرارِ لَمْ يَجُرِ
عِنْدي مِنَ الدَّهْرِ ما لَوْ أَنَّ أَيْسَرَهُ يُلْقَى عَلَى الفَلَكِ الدَّوّارِ لَمْ يَدُرِ (٥)

---

(١) انسان آرزوهای دراز دارد و عمرش کوتاه است . کسی راکه پدر و مادر ادب نکند روز وشب أدب خواهدکرد هرکس از حمله زمانه نترسد بلغزد وبروی درافتد .

(٢) ای روزگار وای برتو این‌چه‌غلط است . فرومایه بلندگردد و رادمرد بزمین افتد . خررا در بوستان بچرا گذارند و اسب نجیب‌را بی علف به‌آخورمی‌بندند .

(٣) ای زمانه‌که آزاد مردان راجامه خواری وذلت پوشانی توزمانه نیستی بلکه زمانتی ومارا زمین‌گیر میکنی آیا اینکه از تو می‌بینیم دیوانکی است یا شوخی و بی شرمی .

(٤) زمانه که در آن همه‌گونه شکفتی‌ها دیدیم دم بالای موی سرجای‌گرفت اگر آنچه دردل ما است برآسمانها گذارند آسمان از هرطرف پراکنده شود .

(٥) زمانه برما جورکرد وکدام زمانه است که برآزاد مردان ستم نکرده باشد ، از روزگار چندان سختی دیدم‌که‌اگر آسانترین آنرا برآسمان‌گردان نهند ازگردش بازماند .

و گفتند صعصعة بن صوحان برقبر أمیرالمؤمنین علیه السلام باستاد واین بیتها بخواند برسبیل تمثیل :

هَلْ خَبّرَ القَبْرُ سائِلیهِ — أمْ قرّ عَیْنًا بِزائِرِیهِ
أمْ هَلْ تَراهُ أحاطَ عِلْمًا — بِالجَسَدِ المُسْتَکِنِ فیهِ
لوْ عَلِمَ القَبْرُ مَنْ یُواري — تاهَ عَلی کُلّ مَنْ یَلیهِ
یا مَوْتُ ما ذا أرَدْتَ مِنّي — حقّقْتَ ما کُنْتُ أتّقیهِ
یا مَوْتُ لوْ تقْبَلُ افْتِداءً — لکُنْتُ بِالرُّوحِ أفْتَدیهِ
دَهْرٌ رَماني بِفَقْدِ إلْفي — أذُمُّ دَهْري و أشْتَکیهِ (۱)

و قال آخر :

سَهْمُ الزّمانِ عَلَيَّ غَیْرُ مُصَرّدِ — مِنْ آلِ عَتّابٍ و آلِ الأسْعَدِ
فالیَوْمَ أضْحَوْا لِلْمَنُونِ وَسیقَةً — مِنْ رائِحٍ عَجِلٍ و آخَرَ مُغْتَدِ (۲)

شعر لآخر :

دَفَعْنا بِكَ الأیّامَ حَتّی إذا أتَتْ — تُریدُكَ لَمْ تَسْتَطِعْ لَها عَنْكَ مَدْفَعا
مَضی صاحِبي وَاسْتَقْبَلَ الدّهْرُ صَرْعَتي — فَلا بُدَّ أنْ ألْقی حِمامًا فَأصْرَعا (۳)

---

(۱) آیا قبر بسؤال کنندگان جواب میدهد . یاچشمش بدیدار زائران روشن میگردد آیا آگاه است بآن جسدیکه در آن قرار گرفته است . اگرقبر بداندکه راپوشانیده است برهمهٔ اطرافیان خود فخر و مباهات میکند . ای مرگ از من چه میخواهی‌آنچه را از آن میترسیدم برسرمن‌آوردی . ای مرگ اگر فدیه قبول میکردی‌من جان‌خودرا بفدیه او میدادم . روزگار مرا بنبودن دوست مبتلاساخت او را ملامت میکنم و شکایت مینمایم .

(۲) تیر زمانه برمن خطا نمی‌کند در باره خاندان عتاب و خاندان اسید (یعنی آنهاراکه هلاك کرد تیری بود که برمن انداخت) اکنون‌کاروان مرگ هستندگروهی بشتاب شبانه‌رفتند وگروه دیگر بامداد میروند. و سیقه جماعت شتران است در سفر.

(۳) ما بیاری تو باروزگار نبردکردیم و شر او را بازگردانیدیم تا وقتی‌آهنك تو کردنتوانستیم از تو دفع کنیم . دوست من درگذشت و روزگار روی بمن آورد ناچار من باید مرگ را ملاقات کنم و بزمین افکنده شوم .

ولآخر :

إنّ الجَديدَيْنِ في طُولِ اخْتِلافِهِما لا يُبْقِيانَ ثَراءً لا وَلا عُدْماً (۱)

و أشعاری که متضمّن این معنی‌است بتازی و فارسی آنرا حدّی‌نیست و فارسی نیاوردیم چه غرض ما تصحیح قول رسول است ﷺ وبیان تأویل آنکه گفت « فإنّ الله هوالدهر » (۲) آنکه گفت :

(وَما لَهُمْ بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ) ایشان‌را یعنی‌کافران را باین‌که میگویندعلمی نیست جز ظنّ محض نمی‌برند و آنچه بظنّ وگمان گویند بیشترخطاباشد که «الظنّ یخطي ویصیب» پس آنکه اضافت أفعال خدای با دهر کند ظنّ اوجز خطانیست برای آنکه بأدلّه خلاف آن معلوم شده‌است . حسین بن الفضل گفت معنی حدیث آنست که : فإنّ الله مدهر الدّهر . واز أمیر المؤمنین‌علی‌صلوات الله وسلامه‌علیه در خطبه روایت کردند « مدهر الدّهرمن عنده المیسور ومن لدیه المعسور » وگفتند سالم بن‌عبدالله بن عمروقتی ذمّ دهرمیکرد پدرش اورا گفت چرا ذمّ دهرمیکنی ودهر بی‌خبر است ازاین وأنشد :

فَمَا الدَّهْرُ بِالحامي لِشَيْءٍ تُحِبُّهُ وَلا جالِبِ البَلْوى فَلا تَشْتُمِ الدَّهرا
وَلكِنْ مَتى ما يَبْعَثُ اللهُ باعِثاً عَلى مَعْشَرٍ يَجْعَلْ مَيا سِيرَهُمْ عُسْراً (۳)

ولبعضهم في هذا المعنى :

---

(۱)روز وشب که پیوسته نو میشوند در مدت آمدوشد خود نه ثروت را باقی میگذارند و نه فقر را .

(۲) این ابیات که مؤلف آورده است مناسب حدیث است اما مناسب مضمون قرآن نیست چون آیه شریفه اشاره‌برد جماعتی‌است که بتأثیرطبیعت قائلند ووجودحقائقی غیرأجسام‌را باطل‌میشمارندو منکر خدایتعالی وعقول ونفوس مجرده‌ومعادمیباشند . اماصاحبان این ابیات‌بهمه این امورمعتقدند وبروزگار دشنام میدهند نه برای آنکه آنرا خالق همه چیز میشمارند و خداوند در رد دهریان فرمود که آنان بچیزی اعتماد کردند که برآن اعتماد نشایدکرد یعنی‌نیافتن و حس نکردن چیزیرا دلیل نبودن آن گرفتند باآنکه نیافتن دلیل نبودن نیست « و مالهم بذلك من علم انهم الایظنون » و چون تتبع‌کنی در جمیع دهریین و طبیعیین جزاین دلیل نیابی که ما تا چیزی راحس نکنیم بآن ایمان نداریم .

(۳) روزگارنیست آنکه حفظ میکند چیزی را که تو دوست داری و یا بلا راسوی تومیکشاند پس روزگارا دشنام مده . بلکه خداوند تعالي است که چون بر گروهي مکروهي فرستد آساني را بر آنها سخت میگرداند .

دارِ الزّمانَ عَلَى الأمُورِ فَإنّهُ إنْ لَمْ تُدارِ رَماكَ بِالآلامِ
و ذَرِ الزّمانَ عَنِ المُلامِ فَإنّما يَحكِي الزّمانُ مَجارِيَ الأَقلامِ
يُشكَى الزّمانُ وَيُستَزادُ وإنّما بِيَدِ المَليكِ مَنافِذُ الأحكامِ (١)

وأنشد أبوعليّ محمّد بن عبدالله الثقفي :

يا عالِماً يَعجَبُ مِنْ دَهرِهِ لا تَلُمِ الدّهرَ عَلَى غَدرِهِ
فالدّهرُ مَأمورٌ لَهُ آمِر قَدْ يَنتَهِي الدّهرُ إلى أمرِهِ
كَمْ كافِرٍ أمْوالُهُ جَمّةٌ يَزدادُ أضعافاً عَلَى كُفرِهِ
و مُؤمِنٍ لَيسَ لَهُ دِرهَمٌ يَزدادُ إيماناً عَلَى فَقرِهِ (٢)

(و إذا تُتلَى عَلَيهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ) گفت چون برايشان خوانند يعني بر كافران «بيّنات» در آن حال كه آن آيات مبيّن و روشن باشند ونصب او برحال است (ما كانَ حُجّتَهُمْ) ايشان را هيچ حجّت نباشد يعني علّت ودست آويز وبهانه (إلّا أنْ قالُوا ائتُوا بِآبائِنا إنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) إلّا آنكه گويند پدران ما را بازآريد اگر راست ميگوئيد و «أنْ» مع الفعل در محلّ رفع است براسم كان و «حجّتهم» منصوب برخبر او مقدّم براو ،حق تعالى گفت جواب ايشان چنين ده :

(قُلِ اللهُ يُحيِيكُمْ) بگو كه خداست كه شما را زنده ميكند (ثُمّ يُمِيتُكُمْ) پس بميراند شما را (ثُمّ يَجمَعُكُمْ) پس جمع كند شما را براى روز قيامت ودروقوع آن روز شكّى نيست وليكن بيشتر مردمان نميدانند .

(وَلِلّهِ مُلكُ السّمٰواتِ وَالأرضِ) خدايراست ملك و پادشاهى آسمان و زمين (وَيَومَ تَقُومُ السّاعَةُ) و آن روز كه قيامت برخيزد آن روز مبطلان و باطل مذهبان زيانكار باشند .

(وَتَرى كُلّ أُمّةٍ جاثِيَةً) گفت هرامتى را وجماعتى را آن روز در زانو افتاده بينى

(١) بازمانه مداراكن در هركاركه اگر مدارا نكنى آزار هاكند باتو . زمانه را از نكوهش برى دار،كه زمانه حكايت ميكند جريان قلم تقدير را . از زمانه شكايت ميكنند واز او زيادتى ميطلبند باآنكه نفوذ احكام بدست خداوند است .

(٢) اى دانشمندى كه ازروزگار خوددرشگفتى ، روزگاررابخيانت نكوهش مكن كه آن مأموراست و فرماندهى دارد و بفرمان او رفتار ميكند چه بسيار كافركه مال بسيار دارد و باكفر او مالش چند برابر ميشود ،و بسا مؤمنى كه يك درهم ندارد و ايمانش پيوسته در افزونى است باتهى دستى خويش .

يقال جثى على ركبته إذا برك جثواً وجذا على رؤوس أصابعه ، و الجذو أبلغ من الجثو وأصله من الجمع لأن الجاثي مجمع الأطراف وقال طرفه:

تَرَى جَثْوَتَيْنِ مِنْ تُرابٍ عَلَيْهِما صَفائِحُ صُمٌّ في صَفيحٍ مُصَمَّدٍ (١)

و أبو عثمان النهدي گفت : درروز قيامت ساعتی باشد که آن ساعت بمقدار ده سال باشد از سالهای دنيا خلقان در زانو افتاده باشند تا ابراهيم خليل ، و ميگويد نفسي نفسي .
(كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَىٰ كِتابِها) هر امّتی رابا نامه خود خوانند يعنی نامهٔ عملشان(أَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ماكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) امروزجزادهند شمارا آنچه کرده باشيد (هٰذاكِتابُنايَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ) اين نامهٔ ماست که گواهی‌ميدهدوسخن‌ميگويدبرشمابدرستی‌وراستی گفتند مراد ديوان عملست که کرام الکاتبين نوشته باشند و گفتند لوح محفوظ است . مجاهد روايت کرد ازعبدالله عمر که رسول ﷺ گفت أوّل چيزی که خدايتعالی آفريد قلم بود و آنرااز نور آفريد و طول او پانصد ساله راه باشد آنگه لوح بيافريد و طول او پانصد ساله راهست آنگه قلم را گفت براو بنويس هرچه خواهد بود تا قيامت ونام خلقان بنويس ازبرٌوفاجر و رطب و يابس آنگه اين آيت برخواند « هذا كتابناينطق عليكم بالحق » (إِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ) ما نسخه فرمائيم آنچه شما کرده باشيد ،آنگه گفت اگراصلی نبود نسخه چگونه توانستی کردن واستنساخ نسخه فرمودن باشد وسين طلب و استدعا را .

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ) گفت امّا آنانکه‌ايمان‌آرند و عمل صالح کنند خدای تعالی ايشان را در رحمت خود برد يعنی در بهشت و آن رستگاری ه ظفر باشد آشكارا .

(وأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) أمّا آنکه کافر باشند (أَفَلَمْ تَكُنْ آياتي) اينجا محذوفی است از کلام بر تقدير آنکه فيقال لهم أفلم تکن آياتی (تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ) نه آيات من ميخوانند برشما پس استکبار کرديد وگروهی مجرم وکافر مصرّ بوديد بر کفر .

(وإِذا قِيلَ إِنَّ وَعْدَاللهِ حَقٌّ) و چون گويند ايشان راکه وعده و نويد خدای‌حقّ است و درست (وَالسّاعَةُ لارَيْبَ فِيها) قيامت را در اوشکّی‌نيست . حمزه خواند «والساعة» بنصب خواند عطفاً علی الوعد . و عامّه قرّاءبرفع بر ابتداء، وحجّت ايشان قوله « إِنّ الارض

(١) دو توده خاك بينی‌که برآنهاچند قطعه سنك سخت است باصفحه محکم‌استوار، مقصود وی‌آن است که قبر بخيل و قبر سخی‌هردو مانند هم است .

لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين » بالرّفع لاغير(قُلْتُمْ ماَندْري مَاالسَّاعَةُ)
گوئيد ما ندانيم که ساعت چه باشد يعني قيامت برطريق جحود و انکار(إنْ نَظُنُّ إلّا ظَنّاً)
ما نپنداريم الاّ پنداشتني ومارااازاين هيچ علمي يقين نيست .

(وَبدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ماعَمِلُوا) پديد آيدايشان را بدی آنچه کرده باشند يعني جزاء
آن بدی برای آنکه روزقيامت روز جزاء باشد (وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ)
و بايشان رسد آنچه استهزاء کرده باشند ،يعني هم جزاءآن يعني جزای عمل ايشان و جزاء
استهزاء ايشان رسد .

(وَقيلَ اليَوْمَ نَنْسيٰكُمْ) و گويند ايشان را ما شما را فرو گذاريم ازثواب امروز
چنانکه شما فرو گذاشتيد ايمان باين روز، اين نسيان بمعنی ترك باشد ، و گفتند مراد نسيانست
برسبيل مجاز و تشبيه يعني چنانکه شما اين روز را فراموش کرديد ما شمارا فراموش کرديم
يعني بمنزلت فراموشان فرود آورديم شما را تا کس بخير نام شما نبرد وذکر شما نکند گوئی
درياد کس نيستيد (وَمَأْويٰكُمُ النّارُ)وجای شما دوزخ باشد(وَمالَكُمْ مِنْ ناصِرينَ) شما
راهيچ يار وياور نباشد .

(ذٰلِكُمْ بِأنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللهِ هُزُواً) آنكه باز نمود که اين بجزاء
ومکافات آنست کهشما آيات خدای فسوس گرفتيد وبآن استهزاء کرديد (وَغَرَّتْكُمُ الحَيٰوةُ
الدُّنيا) و زندگانی دنيا بفريفت شما را (فَاليَوْمَ لايُخْرَجُونَ مِنْها) امروز برون نيارند
ايشان راازآنجا يعني ازدوزخ (وَلاهُمْ يُسْتَعْتَبُونَ) ونه نيز طلب رضای ايشان کنند .

(فَلِلّهِ الحَمْدُ رَبِّ السَّمٰواتِ وَرَبِّ الأرْضِ)خدای را سپاس که خداوندآسمانها
و زمين است وخدای جهانيانست .

(وَلَهُ الكِبْرِياءُ فِي السَّمٰواتِ وَالأرْضِ وَهُوَالعَزيزُالحَكيمُ) و او راست کبرياء و
عظمت در آسمانها وزمين واوعزيز ومنيع ومحکم کار است ،واز کلام خدای تعالی که در کتب
اوايل فرستاد آنست که گفت « الكبرياء ردائي و العظمة ازاري فمن نازعني واحداً منها ألقيته
في النار » بزرگی وبزرگواری رداء وازار من استهر که منازعت کند بامن دريکی ازاين دو
در دوزخ افکنم اورا .

سورة الأحقاف

این سوره مکی‌است، وسی وپنج آیتست بعدد کوفیان و سی وچهار درعددبصریان ومدنیان و ششصد و چهل و چهار کلمه است ، و دو هزار و پانصد ونودوپنج حرفست ، و روایت استاز ابو امامه از اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الأحقاف بخواند خدای تعالی بعدد هرریگی که در دنیاست اورا ده حسنه بنویسد و ده سیّئه بسترد وده درجه رفع کند .

سورة الاحقاف خمس و ثلثون آية وهی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشاینده مهربان

حمٓ (١) تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (٢) ما خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ
حم　فرستادن کتاب از خداوند عزیز درستکار　نیافریدیم آسمانها و زمین را

وَ ما بَيْنَهُما إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ (٣)
وآنچه میان‌آندواست مگر براستی ومدت‌نامبرده وکسانیکه‌کافرشدند ازآنچه بیم‌کرده‌شدند روگردانند

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ
بگو آیا دیدید آنچه میخوانید از غیر خدا بنمائید مرا چه چیز آفریدند از زمین یا مر آنها را

شِرْكٌ فِي السَّمٰواتِ ائْتُونِي بِكِتابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ
شرکتی است درآسمان ها　بیاورید مرا بکتابی از پیش این یا بازمانده از دانشی اگر هستید

صادِقِينَ (٤) وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لاٰ يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلىٰ يَوْمِ
راستگویان　وکیست‌گمراه‌تر ازآنکه میخواند از غیر خدا کسی‌راکه استجابت نکند مر اورا تا روز

الْقِيٰمَةِ وَ هُمْ عَنْ دُعآئِهِمْ غافِلُونَ (٥) وَ إِذا حُشِرَ النّاسُ كانُوا لَهُمْ أَعْداءً
رستخیز وآنها از دعاء خودشان بیخبرانند　وچون‌انگیخته شوندمردمان باشند مر آنها را دشمنان

وَ كانُوا بِعِبادَتِهِمْ كافِرِينَ (٦) وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

و باشند بعبادت خود کافران   وچون خواندهشود برآنها آیتهای ما روشن گفت آنانکه کافر شدند

لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ هٰذا سِحْرٌ مُبِينٌ (٧) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰيهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ

مرحق‌را چون‌آمد ایشانرا اینست سحری‌آشکارا   یا میگویند بربسته آنرا بگو اگر بر بستیم آنرا

فَلا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِما تُفِيضُونَ فِيهِ كَفىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي

پس نه مالك‌شوید برای‌من ازخدا چیزیرا او داناتراست‌بآنچه‌خوض‌میکنید دراو بس‌است بآن‌گواه میان من

وَ بَيْنَكُمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (٨) قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْرِي ما

و میان شما و اوست آمرزندهٔ مهربان   بگو نیستم‌من نو درآمده از پیغمبران و نمیدانم آنچه

يُفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما يُوحىٰ إِلَيَّ وَ ما أَنَا إِلّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (٩) قُلْ

کرده‌شود بمن و نه بشما نه پیروی‌کنم جزآنچه‌را وحی‌شود بسوی‌من و نیستم‌من‌جز ترسانندهٔ‌هویدا   بگو

أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرآئِيلَ عَلىٰ

آیا دیدید اگر بود از جانب خدا وکافر شدید بآن وگواهی‌داد گواهی دهنده از اولاد یعقوب بر

مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ (١٠) وَ قالَ الَّذِينَ

مانندآن پس‌گروید وتکبر کردید بتحقیق خدا هدایت نکند گروه ستمکاران را   وگفتند کسانیکه

كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كانَ خَيْراً ما سَبَقُونا إِلَيْهِ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ

کفر ورزیدند مرکسانی‌راکه‌گرویدند اگربود بهتر پیشی‌نمیگرفتند مارا بسوی‌او وچون هدایت‌نیافتند بآن

فَسَيَقُولُونَ هٰذا إِفْكٌ قَدِيمٌ (١١) وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسىٰ إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هٰذا

پس‌دوراست‌که‌گویند‌این‌افترائی‌است‌دیرینه   و از پیش‌آن کتاب موسی پیشوا و بخششی و این است

كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيّاً لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرىٰ لِلْمُحْسِنِينَ (١٢) إِنَّ

کتابی تصدیق‌کننده بزبانیست عربی تا بیم‌کندآنانکه ستم‌کردند ومژده‌باشد مرنیکوکاران را   بتحقیق

الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٣)

کسانیکه‌گفتند پروردگارماست‌خدا پس‌برجا ماندند پس‌نیست بیمی برآنها ونه آنها اندوهناك شوند

أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها جَزآءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (١٤) وَ وَصَّيْنَا
آنگروه یاران بهشت اند جاویدان در آن پاداشی است بآنچه میکنند و وصیت کردیم
الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ
آدمی را به پدر و مادرش نیکوئی بار بر گرفت اورا مادرش بکراهت و بنهاد اورا بکراهت و آبستنی او
وَ فِصالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْراً حَتّٰى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي
وازشیر گرفتن‌او سی ماه است تا چون رسید بحد جوانی خود ورسید چهل سال‌را گفت‌پروردگارا الهام‌کن‌مرا
أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضٰيهُ
که شکرگزارم نعمت‌ترا که‌نعمت‌بخشیدی برمن و بر پدر و مادرم و آنکه بکنم شایسته‌ای را که پسندی‌آنرا
وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (١٥) أُولٰئِكَ الَّذِينَ
واصلاح‌کن مرا در اولاد من بتحقیق بازگشتم بسوی‌تو وبتحقیق من‌ازمسلمانانم آنگروه کسانی‌اند
نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئاتِهِمْ فِي أَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ
که می پذیریم ازآنها نیکوترآنچه راکرده‌اند ومیگذریم ازلغزشهای آنها در یاران بهشت وعدهٔ راست
الَّذِي كانُوا يُوعَدُونَ (١٦)
آنچنانیکه بودند وعده داده شدند .

قوله تعالى (حمٓ تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ) تفسیر این آیت از پیش رفته است .

(ما خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما) قدیم تعالی گفت نیافریدیم ما آسمان وزمین را وآنچه‌درمیان آنست(إِلَّا بِالْحَقِّ)إلا بحق‌ودرستی‌وراستی وبرای‌تعریض‌خلق انواع نعمت را وبرای تعریض ایشان‌ثواب را، وآنرا ببازی نیافریدیم ومهمل فرو نگذاشتیم (وَأَجَلٍ مُسَمًّى) و وقتی نام زده کرده در لوح محفوظ برای فرشتگان تا لطف باشد ایشان را (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) وآنان که کافرند از آنچه ایشانرا بآن میترسانند اعراض می کنند و برمی گردند وبرواقبال نمیکنند بقبول . آنکه گفت :

(قُلْ) بگو ای محمد که آنچه شما خوانیدآنرا بدون خدای از بتان (أَرُونِي) بنمائید

بمن تا ایشان ازچه وجه مستحق عبادتند وچه آفریده اند از زمین یا ایشان را چه شرکت و انبازی است درخلق آسمان کتابی بیارید که پیش ازین قرآن فرود آمده است که در آنجا ذکر اینان است یا وجه استحقاق اینان عبادت را (أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) قراءت‌عامّه أثارةاست بالف ودرمعنی او خلاف کردند . عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ که او گفت « اواثارة من علم » أی خطّ،خطّی بیاورید ازعلم که دلیل صحت قول شما کند درعبادت اینان . قتاده گفت خاصّة ، علمی خاص بیارید . حسن گفت علمی مستخرج بیارید من أثرت التراب و منه قوله «وأثاروا الأرض » مجاهد گفت روایة تأثرونها علمی که روایت میکنید من أثرت الحدیث آثره اثراً وأثارة کالشجاعة والسماحة . و الحدیث مأثور والاثر الحدیث المأثور المروی . و قال الاعشی شعر :

إِنَّ الَّذي فِيهِ تَمارَيْتُما بُيِّنَ لِلسّامِعِ وَالآثِرِ (١)

ای الرّاوی - کلبی گفت بقیّةمن علم من الاثرالّذي یبقیآن نشان که می‌بماند. أخفش گفت عرب گوید لهذه الناقة أثارة من سمن أی بقیة وأثر . قال الرّاعی :

وَذاتِ أَثارَةٍ أَكَلَتْ عَلَيْها فَنا تا فِي أَكِمَّتِها قِصاراً (٢)

وروایت کردند ازامیرالمؤمنین علیه السلام که اوخواندأثرة بفتح‌همزه وسکون‌یعنی خاصّةمن العلم أوثرتم بها که شما را بآن برگزیده‌اند و تخصیص کرده . وعکرمه خواند «او میراث من علم » یا میراثی ازعلم (إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) اگر راست می گوئید .آنگه گفت :

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) کیست گمراه تر وجاهل تر ازآنکه او کسی را خواند و عبادت کند بدون خدای که او را اجابت نکند وجواب ندهد تا بروز قیامت یعنی أبد الدهر و گفتند تا بروزقیامت که‌ایشان‌جواب دهند بتبرّا (وَهُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ) وایشان از دعاء ایشان غافل باشند و برای آن بضمیر عقلاء کنایت کرد از ایشان که ایشان‌راجاری مجری ملوك وامراء ومخدومان کرد که ایشان را خدمت کنند و گفتندبرای آن اضافت فعل عقلا کرد بایشان از غفلت (٣)چنانکه « في

---

(١) آنچه شما در آن شك و تردید دارید برای شنونده وحکایت کننده واضح و آشکاراست .

(٢) این بیت در نسخه مطبوعه غلط است و در نسخه خطی این بنده که موافق آن ضبط کردیم نیز صحیح نیست و عبارت صحیح‌چنین است «وذات اثارةاکلت علیها *نباتافی اکمته فقارا» .

یعنی ماده شتری که خود دارای چربی بود و فربه و باآن حال گیاه خورد درشکوفه‌وباز بالید

(٣) غفلت فعل عاقل است و جماد را غافل نگویند .

فلك يسبحون» . وقوله « فظلّت أعناقهم لها خاضعين » و « رأيتهم لي ساجدين » .

(وَإذا حُشِرَ النّاسُ) گفت و آنگه که حشر کنند مردمان را اينان دشمنان باشند و بعبادت عابدان ايشان كفران آرند وتبرّا كنند چنانکه گفت « تبرّأنا اليك ما كانوا إيّانا يعبدون » براى اين قيد زد إلى يوم القيمة در آيت اول . و اين آيات مذمّت وملامت و تقريع بت پرستان است وتسفيه رأى‌وحكم ايشان .آنگه هم از وصف حال ايشان وجحود وعناد ايشان طرح بيان كرد گفت :

(وَإذا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ) چون اين آيات مبيّن روشن مابرايشان‌خوانند (قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ هذا سِحْرٌ مُبِينٌ) كافران گويند اين قرآن حق وصدق را كه آمد بايشان سحر وجادوئى ظاهر است .

(أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ) يا گويند كه فرا بافته است (قُلْ) تو جواب ده اى محمّد وبگو كه اين قرآن اگر من فرا بافته ام وساخته وبافته من است (فَلا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللهِ شَيْئاً) شما هيچ نتوانيد كردن بجاى من از خداى و نتوانيد تا حمايت كنيد مرا از خداى چه او عالمتر است بآنچه شما در او خوض كنيد يقال أفاض القوم في الحديث وخاضوا فيه إذا تنازعوا فيه و ترادوا (كَفَى بِهِ شَهِيداً) بس است خدا گواه ميان من وشما و او آمرزنده و بخشاينده است .

(قُلْ) بگو اى محمّد (ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ) من مردى نيستم غريب وبديع از ميان پيغمبران ، والبدع والبديع كنصف ونصيف . يعنى اول كسى نيستم كه من دعوى‌پيغمبرى كردم بل پيش از من بسيار پيغمبران بودند . قال عدي بن زيد :

فَلا أَنا بِدْعٌ مِنْ حَوادِثَ تَعْتَرِي   رجالاً عَرَتْ مِنْ بَعْدِ بُؤْسَى وأَسْعَدُ(١)

(وَما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَلا بِكُمْ) ومن ندانم تا بامن وباشما چه خواهند كردن روز قيامت . گفتند چون اين آيت آمد كافران شاد مانه شدند گفتند كار ما وكار محمّد راستست او نميداند كه با او چه خواهند كردن چنانكه نميداند كه با ما چه خواهند كردن ، اگراو را خداى غيب دان فرستاده بودى اورا آگاه كردى كه با او چه خواهند كرد خداى‌تعالى اين آيت فرستاد « ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر » چون اين آيت آمد صحابه گفتند هنيئاً لك يا رسول الله . ترا معلوم شد كه خداى تعالى با تو چه خواهد كرد ما نميدانيم كه

---

(١) من فرد برجسته وبى نظير نيستم فارغ از حوادثى كه عارض ميشود مردان را پس از سختيها كه سعادتمند گردم .

باما چه خواهد کرد خدای تعالی این آیت فرستاد « لیدخل المؤمنین جنّات تجري » و این آیت فرستاد « وبشّر المؤمنین بأنّ لهم من الله فضلاً کبیراً » واین قول انس وقتاده و عکرمه است . عبدالله عباس گفت سبب آن بود که صحابه رسول وأهل البیت او درمکّه سختی میدیدند ازکافران ، رسول ﷺ درخواب دید که از مکّه نقل کرده بود بزمینی پر گیاه و درختان خرما ، رسول صحابه را بگفت ، صحابه گفتند یا رسول الله کی خواهد بودن که ما ازین جور برهیم وتو هجرت کنی بآن زمین که گفتی ؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد « وما أدري ما یفعل بي ولابکم » یعنی ندانم که ما را هجرت کی فرمایند ودر آنجا باما وبا شما چه کنند . حسن بصری گفت معنی آنست که من ندانم که خدای تعالی مرا چه فرماید در حقّ شما از حرب وصلح وأمر ونهی وتعجیل عقوبت وتأخیرش ، بعضی دیگر گفتند : معنی آنست که من ندانم که مآل کارما وعاقبت آن دردنیا بچه آید من بمرگ بمیرم یا مرا بکشند یا عمرمن بسیار ماند یا اندك ماند وندانم که مآل کار شما برچه آید برتصدیق بروید یا برتکذیب ؟ و شما را عذاب کنند یا نکنند ؟ واین پیش ازآن بود که این آیت آمد « وماکان الله لیعذّبهم وأنت فیهم الایة » واین أقوال ـ که متضمن آنست که من ندانم که دردنیا باما وباشما چه کنند ـ بهتر از آن قول اوّلست که دراو نفی علم است ازمآل کار ایشان بآخرت ، برای آنکه باتفاق رسول دانست واو را خبر داده بود خدای که او از اهل بهشت است قطعاً واین خبر درحق معصومان مأمون الجوانب روا باشد که معلوم ازحال ایشان آن باشد که باین خبر اختیار معصیت نکنند ومغری نشوند بقبیح ، واین أقوال بازپسین قول حسن و سدّی وضحّاك و ثمالی است . آنکه گفت (إنْ أتّبِـعُ إلّا مایُوحَیٰ إلَيَّ) ای ما أتّبع من متابعت نمی کنم إلّا آنرا که بمن وحی می کنند و من نیستم إلّا ترسانندهٔ بیان کننده أما از علم غیب وعلم عواقب نزدیك من هیچ نیست .

(قُلْ أرَأیْتُمْ إنْ کانَ مِنْ عِنْدِاللهِ) آنکه گفت بگو ای محمد که چگونه میدانید وچگونه می‌بینید که اگر این قرآن از نزدیك خدایست (وَکَفَرْتُمْ بِهِ) وشما بآن کافر شوید وگواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد براو بمانند آن (فَآمَنَ) او ایمان آرد و شما استکبار کنید چگونه باشد علی ما یجيء شرحه . مفسّران دراین گواه خلاف کردند . قتاده وضحّاك وابن زید گفتند عبدالله سلام است که بر نبوّت وصدق محمد ﷺ گواهی داد . حمید طویل گفت از انس که عبدالله سلام بنزدیك رسول آمد در آنوقت که رسول ﷺ از مکّه به مدینه شد وگفت یا محمد من ترا از مسئله ای بخواهم پرسید که جواب آن مسائل کس نداند

مگر پیغمبری ، مرا خبر ده تا اوّل‌اشراط واعلام قیامت چیست ؟ و اوّل طعام که أهل بهشت خورند چه باشد وفرزندان که آیند از مادر وپدر چرا بهری با مادر مانند وبهری با پدر ؟ در حال جبرئیل آمد خبر داد رسول را . رسول گفت یا عبدالله جبرئیل مرا خبرداد عبدالله گفت جبرئیل دشمن ماست رسول عليه السلام گفت اوّل اشراط قیامت آن باشد که خدای تعالی خلقان‌را از مشرق بمغرب راند . واما اوّل طعام أهل بهشت جگرماهی‌باشد . اما شبه فرزند اگـر آب مرد سابق بود شبه او را بود واگر آب‌زن سابق بود شبه اورا باشد . عبدالله سلام گفت :أشهد أن لاإله‌الاّ اللهوأشهدأنّ محمّداً رسول الله . گواهی‌دهم که خدا یکیست و تو محمّد بنده ورسول اوئی آنگه گفت یا رسول الله اگرجهودان‌اسلام‌مرا بشنوندازدست درافتند (۱)ودرمن وقیعت کنند پیش از آنکه من اظهار اسلام کنم تو حدیث من از ایشان پرسی ، رسول صلى الله عليه وآله جهودان را حاضر کرد گفت چگوئید درحق عبدالله سلام ؟ گفتند سیّدنا وابن سیّدنا ، وخیرنا وابن خیرنا وأعلمنا وابن أعلمنا گفتند سید ومهتروحبر وعالم ماست وپسرسید وحبر وعالم ماست گفت اگر چنانکه او ایمان آرد شما با او موافقت کنید گفتند معاذ الله که هرگز این شود واو بتـو ایمان آرد . عبدالله سلام ازآن میانه برخاست وگفت أشهد أن لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمّداً رسول الله . گفتند هذا شرّنا وابن شرّنا ، این بد ترین ماست وپسر بدترین ماست ودرنقص او افتادند . عبدالله سلام گفت من دانستم که چنین گویند برای آن گفتم که اوّل از ایشان پرس سعد وقّاص گفت نشنیدم که پیغمبر صلى الله عليه وآله کسی را گفت درحیات او که او از أهل بهشت است إلاّ عبدالله سلام را (۲) واین آیت دراو آمد « شهد شاهد من بني اسرائيل على مثله » شعبی گفت از مسروق که شهد شاهد من بنی‌اسرائیل موسی است گفت دلیل براین آنست که‌سوره مکّی است وعبدالله سلام بمدینه ایمان آورد وگفت آیت برآن آمد که رسول صلى الله عليه وآله باجهودان مناظره می کرد مثل زد وگفت چنانکه موسی بر صدق توراة گواهی داد من برصدق قرآن گواهی میدهم وگفتنداین گواه ابن یامین بود ،وگفتند پیغمبری بود از بنی‌اسرائیل (فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ)آن گواه ایمان آورد وشما استکبار کنید و ایمان نیارید . زجّاج گفت جواب این درآیت محذوف است وتقدیر آنست که فآمن أتؤمنون یعنی اگر این قرآن از نزدیك خدای باشد وشما باو کافرشوید وگواهی از بنی اسرائیل گواهی دهد بر صحت او و

(۱) ازتحیر بی اختیار شوند .

(۲) سعد وقاص خود ازعشره مبشره است و از این روایت معلوم میشودکه اصل‌حدیث بشارت این ده تن ببهشت صحیح‌نمیباشد وروایت سعدوقاص‌را ابن‌عبدالبر دراستیعاب نقل‌کرده گویداین حدیثی است ثابت و صحیح وکسی رادرآن سخنی نیست .

ایمان آرد شما ایمان آرید عند اینحال یا نه . قیل : « أفما تهلکون » گفتند محذوف اینست یعنی اگر چنین باشد وشما ایمان نیارید نه هلاك شوید ؟ وحسن گفت اینست « من أضلُّ منکم » یعنی اگر حال چنین باشد و گواه ایمان آرد وشما باستکبار ایمان نیارید از شما ضالّ تر که باشد ؟ چنانکه در دگر آیه گفت « قل أرأیتم إن کان من عندالله ثمّ کفرتم به من أضلُّ ممّن هو في شقاق بعید » این همه محتمل است جز که لابدّ یکی از این باید که تقدیر کنند در کلام تا معنی مستقیم شود ، وبعضی دیگر گفتند محذوف اینست «من المحقّ منّا ومن المبطل» چون حال این باشد واین قرآن از نزدیك خدای باشد و گواه پدید آید و گواهی دهد برصحت او واو ایمان آرد وشما نیارید محقّ که باشد ومبطل که باشد (إنّ اللهَ لا یَهْدِي القَوْمَ الظّالِمِینَ) آنکه گفت خدای هدایت ندهد ظالمان را . إمّا بمعنی حکم وتسمیه و إمّا بره بهشت و نشاید تا هدایت باشد براه دین برای آنکه آیت عام است جمله مکلفان را از مؤمن و کافر قال الله تعالی « وأمّا ثمود فهدیناهم فاستحبّوا العمی علی الهدی » .

(وَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا) گفتند کافران یعنی جهودان آنانکه ایمان آوردند برقول بیشتر مفسّران (لَوْ کانَ خَیْراً) اگر این قرآن و مسلمانی بهتر بودی عبدالله سلام و أصحابش ما را سبق نبردندی براو . و گفتند آیت درمشرکان مکه آمد که ایشان گفتند اگر قرآن واسلام را خیری بودی این گدایان ودرویشان ما را سبق نه بردندی باو ، بل ما سبق بردمانی ایشانرا بآن (وَإِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ هذا إِفْكٌ قَدِیمٌ) وچون باین قرآن مهتدی نمیشوند میگویند این قرآن دروغی است قدیم دیرینه وحکایتی فرا بافته از آن پیشینگان . از جمله آنکه مجبّران از مشرکان برگرفته اند یکی آنست که قرآنرا قدیم خواندند ، و گفتند دروغی است قدیم ومجبّران همین گفتند ، در لفظ قدیم خلاف نیست که گفتند ، أمّا إفك ازآنجا گفتند که گفتند قدیمست ، در ازل هنوز نه جهان بود ونه جهانیان وخدای میگفت موسی چنین گفت وفرعون چنان کرد و عیسی چنین گفت و جهودان چنان کردند وایشان هیچ در وجود نبودند ، نه دروغ باشد ؟ برای آنکه کذب خبری بود کهمخبر برخلاف خبر بود .

(وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً) گفت از پیش این قرآن کتاب موسی که توراة است . « اماماً ورحمة » نصب برحال است وعامل در او محذوف است و التقدیر : «أنزلنا کتاب موسی إماماً ورحمة » ما او رافرستادیم امامی مقتدا که باو اقتداء کنند ورحمتی که باو مهتدی شوند وبثواب ونعیم رسند (وَهذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ) واین قرآن کتابیست که

آنرا تصديق می کند وبر صدق او گواهی میدهد ونصب «لساناً عربیاً» برحال است از عاملی محذوف والتقدیر جعلناه أو أنزلناه وگفتند مفعول به است کأنّه حال أعنی لساناً عربیاً و أول بهتر است (لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا) مدنی وشامی ویعقوب خواندند بتاء خطاب خطاباً للنبیّ صلّی الله علیه وآله وسلّم وباقی قرّاء بیاء خواندند خبراً عن الغائب إمّا عن القرآن أو عن الله تعالی تا بترسانی تو ای محمّد ظالمان کافرانرا باو و یا بترساند قرآن و یـا خدای ایشانرا (وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ) وبشارت ومژده نیکوکاران را و محل او دو وجه را محتمل است از اعراب یکی رفع علی تقدیر وهذا کتاب مصدّق وبشری للمحسنین. أی هو بشری وروا بود که نصب بود علی محل لتنذر أی إنذاراً وبشارة ، وشاید که حال بود علی قراءة من قرأ بالیاء أي منذراً ومبشّراً حال باشد از قرآن ومثاله قوله جئتك لأزورك و إكراماً لك أي مكرماً لك و روا بود که مصدری بود محذوف الفعل أی ولیبشّر المؤمنین بشری .

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا - الآیة) آنانکه گفتند خدای ما الله است پس استقامت کردند وبرای آن بایستادند ایشان آنانند که بدیشان ترسی نباشد ونیزاندوهگین نشوند وتفسیر مثل آیت باستقصا رفته است .

(أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا - الایه) گفت ایشان اهل بهشتند و همیشه آنجا باشند و ازآنجا بیرون نیایند (جَزَاءً) و پاداشت آنچه کرده باشند ونصب جزاء برمفعول له باشد .

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا) عامّه قرّاء خواندند « حُسناً » بضم حاء و سکون سین برمصدر ثلاثی واهل کوفه « إحساناً » خواندند بر مصدر مزید من أحسن إحساناً بدو الف گفت ما أندرز کردیم آدمی را به نیکوئی کردن بامادر و پدرش (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا) ای مشقّة . ابن کثیر ونافع وأبوعمرو خواندند بفتح کاف وباقی بضمّ کاف (وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا) گفت مادر باو باربر گرفت وبار بنهاد باو برنج ومشقّت برای آنکه آبستن را هم درحال حمل رنج رسدوهم درحال وضع و کُرْه و کَرْه لغت است وقیل الکُرْه المشقّة والکَرْه الإکراه (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) وبار بر گرفتنش واز شیر باز کردنش سی ماه بود . جمله مفسّران گفتند حملش شش ماه بود وشیر دادنش دوسال واین دلیل است برآنکه اقل حمل ششماه باشد ، ومحمّد بن اسحاق گفت حملش نه ماه باشد و شیر دادن و باز کردنش بیست ویکماه واین خلاف قرآن است آنجا که گفت « و الوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین » وجملهٔ قرّاء خواندند « وفصاله » بألف مگر یعقوب که اوخواند « و فصله » بی الف وفصل وفصال وفطام یکی باشد وآن ازشیر باز گرفتن است . وأمیرالمؤمنین علی صلوات الله

وسلامه عليه باين آيه تمسّك كرد بر آنكه مدّت حمل ششماه باشد وآن قصّه برفت (حَتّىٰ إذا بَلَغَ أَشُدَّهُ) تا برسيد بحد بلوغ و گفتند بغايت برنائى وتمام قوّت . مجاهد گفت سى وسه سال. بعضى ديگر گفتند سى‌سال. بعضى ديگر گفتند از هيجده سال تا چهل سال (وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) وبچهل سال برسيد . سدّى گفت وضحّاك آيت درسعد أبى‌وقّاص آمد و قصّه او برفت . وبعضى ديگر گفتند آيت‌درشأن أبوبكر آمد و پدرش أبو قحافه عثمان بن عمرو و مادرش امُّ الخير بنت صخربن عمرو ، چون أبوبكر بچهل سال ايمان آورد برسول صلّى الله عليه وآله وسلّم .

(قالَ) گفت (رَبِّ أَوْزِعْني) بار خدايا مرا الهام ده تا شكر نعمت تو كنم يعنى الطافي كن با من كه عند آن ممتنع شوم ازعقوق و تضييع حقوق و الايزاع الحمل على الوزع وهوالكفّ والمنع وقولهم :لابدّ للناس من وزعة وقال‌النابغة :

« و قُلْتُ أَلَمّا َنصْحُ وَالشَّيْبُ وازِعٌ » (١) اى مانع .

(أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الّتي أنعَمْتَ عَلَيَّ) كه شكر كنم آن نعمت را كه كردى با من وبا مادر وپدر من وعملى كنم صالح كه ازمن ببينى (وأَصْلِحْ لِي في ذُرِّيَتي) ومرا بصلاح دار در فرزندانم يعنى توفيق صلاحم ده درحق ايشان (إنّي تُبْتُ إلَيْكَ) كه من بادرگاه‌تو گريختم ومن از جملهٔ مسلمانانم .

(أُولٰئِكَ الّذينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحسَنَ ما عَمِلوا) ايشان آنانند كه عمل نيكو تر از ايشان قبول كرده اند و كنند (وَنَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئاتِهِمْ) ودر گذراند از سيّئات ايشان ومعاصيشان . حمزه و كسائى وخلف خواندند نتقبل ونتجاوز بنون على الخبر عن نفس‌المتكلّم ونصب نون أحسن ، وباقى‌قرّاء يُتقبّل ويُتجاوز بياء مضموم على ما لم‌يسمّ فاعله معنى قراءت اول نپذيريم از ايشان نكوتر آنچه كرده باشند ودر گذرانيم از گناه ايشان ومعنى قراءت دوم بپذيرندنيكوتر آنچه‌ايشان كرده‌باشندودر گذراند ازبديهاشان(فِي أَصْحابِ الْجَنَّةِ) درزمرهٔ‌اهل بهشت (وَعْدَ الصِّدْقِ الّذي كانُوا يُوعَدُونَ) وعدهٔ راست كه ايشان را دادند در دنيا ونصب او برمصدرى است محذوف الفعل كأنّه قال : وعدهم وعد الصّدق و « الّذي » بدل وعد است وشايد تا صفت او باشدوالصلة والموصول في محلّ النصب . قوله تعالى :

---

(١) يعنى آيا مابهوس نيامديم وموى سفيد مانع لهو وهوس است .

وَالَّذي قالَ لِوالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُما أَتَعِدانِنِي أَنْ أُخرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ
وآنكه گفت مرپدر ومادرش‌را اف مرشمارا آيا وعده داديد مراكه بدر شوم و بتحقيق گذشته قرنها
مِنْ قَبْلي وَ هُما يَسْتَغيثانِ اللهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ فَيَقُولُ
ازپيش‌من وآنها فريادخواهي‌ميكردند خدا را واى برتو ايمان‌آور بتحقيق وعدهٔ خدا راست‌است پس‌ميگويند
ما هٰذا إِلَّا أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (١٧) أُولٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ في أُمَمٍ قَدْ
نيست اين‌خبرمگر افسانه‌هاى پيشينگان آنگروه‌كسانيندكه‌راست‌شد برآنها گفتار درگروههائى بتحقيق
خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ (١٨) وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ
گذشته از پيش آنها از جنى و آدميزاد بتحقيق‌آنها بودند زيانكاران وبراى همه مرتبه‌هاست
مِمّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (١٩) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ
ازآنچه‌كردند وتاتمام جزادهد كارهاشانرا وآنها نه ستم‌كرده شوند وروزيكه عرض‌كرده شوندكسانيكه
كَفَرُوا عَلَى النّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ في حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِها فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ
كفر ورزيدند برآتش‌برديد لذتهاى خود رادرزندگانى دنياتان وبهره‌ور شديد بآن پس‌امروزجزاداده‌شويد
عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ (٢٠)
شكنجه خواركننده بسبب آنچه بوديد شما تكبر ميكرديد در زمين بغير حق وبآنچه بوديد بد ميكرديد
وَاذْكُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ
و ياد آور برادر عاد را چون بيم‌كرد گروهش را در وادى ريك انبوه شده بتحقيق گذشته بيم كنندگان
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ
از پيش روى او و از عقب او آنكه نپرستيد مگر خدا را بتحقيق من مى‌ترسم برشماها شكنجه روز
عَظِيمٍ (٢١) قالُوا أَجِئْتَنا لِتَأْفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا إِنْ كُنْتَ
بزرگ‌را گفتندآيا آمدى‌ماراتا بگردانى‌مارااززخدايان ما پس‌بياور مارابآنچه وعده‌كردى‌مارااگرهستى
مِنَ الصّادِقِينَ (٢٢) قالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ وَ أُبَلِّغُكُمْ ما أُرْسِلْتُ بِهِ وَ لٰكِنِّي
از راستگويان گفت جزاين نيست‌كه دانش نزدخداست وميرسانم‌شمارا آنچه فرستاده شدم‌بان وليكن‌من

أَرٰيكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ (٢٣) فَلَمّا رَأَوْهُ عارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قالُوا
میدانم شمارا گروهی‌را که نادانی‌کنید پس چون‌دیدند آنرا ابری‌که درآورنده‌بود رودخانهاشانرا گفتند
هٰذا عارِضٌ مُمْطِرُنا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ (٢٤)
اینست ابریکه باران‌دهنده‌است مارا بلکه آنست آنچه شتاب‌کردید بآن‌بادیست درآن شکنجه‌ایست دردناك
تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّها فَأَصْبَحُوا لا يُرىٰ إِلّا مَساكِنُهُمْ كَذٰلِكَ نَجْزِي
هلاك‌میکند هرچیزرا بفرمان پروردگارش پس گردیدندکه دیده نشد مگر مسکنهاشان اینچنین پاداش کنیم
الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ (٢٥) وَ لَقَدْ مَكَّنّاهُمْ فِيما إِنْ مَكَّنّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنا
گروه گنهکاران را وبتحقیق جایگاه دادیم‌آنهارا درآنچه اگرجایگاه ندادیم‌شمارا درآن وگردانیدیم
لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَلا أَفْئِدَتُهُمْ
مرآنها را گوش‌ها و دیده‌ها و دلها پس کفایت نکردشان گوش آنها و نه چشمهاشان و نه دلهاشان
مِنْ شَيْءٍ إِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اللهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (٢٦)
هیچ چیز چون بودند انکار میکردند بآیات خدا و فروگرفت آنهارا آنچه بودند بآن استهزا میکردند
وَ لَقَدْ أَهْلَكْنا ما حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرىٰ وَ صَرَّفْنَا الْآياتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٢٧)
وبتحقیق هلاك کردیم‌ما آنچه دور شما بود ازدیه‌ها و مکررکردیم آیتها را شاید آنها باز گردند
فَلَوْ لا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ قُرْباناً آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا
پس اگر نبود یاری کردنشان کسانی را که گرفتند از غیر خدا برای نزدیکی خدایانی بلکه گمراه شدند
عَنْهُمْ وَ ذٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (٢٨) وَ إِذْ صَرَفْنا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ
از آنها و اینست دروغ آنها و نبودندکه بربافند و چون گردانیدیم بسوی توگروهی از جن را
يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا فَلَمّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلىٰ
که می‌شنوند قرآن را پس چون حاضر شدند آنرا گفتند خاموش باشید پس‌چون‌گذارده‌شد برگشتند بسوی
قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ (٢٩) قالُوا يا قَوْمَنا إِنّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ
گروه‌آنها بیم‌کنندگان گفتند ای‌گروه ما بتحقیق ما شنیدیم کتابی را که فرستاده شد ازپس موسی

مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلىٰ طَريقٍ مُسْتَقيمٍ (٣٠) يا قَوْمَنا

تصديق كننده مر آنچه پيش روىاوست راه مينمايد بسوى حق وبسوى راه راست ای گروهما

أَجيبُوا داعِيَ اللهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ

جواب گوئيد خواننده خدا را و بگرويد باو ميآمرزد مر شما از لغزشهاى شما و ميرهاند شما را از

عَذابٍ أَليمٍ (٣١) وَمَنْ لا يُجِبْ داعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ

شكنجه دردناك وكيست نه جواب‌گويد خواننده خداراپس نيست عاجزكننده درزمين ونيست مر اورا

مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءُ أُولٰئِكَ في ضَلالٍ مُبينٍ (٣٢) أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذي خَلَقَ

از غير او دوستان آن گروه در گمراهى هويدايند آيا و ديدند آنكه خداست آفريد

السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ بَلىٰ إِنَّهُ

آسمانها و زمين را و آزار نكشيد بآفريدشان توانا بر آنكه زنده كند مردگان را آرى بتحقيق

عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ (٣٣) وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ أَلَيْسَ هٰذا بِالْحَقِّ

او بر همه چيز تواناست و روزى كه عرض كرده شوند آنانكه‌كافر شوند برآتش آيانيست اين بحق

قالُوا بَلىٰ وَ رَبِّنا قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (٣٤) فَاصْبِرْ

گفتند آرى سوگند بپروردگار ما گفتند پس بچشيد شكنجه رابآنچه بوديدكافر شديد پس شكيباباش

كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما

چنانكه شكيبا شدند صاحبان ثابت از پيغمبران وشتاب مكن براىآنهاگويا آنها روزى كه بينند آنچه

يُوعَدُونَ (٣٥) لَمْ يَلْبَثُوا إِلّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ

وعدهٔ شوند درنك نكردندجزساعتى را ازروز رسانيدنى‌است پس آيا هلاك كرده شوند مگر گروه

الْفاسِقُونَ (★) .

بدكاران .

قوله تعالى (وَالَّذي قالَ لِوالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُما) و آنكه گفت مادر وپدرش را افٌ شما را ، آنكه او رادعوت كردند بايمان بخداى وببعث ونشور . واُفٌ كلمه كراهت است در

مکروهات استعمال کنند ومردم ضجر گویند ، و گفتندمعنی آنست که نتناً لکم أوْ قذراًچنانکه کسی گوید که بوی ناخوش شنود و کذلك التفّ و گفتنداُف وسخ گوش باشد وتف وسخ ناخن این أصل کلمه است آنگه در مکروهات استعمال کنند (أتَعِدانِني) مرا وعده میدهید که مرا ازگور بیرون خواهند آوردن وزنده کردن (وَقَدْ خَلَتِ القُرُونُ مِنْ قَبْلي)وازپیش من امّتان گذشته اند ورفته وهیچ باز نیامدند (وَهُما يَسْتَغيثانِ اللهَ) ومادرش‌وپدرش‌فریاد میخوانند بخدا و میگفتند (وَيْلَكَ آمِنْ) وای بتو ایمـان آر بخدای و ببعث و نشور (إنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ) که وعده خداحق‌است ودرست (فَيَقُولُ ما هذا إلّاأساطيرُ الأوَّلينَ) او میگوید نیست آنکه شما مرا گوئید و وعده میدهید از حدیث و بعث و نشور إلاّ أفسانه پیشینگان . عبدالله عباس ومجاهد وابوالعالیه وسدّی گفتند آیت در حق عبدالله بن أبی‌بکر آمد ،و گفتند عبدالرحمن بن أبی‌بکرچون مادر وپدر اورا باسلام‌خواندند وبروالحاح کردند و گفتند ایمان آر بخدای تعالی وبعث ونشور، او گفت عبداللهِ‌جذعان را وعامر کعب راومشایخ قریش را زنده باز کنید تا من از ایشان این حدیث باز پرسم تا اصلی هست این را یانه ؟ محمّد ابن زیاد گفت معاویه علیه اللّعنه نامه‌ای‌نوشت بمروان تا بیعت مردمان برای یزید بستاند . عبدالرحمن بن أبی‌بکر گفت معاویه میخواهد تا این کار بمانند آن کند که هرقل و کسری کردند که پدران برای فرزندان رها کنند بمیراث ، مروان گفت خاموش باش و او برمنبر بود ،توآنی که درحق تو آمد «والّذي قال لوالديه اُف لكما ـ الايه» عائشه بشنید گفت دروغ میگوئی ومن دانم که آیت در حق که آمد واگر خواهی تا بگویم بنام ونسبش ولیکن رسول خدای پدرت را لعنت کرد وتو درپشت اوبودی تو نتیجهٔ لعنت رسول خدائی .

(اُولئِكَ الّذينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ القَوْلُ في أُمَمٍ) گفت آنان که عبدالرحمن بن أبی بکر نام برد ایشانرا از قریش ، وخواست تا باز زنده کنندشان برای او تا از ایشان خبری پرسد آنانند که عذاب برایشان واجب شد در میان جماعتی که رفتند وگذشتند پیش ایشان از جملهٔ کافران جن وانس وایشان زیانکاران بودند ازآنجا که بر کفر مردند . حسن و قتاده گفتند آیت‌عام‌است اگرچه‌بریك کس حوالت‌است ومبهمی است‌مجهول‌برسبیل مثل گفت‌خدای تعالی تا باز نماید که هر که چنین گوید حکمش این باشد و گفتند مراد یك شخص‌است‌نامعین کافر عاق درمادر وپدر .

(وَلِكُلٍّ دَرَجاتٌ) ای ولكل واحد من الفريقين گفت هریکی را از آن دو گروه مؤمن وکافر درجاتی ومنازلی وپایهاست، مؤمنان را ازبالا وکافران را اززیرازآنچه کرده باشند

برحسب عمل ايشان (وَلِيُوَفِّيَهُمْ) وتا تمام بدهد ايشان را عملشان يعني جزای عملشان. مکيان وبصريان خواندند بياء خبراً عن الله تعالى ، خدای بدهد . و باقی قرّاء بنون خواندند علی إخبار الله تعالى عن نفسه (وَهُمْ لاَيُظْلَمُونَ) وبر ايشان ظلم نکنند و حق ايشان باز نگيرند ونقصان نکنند .

(وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ) گفت آن روز كه عرضه كنند كافران را بردوزخ .

(أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا) در كلام محذوفی هست أی يقال لهم گويند ايشان را خوشيهای خود ولذت‌های خود به‌برديد در زندگانی دنيا يعنی قضای شهوات گرديد وآنچه شما را آرزو بود در دنيا بكرديد و بجای‌آورديد (وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا) وبآن برخوردار شديد . أبوجعفر وابن كثير ويعقوب خواندند «ءأذهبتم» بر استفهام وباقی قرّاء بريك الف برخبر ، وأهل شام در اوخلاف كردند وبرهردو قراءت معنی تقريع و توبيخ است يقول العرب أنت الّذی فعلت كذا (فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ) امروز جزا دهند شما را عذاب هوان وخواری ، و اين صفت عقابست برای‌آنكه عقاب مقرون باشد باستخفاف و أهانت و باين جداشوداز ديگر آلام ومضرّات (بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الأَرْضِ) بآن تكبّر كه كرديد در زمين بناحق وبآن فسق و خروج ازفرمان خدای تعالى. وخدا وصف كرد كافران را بآنكه همت ايشان مصروف باشد با شهوات و قضاء آن واستمتاع بانواع لذّات وصفت مؤمنان را و صالحان خلافت اين باشد .

ثوبان روايت كند مولی رسول ﷺ كه چون رسول بسفری خواستی رفتن آخر كسی را كه ديدی فاطمه زهرا بودی عليها السلام واول كس را كه ديدی چون باز آمدی هم اوبودی وابتدا باو كردی روزی از بعضی سفرها درآمد فاطمه را عليها السلام از غنيمت خيبر گليمی خيبری بودچون بشنيد كه رسول ﷺ ميآيد آن گليم را بدرحجره فرو گذاشت رسول ﷺ چون بدرحجره فاطمه رسيد چنان ديدبر گرديدوبرفت ساعتی فاطمه انتظار ميبرد رسول نيامد ، گفتندرسول ﷺ بيامد و باز گشت ، حضرت فاطمه برخاست و بحجرهٔ رسول آمد و گفت يـا رسول الله عادت چنان بود كه هر وقت مراا كرام فرمودی چون ازسفر درآمدی اين نوبت اين حرمان ازچه سبب بود ؟ گفت يا فاطمه من بر عادت آنجا آمدم وليكن در سرای توبررسم درسرای جبّاران ديدم پرده‌فرو گذاشته ، باز گشتم آنكه گفت «مالال محمد وللدنيا فإنّهم خلقوا للاخرة وخلقت

الدنيا لهم » آل محمد را بادنيا چكار است كه ايشانرا از براى آخرت آفريده‌اند و دنيا را براى ايشان ، او برفت وپرده از در سراى دور كرد و درخبر است كه يكروز رسول در حجرهٔ فاطمه رفت حسن و حسين را ديد دست و رنجى ازسيم در دست كرده و ايشان كودك بودند ايشان را پيش خواند و از دست ايشان باز كرد و ثوبان را داد گفت ببر بفروش و براى فاطمه قلاده بخر از مهرك يمانى و براى كودكان دو دست و رنج عاجين « فإنّ هؤلاء أهل بيت لا اُحبّ أن يذهبوا طيباتهم في حياتهم الدّنيا » كه اينان أهل بيتى‌اند كه من نميخواهم تا اينان لذت خود در زندگانى دنيا ببرند ، وابوهريره گفت والله كه طعام مابا رسول نبودى الا الاسودان التمّر والماء إلاّ خرما و آب و از اين طعامها كه شما خوريد ما نشناسيم، و عبدالله بن قيس الاشعرى گفت روزى با رسول خداى بيرون بوديم باران بما رسيد بوى ناخوش پديد آمد از ما چون بوى گوسفند ازآنكه جامهاي‌ما از پشم گوسفندان بود . و كلام أمير المؤمنين عليّ صلوات‌الله و سلامه عليه ازين‌معنى‌مشحو نست وخطبهاى اودرين معنى بسيار است على الخصوص خطبه‌اى كه مفضّل بن عمر روايت كرد از صادق جعفر بن محمد ازپدرانش ازأمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليهم كه حضرت أمير المؤمنين خطبه كرد روزى ودرآنجا گفت «والله ما دنيا كم عندي إلاّ كسفر على‌منهل حلّوا إذ صاح بهم صائحهم فارتحلوا ، ولالذاذتها في عيني إلاّ كحميم أشربه غسّاقاً ،أو علقم أتجرّعه زعاقاً ، أوسمّ أفعاة اُسقاه دهاقاً ، أوقلادة من نـار أوهقها حناقاً ، ولقد رقعت مدرعتي هذه حتّى استحييت من راقعها ، وقال‌لي اُقذف بها قذف الاتن لا يرتضيها ليرقعها ،فقلت اُعزُب عنّي:

فـ«عندالصّباح يحمدالقوم السّرى و ينجلي عنهم غيابات الكرى»

والله لوشئت لتسربلت بالعبقريّ المنقوش من ديباجكم . ولشربت الماء الزّلال برقيق زجاجكم ولأكلت لُباب البرّ بصدور دجاجكم ، ولكنّى اُصدّق الله جلّت عظمته حيث قال : « من كان يريدالحيوة الدّنيا وزينتها نوفّ إليهم أعمالهم فيهاو هم فيها لايبخسون . اُولئك الّذين ليس لهم في الاخرة إلاّ النار » فكيف أستطيع الصّبر على نار لو قذفت بشررة من شررها إلى الأرض لأحرقت نبتها ، و لو اعتصمت نفس بقلّة لأنضجها وهج النّار في قلّتها ، و أيّما خير لعليّ ؟أن يكون عندذي العرش مقرّباً ، أويكون في اللّظى خسيئاً مبعداً ، مسخوطاً عليه‌بجرمه معذّباً ، و الله لأن أبيت على حسك السعدان‌مرقّداً و تحتى أطمار على‌سفاها ممدّداً ، أواُجرّ في أغلالي مصفّداً أحبّ إليّ من أن ألقى‌محمداً خائناً في ذي يتمة أظلمه بفلسه متعمّداً ولم أظلم اليتيم وغير اليتم لنفس تسرع إلى البلى قفولها ، ويمتدّ في أطباق الثرى حلولها،وإن عاشت رويداً

فبذي العرش نزولها .

معاشر شيعتي احذروا فقد عضّتكم الدُّنيا بأنيابها تختطف منكم نفساً بعد نفس كذئابها ، و هذه مطايا الرَّحيل قد اُنيخت لر كّابهاألاإنَّ الحديث ذوشجون ، فلايقولنَّ قائلكمإنَّ كلام عليٍّ متناقض لأنّه كلام عارض ، ولقد بلغني أنَّ رجلاً من قطّان المدائن تبع بعد الحنيفيّة علوجه ، و لبس سربالة دهقانيةمنسوجة ، و تضمّخ بمسك هذه النوافج صباحه ، و تبخّر بعود الهند رواحه ، وحوله ريحان حديقة يشمُّ تفّاحه ، وقد مدَّلهمفروشات الرُّوم على سرره ، تعساً له بعد ما ناهز السبعين منعمره ، و حولهشيخ يدبُّعلى أرضه منهرمه وذويتمة تضوَّر منضرّه و من قرمه ، فما و اساهمبفاضلات منعلقمه ،لئن أمكنني اللهمنه لاخضمنّه خضمالبرِّ ، ولاقيمنَّ عليه حدَّاًمنيد، ولأضربنّه الثمانين بعدحدٍّ ، ولأسدّنَّ عليهمن جهله كلَّمسدٍّ ، تعساًله أفلا شعر؟ أفلاصوف ؟ أفلاوبر؟ أفلارغيف قفارالليل إفطار[معدم] ؟ أفلا عبرة على خدٍّ في ظلمة ليال تنحدر؟ ولوكان مؤمناً لاتّسقت له الحجّة إذاضيّع مالايملك .

و الله لقد رأيت عقيلاً وقد أملقحتّى استماحنى من برِّكم صاعاً و عاودني فيعشروسق من شعيركم تقضمه جياعه ، و يكاديطوى ثالث أيّامه خامصاً ما استطاعه ، ولقد رأيت أطفاله شعث الألوانمن ضرّهم كأنّما اشمأزّت وجوههم من قرّهم ، فلمّا عاودني في قوله و كرّره أصغيت إليه سمعي فغرّه فظنَّ أنّني اوتغ ديني ،و اتّبع ما أسرّهأحميت له حديدة لينزجرإذلا يستطيع منها و لايصطبر ثمَّ أدنيتها من جسمه فضجَّ من ألمه ضجيج ذى دنف يئنُّ من سقمه وكاد يسبّني سفهاً من كظمه ، و لحرقه فيلظى أضنى له من عدمه ، فقلت له : ثكلتك الثّواكل ياعقيل أتئنُّ من حديدة أحماها إنسانها لمدعبه ، و تجرُّني إلى نار سجرها جبّارها لغضبه ، أتئنّ من الأذى ولاأئنُّ من لظى ، و الله لوسقطت المكافاة عنالاُمم و تركت في مضاجعها باليات فيالرُّمم لاستحييت منمقت رقيب يكشف فاضحات الأوزار تنسّخ ، فصبراً على دنيا تمرّ بلأوائها كليلة بأحلامها تنسلخ ، كم بين نفس في خيامها ناعمة ، و بين أثيم في الجحيم يصطرخ ، فلا تعجب من هذا .

و اعجب بلاصنع منّا من طارق طرقنا بملفوفات زمّلهافي وعائها و معجونة بسطها علىإنائها فقلتله أصدقةٌ أم نذرٌ أمزكوةٌ وكلٌّ ذلكمحرَّم علينا أهل بيت النبوّة ، و عوّضنا منهخمس ذي القربى فيالكتاب والسنّة ، فقالي لاذاك ولاذاك ولكنّه هديّة .

فقلت له : ثكلتك الثواكل أفعن دين الله تخدعني بمعجونة عرّقتموها بقندكم و خبيصة

صفراء أتيتمونى بها بعصير تمركم . أمختبط أم ذوجنّة ؟ أمّ تهجر، أليست النفوس عن مثقال حبّة من خردل مسؤولة فما ذا أقول في معجونة أتزقّمها معمولة والله لو اُعطيت الأقاليم السّبعة بما تحت أفلاكها و استرقّ لي قطّانها مذعنة باملاكها على أن أعصي الله في نملة أسلبها شعيرةً فألوكها ما فعلت ولا أردت (و ذلك على مستعار الكلام ومجاز القول) ولدنياكم أهون عندي من ورقة في فم جرادة تقضمها وأقذر عندي من عراقة خنزير يقذف بها أجذمها ، أمرُّ على فؤادي من حنظلة يلوكها ذوسقم فيبشمها ، فكيف أقبل ملفوفات عكمتها في طيّها ، و معجونة كأنّها عُجنت بريق حيّة أوقيئها ، اللّهمّ إنّي نفرت عنها نفار المهرة من كيّها « اُريه السها و يريني القمر » ءأمتنع من وبرة من قلوصها ساقطة ، و ابتلع إبلاً في مبركها رابطة، أدبيب العقارب من وكرها ألتقط ، أم قواتل الرّقش في مبيتي أرتبط ، فدعوني اكتفي من دنياكم بملحي وأقراصي فبتقوى الله أرجو خلاصي ، مالعليّ ونعيم تفنى ولذّة تنتجها المعاصي ، سألقى و شيعتي ربّنا بعيون ساهرة وبطون خماص ، ليمحّص الله الّذين آمنوا ويمحق الكافرين ، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيّئات أعمالنا .

و اين خطبه جامعست اين معنى را كه لايق اين آيت هست وبعوض آن آورديم كه در تفسيرها آورده‌اند از كلام زهّاد وسير عبّاد و براى آن بتازى بياورديم تا رونق فصاحت ومبالغه بلاغت در كلام أو عليه السلام كه براو مسحه‌اى از طلاوت كلام نبوى است . وطراوتى از كلام ربّانى بتوفيق إلهى فوت نشود ، و اين يك خطبه از كلام او اينجا بس است و از جمله آنچه در اين خطبه هست حديثى است كه مفرد ديدم در زهد او باسناد، كه روزى يكى ازدوستان اواورا معقودى ساخته بهديه آورد و در پيش او بنهاد اوانگشت فرو برد بدو وبرآورد و در اومينگريد آنگه گفت رنگش نيكوست و بويش خوش است ندانم تا طعمش چه باشد آنگه انگشت بسترد و از پيش خود دور كرد ، گفتند يا أميرالمؤمنين اين برتو حرام است ؟ گفت نه و ليكن من راعى رعيّتى‌ام ، كى روا دارم كه در رعاياى من بسيار كس باشند كه ايشان آرزومند اين و كمتر ازاين باشند من امروز ازاين بخورم فردا بقيامت خداى را چه گويم وازعهدهٔ اين چگونه بيرون آيم آنگه اين بيت بگفت :

وَ حَسْبُكَ داءً أن تَبيتَ بِبِطْنَةٍ وَ حَوْلَكَ أكْبادٌ تَحِنُّ إلى قِدِّ(۱)

از اوچه بديع است اين و امثال اين اورا مولائى بود ازمواليان، اورا أبوالاسودالدّئلى گفتندى پس از آنكه حضرت أميرالمؤمنين صلوات الله وسلامه عليه بجوار رحمت ايزدى پيوست

(۱) درد تو اين بس كه باشكم پر شب بروز آرى و پيرامون توجگرهائى آرزوى ليسيدن پوست داشته باشند .

معاويه خواست تا او راواستمالت دهد، باشد که از دوستی علی بر گرداند او را هروقتی تحفه و برّی ولطفی کردی وچیزی فرستادی، یکروز هدیّه‌ای‌فرستاد اورا أنواع حلواها دراو چون بخانه أبوالاسود بردند و بنهادند ودر آنجا شهد بزعفران بود، دختر کی کوچك داشت ابو ـ الاسود پنج شش ساله، بدوید واز آن‌پاره‌ای‌بر گرفت ودردهن‌نهاد ، پدراو اورا گفت ای‌دخترك بیفکن که زهر است گفت چرا گفت نمیدانی که پسر اُمیّه فرستاده است‌بما تا ما را ازدوستی اهل بیت بر گرداند دخترك آنچه در دهن داشت بیفکند و میگفت اتخدعنا بالشّهد المزعفر عن السیّد المطهّر ، آنگه این بیتها انشاء کرد :

أَبِالشَّهْدِ المُزَعْفَرِ يَابْنَ هِنْدٍ　　عَلَيْكَ نَبِيعُ أَحْساباً وَ دِينا
مَعاذَ اللهِ لَيْسَ يَكُونُ هذا　　وَ مَوْلينا أَميرُ المُؤْمِنينا (١)

و در خبر است که یکروز رسول ﷺ بر أهل‌صفّة ـ و آن جماعتی درویشان بودندملازم مسجد ـ مطّلع شد و ایشان پارهای پوست و ادیم بر جامه می‌دوختند ازآنکه خرقه‌نداشتند گفت حال امروز بهتر است از آنکه روزی آید که یکی از شما بامداد حلّه‌ای پوشد و نماز دیگر حلّه‌ای و بامدادجفنه‌ای پیش‌اوآرند ازطعام و نمازشام‌جفنه‌ای،و خانهٔ او بجامهٔ دیباچنان آراسته باشد که خانه کعبه ، گفتند یا رسول الله نه آن بهتر باشد ؟ گفت لابل این بهتر باشد شما را اگر باو بایستید .

و در خبر است که یکی از صحابه گفت ، و أظنّه سلمان ، درنزدیك رسول شدم در آن وقت که او زنان را بجای بگذاشته بود گفت اورا دیدم بر حصیری درشت خفته برهنه ، برخاست و گیاه آن حصیر سطبر در پهلوهای او اثر کرده ، من بگریستم . مرا گفت چرا میگریی ، گفتم یا رسول الله کسری و قیصر در دیباهای‌رومی و ملکی بخسبند و این حصیر پهلوی تو رنجور کرده است و در او اثر کرده ، گفت یا فلان راضی نباشی که ایشان رادنیا باشد و ما را آخرت « أولئك قومٌ عجّلت لهم طيّباتهم في حياتهم الدّنيا » ایشان قومی‌اند که طیّبات ایشان در دنیا معجّل بایشان دادند . در خبر است که یکی از بزرگان صحابه در بازار پیش جابر عبدالله انصاری باز آمد اورا دید که پاره‌ای گوشت به خانه میبرد گفت چیست این؟ گفت أهلم در خانه گوشت آرزو کرده ، اورا گفت اگر هر چه آرزو باشد شما را در دنیا معجّل کنیدترسم از أهل آیت شوید که حضرت حق جلّ جلاله گفت « أذهبتم طيّباتكم في

---

(١) ای پسرهند آیا به‌عسل زعفران زده ماحسب و دین خودرا بتو بفروشیم . پناه بخدا میبریم وهرگز این نخواهد شد و مولای ماامیرالمومنین (ع) است .

حیوتکم الدّنیا و استمتعتم بها » .

(وَاذْكُرْ أَخاعادٍ إِذأَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحقافِ ـ الآیة) یادکن ای محمّد برادر عادرا یعنی هود را . و برادری او با ایشان از جهت نسب بود ، چون بترسانید قومش را بأحقاف ، عبدالله عباس گفت أحقاف نام وادی است میان عمّان و مَهْرَه . مقاتل گفت منازل عاد بیمن بود دد حضرموت (۱) بجائی که آنرا مَهْرَه گویند که اشتران نیکو را بآنجا نسبت کنند مَهری گویند ایشان أهل خیام بودند چون ربیع بودی بگیاه خوار از آنجا برفتندی وبدیگراوقات بآنجا آمدندی و از قبیله ارم بودندی . ضحّاك گفت أحقاف نام کوهی است بشام . مجاهد گفت زمینی است که آنرا حسمی گویند قتاده گفت عاد قبیله‌ای بودند بیمن در زمین ریگستان بدریا نزدیك برزمینی که آنرا شحر خواندند . ابن زید گفت أحقاف جمع حقف باشد واین ریگی باشد دراز برشبه رسنی . کلبی گفت احقاف کوهی است که آب ازو بمأْزَمَین شود(۲) خلیل گفت ریگ بزرگ باشد . کسائی گفت پشتهٔ ریگ گرد باشد یکیرا حقف گویند مثل ستر وأستار و عدل و أعدال و حمل وأحمال و گفتند حقف وجمعه حقاف وجمع الجمع احقاف قال الأعشی :

فَباتَ إلیٰ أرْطاةِ حِقْفٍ یَکُنُّهُ حَریقَ شِمالٍ یَتْرُكُ الوَجهَ أقتَما (۳)

---

(۱) میان علماء در منازل قوم عاد اختلاف بسیار است وبتحقیق معلوم نیست کجابودند و درسوره شعرا گذشت که قوم عاددر جائی میزیستندکه آب وبرکه بود استخرها میساختند وبرسر بلندی‌هابرای خوشگذرانی‌عمارت میکردند وارم ذات العماد ازبناهای‌آنان بود بالجمله مردمی مرفه ومتمدن‌وثروتمند بودند ودر حضرموت‌چنین زندگانی‌بعید مینماید بکلده و بابل‌بیشتر مناسب است‌ارم ذات العماد هم‌ظاهراً در بابل بوده است والله العالم و طبری نیکوگفت جائز است‌کوهی در شام باشد و جائز است وادی‌میان عمان و حضرموت و جائز است شحرباشد، در دانستن‌آن عمل بفریضه نیست و در جهل آن‌هم‌ترك‌واجبی نیست هرجا بود صفتش این بود .

(۲) مأزمین‌حدمیان مشعرالحرام و عرفات است ودرمعجم‌البلدان‌گوید نام قریه‌ای‌در شام‌نیزهست و بنظر میرسد این قول نزدیکتر بقول‌کسی است‌که آنرا کوهی در شام گفته است و عمالقه گروهی بودند در بسیاری ازبلاد عربستان وعراق وشام بلکه مصرنیز متفرق بودند مانند ترکان درممالك مشرق پس از اسلام ،ودولت ها داشتند وعاد وارم هم‌از عمالقه‌اند چنانکه اهل تاریخ گفته‌اند و دورنیست‌که‌در شام نیز دولتی داشتند .

(۳) یعنی به جانب درختی در توده ریك نزدیك شدکه او را از سوزش بادشمال نگاهدارد که روی راگرد آلوده میکرد.

قال العجاج « باتَ إلىٰ أرْطاةِ حِقْفٍ أحقَفا » أي مائل والفعل منه احقوقف .

قال الرّاجز « سماوةُ الهلالِ حتّى احقَوْقفا » (١) أي انحني واستدار .

(وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) و پيغمبران ديگر گذشته بودند پيش او يعنى پيش هود (وَمِنْ خَلْفِهِ) و ازپس او وآنانكه ازپس او باشند گذشته نباشند چگونه گفت خلت من خلفه گوئيم از آن بابست كه فعلى در او مضمر باشد لائق حال او و تقدير آنست خلت النّذر من بين يديه و منهم من يأتي من خلفه چنانكه « علّفتها تبناً و ماءً بارداً » و گفتند باين تقدير حاجت نيست چه اين وقت كه خداى اين حكايت كرد در عهد رسول ما بهرى از پيش او گذشته بودند و بهرى ازپس اوهم گذشته بودند (ألّا تَعْبُدُوا إلّا اللهَ) يعنى جمله پيغمبران كه آمدند آنان كه پيش هود بودند وآنانكه ازپس او بودند همه بآن آمدند كه گفتند جز خداى تعالى ميپرستيد (إنّي أخافُ عَلَيْكُمْ) كه من مى‌ترسم بر شما ازعذاب روزى بزرگ و آن روز قيامت است اين‌از كلام هود است .

(قالُوا) گفتند كافران بجواب هود (أجِئْتَنا) آمديدبما (لِتَأفِكَنا عَنْ آلِهَتِنا) تا ما را بر گردانيد از خدايان ما والإفك الصرف (فَأتِنا بِما تَعِدُنا) بياريد بما آنچه مارا وعده ميدهيد از عذاب اگر تو ازجمله راستگويانى .

(قالَ) گفت يعنى هود عليه السلام (إنّما العِلْمُ عِنْدَ اللهِ) علم به نزديك خداست بوقت عذاب كه كى خواهد بودن (وأُبَلِّغُكُمْ ماأُرْسِلْتُ بِهِ) ومن بشماميرسانم آنچه مرا بآن فرستاده‌اند أداء رسالت و بيان شريعت . (وَلٰكِنّي أرٰيكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ) وليكن من شما را گروهى نادان مى‌بينم وميدانم .

(فَلَمّا رَأوْهُ) چون ديدند آنرا يعنى عذابرا (عارِضاً) ابرى پديد آمده معترض (مُسْتَقْبِلَ أوْدِيَتِهِمْ) روى بواديهاى ايشان‌نهاده (قالُوا هٰذا عارِضٌ مُمْطِرُنا) گفتند اين ابرى است كه مارا باران خواهددادن ،ومجاهد گفت ابررا براى آن عارض خوانند لانّه يبدو في عرض السماء اى ناحيته ، قال الاعشى :

---

(١) پيش از اين گذشت :

ناج طواه الاين مما و جفا　　طى الليالى زلفافزلفا

سماوة الهلال حتى‌احقوقفا

شتر خود را درلاغرى بهلال تشبيه كرده است .

يا مَنْ رَأى عارِضاً قَدْ بِتُّ أرْمَقُهُ كَأنَّما البَرْقُ في حافاتِهِ شُعَلُ (۱)

مفسّران گفتند مدّتی بود که ایشان را باران نمیامد و هود عليه السلام میگفت ایمان آرید تا من دعا کنم تا خدای شما را باران دهد و الا ببدل باران عذاب آید شما را یکی ازجمله ایشان نام او قیل بن عنز گفت نه مارا عذاب می‌باید ؟ تودعا بباران مکن‌بعذاب دعا کن ،چون این ابر سیاه بر آمدایشان شادمانه شدند و گفتند «هذا عارض‌ممطرنا»این ابریست که مارا‌باران خواهد داد و التقدير ممطرٌ لنا این‌إضافت برتقدیر انفصال است‌نه‌حقیقی چنانکه مررت‌برجل حسن الوجه أی حسن وجهه برای آنکه نشاید که معرفه صفت نکره باشد و مثله قولهم هذا رجل مثلك أی مثلٌ لك .

هود عليه السلام گفت این ابر باران ده نیست این آنست که شما استعجال و شتاب زدگی کردید ، (ریحٌ) بادی است در او عذابی سخت . عمروبن میمون گفت بادی بر آمد و شتران با هودج و قومی که در او نشسته بودند در هوا میبرد تا پنداشتی درهوا ملخ پرانند .

(تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ) همه چیز را هلاك میکردآن باد بفرمان خدای ، والدّمر من الدمار و هو الاستيصال هلاك استیصال را دمار گویند . عبدالله عباس گفت چون ابر پدید آمد باستقبال او رفتند بصحراء آنجا که ابر بود بادی میآمد بسختی چنانکه گاو و گوسفند و شتر ایشان در هوا میبرد و چون مرغان می‌پرانید ایشان بدانستند که آن نه ابر رحمتست ابر عذابست بگریختند و با خانه شدند و درها استوار کردند باد در آمد و درهای خانه‌هاشان بکند و بر ایشان مسلّط شد هفت شب‌وهفت روز «سبع‌ليال وثمانية أيّاماً حسوماً »و ریك بیابان میآورد و بر ایشان میریخت تا به ریگ پوشیده شدند و در زیر آن ریگ ناله میکردند پس از هفته‌ای‌بادی در آمد وریگ از ایشان دور کرد و ایشان را برمیگرفت و بر کوه و برسنگ میزد تا پاره پاره شدند وایشان خداوندان‌قوّت وسطوت‌بودندبابالاهای دراز . راوی‌خبر گوید که چون رسول صلى الله عليه وآله بادی سخت دیدی گفتی «اللّهمّ إنّي أسئلك خيرها و خير ما أرسلت به و أعوذ بك من شرّها وشرّ ما أرسلت به »واین دعا میگفت و چون أبری بودی وباا‌و باد بودی رسول صلى الله عليه وآله متغیر شدی و میترسیدی . گفتند یا رسول الله این ترس تو چراست گفتی میترسم که مبادا چنان باشد که عاد را بود گفتند «هذا عارض ممطرنا » (فَأصْبَحُوا لا يُرىٰ إلّا مَساكِنُهُمْ) درروز آمدندازایشان وهیچ ندیدند یعنی هیچ نماندإلاّ سراهایشان . وحسن‌بصری درشاذخواند لاترى بتاء سيبويه گفت‌علي‌تأويل‌لاترى‌اشخاصهم إلاّ مساكنهم‌وقراءت عامّه قراء بر

---

(۱) ای کسی که‌دیدی ابری‌راکه من هم‌بدان‌مینگریستم گوئی برق‌دراطراف‌آن‌شعله‌های‌آتش بود .

خلاف اینست و ابوبکر عن عاصم هم بتاء روایت کرد عاصم و حمزه و یعقوب و خلف واعمش خواندند «لایری» بیاء مضموم علی تقدیر لایری شیء إلاّ مساکنهم گفتند برای آنکه در زیر ریگ بودند کس پیدا نبود ، وباقی قرّاء خواندند « لاتری » بتاء مفتوح ونصب مساکن یعنی لاتری یا محمد إلاّ مساکنهم (کَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ) همچنین جزا دهیم گروه گناهکاران را ،

(وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ) آنگه حق تعالی برسبیل تهدید وإعذار و إنذار گفت ما ممکّن کردیم ایشان را درآنچه شما را نکردیم و «إن» بمعنی نفی است ای، فیما لم نمکنکم فیه یعنی ایشان را ان قوّت وبسط دادیم که شما را ندادیم (وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْئِدَةً) وایشان را چشم و گوش ودل دادیم باین همه قوت و آلت وحواس از ایشان هیچ غنا نکرد چون ایشان بآیات خدای جاهل و منکر بودند و بایشان رسید جزاء آن استهزاء که میکردند بآیات ما و پیغمبران ما .

(وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ) گفت ما هلاك کردیم آنچه پیرامن شما بود از شهرها چون حجر ثمود و زمین سدوم و مانند آن (وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ) و آیات و بینات و دلالات در او بگردانیدیم تا همانا أهلش اندیشه کنند و از کفر باز آیند اندیشه نکردند و باز نیامدند لاجرم هلاك کردیم ایشان را، باین آیات تهدید میکند مشرکان مکه را .

(فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَاناً آلِهَةً) ای فهلا نصرهم چرا یاری نکردند ایشان را آنان که ایشان را بدون خدای عبادت کردند و بعبادات ایشان تقرّب کردند . کسائی گفت قربان هر چیزی باشد که بآن تقرّب کنند بخدا از ذبیحه و طاعت و مانند این و جمع او قرابین باشد کرهبان و رهابین و این آنگه بود که اسم باشد . چون مصدر باشد آنرا جمع نکنند چون سبحان و غفران . گفت چرا آن بتان یاری ایشان نکردند که آنرا خدایان و معبودان گرفته بودند وبایشان تقرّب میکردند آنگه هم او جواب داد گفت (بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ) بل گم شدند ایشان ازعابدان (وَذٰلِكَ إِفْكُهُمْ) و آن دروغ و بافته و نهاده ایشان بود (وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) و آنچه فرا می‌بافتند ـ عبدالله عبّاس وعبدالله زبیر خواندند و ذلك أفكهم بفتح ألف و فاء و کاف علی الفعل الماضی أی ذلك القول صرّفهم عن التوحید .

(وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ) گفت یاد کن ای محمد چون باز گردانیدیم گروهی را ازجنّیان باتو (يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ) قرآن می‌شنیدند (فَلَمَّا حَضَرُوهُ) چون

حاضر آمدند این جنّیان با رسول ﷺ (قالوا أنصتوا) گفتند گوش دارید (فَلَمَّا قُضِيَ)
چون تمام کردند یعنی چون رسول ﷺ از قراءت فارغ شد (وَلَّوْا إلىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ)
پشت بر کردند و روی بقوم خود نهادند و ایشان را بترسانیدند بخدای تعالی و اعلام کردند
از کار امروز رسول و سماع قرآن و قصّه این آن بود که مفسّران گفتند چون ابوطالب با
جوار رحمت ایزدی شد رسول ﷺ در مکه بی‌یار و یاور مانده بود برخاست و روی بطایف
نهاد تااز ثقیف طلب نصرت کند برقریش : محمد بن کعب القرظی گفت چون رسول ﷺ بطایف
رسید بمجمع ایشان آمد و ایشان را سه رئیس بود سه برادر عبد یالیل و مسعود و حبیب بنو
عمرو بن عمیر و زنی قرشی زن یکی از ایشان بود از بنی جمح بر ایشان بنشست ایشانرا با
خدای خواند و گفت من از مکّه بشما آمده‌ام تا مرا نصرت کنید بر اسلام و یار من باشید بر
قریش اما یکی از ایشان جواب چنین داد که او بدرخانه کعبه آویخته باد اگر خدایتعالی‌ترا
فرستاده است به پیغمبری و دیگری جواب داد که خدای کس را نیافت که پیغام فرستادی
جز ترا .واما سه دیگر جواب این داد که حال تواز دو بیرون نیست یا دراین دعوی راستگوئی
یا دروغ زن اگر راستگوئی منزلت تو بیش ازآنست که مارا باتوسخن شاید گفتن و سؤال و
جواب کردن و اگر دروغ زنی ما را روا نباشد که باتو سخن گوئیم. رسول ﷺ از برایشان
برخاست پس گفت اکنون یك کار بکنید این حال من پوشیده دارید وباکس نگوئید تا قوم
من برمن دلیرتر نشوند اجابت نکردند و آن سخن افشاء کردند وسفیهان و کودکان رابدنبال
او در نهادند تا بانگ برآوردند و در قفای او افتادند بسنگ انداختن و سفاهت کردند تا او
را با دیوار بستی بتاختند ازان عتبه و شیبه پسران ربیعه‌ایشان آنجا حاضر بودند سفیهان باز
گشتند رسول ﷺ بسایه درختی آمد و آنجا بنشست وعتبه و شیبه می‌نگریدند می‌دیدندآنچه
سفیهان میکردند و میگفتند ، رسول ﷺ سرسوی آسمان کرد و گفت « اللهم إنّي أشكو إليك
ضعف قوّتي و قلّة حيلتي فأجرني وقوّني على الناس يا أرحم الرّاحمين أنت ربّ المستضعفين
وأنت ربّي إلى من تكلني ، إلى بعيد يتجهّمني أو إلى عدوّ ملكته أمري . إن لم تكن غضبت
عليّ فلا اُبالي ، ولكن عافيتك أوسع لي ، أعوذ بنور وجهك من أن ينزل بي غضبك ، و يحلّ
عليّ سخطك لك العتبى حتّى ترضى ، لاحول ولاقوّة إلاّ بك » چون پسران ربیعه آن دیدند
رحم ، خویشی بجنبید غلامی ترسا پیش ایشان ایستاده بود نام او عداس . طبقی انگوربرنهادند
و غلام را گفتند پیش آن مرد بر،عداس بیامد و انگور پیش رسول آورد و بنهادرسول ﷺ
گفت بسم‌الله ودست دراز کرد از آن انگور میخورد عداس گفت این کلمتی است که اهل این

شهر نگويند ، رسول ﷺ گفت که از کدام شهری ودين توچيست ؟ گفت من مردی ترساام از
از أهل نينوا رسول ﷺ گفت از أهل شهر آن مرد صالح يونس بن متی غلام گفت تو يونس
را چه شناسی رسول ﷺ گفت او برادرمن بود و پيغمبر بود ومن پيغمبر خدايم باهل اين جهان. غلام
درروی رسول نگريد صدق او در سيمای او بشناخت در پای او افتاد وبوسه بر پای او ميداد و
ايشان از دور نگاه ميکردند يکی با ديگری گفت اما غلامك فقد أفسده عليك غلامت را بزيان
آورد چون غلام بانزديك ايشان شد گفتند چه ميگفت باتو ؟ گفت يا سيّدی او پيغمبر خدای است
واومرا خبر داد بچيزی که جز پيغمبران ندانند گفتند يا غلام برو و دين خود نگاهدار که
دين تو به از دين اوست . آنگه رسول ﷺ از طائف باز گرديد وروی بمکه نهاد چون بنخله
رسيد بنماز شب برخاست جماعتی ازجنّيان نصيبين بگذشتند وسبب آن بود که جنّيان پيش از
آن استراق سمع کردندی از آسمان چون رسول ﷺ بيامد ، ايشان را منع کردند از آن
برجوم ستاره ، بر ابليس آمدند و گفتند اين چه حال است ؟ گفت اين از حادثه ای است که در
آسمان افتاد نه از حوادث زمين است وليکن برويد ودر زمين پراکنده شويد خبری بنزديك من
آريد آن جنّيان بتفحّص اين خبر ميرفتند واينان جماعتی بودند ازاشراف جن و سادات ايشان
از نصيبين چون بوادی تهامه رسيدند بجائی که آن راوادی نخله گويند رسول ﷺ نماز بامداد
ميکرد و قرآن ميخواند گوش بآواز و قراءت او کردند يکی با ديگری گفت أنصتوا گوش
باين قراءت کنيد ، اينروايت سعيد جبير است و جماعتی از أهل اخبار و روايت عوفي از
عبدالله عباس .

جماعتی ديگر گفتند رسول را ﷺ فرمودند که جن را دعوت کن و باخدای خوان و
قرآن برايشان خوان خدای تعالی جماعتی را از جنّيان نينوا صرف کرد با رسول ﷺ گفت
مرا فرموده اند که امشب بيرون شوم وجنّيان را دعوت کنم و قرآن برايشان خوانم . ازشما
که صحابه ايد کيست که بامن بيايد؟ همه سر در پيش افکندند ديگر باره بگفت جواب ندادند
سه بار ديگر بگفت ، عبدالله مسعود گفت می بيايم ، برخاستند رسول بود وعبدالله مسعود برفتند
تا ببالای مکّه بجائی رسيدند که آنرا شعب الحجون گويند عبدالله مسعود گفت رسول ﷺ مرا
بنشاند و خطّی گرد من کشيد و گفت ازاين خطّ بيرون ميای تا من باز آيم آنگه برفت و
برپای ايستاد و آغاز قرآن خواندن گرفت من در هوا مرغان ميديدم مانند کرکسان که
می پريدند و می آمدند و می نشستند و ماران بسيار ديدم که می آمدند و لغطی و آوازی عظيم
می شنيدم تا چندانی جمع حاضر شدند که من رسول را نمی ديدم و آواز نمی شنيدم و من بترسيدم

و أندیشه رسولم بیشتر بود، آنکه پاره پاره شدند بمانند ابر سیاه ومیرفتند تا صبح بر آمد، رسول ﷺ با نزدیك من آمد و مرا گفت بخفتی ای عبدالله ؟ من گفتم یا رسول الله چه جای خواب بود مرا با این ترس چند بار خواستم تا فریاد کنم و بانگ بردارم و استغاثت کنم بمردمان تا باشد کسی بنزدیك ما آید تا بشنیدم که تو ایشانرا بعصا دور میکردی ومیگفتی بنشینید ومن پای از خط بیرون نیارستم نهادن گفت اگر بیرون می‌آمدی ایمن نبودی که ترا بربودندی آنکه مرا گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه میدیدم باجامهای سفید ، گفت از جن نصیبین بودند از من متاعی خواستند من ایشان را ممتّع کردم باستخوان و پشك شتر و سرگین چهارپایان(۱) گفتم یا رسول الله مردم آن را پلید میکنند گفت من نهی کردم مردم را که بآن چیزها استنجا نکنند من گفتم یا رسول الله استخوان وروث چه سود دارد ایشان را گفت هیچ استخوان نباشد که ایشان بردارند و الا هم چندان گوشت برو باز آید که روئیده باشد و هیچ روث نباشد الا و هم چندان دانه پدید آید در او ، گفتم یا رسول الله آن غلبه وصیحه چه بود گفت خصومتی بود در میان ایشان بسر کشته‌ای من حکم بکردم میان ایشان بحق. آنکه مرا گفت آبی داری گفتم یا رسول‌الله مطهره دارم پاره‌ای نبیذالتمر در او گفت مرا ده بستد ووضو تازه کرد و گفت تمرة طیبة و ماء طهور . قتاده گفت که مارا روایت کردند که چون عبدالله مسعود بکوفه آمد آنجا جماعتی پیران را دید از زُط بپرسید از ایشان و گفت ایشان کیستند گفتم این جماعتی اززط گفت چه مانند با جنّیان که آنشب پیش رسول آمدند یعنی لیلة الجنّ علقمه گفت از عبدالله مسعود پرسیدم که شب جن تو با رسول بودی گفت الا آنکه ما رسول را نیافتیم آنشب بترسیدیم و گفتیم مبادا تا غدری کرده باشند مکیان برو ، بطلب او بیرون آمدیم در شعاب و وادیها می‌جستیم اورا چون صبح بر آمد رسول را دیدیم که از کوه حرا فرو می‌آید گفتم یا رسول الله ما دوش همه شب دل تنگ و رنجور بودیم برای غیبت تو ، گفتیم نباید تا غدری کرده باشند . گفت نه، دوش جماعتی از جن بیامدند تاقرآن بشنوند ازمن من قرآن بر ایشان

---

(۱) بعضی مردم امروز از امثال این خبر چنان استنباط کردند که مراد ازجن حیوانات ذره‌بینی است که دراین کثافات پرورش میبابند وکثافات غذای اینهااست امابیشترروایات تقریباصریح استدراینکه جن موجوداتی مجردند مانند ملائکه ، و دلیل وجود آنان قرآن است شاید فائده وجود آنها تربیت و تدبیر وهدایت حیواناتی مانند کرکس و ماروسك وحشرات باشدکه کثافات وسمومات را مصرف‌میکنند تدبیرآنها مانند تدبیر ملائکه باشد عقول و نفوس بنی‌ادم راو نسبت خوراك بجن ازجهت مظاهرومعلولات آنها است و شاید غیر این وجهی داردکه ما نمیدانیم .

خواندم آنکه آثار ایشان و آثار محلّی که ایشان آتش کرده بودند بمن مینمود آنکه گفت ازمن زاد خواستند من بزاد ایشان کردم هر استخوانی که بر او نام خدای نبرده باشند چون در دست ایشان افتد گوشت براو پدید آید هر کدام تمام‌تر و سرگین برای چهار پایان همچنان دانه شود که ازاول بوده باشد (۱) آنکه گفت استنجا مکنید باستخوان و سرگین .

و جماعتی راویان روایت کردند که عبدالله مسعود با پیغمبر نبود آنشب . ابن جریج گفت نام آنانکه پیش رسول آمدند ازجن این بود شاصر و ناصر وحسی ومس وازر واتبان و احتم این هفت کس بودند رسول ﷺ ایشان را برسالت ونیابت بجنّیان فرستاد بهری دیگر گفتند نه کس بودند واین روایت زرّ بن‌جیش است . ثابت قطبة الثقفی گفت جماعتی بنزدیك عبدالله مسعود آمدند گفتند ما در سفری بودیم درراه ماری دیدیم کشته و در خون گردیده و اورا در زیر خاك کردیم از آنجا برفتیم جماعتی پیش ما باز آمدند و گفتند عمر را که دفن کرد ما گفتیم عمر کیست گفت آن مار که فلان جای دفن کردید او از جملهٔ آنان بود که لیلة الجن پیش رسول آمد و ازاو قرآن شنید از میان دو قبیله جن قتالی بود او کشته شد ،ابو ثعلبة الخشنی روایت کرد که رسول ﷺ گفت جنّیان برسه نوعند بهری پردارند درهوامی پرند و بهری برصورت ماران وسگان‌اند و بهری آنند که در سفر باشند میروند بجایها . چون قرآن بشنیدند و بانزدیك قوم خود شدند گفتند ای گروه (إِنَّا سَمِعْنا كِتاباً) ما کتابی شنیدیم که از پس موسی فرو فرستادند (مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ)راست دارندهٔ آن کتابها است که پیش او فرستادند . عطا گفت آن جماعت جنیان جهودان بودند برای آن گفتند « کتاباً انزل من بعد موسی » نصب برحال است از مفعول (يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ) این کتاب او رهنمای است بحق و بره راست .

(يا قَوْمَنا) ای گروه مااجابت کنید دعوت کنندهٔ خدای را (وَآمِنُوا بِهِ) وایمان آورید باو یعنی به محمد ﷺ (يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ)تا بیامرزد شما را ازعذابی دردناك یعنی عذاب دوزخ. عبدالله عباس گفت ایشان برفتند وقوم را دعوت کردند هفتاد مرد ازجنّیان بردست ایشان ایمان آوردند و ایشان پیش رسول آمدند ببطحاء مکّه رسول ایشان را بدید و

---

(۱) چون گوشت ودانه در ظاهر پدیدار نیست باید گفت از سنخ موجودات مثالی است و جن نیز از آن سنخند و خوراك آنها هم از آن قبیل است و پیغمبر فرمود «ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی» آنحضرت روزه وصال میگرفت و خوراك او نزد پروردگار روزهٔ وصال را باطل نمیکرد وگرنه باید علماء روزه وصال را برای آنحضرت مستثنی نکنند .

قرآن بر ایشان خواند و ایشان را امر و نهی کرد . علماء اسلام خلاف کردند در حکم مؤمنان جنّ . بهری گفتند ایشانرا ثوابی نباشد جزاء ایشان بر ایمانشان نجات باشد ازآتش دوزخ چنانکه گفت « یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم » و این مذهب ابو حنیفه است ولیث بن سعد. و بعضی دیگر گفتند حکم ایشان حکم مؤمنان إنس‌است درثواب و عقاب ، برای آنکه تکلیف بر ایشان همچنان است که بر انسیان و چنانکه تکلیف بر انسیان شاقّ است برایشان همچنین است و چون ایشان را بر تکلیف مشقت است لابد باید تا مثاب باشند همچه اینان ،و این مذهب ماست و مذهب جمله أهل عدل ، و از فقها مذهب مالك و شافعی وابن ابی‌لیلی و سفیان وضحّاك ، وأما استدلال‌ایشان بآیت دراودلیلی‌نیست ایشانرا برای آنکه این دلیل الخطابست ودلیل الخطاب به نزدیك بیشتر أهل علم باطلست .

(وَمَنْ لاَيُجِبْ دَاعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الأَرْضِ)آنکه گفت هر که‌اجابت نکند دعوت کننده خدای را یعنی محمّد را ﷺ خدای را بعاجز نتواند کردن درزمین واز او فوت نشود (وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ) و او را بدون خدای أعوان و أنصار نباشد (أُولَئِكَ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ) وایشان‌درضلالت و گمراهی ظاهر باشندآنکه‌برسبیل تنبیه گفت

(أَوَلَمْ يَرَوْا)نمی‌بینند یعنی نمیدانند(أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ)که خدائیکه‌آسمان وزمین بیافرید(وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ)وفرونماندبآفریدن ایشان(بِقَادِرٍ) او قادر و تواناست . اخفش گفت و ابوعبیده که باءزیاده است چنانکه«تنبت بالدّهن » و قال الحارث بن حلّزة :

قَبْلَ مَاالْيَوْمَ بَيَّضَتْ بِعُيُونِ النَّاسِ فِيهَا تَغَيُّظُ و إباءُ (۱)

أراد بیضت عیون الناس . کسائی و فرّاء گفتند باء برای ان آورد که کلام متضمّن است معنی نفی را یا إستفهام چنانکه گفت « اولیس الذی خلق السموات و الارض » و عرب در خبر ما ولیس باءدرآرند مؤکّدة للنفی چنانکه ما.بقائم ولیس زیدبمنطلق. قال‌الشاعر :

فَما رَجَعَتْ بِخَائِبَةٍ رِكَابٌ حَكِيمُ بْنُ الْمُسَيَّبِ مُنْتَهَاهَا (۲)

یعقوب واعرج وجحدری وابن ابی اسحق یقدر خواندندبیاء بی ألف علی الفعل‌المضارع گفت نمیدانید که آن خدای که آسمان وزمین آفریده است قادر است بر آنکه مردگان را زنده کند (بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) بلی او برهمه چیزی قادر است .

---

(۱) پیش از امروزقدرت وعزت ودژهای ما چشمان‌مردم راکورکرد ودرآنها خشم واباء وسرباز زدن ازاطاعت پدیدار است .

(۲) سواران‌کاروان‌که قصدشان حکیم‌بن مسیب باشد نومید بار نمیگردند .

(وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذينَ كَفَرُوا عَلَى النّارِ) گفت آنروز که عرضه کنند کافران بر دوزخ (أَلَيْسَ هٰذا بِالحَقِّ) اینجا قولی مقدّر است ای فیقال لهم أليس هذا بالحقّ ایشانرا گویند این حق نیست صورت استفهام است و مراد تقریر (قالُوا بَلىٰ وَرَبِّنا) گویند آری بحق خدای ما (قالَ فَذُوقُوا العَذابَ) گویند بچشید عذاب دوزخ بآن کفر که آوردید یعنی بجزاء آن کفر که آوردید .

(فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ اُولُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) آنگه امر کرد رسول را بصبر کردن گفت صبر کن چنانکه صبر کردند پیغمبران اُولو العزم . خلاف کردند در آن که پیغمبران اولو العزم که بودند ؟ ابن زید گفت همه پیغمبران اولو العزم بودند هیچ پیغمبر نبود خدای را إلاّ اُولوا العزم بود و من تبیین راست نه تبعیض چنانکه خاتم من فضّة وثوب من خزٍ . بعضی دیگر گفتند همه پیغمبران خدای اولو العزم بودند الا یونس که در او عجله وحدّتی بود برای این گفت خدای تعالی رسول را «ولا تکن کصاحب الحوت» أبو بکر الرّازی گفت عن أبی القاسم الحکیم که اولوا العزم نجباء پیغمبران بودند که ذکر ایشان درسورة الأنعام هست و آن هیجده پیغمبراناند و این اختیار حسین بن الفضل است لقوله بعقب تلك الايات « اُولئك الّذين هداهم الله فبهديهم اقتده » کلبی گفت اولوا العزم آنانند که ایشان را قتال فرمودند و ایشان به تیغ بیرون آمدند وجهاد کردند . و بعضی دیگر گفتند مراد باولوا العزم دوازده پیغمبرند از بنی اسرائیل که ایشان را بشام فرستادند امّت در ایشان عاصی شدند سخت آمد بر ایشان آنگه کافران بر ایشان مستولی شدند و ایشانرا بکشتند . و گفتند شش پیغمبر بودند نوح بود و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی عليه السلام وایشانند که خدای تعالی قصّهٔ ایشان در سورة الأعراف بر نسق بگفت بعضی دیگر گفتند أصحاب شرایع بودند پنج پیغمبر [نوح و] ابراهیم وموسی وعیسی ومحمّد رسول الله صلى الله عليه وآله مقاتل گفت شش پیغمبر نوح بود که او بر رنج قوم صبر کرد و إبراهیم بود که بر آتش صبر کرد واسحق بود که بر ذبح صبر کرد و یعقوب بود که برفراق فرزند صبر کرد و یوسف بود که بر بلاء چاه صبر کرد وأیّوب بود که بر بلاء بیماری صبر کرد . حسن بصری گفت چهار کس بودند ابراهیم وموسی وداود و عیسی . أما عزم ابراهیم این بود که اورا خدای تعالی گفت « أسلم » او گفت « أسلمت لربّ العالمین » آنگه اورا ابتلاء کردند در مال ونفس وفرزند ووطن بهمه وفا کرد و در همه صادق آمد. اما موسی عليه السلام عزم او آن بود که اورا گفتند « إنّا لمدرکون » او گفت « کلا ان معی ربی سیهدین » و اما عزم داود آن بود که درخطیئه خود چندان بگریست که پیرامن او گیاه برست و اما عیسی عليه السلام عزم او آن بود که دردنیا خشتی برخشتی ننهاد و گفت دنیا معبر

است و گذرگاه ازاو بباید گذشتن وعمارتش نباید کردن چنانست که حق تعالی گفت رسول را که صبر کن چنانکه اولوالعزم کردند . در صدق چون ابراهیم باش ودروثوق چون موسی باش‌ودر خشوع چون داود باش و درزهد چون عیسی‌باش . قتاده گفت نوح و ابراهیم و موسی‌و عیسی بودند (۱) کعب الأحبار گفت دربهشت عدن شهرستانی است ازمروارید سفید که‌چشمها بازماند از آنکه باو رسد هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشتهٔ مقرّب ندیده‌اندآن برای پیغمبران اولوالعزم هست وبرای شهیدان ومجاهدان برای آنکه بحلم وعلم وعقل‌وأناة وسکون زیادت‌اند بردیگران (وَلاتَسْتَعْجِلْ لَهُمْ) گفت تعجیل‌مکن برکافران‌بعذاب (کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ) که حال ایشان چنان خواهد بودن که آنروزکه عذاب موعودمی‌بینندپنداری که در دنیا اگرچه عمرها درازمانده باشد بیکساعت از روز بیش بماندند در جنب عذاب ابد ومحنتِ بلا انقطاع . وگفتند هول عذاب از یاد ایشان ببرد آنکه گفت (بَلاغٌ) ای هذا القرآن بلاغ‌این قرآن وآنچه دراوست بلاغی است که محمّد ﷺ بشما رسانید (فَهَلْ یُهْلَكُ إلاّ الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ) هلاك نکنند الاّقوم‌فاسقان‌را که از فرمان خدای‌بیرون‌آمده‌باشند.

سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که چون زنی دشوار زاید این دوآیت و این کلمات برجائی باید نوشتن وفرو شستن وبدادن تا باز خورد « بسم‌الله الرّحمن الرّحیم‌لا إله إلاّ الله الحلیم الکریم سبحان الله ربّ السموات السبع وربّ‌العرش العظیم کأنّهم یوم یرونها لم‌یلبثوا إلاّ عشیّة أو ضحیها کأنّهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا إلاّ ساعة من نهار بلاغ فهل یهلك إلاّالقوم الفاسقون » .

---

(۱) بر هیچیك از این اقوال دلیل واضح و قرینه صحت‌نیاوردند ودرست همان است که‌پیغمبران همه صاحب عزم و نیت راسخ و صبر وشکیب بودند چنانکه قول‌اول‌است واین اقوال همه تکلف‌باشد .

سورة محمد

این سوره مدنی است وسی وهشت آیت است (۱) وپانصدوسی ونه کلمه ، بیست ودو هزار وسیصد وچهل ونه حرف است ، وروایت است از اُبیّ کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره محمد بخواند واجب باشد بر خدای تعالی که او را آب دهد از جوی‌های بهشت صدق رسول الله

سورة محمد ﷺ أربعون آية(٢) و هي مدنية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

أَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ (٢) وَ الَّذِينَ آمَنُوا

کسانیکه کافرشدند و اعراض‌کردند از راه خدا گم‌کرد کردارهاشان‌را و کسانیکه گرویدند

وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

وکردند شایسته کارهارا و گرویدند بآنچه فرو فرستاده بر محمد و اوست راست است از پروردگارشان

كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ (٣) ذٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

درگذشت ازآنها لغزشهاشانرا واصلاح‌کرد کارهاشانرا اینست بجهت آنکه کسانیکه کفر ورزیدند

اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللهُ

پیروی‌کردند ناحق را و آنانکه گرویدند پیرو شدند حق را از پروردگارشان اینچنین میزند خدا

لِلنّاسِ أَمْثالَهُمْ (٤) فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ حَتّٰى إِذا

برای مردمان داستانهاشان‌را پس‌چون دیدید کسانی راکه کفر ورزیدند پس زدن گردنهاست تا چون

أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ (٥) فَإِمّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ

کشته‌باشیدآنهارا پس‌سخت‌کنید بند را پس یا منت نهادنیست و یا فدا دادنیست تا بنهد اهل ستیز

(۱) بنا بر تعیین کوفیین (۲) بنا بر تعیین بصریین

أَوْزارَها ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشآءُ اللهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ

سلاحهای خودرا اینست واگرخواهد خدا هرآینهانتقام‌کشد ازآنها ولیکن تابیازماید بعضی شماهارا به بعضی

وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمالَهُمْ (٦) سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ

وآنانکه‌کشته شدند در راه خدا پس هرگز گم‌نکند کارهاشانرا زوداست‌راه‌نمایدآنهارا و بصلاح‌آورد

بالَهُمْ (٧) وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ (٨) ياأَيُّهَاالَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا

حالشان‌را ودرآوردآنهارا بهشت‌راکه‌تعریف‌کرد مرآنهارا ایگروه‌آنانکه‌گرویدیداگریاری‌کنید

اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ (٩) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ

خدارا یاری‌کند شمارا وبرجادارد قدمهاتان‌را وکسانیکه‌کافرشدند پس‌نگونساریست‌مرآنهارا وگم کند

أَعْمالَهُمْ (١٠) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ (١١)

کارهاشانرا اینست بسبب‌آنکه‌آنها ناخوش‌داشتندآنچه‌را فرستاد خدا پس نابودکرد کارهاشانرا

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللهُ

آیا پس نه سیرکردند درزمین پس بنگرند چگونه باشد انجام کسانیکه از پیش بودند هلاك‌کرد خداوند

عَلَيْهِمْ وَ لِلْكافِرِينَ أَمْثالُها (١٢) ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكافِرِينَ

آنها را وبرای‌کافرانست داستانهای‌آن اینبسبب‌آنستکه‌خدا دوستارکسانی‌است‌که‌گرویدند وبتحقیق‌کافران

لا مَوْلىٰ لَهُمْ (١٣) إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ

نیست دوستار مرآنهارا بتحقیق‌خداوند درآوردآنان‌راکه گرویدند وکردند کارهای شایسته بهشتهائیرا

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَما تَأْكُلُ الْأَنْعامُ

که روانست اززیر آن نهرها وآنانکه کافر شدند بهره ور شوند ومیخورند چنانکه میخورند چهارپایان

وَ النّارُ مَثْوىً لَهُمْ (١٤) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ

و آتش جایگاه آنهاست وچه بسیار از دهی‌که آن سخت توانی بود از ده تو آنکه بیرون‌کرد تورا

أَهْلَكْناهُمْ فَلا ناصِرَ لَهُمْ (١٥) أَ فَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

هلاك‌کردیم‌آنهارا پس‌نیست‌یاوری مرآنهارا آیاپس‌کسیکه برحجتی‌است ازپروردگارش مانندکسی‌است‌که

زُيِّنَ لَهُ سُوٓءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهوآءَهُمْ (١٦) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتي وُعِدَ

آراسته شده برای‌او بدی‌کار او وپیرو شدند خواهشهاشان‌را مثل بهشت آنچنانیکه وعده داده شدند

الْمُتَّقُونَ (١٧) فِيها أَنْهارٌ مِنْ مآءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ

پرهیزکاران در آن نهرهاست از آب غیر متغیر و نهرهاست از شیر که تغییر نکرده مزهٔ آن

وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبينَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَ لَهُمْ فِيها مِنْ كُلِّ

ونهرهاست ازشرابی‌که لذتست برای آشامندگان و نهرها از عسل صاف و مرآنهارا است‌درآن از همه

الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِي النّارِ وَ سُقُوا مآءً حَمِيماً فَقَطَّعَ

میوه‌ها و آمرزشی از پروردگارشان چون‌کسیکه‌او همیشه درآتش‌است وآشامیده شود آب‌جوشان‌پس‌پاره‌کند

أَمْعآءَهُمْ (١٨) وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتّى إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قالُوا لِلَّذِينَ

روده‌هاشان‌را وازآنها کسی‌است که‌گوش میدهد بسوی تو تاچون بدرشوند از نزدتو گفتند، مرآنان را

أُوتُوا الْعِلْمَ ماذا قالَ آنِفاً أُولٰئِكَ الَّذينَ طَبَعَ اللّهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا

که‌داده شدند دانش‌را چه‌چیزگفت اینَدم آنها کسانی‌اند که بر نهاد خدا بر دلهای آنها و پیرو شدند

أَهوآءَهُمْ (١٩) وَ الَّذينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدًى وَ آتيٰهُمْ تَقْوٰيهُمْ (٢٠) فَهَلْ

خواهشهاشان را وکسانیکه هدایت شدند افزودآنهارا هدایت‌را ودادآنهارا پرهیزکاری پس‌آیا

يَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جآءَ أَشْراطُها فَأَنّىٰ لَهُمْ إِذا جآءَتْهُمْ

مینگرند جز قیامت‌راکه‌آیدآنهارا ناگهانی پس‌بتحقیق‌آمدعلامت‌آن پس‌ازکجا باشد مرآنهارا چون‌آیدشان

ذِكْرٰيهُمْ (٢١) فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلاَّ اللّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنينَ

پندگرفتن‌آنها پس‌آگاه‌باش نیست‌خدائی‌جزخدا وطلب‌آمرزش‌کن‌برای‌لغزش‌خود وبرای مردان‌گرونده

وَ الْمُؤْمِناتِ وَ اللّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوٰيكُمْ (٢٢) وَ يَقُولُ الَّذينَ آمَنُوا لَوْلا

و زنان گرونده و خدا میداند بازگشت شمارا واقامتگاه شمارا و میگویندکسانیکه گرویدند چرا

نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتالُ رَأَيْتَ الَّذينَ في

فروفرستاده‌نشدسوره‌ای پس‌چون فرستاده شدسورهٔ محکم، و یادکرده شد در آن کارزار بینی آنان را که در

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلىٰ لَهُمْ (۲۳)

دلهای آنها مرض است مینگرند بسوی تو نگریستن بیهوش شده ازمرگ پس سزاوارتراست برایایشان

طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ لَكانَ

فرمانبرداری وگفتار نیکو پسچون بسرحد عزیمت رسیدکار پس اگر راستگوئی پیشه‌کردند خدارا هرآینه

خَيْراً لَهُمْ (۲٤) فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا

بهتر باشد برای آنها پس آیا نزدیك شدید اگر متولی شدیدکه فساد کنید در زمین و قطع کنیـد

أَرْحامَكُمْ (۲٥) أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمىٰ أَبْصارَهُمْ (۲٦)

رحمهای شمارا آنگروه کسانی‌اندکه لعنت کردآنهاراخدا پس کرکردشان وکورکرد دیده‌شانرا

أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها (۲۷) إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلىٰ أَدْبارِهِمْ

آیا پس تدبرنمیکنند قرآنرا یا بردلهایست قفلهای آنها بتحقیق کسانیکه برگشتند بر پشتهایشان

مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلىٰ لَهُمْ (۲۸) .

از پس آنکه روشن شد برای آنها هدایت شیطان آراسته برای آنها وآرزوی قرارداد برای آنها

قوله تعالی (اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ) مفسران گفتند آیت اوّل در باب اهل مکّه است و آیت دوّم « و الّذین آمنوا » در انصاریان مدینه آمد . حق تعالی در این آیت ذکر کافران کرد گفت آنانکه کافر شدند و مردمرا منع کردند از دین خدای واز راه مسلمانی بدعوت با کفر و ایذاء و رنج دادن خودکافر بودند و دیگرانرا باکفر خواندند (أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ) أي حكم الله على أعمالهم بالضلال . خدای تعالی حکم کرد برعمل ایشان ضلال و آنکه واقع نیست موقع قبول برای آنکه نه بروجه مأمور به دروجود آورده‌اند چون چنین باشدبموقع‌قبول نیفتد . وقول دیگردراوآنست که باعمال ، آن کید خواست که ایشان میکردند و می‌انداختند در ابطال کار رسول ﷺ ، خدای تعالی آن مکر ایشان باطل کرد کیدشان بانحرشان گردانید(۱) و خایب و خاسر کرد ایشان را تا برکارنیفتاد آنچه کردند در آیت شبهتی نیست درصحت احباط از این دو وجه که ما بیان کردیم (۲) و آنانکه باین

(۱) تعبیری است در عربی که‌کید آنهارا بگلوی خودشان برگردانید .

(۲) احباط آن است که کسی‌عمل صحیح موافق شرائط شرعی بجاآورد و ثواب‌آن‌بسببی‌باطل‌*

آیت تمسّك کردند در باب احباط لابدّ است از آنکه عدول کنند از ظاهر برای آنکه اضلال بمعنی احباط نیامده‌است در کلام‌عرب دیگر آنکه باجماع امّت کافران راعملی نباشد واقع بموقع قبول تا باحباط و إبطال حاجت بود .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و آنانکه ایمان دارند بخدای و عمل صالح کنند و ایمان دارند بآنچه برمحمّد ﷺ فرودآمد ازقرآن (وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ) واین قرآن حقّ است و درست از قبل خدایتعالی (كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) در جای خبر مبتداء هست . گفت فرو شوید از ایشان گناهانشان و نیك گرداند حالشان ، و البال الحال والشأن .

(ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ) این برای آن چنین‌آمد یعني آنکه در دو آیت‌مقدّم رفت که آنانکه کافرند تابع باطل‌اند وآنانکه مؤمنند تابع حقّند . آنکه گفت (كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ) همچنین مثلهازندخدایتعالی برای مردمان.

(فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی من أهل الحرب ، واین تخصیص باجماع کردیم که آنچه در این آیت گفت حکم‌کافران حربی است . گفت چون بینی کافران حربی را (فَضَرْبَ الرِّقَابِ) گفتند نصب او براغراء است یعنی ألزموا ضرب الرّقاب ، وقیل أدیموا ضرب الرّقاب . و گفتند نصب او برمصدر است ای اضربوا الرقاب ضرباً آنکه فعل بیفکند و مصدر را با مفعول اضافت کرد (حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ) تا آنکه که ایشان را مغلوب و مقهور کنی ودردست شما اسیرشوند (فَشُدُّوا الْوَثَاقَ) ایشان را سخت به‌بندی تانه‌بجهند از شما ، وقیل: الاثخان المبالغة في القتل والجراح .

(فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً) نصب هردو به‌فعل‌محذوفست و التقدیر فـامّا أن تمنّوا منّاً من بعد ذلك و إمّاأن تفادوا فداء . گفت آنکه دوکار کنید با آن اسیران پس از آنکه ایشان را گرفته باشید، إمّامنت نهید و رها کنید بی‌فدا . و إمّا فدا بستانید ورها کنید ودر حکم آیت خلاف کردند بعضی گفتند منسوخست بقوله تعالی « و إمّـا تثقفنّهم في‌الحرب فشرّد بهم من خلفهم » و بقوله « اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم » و این قول قتاده وضحّاك وسدّی وابن جریج است و روایة العوفی عن‌ابن عبّاس . وبعضی دیگر گفتند آیت محکم است و امام‌مخیّر

*گردد و مولف بدو وجه دلالت آیه رابرآن ردکرد یکی‌آنکه‌مراد از اعمال عبادت آنها نیست‌ومراد از اضلال باطل‌کردن ثواب‌نه، بلکه مرادکید و مکر آنهااست، دیگرآنکه برفرض عبادت مقصودباشد جامع شرایط صحت نبوده است .

است از میان قتل و منّت و فداء و این قول عبدالله عمر است وحسن وعطا و این قول اولیتر است برای آنکه رسول ﷺ کرده است روزبدر، عقبة بن ابی‌معیط را و النضر بن حارث را بکشت و دیگر اسیران را فدا بستد رها کرد و بنی قریظه را بکشت پس از آنکه دردست‌او آمدند و برحکم سعدفرود آمدند، و امامة بن‌اثـال الحنفی را رها کرد . ویکی ازجمله حرس عمر بن عبدالعزیز گفت من‌هر گز ندیدم که عمر بن عبدالعزیز هیچ اسیر را بکشت الایکی را ، آمدند و جماعتی اسیران آوردند ازترك ، اوبفرمود تاایشان رابنده گرفتند ، آنکه‌ایشان را آورده بود اشارت کرد بیکی گفت یا أمیرالمؤمنین اگر بدیدی که این چه کرد باجمعی مسلمان بگریستی ، عمر گفت‌اورا بکشتند. وحسن گفت استعباد روا باشد امام را ، که ایشان به بنده گیرد به‌سنّت . آنچه روایت أصحاب ماست آنست که هر اسیرراکه بگیرند پیش ازآنکه کارزار منقرض شود و کارزار برجایگاه باشدامام مخیّر است میان آنکه‌ایشان را بکشد یادست وپای ایشان را ببرد ، مِنْ خِلافٍ . دست راست و پای چپ ورها کنند تا جملهٔ خون بیاید تابمیرند واورا منّت و فداء نباشد ، وآنرا که‌پس ازانقضاء کار زار گیرند امام مخیّر باشدمیان منّت‌وفداء ، إمّا منّت نهد ورها کندوإمّا فداء بستاند: إمّا مال بدهد و إمّابنده گیرندایشان‌را ، اگر اسلام آرند در هر دو حال این‌جمله ساقط شود وحکم او حکم مسلمانان باشد (حَتَّىٰ تَضَعَ الحَرْبُ أَوْزارَها) تاکارزار بارهای گران‌خود بنهدیعنی‌تاأهل‌کارزار سلاح بنهندوکارزار باسر شود (١) و گفتند تا کارزار أجرام وآثام خود فرو نهد برای آنکه‌کارزار خالی نباشد از این معنی بریك‌جانب، که علی کلّ حال أحدالفریقین برباطل باشند و این کنایت باشد از آنکه تاکارزار برطرف‌شود . و قوله «الحرب» إمّا مراد اهل‌کارزار است علی تقدیر حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله «واسئل‌القریة » أی أهل القریة ، واین قول بهتر است ، وإمّا حرب نام جماعت محاربان باشد کالرکب‌والشَرب‌والصحب، واین‌قول ضعیف است ، برای‌آنکه این بناآن‌جا گویند که در واحد او فاعل آید کراکب وشارب وصاحب قال الأعشى مُفَسِّراً لاوزار الحرب بالسلاح :

وأَعْدَدْتُ لِلْحَرْبِ أَوْزارَها رِماحاً طِوالاً و خَيْلاً ذُكُوراً
و مِنْ نَسْجِ داوُدَ تُحْدَىٰ بِها عَلَىٰ أَثَرِ الحَيِّ عِيراً فَعِيراً (٢)

(١) باسرشود یعنی تمام شود و بانجام رسد مانند بسرآید .

(٢) اعشی اوزار حرب را به سلاح جنك تفسیر کرد دراین دوبیت‌گوید: آماده‌کردم برای جنگ ابزار آنرا که نیزه‌های بلند است و اسبان نرو بافته‌های‌داود. کاروان در پی کاروان در دنبال قبیله حدی میخواندند و آنها را میبردند .

و گفتند معني آنست تا أهل كارزار آثام و أجرام كفر رها كنند بايمان كه ايمان حكم كفر بردارد، وبراين قول معنى آيت آن باشد كه كافران راميكشيدتا آنكه كه همه اسلام آرند إمّا طوعاً أو كرهاً و دين همه يكي شود ، وآن مسلمانى است، وازآن پس بقتال و جهادحاجت نباشد . حسن گفت معنى آنست كه تا آنكه جز خدايرا نپرستند . كلبى گفت حتّى يسلّموا أويسالموا تا ايمان آرند يا صلح كنند (ذَٰلِكَ) مبتدائى است محذوف الخبر والتقدير ذلك الذي قلت وبيّنت من حكم أهل الحرب (وَلَوْ يَشَآءُ اللّٰهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ) اگر خداى خواهد از ايشان انتقام بكشد همه را هلاك كند وكارايشان كفايت كند بى تكلّف قتال وليكن اين نكرد (لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ) تا بهرىرا بهبهرى امتحان كند ، چه تكليف صورت امتحان دارد چنانكه بيان كردهايم در بسيار جايها از اين كتاب ومثله قوله « ولنبلونّكم حتّى نعلم المجاهدين منكم والصابرين ونبلو أخباركم » (وَالَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ) گفت وآنانكه در سبيل خداى كارزار كنند . أبوعمرو و يعقوب و حفص خواندند قُتِلُوا بضم قاف، وكسر تاء على الفعل المجهول . وآنانرا كه بكشند درراه خداى ، و حسن بصرى خواند«قتّلوا»بتشديد على المجهول ، وباقى قرّاء«قاتلو » خواندند من المقاتلة . گفت وآنانكه درسبيل خداى جهاد كنند (فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ) حكم نكند خداى تعالى بضلال عمل ايشان وذهاب آن از راه صواب بل واقع باشد موقع ثواب وقبول .

(سَيَهْدِيهِمْ) راه نمايدايشانرا براه بهشت (وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ) وكار ايشان نيكو كند وبصلاح باز آرد . قتاده گفت آيت روز اُحد آمد ورسول ﷺ درشعب بود ومردم بعضى مقتول و مجروح و مشركان آواز دادند كه أُعْلُ هُبَلْ رسول ﷺ گفت « الله أعلى و أجلّ » مشركان گفتند يوم بيوم والحرب سجال إنّ لنا عُزّى ولا عُزّى لكُمْ رسول ﷺ گفت «اللهُ مَوْلَيٰنا ولا مَوْلىٰ لكُمْ» آنكه رسول ﷺ گفت «لاسواء» راست نيستند يعنى كشتگان مختلفند كشتگان ما بهبهشتند و كشتگان شما بدوزخ. اگر گويند چرا تكرار كرد قوله «ويصلح بالهم » گوئيم از براى اختلاف معنى، بأوّل اصلاح الحال خواست في الدين والدنيا وبدويم اصلاح الحال خواست في الجنّة والثواب .

(وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ) وبهبهشت بَرَد ايشان راومنازل ايشان رابايشان نمايَد و تعريف كند بايشان تاراه باو برند ، حاجت نباشد ايشانرا بآنكه از كسى پرسند تا پندارى كه سالهاست تاساكنان آنجااند تادرخبر مى آيد كه بنده در بهشت راست ميشودچنانكه

در دنیا بخانه خود شود هیچ براومشتبه نباشد، این قول بیشتر مفسّران است . مُؤرّج گفت «عرّفها لهم » أي طيّبها لهم من العَرف وهو الرّائحة الطيّبة يقال عرّفتُ القِدرَ إذا طيبها بالأبازير، قال الشاعر مصرع (۱) «لِعادَتِها مِنَ الخَزيرِ المُعَرَّفِ» أي المطيّب .

(يا أيُّها الّذينَ آمَنُوا إنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ ويُثَبِّتْ أقدامَكُمْ) گفت ای مؤمنان و گرویدگان اگرخدای را و دین خدای را نصرت کنید نصرت کند شما راوقدم شما را برجای دارد. یعنی ألطافي کندباشما که از زحف کارزار نبگریزیدو گفتند: «یثبّت أقدامکم علی الصراط . قدم شما برجای بدارد برصراط .

(وَالّذينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وأضَلَّ أعمالَهُمْ) آنگه دعا کرد برکافران کأنّه قال « و أمّا الّذين كفروا » ، برای آن «فاء» بـآن آورد در جوابش «فتعساً» ای أتعسهم الله إتعاساً ، آنگه فعل بیفکند ونصب او برمصدری کرد محذوف الزیاده « وأضلّ أعمالهم » عطف کرد برفعل محذوف من قوله أتعسهم الله و أضلّ أعمالهم، گفت أمّا کافران را خدای تعـالی برزی درآرد أی أبطل أعمالهم وخیّب آمالهم خدای عمل ایشان باطل کند وامید ایشان خائب .

(ذلِكَ بِأنّهُمْ كَرِهُوا ما أنزَلَ اللهُ) آنگه بیان کرد که این برای چیست گفت این برای آنست که ایشان کارهند آنرا که خدای فرستاد ازقرآن و شرایع و برآن کار نکردند لاجرم عمل ایشان باطل بکرد و معلوم است که این لفظ أعنی لفظ احباط مجاز است برای آنکه أعمال کفّار واقع نبود بموقع قبول تا محبط شود بهچیزی دیگر . آنکه خدای گفت (فَأحبَطَ) خدای احباط کند ، وبه نزدیك اهل وعید آنست که طاعت إحباط معصیت کند و معصیت إحباط طاعت آنگه تنبیه کرد ایشان‌را برآنچه بآن استدلال کنند برصحّت توحید و تنزیه اووچون دراواندیشه کنند زجرباشدایشان‌راازآن، گفت .

(أفَلَمْ يَسيرُوا فِي الأرْضِ فَيَنْظُرُوا) گفت نمیروند ایشان درزمین تابنگرند که چگونه بود عاقبت کار آنانکه پیش اینان بودند . آنگه هم اوبگفت که عاقبت ایشان چه بود (دَمّرَ اللهُ عَلَيْهِمْ) خدای هلاك ودمار از ایشان برآرد چون قوم عادوثمود وقوم نوح‌ولوط و قوم فرعون وجز ایشان . آنگه گفت (وَلِلكافِرينَ أمثالُها)ای وللكافرين بك أمثال تلك

(۱) مصرع دویم بیتی است از اسود بن یعفر شاعر جاهلی و مصرع اولش چنین‌است :

« فَتَدخلُ أيدٍ في حَناجِرَ أُقنِعَتْ »

خزیر و خزیر خوراکی‌است عرب راکه ازگوشت‌وآرد پزند و اگر گوشت نداشته باشد حریره گویند معنی شعر آن است که دست ها برداشته داخل میکنند در گلوها از خوراك خزیر خوشبوی.

العقوبة إن لم يؤمنوا . و اینان را که بتو کافرند همچنان عقوبت کنم که ایشان را کردند اگر ایمان نیاورند ، و انّما تأخیر عذاب ایشان بنوعی فضل کرده‌ام و بحرمت تو .

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وأَنَّ الكافِرِينَ لا مَوْلَى لَهُمْ) آنگه گفت این حال برای آن چنین آمد که خدای تعالی مولی و ناصر مؤمنان است وکافران رامولی و ناصر نیست . چه این بتان که‌اینان میپرستند نصرت خود نتوانند کرد فکیف نصرت غیری کنند از آنجا که جمادند آنگه وصف جزاء مؤمنان کرد گفت :

(إنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِها الأَنْهارُ) خدای تعالی مؤمنان و آنانکه عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان‌او جویها میرود .

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا)محلّ او رفعست برابتداء گفت و آنان که‌کافرانند در دنیا به‌تمتّع وقضاء شهوت مشغولند از أکل وشرب و جماع چنانکه چهار پایان ساهی لاهی هیچ‌همّت‌نیست ایشان را إلاّ شکم وفرج (وَالنّارُ مَثْوًى لَهُمْ) ودوزخ مقام ومرجع ایشان‌باشد. و گفتند المؤمن يتزوّد في الدُّنيا. والمنافق يتزيّن، والكافر يتمتّع .

(وكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ) و بس شهرها که ایشان قوی‌تر بودند ومنیع‌تر وبقوّت بیشتر ازآن شهر بودند که ترا بیرون کردند (أَخْرَجَتْكَ) اضافه اخراج‌با شهر مکّه کرد ومراد أهل مکّه من باب حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه (أَهْلَكْناهُمْ) که من ایشان را هلاك بر آوردم و ایشان را یاری و ناصری‌نبود. برای‌آن گفت « أهلكناهم » ونگفت أهلكناها که مردمـان را هلاك کرد نه شهر. عبدالله گفت که چون رسول صلى الله عليه وآله از مکّه بیرون آمد تا بمدینه رود و آن شب بغار رفت‌بامکّه نگرید و گفت «أنت أحبّ بلاد الله إليّ » درجهان‌هیچ شهرچنان دوست ندارم که ترا ای‌مکّه ، واگر کافران مرا بیرون نکردندی باختیار خودهرگز نرفتمی وازآنجا گفت « حبُّ الوطن من الايمان » ودردیگر خبر«حبّ الوطن من‌طيب‌المولد » واین حال‌ازروی مثل مانند اینست که شاعر گفت :

يا بَيْتَ عاتِكَةَ الَّذي أَتَعَزَّلُ حَذَرَ العِدى و بِهِ الفُؤادُ مُوَكَّلُ
إنّي لأَمْنَحُكَ الصُّدُودَ فَإنَّني قَسَماً إلَيْكَ مَعَ الصُّدُودِ لأَمْيَلُ (١)

و خدای تعالی این‌آیت فرستاد «وكأيّن من قرية » آنگه برای رسول مثلی زدتامتسلّی

---

(١) ای خانه عاتکه که من ازآن جدا میشوم‌از ترس‌دشمن و دل‌بسته‌آن‌است. من‌اعراض‌مینمایم از تو بااین حال سوگند میخورم که باوجود اعراض‌سوی توشوق‌دارم .

شود گفت :

(أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ) آنكس كه از خداى بر بيّنتى و حجّتى باشد كه بآن واثق بود و بعلم و يقين ساكن النفس بود يعنى محمّد ﷺ (كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ) چنان بود كه اورا عمل بدش بياراسته باشد ودرچشم او مزيّن كرده وآن شيطان كرده باشد بغرور و وسوسه يعنى كافران چون أبوجهل و مانند او(وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ) ومتابعت هواى نفس كرده باشند وبراى آن گفت « كمن زيّن له سوء عمله » بروحدان، وآنكه گفت« واتّبعوا أهوائهم » برجمع كه يكبار بالفظ مَنْ برد ويكبار بامعنى، كه من موحّد اللفظ مجموع المعنى است ، وآنكه وصف كرد جايگاه متّقيان را گفت :

(مَثَلُ الجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ المُتَّقُونَ) «مثل» مرفوع است با بتدا وخبر اومحذوف التقدير فيما يتلى عليكم « مثل الجنّة » در جمله آنچه برتوأنزله كرده‌اند مثل بهشت است وقولى ديگر آنست كه مثل زياده است (۱)الجنّة مرفوع است بابتداء و خبرش اين جمله كه از پس اوست من قوله « فيها أنهار » حق تعالى گفت مثل آن بهشت است كه متقّيان را وعده‌داده‌اند، آنكه وصف آن كرد:

(فِيها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ) در آن بهشت‌ها جويهاهست ازآب (غَيْرِ آسِنٍ) نگرديده يعنى برحال خود مانده و هيچ تغيير بآن راه نيافته يقال : أسَنَ الماء يأسُنُ اُسوناً و أجن يأجن أجوناً إذا تغيّر ، وأسن الرجل إذا غشي عليه من ريح البئر. قال زهير:

يُغادِرُ القِرْنَ مُصْفَرّاً أنامِلُهُ   يَميلُ فِي الرُّمحِ مَيْلَ المائِحِ الأَسِنِ (۲)

و قراءت عامّه آسن است بمدّ على وزن فاعل ، و ابن كثير مقصور خواند أسِن على وزن فعل و بر اين قراءت أسِن الماء يـأسَن باشد جز كه لغت أوّل فصيح‌تر است و قراءت اول عام‌تر (وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ) و جويها از شير طعمش بر جاى خود وبنگرديده واين براى آن گفت كه شير سريع التغيّر باشد (وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ)وجويهاى

(۱) شايد حاجت باين تكلف نباشد چون از لفظ نهرو آب وعسل ولبن وخمر و امثال آن ذهن انسان در دنيا بچيزى ميرود كه نعم بهشتى بسيار بهتر و بالاتر از آن است وآن چه بذهن ميرسدامثال و مظاهرى‌ازآنهااست كه درجنت‌است «وفيهاماتشتهيه الانفس » و شايد انسان مشروبى‌غيراين ها دربهشت خواهداز شر بتهاى مصنوع و معطر كه‌نظير آن دردنيا خورده است.

(۲) هم آورد خود را رها ميكند در حالى‌كه أنگشتانش زرد شده يعنى مرده و بانيزه مى پيچد مانند آنكه آب ازچاه گنده كشيده و بيهوش افتاده‌است.

ازمی که‌لذّت خورندگان باشد . برای آن گفت که‌لذّت خورندگان باشد که خمر أهل دنیا تلخ باشد (١) و قوله «لذّة» مصدری استدرجای‌وصف نهاده‌ای لذیذة من باب قولهم رجل‌عدل وصوم (وأنهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى) وجویها ازانگبین صافی بازکرده . کعب الاحبار گفت دجله جوی آب بهشت است ، وفرات جوی شیر بهشت‌است ، ونیل مصر جوی خمر بهشت است وسیحون جوی انگبین بهشت است این چهار جوی از کوثر میاید (وَلَهُمْ فِيها مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ) و ایشانرا در آنجا ازهر نوعی میوه‌ها باشد (وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ) ای ولهم مغفرة و ایشانرا از خدای آمرزش باشد (كَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِي النّارِ) قوله « كمن » درجای خبر مبتداست که آیت متضمّن آنست كأنّه قال المتّقی الّذي صفته كذا وكذا كمن هو في الآية « كمن هو خالد في النار » گفت آنانکه مستحق آن باشند که درآیت برفت چنان باشند که آنکس که در دوزخ همیشه باشد؟ یعنی نباشد (وَسُقُوا ماءً حَمِيماً) و ایشانرا آب تافته‌دهند (فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ) که آب أمعاء و أحشاء ایشان مقطع کند وپاره‌پاره والامعاء جمع معا رودکانی‌باشد .

(وَمِنْهُمْ) آنگه گفت از ایشان یعنی ازکافران (مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ) کسی است که‌گوش باسخن تو کند و بشنود ولیکن‌نبداند وفهم نکند ازتهاون و تغافل وقلّت مبالات وفقد ایمان بآن (حَتّى إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ) تا آنکه از نزدیك تو بیرون آیند (قالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) گویندآنانرا که‌ایشانرا علم‌داده باشندازمؤمنان وصحابه‌ومتبصّران (ما ذا قالَ آنِفاً) چه گفت‌این ساعت‌بنوی (٢) وأصل‌او ابتداست ای « ماذا قال مبتدءاً » و این‌صفت منافقان است. مقاتل گفت سبب‌آن بود که رسول ﷺ خطبه کردی و دراوذکرمنافقان کردی وعیب ایشان نمودی . ایشان چون‌بشنیدندی خوش نیامدی ایشان را بیرون آمدندی صحابه را گفتندی برطریق استهزاء «ماذا قال‌آنفاً » چه میگفت برسری (٢) که ما نیك‌نشنیدیم. عبدالله عباس گفت من ازآنانم که مراعلم دادند ومعنیّ‌ام (٣) باین آیت چه ازمن چند بارها پرسیدند که « ماذا قال‌آنفاً » قتاده گفت سامعان وشنوندگان سه‌اند یکی عاقل یکی عامل یکی غافل . آنگه وصف کرد ایشانرا گفت (أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلى قُلُوبِهِمْ) ایشان آنانند که

(١) تاییدآن میکندکه گفتیم این الفاظ خمرولبن‌وغیرآن مثل‌آن‌هاست که‌دربهشت‌است‌نه نوع‌آن. چنانکه جای دیگر در وصف خمر فرموده «لایصدعون عنها ولاینزفون » نه خمار دارد و نه مستی .

(٢) یعنی تازه و نوکه تاکنون نگفته بود .

(٣) یعنی مقصودم از این آیه .

خدای تعالی مهر نهاد بر دلهای ایشان بر آن شرح که داده‌ایم از علامت و تخلیه و حکم (وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ) و بدنبال هوا برفته‌اند.

(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا) گفت آنان که راه یافتند و بالطاف ایزدی منتفع شدند (زادَهُمْ هُدًى) خدای تعالی ایشانرا لطف بیفزاید (وَآتاهُمْ تَقْواهُمْ) و بدهد ایشان‌را پرهیز کاری یعنی که عند آن اختیار تقوی کنند. و گفتند ثواب تقویهم، ایشانرا ثواب تقوی دهد.

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السّاعَةَ) گفت گوش میدارند ایشانرا جز آنکه قیامت بایشان آید ناگاه (فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها) ای علاماتها چه نشانهای او پدید آید یعنی قیامت ماند که نیامد إنّما علامات او بیشتر پدید آمد، مگر گوش آن میدارند که قیامت ناگاه بایشان آید و أشراط جمع شرط علامت بود درهرچه باشد بین الشارط و المشروط. کالشرط في البيع كأنّه علامة بين المتبايعين، و گفتند بعثت رسول ما از جمله علامات قیامت است از آنجا گویند أرسله بالحق بشيراً و نذيراً بين يدي الساعة، ومنه قولهم شرطة وجمعه شرط لأصحاب الديوان لأنّهم أشرطوا أنفسهم أي أعلموها بعلامة يعرفون بها، وقال أوس بن حجر :

فَأَشْرَطَ فِيها نَفْسَهُ وَهُوَ مُعْصِمٌ و ألقى بأسبابٍ لَهُ و تَوَكَّلا (۱)

(فَأَنّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ) التقدير فأنّى لهم ذكريهم إذا جاءتهم الساعة گفت چگونه باشد ایشان را یاد کرد وانتفاع به او چون قیامت بایشان آمده باشد یعنی تذکّر و اندیشه و ثمرهٔ آن از علم آنکه سود دارد که قیامت نباشد چون قیامت آمده باشد والجاء پدید آمد و مکلفان ملجاء شوند هیچ عمل سود ندارد. آنکه با رسول خطاب کرد و مراد امّت.

(فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ) بدانکه جز خدای خدائی نیست، و گفتند اثبت على علمك فاستقم عليه بر سر آن علم میباش که بدانسته‌ای که جز او خدائی نیست كما يقال للقائم قم حتّى أعود اليك، و گفتند ازدد علماً إلى علمك یعنی از طریق عقل شناختی از طریق سمع نیز بدان. بعضی دیگر أهل علم گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ دلتنك می‌شد از گفتار و کردار کافران و منافقان و خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت بدانکه جز خدای خدائی نیست که او كشّاف الكروب است تا دل در جز او مبندی بیانش (وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ) أي لذنب أذنبوا إليك. أبو العالیه وسفیان بن عینیه گفتند آیت پیوسته است بآنچه پیش اوست

(۱) اوس بن حجر شاعر جاهلی است وقصیده لامیه اومعروف است دراین بیت وصف مردی میکند بالای کوه بلندی خطرناك و گوید خود را برای هلاك آماده و بالای بلندی قرار گرفته اسباب ووسائل را فرو افکنده وکار را واگذار کرده است.

يعنى بدانكه مفزع وملجائي نيست عند قيام الساعة جز بخدايتعالى « واستغفر لذنبك » وآمرزش خواه از خداى براى گناهانت . گفتند گناه امّت خواست، وگفتند بگناه ترك مندوبات خواست على التوسّع والمجاز ، وگفتند الذنب اليه خواست چنانكه شرح او بيايد پس از اين انشاءالله (وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) وبراى جملهٔ مؤمنان ازمردان وزنان. عبدالله بن سرجس (١) گويد در نزديك رسول ﷺ شدم گفتم غفرالله لك يا رسول الله خداى تعالى ترا بيامرزاديكي از حاضران گفت يا رسول الله اين مرد از براى تو آمرزش ميخواهد گفت رواست . خداى تعالى ميگويد و استغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات . أبوهريره روايت كرد كه رسول ﷺ گفت هر كه اوچيزى نيابد كه بصدقه دهد گو برو استغفار كن براى مؤمنان كه استغفار براى مؤمنين و مؤمنات صدقه است (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَاكُمْ) و خداى عالم است بباز گشت شما و مقام و منزل شما براوهيچ پوشيده نيست . عكرمه گفت باز گشت شما از أصلاب پدران و مقام شما در أرحام مادران ، وگفت «متقلّبكم » گشتن شما در زمين و مقام شما در گور، اين قول عبدالله عباس وضحّاك است . ابن جرير گفت «متقلّبكم» كشتن شما بروز گارها « ومثويكم » ومقام شما به شب براى آرام .

آنكه بگفت كه مؤمنـان چه حرص مينمايند بروحى باشتياق ، گفت ميگويند مؤمنان (لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ)أى هلاّ چراسورتى فرو نمى آيد استبطاء للوحي . گفتند مرادسورتى است كه در او ذكر جهاد باشد (فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ) چون سورتى محكم آيد بامر ونهى . قتاده گفت سوره محكم هر آن سورتي باشد كه در او ذكر جهاد بود و هيچ سوره بر منافقان از اين سوره سخت تر نباشد (وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ) و در آن سورت ذكر قتال كرده باشند (رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) تو بينى آنانرا كه در دل بيمارى شك و نفاق دارند از منافقان (يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ) بتو مينگرند (نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ) نگريدن كسى كه در جان كندن و سكرات مرگ بيهوش شده باشد (فَأَوْلَى لَهُمْ) اين كلمهٔ تهديد ووعيد است . قتاده گفت معنى آنست كه العقوبة أولى بهم والنار أولى لهم. عبدالله عباس بأولى وقف كرد آنكه ابتداء كرد و گفت « لهم » اى للمؤمنين (طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ) و گفتند تقدير آنست « أولى لهم » أى للمنافقين «طاعة وقول معروف » من أن يجزعوا من القتال، أى طاعة وقول معروف أولى لهم من الجزع » وقول آنانكه گفتند «طاعة و قول معروف » كلامى است منفصل ازاول، در او چند قول گفتند : يكى

(١) بفتح سين وكسرجيم بروزن نرجس مزنى .

آنکه این از کلام منافقان است که گفتند پیش از نزول آیت جهاد و التقدیر قالوا منّا طاعة و لنا قول‌معروف. قول دیگر آنکه از کلام خداست وخبر محذوفست یعنی طاعة الله وقول‌معروف خیر لهم . قولی‌دیگر آنکه عتابی گفت تقدیر آنست که «فأولی لهم » أی للمنافقین أن یعاقبوا فلو صدقوا الله لکان‌خیراً لهم . آنکه طاعة وقول معروف معترض آمد میان‌این دو کلام‌وتقدیر آنکه و للمؤمنین طاعة و قول معروف و الله أعلم بمراده من کلامه . چه این جمله محتملات کلامست و خدایتعالی عالمتر است که ازاین‌جمله مراد او کدامست ومراد بطاعت امتثال‌فرمان خداست وبقول معروف سخنیکه منکر نباشد و در شرع و عقل قبیح نبود یا از باب واجبات یا از مندوبات و خلاصهٔ معنی برین وجوه که بتازی گفته شد این است که منافقان را اولی‌تر آن بودی که طاعت خدای داشتندی و سخن نیکو گفتندی از آنکه عند نزول آیت جهاد جزع میکنندومیگویند برطریق استهزاء که «ماذا قال آنفاً » وقولی دیگر آنکه « أولی لهم » دوزخ بایشان اولیتر ، طاعت وقول معروف ایشانرا به بودی اگر کردندی. قولی دیگر منافقان را تهدید است فی قوله « أولی لهم» آنکه گفت مؤمنان بخلاف آنند « طاعة » أی و للمؤمنین‌طاعة و مؤمنان را طاعتی هست و سخنی نیکو (فَإِذا عَزَمَ الْأَمْرُ) چون عزم کنند کار یعنی چون درست شود وجدّ گردد بآنجا رسد که براو عزم کنند من باب قوله « فما ربحت تجارتهم » و المعنی فما ربحوا في‌تجارتهم . چه کارعازم نبود چنانکه تجارت رابح نباشد انّما یعزم علی‌الأمر و تربح‌في‌التجارة، ومن باب‌قولهم : لیل نائم و نهارصائم انّماینام ویصام‌فیهما(فَلَوْ صَدَقُوا اللهَ) گفت چون کار سخت شد و درست گشت یعنی کار جهاد اگراین منافقان باخدای‌راست گویند و دروغ نگویند بآن معنی که آنچه ظاهر میگویند با مردمان درباطن همان دارند بـا خدای (لَكانَ خَيْراً لَهُمْ) ایشان را به‌باشد .

(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ - الآية)) در اوچند قول گفتند : یکی آنکه عسی بمعنی لعلّ است أی لعلّکم إن‌تولّیتم یعنی أعرضتم عن القرآن وفارقتم أحکامه(أَنْ تُفْسِدُوا فِي‌الْأَرْضِ) همانا شما که منافقانید اگر ازقرآن بر گردید وبر احکام او کار نکنید درزمین فساد خواهید کردن و رحمها خواهید بریدن و خونهای‌ناحق خواهید ریختن . قتاده گفت معنی آنست کیف رأیتم القوم . چگونه میدانید این منافقان را اگرپشت بر کتاب قرآن کنند و کار نبندند آنرا و خون ناحق ریزند و درزمین فساد کنند ورحمها برند . مسیّب بن‌شریك گفت و فرّاء : معنی آنست « فهل عسیتم » نه نزدیك است و دور نیست که اگر والی شوید در زمین و مستولی من‌قولهم ولّیته‌الأمر فتولاّه ، و التقدیر لو تولّیتم الأمر لفسدتم في الارض و

قطعتم أرحامكم، كه‌فساد كنيد و رحم بريد ، و گفت قوت اين قول قراءت رسول است ﷺ شنيدم كه ميخواند ان ولّيتم . ازرويس روايت كردندتولّيتم بضم التاء والواو علی المجهول‌اگر تولّی كار شما كنند و شما رارعيّت كنند وولايت بشما ندهند شما بحسد و ستيزه فساد وقطع رحم كنيد . رويس روايت كند اين قراءت از يعقوب ،وهم اين قراءت از أميرالمؤمنين روايت كردند گفت معنی آنست كه اگر شما راواليان ظالم باشند با ايشان دست يكی كنيد ودرزمين فساد كنيد و قطع رحم كنيد . مسيّب بن شريك گفت آيت در بنی اميّه و بنی‌هاشم آمد في‌قراءة من قرأ «إن‌وليتم» خطاب بابنی‌اميّه است‌ومراد بأرحام خويشی بنی‌هاشم است باايشان .ويعقوب خواند تَقْطَعُوا فخفّف من‌الثلاثی‌المجرّد اعتباراً بقوله «ويقطعون ماأمرالله به‌أن يوصل »وحسن بصری خواند «و تَقَطَّعُوا » بفتحات متوالی علی تقدير و تتقطّعوا فاكتفی باحدی التائين‌عن الاخری اعتباراً بقوله«فتقطّعوا امرهم بينهم» وعامّه‌قراء «تُقطّعوا»خواندندبضمّ تاء و كسرطاء و تشديد برفعل مضارع ازتقطيع .

(اُولٰئِكَ الَّذينَ لَعَنَهم اللهُ) گفت اينان آنانند كه خدای تعالی ايشان را لعنت كرد (فَأصَمَّهُم) كربكرد اينانرا(و أعمىٰ أبصارَهُمْ) و كور بكرد چشمانشان را يعنی حكم بكرد بر ايشان بكوری و كری و نام نهاد ايشانرا كر وكور چه ايشان را در گوش و چشم انتفاع دينی نبود و انّما خذلان و تخليه ايشان را بكوری و كری تشبيه كرد وخلاف نيست كه آيت را ظاهری‌نيست چه اگر برظاهر حمل كنند خلاف راستی باشد كه ما ميدانيم كه ايشان هم بينا بودند و هم شنوا . و اگر خدای چنين كردی از فساد حاسّهٔ گوش وچشم آنگه تكليف بر جای بودی با اين دوآفت تكليف مالايطاق بودی و اين محال است از خدای تعالی كه دروجودآيد، آنگه گفت :

(أفَلا يَتَدَبَّرُونَ القُرانَ أمْ عَلىٰ قُلوبٍ أقْفالُها) گفت تأمّل نميكنند اينان در اين قرآن و تدبّر ، يا هيچ بر آن هستند كهَ كنند ؟ يا بردلها قفل دارند يعنی اين تأمّل خواهند كردن يا نخواهند كردن يا با كسی مانند كه بردل قفل دارد يعني بمنزلت آنند در امتناع وقوع واين بر طريق مثل، گفت و غرض تقريع وتوبيخ وملامت و اين چنان بود كه‌يكی از ما گويد كه هرچه ممكن است كه بتوان كرد باتو از ارشاد و هدايت و تمكين و توفيق بكردم، راه صلاح خودنخواهی ديدن يا چشمهايت كوراست، اوداند كه او را چشم كورنيست و ليكن اين سؤال تقريع است تا اوازخجلت فرو ماند وهمچنين گويداين همه نصيحت كه ترا

کردم شنیدی یا خود کری ؟ سمع نداری ؟ واین را امثال بسیار بود .

(إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ) گفت آنانکه مرتدّ شوند وباز گردند بر أدْبار قتاده گفت کافران أهل کتابند که پیش از آمدن رسول معترف بودند باوچون بیامدکافرشدند باوو اورا می‌شناختند ازآنکه نَعْت اودر کتاب خود دیده بودند . عبدالله عباس گفت‌منافقانند که بمنزلت مؤمنان‌اند در ظاهر چون باهم خالی شوند با سر کفرشوند، و بیان کردیم که بر اصل ما از مؤمن ارتداد صورت نبندد و دلیل‌براو بیان کرده‌ایم (۱) و آنــان که درحق ایشان این لفظ می‌آید منافقانند که بظاهر ایمان میگویند ودر باطن کافرند و این قول دراین‌آیت‌قول عبدالله عباس است و سدّی و ضحّاك (مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الهُدَى) پس از آنکه راه مسلمانی روشن شد ایشانرا (الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ) شیطان تزیین میکند ایشان را و اغراء و املاء میکند برایشان، تسویل در دل و املاء در زبان یعني بغرور او میکنند و میگویند، أبو عمرو حواند «واُملي‌لهم» بضمّ ألف و فتح یاء بر فعل مجهول علی وزن اُفْعِل و معنی آنکه الشیطان‌سوّل‌لهم‌والله‌أملی‌لهم أی أمهلهم وایشان‌را مهلت‌دادند یعنی خدای تعالی عقوبت برایشان تعجیل نکرد من قوله تعالی « انما نملي لهم ليزدادوا إثماً » و یعقوب خواند و مجاهد«واُملي لهم»بضمّ ألف و کسر لام و سکون یاء علی وجه إخبار الله تعالی عن نفسه، خدای تعالی میگوید شیطان ایشان را غرور داد و من مهلت تا آن فساد که از شیطان حاصل شد مقابل شود بنعمت امهال از من تا باشد که اندیشه کنند و باز آیند ، و این بنا از فعل مضارع باشد . گفت من ایشان را مهلت دهم تا باشد که رجوع کنند. وباقی قرّاء أملی خواندندعلی أفعَلَ فعل ماضی

---

(۱) پیش از این‌چند بار گذشت که‌اگر کافر ایمان‌آورد مستحق ثوابست واگرمرتد شود چون‌کافر است ببهشت نرود وچون مؤمن‌بوده است باید ببهشت رود و جمع بین‌این دو ممکن‌نیست و احباط باطل است یعنی‌کفراستحقاق ثواب ایمان را ازمیان‌نبرد، واگر گویندهم ببهشت رودبرای دریـافت ثواب وهم بدوزخ برای عقاب‌گوئیم اگر اول بدوزخ رود پس از آن ببهشت و دائما در بهشت باشد چون باکفر وارتداد مرده است ممکن نیست واگر برای درك ثواب‌اول ببهشت رود پس ازآن بدوزخ‌آن عیش‌بهشت که میداند عاقبت آن آتش است ثواب نخواهد بود، واگرکسی‌گوید ثواب ایمان را درعذاب دوزخ‌باو بچشانند مانند ثواب دیگر اعمال خیر که ازکافر صادر میشود گوئیم ثواب ایمان حقیقی بخداثواب‌دائم است و نعمت در میان عذاب ثواب ایمان نتواندبود عقلا نیز ممکن نیست کسی بچیزی یقین‌کند آنگاه درآن شك نماید و در تجربه هم دیده نشده است و شرح این درمحل مناسب‌دیگر در همین نزدیکی‌بیان خواهد شد .

من الافعال وبر این قراءت املاء باشد که بر نویسنده کنند و روا بود که هم از آن معنی باشد أی أطال لهم الأمل ایشانرا در امیددراز نهاد و این بهتراست برای آنکه از آن معنی أملی علیه گویند و از این معنی أملی له أی أطال له المدّة. قوله تعالی :

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللهُ سَنُطِيعُكُمْ في

اینست بسبب آنکه آنها گفتند مر آنانرا که مکروه داشتند آنچه را فرو فرستاد خدا زود فرمان بریم شمارا در

بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ (٢٩) فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ

بعضی کارها وخدا میداند نهانی‌های آنهارا پس چگونه آنگاه بمیراند آنها را فرشتگان میزنند

وُجُوهَهُمْ وَأَدْبارَهُمْ (٣٠) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللهَ وَكَرِهُوا

روهاشان را و پشتهاشان را اینست بسبب آنکه پیروشدند آنچه‌را بخشم‌آورد خدارا وناخوش‌داشتند

رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ (٣١) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ

خوشنودی اورا پس نابود کرد کارهاشان‌را یا پنداشتند آنانکه در دلهاشان مرض است که هرگز برون نکند

اللهُ أَضْغانَهُمْ (٣٢) وَلَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمٰهُمْ

خدا کینه‌هاشان را واگر بخواهیم هرآینه مینمائیم‌ترا آنهارا پس هرآینه شناختی آنهارا بعلامت آنها

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ في لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُمْ (٣٣) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّٰى نَعْلَمَ

وهرآینه شناختی آنهارا در گردانیدن گفتار وخدا میداند کارهای شمارا وهرآینه میآزمائیم تا بدانیم

الْمُجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبارَكُمْ (٣٤) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

کارزارکنندگان از شما وصبرکنندگان‌را و بیازمائیم خبرهای شمارا بتحقیق کسانیکه کفر ورزیدند

وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَشآقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدىٰ لَنْ

و اعراض کردند از راه خدا و مخالفت کردند پیغمبر را از پس آنچه روشن شد مر آنها را هدایت هرگز

يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً وَسَيُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ (٣٥) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا

گزندی نرسانند خدارا چیزی وزود نابود کند کارهاشان‌را ایگروه کسانیکه گرویدید پیروی کنید

اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلاَ تُبطِلُوا أَعمالَكُمْ (٣٦) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا

خدارا و پیروی کنید پیغمبررا وبیهوده نکنید کارها تان‌را بتحقیق کسانیکه کفرورزیدند واعراض کردند

عَنْ سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ ماتُوا وَهُمْ كُفّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ (٣٧) فَلاَ تَهِنُوا وَتَدْعُوا

از راه خدا پس مردند وآنها کافرانند پس‌هرگز نیامرزد خدا مرآنهارا پس سستی نکنید وخوانید

إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ وَاللهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعمالَكُمْ (٣٨) إِنَّمَا الْحَيٰوةُ

بسوی صلح وشمائید برتران وخداوند باشماست وهرگز کم‌نکندشمارا کارهای‌شمارا جزاین‌نیست‌زندگانی

الدُّنيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجورَكُمْ وَلاَ يَسْئَلْكُمْ أَموالَكُمْ (٣٩)

دنیا بازیچه‌وبیهوده‌است واگربگروید وبپرهیزید میدهد شمارا مزدهای‌شمارا ونمیخواهدازشمامالهای‌شمارا

إِنْ يَسْئَلْكُمُوها فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَ يُخْرِجْ أَضغانَكُمْ (٤٠) ها أَنْتُمْ هٰؤُلاَءِ

اگربخواهد ارشماآنرا پس‌بجدگیردتان بخل‌کنید وبیرون‌کند کینه‌های‌شمارا آگاه‌باشیدشمائیدگروهیکه

تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّما يَبْخَلُ

خوانده‌میشویدتاانفاق‌کنید درراه‌خداپس‌ازشماکسی‌است‌بخل‌میورزد وهرکه‌بخل‌کند پس‌جزاین‌نیست بخل‌ورزد

عَنْ نَفْسِهِ وَاللهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرآءُ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ

از خود و خدا بی‌نیاز است وشمائید بیچارگان و اگر روی بگردانید بدل‌کند گروهی‌را غیر شمارا پس

لاَ يَكُونُوا أَمْثالَكُمْ (★) .

نباشند مانندهای شما .

قوله تعالی (ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللهُ) حق تعالی گفت. این برای آنست که گفتند آنانکه کاره بودند آنرا که خدای فرستاده بود یعنی قرآن و قائلان این قول منافقانند یا جهودان علی اختلاف الأقوال في ذلك « للّذين كرهوا» آنانرا که کاره بودند قرآنرا و آنان مشرکان بودند . (سَنُطِيعُكُمْ في بَعْضِ الأَمْرِ) ما طاعت شما داریم در بعضی‌کارها یعنی درمخالفت رسول ﷺ و گفتند این قول جهودان گفتند منافقان را که ما موافقت‌کنیم برأی ومراد شما دربعضی کارها یعنی در آنچه ممکن باشد و همه کارها مطّرد نشود ، آنگه گفت (وَاللهُ يَعْلَمُ أَسرارَهُمْ) وخدای میداندسرّهای‌ایشان. أهل کوفه

خواندند إلاّ أبوبكر إسرارهم بكسر همزه وآن مصدر أسرّ القول اسراراً باشد ، و باقی قرّاء بفتح همزه جمع سرّ . آنگه از روی تعجب گفت :

(فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ) يعني فكيف حالهم؟ حال ایشان چگونه باشددر آنوقت که فرشتگان جان ایشان بردارند . (يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبارَهُمْ) برروی و پشت ایشان میزنند برسبیل عقوبت واین درگور باشد و در قیامت در دوزخ . آنگه علّت آن بگفت که چرا بزنند ایشانرا .

(ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا) گفت این برای آن باشد که ایشان متـابعت سخط خدای کردند وکاره بودند رضای او را یعنی متابعت معاصی کردند وایمان و طاعت را کاره بودند . (فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ) خدای تعالی حکم کرد ببطلان عمل ایشان ودرآیت دلیل است برآنکه خدای تعالی مرید طاعت است وکاره معاصی ، که کافران برعکس آن متابعت آن کردند که خدای ازآن بخشم آید، وآن کفر ومعاصی است باتّفاق،وکاره بودند رضای خدای‌را ورضای‌او متعلّق است بایمان وطاعات .

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) آنگه حدیث منافقان کرد وگفت : یا می‌پندارند آنان که شكّ ونفاق در دل دارند که خدا بیرون نخواهد آوردن کینه‌هائیکه دردل دارند با مؤمنان پنهان یعنی خدای تعالی آشکارا نخواهد کردن وخبردادن بآنچه دردل ایشان است از کینهٔ مؤمنان .

(وَلَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ) واگر ما خواهیم ای محمد ایشانرا بتو نمائیم و اعلام کنیم ترا بوحی باسماء وأعیان ایشان ولیکن أماراتی است وعلاماتی که توایشانرا بآن بشناسی وآن لَحْنِ قول است و مراد بلحن قول لغزی است وزبانی است که ایشان با یکدیگر گفتند بر مواضعاتی که ایشانرا بود . عبدالله عباس گفت « لحن القول » معناه . حسن گفت : فحواه . قرظی گفت : مقصده ومغزاه . واصل او عدول باشد کلام را ازجهت خود وازآن طریق که او را وضع کرده باشند، ولحن در إعراب هم از آنجاست برای آنکه ذهاب باشد از جهت صواب وجمله آنستکه لحن بردو ضرب باشد در استعمال: یکی محمود ویکی مذموم آنچه محموداست اینست که کنایت باشد. وتعریض که ضدّ تصریح بود و منه قوله عليه السلام « فلعلّ أحدهم أن‌يكون ألحن بحجّته » أی أذهب بها في جهات الاختلاف ومنه قول الشاعر :

وَلَقَدْ وَحَيْتُ لَكُمْ لِكَيْمَا تَفْطُنُوا وَلَحَنْتُ لَحْناً لَيْسَ بِالمُرْتَابِ (۱)

و گفتند اللّحن الفطنة ، واین که گفت « ألحن بحجّته » أي أفطن وأعرض عليها .ووجه اول درست تر است تا راجع بود با یك اصل . و قال مالك بن اسماء بن خارجة الفزاری شعراً :

وَ حَدِيثٍ أَلَذُّهُ هُوَ مِمَّا يَنْعِتُ النَّاعِتُونَ يُوزَنُ وَزْناً
مَنْطِقٌ صَايِبٌ وَيَلْحَنُ أَحيا . . . . . ناً وَ خَيْرُ الكَلَامِ ما كانَ لَحْناً (۲)

گفتند یکروز خواهر این شاعر هند بنت اسماء به نزديك حجّاج سخن می گفت ، ولحن می گفت درسخن ، حجّاج گفت چرا لحن می گوئی وتو زنی شریفی ودر خانه قیسی ؟ گفت: نه برادرم گفت خیرالکلام ماکان لحناً ؟ گفت براو محال مگوی که باین لحن تعریض وکنایت خواست نه لحنی که خلاف صواب باشد (وَاللّهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُمْ) وخدای تعالی اعمال ایشان داند برو پوشیده نیست تا بجزای آن برسند چنانکه باید .

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتّى نَعْلَمَ المجاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخبارَكُمْ)

أبوبکر عن عاصم خواند « وليبلونّكم حتى يعلم » و« يبلو» بیاء درهرسه جای ، خبراً عن الغائب ردّاً علی اسم الله تعالی . وباقی قرّاء بنون خواندند اخباراً من الله عن نفسه . گفت بیازمائیم شما را تا بدانیم جهاد کنان وغازیان وصابران را واخبار شما را اختبار کنیم . وتفسیر امتحان واختبار از خدای تعالی چند جای برفته است در این کتاب ، و مرجع آن با تکلیف است چه تکلیف صورت امتحان دارد وتمکین وتخلیه ، واینجا دوقول گفتند في قوله « حتّى نعلم » أي حتّى نعلم جهادكم موجوداً (۳) چه غرض وجود جهاد است تا ثواب حاصل آید براو ، دوّم معامله آنان کنم که ندانند تا بدانند واین حقیقت امتحان باشد . ابراهیم بن الاشعث گفت فضیل عیاض چون این آیت بخواندی بگریستی و گفتی « اللّهمّ لاتبلنا فانّك إن بلوتنا هتکت أستارنا وفضحتنا» . بار خدایا ما را امتحان مکن که اگر ما راامتحان کنی پردهٔ ما دریده شود

(۱) باشما صریح گفتم شاید نیکو دریابید وکنایه گفتم نه‌کنایه که موجب سوء ظن باشد .

(۲) حدیث مجرور است عطف برنسوه در بیت سابق برآن و شاعر گوید گذشتیم برزنان خوشبوی وسماع ومی و سخنی که‌ازآن لذت بردم و وصف‌کنندگان مدح‌آن کنند و باندازه باشد وگفتاری درست و گاهی تعریض وکنایه و بهترین سخن آن است‌که بکنایه باشد .

(۳) یعنی جهادکنند تا جهاد انجام یافته را خداوند بداند نه‌آنکه بداند شما جهاد خواهیدکرد یا نه ؟چون‌خداوند آنرا میداند پیش از اینکه شما انجام دهید .

رسواشويم .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ) گفت آنانكه كافرشدند و مردمان را از راه دين منع كردند (وَشَاقُّوا الرَّسُولَ) وبا رسول ﷺ مخالفت كردند واصل مشاقّه آن باشد كه اينان درشقّى باشند وآنان در شقّى (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى) از پس آنكه راه حق پيدا شد ايشانرا (لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً) در جاى خبر « إنّ » است گفت آنان كه چنين كنند بخداى هيچ زيان نتوانند كردن چه خدايتعالى را از ايمان ايشان سود نيست واز كفر ايشان هيچ زيان نيست إنّما منفعت ومضرّت آن عايد است باايشان (وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ) وحكم كند ببطلان عمل ايشان وعملشان قبول نكند ازآنجا كه واقع نبود بموقع خود آنگه مؤمنان را گفت :

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ) اى گرويدگان بخداى ! فرمان خداى وپيغمبر بريد وعمل خويشتن باطل مكنيدهم بتكذيب خداى ورسول چه آنكس كه ايشانرا دروغ دارد و بايشان ايمان ندارد عمل او موقعى ندارد وبجاى قبول نيفتد باطل باشد . مقاتل و أبو حمزة الثمالى گفتند يعنى منّت منهيد بايمانتان برخداى ورسول. آيت دربنواسد آمد وقصّهٔ آن در سورة الحجرات گفته شودإن شاء الله تعالى . و گفتند عمل خود باطل مكنيد بعجب و رياء .

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ) گفت آنانكه كافر شدند و مردمرا از راه خداى منع كردندآنگه بر كفر اصرار كردند تا مرگ بايشان آمد (فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ) خداى نيامرزد ايشانرا . گفتند مراد بآيت كشتگان روز بدرند . آنگه مؤمنان را گفت :

(فَلا تَهِنُوا) نگريد تا ضعيف نشويد ومردمرا باصلح دعوت نكنيد در حاليكه شما بلند تروغالب تريد بحجّت (وَاللهُ مَعَكُمْ) وخداى با شماست . اين هردو واو حال است (وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ) اى لن ينقصكم ثواب أعمالكم . وعمل شما يعنى جزاء عمل شما باز نگيرد وظلم ونقصان نكند بل ثواب دهد شما را برآن وزياده كند از فضل خود يقال وتره حقّه اذا نقصه ، ومنه قول النبى ﷺ « من فاتته صلاة العصر فكأنّما وتر ماله و أهله» أي ذهب بهما ظلماً . آنگه مردم را وعظ كرد وذمّ دنيا گفت .

(إِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَلَهْوٌ) زندگانى اين سراى نزديكتر بازيچهٔ كودكان است وبازى جوانان(وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا)واگر شما كه مكلّفانيدايمان آريد وپرهيزكار

شوید مزد شما بدهد خدای تعالی (وَلا يَسْئَلْكُمْ أَموالَكُمْ) واز شما مالی نمیخواهد بمزد این هدایت وبیان چنانکه گفت «ما ارید منهم من رزق ـ الایه »وگفتند «ولا یسئلکم »یعنی رسول ﷺ از شما مزدی نمیخواهد برأداء رسالت چنانکه گفت « قل ماأسئلکم علیه من أجر وما أنا من المتکلّفین » وگفتند « لایسألکم أموالکم بل أمواله » از شما مال شما نمیخواهد بل مال اوست جملهٔ که بشما داد .

(إِنْ يَسْئَلْكُمُوها) چه اگر خواهد ازشما مالهاتان (فَيُحْفِكُمْ) و إلحاح و مبالغه کند برشما (تَبْخَلُوا) بخل کنید براوآنکه اندکی خواهد ازشما . وبخل منع واجب باشد برای آن اسم ذمّ است ودرجای ذمّ بکار دارند وگفتند : اگر بخواهد و جمله خواهد برای آنکه حقوقی هست خدای ورسولرا درمال ما ولیکن غیض من فیض و قلیل من جزیل ویسیر من کثیر ، ربع العشری است . آنکه بخل کردید بآن (وَيُخْرِجْ أَضْغانَكُمْ) واین کینها که درسینهها دارید بیرون آوردید یعنی شما اظهار کردید عند آن . ولیکن چون اظهار ایشان عند سؤال خدای بود با خدای حوالت کرد و این قول سفیـان عیینه است و أبوبکرعیّاش .

(ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ) هاتنبیه است بمنزلت یاء ندا «أنتم هؤلاء » شما آنانید (تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ) که شما را میخوانند یعنی خدایتعالی ، تـا مال در سبیل خدای تعالی هزینه کنید و ثواب و جزاء آن أضعافاً مضاعفة بستانید (فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ)ازشما کسی است که بخل میکند آنکه گفت هر که بخل کند از خویشتن بخل کند و برای آن «عن» گفت وعلی نگفت که بخل إمساك باشد یعنی یمسك خیره و ماله عن نفسه و التقدیر فإنّما یبخل إمساكاً عن نفسه . وگفتند معنی آنست که یبخل عن داعي نفسه لاعن داعي ربّه، ازداعي نفس خود بخل میکند که «إنّ النفس لأمّارة بالسّوء » نه از داعی خدای که داعی خدای دعوت بجود و بذل و انفاق میکند و ازبخل منع میکند آنکه گفت : (وَاللهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ) سیاق آیت دلیل قول اوّل می کند ، گفت خدای توانگر است وبی نیاز وشمادرویشید ومحتاج باو .

(وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ) و اگرشما بر گردید بهبدل شماقومی بیارد آنکه ایشان در طاعت چون شما نباشندیعنی به ازشما باشند . آنکه خلاف کردند کهآن بدل کیستند بعضی گفتند فرشتگانند بعضی گفتند کسهائیاند که در معلوم آنست که بهاز اینان باشندو گفتند قومی باشند از یمن وگفتند قومی باشند از فارس . أبوهریره گفت جماعتی از

صحابه رسول گفتند یا رسول الله آنان که‌اند که ایشان را ببدل ما بیارند و ایشان نه‌چون ما باشند ؟ سلمان فارسی درپهلوی رسول ﷺ بود رسول دست بران اوزد گفت هذا وقومه این باشد و قومش . آنگه گفت والله که اگر ایمان در ثریّا آویخته باشد جماعتی از فارس دست باو زنندو دریابند اورا و گفتند جماعتی ازبنی کنده و بني النخع که درعهد حضرت أمیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه موالیان اوبودند (ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثالَكُمْ) في الطاعة درطاعت چون شما نباشند بل مطیع‌تر باشند و گفتند چون شما نباشند در بخل بل سخی باشند بمال خود .

سورة الفتح

این سوره مدنی است و بیست و نه آیت است و پانصد و شصت کلمه است و دوهزار و چهار صدو سی و هشت حرفست . قتاده روایت کرد از أنس که او گفت بحدیبیه میان ما ونسك ما منع کردند ما دلتنگ شدیم خدایتعالی این سوره فرستاد رسول ﷺ گفت آیتی فرود آمد برمن که به نزدیك من دوستتر هست از دنیا و هرچه در دنیاست ، عمر خطاب گفت شبی با رسول ﷺ در بعضی سفرها بودم یکدو بار سخنی گفتم با حضرت رسول جواب نفرمودند من ترسیدم که رسول‌را ﷺ خشمی است برمن‌یا در باب من آیتی آمده است از پیش رسول برفتم چون روز شد بیامدم و سلام کردم حضرت رسول جواب داد و گفت دوش خدای تعالی سورتی برمن انزله کرده است که ازهرچه آفتاب برو آید دوستتر دارم واین‌آیات برخواند که دراول این‌سوره‌است . مسعودی گفت چنان‌رسیده بما که‌هر که اوشب اوّل‌ماه رمضان این‌سوره بخواند آن سال تاباآخر درحفظ خدای باشد .

سورة الفتح تسع وعشرون آية مدنية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

إِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً (٢) لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما

بتحقیق‌گشودیم برتو گشودنی هویدا تا بیامرزد برای‌تو خدا آنچه‌گذشته از لغزش تو و آنچه

تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً (٣) وَ يَنْصُرَكَ اللهُ نَصْراً

پس افتاده وتمام‌کند نعمت خودرا برتو و راه نماید ترا راه راست و مدد کند ترا خدا یاری

عَزِيزاً (٤) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ

غالب اوست آنکه فرستاد آرام را در دلهای گروندگان تا بیفزاید گرویدنی با گرویدن آنها

وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (٥) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ

ومرخدارا است لشکرهای آسمانها و زمین واوست خداوند دانای درستکار تادرآورد گروندگان مردانرا

وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ

وزنهای گرونده را بهشتها که روانست اززیرش نهرها همیشه‌اند درآن ومیپوشاند ازآنها لغزشهاشانرا و هست

ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً (٦) وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ

این نزد خدا رستگاری بزرگ وشکنجه کند دو رویانرا ازمردان ودو رویان زنان را ومشرکین

وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ

وزنهای مشرکین گمان کنندگان بخدا گمان بدرا برآنهاست گردش بد وخشم گیرد خدا برآنها ولعنت کند آنهارا

وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيراً (٧) وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ

وآماده کرد برای آنها دوزخرا و بد جایگاهیست ومرخدارا لشکر آسمانها و زمین است و باشد خدا

عَزِيزاً حَكِيماً (٨) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً (٩) لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ

غالب درستکار بتحقیق ما فرستادیم ترا گواه وبشارت دهنده وبیم کننده تا بگروید بخدا

وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (١٠) إِنَّ الَّذِينَ

وپیغمبر او وتقویت کنید اورا وتعظیم کنید اورا وتسبیح گوئید اورا بامداد وشبانگاه بتحقیق کسانیکه

يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا

بیعت کردند ترا جزاین نیست بیعت کنند خدارا دست خدا زبر دستهاشان است پس هرکه بشکست پس جزاین نیست

يَنْكُثُ عَلىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (١١) سَيَقُولُ

میشکند برخویشتن وهرکه وفا کرد بآنچه عهد کرد برآن خدا پس زود میدهد اورا مزد بزرگ زود گویند

لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ

مر تورا بازماندگان ازعربان بادیه مشغول کرده مارا مالهای ما وکسانما پس آمرزش خواه برای ما میگویند

بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ في قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ

بزبانهاشان آنچه نيست در دلهاشان بگو پس كيست مالك باشد براى‌شما ازخدا چيزى‌را اگر خواست بشما

ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً (١٢) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ

گزندى‌را ياخواست بشما سودى‌را بلكه‌باشد خدا بآنچه ميكنيد آگاه بلكه گمان كنيد كه هرگز

يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً وَ زُيِّنَ ذٰلِكَ في قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ

بازنميگردد پيغمبر و گروندگان بسوى كسان‌آنها هميشه و آراسته شد اين در دلهاى شما و گمان‌كرديد

ظَنَّ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً (١٣) وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّا أَعْتَدْنا

گمان‌كردن بد و بوديد گروهى هالكان وهركه نگرويد بخدا و پيغمبر او پس‌بتحقيق ما آماده‌كرديم

لِلْكافِرِينَ سَعِيراً (١٤) وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَيُعَذِّبُ

براى‌كافران آتش‌سوزان‌را ومرخداراست پادشاهى‌آسمانها وزمين‌ميآمرزد مرهركرا ميخواهدوشكنجه كند

مَنْ يَشاءُ وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً (١٥) سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلىٰ مَغانِمَ

هركرا ميخواهد وهست‌خدا آمرزندهٔ مهربان . زود گويند بازماندگان چون برويد بسوى غنيمت ها

لِتَأْخُذُوها ذَرُونا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلامَ اللهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونا

تا بگيريد آنرا بگذاريد مارا پيروى‌كنيم شما را ميخواهندكه بدل كنند كلام خدا را بگو هرگز پيروى ما

كَذٰلِكُمْ قالَ اللهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنا بَلْ كانُوا لا يَفْقَهُونَ إِلَّا

نخواهيدكرد اينچنين گفت خدا از پيش پس زود ميگويند بلكه حسد ميبريد بلكه بودند نمى‌فهميدند مگر

قَلِيلًا (١٦) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرابِ سَتُدْعَوْنَ إِلىٰ قَوْمٍ أُولي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقاتِلُونَهُمْ

اندكى بگو مربازماندگان ازعربهارا زودخوانده شويد بسوى گروهى‌صاحب ستيز سخت‌كارزاركنيدشان

أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللهُ أَجْراً حَسَناً وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَما تَوَلَّيْتُمْ

ياگردن نهيد پس اگرپيروى‌كنيد ميدهد شما را خدا اجر نيكو واگر روى‌گردانيد چنانكه‌روى‌گردانيدند

مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذاباً أَلِيماً (١٧) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَلا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلا

ازپيش شكنجه‌كند شمارا شكنجهٔ دردناك نيست بر كوران باكى. و نه بر لنگ باكى و نه

عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
برمریض باکی وهرکه فرمان‌برد خدارا وپیغمبر اورا درآورد اورا بهشتهاراکه روانست اززیر آن نهرها

وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِيماً (۱۸) لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ
وهرکه روگرداند شکنجه کنداورا شکنجهٔدرناك بتحقیق خوشنودداست خدا ازگرویدگان چون بیعت کردندترا

تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً (۱۹)
زیر درخت. پس‌دانست آنچه‌را دردلهاشانست پس‌فروفرستادآرام‌را برآنها وسزا دادشان فتحی‌نزدیك

وَمَغانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَها وَ كانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۲۰) وَعَدَكُمُ اللهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَها
وغنیمت‌های‌بسیار که‌گیرندآنرا وهست خدا عزیز درستکار وعده‌کرد شمارا غنیمتهای‌بسیار که‌گیریدآنهارا

فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النّاسِ عَنْكُمْ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ
پس‌بشتاب‌داد.مرشمارا این وبازداشت دستهای‌مردم‌را ازشما وتا باشد آیتی برای‌گروندگان وراه‌نمایدشمارا

صِراطاً مُسْتَقِيماً (۲۱).
راه راست.

قوله تعالی (إِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً) قدیم تعالی بر سبیل منّت وتذکیر نعمت گفت ما گشادیم برای تو گشادنی ظاهر این قول آنکس است که گفت فتح حدیبیه با فتح‌خیبر خواست و آن دو فتح بود یکی ماضی یکی حال و آنکه حال بود هم آیت پس از حصول آن آمد برای آن بلفظ ماضی گفت وبراین‌قول آیت برظاهر خود باشد ، مجاهد گفت وعوفي که فتح خیبر است جابر گفت فتح حدیبیه است و این وجهی است درست . و وجه دیگر آنکه این برسبیل وعده وبشارت گفت انّا فتحنا علی‌معنی سنفتح ما ترا فتح خواهیم دادن یعنی فتح مکه و این قول قتاده است وقولی است جامع هر دو را و آن آنست که براء بن عـازب گفت جماعتی را که اورا پرسیدند از این فتح گفت شما چنان دانید که این فتح مکه است ولکن ما مکه از حدیبیه میدانیم و شمار فتح مکه ازروز حدیبیه میکنیم که فتح حدیبیه مقدمه فتح‌مکه بود وفتح بیعة الرضوان آنکه ما با رسول هزار وچهارصد مرد بودیم . گفتند حدیبیه چیست گفت نام چاهی است . دراین سه قول است یکی آنانکه گفتند مراد بفتح فتح حصون وقلاع وبلاد است . دوم أبوالقاسم گفت فتح دو گونه باشد یکی فتح به‌حجّت و یکی فتح قلاع اینجا

مراد فتح اسلام است بحجّتهای ظاهر عقلی وشرعی . روایتی دیگراز قتاده آنست که بفتح‌قضاء وحکم خواست ومنه قوله « ربّنا افتح بيننا وبين قومنا بالحقّ » أی احکم و حاکم را فتّاح خوانند . عبدالله عباس گفت شنیدم درعرب از زنی که با شوهر میگفت بینی وبينك الفتّاح أي الحاكم . یعنی خدای تعالی برای تو ای محمّد حکمی کرد روشن به نصرت وظفر وظهور دین تو وإعلاء کلمه بر هر که جز تواند . بعضی دیگر گفتند فتح اعلامست وچون کار مجهول ومبهم و متعلّق باشد چون معلوم شود گشاده گردد ، روا بود که آنرا فتح خوانند و از اینجا گویند کسی را مسئله‌ای که براومشکل باشد آنکه اندیشه کند وبه نظر استخراج کند یا بطریقی از طریقها بداند گوید مرا گشاده شد این مسئله . ومنه قول أمیرالمؤمنين عليه السلام : « علّمني رسول الله صلى الله عليه وآله ألف باب من‌العلم فتح لي كلّ باب ألف باب » گفت رسول مرا هزار درعلم آموخت که هردری را هزار درگشاد یعنی ازهريك در هزار معلوم شد مرا پس فتحِ اعلامْ ظاهر است و مستعمل، وبراین‌تفسیر دادنداین آیت را که گفت «وعنده مفاتح الغیب» .

زجّاج گفت أرشدناك إلى الدّين و این نیز داخل باشد در إعلام . مجاهد گفت مراد بفتح مبین آنست که رسول صلى الله عليه وآله بحدیبیه شتر بکشت وبفرمود تا سر تراشیدند . بعضی دیگر گفتند فتح بمعنی کشف وتفریج غم است یعنی ماغمهای ترا کشف کردیم واین نیز درلغت وجهی دارد که کشف الله عنك وفرّج‌عنك وفتح عليك متقارب المعنی اند ، مجمع بن‌حارثه‌الانصاری گفت، واوازجمله قرّاءبود که قرآن‌خواند بررسول صلى الله عليه وآله ، که بحديبيه حاضر آمدیم بارسول صلّی‌الله عليه وآله وسلّم چون باز گشتیم در راه مردم می‌شتافتند وچهارپایان می‌تاختند من گفتم چه بوده است گفتند رسول را وحی‌آمد من نیز بشتافتم رسول براحله یافتم نزدیك كراع‌الغميم چون مردم گرد آمدند آنجا رسول صلى الله عليه وآله این آیت را برخواند « إنّا فتحنا لك فتحاًمبيناً » یکی از صحابه گفت فتح است ای رسول‌الله ؟ گفت نعم والّذي نفسي بيده آری بخدای که‌جان من بامر اوست که فتح است آنکه عنقریب فتح خیبر بود و رسول صلى الله عليه وآله غنیمت خیبر بر أهل حدیبیه قسمت کرد وآن غنیمت جزآنان نگرفتند که بحدیبیه حاضر بودند . شعبی گفت در این روز چند بشارت بود یکی فتح حدیبیه بود دیگر رسول صلى الله عليه وآله پاره آب برگرفت و بکنار چاه آمد که آنرا حدیبیه گویند وآب در دهن کرد وبگردانید و در چاه ریخت آب برسر چاه آمد ، دیگربشارت‌بمغفرت في‌قوله«ليغفر لك‌الله‌ما تقدّم من ذنبك » دگر عند منصرف ماازآنجا خرمای‌خیبر خوردند ، دیگر بلوغ الهدی محلّه ، دگر بشارت رسید همان‌روز که‌رومیان بر پارسیان دست یافتند ومسلمانان بآن شادمانه شدند که أهل کتابرا برمشرکان ظفر آمد .

مقاتل سليمان گفت چون این آیت آمد که «ما أدري‌ما يفعل بي ولا بكم» مشرکان و منافقان طعنه زدند گفتند چگونه متابعت کنیم مردیرا که او نمیداند که با او چه خواهند کردن پس ما واو دراین باب‌یکی‌ایم‌خدایتعالی این آیت فرستاد «إنّا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر» رسول ﷺ گفت آیتی برمن فرود آمد که ما یسرّنی بهاحمر النعم که من به بدل آن اشتران سرخ موی اختیار نکنم . ضحّاك گفت هر فتحی از قتال باشد این فتحی بود از صلح برای آنکه رسول ﷺ در اینسال صلح کرد با سهیل بن عمرو . و أمير المؤمنين علي صلوات الله وسلامه عليه میان ایشان صلحنامه‌نوشت ، و این قصّه برفته است . سال دیگر مکّه را گشادودر مکّه رفت . قوله :

(لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ) در این لام خلاف کردند که بچه متعلّق است . حسن‌بصری گفت این لام قسم است که مفتوح باشد دیگر جایها ولیکن چون قسم از کلام بیفکند لام‌بکسر بکرد وفعل را منصوب تشبیهاً بلام کی والتقدير والله ليغفرنّ الله لك ما تقدّم . حسین‌بن فضل گفت تعلّق داردبقوله« واستغفر لذنبك وللمؤمنين‌والمؤمنات ليغفرلك الله وليدخل‌المؤمنين‌والمؤمنات» محمّد بن جریر گفت‌تعلق داردبقوله:«إذا جاءنصرالله- إلى قوله- واستغفره إنّه‌كان توّاباً » واینهمه أقوالی است‌بعیدومتعسّف چه‌این‌اقوال‌خلاف ظاهراست‌ودرآیت‌وظاهراو دلیلی‌نیست‌براین‌حذف وتقدیر . وآنچه معتمد است وموافق ظاهر ولایق به نسق‌آیت‌آنستکه‌گفته شود به نزدیك (١)

بیان قوله « ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك و ما تأخّر » بدانکه در این چند قول گفتند ، عطاءخراسانی گفت « ماتقدّم من ذنبك » یعنی گناه پدرت آدم «وماتأخّر» و گناه‌امّت واین چیزی نیست برای آنکه آدم همچون او معصوم است ازگناه ، او را گناهی نیست بر حقیقت چنانکه بیان‌کردیم درقصّهٔ‌آدم . بعضی دیگر گفتند بما تقدّم‌آن گناهیکه درجاهلیّت کردی پیش ازاسلام‌وآن‌گناه که پس نبوّت کردی . بعضی دیگر گفتند که آن گناه که پیش از فتح مکه کردی وآن گناه که پس ازآن کردی ، بعضی دیگر گفتند‌آن گناه که درروزگار گذشته کردی وآنچه هنوز نکرده‌ای . و این أقوال هم بد است برای آنکه قول آنان است که گناه برپیغمبران روا دارند،وبیان کردیم که گناه برپیغمبران روا نیست نه‌صغیره ونه کبیره و معتزلیان را سود ندارد که صغیره گویند برای آنکه صغیره نزد ایشان مکفّر و محبط بود در جنب اجتناب ازکبائر وآنچه محبط باشد چگونه خدای تعالی منّت نهد باو و بغفران او بررسول ﷺ برسبیل تمدّح ، أبوعلي‌الرّود باری گفت آیت محقّق‌نیست مقدّر است‌ومعنی آنکه لوكان لك ذنب قديم اوحديث لغفرناه لك . اگر تراگناهی بودی قدیم یاحدیث نو یا

(١) یعنی گفته شود عنقریب .

کهن گذشته یا آینده ترا برماچندان جاه ومنزلت است که آنرا بیامرزیم ومؤاخذه نکنیم ترا بآن ، و این قولی نیکست جز آنست که خلاف ظاهر است . آنچه معتمد است در تأویل آیت دووجه است یکی آنکه بگناه گناه امّت‌خواست آنچه زمانش مقدّم بود و آنچه زمانش متأخّر بود و آیت علی حذف المضاف و إقامة المضاف إلیه مقامه آمد کقوله « و اسئل القریة. و جاء ربّك » المعنی أهل القریة وجاء امر ربّك وبراین أبیات و شرح بسیار است و جایها رفته است و قوله «لك» نه آنست که گویند غفرالله لك ، معنی آنست که لأجلك وحرمتك و بسببك یعني بیامرزد گناه امّت برای تو وشفاعت وجاه توچنانکه گویند فقلت هذا الأمر لك أي لأجلك(١) و قول دیگر آنست که لیغفرالله لك تا بیامرزد خدای آنچه مقدّم است در پیش افتاده ، از گناه امّت تو که با تو کردند ، و از گناه ایشان آنچه متأخّر است زمانش که بی تو کنند . و ذنب مصدر است و مصدر یکبار اضافت بافاعل کنند ویکبار با مفعول یقول العرب عجبت من ضرب زید عمراً ومن ضرب عمرو زیدٌ و اول مضاف است با فاعل ، دوم مضاف است با مفعول. واین آیت از قسمیست که مصدر در او مضاف است با مفعول به یعنی گناهی که امّت باتو کردند از جفا و ایذاء ومنع وصدّ و جز آن . اگر گویند ذنب فعلی است که آنرا مفعول نباشد چنانکه فعل بنفس خودباو متعدّی گردد انّمابحرف جرّ باو تعدّی کند ، یقال أذنبت إلیه ذنباً ولایقال أذنبته کما یقال ضربته پس این را مفعولي مصرح نیست که مصدر با او اضافت کنند . جواب گوئیم هم‌چنین است إلاّ آنست که حمل کرد آیت را برمعنی واعتبار معنی ذنب کرد نه‌اعتبار لفظ ، وگناه ایشان باودر این قصه ودر این حال صدّ ومنع او بود ازمسجد الحرام وآن فعلی است متعدّی بنفس خود یقال صددته ومنعته قال‌الله تعالی «و صدّوكم عن المسجد الحرام » و در حمل کلام بر معنی اشعار بسیار است منها قول الشاعر :

جِئْنِي بِمِثْلِ بَنِي بَدْرٍ لِقَوْمِهِم		أَوْ مِثْلَ إِخْوَةِ مَنْظُورِ بْنِ سَيَّارِ(٢)

چو معنی جئنی هات بود لاجرم مِثل را منصوب کرد کأنّه قال هات مثل إخوة.
و قال آخر :

دَرَسَتْ وَغَيَّرَ آيَهُنَّ مِنَ البِلَى		إِلاَّ رَوَاكِدَ جَمْرُهُنَّ هَبَاءُ

---

(١) رئیس در هرقوم نماینده‌پیروان است و اگردرقومی گروهی مخالفت امر سلطان کنندهرچند بی دستور و فرمان رئیس باشد و سلطان گوید ترا بخشیدم یعنی کسان ترا،وگاه باشد که سلطان با سلطان دیگر عهد می‌بندد در اموری‌که راجع برعایای آنها است .

(٢) بیاور برای من کسی‌که‌مانند بنی‌بدر باشد برای قومش‌یا مانند برادران منظور بن‌سیار باشد .

وَ مُشَجَّجٌ أما سَواءُ قَذالِهِ فَبَدا وَ غَيَّبَ سارَهُ المَعْزاءُ(۱)

در اوّل گفت إلاّ رواكد بنصب ، آنكه گفت و مشجّج برفع حمل كرد برمعنى ،معنى آنست كه لم يبق‌هناك إلاّ رواكد و مشجّجٌ . و معنى‌مغفرت براين تأويل فسخ ونسخ وازالت أحكام دشمنان باشد بر دو معنى و نظم آيت آنست كه « إنّا فتحنا لك فتحاً مبيناً » فتح مكّه‌أو الحديبيه ليغفر أى ليزيل أحكاماً واُموراً قدّرها أعداؤك و معاندوك مامضى منها وماغبر،مامكّه يا حديبيه بگشاديم برتو اى محمّد گشادنى ظاهر تا انداخته و كارهائى كه دشمنان تو كردند باطل كنيم از كيد ومكر كه در حق تو بعضى كردند وبعضى خواستند كردن ، و اين تأويلى است كه مطابق ظاهر است و موافق ادلّه عقل در تنزيه أنبياء عليهم السلام از ذنوب كبائر وصغائر و تعلق لام غرض في قوله : «ليغفر لك »بما تقدّم من الكلام ، وإلاّچه تعلّق‌باشد مغفرت گناه رابفتح مكّه‌وحديبيه وخيبر وچگونه‌غرض‌تواندبودن‌در اين‌معنى‌وبينهمابون بعيد (وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ) و نيز تا نعمت خود برتو تمام كند ونعمتهاى خداى تعالى بر رسول بيحد واندازه است اما تمامى آن اين‌بود كه مكّه بگشاد و انداختى (۲) كه ايشان كردند باطل كرد واتمام نعمت باين تأويل‌لايقتراست‌از آنكه‌بآمرزش گناه .بيان ديگر(وَيَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقِيماً) و ترا هدايت دهد و توفيق و ألطاف براه راست و ثبات دين مسلمانى . وقيل يهدى بك گفتند معنى آنست كه بتو هدايت دهد مسلمانانرا براه راست، وگفتند هدايت دهد ترا براه بهشت وثواب .

(وَيَنْصُرَكَ اللهُ نَصْراً عَزِيزاً) ونيز تا نصرت كند ترا نصرتى ويارى عزيزو گران مايه . وقيل‌عالياً غالباً . وقيل معزّاً نصرتى قاهر ونصرتى عزيز كننده . آنكه ذكـر نعمت خود گفت‌بربندگان ، گفت :

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ - الآية) وآن خداست كه فرودآوردسكون وطمأنينه در دل مؤمنان بالطافي كه كرد با ايشان كه بآن برايمان ثبات كردند وبنصب ادلّه مترادف كه كرد يك ازپس ديگر كه بنظر كردن در آن ثبات كردند برايمان (لِيَزْدادُوا إيماناً مَعَ إيمانِهِمْ) يعنى تا معارف برمعارف بيفزايد ايشانرا. عبدالله عباس گفت هرسكينه

---

(۱) در وصف ديار معشوق گويد كه كهنه شد و نشانه‌ها ديگرگون گشت مگر سنگ هاى ديكپايه كه باقى مانده .اما بجاى آتش درآن خاك است و ميخ چوبى سرشكافته (كه براى بستن طناب خيمه بزمين‌كوفته است) كه گردن ميخ هويد است وباقى آنرا خاك پنهان‌كرده است .

(۲) انداخت نيت وقصدى است كه در صدد انجام آن باشند .

كه در قرآن است بمعنى طمأنينه است الاّ آنكه درسورة البقره است . عبدالله عباس گفت خداى تعالى رسول را صلى الله عليه وآله بفرستاد بشهادت أن لا إله الاّ الله چون تصديق كردند نمازفرمود ايشانرا چون تصديق كردند روزه فرمود ايشانرا چون تصديق كردند زكوة فرمود چون تصديق كردند حج فرمود جهاد فرمود ودين تمام بكرد بولايت حضرت اميرالمؤمنين على عليه السلام وذاك قوله «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي» وقوله «ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم» أي تصديقهم الشرايع بعد تصديقهم بالله ورسوله . ضحّاك گفت يقيناً مع يقينهم . كلبى گفت اين درحديبيّه بود كه «لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق» (وَلِلّهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ) وخداى راست لشكرهاى آسمان وزمين . گفتند : انصار دين حق را خواست تا انتقام كشند از اعداء دين معنى آنست كه همه لشكرها بندگان اويند . (وَكَانَ اللهُ عَلِيماً حَكِيماً) و خداى تعالى دانا ومحكم كار است .

(لِيُدْخِلَ المُؤْمِنِينَ وَالمُؤْمِنَاتِ ـ الآية) قتاده گفت از انس مالك كه چون آيت آمد « ليغفر لك الله ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر » واين آنكه بود كه رسول بازگشت ازحديبيه رنجور ودلتنگ ازآنكه كافران او را درمكّه نگذاشتند چون آيت آمد رسول صلى الله عليه وآله گفت آيتي فرود آمد برمن كه دوست تراست بنزديك من ازدنيا و هرچه دراوست رسول صلى الله عليه وآله آيات بر صحابه خواند گفتند هنيئاً مريئاً لك يا رسول الله اين نصيب تست نصيب ما چيست خدايتعالى اين آيت فرستاد « ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنّات تجرى » ونيز تا مؤمنان گرويدگان را به بهشتها برد كه درزير درختان او آبها روان باشد (خَالِدِينَ فِيهَا) هميشه در آنجا باشند . (وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) وسيّئات وگناهاى ايشان از ايشان مكفّر كند و بيامرزد و معنى إسقاط عقاب آن باشد به تفضّل دون إحباط (وَكَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللهِ فَوْزاً عَظِيماً) و آن بنزديك خداى تعالى ظفرى باشد بزرك .

(وَيُعَذِّبَ المُنَافِقِينَ ـ الآية) اين فعلها معطوف است على قوله « ليغفر لك الله » گفت ونيز تاعذاب كند منافقان را از مردان وزنان ومشركان را كه باخداى أنباز گيرند از مردان وزنان (الظَّانِّينَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوْءِ) آنانكه بخداى تعالى گمان بد برند كه خداى تعالى نصرت اسلام وأهل اسلام نخواهد كردن ومثله قوله « يظنّون بالله ظنّ السوء » (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ) برايشان خواهد بود دائره بد از بلا وعذاب وظفرمسلمانان برايشان . ابن كثير وأبوعمرو خواندند « دائرة السّوء » بضم سين على الاسم وباقى قرّاء بفتح سين على المصدر ودائره آن باشد كه يدور، بد ونيك را بود ، آنكه نيك باشد يدور لهم باشد وآنكه بد بوديدور

علیهم بود ، و گفتند دائره دربرابر دولت باشد . قال حمیدبن ثور « ودائرات الدّهر أن تدورا »
(وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ) وخدای تعالی خشم گرفت برایشان ولعنت کرد ایشانرا
(وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ) وبیجارد برای ایشان دوزخ (وَسَاءَتْ مَصِيراً) و بد جایگاه
بازگشتی است ایشانرا دوزخ .

(وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰاتِ) وتکرار این برای آن کرد که دراوّل ذکر مؤمنان کرد
آنکه گفت لشکرهای آسمان وزمین مراست تا مؤمنان متقیّن باشند به نصرت وظفر واینجا ذکر
کافران ومشرکان کرد و گفت لشکرهای آسمان وزمین مراست تا بدانند که انتقام توان کشیدن
(وَكَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً) وخدای تعالی عزیز وغالب ومانع ومحکم کار است آنکه با
رسول ﷺ خطاب کرد و گفت :

(إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً) گفت ای محمّد ما فرستادیم ترا گواه و
بشارت دهنده وترساننده . ونصب هرسه برحال است گواه برمؤمن وکافر. بشارت‌دهنده‌مؤمنان
را وترساننده جمله‌را .

(لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً)
ابو عمرو وابن کثیر خواندند : لیؤمنوا ویعزّروه و یوقّروه ویسبّحوه . هرچهار بیاء خبراًعن
الغائبین تا ایمان آرند بخدای و رسولرا تعظیم کنند وحرمت دارند وخدای را تسبیح کنند .
و ابوعبیده اختیار این قراءت کرد برای آنکه در اول ذکر مؤمنان است خبراً عن الغائبین
و هو قوله «في قلوب المؤمنين» و در آخر همچنان خبر است از ایشان برمغایبه فی قوله « إنّ
الّذين يبايعونك » و باقی قرّاء بتاء خطاب خواندند هرچهار . محمّد بن السمیفع خواند تعزّزوه
من التعزیز بدو زاي معجم . آنکه در معنی تعزیر خلاف کردند بعضی گفتند تا نصرت کنی
اورا . عکرمه گفت تا درپیش اوبه‌تیغ کارزار کنی . جابر عبدالله انصاری گفت چون آیت‌فرود
آمد رسول ﷺ مارا گفت دانید تا معنی تعزیر چه باشد گفتیم خدایتعالی و رسول عالمترند
گفت معنی اونصرت باشد ، مبرّد گفت تعزیرتعظیم‌باشد یقال عزرت الرجل إذا كبّرته بلسانك
وضمیر راجع است با رسول ﷺ برقول بیشتر مفسّران و برقول اینکه تفسیر به تعظیم کرد
محتمل بود که راجع باشد با خدای تعالی . و « توقّروه » من الوقار و رسول را حرمت
دارید و تعظیم کنید واین ضمیر راجع است بلاخلاف بارسول ﷺ « و تسبّحوه » و تسبیح
وتنزیه کنید خدای را این ضمیر راجع است با قدیم تعالی بلاخلاف « بكرةً وأصيلاً » بامداد و
شبانگاه ونصب هردو برظرفست گفت مراد نماز بامداد ونماز شام است ودرین آیت دلیل است

بر بطلان مذهب مجبّرد (١) از آنجا که خدای تعالی بیان کرد که غرض از ارسال رسول ﷺ آنستکه تا مکلفان ایمان آرند وطاعت کنند واین لام را لام غرض برای آن گویند چون غرض باشد مقصود ومراد این بود بخلاف آنکه ایشان گفتند که ازکافران کفرخواست و از عاصیان معصیت خواست. آنگه وصف آنان کرد که برسول ﷺ بیعت کردند و ایشانرا تحریص فرمود بربیعت و وفا کردن بر آن وحرمت داشتن آن. گفت :

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ) گفت یا محمد آنانکه ترا بیعت میکنند برحقیقت خدای را بیعت میکنند برای آنکه از بهراو واز بهردین او میکنند وبفرمان اومی کنند (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) دست خدای است که بالای دست ایشان است ،این برای آن گفت که رسول ﷺ دست بدست ایشان دادی درحال بیعت و گفت همان انگارید که دست رسول ﷺ بمنزلت دست اوست اگر اورا دست بودی تعالی عن الجارحة. واین چنان است که رسول ﷺ گفت : « الصدقة تقع أولاً في يدالله ثمّ في يدالسائل » صدقه در دست خدا میافتد آنگه در دست سائل بقوله تعالی « ويأخذ الصدقات » وأهل تأویل این عبارت گفتند که عقدالله فوق عقدهم و این عبارتی است مغلق برای آنکه عقد عهد باشد و گفتن عهد خدای بالای عهد ایشان است سخنی بود بی فائده ومعنی آنست که ما اشاره کردیم باو . قولي دیگر گفتند نصرة الله لنبيّه فوق نصرتهم في الحرب . نصرت خدای پیغامبرش را درکارزار بالای نصرت ایشان است. واین هم ضعیف است برای آنکه دست بمعنی نصرت در کلام عرب نیست وبمعنی قوّت وظفر ونعمت باشد، جز که گویند مراد به نصرت قوت است یعنی قوت رسول بخدایست نه بشما یا بیشتر و پیشتر (٢) بخدایست آنگه بشما ، و گفتند يدالله في هدايته إيّاهم فوق أيديهم في الطاعة نعمت خدای به هدایت او ایشانرا بالای نعمت ایشان است بطاعت واین قول هم متعسّف است چه اینجا نعمت لایق نیست وقرینه «إنّما يبايعون الله» رها نمیکند که آیت را حمل کنند جز بر آن معنی که أوّل گفته شد ومراد به بیعت بیعت رضوان است و آن بیعت شجره است ودرحدیبیه بود . عمرو بن دینار گفت از جابر بن عبدالله أنصاری شنیدم که گفت روزحدیبیه ما هزار وچهارصد مرد بودیم

(١) مجبرد تصحیف است ومجبره صحیح یعنی آنهاکه گویندخداوند تعالی مردم را مجبور میکند بر گناه وکفر وعقاب میکند ،و مقصود آنکه آیت رد مذهب جبریان است چون خداوند فرموده مارسول را فرستادیم تا شما ایمان آورید الخ .

(٢) یعنی نصرت خداوند بیشتراست و ازان شما کمتر، و از خدا مقدم است چون علت است و نصرت شما بمشیت و اراده او .

رسول ﷺ گفت ما را که شما امروز بهترین أهل زمینید . وجابر گفت اگر مرا چشم مانده بودی من جای درخت بشما نمودمی. وهم جابر گفت ما با رسول ﷺ آنجا بر مرگ بیعت کردیم برای آنکه بنگریزیم تا بمردن واز ما کس آن بیعت نشکافت إلاّ جدّ بن قیس که منافق بود و در زیر شتر پنهان شد و باما نیامد (فَمَنْ نَكَثَ) گفت هر که عهد بشکند (فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ) برحقیقت برخویشتن شکسته باشد یعنی زیان ووبال آن باو بازگردد و خدای و پیغمبر را ازآن هیچ زیان نباشد (وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ) و هر که وفا کند بآنچه با خدای عهد کرده باشد (فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً) ما او را مزدی دهیم بزرگ و ثوابی عظیم . کوفیان « فسیؤتیه » خوانند بیاء خبراً عن الغائب و باقی بنون علی إخبار الله عن نفسه . آنگه حق تعالی رسول را از غیب آن خبر داد که گروهی که از تو باز ماندند و تخلّف کردند ، فردا که تو ایشان را ملامت کنی چه خواهند گفتن و چه تعلّل خواهند کردن گفت :

(سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ) این سین استقبال است گفت خواهند گفتن ترا وهنوز ناگفته تا معجزه باشد رسول را و دلیلی کافران و منافقان را و نصرتی مؤمنان را .المخلّفون باز گذاشتگان یقال خلّفته و تخلّف باز گذاشتیم اورا واو ماند . وآن أعراب غفار و مزینه وأشجع و اسلم ودئل بودند در قول عبدالله عباس و مجاهد و آن چنان بود که چون رسول ﷺ خواست تا بامکه رود در عام الحدیبیه تا عمره آرد ، أعراب را که پیرامن مدینه بودند بخواند و گفت باید تابا من بیائید برای استظهار را تااگر قریش ما را منع کنندوحاجت باشد بکارزاد ما را نیز لشکر باشد و رسول ﷺ إحرام گرفت بعمره و هدی براند تامردم بدانند که او عزم کار زار ندارد ، آنان که صحابه بودندبا او برفتند و امّا اعراب بیشتر تثاقل کردند و گفتند ما کجا رویم بقومی خواهیم رفتن که بیامدند و صحابه او را بکشتند تا ما با اینان قتال کنیم این نه رأیست بازایستادند و هر کس تعلّلی کردند باشغالی خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خواهند گفتن ترا این اعراب مخلف باز پس گذاشته ، متخلّف باز مانده برسبیل اعتذار و تعلّل (شَغَلَتْنَا أَمْوالُنا وَأَهْلُونَا) ما را مشغول کرد أهل ما و مال ما از آنکه در صحبت و خدمت توبیامدمانی، اکنون (فَاسْتَغْفِرْ لَنَا) برای ما استغفار کن و آمرزش خواه ازخدای تعالی. خدای تعالی خبر داد از دل ایشان گفت دروغ میگویند اینکه میگویند که این بازایستادن از تو را گناه میشناسیم و رغبت میکنیم به استغفار تو (يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَالَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ) بزبان چیزی میگویند که درون ندارند این خبراست از

نفاق‌ایشان. آنگه گفت بگوایشان‌را(فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً) کیست که مالك باشد شما را از خدای چیزی‌یعنی چه توانم کردن در کار شما با خدای و در دست من چه باشد و مرا چه رود (إنْ أرادَ بِكُمْ ضَرّاً) اگر او بشما زیانی خواهد یا سودی خواهد حمزه و کسائی و خلف خواندند «ضُرّاً» بضم ضاد ، وباقی قرّاء بفتح . و أبوعبیده و أبوحاتم اختیار فتح کردند بمعاوضه نفع ، و ضرّ زیان باشد و ضُرّ آفت و رنج و بیماری و سختی وسوء الحال و گفتند ضرّ بفتح‌مصدر باشد و بضم اسم باشد یقال ضرّنی الشيء و أضرنی وضاره ضیراً یعنی کسی چیزی نتواند کردن اگر خدای تعالی چیزی خواهد از نفع و ضرّ ، و رفع آن نتواند . آنگه گفت برسبیل‌تهدید (بَلْ كانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً) بل‌خدای تعالی‌عالم است بآنچه‌شما میکنید. آنگه خبرداد ازگمان‌ایشان گفت :

(بَلْ ظَنَنْتُمْ) بل شما چنان‌پنداشتید که رسول ﷺ ومؤمنان أصحاب او بازنیایند با مدینه و خانه‌هاء خود نرسند از آنکه قریش بر ایشان دست یابند و ایشانرا بکشند . (وَ زُيِّنَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ) و این حدیث در دل شما آراسته کردند تامستحکم شد واین تزیین بشیطان حوالت است و بحبّ دنیا و اعتقادات جهل برای آن بر مجهول گفت (وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ) وگمان بدبردید (وَكُنْتُمْ قَوْماً بُوراً) وگروهی بودیدهالك من البوار وهوالهلاك و بور جمع بائر باشد کعاید و عود و عائط وعوط ، فُعل درجمع فاعل آید ولیکن اندك [فی قولهم‌ناقة عاید إذاکانت قریبة العهد بالنّتاج و عایط‌إذالم‌تحمل وجمعها عود وعوط] قال حسّان بن ثابت :

لاَ يَنْفَعُ الطُّولُ مِنْ نوكِ القُلُوبِ وَقَدْ يَهْدِي‌الإلهُ سَبِيلَ المَعْشَرِ البُورِ (١)

گفتند بور مصدراست یستوی فیه الواحد والتثنیة والجمع قال ابن الزبعری :

يا رَسُولَ المَلِيكِ إنَّ لِساني راتِقٌ ما فَتَقْتُ إذْ أنا بُورٌ (٢)

أی هالك، وبارت السّلعة إذا کسدت ، قتاده گفت‌فاسدین، مجاهد گفت هالکین ، آنگه برسبیل تهدید گفت :

(وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللهِ ورَسُولِهِ) و هر که بخدای ایمان نیارد و به‌پیغمبر (فَإنّا أعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَعِيراً) ما نهاده‌ایم وبیجارده برای‌کافران دوزخی تافته وسعیر فعیل‌است بمعنی مفعول من سعرت النّار إذا أوقدتها .

(١) درازی قامت سودمند نیست وتاثیری درحماقت دل ندارد وگاه باشدکه خداوندگروه گمراه‌را براه هدایت میکند .

(٢) ای پیغمبر خدای زبان من می‌پیوندد آنچه راشکافتم وقتی هالك بودم .

(وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ) وخدای راست ملك آسمان وزمین و تصرّف او را رسد در آن چنان که خواهد بی مانعی و منازعی و کس را بر او اعتراض نرسد آنرا که خواهد بیامرزدو آنرا که خواهد عذاب کند واوغفور و آمرزنده است و رحیم و بخشاینده است و بوده است آنکه گفت :

(سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلىٰ مَغَانِمَ - الآية) گفت خواهند گفتن ترا آنان که از تو باز پس ماندند و درخدمت تو بحدیبیه نیامدند آنگه که تو بقسمت غنیمت بخیبر روی گویند رها کنید مارا تا باشما بیائیم و تبع شما باشیم خدای تعالی گفت میخواهند تا کلام خدای بگردانند . در این خلاف کردند مجاهد وقتاده گفتند یعنی آن وعده که داد که غنیمت خیبر جز حاضران حدیبیه را نخواهد بود . و ابن‌زید گفت : یعنی قوله تعالی « فان استأذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معی ابداًولن تقتلوا معي عدواً انکم رضیتم بالقعوداول مرة فاقعدوا» و گفت این آیت برای غزاة تبوك آمد (قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا) بگو ای محمد که شما از دنبال ما نگرید و پی ما مگیرید (كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ مِنْ قَبْلُ) چنین گفت خدای پیش از این (فَسَيَقُولُونَ)خواهند گفتن(بَلْ تَحْسُدُونَنَا) شما ما را حسد میکنید (بَلْ كَانُوا لاَ يَفْقَهُونَ) بل سبب آنست که ایشان ندانند و فقیه نه‌اند (إِلاَّ قَلِيلاً) جز اندکی از ایشان .

(قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ) بگو این مخلّفان باز پس گذاشتگان را ازاعراب (سَتُدْعَوْنَ إِلىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ) بگو که شما راخواهند خواندبقومی خداوندان شجاعتی و سختی سخت . عبدالله عباس و عطا بن أبی رباح و عطاء حراسانی و عبدالرحمن أبی لیلی و مجاهد گفتند پارسیانند . کعب گفت رومیانند . حسن گفت پارس وروم‌مند بیکجای عکرمه گفت هوازنند . سعید جبیر گفت هوازن و ثقیف اند . قتاده گفت هوازن وغطفانند روز حنین. زهری ومقاتل گفتند بنوحنیفه‌اند، أهل یمامه و أصحاب مسیلمه کذّاب بودند . رافع ابن‌خدیج گفت ما این آیت میخواندیم و نمیدانستیم که کرا میخواهد تا درعهد ابوبکر مارا بقتال بنو حنیفه خواندند (تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ) شما با ایشان قتال کنید تا اسلام آرند عامّه قرّاء خواندند «اویسلمون» درمحل رفع عطفاً علی قوله « تقاتلونهم » در مصحف ابی هست اویسلموا درمحل نصب بمعنی إلی أن یسلموا أو إلاّ أن یسلموا ـ کقولهم لألزمنّك أوتعطینی حقّي و کقول امرءالقیس أوتموتَ فتُعذَرا(فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ أَجْراً حَسَناً) گفت اگر اطاعت دارید وفرمان برید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیکو یعنی ثواب أبد

(وَإِنْ تَتَوَلَّوْا) و اگر بر گردید ونافرمانی کنید (كَمَا تَوَلَّيْتُمْ) من قبل چنانکه بر گردیدید از پیش آن یعنی روز حدیبیه عذاب کند شما را عذابی‌دردناك، چون این آیت فرود آمد أصحاب عاهات و معذوران گفتند«فما بالنا یا رسول‌الله»؟ پس حال ما چیست‌ای‌رسول‌خدای تعالی این‌آنت فرستاد :

(لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ) گفت بر نابینا حرجی وضیقی نیست یعنی بزه و عقوبتی و نه نیز برلنگ و زمن و مقعد و نه نیز بربیمار(وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)آنکه گفت هر که اوطاعت‌خدای دارد وطاعت پیغمبرش (يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) او را به بهشتها برند که در زیر درختان او جویهای آب میرود . (وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ) وهر که بر گردد عذاب کنند او راعذابی دردناك . مدنیان وشامیان خواندند «ندخله»و«نعذّبه» بنون باقی قراء بیا خواندند خبرا عن‌الله تعالی و این لایق‌تراست برای آنکه ذکرخدای تعالی‌ازپیش رفته است.

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ) حقّ تعالی گفت راضی شدخدای تعالی از مؤمنان چون با تو بیعت کردند در زیر درخت. گفتند درخت سمره بود و سبب این بیعت آن بود که رسول ﷺ چون بحدیبیه فرود آمد مردی ازخزاعه بفرستاد نام اوخداش ابن‌امیّه بمکّه تا أشراف قریش را بگوید که او بچه‌کاری میآید بمکّه و شتر خود را باو داد و آن شتری بود که آنرا ثعلبه میخواندند ، چون او بیامد و پیغام بگذارد شتر را پی کردند و اورا بخواستند کشتن، أحابیش حمایت کردند مراورا اوباز گشت ورسول‌را خبر داداز آنچه رفته بود رسول ﷺ عمر را بخواند وفرمود که ترابمکّه باید رفتن و اشراف قریش را ازمن پیغام دادن که من نه‌بجنگ می‌آیم من بطواف این‌خانه میآیم . عمر گفت یا رسول الله مرا بمکه ناصری نیست و از بنی عدی آنجا کس نیست من نیارم رفتن ، اگر عثمان را بفرستی که اورا در مکّه خویشانند باشد که بحرمت ایشان باو خطائی‌دیگر نکنند، رسول ﷺعثمان را بخواند و این‌پیغام بدوداد و چون بنزدیك مکّه رسید أبان بن سعید بن العاص را دید واو اُموی بود و أبان سوار بود ازاسب‌فرودآمد و عثمان را بر نشاند و اوازپس‌عثمان‌بردیف‌برنشست ودر مکه رفتند واین برای آن کرد تا بدانند عثمان در حمایت اوست پس عثمان پیغام رسول بگذارد و ایشان گفتند ما شنیدیم ، محمّد را اینجا کاری نیست و ما رها نمیکنیم تا اواینجاآید اگر تو خواهی تا طواف خانه کعبه کنی برو و طواف بکن . گفت من پیش از رسول طواف نکنم چون خواست باز گردد رهاش نکردند و باز گرفتند اورا ، چون عثمان دیر میآمد

رسول ﷺ گمان برد که عثمان را بکشتند صحابه را جمع کرد در زیر این درخت وبیعت تازه کرد و این‌را بیعة الرضوان گویند و بیعة الشجرة گویند ، مردم میگفتند این بیعت مرگ است بکیر بن أشجع گفت بیعت برمرگ کنید رسول گفت نه بیعت بر آن کنید که توانید .عبدالله بن المعقل گفت من بر بالای سر رسول ایستاده بودم وشاخی از آن درخت دردست گرفته رسول را باد می‌زدم و رسول بیعت میگرفت ازمردم ومیگفت بیعت برای آن میکنم که نگریزیم . جابر بن عبدالله الأنصاری گفت جمله حاضران بیعت کردند ، إلا جدّ بن قیس که اومنافق بود خودرا درپس شتر پنهان کرد وبیعت نکرد اول کس که بیعت کرد مردی بود از اسد نام اوسنان بن‌وهب .آنگه خبر برسید که‌عثمان رانکشته‌اند .

در عدد ایشان خلاف کردند عبدالله بن‌أبی‌أوفی گفت هزار و ششصد مرد بودند . قتاده گفت هزار و پانصد مرد بودند . عبدالله عباس گفت هزار وپانصد و بیست وپنج‌مرد بودند، دیگران گفتند هزار وچهارصدمرد بودند .

جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت کس بدوزخ نرود از آنانکه در زیر درخت بیعت کردند (فَعَلِمَ ما في قُلوُبِهِم) خدای تعالی دانست ازآنچه‌در دلهای ایشان بود از صدق ووفا (فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِم) خدای‌تعالی سکینه‌وطمأنینه بایشان فرود آورد (وَأَثابَهُم فَتحاً قَرِيباً) و ایشان را پاداشت کرد فتحی نزدیك یعنی فتح خیبر .

(وَمَغانِمَ كَثِيرَةً يَأخُذُونَها) و غنیمتهای بسیار گرفتند ایشان ازغنائم خیبر وخیبر را ملك وعقار بسیاربود. رسول ﷺ میان اصحاب ببخشید (وَكانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً) و خدای تعالی عزیز وحکیم است .

(وَعَدَكُمُ اللهُ مَغانِمَ كَثِيرَةً تَأخُذُونَها) ووعده داد او شما را غنیمتهای بسیار که خواهید گرفتن وآن غنیمتهائی بود که از فتح دیگر آوردند وآرند تا روز قیامت (فَعَجَّلَ لَكُم هٰذِهِ) این یك غنیمت تعجیل کردیعنی‌غنیمت خیبر برای شما (وَكَفَّ أَيدِيَ النّاسِ عَنكُم) و باز داشت دستهای مردمان را ازشما گفتند یعنی دستهای‌مکّیان بصلح روز حدیبیه قتاده گفت دستهای جهودان خیبر و حلفاء ایشان از بنی أسد وغطفان از شما ومالها وعیال شما که بمدینه‌اند و این آن بود که‌مالك بن عوف النضری و عتبة بن حفص بن حصین الفزاری و جماعتی بنی أسد وغطفان بیامدند که نصرت أهل خیبر کنند خدای تعالی ترس در دل‌ایشان

افكند تا بر گرديدند (وَلِتَكُونَ) وتا باشد يعنى هزيمت ايشان وسلامت شما آيتى وعلامتى و دلالتى مؤمنان راتا بدانند كه‌ظفروفتح و نصرت‌بخدايست (وَيَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقِيماً) و ره دهد شما را براه راست ، و گفتند طريق توكّل و تفويض خواست تا در كارها توكّل باو كنيد و كار باو گذاريد ، و گفتند بهدايت تثبّت براسلام خواست ، گفتند هدايت‌براه‌ثواب بهشت خواست . وگفتند زيادت يقين وبصيرت خواست بصلح حديبيه‌وفتح خيبر .

أمّا طرفى از قصه‌فتح خيبر آن‌بود كه رسول ﷺ چون‌ازحديبيه باز آمد بقيهٔ ذى‌الحجّة و بعضى از محرم بمدينه باز ايستاد آنگه در بقيه محرم روى بخيبر نهاد في سنة سبع من‌الهجرة و مردى را در مدينه خليفه كرد نام او سباع بن‌عرفطة الغفارى ، أنس مالك روايت كرد گفت من رديف طلحه بودم آنروز بامداد بيامدم وبزير حصن خيبر فرودآمديم و مردم اوبيرون‌آمده بودند با بيلها و تيشها بسر كشتها رفته چون ما را بديدند آنچه در دست داشتند بينداختند و گفتند «محمدوالله والخميس» بخدا كه محمد است ولشكرها ، بگريختند و در حصن شدند و دراستوار كردند و رسول ﷺ چون بزير حصن رسيد تكبير كرد وگفت : « إنّا إذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين » بريدة الاسلمى گفت ما بشب ميرفتيم و عامر بن الاكوع با ما بود واو مردى بود شاعر ماگفتيم براى ما چيزى بخوان از آن رجزها و اصوات كه ترا باشد او گفت شعر :

لاهُمَّ لَوْلا أنتَ مَا اهْتَدَيْنا	وَلا تَصَدَّقنا وَلا صَلَّيْنا
إنَّ الَّذينَ هُمْ بَغَوْا عَلَيْنا	وَنَحْنُ مِنْ فَضْلِكَ مَا اسْتَغْنَيْنا
فَاغْفِرْ فِداءً لَكَ مَا اقْتَنَيْنا	وَثَبِّتِ الْأَقْدامَ إنْ لاقَيْنا
وَألْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنا	إنّا إذا صِيحَ بِنا أتَيْنا (١)

رسول ﷺ بشنيد گفت كيست اين ؟ گفتند : يا رسول الله عامر بن الأكوع رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود غفرالله لك خداى تعالى ترا بيامرزد يكى از قوم گفت وجبت واجب شد يا رسول الله يعنى وجبت له الشهادة لو أمتعتنا به اگر بگذاشتى تا مارا بودى روزى چند (٢) و اين براى آن گفتند كه هر كس را كه پيغمبر ﷺ در جائى چنان دعا كردى

(١) بار خدايا اگرتو نبودى ما هدايت‌نمى يافتيم وصدقه نمى‌داديم و نماز نميخوانديم‌بدرستيكه آنها برما ظلم‌كردند و ما از فضل‌تو بى‌نياز نيستيم پس بيامرز مارا فداى‌تو باد آنچه ماگرد آورده‌ايم و پاى‌مارا استوار دار وقتى در جنك بهم‌باز خورديم وبما آرامش‌ده وقتيكه مارا بخوانندحاضرميشويم .

(٢) كاش مهلت بود كه چند مدت زنده ميماند و بشهادت نمى‌رسيد .

شهید شدی چون وقت کارزار بود و شجاعی چند از صف بیرون آمدند عامر بیرون رفت و این رجز میخواند که :

قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أنّي عامِرٌ شاكِي السِّلاحِ بَطَلٌ مُغامِرٌ(۱)

جهودی پیش او آمد و چند ضربت میان ایشـان مختلف شد و عامر شهید شد از ضربتی که از یهودی بر او آمد و ضربت که‌خواست بریهودی زند برپای اوآمد واو بیفتاد مردم گفتند عامر از ضربت خود مرد آنکه گفتند بطل ، عمل عامر باطل‌باشد، سلمة الأكوع برادر اوبود بشنید برفت و پیش رسول بگریست و گفت یا رسول الله جماعتی از صحابه تو میگویند بطل عمل‌عامر، باطل شده است عمل برادرم عامر.رسول فرمود که میگوید ؟ گفت جماعتی اصحاب تو . گفت دروغ میگویند « بل له أجر مرّتين» اورا مزد دوباره است « إنّه لجاهدٌ مجاهد » او جاهدی مجاهد است . گفت آنکه ایشان را حصار میدادیم تاحصن بگشادیم وحصن بردست حضرت أمیرالمؤمنین علی‌بن‌أبی طالب صلوات الله وسلامه علیه گشاده شد . وراویان اخبار گفتند از مخالف و مؤالف که رسول ﷺ روز اول رایت بابوبکر داد اوبرفت « يؤنّب أصحابه و يؤنّبونه » او قوم خود را ملامت میکرد و قوم اورا ملامت میکردند باز آمدند منهزم و رایت رسول الله ﷺ معکوس باز آورد . روز دیگر رایت‌بعمر داد برفت « و يجبن أصحابه ويجبنونه» او أصحاب خود را بددلی میداد و أصحاب او را ، او نیز منهزم باز آمد و رسول ﷺ فرمود « أما والله لأعطينها غداً رجلاً يحبّ الله و رسوله ، و يحبّه الله و رسوله كرّاراً غير فرار » والله که من فردا این رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول اورا دوست دارند کرّار باشد حمله بردفرّار نباشد و گریزنده‌وحضرت‌أمیرالمؤمنین‌صلوات الله‌وسلامه علیه دراین‌روز بیمار و اورا صداعی و رمدی بود رسول ﷺ سلمة بن الأكوع را فرستاد که برو و أمیرالمؤمنین علي را بیار او برفت و حضرت أمیر را بیاورد برشتری نشسته و چشم مبارك را بپاره برد قطری‌بسته، سلمة گفت گفت دست مبارك آنحضرت را گرفتم بیاوردم تا پیش‌حضرت رسول ﷺ رسول فرمود که یا علی چه رسد ترا ؟ گفت یا رسول الله مراصداعی است ورمدی گفت پیش آی حضرت أمیرالمؤمنین پیش او رفت رسول ﷺ سر او را برزانوی مبارك خود نهاد و آب دهان مبارك خود در چشم‌اوپاشیدودست فرودآورددرحال‌چشم بازکرد و پنداشتی که هرگز آن حضرت را درد چشم نبوده است و صداعش ساکن شد ، رسول ﷺ در آنجا اورا دعا کرد گفت « اللّهم قه الحرّو البرد » بارخدایا ازگرما وسرمایش نگاهدار ، أمیرالمؤمنین

---

(۱) خیبر میداندکه من عامرم و باسلاح تمام پهلوان و فرورونده در مهالك .

گفت والله که ازآنروز نه‌سرما یافتم نه گرما پس رایت بدست او داد .

راوی گوید که رایتی بود سفید گفت این رایت بستان و برو که جبرئیل . با تو است و نصرت در پیش تو است وترس توردل قوم پراکنده است . آنگه گفت یا علی بدانکه‌ایشان در کتاب خود چنین یافته‌اند که آنکس که حصن ایشان بگشاید و دمار ایشان در دست اوبود اورا إیلیا گویند و بروایتی الیا چون آنجا روی بگو که من علی‌ام که ایشان مخذول شوند إن شاءالله أمیرالمؤمنین صلوات‌الله‌وسلامه علیه گفت رایت بستدم وبرفتم تا بزیر حصن خیبر ، راوی گوید آن روز حضرت حلّه سرخ ارجوانی پوشیده داشت مزوبر یعنی‌تریز [تریج] برآورده . از خیبر مرحب بیرون آمد که رئیس ومقدّم و صاحب حصن بود باسلاح تمام، مغفری‌ازسنگ تراشیده بر سر نهاده واسب را ناورد میداد واین‌رجز میگفت :

قَدْ عَلِمَتْ خَيْبَرُ أنِّي مَرْحَبُ　شَاكِي السِّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبُ
أطْعَنُ أحياناً وَ حِيناً أضْرِبُ　إذَا الحُرُوبُ أقبَلَتْ تَلَتَّهِبُ
إنَّ حِمَايَ لَلْحِمَى لا يُقْرَبُ (١)

حضرت أمیرالمؤمنین عليه السلام پیش اوشد وبجواب او میگفت :

أنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَهْ　عَبْلُ الذِّرَاعَيْنِ شَدِيدُ القَصَرَهْ
لَيْثٌ لِغَابَاتٍ شَدِيدٌ قَسْوَرَهْ　أَكِيلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَهْ (٢)

و یکدو ضربت میان ایشان مختلف شد ، آنگه أمیرالمؤمنین تیغ بر بالای برد وبزد بر فرق او که هردو مغفر به‌برید یکی از سنگ و یکی ازآهن وسرو روی وکام ودهان او به‌برید تا تیغ در دهن و دندانهای او افتاد و او بیفتاد و بمرد ، و درخبر است که چون أمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه گفت من علی‌ام پسر أبوطالب ، خیبری از ایشان گفت «غلبتم وما اُنزل علي موسى» مغلوب شدید بآن خدای که تورات‌بموسی فرستاد ، چون أمیرالمؤمنین صلوات‌الله و سلامه علیه مرحب را بکشت ترس در دل ایشان افتاد که نتوانستند برجای ایستادن درحصن شدند و در استوار کردند أمیرالمؤمنین در حصن آمد و حلقهٔ آن در بدست گرفت ومی‌جنبانید ودررا معالجه میکرد یکی ازبالای حصن بنگریست مردی را دید حلقه درچنان دردست گرفته

---

(١) خیبر میداندکه منم مرحب باسلاح تمام پهلوان آزموده ، گاهی نیزه‌میزنم وگاه‌شمشیر وقتی‌آتش جنگ افروخته شود جائیکه من حمایت‌کنم‌کسی نزدیك آن نشود .

(٢) منم که مادر مراحیدر نامید دست من سطبر ونیرومند شیر بیشه ها و سخت شما را بشمشیر پیمانه میکنم مانند پیمانه که ازچوب درخت سندره میسازند .

ومی‌جنبانید ، عجب آمد اورا ، گفت ای مرد نام تو چیست گفت علی گفت «علا محمد ومن معه»
عالی گشت محمد و اصحابان او برسبیل تفأل ، آنگه گفت یاعلی من در کتب خوانده‌ام که‌دراین
ولایت پیغمبری پدید آید که سلام او تحیّت أهل بهشت باشد اوپسرعم خود را باین حصن
فرستد وخدای تعالی این حصن را بردست او بگشاید ، اگرتو صاحب این فتح باشی مراامان
است ؟ أمیرالمؤمنین گفت امان رسول‌الله ، ترا امـان رسول خداست ، مرد گفت عالج الباب
أمیرالمؤمنین ، از گفتهٔ او نشاط کرد و حلقه در بگرفت و یکدوبار بقوّت‌بجنبانید تا حلقها و
وزنجیرها و بندها براو بگسست ودر ازجای برکند واز بالای سرخود از پس پشت چندگام
بینداخت و چون مسلمانان خواستند که در حصن شوند نتوانستند که خندق حایل بود پس
أمیرالمؤمنین در خیبر بیاورد تا برسر خندق پل کند نرسید یك سر او بر کنار خندق نهاد و
دیگر سر بردست گرفت تا لشکر پیغمبر عبور کردند و رسول صلی الله علیه وآله نیز بگذشت و در
حصن شدند .

در خبر است که یکی از صحابه گفت یا رسول‌الله عجب بماندیم ما از قوّت أمیرالمؤمنین
علی بیرون از آنکه در خیبر بکند و بینداخت اکنون پل ساخته است و دست خود را درزیر
آن ستون کرده. رسول صلی الله علیه وآله گفت یا هذا تو دردستش نگریدی درپایش نگر تابرکجا نهاده
است گفت در نگریدم پایش معلّق بود گفتم یا رسول‌الله پای اودرهوا معلّق‌است و این ازهمه
عجب‌تر گفت پای او در هوا نیست برپرجبرئیل است : أبورافع روایت کند مولی رسول الله
که گفت من باأمیرالمؤمنین بودم‌چون حصن خیبر گشاد قتال میکرد تا یکی ازجهودان‌ضربتی
زد أمیرالمؤمنین بدرق بگرفت درق از دستش بیفتاد درق رها کرد دری نهاده بود ازآن بعض
حصنها که خیبر نه یك حصن بود آن در بربود و برگرفت وسپر ساخت و در دست همچنان
میگردانید که سپر گردانیدی . چون کارزار تمام شد آن در از دست بینداخت ما برفتیم هفت
کس و من هشتم ایشان بودم خواستیم تاآن در بجنبانیم نتوانستیم . و ابوعبدالله الجلالی‌روایت
کرد که أمیرالمؤمنین گفت چون در خیبر بکندم وآنرا سپر ساختم وبا آن کارزار میکردم
آنگه اوراپل میساختم تا برو بگذشتند یکی ازقوم گفت : « یا علی لقد حملت ثقیلاً » باری
گرانست این که‌تو برگرفته‌ای گفتم بخدای که گرانی آن دردست خویش بیش از آن نیافتم
که سپر خود را یافتمی گفت آنگه بیاوردم و در خندق انداختم چون ما بازگشتیم خواستند
تابا جایگاه برند به هفتادکس نتوانستند از جای برداشتن وشاعر در این گوید :

إنَّ امرءاً حَمَلَ الرّتاجَ بِخَيْبَرٍ يَوْمَ اليَهُـودِ بِقُدْرَةٍ لَمُؤَيَّدٌ

حَمَلَ الرِّتاجَ رِتاجَ بابِ قَمُوصِها ... وَالمُسلِمُونَ وَأَهلُ خَيبَرَ شُهَّدُ
فَرَمى بِهِ وَلَقَد تَكَلَّفَ رَدَّهُ ... سَبعُونَ شَخصاً كُلُّهُم مُتَشَدِّدُ
رَدُّوهُ بَعدَ تَكَلُّفٍ وَمَشَقَّةٍ ... وَمَقالِ بَعضِهِم لِبَعضٍ أَردُدُوا (١)

وأبيات حسّان معروفست دراين باب :

وَكانَ عَلِيٌّ أَرمَدَ العَينِ يَبتَغي ... دَواءً فَلَمّا لَم يُحِسَّ مُداوِياً
شَفاهُ رَسُولُ اللهِ مِنهُ بِتَفلَةٍ ... فَبُورِكَ مَرقِيّاً وَبُورِكَ راقِياً
وَقالَ سَأُعطِي الرّايَةَ اليَومَ صارِماً ... كَمِيّاً مُحِبّاً لِلرَّسُولِ مُوالِياً
يُحِبُّ إِلهِي وَالإِلهُ يُحِبُّهُ ... بِهِ فَتَحَ اللهُ الحُصُونَ الأَوابِيا
فَأَصفى بِها دُونَ البَرِيَّةِ كُلِّها ... عَلِيّاً وَسَمّاهُ الوَزِيرَ المُواخِيا (٢)

و بعضى شعراء گفتند در اين باب :

بَعَثَ النَّبِيُّ بِرايَةٍ مَنصُورَةٍ ... عُمَرَ بنَ حَنتَمَةَ الدُّلامَ الأَدلَما
فَمَضى بِها حَتّى إِذا بَرَزُوا لَهُ ... دُونَ القَمُوصِ نَبا وَهابَ وَأَحجَما
فَأَتَى النَّبِيُّ بِرايَةٍ مَردُودَةٍ ... أَلّا تَخَوَّفَ عارَها فَتَذَمَّما
فَبَكَى النَّبِيُّ لَهُ وَأَنَّبَهُ بِها ... وَدَعَا امرَءاً حَسَنَ البَصِيرَةِ مُقدِما
فَغَدا بِها فِي فَيلَقٍ وَدَعا لَهُ ... أَلّا يُصَدَّ بِها وَأَلّا يُهزَما
فَزَوَى اليَهُودَ إِلَى القَمُوصِ وَقَد كَسا ... كَبشَ الكَتِيبَةِ ذا غِرارٍ مِخذَما
وَثَنى بِناسٍ بَعدَهُم فَقَرَاهُمُ ... طَلَسَ الذِّئابِ وَكُلَّ نَسرٍ قَشعَما
ساطَ الإِلهُ بِحُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ... وَبِحُبِّ مَن والاهُمُ مِنِّي الدَّما (٣)

---

(١) آن مردى كه بنيرو درعظيم خيبر را برداشت در جنگ بايهود مؤيداست از طرف خداوند. در بزرگ قموص را برداشت و مسلمانان ويهود خيبر مى‌ديدند و آنرا بينداخت وهفتاد مرد پهلوان بزحمت توانستند آنرا بر گردانند كه پيوسته بيكديگر ميگفتند بر گردانيد .

(٢) على (ع) را چشم درد ميكرد ودارو ميجست اما داروئى نيافت رسول خدا (ص) او را بآب دهان شفا داد چه فرخنده بيمار وچه مبارك طبيبى وگفت فرداعلم را بمردى دهم چون تيغ بران پهلوان دوست ومحب رسول خدا. خداى مرا دوست دارد وخداهم او را دوست دارد و اين دژهاى نگشودنى راخداوند بدست او خواهد گشود پس على رابدين فخر بر گزيد از ميان همه مردم و او را وزير و برادر خواند

(٣) پيغمبر رايت منصوررا فرستاد باعمر فرزند حنتمه سياه چرده وعمر رايت را بردتاآنگاه كه نزديك قلعه *

آنگه رسول ﷺ غنائم خیبر قسمت کرد و آنگه آغاز کرد و آن حصنها که پیرامن آن بود یك بیك میگشاد و مالهای آن قسمت میکرد تا بحصن وطیح رسید و آن آخر حصن بود از حصنهای خیبر که بگشاد و ده پانزده روز در این کار بسرشد. محمد بن اسحاق گفت چون رسول ﷺ حصن قموص بگشاد و آن حصن سلام ابن ابی الحقیق بود غنیمت آن بیاوردند در آنجا صفیه بنت حیی* بن اخطب بود و زنی دیگر بااو ایشان را براین کشتگان بگذرانیدند ، چون آن زن آن کشتگان دید وهمه خویشان و عزیزان او بودند خاك برسر کرد وجزع عظیم کرد و روی بخراشید .چون رسول ﷺ اورا بدید گفت دور کنید این شیطانه را ازمن وصفیه را پیش خواند و ردای خود براو افکند مردم بدانستند که رسول ﷺ او را بر گرفت برای خود بلال راکه ایشان را آورده بود ملامت کرد و گفت یابلال تو را رحمت نیست چرااین زنان را براین کشتگان بگذرانیدی و پیش از این صفیه در خواب دیده بود که ماه ازآسمان بیفتادی و در کناری اوآمدی این خواب باشوهر خود بگفت ـ کنانة بن أبی الرّبیع بن أبی الحقیق گفت تعبیر این خواب آنست که تو زن این ملك باشی یعنی محمد ﷺ او طپانچه برروی خود زد وجزع کرد گفت این چه حدیث است چنانکه آنگه که اورا پیش رسول آوردند اثر آن طپانچه برروی او مانده بود و شوهر او کنانه بن أبي الرّبیع را پیش رسول آوردند و او صاحب کنز حصن بنی النضر بود ، رسول او را گفت این مالها و گنجها که در دست تست بیار انکار کرد و هیچ مقر* نیامد جهودی گفت من دیدمی این راکه در فلان خرابه بسیار آمدشد کردی رسول ﷺ گفت آنچه داری بیار و إلاّ اگر ما چیزی بیابیم از آنچه درخور (۱)تو بوده است ترا بفرمایم کشتن گفت رواست پس حضرت رسول بفرمود تا آن خرابه بشکافتند و ازآنجا مال بسیار برگرفتند ، و رسول از اودگر خواست خبر نداد رسول او را بزبیر داد گفت این راعذاب کن تابگوید زبیر اورا عذاب میکرد و اوهیچ مقر* نیامد ، آنگه اورا بمحمد

---

*قموص بمبارزت بیرون آمدندسرباز زد وترسید وکناره گرفت و نزد پیغمبر (ص) آمد و رایت را بر گرداند آیا از ننگ فرار نترسید ونکوهش خلق را برخود هموار کرد . پیغمبر (ص) گریست و او را سرزنش کرد ومردی نیك بین و باعزیمت را نزد خود خواند . او رایت را درمیان لشکر برد پیغمبر(ص) دعا کرد که ممنوع نشده و منهزم نگردد . یهود بدرون قلعه خزیدند چون پیشاهنك لشکر را بتیغ تیز و بران بنواخت و گروهی دیگر ازآنان را به کشته اول ملحق ساخت و گرگان کوتاه موی صحرا وکرکسان هوارا باجساد آنها ضیافت کرد . خداوند امیخت بادوستی آل محمد و بادوستی هرکس آنها را دوست دارد، خون مرا . ساط بسین مهمله بمعنی آمیختن است .

(۱) یعنی آنچه درحساب تو باشد .

ابن مسلمه‌داد گفت این را بستان وبعوض برادرت محمود بکش واورا درقتال حصن ناعم کشته بودند بسنگی که از حصن بر او افکند و آن اول حصنی بود که بگشادند ازحصون خیبر ، أهل فدك چون خبر آن حصنها و احوال آن بشنیدند بزنهار در آمدند وحصن خود بسپاردند و قرار دادند که بعضی از مال خود ببرند و جایگاه وحصن و املاك برسول دهندورسول‌ایشان را نکشد ، رسول با ایشان این قرارداد، اهل خیبر نیز شفاعت کردند تا نیمه مال بایشان‌دهداز آنچه در حصن مانده بود و آنجا مقام کنند چندانکه رسول خواهد و چون نخواهد جایگاه بگذارند و بروند. زمین خیبرفیء مسلمانان بود و زمین فدك خاص رسول را بود برای آنکه خیبر بتیغ ستده بود و فدك بسپارده بودند « لم یوجف علیها بخیل ولاركاب » چون‌رسولﷺ از غزا و قسمت غنایم فارغ‌شد زینب‌بنت الحارث زن‌سلام بن مشکم‌بفرمود تا گوسفندی‌بکشتند و بریان و آنرا زهرآلود کرد وپرسید که رسول ﷺاز بریان چه دوستتر دارد گفتند ذراعش آنرا زهر بیشتر مالید و بهدیه پیش رسول آورد (۱) در آنوقت بشر بن‌البراء‌بن معرور پیش رسول حاضر بود . رسول دست دراز کرد و ذراع او بگرفت ولقمه‌ای‌در دهان نهادونجائیدوفرو نبرد ، و بشر لقمه‌ای‌در دهان نهاده‌بجائید و فرو برد و از آن یك لقمه بمرد و رسول ﷺ لقمه از دهن بگرفت و بینداخت و گفت این عضو مرا میگوید که مخور مرا که من زهر آلودم .

و روایتی دیگر آنست که بآواز در آمد و گفت « لاتأكلني یا رسول اللهفا نّي مسموم » رسول لقمه ازدهان بگرفت وبینداخت و زنك جهود را حاضر کرد واورا ازآن پرسیدمقر آمد گفت چرا کردی گفت امتحان تو کردم گفتم اگر پیغمبری ترا نگزاید و اگر پادشاهی‌ما ودیگران ازدست تو برهیم، رسول ﷺ اورا رها کرد و بشر از آن یك لقمه رنجورشد و گفتند چون رسول ﷺ بیمار شد آن بیماری که ازاو بـاپیش خدای شد مادر بشر بعیادت اوشد گفت « یا امّ بشر ما زالت اُكلة خیبر الّتى أكلت مع ابنك تعاودني‌فهذاأوان قطعت‌أبهری» گفت آن یك لقمه که با پسرت درخیبر بخوردیم هروقت معاودت میکردبامن، اکنون وقت آنست که رك من‌بگسست. ازآنجا بعضی مسلمانـان گفتند که رسولﷺ شهید رفت .

---

(۱) حکم نجاست کفار پس ازفتح‌مکه نازل شد وپیش‌ازآن با مسلمانان آمیزش داشتند واجتناب ازآنها عسر و حرج بود که دریك خانواده‌یکی‌مسلمان بوده و یکی کافر وهردوبریك خوان مینشستند و خیبر پیش از فتح مکه بود .

وَأُخْرٰى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۲)

و دیگران که قادر نشدید برآن بتحقیق احاطه‌کرد خدا بآن و هست خدا بر هرچیز توانا

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيراً (۲۳)

واگر کارزار کردشمارا آنانکه کافرشدند هرآینه گردانیدند پشتهارا پس‌نمی‌یابند دوستاری‌را وته‌یاوری

سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا (۲۴) وَهُوَ الَّذِي كَفَّ

سنت‌خداست آنکه بتحقیق گذشته ازپیش وهرگز نمی‌یابی برای سنت‌خدا تغییری واوست آنکه بازداشته

أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ

دستهای‌آنهارا ازشما ودستهای شمارا ازآنها در وادی مکه از پس‌آنکه ظفر داد شمارا بر آنها و باشد

اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۲۵) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

خدا بآنچه میکنید بینا آنهایند کسانیکه کافر شدند و اعراض کردند شما را از مسجد الحرام

وَالْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ

و قربانی را باز داشته که برسد جایگاه آنرا و اگر نبودند مردانی گروندگان و زنهای گرونده

لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللّٰهُ فِي

نمیدانستیدآنهارا که پایمال میکردیدآنهارا پس‌میرسیدشمارا ازآنها عاری بغیر دانشی تا درآورد خدا در

رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً (۲۶)

رحمت‌خود هرکرامیخواهد اگرجداشده بودند هرآینه‌شکنجه‌میکردیم آنانکه‌کافرشدندازایشان‌شکنجهٔدردناك

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلٰى

هنگامیکه گردانیدندآنانرا که‌کافرشدند دردلهاشان تعصب‌را تعصب جاهلیت‌را پس‌فرستاد خدا آرام خودرا بر

رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللّٰهُ

پیغمبر خود وبرگروندگان و لازم‌کردشان کلمهٔ پرهیزکاری‌را وبودند سزاوارتر بآن و اهل‌آن و باشد خدا

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۲۷) لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ

بهر چیزی دانا بتحقیق‌راست‌آوردخدا پیغمبرخودرا خواب‌را بحق‌هرآینه درآیند مسجدالحرام‌را

إِنْ شَآءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لاٰ تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ

اگرخواهد خدا ایمنان تراشیده سرآنها وکوتاه‌کنندگان که نترسید پس‌دانست آنچه‌را ندانستید پس‌قرارداد

مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً (۲۸) هُوَالَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ

از پیش آن فتحی نزدیك آنکه فرستاد پیغمبرخودرا بهدایت و دین حق تاآشکارکند آنرا

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً (۲۹) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّآءُ

بر دین همه آن و بس است خدا گواه محمد (ص) پیغمبر خدا و آنانکه با اویند سخت اند

عَلَى الْكُفّارِ رُحَمآءُ بَيْنَهُمْ تَرٰيهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْواناً

برکافران رحم‌دلانند میان آنها بینی آنهارا رکوع کنندگان‌سجده کنندگان میجویند بخشایشی‌ازخدا وخشنودی‌را

سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ

نشانهای‌آنها در روهای‌آنهاست از اثر سجده‌های‌آن اینست داستان‌آنها در توراة و داستان‌آنها در انجیل

كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوٰى عَلىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ

چون‌کشتی‌که بدرآورد شاخهای‌نورسته‌را پس‌سخت‌بود. پس‌سطبرشود پس‌راست‌ایستد برساق خود بشگفت‌آورد

الزُّرّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ

زارعین را تا بخشم‌آورد بآنان کافران‌را وعده‌کرد خدا آنان راکه گرویدند وکردند شایسته کارهارا ازآنها

مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً ★

آمرزش و اجر بزرگ .

قوله تعالی عزوجل (وَ أُخرىٰ) یعنی غنیمة اخری ، و قیل مدینة اُخری ، آنکه حق تعالی گفت : شهری دیگر یا غنیمتی دیگر که شما بر آن قادر نشدید و محل او نصب‌است علی قوله « وعدکم الله » مغانم و غنیمت اُخری (قَدْ أَحاطَ اللّٰهُ بِها) خدای تعالی بآن محیط است این را دو تفسیر گفتند یکی بمعنی علم و یکی بمعنی قدرت یقال فلان محیط بکذا إذا کان قادراً علیه . و منه قوله « أحاط بکل شیء علماً » و قوله « أحطت بمالم تحط به » ودر آیت هر دو محتمل است یکی آنکه محیط است بآن در حرزوحفظ میدارد تابگشاید

برای شما و بمعنی علم . عبدالله عباس گفت معنی آنکه خدا داند که بخواهد گشاد برای شما خلاف کردند در آنکه آن شهر کدام است . عبدالله عباس گفت و ابن أبی‌لیلی وحسن ومقاتل که پارس است وروم . ضحّاك گفت و ابن زید وابن اسحاق که خیبر است که خدای تعالی وعده داد رسول را و ایشانرا خود درتمنّا نبود . قتاده گفت مکّه است ، عکرمه گفت حنین است . مجاهد گفت هر فتحی که خواهد بود تا قیامت (وَ كانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً) و خدای تعالی برهمه چیز قادر و تواناست .

(وَلَوْ قاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و اگر باشما قتال کنند کافران بنی اسد وغطفان (لَوَلَّوُا الْأَدْبارَ) پشت بر کنند وبازنه ایستند قتاده گفت کافران قریش‌اند (ثُمَّ لا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَلا نَصِيراً) آنگه یاری و یاوری نیابند که ایشان را یاری کند .

(سُنَّةَ اللهِ) ای مثل‌سنّة‌الله یعنی‌خدای تعالی شما را نصرت کرد چنانکه کرده است آنان را که پیش شما بودند برعادت وسنّت اورا از نصرت اولیاء و قهر أعداء (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً) وسنت خدای راتغییر وتبدیل نبود .

(وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ - الآية) گفت اوآن خداست که باز داشت دستهای ایشان از شما ودستهای شما ازایشان بزمین مکّه و آن حدیبیه بود پس ازآنکه ظفرداد شما را برایشان (وَ كانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً) ابوعمروبیاء خواند علی المغایبة ودیگر قرّاء بتاء خطاب و خدای بآنچه‌شما میکنید بیناست. خلاف کردند در او انس گفت هشتادمرد بودند از أهل مکّه که ازکوه فرود آمدند ، کوه تنعیم ، بقصد حضرت رسول و أصحاب او. رسول بفرمود تا همه را بگرفتند آنگه آزاد کرد ایشان را پس خدای تعالی این‌آیت فرستاد عبدالله عباس گفت چهل مرد بودند یا پنجاه که ایشان را قریش فرستادند تا باشد که فرصتی یابند بررسول ، رسول خبر یافت ازایشان ، ایشان را بگرفت آنگه منت نهاد بر ایشان وآزاد کرد ایشان را . عبدالله بن معقل گفت ما باپیغمبر بودیم در عام الحدیبیه و رسول ﷺ درزیر درخت نشسته بود وشاخی ازشاخهای درخت برپشت رسول فتاده بود ومن آن شاخ بدست گرفته بودم و حضرت أمیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه درپیش رسول نشسته بود و صلح نامه مینوشت وسی مرد برآمدند باسلاح وخاك درروی ما پاشیدن گرفتند رسول ﷺ بر ایشان‌دعا کرد همه کور شدند ما ایشانرا بگرفتیم رسول ﷺ گفت رها کنید ایشان‌را، ما ایشان رها کردیم ، خدای تعالی این آیت فرستاد . مجاهد گفت رسول‌ﷺ بمکّه روی نهاد برای عمره صحابه او جماعتی بگرفتند ازأهل حرم ، رسول‌ایشان را رها کرد . قتاده گفت مردی ازأصحاب

رسول عام الحديبيه برسر پشته آمد مشركان تيرى بينداختند واورا بكشتند رسول ﷺ جماعتى را بفرستاد دوازده كس از مشركان بگرفتند ، رسول ﷺ جماعتى ديگر بفرستاد تا دست از ايشان باز گرفتند .

(هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ - الآية) راويان أخبار گفتند رسول ﷺ در عام الحديبيه روى بمكّه نهاد از براى عمره هفتصد مرد بودند هفتاد شتر براندند أعنى براى هدي هريك شتر از ده مرد تا بذوالحليفه رسيدند احرام گرفتند و شتران را إشعار و تقليد كردند و جاسوسى را ازخزاعه بفرستاد تا از أحوال قريش خبرى دهد اورا، اوازآنجا برفت تا بنزديك عسفان رسيد جاسوس بازگشت وگفت قريش و جملهٔ احابيش جمع شده‌اند براى آنكه باتو قتال كنند و تراازمسجدالحرام باز دارند رسول ﷺ باصحابه برسبيل مشورت گفت چه رأيست ؟ صواب باشد كه غارت كنيم برزنان وفرزندان اينان كه بيارى ايشان رفته‌اند يا برويم راست ؟ كسى اگر ما را منع كند با او قتال كنم. أبو هريره گفت ما هرگز نديديم كسى را كه بيشتر مشورت كردى از آنكه رسول بأصحابش ، وغرض رسول آن بودى تارأى هر كسى را بداند نه آنكه وجه رأى باو پوشيده بودى . رسول ﷺ گفت برويد برفتند تابه عسفان رسيدند بسر بن سفيان الكعبي(١) ميآمد گفت يا رسول‌الله قريش بيكبار باتو پوست پلنك پوشيده‌اند وعهدو نذرميكنند كه ترا رها نكنند كه در مكه روى وخالد وليد رابالشكرى گسيل كردند و بكراع الغميم رسيده ، رسول ﷺ گفت ياويح قريش اگر مرا با عرب رها كردندى و عرب را با من اگر ايشان را برمن دست بودى مراد ايشان برآمدى ، واگردست مرا بودى برعرب و ايشان را رأى اسلام بودى در اسلام آمدندى و اسلام قوى و وافر شدى ، واگر نخواستندى و رأى قتال بودى ايشان را بارى قوتى مانده بودى ايشانرا ، كارزار ايشان را بخورد ايشان چه ميپندارند ، بخداى كه باايشان قتال ميكنم تاخداى مرا ظفر دهدبرايشان آنگه گفت كيست در ميان شما كه مارا براهى ببرد كه نه راه ايشان است ؟ مردى أسلمى بر خاست گفت يا رسول الله من شمارا براهى ببرم كه ايشان را نه‌بينيد و ايشان را ببرد براهى درشت و دشوار ورنج بسيار رسيد ايشان را در آن راه ، چون بازمين سهل افتادند رسول ﷺ گفت بگوئيد : نستغفرالله و نتوب إليه ، بگفتند ، گفت . و الله كه اين آن حطّه است كه بر بنى اسرائيل عرض كردند ايشان قبول نكردند ، آنگه گفت يا قوم دست راست گيريد براه

(١) خلاف است كه نام اين مردبسر بسين بى‌نقطه است يا بشين نقطه دار .

ثنیّة المُرار بر مهبط حدیبیه که زیر مکّه است ، لشکر رسول آن راه بر گرفتند وروی بآن جانب نهادند قریش چون خبر یافتند رو بآن‌راه‌نهادند ، رسول‌چون‌بثنیّة المُرار برسید آنجا فرود آمد و سبب آن بود که چون ناقه رسول آنجا رسید فرو خفت مردم بشتافتند و گفتند حل‌حل و این‌صوتی‌باشد که عرب‌شتررابآن برانگیزد. رسول ﷺ گفت ماحل یعنی این‌کلمه مگوئید گفتند مگر شتر بماند ؟(۱) گفت نه بماند و لیکن اورا حابس قیل منع کرد . آنگه گفت والله که قریش مرا دعوت نکنند با هیچ کار که دراوتعظیم خدای باشد وصله رحم إلاّ اجابت کنم‌ایشانرا بآن. آنگه قوم‌را گفت فرود آئید . فرود آمدند بأقصی الحدیبیة بَرِ چاهی که در او اندك آبی بود ، بیك ساعت خشك کردند وگفتند یارسول‌الله مارا آب باید اگر نه از تشنگی هلاك شویم که در چاه آب نیست و در این حوالی آب نباشد ، رسول ﷺ تیری از جعبهٔ خود بر کشید و گفت به‌برید و یکی در چاه فرو شوید ودر بن آن‌چاه فرو کنید مردی نام او ناجیة بن عمیر بن یعمر بن دارم و اوسایق هدی رسول بود آن تیر بستد و بچاه فرو رفت و تیر درقعرچاه بزمین‌فروبردچندان‌آب بر آمد که‌ایشان‌را بس‌بود ، گفتنددرآنوقت که اودرچاه بود زنی‌بکنار چاه آمدو گفت :

يَا أيُّهَا المائِحُ دَلْوِي دُونَكا	إنّي رَأيْتُ النّاسَ يَحْمَدُونَكا
يُثْنُونَ خَيْراً وَ يُمَجِّدُونَكا	أرْجُوكَ لِلْخَيْرِ كَمَا يَرْجُونَكا (۲)

ناجیه اورا جواب داد :

قَدْ عَلِمَتْ جَارِيَةٌ يَمانِيَهْ	أنّي أنَا المائِحُ وَ اسْمِي ناجِيَهْ
وَ طَعْنَةٍ ذَاتِ رِشَاشٍ وَاهِيَهْ	طَعَنْتُها تَحْتَ صُدُورِ العَادِيَهْ (۳)

ایشان درین بودند ، بدیل بن ورقاء الخزاعی با جماعت بنی‌خزاعه برسید و اوازپدران مااست[اعني مصنّف الكتاب] و بنو خزاعه عیبه نصح (٤) رسول بودند از جمله أهل تهامه و گفت یا رسول الله قریش بیامدند . کعب بن لوی و عامر بن لوی برسر آبهای حدیبیه فرود

(۱) یعنی عاجز شد ازرفتن.

(۲) یعنی دلومرا پر کن که‌نزدتست ای‌آب‌کش من دیدم مردم ترا سپاس‌گویند و بخیرثناکنند و تمجیدنمایند من خیر ترا امید دارم چنانکه آنان امید دارند.

(۳) دخترك یمانی دانست من آب میکشم و نامم ناجیه است چه بسا طعنه‌که ازآن خون‌میریخت در زیرسینه دشمنان زدم .

(۴) عیبه‌جعبه‌ای‌است‌که‌درآن تیر وغیرآن نهند وعیبه نصیحت‌کنایه از خیرخواهی وطرفداری‌است.

آمدند کوچك و بزرگ عزم قتال تو دارند وتو رادر مکّه رها نخواهند کردن . رسول ﷺ گفت جواب همانست که بشر بن سفیان را گفتم . چون بدیل قول رسول ﷺ بشنید گفت دستور باشد این سخن که گفتی باقریش بگویم و جواب آن‌بنزدتو آرم؟ رسول ﷺ گفت‌روا باشد برو واو برفت و قریش را گفت من از نزدیك محمد میآیم وازاو سخنی شنیدم اگر خواهید با شما بگویم . أمّا سفیهان ایشان گفتند ما را حاجت نیست بآنکه سخن و پیغام او شنویم ، و أمّا حکماء و خداوندان رأی گفتند بگوی تاچه گفت . بدیل گفت آنچه شنیده بود. عروة بن مسعود الثقفی برپای خاست و گفت یاقوم شما شناخته هستید رشد من و نصیحت ونیکخواهی‌من در حق شما که قریشید ، گفتند ای‌والله گفت این صلاحی برشما عرض میکند قبول کنید و رها کنید تا من بروم و سخن او بشنوم . گفتند : برو ، او بیامد به‌نزدیك رسول ﷺ همان جواب داد که او گفته بود عروه گفت یامحمد هر گز کسی را دیدی که قوم خود را مستأصل کند و من پیرامن تو قومی را میبینم اوباش و ایمن نمیباشم که بروند و ترا رها کنند . ابوبکر او را دشنام داد و گفت ما برویم و اورا رها کنیم ؟ عروه گفت این کیست ؟ گفتند ابوبکر است گفت اگر نه‌آنستی که تو بجای من کاری کرده و من مکافات آن نکرده‌ام جواب بدادمی ، و مغیره شعبه بربالای سررسول ایستاده بود وعروه‌دست درروی‌رسول میکشیدهر گه که اودست درروی رسول کشیدی اوقبیعه شمشیر بدست او زدی و گفتی دست دور دار ازروی رسول عروه گفت این کیست ؟ گفتند این مغیره شعبه گفت تونه آنی که من در غدر تو سعی کردم واو در جاهلیت قومی را کشته بود و عروه را درآن سعی بود تا اوبرست (۱) آنکه عروة بن مسعود نگاه میکرد در أصحاب رسول و حرمت داشت ایشان درآن. چنان که اگر پاره آب دهـان بینداختی یکی از ایشان بدست گرفتی ودر روی مالیدی و اگر آبی ازدست فرو ریختی برسر آن کارزارها بودی تا که ببرد ، آنکه قسمت کردندی. ودر پیش او سرافکنده و نرم آواز و کوتاه نظر از حرمت و هیبت و تعظیم اورا ، عروه باز گشت و قریش را گفت یا قوم من وفد بوده‌ام و برملوك أطراف عالم‌رفته‌ام از قیصر روم و کسری پارس ونجاشی حبشه هر گز ندیدم پادشاهی را مطاع‌تر ازمحمد درمیان قومش، آب دهنش درروی میمالند وبرآب دستش(۲) قتـال میکنند و چون کاری فرماید از جای بجهند و مسارعت کنند و پیش او سخن نگویند و اگر گویند آواز برندارند و تیز درو ننگرند و اوبرشما رشدی عرضه میکند قبول کنید . مردی

---

(۱) سیزده‌تن از بنی ثقیف راکشته بود بخیانت وعروه سیزده دیه داد و او را آزاد ساخت .
(۲) یعنی آب وضوی اورا .

از کنانه گفت رها کنید تا بروم گفتند برو چون نزدیك رسول رسید رسول ﷺ گفت این فلان است و ازاو قومی است که تعظیم هدی کنند ، هَدْی ازپیش اوباز برید (۱) ولبّیك در روی او زنید همچنین کردند چون چنان دید گفت سبحان الله این چنین قوم را از خانه منع کردن حلال نباشد وبازگشت آنکه حلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود(۲) رسول ﷺ گفت این از قوم‌متعبّدانست هدی‌بَر او برید همچنان او هدی بدید با إشعار و تقلید بازگشت ولاحول کرد و قریش را ملامت کرد و گفت حلال نباشد هدی را منع کردن از محلّش ، پس از آن مرد فاجری آمد و با رسول آغاز حدیث کرد ، درحال سهیل بن‌عمرو برسید رسول گفت «سهل علیکم الأمر» قوم طلب صلح خواهند کرد ایشان همچنان‌لبّیك زدن گرفتند وهدی پیش راندند سهیل بن عمرو گفت من آمده‌ام تا مصالحتی کنیم وعهد نامه‌نویسم میان تو و ماوبراین قراردادند ، رسول‌ﷺ أمیرالمؤمنین علی‌صلوات الله‌وسلامه علیه‌را بخواند تا صلح نامه بنویسد و رسول إملامیکرد گفت بنویس :

بسم الله‌الرحمن‌الرحیم . سهیل‌عمرو گفت ما‌رحمن را نشناسیم‌این‌نشانه‌ایست‌میان ماوتو، چیزی بنویس که ما شناسیم باسمك اللّهمّ . رسول ﷺ گفت بنویس أمیرالمؤمنین ؏ بنوشت گفت بنویس هذا ما صالح علیه محمّد رسول الله سهیل بن عمرو گفت مارا گواه برخود میباید گرفتن در این نوشته ، و اگر ما گواهی دهیم و اقرار که تو رسول خدائی خود بتوایمان آورده باشیم نام خود بنویس‌ونام پدرت رسول فرمود که یاعلی بنویس چنانکه ایشان‌میخواهند و آنچه‌نوشته‌ای بستُر. أمیرالمؤمنین گفت‌یا رسول‌الله دست من نرود که نام تو از رسالت‌بستُرم رسول ﷺ گفت دست من‌بر آن نه تامن بستُرم و آنکه گفت‌والله که من رسول خدایم واگر چه شما دروغ میدارید مرا آنکه گفت : « یاعلی ستدعی إلی مثل هذافتجیب وأنت علی‌مضض» ترا باماننده این خوانند اجابت کنی وتومضطر باشی . وقرار برآن دادند که ده سال جنگ نکنند و مردم در این ده سال ایمن باشندو هر که بمکّه آید از أصحاب محمّد بحجّ و عمره یا ببازارگانی ایمن باشند برخود و برمال خود ، و هر که‌بمدینه آید از قریش که ازاینجا بمصر شود یا بشام ایمن باشند برمال‌وجان ، وهرکه از قریش به نزدیك حضرت رسالت آید

(۱) پیش باز او برید .

(۲) درسیره گوید قوم یتالهون یعنی قومی‌که در دین‌تعصب شدید داشتند و این احابیش از حبشه نبودند بلکه از دینداران و ناسکین اهل مکه بودند وبکار خیر رغبت داشتند .

بی‌دستوری ولیش او را باجای خود فرستند وهر که ازقوم محمد به نزدیك قریش آید او را باز ندهند ، این سخت آمد بر مسلمانان ، رسول ﷺ گفت رها کنید هر که از ما باایشان رود گو برود إلى لعنة الله (۱) ، وهر که خواهد که در عهد محمد رود برود ، وهر که خواهد که در عهد قریش رود مخیّر است . در حال بنو خزاعه گفتند ما درعهد محمد رفتیم . وبنو بکر گفتند ما در عهدقریش رفتیم، رسول ﷺ گفت پس ماطواف خانه بکنیم سهیل بن عمرو گفت إمسال نکنید دگر سال بیائید ، و چون بیائید باسلاح نیائید مگر تیغها در نیام کرده و اکنون‌هدی برانید ، آنجا که ماباز داریم بکشید رسول گفت هدی برانید و اینان‌هدی میراندند ، وایشان رویش باز پس میزدند (۲) ، رسول ﷺ گفت هم‌اینجابکشید هم آنجا بکشتند . ایشان‌درین بودند ، ابوجندل بن سهیل بن عمرو میآمد با بندی گران وفریاد خواست ومسلمان بود و در دست ایشان چون اسیری بود پدرش برخاست و طپانچه برروی او زد و گفت یا محمد میان ما این عهد تمام شده است و شرط آنکه هر که از ما بتو آید باز بما دهی‌اورا، رسول گفت تو دانی ، و أبوجندل فریاد میخواست رسول گفت برو وصبر کن تا خدای فرجی بدهد که ما شرطی کرده‌ایم و خلاف نیکو نباشد ازما ، و پدر او رادست گرفت ومیبرد وجفا میکرد .عمر گفت من برخاستم وبرپهلوی او میرفتم و دسته‌شمشیر باو نزدیك کردم تابگیرد و پدررا بکشد قبول نکرد . أصحاب پیغمبر برگشتند و ایشان شاكّ نبودند در آنکه در مکّه خواهند رفتن‌از آن خواب که رسول ﷺ دیده بود .

(۱) از این سخن توان دریافت که رسول (ص) غرضش ملك و سیاست نبوده چون ملوك اگر از یکی از پیروان سوء نیتی نسبت به خود تفرس کنند انتقام جویند هرچند از آن انتقام فائده نبرند اماکفار مکه انتقام‌جوی‌بودند و میخواستند هرکه از آنها بگریزد و جانب رسول (ص) رود او را باز گیرند و شکنجه دهند یا بکشند بلکه پیغمبر (ص) با امثال ابی سفیان هم‌که همه جنگها بتحریك اوبود انتقام نجست چنانکه خود اوهم باور نمیکرد پیغمبر (ص) پس از فیروزی او را رها کند اما چون آن حضرت دانست دیگر از اوکاری ساخته نیست او را بخود گذاشت و ملوك دنیا امثال این دشمنان راپس از غلبه ریز ریز میکنند .

(۲) این عبارت مجمل است‌وبیان‌آن‌را پس از این ذکر کرده‌است خلاصه آن‌که هدی‌راراندند تا بوادی الثنیه انجا مشرکان مانع شدند که پیشتر روند رسول (ص) بموجب عهد فرمود همانجا هدی بکشتند و سخن آنحضرت باام سلمه اظهار تأسف بود از تردید آنان نه استشاره .

عمر خطاب گفت مرا هرگز در اسلام شكّ نيامد إلاّ آن سال (۱) ، بيامدم رسول را گفتم يا رسول الله تو نه رسول خدائی ؟ گفت بلی ! گفتم نه وعده خدای حق است ؟ گفت بلی ! گفتم نه آنچه تو گوئی از خدای گوئی ؟ گفت بلی ! گفتم چونست كه ما را گفتی كه شما در مكه شويد حلق كرده و تقصير كرده و بس نرفتيم ؟ گفت من بگفتم كه امسال ؟ گفتم نه ! گفت پس انديشه مدار كه ما در مكه شويم حلق كرده وتقصير كرده . عمر گفت من گفتم راست گفتی يا رسول الله و ازآن توبه كردم و بسيار كفّارت كردم آنرا . آنگه صلح نامه تمام كردند و از هردو جانب گواه برگرفتند و هدی براندند تـا بوادیالثنيّه ، مشركان از پيش باز آمدند و رويش باز زدند رسول گفت هم اينجا بكشيد و هم اينجا سر بتراشيد والله كه كس برنخاست وشتر نكشت و سر نتراشيد ، رسول ﷺ ديگر باره باز گفت كس برنخاست سوم بار باز گفت هم كس برنخاست . رسول بخشم برخاست و در خيمهامسلمه شد و گفت میبيني كه ازينان كس فرمان نبرد ؟ ام سلمه گفت تو ايشان را رها كن تو اشتر خود را بكش و حلاّق را بخوان و سر بتراش ، رسول ﷺ از خيمه بيرون آمد و با كس سخن نگفت و شتر خود بدست خود بكشت و حلاّق را آواز داد حلاّق او آن روز خراش بن اميّة الخزاعی بود و سر بتراشيد ، مردمچون چناندیدند از دست در افتادند و شتران بكشتند و بعضی سر بعضی ميتراشيدند و نزديك آن بود كه خود را بكشند ازغمّ وغبن كه چرافرمان برداری رسول نكردند . عبدالله عباسوعبدالله عمر گفتندآن روزجماعتی حلق كردندوجماعتی تقصير رسول ﷺ گفت « رحمالله المحلّقين » گفتند «والمقصّرين» گفت « رحم الله المحلّقين» گفتند « يا رسول الله والمقصّرين » گفت « رحم الله المحلّقين والمقصّرين » گفتند يا رسول الله چرا اينان را سه بار دعا كردی و ايشان را يكبار گفت برایآنكه اينان شك نكردند وايشان شك كردند . ورسول ﷺ آن سال شتری ازآن ابوجهل هشام بكشت حلقه سيمين در بينی

(۱) سهيلی در روض الانف شرح سيرهابنهشام اين روايت را از عمرآورده و از آن عذرخواسته است كه گاهی مؤمن شك ميكند آنگاه در دلائل حق نظركرده شكش زائل ميشود و از ابن عباسروايت كرده كه هيچكس از آن خـالی نيست و قول حضرت ابراهيم (ع) راكهگفت « ليطمئن قلبی » شاهد آورده است و حقآن است كه تنظير درست نيستكه حضرت ابراهيم صريحاً گفت : « بلی » يعنیايمان آوردهام در جواب سؤال پروردگار « أولم تؤمن » ، اما عمر گفت در نبوت رسول (ص) شك كردموبهتر آن بودكه سهيلی ميگفت عمر مرتد فطری نبود تا توبه اش پذيرفته نشود بلكه مرتد ملی بود چون در اصل كافر بوده و مرتد فطری آن استكه ولادت او براسلام باشد .

کرده بر رغم مشرکان (١) آنگه زنان جماعتی بیامدند و برسول بیعت کردند و ذلك قوله « یا أیّها الّذین آمنوا إذا جائکم المؤمنات مهاجرات » و قصّه آن بیاید ان‌شاءالله‌تعالی. پس رسول ﷺ با مدینه آمد أبوبصیر عتبة بن اُسید از مکّه به نزدیك رسول آمد و مسلمان بود و در دست مکّیان اسیر بود مکّیان در حقّ او نامه نوشته برسول و اورا باز خواستند و دو مرد را ازبنی عامر بفرستادند رسول ﷺ اورا بایشان داد او گفت یارسول الله مرا بامشرکان میدهی گفت یا هذا برو وصبر کن که میان ما عهدی است که آنرا خلاف نشاید کرد. او بـا ایشان برفت تا بذوالحلیفه رسیدند ایشان چیزی میخوردند و تیغی پیش ایشان نهاده بود درنیام او گفت این تیغ خوب است ؟ گفتند بلی ! گفت شاید تا به‌بینیم ؟ گفتند روا باشد اوبر گرفت و از نیام برآورد و نیك فرو نگرید و دردست بجنبانید و بزد ویکی ازآن دو را بکشت واین یکی برخاست و بگریخت و روی در مدینه نهاد . رسول ﷺ چون او را از دور بدید گفت این‌مرد مذعور است آنگه گفت : ماوراك ؟ چه رسید ترا ؟ گفت صاحب شما صاحب مارابکشت در حال بر اثر او ابوبصیر درآمد و تیغ بدست ، و گفت یا رسول الله ذمّت تو وافی شد و تواز عهد بیرونی رسول ﷺ گفت « ویل اُمّه مسعرحرب‌لوکان‌معه رجال »(٢)چون‌این سخن‌بشنید دانست که رسول اورا بازدهد ازپیش رسول بدر آمد و بکنار دریا رفت برراه‌شام که راهگذار قریش بود که ببازرگانی رفتندی و مسلمانان که بمکّه بودند چون بشنیدند بر او میرفتند تا هفتاد مرد براو جمع شدند و ابوجندل نیز بانزدیك اوشد و هیچ کاروان بایشان نبگذشت آنجا و إلاّ ایشان را میکشتند و مال میبردند تا مکّیان بفریاد آمدند ، و رسول را شفاعت کردند که ایشان را باز خوان و قرار ما آنست که هر که ازما بتوآید حکم اوترا باشد و تو او رابا ما مده ، رسول ﷺ کس فرستاد وایشان را بازخواند فهذا معنی‌قوله (وَالْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ) هدی آن باشد که مرد حاجّ یامعتمر بخانه خدای راند بهدیّه ومعکوف محبوس باشد و عکف هم لازم است و هم متعدّی ، یقال عکف عکوفاً إذا احتبس و عکفه عکفاً إذااحتبسه «والهدي» معطوف است‌علی‌الضمیر في‌قوله «وصدّوکم» و« معکوفاً»نصب برحال است از مفعول و مرادبه بلوغ هدی بمحل‌خویش‌آنست که بمکه‌رسد (وَلَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ

---

(١) ابوجهل‌خود در بدرکشته شد و شترش بغنیمت گرفته شد و چون کفـار قریش آنرا دیدند ذلت خود را بیاد آوردند و از این مخالفت مغرور نگشتند .

(٢) وای‌برحال مادرش‌که این برانگیزنده جنگ است اگر مردانی بفرمان او بودند وازاین سخن معلوم است که آنحضرت از جنگ نفرت داشت ودست بجنگ بقدرضرورت می‌افراشت .

ونِساءٌ مُؤْمِناتٌ)یعنی بمکّه . آنکه گفت اگر نه مردان و زنانی بودندی مؤمن بمکّه (لَمْ تَعْلَمُوهُمْ) که‌شما نمیدانید و نشناسید وواقف نیستید برایمان‌ایشان (أَنْ تَطَؤُهُمْ) که ایشان رادرپای گیرید ، یعنی‌ایشانرا بکشید بنادانی درمیان مشرکین‌مکّه بغیرعلم بی‌آنکه‌دانید (فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ) و در این کلام تقدیم و تأخیری هست ،آنکه بشما رسد إثمی و حرجی ازآن کشتن ناواجب این قول ابن زید است ، محمّد بن اسحاق گفت «معرّة»ای غرامة الدية ، وبعضی دیگر گفتند کفّارة لقوله تعالی « فإن‌کان من قوم عدوٌّ لکم وهو مؤمن‌فتحریر رقبة » کفّاره قاتل‌خطاء بَرده ای باشد که آزاد کند چون حال براین‌جمله(١) بُوَد.و گفتند مشرکان عیب کنند (٢) گویند اینان أهل دین خود را میکشند . وجواب « لولا» محذوفست از کلام و التقدير آنکه لأذن لکم في دخولها ولکنّه حال بینکم وبینه (٣) و تا این محذوفات تقریر نکنی کلامی مستقیم نشود ، و أصل معرّة من العرّ باشد و هو الحرب ، گفت خدای تعالی این تأخیر برای آن کرد (لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ) تا در رحمت خود برد آنرا که خواهد (لَوْ تَزَيَّلُوا) قيل لوتميّزوا اگر جدا بودندی مؤمنان از کافران در مکّه ما کافران را عذابی سخت کردمانی و گفتند قوله (لَعَذَّبْنَا) جواب هردواست جواب «لولا» وجواب «لو». قتاده گفت دراین‌آیت خدای تعالی‌ببرکت مؤمنان ازکافران‌عذاب‌بازداردچنانکه برای مستضعفان مکّه از مشرکان عذاب باز داشت ، و ازامام جعفر صادق عليه‌السلام روایت کردند از پدرانش از أمیرالمؤمنین علی‌صلوات الله‌وسلامه‌علیهم که او گفت‌رسول را صلی‌الله‌علیه‌وآله‌پرسیدم از این آیت گفت معنی‌آنست «لوتزيّلوا » اگر آن کافران که در معلوم چنان بود که‌ایشان را فرزندان مسلمان خواهد بودن اگرایشانرا از اصلاب پدران جدا شایستی کردن ماکافران را عذاب کردمانی واین قول قریبست لقوله تعالی«ولايلدوا إلاّ فاجراً كفّاراً» .

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ) عامل‌درظرف «لعذّبنا»هست گفت چون کردند وآنگه که کردند کافران در دلهاشان حمیّت بود آنکه بدل کرد از آن‌حمیّت حمیّت‌جاهلیّت‌را وآن آن بود که رسول‌را درمکه‌نگذاشتند وبه بسم‌الله الرحمن الرحيم رضا ندادند وبه محمّد رسول الله اقرار ندادند وحميّة فعيله باشد من حمی فلان انفه يحمی حميّة و

(١) یعنی اگر گروهی‌مؤمنان دیگران را ناشناخته بکشندکفاره آزاد کردن برده یعنی بنده برایشان لازم شود و این معره است .

(٢) یعنی بعضی گویند معره سرزنش‌کفار است مسلمانان را بکشتن هم کیشان خود .

(٣) یعنی اگر بیم معره نبود شما را دستوری رفتن مکه میداد لکن میان شما ومکه حائل شد .

محميةٌ قال المتلمس :

أَلاَ إِنَّنِي مِنْهُمْ وَعِرْضِيَ عِرْضُهُمْ كَذَا الرَّأْسُ يَحْمِي أَنْفَهُ أَنْ يُهَشَّمَا (۱)

(فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) خدايتعالى سكينه و وقار خود فرود آورد بر پيغمبرش و بر مؤمنان تا ثابت قدم شدند و در كارزار برجاى بماندند .

(وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى) والزام كرد ايشانرا يعنى تكليف كرد. وبفرمودكامه پرهيزكارى گفتند كلمة الاخلاص است بيانه قوله «ولكن يناله التقوى منكم » و قوله « إنّما يتقبّل الله من المتّقين» اُبيّ كعب گفت از رسول ﷺ شنيدم كه گفت درين آيت«كلمةالتقوى»قوله « لاإله إلاّ الله » است واين قول عبدالله عباس است وعمروبن ميمون ومجاهد و قتاده وضحّاك وسلمة ابن كهيل وعبيد عمير وعكرمه وربيع وأنس وسدى وابن زيد. وعطاء خراسانى گفت«لاإله إلاّ الله محمّد رسول الله »وأميرالمؤمنين علي صلوات الله وسلامه عليه گفت «لا إله إلاّ الله والله أكبر » وعطاء بن أبي رباح گفت«لاإله إلاّ الله وحده لاشريك له له الملك وله الحمد وهو على كلّ شيء قدير» زهرى گفت بسم الله الرّحمن الرّحيم(وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا) وايشان بآن اوليتر بودند وسزاى آن بودند (وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً) وخداى بهمه چيز دانا است .

(لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ) رسول ﷺ پيش از آنكه به عام الحديبية رفت درخواب ديد كه درمسجدالحرام رفته است واز اصحاب بهرى حلق كرده و بهرى تقصير كرده . اين خواب با اصحاب بگفت چون بحديبيه رفت مشركان منع كردند ورسول بازگشت جماعتى گفتند يا رسول الله نه ما را گفتى كه من درخواب ديدم كه شما درمسجدالحرام شده‌ايد ايمن ، حلق كرده وتقصير كرده ، گفت آرى وليكن نگفتم امسال ، خداى تعالى اين آيه فرستاد و گفت خداى تعالى راست گفت با رسولش آن خواب كه ويرا نمود كه شما درمسجد الحرام شويد ايمن محلّق ومقصّر و براى آن«صدق» گفت كه رؤيا درمعنى قولست وصدق متعدى است بدومفعول يقال صدقته القول واين لام في قوله«لقد» وفي قوله«لتدخلنّ»دوقسم محذوف است والتقدير والله لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق والله لتدخلنّ المسجدالحرام بخداى كه درمسجدالحرام رويد . قوله (ان شاء الله)اگر خداى خواهد اين كلمه ايست كه مستحب است كه چون كسى كارى خواهد كرد بگويد كه فلان كار بكنم إن شاء الله ، وخداى تعالى گفت«ولاتقولنّ لشاْيء إنّي فاعل ذلك غداً ـ الايه» درو چند قول گفتند يكى آنكه استثناء مشيّت براى آن كرد كه

(۱) من از آنها هستم يعنى من و قوم من باهم يگانه هستيم و آبروى من آبروى آنهاست چنانكه سر بينى را حمايت ميكند از اين كه بينى كوفته و شكسته شود .

از وقت رؤیا تا بوقت حصول مقتضی آن ممکن بودی که بسیاری مردم مرده بودندی وغایب شده تا بعضی مستثناء شده باشد بمشیّت. قول دیگر آنست که اگرچه ظاهر کلام شرط است مراد شرط نیست چنانکه صیغه امر آید بسیار ومراد امر نباشد، وإنّما مراد آنست که «لتدخلنّ المسجدالحرام بمشیّةالله وعونه» قول دیگر آنست که «إن شاءالله» برای توقیف الكلام عن النفوذ آورد چنانکه در کلام عرب میرود وقرآن بر لغت ایشان است. وقول دیگر آنست که تا مردم متأدّب شوند بأدب الله واقتداء کنند بدان چنانکه گفت «ولا تقولنّ لشأیء إنّي فاعل ذلك غداً إلاّ أن یشاء الله» وقولی دیگر آنست که «إن» بمعنی «إذ» است چنانکه گفت «وأنتم الاعلون إن كنتم مؤمنين» أي إذ كنتم. أبوالقاسم بلخی گفت مشیّت بمعنی امراست برای مناسبتی که میان امر ومشیّت است که مشیّت مؤثّر است درامر آمر، والتقدير إن أمركم الله. قولی دیگر آنست «لتدخلنّ المسجد الحرام» از قول رسول ﷺ است پس شرط مشیّت رسول ﷺ کرد نه خدای (۱). وقوله (آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ) نصب است بر حال و برای آن محلّقین گفت تا مبالغه کنند درحلق. وأمّا تقصیر درشرع عبارتست از آن که بعضی ازموی سر وأندکی از موی محاسن بگیرند عندالاحلال (فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا) خدای آن داند که شما ندانید از مصالح کارها درباب تقدیم وتأخیروتعجیل (فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ) ای قبل فتح مکه، پیش ازفتح مکه (فَتْحاً قَرِيباً) فتحی نزدیك وآن فتح حدیبیه بود، وگفتند فتح خیبر. راویان اخبار روایت کردند که درصلح حدیبیه چندانی مصلحت بود که جزخدای نداند برای آنکه چون صلح پدید آمد مسلمانان ومشرکان همسخن شدند ودرمناظره آمدند با هیچ عاقل متمیّزسخن نگفتند وإلاّ دراسلام آمد تا بآن دوسال چندان مشرکان باسلام آمدند که بهمه مدّت مثل آن نیامده بودند (۲).

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)

گفت او خداست که بفرستاد رسولش را بمسلمانی ودین خدای تعالی تاظاهر گرداند آن دین را ومظفّر برهمه دینها، گفتند بحجّت وبرهان خواست نه بقهر وغلبه، و ازإمام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه روایت است که تأویل این آیت هنوز پیدا نشد وپیدا نشود مگر در روزگار إمام محمّد مهدی صلوات الله وسلامه علیه که همه جهان اسلام باشد بلاکفر و همه هدی

(۱) وقال الرسول را در اینجاتقدیر باید کرد.

(۲) بنابراین «انافتحنالك» در آغاز سوره اشاره بهمان داستان حدیبیه است وتکلف برای تفسیر آن چنان که گذشت لازم نیست.

باشد بی‌ضلالت وعدل باشد بی جور وأمن باشد بی‌خوف چنانکه گفت « وليمكننّ لهم دينهم الّذي ارتضى لهم ـ الاية» (وَكَفَى بِاللهِ شَهِيداً) باء زياده است والمعنى وكفى الله ، و نصب « شهيداً » بر تمیز است گفت خدای بس گواه درین گفتار. آنگه گفت :

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ) محمّد پیغمبر خداست. جمله باشد از مبتدا وخبر اینجا کلام تمام شد (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الكُفَّارِ) مبتدا و خبری دیگر است وآنان که با اواند سختانند بر کافران رحیمانند میان ایشان یعنی با یکدیگر نظیره قوله « أذلّة على المؤمنين وأعزّة على الكافرين » «وأشدّاء» جمع شدید باشد کسخیّ وأسخیاء وقوی وأقویاء . و«رحماء» جمع رحیم کقرین وقرناء وظریف وظرفاء (تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً) ایشان را گاه راکع وگاه ساجد بینی یا بعضی را راکع بینی و بعضی را ساجد (يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَرِضْوَاناً) طلب فضل خدای می کنند یعنی ثواب بهشت ورضای خدایتعالی (سِيمَاهُمْ) ای علامتهم ودراو دو لغت است سیما مقصور وسیمیاء ممدود، وقال الشاعر : « ترى سيمياءَ المَجْدِ مِنْهُ يَلوحُ » گفت علامت ایشان بر رویهای ایشان بینی از اثر سجده. خلاف کردند در این سیما وعلامت که چه باشد و در دنیا باشد یا در آخرت. عوفی گفت از عبدالله عباس که نوری باشد که از رویهای ایشان میتابد روز قیامت که بآن بدانند که ایشان اهل سجود بوده اند در دنیا . عطاء بن أبي رباح گفت رویهای ایشان سفید باشد روز قیامت وروشن از آنکه در دنیا نماز کرده باشند . شهر بن حوشب گفت جای سجده ایشان از رویشان مانند ماه بود در شب بدر . حسن بصری گفت اثر خشوع و تواضع خواست واین روایت والبی است ازعبدالله عباس . منصور گفت از مجاهد پرسیدم که این سیما اثری باشد که برپیشانی پدید آید از اثر سجده ؟ گفت نه ! ربما که برپیشانی از آن اثر بماننده زانوی بز باشد ودلش ازسنگ سخت تر بود ولیکن اثر خشوع باشد . ابن جریج و گفت وقار بهای باشد . سمر بن عطیّه گفت تهجّد وزردی روی باشد واثر بیخوابی . عکرمه وسعید جبیر گفتند اثر خاك باشد در پیشانی ایشان از آنکه سجده در زمین کنند تواضع را ، سفیان ثوری گفت بشب نماز کرده باشند بروز رویشان نورانی باشد ، بیانش قوله عليه السلام « من كثر صلاته باللّيل حسن وجهه بالنهار» . بهری دیگر گفتند اثری باشد برپیشانی از سجده چنانکه کسها را هست .زهری گفت این علامت روز قیامت باشد ودر بعضی اخبار آمد که خدایتعالی بقیامت دوزخ را گوید :

« يا نارُ أنْضِجِي يانارُ حَرِّقِي أمَّا مَوْضِعُ السُّجُودِ فَلا تَقْرَبِي »

بسوز هر کجا خواهی از گناهکار وجای سجده رها کن . عطاء خراسانی گفت هر که او پنج نماز بپای دارد داخل بود در این آیت . (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَيةِ) گفت وصفت

ایشان درتورات وانجیل اینست که ایشان را مثل زدند وتشبیه کردند درین کتابها بزرعی و کشتی (أَخْرَجَ شَطْئَهُ) که ترکه(١) بر آرد و آن اول بار بود که دانه بشکافد درزمین ، انس گفت شطأه أی نباته .-عبدالله عباس گفت خوشه زرع باشد مجاهد وضحاك گفتند فراخ زرع باشد که پیرامن او بر آید یقال أشطأ الزَّرْع فهومشطیء إذافرّخ وأنبت حوله فروعاً وسنابل اُخر قال الشاعر :

أَخْرَجَ الشَّطْأَ عَلیٰ وَجْهِ الثَّریٰ و مِنَ الأَشْجارِ أَفْنانَ الثَّمَرْ (٢)

(فَآزَرَهُ) ای قواه ویکون ازراً له بیار او شود واورا قوی دارد (فَاسْتَغْلَظَ)سطبر شود (فَاسْتَوىٰ عَلیٰ سُوقِهِ) برساقهای خود راست بایستد (يُعْجِبُ الزُّرّاعَ) بجائی رسد نضارت که برزگرانرا بعجب آرد . واین مثلی است که خدای تعالی زد رسول را وأصحاب او را بزرعی که اول ترکه (١)بزند یك شاخ باشد و آن اصل او بود که از میان دانه بیرون آید آنگه پیرامن او شاخها وبرگها براید آنگه خوشها بیارد وپیرامن آن اصل درآیند واوراقوی دارند وراست دارند همچنین أصحاب محمد ﷺ وأهل بیت او پیرامن او جان و مال بفدا کرده بآن شاخها وبرگها مانند که زرع را قوی دارد درپیش او جهاد می کنند و از او ذب میکنند تا قوی شود وراست گردد چنانکه هر که بنگرد بعجب آید که کودکی بازمانده بی پدرومادر یتیم، أبوطالب او را درحجرخود گیرد خدایتعالی کار او بآنجا رساند بتربیت وبتقویت که همه عالم از او عاجز آیند ودراو بشگفت فرو مانند تاکافران ازاو بخشم آیند . ودر« کفّار» دوقول است یکی آنکه زراعند وعرب برزگررا کافر خواند برای آنکه دانه درزمین بپوشاند و الکفر الستر قال فِي لَيْلَةٍ كَفَرَ النُّجُومَ غَمامُهُ و این قول ضعیف است برای تکرار را. دیگر آنکه اعجاب زارع را مرجع با زرع است وغیظ کفار را مرجع کار با رسول ﷺ چه زارع را باکار رسول نسبتی نیست تا از اوبخشم آیند پس برظاهر حمل کردن اولیتر باشد . و قولی دیگر آنکه مراد کافرانند یعنی خدایتعالی کار رسول ﷺ وصحابه او برای آن چنین ساخت تا کافران را بایشان بخشم آرد . وعجب ازگروهی که بی تأمل گفتند «والّذین معه» أبوبکر است، «أشدّاء علی الکفّار» عمر «ورحماء بینهم» عثمان و «تریهم رکّعاً سجّداً» حضرت أمیرالمؤمنین

(١) ترکه دوبرگ اول گیاه است و در زبان امروز شاخه تر و باریك را گویند و در برهان مذکور نیست واین مثل درانجیل متی است.

(٢) برگ اول گیاه را از زمین بیرون آورد و از درختان چناله میوهها را .

علي عليه السلام، واندیشه نکردند که سخن ناانداخته(١) نباید گفت. برای اینکه«والّذین معه»باتّفاق در محل رفع است بابتداء ومبتداء را خبر باید لامحاله وخبر باید تا نفس مبتداء بود چنانکه باید زید قائم أو قاعد بهرحال زید قائم است وقائم زید [پس چگونه شاید تا أبوبكر مبتداء باشد و عمر وعثمان وعلي خبر باشند از او وخبر بباید تاعین مبتداء باشد. دیگر آنکه این صفات بأهل البیت لایقتر است از آنکه بصحابه ، «والّذین معه» أشخاص مختلفه‌اند (٢)] واوعطف بایدتافرق بود میان عطف ومعطوف علیه ومیان مبتداء وخبر یاصفت وموصوف پس باین جمله آنچه ایشان گفتند درست نیست واین پوشیده نیست بر آنکه ازاین حدیث شمّه‌ای داند . دیگر آنکه اگر آیت را حمل کنند برحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام همانا اولیتر باشد چه این صفـات باو لایق تراست درقرآن واخبار ، ألا ترى إلى قوله « أذلّة على المؤمنين أعزّة على الكافرين » پس نظم آیت واتّساق معنی او چنین مستقیم باشد که گوید «والّذين معه» مبتداست «أشدّاء على الكفّار»خبر اوست وباقی آیت همه خبر ازآن مبتدا و این را خبر بعد خبر گویند كقولهم هذا حلو حامض طيّب ومثله قوله والله غفور رحيم والله عزيزحكيم الى ما لاتحصى كثرة فى القرآن قوله (وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحاتِ) گفت وعده داد خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح کرده باشند از ایشان یعنی ازآنانکه ذکر ایشان درآیت مقدّم برفت من قوله «والّذين معه»(مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجراً عَظِيماً)آمرزش گناه ومزد راجح وثواب بزرگوار که ما لاعين رأت ولا اُذن سمعت ولاخطر على قلب بشر. [ومنهم راجع است إلى قوله « والّـذين معه » واگر إعراب این آیت براین وجه گویند که « محمّد » مبتداست « رسول الله » صفت اوست نه خبر.« والّذين » معطوف است علی « محمّد » آنگه آنچه ازپس اوست جمله صفت « والّذين » باشد إلى قوله « كزرع » والتقدير آن باشد که محمّد الرّسول و أتباعه الموصوفون بهذه الصفات مثل زرع أخرج شطأه ، همانا بمعنی واعراب مستقیم ترباشد از آنچه بیشتران گفته اند که اول گفتیم . واین وجه ضعیف است برای آنکه « أشدّاء » و« رحماء » و« يبتغون » جملۀ نکره

---

(١) یعنی نسنجیده و نیندیشیده .

(٢) عبارت میان دو قلاب در نسخه خطی حقیربدین وجه موجود نیست و بجـای آن عبارت چنین است: و در آیت برآن تاویل اشخاص مختلفند چنان بودکه زید وعمرو وبکروخالد و این سخنی باشد بی فائده . دیگر آنکه خبرحدث باشد ومبتدا مخبر عنه و محال باشد که شخصی مخبر عنه باشد واشخاص از او خبر وآنکه گفتند ابوبکرمتبداء بود و عمر و عثمان خبر باشند در غایت استحاله است دیگر آنکه چون اشخاص مختلفندواوعطف باید آه .

است ونكره نشايد تاصفت معرفه بود پس وجه معتمد آنست كه گفته شد پيش از اين والله ولي التوفيق (١)] آخرالجزء السابع عشر من تفسير القرآن .

سورة الحجرات

بدانكه اين سوره مدنى است ، وهيجده آيتست ، وسيصد وچهل وسه كلمه است . و هزار وچهارصد ونود وشش حرف است ، و روايت است از ابو أمامه از اُبي كعب كه رسول ﷺ گفت هر كه او سورة الحجرات بخواند خداى تعالى بعدد هر كس كه خداى را طاعت داشت و در خداى عاصى نشد ده حسنه بنويسد اورا و از اينجا تا آخر قرآن اين سورتها را مفصّل خوانند براى آنكه فصل به «بسم الله الرحمن الرحيم» بسيار باشد دراو . و رسول ﷺ گفت « اُعطيت السبع الطوال مكان التورية ، واُعطيت المثاني مكان الانجيل، واُعطيت المأين مكان الزبور ، وفضّلت بالمفصّل. صدق الله وصدق رسول الله ـ قوله تبارك وتعالى .

سورة الحجرات ثمان عشر آية وهى مدنية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ

اى گروه كسانى كه گرويدند پيشى نگيريد پيش‌روى خدا وپيغمبر او و بترسيد خدا را بتحقيق خدا

سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ

شنواى داناست اى گروه كسانيكه گرويدند بلند نكنيد آواز خودتان را بالاى آواز پيغمبر

وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ

وبلند مگوئيد مراو را بگفتار چون بلند گوئى پاره شما براى پاره‌اى كه نابود شود كارهاى شماها

(١) عبارت بين دوقلاب در اينجا نيز در نسخه حقير موجود نيست و بنظر ميرسد كه حاشيه بوده است از دوخواننده كتاب يكى احتمالى راكه بخاطرش رسيده نوشته است وديگرى آنرا رد كرده وناسخ آنراجزء متن پنداشته و ملتفت تناقض آن نشده‌است .

وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (۲) إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولٰئِكَ

و شما نمی‌فهمید بتحقیق کسانی که فرو میخوابانند آواز شانرا نزد پیغمبر خدا آنگروه

الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۴)

کسانی‌اند که آزمود خدا دلهاشانرا برای پرهیزکاری مر آنهاراست آمرزش و اجر بزرگ

إِنَّ الَّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ (۵) وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا

بتحقیق آنانکه ندا میکنند ترا از پس حجره‌ها بیشتر آنها نمیفهمند و اگر آنکه آنها صبرکنند

حَتّٰى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

تا بدر آئی بسوی آنها هرآینه بهتر است و خدا آمرزنده مهربان است ای گروه کسانیکه گرویدند

إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلىٰ

اگر آمد شما را فاسقی بخبری پس جستجو کنید مباد آسیب رسانید گروهی را بنادانی پس بگردید بر

ما فَعَلْتُمْ نادِمِينَ (۷) وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي

آنچه کردید پشیمانان و آگاه باشید که در شما است پیغمبر خدا اگر فرمان برد شما را در

كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لٰكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ

بسیاری از امرهر آینه برنج افتید و لیکن خدا دوست داشت‌بسوی شما گرویدنرا و آراسته کرد آنرا

فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولٰئِكَ هُمُ

در دلهای شما و ناخوش داشت بسوی شما کفر را و فسق و نافرمانی را آنگروه آنها

الرّاشِدُونَ (۸) فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ نِعْمَةً وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹) وَ إِنْ طائِفَتانِ

رشد یافتگانند بخششی است از خدا ونعمتی وخداست دانای درستکار و اگر دو فرقه

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرىٰ

از گروندگان کارزارکنند پس اصلاح‌کنید میان‌آن دو پس اگر ستم‌کرد یکی ازآن دو بر دیگری

فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلىٰ أَمْرِ اللهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما

پس‌کارزارکنید آنراکه ستم‌کند تا بازگردد بسوی فرمان خدا پس اگربازگشت پس اصلاح‌کنیدمیان آنها

بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۱۰) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

بعدل و عدالت کنید بتحقیق خدا دوست دارد عادلان را جز این نیست گروندگان برادرند

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۱).

پس اصلاح کنید میان برادران خودتان وبپرهیزیدخدارا شاید شمارحم کرده شوید.

قوله‌تعالی (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَرَسُولِهِ ـ الآية)عامّهٔ قرّاءخواندند « لا تُقَدِّمُوا » بضم تاء و کسر دال من التقديم . و يعقوب خواند لاتَقَدَّموا بفتح تاء و دال من التقدّم و التقدير لاتتقدّموا فحذفت إحدى التائين تخفيفاً واين رفته‌است باستقصاء. حق تعالی درین آیت خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای مؤمنان فرا پیش خدای و پیغمبر نشوید . و تقدیم هم بمعنی تقدّم است يقال : منه مقدّمة الكتاب أي متقدّمته . علی بن أبی طلحه گفت از عبدالله عباس که معنی آنست که خلاف کتاب وسنّت چیزی نگوئید . عطیّه گفت پیش از آن که خدای و پیغمبر گوید مگوئید . جابر عبدالله انصاری گفت سبب نزول آیت آن بود که جماعتی روز عید پیش از آنکه رسول ﷺ ذبح کرد ذبح کردند خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود تا ذبح باسر گیرند گفت پیش از آنکه رسول ذبح کند شما ذبح مکنید . عایشه گفت این آیه در روزه آمد. گفت پیش از آنکه رسول روزه گیرد شما مگیرید و باین خبر تمسّك کردند در تحریم روزه روزشك . مسروق گفت در نزدیك عایشه شدم روز شك پاره‌ای انگبین آورد و مرا داد گفتم روزه دارم گفت این روز روزه نشاید داشت که خدای تعالی این آیت درین روز فرستاد و درین روزه . و به‌نزدیك ما نشاید روزه داشتن بنیّت ماه رمضان و نیز بشك روزه نشاید داشتن أمّا به نیّت شعبان روزه داشتن مستحبّ است بعضی دیگر گفتند معنی آنست که هر عبادتی که معیّن است بوقتی پیش از آن وقت آن عبادت مکنید چون نماز و روزه و زکاة و حج ، اگر کسی کند مقبول نباشد و باسر باید گرفتن ، بعضی دیگر گفتند آیت در آن آمد که کسانی آمدند و ازرسول ﷺ خبری پرسیدندحاضران مسارعت کردندی و جواب دادندی پیش از آنکه رسول جواب دادی خدای تعالی این آیت فرستاد واین قول مجاهد است و این ازباب سوء أدب است ، حق تعالی باین‌آیت أدب‌آموخت ایشان را ، تا أدب نفس کار بندند . قتاده گفت در قومی آمد که گفتندی لو أنزل فيّ کذا اگر خدای در حق من آیتی فرستادی یا سورتی . خدای کاره بودآنرا . این آیت فرستاد .عبدالله زبیر گفت جماعتی از بنی تمیم نزدیك رسول ﷺ حاضر آمده بودند بوفد ، أبوبکر گفت یا

رسول الله قعقاع بن معبد را أمير اينان کن عمر گفت أقرع بن حابس راأبوبکر گفت تودرين کار جز خلاف من نخواستی او گفت نخواستم و آواز بلند کردند، خدای تعالی اين آيت فرستاد و گفت پيش از خدای و پيغمبر مشويد . ابن زيد گفت : لاتفعلوا أمراً دون الله ورسوله بی امر خدای و پيغمبر هيچ کار مکنيد و اين قول اوليتر است لعمومه و شموله علی الجميع ، حمل آيت برعموم کردن اوليتر باشد تاهمه داخل شود دراين. اخفش گفت معنی آنست که استبداد مکنيد برای خود تا خدای و رسول نفرمايد، مکنيد و مگوئيد ، ودرين آيت دليل است بربطلان قياس برای آنکه خدای تعالی برسبيل عموم گفت و تعيين و تخصيص نکرد بل جمله مؤمنان را منع کرد ازآنکه پيش‌ازخدای و رسول چيزی گويند يا کنند ، الاّ آنکه که او فرمايد امتثال فرمان او کنند بروفق گفتار او، و قياس وحمل چيزی برچيزی واستنباط‌حکمی از حکمی خلاف‌اينست. آنکه گفت (وَ اتَّقُوا اللهَ إنَّ اللهَ سَميعٌ عَليمٌ) از خدای بترسيد و از عقاب او اجتناب کنيد که خدا شنوا و داناست سميع لأقوالکم عليم بأحوالکم .

(ياأيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَرْفعُوا أصْواتَکُمْ) گفت آيت در ثابت بن قيس بن شمّاس آمد واو کر بود و بلند آواز بودبا رسول سخن گفتی‌بآواز بلند رسول را ازآن کراهت بود خدای تعالی آيت فرستاد و گفت ای مؤمنان آواز برمداريد بالای آواز پيغمبر و با او سخن بلند مگوئيد چنانکه با يکديگر گوئيد ، وگفتند معنی آنست که رسول را آوازمدهيد بنام او وچنانکه يکديگر را ، مگوئيد يا محمّد يا أحمد ، و ليکن خطاب چنين کنيد : يا نبيّ‌الله‌يا رسول الله ، ای‌پيغمبر خدا ای فرستاده خدای نظيره قوله «لاتجعلوادعاء الرسول بينکم کدعاء بعضکم بعضاً » (أنْ تَحْبَطَ أعْمالُکُمْ) أی لئلاّ تحبط أعمالکم تا عملهاتان باطل نشود و معنی آنکه بيان کرديم اندر جای خود تا عملتان بموقع قبول‌افتد چه معلوم است که‌اگر اين خطاب بروجه مأمور بکردندی،مستحق ثواب بودندی چون خلاف آن کردند وقصدايشان وضع حرمت رسول بود ايشان را بآن ثواب حاصل نيايد آن انتفاء ثواب را برتوسّع احباط خواند . گفتند چون آيت‌آمد ثابت بيامد و برراه بنشست و ميگريست عاصم بن عدی برو بگذشت اورا گفت چرا ميگريی گفت آيتی‌آمده ومن ميترسم که از أهل آن آيت باشم و من مردی رفيع الصوتم بلند آواز و قصد نکردم . عاصم برخاست ودرخانه رفت و دخترعبدالله أبي سلول در خانه او بود جميله وگفت من خطائی کرده‌ام و درين خانه خواهم رفت که‌اسب درو بسته بودندچون در آنجا روم مسماری برآن‌درزن که من‌عهد کردم که تاخدای و پيغمبر

ازمن خشنود نباشند بیرون نیایم تا در آنجا بمیرم پس جمیله مسماری بردر زد و اودر خانه میگریست رسول ﷺ را از أحوال او چون مطّلع ساختند فرمود که بروید و بخوانید اورا عاصم بیامد و اورا درخانه اسب یافت مسمار برزده و گفت یا ثابت ترا رسول میخواند گفت مسمار بر کش تا بیرون آیم او مسمار بر کشید وثابت بیرون آمد و بیکجای پیش رسول رفتند ثابت گفت یا رسول‌الله من مردی‌ام رفیع الصوت‌جَهو َری ازجهت خلقت و ترك ادب کردم در مجلس تو ، بعادت خود آواز برداشتم و من میترسم که من از أهل این‌آیت باشم و عملم‌باطل شود و ازأهل دوزخ شوم ، توبه کردم یا رسول‌الله ، رسول ﷺ او را گفت « أما ترضى أن تعيش حميداً و تقتل شهيداً وتدخل الجنّة » راضی نباشی‌بآنکه تازنده‌ای حمید و چون بمیری شهید باشی و به بهشت شوی؟ گفت راضی شدم به بشارت خدای تعالی و رسول و توبه کردم که دگر مانند آن نکنم خدای تعالی این آیت فرستاد «إنّ الّذين يغضّون أصواتهم عندرسول الله » أنس گفت بسیار وقت ما آن مردرا دیدمانی از أهل بهشت میان ما میرفتی ونداستمانی ، گفت چون روز یمامه بود وما در حرب مسیلمه بودیم و ثابت بن قیس حاضر بود در مردمان تکاسلي میدید و انکساری و جماعتی بهزیمت میرفتند گفت « اُفّ لهؤلاء و ما يصنعون » مادر عهد رسول قتال نه چنین کردیمی ، آنگه پیش رفت و قتال میکرد تا کشته شد و درعی‌پوشیده داشت یکی از مسلمانان درع ازو بر کشید پنهان و ببرد و در زیر ریگی پنهان کرد یکی از صحابه ثابت را در خواب دید که اورا گفت یا فلان بدانکه درع من فلانکس دارد ازمن‌بیرون کرد و در زیر خاك پنهان کرد ، برو خالد ولید را بگو تا باز ستاند و بفروشد و فلان کس را برمن وامی است آن وامرا بگذارد ، وأبوبکر رابگوتا برین قیام کند وبنده مرا فلان‌آزاد کند ، او بیامد و خالد را بگفت ، خالد کس فرستاد بخیمهٔ آنکس که او گفته بود اوراطلب کردند و آن درع در زیر آن خاك بیافتند در پیش او بردند تا وجه وام او کرد و غلامش را آزاد کردند . راوی خبر گوید هرگز وصیّتی ندیدم از پس مرگ که انفاذ گیرد جز این وصیت . ابوهریره گفت‌چون این آیت آمد ابوبکر گفت والله که‌من ازاین‌پس با رسول‌ﷺ سخن نگویم إلاّ چنانکه سرّ گویند . عبدالله زبیر گفت چون این آیت آمد صحابه با رسول چنان سخن گفتندی که او چند بار باز خواستی وپرسیدی، خدای تعالی این آیت فرستاد .

(إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ) گفت آنانکه آواز نرم دارند بنزدیك رسول خدای. غَضَّ صوتَهُ و مِنْ صَوتِه و الغضّ النقصان و منه غض الطرف قال الشاعر :

فَغُضَّ الطَّرْفَ إِنَّكَ مِنْ نُمَيْرٍ فَلَا كَعْباً بَلَغْتَ وَ لَا كِلَاباً (١)

(أُولٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ) ایشان آنان باشند که خدای تعالی امتحان کرده باشد دلهای ایشان را یعنی معاملهٔ آنان کرده باشد که امتحان کنند و خالص کرده باشد دلهای ایشان را وصافی چنانکه زر بآتش صافی کنند (لِلتَّقْوَىٰ) برای پرهیزکاری (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) ایشان را آمرزش باشد و مزدی بزرگوار . این قول مجاهد وقتاده است . قولی دیگر آنستکه ازامتحان علم خواست یعنی از دل ایشای تقوی دانست. بعضی دیگر گفتند امتحن الله قلوبهم أی أکرمها برای آنکه امتحان ازاو إکرام باشد . بعضی دیگر گفتند : أذهب الشهوات عنها . شهوت ازاو ببرد و این قول عمر خطّاب است . مفسّران گفتند این چهار آیت من قوله « یا أیّها الّذین آمنوا لاترفعوا أصواتکم ـ إلی قوله ـ إن الله غفور رحیم » در وفد بنی تمیم آمد جابر عبدالله انصاری گفت وفدبنی تمیم بیامدند و بدر حجره رسول ﷺ آواز دادند که «یا محمّد اُخرج إلینا فانّ مدحنا زین و ذمّنا شین » بیرون آی که مدح مازین است و ذمّ ما شین . رسول ﷺ گفت آن خدای است که مدحش زین باشد و ذمّش شین. گفتند ما جماعتی‌ایم از بنی تمیم شاعر و خطیب خود راآورده‌ایم تا باتو مناظره کنیم در شعر و مفاخره کنیم درخطب رسول ﷺ گفت مرا نه برای شعر فرستاده‌اند و مفاخره نفرموده‌اند مرا . و لیکن بیاورید تاچه میگویند ، زبرقان بن بدر گفت جوانی را ازآن ایشان برخیز و فضل خود و فضل قوم خود بگوی ، او برخاست و بگفت « الحمدلله الذی جعلنا خیر خلقه وآتانا أموالاً نفعل فیها مانشاء فنحن من خیر أهل الأرض أکثرهم عدّة و مالاً وسلاحاً . فمن أنکر علینا قولنا فلیأت بقول هو أحسن من قولنا و فعال هو خیر من فعالنا » رسول ﷺ ثابت بن قیس بن شمّاس را گفت ـواو خطیب رسول است ـ که برخیز وجواب ده اورا ،ثابت برخاست و گفت الحمدلله أحمده و أستعینه و أتوکّل علیه وأشهد أن لاإله الاالله وحده لاشریك له و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله دعا المهاجرین من بنيعمّه أحسن الناس وجوهاً و أعظمهم أخلاقاً فأجابوه . و الحمدلله الذي جعلنا أنصاره ووزراء رسوله و عزّاً لدینه فنحن نقاتل الناس حتّی یقولوا لاإله‌إلاّ الله فمن قالها منع منّا نفسه وماله ومن أباها قتلناه وکان رغمه في‌الله علیناهیّناً أقول قولی هذا وأستغفر الله للمؤمنین و المؤمنات . زبرقان گفت جوانی دیگر را که بر خیز و أبیات بگو ودراوفضل خود وفضل قوم خود بیان کن جوان برخاست و این بیتها بگفت :

نَحْنُ الْكِرَامُ فَلَا حَيٌّ يُعَادِلُنَا فِينَا الرُّؤُوسُ وَ فِينَا يُقْسَمُ الرُّبُعُ

---

(١)چشم فرو پوش از شرم که تو از قبیله نمیری ، نه در رتبه بطائفه کعب میرسی ونه بکلاب .

وَنُطْعِمُ النّاسَ عِنْدَ القَحْطِ كُلَّهُمُ — مِنَ السَّدِيفِ إذا لَمْ يُؤْنَسِ القَزَعُ

إذا أَبَيْنا فَلا يَأْبَى لَنا أَحَدٌ — إنّا كَذٰلِكَ عِنْدَ الفَخْرِ نَرْتَفِعُ (۱)

رسول ﷺ حسّان ثابت را بخواند بیامد و گفت یا رسول الله چه میفرمائی ؟ گفت جواب ده این شاعررا گفت یارسول‌الله بفرمای تا باز خواند تامن بشنوم جوان آن بیتها راباز خواند . حسّان درجواب او گفت :

إنَّ الذَّوائِبَ مِنْ فِهْرٍ وإخْوَتِهِمْ — قَدْ شَرَعُوا سُنَّةً لِلنّاسِ تُتَّبَعُ

يَرْضَى بِها كُلُّ مَنْ كانَتْ سَرِيرَتُهُ — تَقْوَى الإلٰهِ وكُلَّ الخَيْرِ يَصْطَنِعُ(۲)

آنگه‌حسّان گفت :

نَصَرْنا رَسُولَ اللهِ وَالدِّينَ عَنْوَةً — عَلَى رَغْمِ مَنْ قَدْ غابَ مِنْكُمْ وحاضِرِ

بِضَرْبٍ كَإيزاغِ المَخاضِ مُشاشُهُ — وَطَعْنٍ كَأَفْواهِ اللِّقاحِ المَصادِرِ

وَسَلْ أُحُداً يَوْمَ اسْتَقَلَّتْ جُمُوعُهُمْ — بِضَرْبٍ لَنا مِثْلَ اللُّيُوثِ الخَوادِرِ

أَلَسْنا نَخُوضُ المَوْتَ في حَوْمَةِ الوَغا — إذا طابَ وَرْدُ المَوْتِ بَيْنَ العَساكِرِ

وَنَضْرِبُ هامَ الدّارِعِينَ وَنَنْتَمي — إلى حَسَبٍ مِنْ جِذْمِ غَسّانَ قاهِرِ

فَلَوْلا حَياءُ اللهِ قُلْنا تَكَرُّماً — عَلَى النّاسِ بِالجَفْرَيْنِ هَلْ مِنْ مُنافِرِ

فَأَحْياؤُنا مِنْ خَيْرِ مَنْ وَطِأَ الحَصا — وأَمْواتُنا مِنْ خَيْرِ أَهْلِ المَقابِرِ (۳)

---

(۱) ما بزرگانیم که هیچ قبیله با ما برابری نکند . سروران قوم از ما هستند و ربع غنائم بما میرسد (در رسم عرب یك ربع غنیمت جنگ از آن رئیس بود) . ماهمه مردم را وقت قحطی خوراك میدهم از چربی‌کوهان شتر هنگامی که ابر نمی‌بارد و خشکی است . چون ما سربازنیم از اطاعت دیگران آنها نمیتوانند از فرمان ما سرباز زنند و باین سبب هنگام مفاخرت برتری‌می‌جوئیم .

(۲) بزرگان قبیله فهر و برادرنشان برای مردم طریقتی مقرر داشتندکه پیروی میشود،آنرا می‌پسندد هرکس به پرهیزکاری سرشته و هرکارنیك را انجام میدهد .

(۳) یاری‌کردیم رسول خدا و دین را بقهر و برخلاف میل شماآنهاکه غائبید و آنهاکه‌حاضرید بضربت شمشیرخون ریزمانندآنکه‌شتر باردار بول می کندوبسپوختن نیزه‌زخمی فراخ‌مانند دهان‌شتران‌پیش‌رو، بپرس‌از احد آنروزکه جمع آنها سست شد بسبب زدن تیغ ماکه مانند شیران بیشه بودیم . آیا ما نبودیم که در مرگ غوطه میخوردیم هنگام جنگ‌که اشکرما را وارد شدن درمرگ گوارا بود وبرسر پهلوانان زره پوشیده میکوبیدیم و نسبت خود را به غسان ثابت میکردیم . این ترجمه پنج بیت اول است‌مطابق نسخه کتاب خطی که در دست‌داریم و بعضی‌ابیات آن که متفرق در کتب دیگر آمده است با نسخه

أقرع بن حابس گفت من نه بآن آمده‌ام که اینان آمده‌اند من بیتی چند گفته‌ام بشنوید گفتند بیار تاچیست گفت :

أَتَيْنَاكَ كَيْمَا يَعْرِفَ النَّاسُ فَضْلَنَا إِذا خالَفُونا عِنْدَ ذِكْرِ المَكارِمِ
وَ إِنّا رُؤُسُ النّاسِ مِنْ كُلِّ مَعْشَرٍ وَأَنْ لَيْسَ في أَرْضِ الحِجازِ كَدارِمِ
وَ إِنَّ لَنَا المِرْباعَ في كُلِّ غارَةٍ تَكُونُ بِنَجْدٍ أَوْ بِأَرْضِ التَّهائِمِ (۱)

رسول صلی الله علیه وآله گفت یا حسّان برخیز و جواب او ده حسّان برخاست و گفت :

بَني دارِمٍ لا تَفْخَرُوا إِنَّ فَخْرَكُمْ يَعُودُ وَبالاً عِنْدَ ذِكْرِ المَكارِمِ
هَبِلْتُمْ ! عَلَيْنا تَفْخَرُونَ وَ أَنْتُمْ لنا خَوَلٌ مِنْ بَيْنِ ظِئْرٍ وَ خادِمٍ (۲)

چون حسّان این بگفت رسول صلی الله علیه وآله روی بایشان کرد و گفت مستغنی بودید از آنکه اورا چیزی بایست گفتن که شما پنداشتید که مردم‌فراموش کرده‌اند . ایشان را قول رسول سخت‌تر آمد که قول حسّان باسر شعرشد که میخواند و گفت :

وَ أَفْضَلُ ما نِلْتُمْ مِنَ المَجْدِ وَ العُلىٰ رِداً فَتُنا عِنْدَ احْتِضارِ المَواسِمِ
فَإِنْ أَنْتُمْ جِئْتُمْ لِحَقْنِ دِمائِكُمْ وَأَمْوالِكُمْ أَنْ تُقْسَمُوا فِي المَقاسِمِ
فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ نِدّاً وَ أَسْلِمُوا وَلا تَفْخَرُوا عِنْدَ النَّبِيِّ بِدارِمِ
وَ إِلّا وَ رَبِّ البَيْتِ مالَتْ أَكُفُّنا عَلىٰ هامِكُمْ بِالمُرْهَفاتِ الصَّوارِمِ (۳)

ما اندك فرق دارد . اما در بیت ششم جفرین نام موضعی‌است که میان‌مناذره‌ودشمنان‌انان‌جنگی‌اتفاق‌افتاد و این بیت را جای دیگر ندیدیم و در دیوان حسان نیز موجود نیست . معنی آنکه اگر شرم از خدا نبود از همه مردم‌خودرابزرگتر شمرده درجفرین میگفتیم‌کسی‌هست‌با مادعوی برابری کند. زندگان ما بهترین کسندکه پای برزمین نهاده و مردگان ما بهترین کسند که در خاك خفته‌اند .

(۱) نزد تو آمدیم تا مردم برتری مارا بدانند وقتی‌که نزد ذکر فضائل باما مخالفت کنند وما درگروهی سروران مردم‌هستیم وهیچکس در زمین حجاز بپایه دارم نمیرسد چهار یك درهرغنیمت مال ماست خواه در نجد و خواه در تهامه .

(۲) ای اولاد دارم فخرمکنید بر ما که فخرشما هنگام ذکر فضائل و بال برشما میباشد نابود شوید آیا برما فخرمیکنید باآنکه شما خدمتکاران مائید یادایه‌اید یا نوکر .

(۳) بزرگترین شرف و مجد شما آن است‌که در مراسم پیرو ما هستید اکنون اگر برای حفظ جان و مال خود آمده‌ایدکه مبادا‌تقسیم شود بغنیمت پس‌برای‌خدا شریك قرار ندهیدو اسلام‌آورید ودر حضور پیغمبر بدارم مفاخرت نکنید و اگر بکنید بپروردگار خانه قسم که دست ماباشمشیرهای بر‌ّان بجانب سرهای شماخواهد گرائید .

أقرع بن جابس برپای خاست و گفت کار محمد ﷺ نه کارسرسری است کاری موطیاست ساخته برای او، خطیب ما گفتوخطیباو، خطیب اونیکوتر گفت. وشاعرما گفتوشاعراو،شاعر او نیکوتر گفت . آنکه پیش رسول آمد و گفت أشهد أنلاإلهإلاّ الله وأنّك رسوله، رسول ﷺ گفت بروکه هرچه پیش از این برتو بود ازآن هیچ نیست آنکه رسول ﷺ ایشان راعطاء داد و خلعت . عمرو بن الأهتم ازایشان باز پس ایستاده بود که میاناووقیس بن عاصم چیزی بود رسول ﷺ اورا نیز همان بفرمود که ایشان را فرموده بود . قیس بن عاصم درحق او شعری بگفت و از آن سبب گفتگو برفت ، و آواز ایشان بلند شد . خدای تعالی این آیت فرستاد « لاترفعوا أصواتكم فوق صوت النبيّ ـ الآيات » آنکه گفت :

(إنّ الّذِينَ يُنادُونَكَ مِنْ وَرآءِ الحُجُراتِ) آنانکه ترا آوازمیدهنداز بیرون حجرهها(۱) یعنی بنی تمیم و تورا بنام میخوانند چنانکه رفت . این قول قتاده است . عبدالله عبـاس گفت رسول ﷺ سریّتی ببنی العنبر فرستاد و عيينة بن الحصين الفزاری را برایشان أمیر کرد چون بشنیدند که لشکر پیغمبر ﷺ آمد بگریختند وعیالرها کردند عیینه ایشان را ببردگی بیاورد بمدینه پس ازآن مردان ایشان بیامدند تا فدیه دهند و زنان و فرزندان خود باز خرند چون بمدینه رسیدند وقت قیلوله بود و رسول ﷺ در بعضی حجراتزنان خفته بود بر در حجره بایستادند و آواز دادند کهاخرج إلينايامحمد حضرترسولرا بیدار کردند رسول ﷺ بیرون آمد گفتند عیال ما را باما ده وفدیه بستان جبرئیل آمد و گفت حاکمیتعیینبکن میان تو وایشان رسول فرمود که سبرة بن عمرو میان من وشماحاکم باشد و او بردین شما است گفتند آری . سبره گفت من حکم نکنم وعمّمن حاضر است أعور بنبسامة، رسول ﷺ گفت روا باشد او را حاکم کردند گفت همانا صلاح در آن باشد که یك نیمه را آزاد کنی و یك نیمه رافدیه بستانی . پیغمبر گفت کردم، پس رسول ﷺ گفت هر که از فرزندان اسماعیل بروچیزی است که کفارت باید کرد اورا ، یکی ازاینانآزاد کند ، خدای تعالی این آیتفرستاد زیدبن أرقم گفت قومی از عرب بیامدند و گفتند بیائید تا برویم و این محمد را ببینیم اگر پیغمبر است باو ایمان آریم وما باو سعیدتر کسی شویم و اگر پادشاه است در کنف وجواراو بباشیم ،بیامدند رسول در بعضی حجرهها بود تعجیل کردند از آنکه رسول بیرون آید گفتند یامحمد اخرجإلينا

(۱) حجره از حجر بمعنی منع است ومقصود از آن جائی بود بیرون خانه (اطاق پیغمبر ص) که در پیش آن طارمی مانندی از نی و غیر آن گذاشته بود که کسی از انجا بدرون نیاید و نگاه نتواند کرد .

یا محمد بیرون آی خدای تعالی این آیت فرستاد که « إنّ الّذین ینادونك من وراء الحجرات » و هي جمع حجره ویجمع علی حُجُر أیضاً و در اودو لغت است حجرات بفتح جیم و این قراءت ابو جعفر است و علیه قول الشاعر :

وَ لَمّا رَأَوْنا بادِیاً رُکَباتُنا عَلیٰ مَوطِنٍ لا یَخلِطُ الجِدُّ بِالهَزْلِ (۱)

و لغت دیگر ضمّ جیم است و این لغت بهتراست وقراءت باقی قرّاءاست کقول الشاعر

أما کانَ عَبادٌ کَفِیّاً لِدارِمٍ بَلیٰ وَ لِأَبیاتٍ بِها الحُجُراتُ (۲)

یعنی بلی ولبني هاشم (أَکثَرُهُمْ لا یَعقِلُونَ) آنانکه توراازوراء حجرات آواز میدهند بیشتر عقل ندارند یعنی جاهلند مراد نه آنست که دیوانه‌اند چه اگر دیوانه بودندی با ایشان خطاب نبودیو معاتب نبودی ولیکن مراد آن است که جاهلانند عقل کار نمیبندند و عرف نمیشناسندوادب ندارند .

(وَلَو أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّیٰ تَخرُجَ إِلَیهِمْ لَکانَ خَیراً لَهُمْ) گفت اگرچنان بودی که صبر کردندی تا تو بیرون آمدی بایشان ایشان را بهبودی هم در دنیا و هم در آخرت ، أمّا بهی دنیا آن بود که ممکن بودی که همه را آزاد کردی وهیچکس را فدیه نستدی وبهی آخرت آنکه خدای تعالی ألطاف کردی بایشان که بایمان نزدیك‌شدندی تا ثواب دادیایشان را بشرایط خود . سعید بن عبدالله گفت رسول را ﷺ پرسیدند که یا رسول الله آنان که بودند که تورا آواز دادند ازوراء حجره‌ها گفت جفاة بنی تمیم بودند اگر نه آنستی که مرا خبر دادند که ایشان بادجّال أعور قتال سخت خواهند کردن من دعا کردمی بر ایشان تا خدای ایشان را هلاك کردی (وَاللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ) و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است .

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ) آیت در ولید بن عقبة‌بن ابي‌معیط آمد که رسول ﷺ او را ببنی المصطلق فرستاد بعد از واقعهٔ کار زار تااز ایشان صدقه بستاند و میان ایشان در جاهلیت عداوتی بود چون قوم اورا بدیدند باستقبال او آمدند برای تعظیم فرمان رسول ﷺ ، او گمان برد که ایشان او را بخواهند کشتن ، بترسید از ایشان و با نزدیك رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله بنی المصطلق مرتد شدند و صدقه ندادند مرا

( ) مارا دیدند زانوهای ما برهنه در جائی که هزل وجد بهم آمیخته نمیشود یعنی در جنك .

(۲) آیا عباد همسر دارم نیست ؟ چراهست بلکه‌همسر بنی هاشم نیز هستند خانه‌هائی که جلوی آنها جای ممنوع و غیر مجاز است که همه کس نباید داخل شود .

بخواستند کشتن . رسول را ﷺ خشم آمد و خواست تا بغزاء ایشان رود ، ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله رسول تو بیامد ما بکرامت اورا استقبال کردیم چون مارا بدید بر گردید و بازپس آمد و ماندانیم تا سبب چه بود ؟ اکنون بیامدیم و گفتیم نباید تا خلاف راستی إنها(۱) کند که از آن ترا خشمی پدید آید و صدقات معدّ است تا کسی آید و بستاند . رسول ﷺ باور نداشت ایشان را وتهمت بود اورا در کارایشان، خالد ولید را بخواند و اورا در سرّ گفت برو بنگر اگر ایشان را شعار اسلام بيني و آثار مسلمانی صدقه ایشان را بستان و بازگرد ، و خلاف این باشد بایشان آن کن که باکافران کنند او بیامد نماز دیگر آنجا رسید ایشان بر عادت بانگ نماز شام و خفتن بکردند و نماز گزاردند تا او آنجا بود از ایشان إلاّ خیر ندید صدقه بستد و بازآمد . و رسول را ﷺ خبر داد خدای تعالی آیت فرستاد « یا أیها الذین آمنوا إن جاءكم فاسق » یعنی ولید بن عقبة بن ابی معیط خدای تعالی اورا دراین آیت فاسق خواند و در دگر آیت « أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لایستوون » حق تعالی دراین آیت مؤمنان را امر کرد گفت ای گرویدگان اگر فاسقی خبری بشما آرد (فَتَثَبَّتُوا) آهستگی کنید و تعجیل مکنید ازآنکه رنجی بقومی رسانید بنادانسته و پس پشیمان شوید بر آنچه کرده باشید و درآیت دو قراءت است یکی تثّبتوا من التثّبت تفعّل من الثبات أی توقّفوا و دیگر «تبيّنوا» من التبيين والبيان یعنی بدانید بدل (أنْ تُصِيبُوا) المعني لئلا تصيبوا چنانکه در نظایر او برفت على أحد التقديرين یکی اینکه گفتیم و یکی حذراً ان تصيبوا، ودر آیت دلیل است بر آنکه خبر واحد ایجاب علم و عمل نکند (۲) برای آنکه خبر واحد خبری است که ایمن نباشند که قائل دراودروغ می گویدو آنچه باین صفت باشد از اخبار توقّف واجب است دراو وفرقی نبوددراین قضیه میان خبر فاسق وخبر عدل برای آنکه عدالت چون بحد عصمت نباشد أمان حاصل نباشد ازآنکه مخبر دروغ میگوید و بااین جواز على کل حال توقّف واجب است و گروهی استدلال کردند باین آیت بروجوب عمل خبر واحد و اوآنست که گفتند چون در خبر فاسق توقّف فرمود باید که در خبر عدل عمل واجب باشد تا فرق بود میان خبر فاسق و خبر عدل گوئیم این طریق دلیل الخطابست و دلیل الخطاب معتمد نیست بنزدیك بیشتر أهل علم ، پس درست

---

(۱) انها کردن خبردادن است و منهیان خبر رسانان باشند .

(۲) مؤلف این آیه را دلیل بر آن گرفت که خبر واحد حجت نیست و جماعتی در زمان ما آنرا دلیل حجیت خبر واحد دانند و کلام مؤلف بنظر درست میاید و شرح آنرا در حاشیه مجمع البیان نوشته ایم .

آنست که‌اوّل گفتیم .

(وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ) آنگه گفت بدانید که رسول خدای درمیان شما است اندیشه مکنید که اگر شما قولی یافعلی بخلاف راستی گوئید یا کنید وحی آید اوراخبر دهد وشما را رسوا کند (لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ) اگر طاعت شمارا بود در بسیاری کارها شما درعنت وبزه افتید ازآنکه شما بررأی وهوا وعصبیت ومحال‌کار کنید وگوئید (وَلَكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ) ولیکن خدای تعالی ایمان بنزدیك‌شمامحب ودوست داشته بکرده است ودردل شما بیاراسته بانواع الطاف که با شما بکرده است وفسوق وعصیان بنزدیك شما مکروه ومبغض کرده است هم از این‌طریق که گفتیم‌نه بطریق آنکه‌محبّت ایمان در دل ما آفرید وکراهت کفروفسوق وعصیان واز جمله آن الطاف وعدهٔ ثوابست بر ایمان وطاعت و وعید عقابست بر کفر ومعصیت. ولابدّ این داعی باشد بفعل ایمان وصارف بود ازفعل کفر. وقوله « لویطیعکم » بمعنی لویجیبکم است برای آنکه طاعت از آنکس بود که فرود تر باشد دررتبت ورسول ﷺ فوق ماست در منزلت چون موافقت مراد ما میکند او را مجیب خوانند ، مطیع نخوانند الا برمجاز ، چنانکه نگویند اطاع الله فلاناً في كذا إنّمايقال أجابه إليه ، وطاعت دربرابر امربود برعکس واین بیان رفته است پیش ازاین . آنگه گفت : (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) ایشان مصلحان ورشیدان باشند که برراه صلاح وسداد باشند عدول از خطاب بمغایبه چنانکه گفت « وما آتيتم من زكوة تريدون وجه الله فاولئك هم المضعفون » وقال النابغه :

يا دارَ مَيَّةَ بِالعَلْيَاءِ فَالسَّنَدِ ... مَرَّتْ وَطَالَ عَلَيْها سالِفُ الأَبَدِ (١)

(فَضْلاً مِنَ اللهِ وَنِعْمَةً) اى كان هذا فضلاً من الله ونعمة گفت این کرد که با شما بفضل ونعمت کرد ونصب او برمفعول له است (وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) و خدای تعالی دانا ومحکم‌کار است .

(وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا - الآية) بیشتر مفسّران گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ یکروز برمجلسی ازمجالس انصاریان بایستاد « على حمار له » چهار پای بول بکرد. عبدالله اُبیّ دست دربینی گرفت وگفت این خر را از ما ببر که ما را رنجور کرد . عبدالله رواحه گفت دست بر بینی مگیرید از بوی بول چهار پای که‌رسول راست ، بوی آن خوشتر است ار بوی‌تو، برای عبدالله اُبیّ مردی خشم گرفت وسخنی گفت وبرای

(١) ای سرای میه که در علیا وسند واقع شدهٔ مدتی برآن گذشته وطول کشیده است .

عبدالله رواحه مردی از قوم اوخشم گرفت واین گروه با آن گروه گفت و گوی کردند و یکدیگر را دشنام دانند وبدست ونعل درهم افتادند ورسول ﷺ نتوانست بازداشتن ایشان را از یکدیگر خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت اگر دو گروه ازمؤمنان بایکدیگرخصومت کنند میان ایشان صلح دهید رسول ﷺ آیت را برایشان خواند ایشان باز ایستادند وخاموش شدند و بشیر بن نعمان بیامد تیغ بدست گرفته چون اوآمد ایشان صلح کرده بودند. عبدالله اُبيّ اورا گفت با تیغ بسر ماميآئی؟ گفت آری و لله که اگر پیش ازصلح رسیدمی باین تیغ گردنت بزدمی ، عبدالله اُبیّ بیتي بتمثل بگفت :

مَتى ما يَكُنْ مَولاكَ خصْمَكَ جاهِداً تَظَلَّمْ وَتَصْرَعْكَ الَّذينَ تُصارِعُ (۱)

قتاده گفت آیت دردو مردانصاری آمد که میان ایشان مدافعتی بوددرحقی، یکی دیگریرا گفت لأخذنّ حقّي منك عنوة من حق خود از تو بستانم بقهر برای آنکه عشیرة این بیشتر بودند و آن دیگر گفت بیا تاپیش رسول رویم بحکومت گفت نیایم. آنکه درهم افتادند بدست وزبان و قتال میان ایشان بحدّ تیغ رسید.

کلبی گفت آیت در حرب سمیر و حاطب آمد و سمیر حاطب را کشته بود اوس وخزرج برای آن کارزار کردند و در آن قتال بماندند تا آنوقت که رسول ﷺ برسالت بیامد خدای تعالی آیت فرستاد و رسول را فرمود که میان ایشان صلح ده و ایشان را با حکم کتاب خوان. سدّی گفت زنی بود از انصار نام اوام زید بود میان او وشوهرش چیزی رفت شوهر او را در خانه محبوس کرد قوم اوخبر یافتند آمدند و بااوخصومت کردند وقوم مرد حاضر آمدندودر هم آویختند و میان ایشان بدست و نعل مضاربه رفت خدای تعالی آیت فرستاد آنکه گفت (فَإِنْ بَغَتْ إِحداهُما عَلَى الأُخْرى) اگر یکی از ایشان بردیگری بغی کند و تعدّی وسر در نیارد بآنچه حکم خدای باشد اگر اورا بود واگر براوبود (فَقاتِلوا الَّتي تَبْغي) قتال کنید با باغی تا بفرمان خدای آید وآنچه اورا فرمودند در کتاب خدای (فَإِنْ فاءَتْ) اگر باز آید میان ایشان صلح دهی و کار ایشان باز آری بعدل و رضا وانصاف (وَأَقْسِطُوا) عدل کنید که خدای تعالی عادلانرا دوست دارد يقال أقسط الرّجل إذا عدل وقسط اذا جار و گفتند این الف ازالت است و اصل کامه قسط است اذا جار و ظلم آنگه أقسط أی أزال الجور چنانکه عربت معدته و أعربتها إذا أصلحتها و أزلت فسادها . آنکه گفت :

(إِنَّما المُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) مؤمنان برادرانند یکدیگر را (فَأَصْلِحُوا بَيْنَ

(۱) هرگاه مولای تودشمن تو باشدباکوشش، ذلیل شوی وبا هرکس کشتی بگیری ترا برزمین افکند.

أَخَوَيْكُمْ) اصلاح كنيد ميان دو برادرتان يعقوب خواند وابن سيرين بين إخوتكم به «تاء» على الجمع . و حسن بصرى خواند « إخوانكم » بنون و الف (وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) و ازخداى بترسيد تاهمانا برشما رحمت كنند . أبوعثمان حيرى گفت برادرى دين قوى‌تر است ازبرادرنسب، برادرى نسب منقطع شود بمخالفت دين و برادرى دين منقطع نشود بمخالفت نسب . جنيد را گفتند برادر كه باشد ؟ گفت كه تو اوئى بمعنى جز كه در شخص مغايرى . ابوهريره روايت كرد كه رسول ﷺ گفت « المسلم أخو المسلم لايظلمه ولايعيبه و لايخذله ولايتطاول عليه في البنيان فيستر عنه الرّيح إلاّ باذنه ولايؤذيه بقتار قدره إلاّ أن يعرف له ولايشترى لبنيه الفاكهة فيخرجون بها إلى صبيان جاره و لايطعمونهم منها احفظوا و لايحفظه منكم إلاقليل » گفت مسلمان برادر مسلمانست نبايد تابراوظلم كند يا اورا عيب كند يا اورا رها كند يا بنيان وديوار ازبالاى سراو ببرد تاباد براو نجهد مگر بدستورى او، واورا ببوى خوردنى نرنجاند چون ديگ پزد و بوى آن باو رسد بايد تااورا نصيب دهد و اگر براى كودكان خود ميوه خرد ايشان از سراى بيرون برند كودكان همسايگان به‌بينند ايشان را نصيب دهد آنگه گفت اين وصايت نگاه‌داريد ازمن، وكم نگاه دارند .

محمّد بن كعب را پرسيدند از اين آيات گفت رسول ﷺ گفته است « أجر المصلح بين الناس كأجر المجاهد عند الحرب » گفت مزد آنكس كه ميان مردمان اصلاح كند هم‌چنانست كه مزد آنكس كه او جهاد كند درراه خداى ، بكر بن عبدالله گفت يك ميل برو به پرسيدن بيمار و دوميل برو تا صلح دهى ميان دو مسلمان و سه ميل برو بزيارت برادرى كه ترا باشد درراه خداى‌تعالى. و آيت دليل است بروجوب قتال اهل بغى لقوله « فقاتلوا التي تبغى » وباغى آن باشد كه بر امام حق بيرون آيد و فرمان اورا مخالفت كند و بحكم او رضا ندهد آنكه چنين باشد إمام‌را رواست كه با او جهاد كند و واجب است برهر كسى كه امام ويرا فرمايد كه بقتال اورو كه برود ويا نائب‌امام. و آنكه بر امام جور بيرون آيد قتال او واجب نبود ؛ و بى فرمان امام بقتال‌ايشان نشايد رفتن (١) و چون رفتند بى‌ظفر باز نبايد گشتن تا آنگه كه ايشان با حق رجوع كنند و آنكه از ايشان رو بگرداند فرار كرده باشد از زحف چه آن نوعى است ازجهاد، و أهل بغى بردو ضرب باشند يكى آنكه كارزار كنند و ايشان‌را مقدّمى نباشد كه باو رجوع كنند ، دويم آنكه قتال كنند و ايشان را رئيسى باشد كه باو رجوع كنند

(١) يعنى كسى كه بر امام حق خروج كند مردم جايز نيست خود بى دستورى امام بجهاد آنها روند .

حکم قسم اول آنست که مجروحان ایشان را نبکشند و ازقفای هزیمت اینان نروند و زن و زاده ایشان ببردگی نیارند و اسیر ایشان‌رانکشند وقسمت دوم را حکم آنست که امام‌راروا بود که مجروحان را تمام بکشد وازقفای گریختگان برود و اسیران رابکشداما سبی‌فرزندان و برده بیاوردن روا نبود هیچ دو گروه را ، و مال ایشان آنچه در لشکرگاه بود امام راباشد تا قسمت کند بر مقاتله و آنچه بیرون لشکرگاه باشد امام‌را بآن سبیلی نباشد . در آیت‌دلیل است و در اجماع بر آنکه محاربان أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب صلوات الله و سلامه علیه در عهد ولایت اواز اهل بصره وشام و نهروان همه باغیان‌بودند وقتال‌ایشان واجب بود برمسلمانان لقول النبی صلی الله علیه وآله لعمّار « ستقتلك الفئة الباغیة » و لقوله علیه السلام « إخواننا بغواعلینا » وازآنجا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله عمّار راگفت ترا گروهی باغیان بکشند و حضرت امیرالمؤمنین را صلوات الله و سلامه علیه پرسیدند ازآن گفت برادران مااند یعنی در نسب که برما بغی کردند أما تمسّك ایشان بظاهر آیت و إجراء اسم ایمان بر ایشان هم چنانست که گفت « یا أیهاالذین آمنوا آمنوا بالله » أی یا أیها الّذین اظهروا الایمان بألسنتهم آمنوا بقلوبکم مراد ایمان اظهار ایمان باشد و إجراء اسم برتوسّع باشدعلی الظاهر.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلاٰ

ای‌گروه آنانکه گرویدید استهزاء نکنند گروهی از گروهی شاید که باشند بهتر ازآنها و نه

نِساۤءٌ مِنْ نِساۤءٍ عَسىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَلاٰ تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلاٰ تَنابَزُوا

زنهائی از زنانی را شاید که باشند بهتر از آنها و عیب نکنید خودتان را و نه بد بخوانید

بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۱۲)

بلقب‌ها بد است نام فسوق پس از گرویدن و هر که نه توبه کرد پس‌آنگروه آنها ستمکارانند

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلاٰ تَجَسَّسُوا

ایگروه کسانیکه گرویدید بپرهیزید بسیاری از پنداشت‌رابتحقیق پاره‌ای‌ازگمانها‌گناه است وجستجو‌نکنید

وَلاٰ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ

وغیبت‌نکندپارۀشما پارۀرا آیا دوست‌داردیکی‌ازشماها آنکه‌بخورد گوشت برادرش‌را مردار پس‌ناخوش‌داریدآنرا

وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحيمٌ (١٣) يا أَيُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ

وبترسيدخدای‌را بتحقيق‌خدا توبه‌پذير مهربانست ایگروه مردم بتحقيق ما آفريديم‌شمارا از نری و مادهٔ

وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقيكُمْ

وگردانيديم شمارا شعبه‌ها وقبيله‌ها تا يکديگررا بشناسيد بتحقيق‌گرامی‌ترشما نزد خدا پرهيزکارترشماست

إِنَّ اللهَ عَليمٌ خَبيرٌ (١٤) قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا

بتحقيق‌خدا دانای آگاه‌است گفتند عرب ها گرويديم بگو نگرويديد وليکن بگوئيد گردن‌نهاديم‌ما

وَ لَمّا يَدْخُلِ الْإيمانُ في قُلُوبِكُمْ و إِنْ تُطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ

وهنوز درنيامده ايمان در دلهای شما واگر فرمان‌بريد خدا وپيغمبرخدارا کم‌نگرداند شمارا ازکرده‌های‌شما

شَيْئاً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ (١٥) إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ

چيزی‌را بتحقيق خدا آمرزنده مهربانست جز اين‌نيست گروندگان کسانی‌اندکه‌گرويدند بخدا وپيغمبراو

ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ (١٦)

پس شك نکردند وکارزارکردند بمالهاشان و جانهاشان در راه خدا آنگروه آنها راستگويانند

قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللهَ بِدينِكُمْ وَ اللهُ يَعْلَمُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ اللهُ بِكُلِّ

بگو آيا ميآموزيد خدا را بدين خود وخدا ميداند آنچه را در آسمانها وآنچه در زمين‌است و خدا بهمه

شَيْءٍ عَليمٌ (١٧) يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ

چيز آگاه است منت ميگذارند برتو اينکه اسلام‌آوردند بگو منت نگذاريد برمن اسلام خودتان‌را

بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ (١٨) إِنَّ اللهَ يَعْلَمُ

بلکه خدا منت‌گذارد برشما اينکه‌هدايت‌کردشمارابسوی‌ايمان اگرباشيد راستگويان بتحقيق‌خدا ميداند

غَيْبَ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَاللهُ بَصيرٌ بِما تَعْمَلُونَ ★

پنهانی آسمانها و زمين را وخدا بينا است بآنچه ميکنيد .

قوله تعالی (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ)حق تعالی گفت ای مؤمنان نبايد تا فسوس دارند گروهي ازگروهي . عبدالله عباس گفت آيت در ثابت بن قيس

شمّاس آمد که او را در گوش گرانی بود وچون بمسجد رسول آمدی و گروهی پیش از او آمده بودندی او را جای باز دادندی تا بنشستی نزدیك برسول تا سخن رسول‌را بشنیدی . یکروز درآمد ورسول ﷺ یکرکعت نماز بامداد کرده بود او با حضرت رسول یکرکعت بکرد وتا او یکرکعت دیگر کردی مردم جای بگرفتند وثابت آمد و پای بر گردن مردم مي‌نهاد تا بنزديك رسول رسيد چنانکه میان او ورسول ﷺ يك شخص ماند ثابت اورا گفت تفسّح‌جای بازده او گفت أصبت مجلساً فاجلس گفت جای داری بنشین ، اوبنشست‌آنجا که بود خشمناك ، چون رسول ﷺ از سخن‌گفتن فارغ شد ثابت آنمرد را گفت‌تو کیستی؟ گفت أنا فلان بن‌فلان، من پسرفلان مردم . گفت ابن‌فلانه ؟ واو را مادری بود که درجاهلیت اورا سخن گفتند مرد خجل شد وبشرم برافتاد خدای تعالی این‌آیت فرستاد. ضحّاك گفت آیت دروفد بنی تمیم آمد که ایشان بدرویشان صحابه فسوس کردند واستهزاء چون عمّار وحسّان و بلال وصهیب وسلمان وسالم واز خلاقت (۱) جامه ایشان ، خدایتعالی این آیت فرستاد و مؤمنانرا نهی کرد از مثل آن فعل ، گفت ای مؤمنان نباید که قومی از قومی فسوس کنند یعنی مردان از مردان ، وقوم اسمی است خاص مردانرا ، وگفتند بر مردان و زنان افتد ودر آیت مردانند خاص لقوله تعالی « ولا نساء من نساء » اگر مردان و زنان بودندی « ولا نساء من نساء » تکرار بودی ، وقال زهیر شعراً :

وَما أدْرِي وَسَوْفَ إخالُ أدْرِي أَقَوْمٌ آلُ حِصْنٍ أمْ نِساءٌ(۲)

أراد أرجال أم نساء(عَسىٰ أنْ يَكُونوا خَيْراً مِنْهُمْ) باشد که‌این مردان که شماازو فسوس میدارید به ازشما باشند بنزديك خدای وثواب وپایه ایشان بالاتر بود (وَلا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ) ونه زنان از زنان شاید تا فسوس دارند ، که باشد که اینان ازیشان به‌باشند، گفتند آیت درحق دوزن آمد از زنان رسول که ایشان از ام سلمه فسوس داشتند . واین برای آن بود که او ایزاری (۲) درمیان بسته بود و گوشه ایزار ازپس پشت فرو زده بود وازپس میکشید عایشه حفصه را گفت نه بینی آن گوشه جامه که ازپس میکشد گوئی زبان سکی است . أنس گفت این درحق زنان رسول آمد که ام سلمه را عیب کردند بکوتاهی و گفتند این خود عایشه گفت امّ سلمه را واشارت کرد باو . عکرمه گفت از عبدالله عباس که صفیّه بنت حییّ اخطب به

---

(۱) کهنگی .

(۲) مراد لنگ است وایزار بیاء درفارسی‌آمده است.

شكايت نزديك رسول ﷺ آمد و گفت يا رسول الله زنان تو مرا عيب ميكنند و ميگويند يا يهوديّة بنت‌يهودی أي جهود جهود زاده . گفت توايشانرا بايستی گفتن كه پدرمن هارون‌است وعمّم موسى وشوهرم محمّد خدای تعالی اين‌آيت فرستاد (وَلاَ تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)خويشتن را عيب مكنيد بعضی بعضی را براى آنكه همه‌ازيك اصليد واز يك جنسيد وبمنزلت يك نفسيد چنانكه رسول ﷺ گفت كه « المؤمنون كنفس واحدة » گفتند : لمزعيب كردن باشدبزبان وچشم واشارت ، وهمز إلاّ بزبان نباشد . قال الشاعر:

إذا لقيتُكَ عَنْ شحطٍ تُكاشِرُني وَإنْ تَغَيَّبْتُ كُنْتَ الهامِزَ اللُّمَزَه(١)

(وَلاَ تَنابَزُوا بِالأَلْقابِ) ويكديگر را بلقب مخوانيد . والنّبز اللّقب . أبوجبيرة بن ضحّاك گفت آيت درما فرود آمد بنی‌سلمه چون رسول ﷺ بمدينه آمد وهرمردیرا ازما دو نام وسه نام بود تا اگر يكی را ازما بنام بخواندندی اورا ازآن خشم‌آمدی إلاّ بلقب ، خدای تعالی اين آيت فرستاد . قتاده وعكرمه گفتند مراد لقب بد است چنانكه گويند يا فاسق يا منافق ياكافر . حسن گفت جهودان وترسايان ايمان آوردندی ، بعد اسلام ايشانرا گفتند يا يهودی يا نصراني . خدای تعالی ايشانرا ازين نهی كرد . عبدالله عباس گفت آن بود كه‌مردی كاری بد كردی آنگه ازآن توبه كردندی اورا بآن سرزنش كردندی كه توچنين كردی‌خدای تعالي‌ازآن‌نهی كرد، وخلاف‌نيست كه نهی‌ازلقب بداست‌چنانكه‌گفت « وَلاَ أُلَقِّبُهُ وَالسَّوْءَةَ اللَّقَبا » أمّاألقاب نيك ازآن نهی نيست وألقاب مباح كه چون علامتی باشد مرد را از آن نهی نيست بيانش قوله (بِئْسَ الإسْمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الإيمانِ) بد نامی است فسق پس‌ازايمان مرد را فاسق مخوانيد . و گفتند معنی آنستكه پس ازآنكه ايمان آوريد سخريه و همز ولمز مكنيد چه آنكس كه اين كند فاسق باشد ونامی بد است فسق از پس ايمان (وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ) هر كه توبه نكند ازين ظالم باشد .

(يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ ـ الآية) آيت در دومرد آمد از أصحاب رسول ﷺ كه ايشان غيبت كردند رفيقشانرا و سبب آن بود كه رسول ﷺ هر مردی درويش را فرمودی تا خدمت دومرد كردی وبحوائج ايشان قيام كردی ودرسفر وحضر تيمار كار ايشان داشتی وبرای ايشان طعام ساختی ، وسلمانرا بدو مرد سپرد تابرای‌ايشان‌كاری كند يكروز ايشان برفتند وسلمانرا گفتند برای ما طعامی ساز سلمانرا خواب غالب شدبخفت

(١) چون من تو را ملاقات كنم با شدت دشمني خود را ظاهر ميكني و اگر غائب شوم در غيبت من بدگوئی ميكني وطعن ميزنی .

ایشان باز آمدند طعام ساخته نبود گفتند چرا نساختی گفت خوابم غالب شد گفتند برووبنگر تا پیش رسول طعامی هست سلمان بیامد رسول را بگفت ، رسول گفت بر اسامة بن زید رو واو وکیل خرج رسول بود ، سلمان بیامد اسامه گفت چیزی ساخته نیست . سلمان باز گشت وخبرداد ایشانرا ، گفتند طعام بود ولیکن اسامه بخل کرد ودر پوستین سلمان واسامه افتادند وایشانرا غیبت میکردند ، بجائی دیگر فرستادند او را . هم بازآمد و گفت چیزی نیست گفتند اگر ترا بچاه سفیحه فرستند آبش بزمین فرو شود ، آنگه برخاستند وتجسّس میکردند تا به نزدیك اسامه چیزی هست از آنچه رسول فرموده بود أثری ندیدند بیامدند بنزدیك رسول . حضرت رسول ﷺ در ایشان نگرید گفت همانا گوشت خورده اید که من برلب شما اثر آن می بینم گفتند یا رسول الله ما چیزی نخورده ایم ، گفت امروز همه روز گوشت اسامه وسلمان میخوردید خدای تعالی این آیت فرستاد « یا أیّها الّذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ » گفت، ای مؤمنان پرهیزید از بسیاری از گمان که بیشتر گمان بزه باشد (١) (و لا تجسّسوا) جستجوی مکنید قراءت عامّه قرّاء بجیم است. عبدالله عباس و أبورجاءالعطار دی خواندندولا تحسّسوا بالحاء . أخفش گفت معنی یکیست یقال حسّس کذا وجسّس ومسّس بمعنی و منه المجس الّذی یمسّه الطبیب من الید ، ومنه الجاسوس و حسّ من الحسّ و الحاسّة و أحسّ اذا أدرکه بالبصر ، وحسّه اذا قتله وهو إدراك بالید والسکین . ورسول ﷺ گفت « لاتغتابوا المسلمین ولا تتّبعوا عوراتهم فانّ من أتبع عورات أخیه المسلم أتبع الله عوراته حتی یفضحهولو وسط رحله » گفت غیبت مسلمانان مکنید ودنبال غیبت وعورات ایشان مروید ، که هر کس که دنبال عورت کسی دارد خدای تعالی دنبال عورت او دارد تا رسوا کند او را و اگر همه درخانه او باشد . وأبوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت « إیّاکم و الظنّ فانّ الظنّ أکذب الحدیث ولا تجسّسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا ولا تدابروا و کونوا عباد الله إخواناً » گفت برشما باد که گمان نبرید که گمان دروغ تر حدیثی است وتجسّس مکنید و منافسه مکنید وحسد نبرید وپشت بر یکدیگر نکنید بمعنی خذلان و ای بندگان همچون برادران باشید . عبدالرحمن عوف گفت شبی با عمر خطاب درمدینه بعسسی میگردیدم بدرسرائی برسیدم روشنائی چراغی بود آنجا وآوازی از آنسرا میآمد عمر گفت این سرای کیست ؟ من گفتم سرای ربیعة بن امیّة بن خلف وبخمر مشغولند ولیکن خطا ما کردیم که تجسّس کردیم وخدای ما را نهی کرد از این . عمر گفت راست گفتی وبرگشت . أبوقلابه گفت أبو محجن الثقفی

(١) بزه فارسی است بمعنی گناه وگناهکار را بزهکار نیز گویند .

خمر میخورد با أصحابش ، عمر آنجا بگذشت تجسّس کرد واقف شد بر آن ، در سرای شد ، أبومحجن حاضر بود با یك مرد گفت یا عمر خطا کردی، گفت چه خطا کردم گفت دو خطا کردی یکی تجسّس وخدای تعالی گفت « ولا تجسّسوا » ودیگر بی دستوری در سرای من آمدی خدای تعالی میفرماید که « لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتّی تستأنسوا وتسلّموا » عمر گفت چه میگوئی گفت اینکه شنیدی . زیدبن ثابت وعبدالله بن أرقم حاضر بودند گفتند یا عمر چنین است که او گفت ، تاوان (۱) برماست . عبدالرحمن بن عوف گفت شبی باعمر بودم بعسسی بدر سرائی رسیدیم از آنجا روشنائي مینمود گوش باز کردیم و آواز زنی شنیدیم که غنائی میگفت بآواز نرم، ما در بزدیم دربگشادند در رفتیم مردیرا دیدیم قدحی بردست با زنی نشسته ، عمر مرد را بشناخت او را گفت یا فلان تو باینجای چه میکنی ؟ مرد گفت یا عمر تو باینجا چه میکنی ؟ عمر گفت این زن از توچه باشد ؟ گفت حلال منست گفت در آن قدح چیست گفت آبست زنرا گفت چه غنا میگفتی؟ گفت میگفتم:

تَطاوَلَ هذَا اللّيْلُ وَاسْوَدّ جانِبُهُ وَ أرّقَنِي أنْ لا حَبِيبَ ألاعِبُهُ
فَوَ اللهِ لوْلا خَشْيَةُ اللهِ وَالتُّقى لَزُعْزِعَ مِنْ هذَا السّرِيرِ جَوانِبُهُ
وَلكِنّ عَقلِي وَ الحَياءُ يكُفُّني وأُكْرِمُ بَعْلِي أنْ تُنالَ مَراكِبُهُ (۲)

مرد گفت یا عمردانی که ارتکاب نهی خدای کردی قال الله تعالی « ولا تجسّسوا » و تو تجسّس کردی ، توبه کن وبسلامت برگرد این جمله اخبار ثعلبی آورده درتفسیرش . واو از جمله ائمه أصحاب الحدیث است . ودرخبر است که همچنین شبیازشبها عمر بعسسی میگردید

(۱) یعنی غرامت گناه و تقصیر از ماست. در شرع اسلام تتبع گناه نباید کرد بلکه اگر اتفاقاً ازکسی گناهی دیده‌شود منع بایدکرد وحد باید زد و در رسم سیاستمداران امر برخلاف این است‌حتی در ممالك نصاری آنچه را جرم وگناه شناسند ماموران در مورد سوء ظن بتحقیق و تفتیش میپردازند و حتی بحبس و شکنجه از متهم اقرار میگیرند وبنظرمیرسد دراسلام دراتهام بقتل‌نیز اگر آثار جرم در قاتل دیده شود وولی دم بداند او قاتل است غیر از پنجاه قسامه تضیق دیگری بر او نمیتواند کرد و اگر نداند اوقاتل است خود قسامه هم نمیتواند بخورد .

(۲) شب درازکشید وکنار آن یعنی افق سیاه شد و مرا بیدار نگاه داشت که دوستی نیست با او بازی‌کنم، سوگند بخدا که اگر ترس ازخداوندوپرهیزکاری من نبود اطراف این تخت میلرزید ولکن خرد و شرم من باز میدارد مرا و شوهرخودرا گرامی میدارم که دست کسی بمرکب او برسد .

از سرائي آواز زنی آمد که میگفت :

هَلاْ سَبِيلَ إلىْ خَمْرٍ فَأشْرَبها　　أوْ لاْ سَبِيلَ إلىْ نَصْرِ بْنِ حَجّاجٍ (۱)

عمر آواز داد که أمّا ماکان عمر حيّاً فلا ، تا عمر زنده باشد نه ، و بگذشت دیگـر روز کس فرستاد طلب نصربن حجّاج کرد اورا بیاوردند واو جوانی بودپا کیزه رویازبصره او را گفت ترا ازمدینه بباید رفت ، گفت یاعمر چه گناه کردم ؟ گفت هیچ گناه نکردی و لکن زنان‌مدینه بتو مفتن میشوند ، ترا بباید رفتن ازاین شهر ، واو را از مدینه بیرون کرد او برفت واین بیتها بگفت وبعمر فرستاد :

لَعَمْري لَئِنْ سَيَّرْتَني وَطَرَدْتَني　　وَلَمْ آتِ ذَنْباً إنَّ ذاكَ حَرامٌ

وَما لِيَ ذَنْبٌ غَيْرُ ذَنْبِ ظَنَنْتَهُ　　وَفي بَعْضِ تَصْدِيقِ الظُّنُونِ أثامٌ

أئِنْ غَنَّتِ الذَلفاءُ يَوْماً بِمُنْيَةٍ　　وَبَعْضُ أمانِيِّ النِّساءِ غَرامٌ

ظَنَنْتَ بِيَ الظَّنَّ الَّذي لَوْ أتَيْتُهُ　　لَما كانَ لي في الصّالِحِينَ مُقامٌ

وَتَمْنَعُني مِمّا تَظُنُّ حَفِيظَتي　　وَآباءُ صِدْقٍ سالِفُونَ كِرامٌ

وَتَمْنَعُني أمٌّ أتَمَّتْ صَلاتَها　　وَبَيْتٌ لَها في قَوْمِها وَصِيامٌ (۲)

وزید بن وهب گفت عبدالله مسعود را گفتند نمیبینی این ولید عقبه را که خمر ازسر و ریشش میچکد . گفت : مرا تجسّس نفرمودند اگر چیزی ظاهرشود انکار کنیم (وَلاْ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً) وبعضی بعضی را غیبت مکنید . أبوهریره گفت رسول را ﷺ پرسیدند که غیبت چه باشد ؟ گفت آنکه کسیرا چیزی گویند که او را ازآن کراهت باشد اگر آن چیز دراو بود غیبت باشد ، واگر نباشدبهتان باشد . معاذ جبل گفت با رسول‌الله بودم‌درحدیث

(۱) آیا راهی نیست بباده که بنوشم وراهی نیست به نصر بن حجاج .

(۲) بجان خودم قسم‌که اگر مرا بیرون‌کنی و برانی در حالتی‌که‌گناهی نکرده‌ام این عمل بر تو حرام است . مرا گناهی نیست مگر آنچه توگمان‌کردی وبعض گمانهارا اگرانسان راست‌پندارد گناه کرده است . اگرزنی بنام ذلفا روزی آوازی خواند ، وزنان دردل‌آرزوها دارندکه یکی از آنها عشق است ، آیا ازآواز او در باره من‌گمان خطائی‌کردی‌که اگر من مرتکب آن خطا شده بودم باید از پارسایان دور بنشینم . مراباز میداردازآن عمل‌که توگمان‌کرده‌ای‌درباره من پرهیزکاری وخویشتن داری من وپدران درستکار من‌که‌در گذشته‌اند و بزرگوار بودند ومادری‌که نماز درست و تمام‌میخواند و در خانواده شریف بوده و روزه میگرفت . این اشعار وگفتار مبنی برحکم اسلام استکه ولاة برأی وصوابدید خود حق‌ندارندهر نوع مجازاتی که بنظرشان صواب‌باشد درهرموردکه بخواهند اجرانمایند.

مردی فرا رسید حاضران گفتند که او مردی است که آن خورد کش دهند و آنکه برنشیند کش برنشانند ، رسول ﷺ گفت غیبت کردید آنمرد را ، گفتند یا رسول الله این غیبت باشد که مادر اوچیزی گوئیم که دراوباشد ؟ گفت بس باشد شما را بزه آنکه ازبرادرتان آن گوئید که دراوباشد . أبوهریره گفت پیش رسول حاضربودم مردی حاضربود برخاست ودراو ضعفی بود قومی گفتند عاجز مردیست این ، رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم گفت غیبت کردید و گوشت او خوردید . آنگه حق تعالی غیبت را مثل زدگفت (أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ) خواهد یکی از شما که گوشت برادرش خورد در آن حال که مرده باشد ؟ نخواهی بهیچ حال . کهمس گفت از میمون شاه شنیدم (١) ، و این میمون را برحسن بصری تفضیل دهند اصحاب اخبار ، وگویند میمون کسانی را دید که حسن ندید ، اوگفت در خواب دیدم شبی که زنگی مرده را بیاوردند وپیش من نهادند وگفتند بخور گفتم چگونه خورم گوشت مردار را گفتند چنانکه غیبت کردی فلانرا . گفتم والله که من‌در اوخیر وشرّ نگفتم گفتند نه پیش تواورا غیبت میکردند و تو میشنیدی ؟ گفتم توبه کردم که غیبت نکنم و رها نکم تا کسی را پیش من غیبت کنند. رسول‌ﷺ گفت «السامع للغيبة أحد المغتابين » گفت شنونده غیبت یکی باشد از غیبت کنان . حکایت کردند از بعضی صالحان که گفت در فلان گورستان نشسته بودم مردی جوان جلد بگذشت بما گفت این و امثال این‌وبال باشند برمردمان . چون شب در آمد بخفتم در خواب دیدم آن مرد را بیاوردندی و در جنازه نهاده پیش من بنهادند و کاردی بدست من دادند گفتند بخور گفتم یا سبحان الله چند سال‌است که گوشت حیوانات نخوردم گوشت مردار چگونه خورم گفتند چرا غیبت کردی اورا گفتم توبه کردم و یکسال بآن گورستان آمد وشد میکردم تا باشد که آن مرد را به بینم و از او حلالی خواهم پس از یکسال اورا دیدم خواستم تا از اوحلالی خواهم اوابتدا کرد وگفت‌توبه کردی ؟ گفتم آری گفت برو برجای خود ، و پسرعمّ ابوهریره گفت ماعز نزدیك رسول آمد و برخویشتن گواهی دادسه بار بزنا رسول ﷺ هربار روی‌بگردانید ببار چهارم صحابه گفتند یا ماعزاگر دگر باره بگوئی رسول تو را رجم فرماید گفت خود برای آن میگویم یا رسول‌الله‌زنیت‌فطهّرنی . زنا کردم ای رسول مرا پاك کن ، رسول ﷺ بفرمود تا اورارجم کردند بعد ازآن رسول ﷺ بدو مرد بگذشت که ایشان حدیث ماعز کردند یکی میگفت دیگری را که دیدی اینکه ماعز کرد خدای پرده باو فرو پوشید او خویشتن را رسوا کرد

(١) ظاهراً میمون بن مینا صحیح است .

تا رجم کردند او را چنانکه سگ را ، پس رسول ﷺ بایشان هیچ سخن نگفت ایشان بر خاستند و با رسول میرفتند بخرابه‌ای رسیدند خری مرده در آنجا فکنده بود رسول ﷺ گفت بروید و از آن مردار بخورید گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد مردار را چگونه خوریم گفت شما گوشت ماعز را خوردید و آن برتراست ازاین ، ندانید که او در جویهای بهشت میغلطد .

انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت که شب معراج که مرا بآسمان بردند بجماعتی بگذشتم که ایشان را ناخن وچنگال بود ازمس و روی خود میخراشیدند بآن ،من گفتم اینان که‌اند ؟ گفتند آنانند که دردنیا گوشت مردم خوردندی و در أعراض ایشان وقیعت کردندی وغیبت مردم کردندی (وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ) و از خدای بترسید خدای‌تعالی توبه پذیرنده و بخشاینده است . جابر عبدالله انصاری و ابو سعید خدری روایت کردند که رسول ﷺ گفت غیبت اززنا سخت‌تر است گفتند یا رسول الله چگونه ؟ گفت برای آنکه زانی اززنا که توبه کند خدای‌تعالی توبه‌اوراقبول کند وصاحب‌غیبت اگر توبه کند ازاوقبول نکنند واورا نیامرزند تا مغتاب اورا عفو نکند . گفتند یکی ابن سیرین را گفت من ترا غیبت کردم مرا حلال کن گفت حلال نکنم چیزی که خدای برتو حرام کرده است . در خبراست که‌عیسی ابن مریم عليه‌السلام یکروزاصحابش را گفت چه گوئید اگر باد برآید و جامه‌ازعورت یکی ازشما بازدارد چه کنید گفتند جامه برو فرو پوشیم گفت لابل از آنانید که جامه از عورت او دور کنید و عورت او آشکاراتر کنید. این مثلی بود که زدمردی را که غیبت کسی‌میکند ودیگری یاری میدهد اورا بر آن واورا زیادت‌میکند .«یا أیها‌الناس‌إنّا خلقناکم من‌ذکر و انثی ــ الایه» عبدالله عباس گفت این در ثابت بن قیس بن‌شمّاس آمد آنگه که‌آن مرد را گفت که‌اورا جای نداد بر رسول‌ﷺ : أنت‌ابن فلانة ، توپسر فلان زنی ، رسول ﷺ گفت: کیست که نام‌فلانه میبرد ؟ ثابت برخاست‌و گفت منم‌یا رسول‌الله گفت در روی این قوم نگر ، در نگرید گفت چه میبینی ؟ گفت می‌بینم گروهی مختلف ألوان‌راازسیاه و سفید و سرخ . گفت ترا براینان فضل نیست مگر بدین ، خدای تعالی در ثابت و درصاحب او این آیت فرو فرستاد « یاأیّها الّذین آمنوا إذاقیل‌لکم تفسّحوافی‌المجالس‌فافسحوا یفسح‌الله‌لکم»واین آیت«یاأیّها النّاس‌إنّا خلقناکم من ذکر و انثی » تا آن تأدیب او باشد و این تأدیب‌آن دگر . مقاتل گفت چون رسول‌ﷺ مکّه بگشاد بلال را فرمود تا بربام مکه رفت و بانگ نماز کرد . عتاب بن‌اُسید گفت‌الحمدلله که پدرم نمانده است تا این بدیدی ، و حارث بن هشام گفت محمد جز این کلاغ سیاه رانیافت

تا مؤذن خود کردی ، سهیل بن عمرو گفت اگر خدای چیزی خواهد بگرداند ،ابوسفیان بن حرب گفت من چیزی نمیارم گفت ، هرچه ما میگوئیم خدای آسمان محمد را خبر میدهد. خدای تعالی جبرئیل را فرستاد و رسول را صلی الله علیه و آله از همه خبر داد رسول صلی الله علیه و آله همه را بخواند وخبر داد هریکی را از آنچه گفته بودند. خدای تعالی این آیت فرستاد وایشان را زجر کرداز آنکه بلقب فخر کنند وبه بسیاری مال ، ودرویشان را حقیر دارند . یزید بن سمره گفت. رسول صلی الله علیه و آله در بازار مدینه میگذشت غلامی سیاه را در بازار میفروختند و او میگفت شرطی است هر آنکه مرا بخرد مرا باوقات نماز مانع نشود که من پنج نماز در قفای رسول بجماعت میگزارم ، و مردی باین شرط خرید و اوپنج نماز در قفای رسول میکرد و رسول صلی الله علیه و آله آن غلام راهمه وقت میدید ، روزی چند بر آمد که اورا ندید ، خواجهٔ غلام را گفت غلام کجاست ؟ گفت یارسول الله تب دارد رسول اورا گفت بیا تا برویم و اورا پرسیم آنکه برفت واورا پرسید روزی چندبر آمدصاحب غلام را پرسید که چون است گفت یا رسول الله او درحالت خوداست رسول صلی الله علیه و آله برخاست و ببالین اورفت واو درحالت نزع بود بعدازساعتی غلام جان داد و باپیش خدای رفت رسول صلی الله علیه و آله تولاّی غسل وتکفین و دفن اوبکرد ، مهاجر و انصار را از آن غمّی عظیم حاصل شد که ما خانمان خود را رها کرده‌ایم و در خدمت رسول بیامده و هیچ کس این ندیدیم ازاو در زندگی و بیماری و مرگ ، که این غلام سیاه دید ، انصار گفتند ما بجان و مال و خانمان مواسات کردیم غلام حبشی برما بگزید ،خدای تعالی این آیت فرستاد برای عذر رسول صلی الله علیه و آله و باز نمود که نسب را اثری نیست وانما کار تقوی دارد وپرهیزکاری . گفت :

(يا أَيُّهَا النَّاسُ) خطابست باجملهٔ آدمیان اززن و مرد وعرب وعجم و برده وآزادجز کودك و دیوانه و ناقص عقل که از اوخارج‌اند بدلیل عقل (إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ) ما بیافریدیم شما را از نرو ماده و ازمردی و زنی یعنی آدم و حوا علیهما السلام (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً) وشمارا شعوب کردیم وهی جمع شعب . وشعب از قبیله برتر باشد که رأس القبائل بود و سرجمهور باشد چون ربیعه و مضر و اوس و خزرج وایشان راشعب برای تجمّع وتفرّق گویند که‌ایشان جامع باشند جمله فرزندان‌را و فرزندان از ایشان متفرّق شوند چنانکه شاخ‌درخت از درخت منشعب شود. و شعب ازاضداد است بمعنی جمع باشد و بمعنی تفریق‌ومرگ را برای این‌شعوب گویند .آنکه فرود شعوب قبائل بود یکی را قبیله گویند و آن چنان است که بکر ازربیعه و تمیم از مضر ، و بعد از قبایل عمائر باشد یکی را عماره گویند بفتح العین ، واین چنان‌باشد که شیبان ازبکر ، و دارم از تمیم. و دون العمائر البطون ، یکی‌را بطن گویند وآن چنان‌باشد

که بنوغالب ولؤي از قریش ، و پس از بطون أفخاذ باشد یکی را فخذ گویند وآن چنان که
بنوهــاشم و بنو امیّه ازبني‌لؤي آنگه فصائل و عشایر بود یکی را فصیله و عشیره گویند . و
گفته‌اند شُعُوب ازعجم باشد وقبائل از عرب واسباط ازبنی اسرائیل، ابورزین وابوروق گفتند
شعوب آنان باشند که نسبت نکنند ایشان را با کسی بل نسبت ایشان با شهری باشد یا زمینی
و قبائل آن باشد که نسبت کنند خود را با پدران (لِتَعارَفوا) برای آنکه تا یکدیگر را
بشناسیددرقرب نسب‌وبُعد اونه‌برای‌آن تایکدیگر رافخر آرید .اعمش خواند«لتتعارفوا»بدوتاء
عبدالله عباس خواند «لتعرفوا» بی‌الف (أنّ أكْرَمَكُمْ) بفتح الف چنانکه آن تعلّق دارد
بتعرفوا تا بدانید که گرامی‌ترین شما بنزديك خدای تعالی پرهیزکارتریست از شما . و عامّه
قرّاء بکسرالف خواندند بر ابتدا یعنی گرامی‌ترین شما برخدای متّقی‌تر است . قتاده گفت
در این آیت إنّ أكرم‌الكرام التقوى وألأم اللؤم‌الفجور ورسول ﷺ گفت «من سرّه أن‌يكون
أكرم الناس فليتّق‌الله»هر که خواهد که کریم‌ترین مردمان باشد گو ازخدای بترس .و نیز گفت
علیه السلام « كرم الرجل دينه و مروّته تقواه وأصله عقله و حسبه خُلقه» کرم مرد دین اوست
و مروّة اوپرهیزکاری اووأصل او عقل اوست و حسب او خوی نیکوی او . عبدالله عباس گفت
کرم دنیا توانگریست و کرم آخرت پرهیز کاری (إنّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) و خدای تعالی
دانا و با خبراست . عبدالله عمر گفت رسول را ﷺ دیدم برناقه قصوا نشسته روز فتح مکّه
ارکان استلام میکرد بچوبی که در دست داشت برشبیه عصا و مسجد الحرام چنان بود که‌هیچ
جای نبود آنجا که شتری بجنبدآنگه برون‌آمد ومردم بااو برون‌آمدند خطبه‌ای کرد وحمد
و ثنای خدای تعالی کرد آنگه گفت ای مردمان حمیّت جاهلیّت از شما ببردند و تفکّه و
مزاح او و فخر کردن بپدران «انّماالناس رجلان»مردمان دو مردند یکی‌تقی و کریم برخدای
تعالی و یکی فاجر شقی خوار بر خدای تعالی ، آنگه این آیت بخواند وگفت « أقول قولي
هذا و أستغفر الله لي‌ولكم».ویحیی بن ابی کثیر روایت کرد که رسول ﷺ گفت«إنّ الله تعالى
لاينظر إلى صوركم ولاإلى أموالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم وأعمالكم و إنّمـا أنتم بنو آدم
فأكرمكم على الله أتقيكم» خدای تعالی بصورتهای‌شما ننگرد ونه بمالهای شما و لیکن بدلهای
شمانگرد و عملهای‌شما ، همه فرزندان آدمید گرامی‌ترین شما برخدای آنست که پرهیزکارتر
باشد . عطا گفت از ابوهریره که فردای‌قیامت خدای تعالی گوید من نسبی کردم وشمانسبی
کردید ،من کریم‌ترین آنرا کردم که پرهیزکارترباشد ، وشما گفتید فلان بن فلان ، ومن

امروز نسب خود رفیع کنم و نسب شما وضیع کنم ، «أین المتّقون »؟ پرهیزکاران کجااند ؟ از رسول ﷺ پرسیدند که کریمترین مردمـان کیست گفت متّقی‌تر و پرهیزکارتر و شاعر گفت :

مَا یَصْنَعُ العَبْدُ بِعِزِّ الغِنَی وَ العِزُّ کُلُّ العِزِّ لِلْمُتَّقِي
مَنْ عَرَفَ اللهَ فَلَمْ یُغْنِهِ مَعْرِفَةُ اللهِ فَذاكَ الشَّقِي (۱)

(قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا ـ الآیة) آیت در جماعتی از بنی اسد آمد که به نزدیك رسول ﷺ آمدند و اظهار کلمهٔ شهادت کردند و در دل ایمان نداشتند و راههای مدینه پلید میداشتند و نرخهای گران و بامداد و شبانگاه پیش رسول میآمدند و میگفتند أتتك العرب بأنفسها علی ظهور رواحلها وجئناك بالأثقال والذراري . عرب بنزدیك تو آمده است بر پشت رواحل و ما آمده‌ایم و فرزندان و بُنه را پیش تو آوردیم ، برسبیل منّت بررسول ، وما باتو قتال نکردیم چنانکه بنوفلان و بنو فلان کردند و بطمع صدقه آمده بودند میگفتند أعطنا مارا عطا ده ، خدای این آیت فرستاد درایشان . سدّی گفت آیت در اعراب مزینه وجهینه وأسلم و أشجع و غفار آمد که اظهار ایمان کردند برای آن تا ایمن شوند چون رسول ﷺ ایشان را بحدیبیه‌خواند باز ایستادند ونرفتند خدای‌تعالی‌این آیت‌فرستاد«قالت‌الأعراب آمنّا»أعراب گفتند‌بگرویدیم‌وایمان‌آوردیم گفت‌بگوی‌ای‌محمّد که‌ایمان‌نیاورده‌اید(وَلکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا) ولیکن گوئید اسلام آوردیم یعنی بزبان استسلام کردیم خوف قتل را برای آنکه ایمان بدل باشد و اسلام بزبان و عمل بر شرایع . وآیت‌دلیل است برآنکه ایمان‌دیگراست واسلام دیگر هم در لغت و هم در شرع ، چه ایمان تصدیق بدل باشد و اسلام اقرار و استسلام باشد و خدای تعالی فرق میان هر دو کرد باثبات اسلام و نفی ایمان و اگر هردو یکی بودی کلام متناقض بودی آنگه باین رها نکرد گفت (وَلَمّا یَدْخُلِ الإیمانُ في قُلُوبِکُمْ) ایمان دردلهای‌شما نشد،أمّا آن آیت که بمعارضه این‌آرندمن قوله «فأخرجنا من‌کان فیها من المؤمنین فماوجدنا فیها غیر بیت من‌المسلمین » معارضه این‌آیت‌را نشاید برای‌آنکه‌ما نگفتیم که ایمان‌ضد اسلام‌است تا جمعشان بیك جای درست نباشد انّما گفتیم که ایمان جز اسلامست و معنی این دیگراست و معنی آن دیگر. و این از فعل دل باشد وآن از عمل جوارح و در آیت گفت ما مؤمنان‌را ازآن جا بیرون آوردیم یك خانه مسلمان یافتیم چه منع است که آن یك خانه مسلمان

(۱) مردرا باعزت غنی چه‌کارکه عزت همه برای پرهیزکار است کسی‌که خدا را شناخت و این معرفت‌او را بی‌نیازساخت او بدبخت‌است .

هم‌مؤمن باشد هم مسلمان برای آنکه‌تنافي نيست‌ميان ايمان و اسلام ، همه مؤمن مسلمان باشد وليكن همه مسلمان مؤمن نباشد . چه منافقانرا حكم اسلام كنند وليكن مؤمن نباشند . و قوله « أسلمنا » اين از باب افعل است بمعنى الدخول يقال اسلم الرجل اذا دخل في السلم كقولهم أشتى و أصاف اذا دخل في الشتاء و الصيف ، وأصبح وأمسى وأضحى وأعرق و أنجد وأغار وأتهم اذا دخل في‌الصباح و المساء و الضحى ودخل العراق ونجدا و غورا وتهامة چون در اين اوقات آيد يا دراين جايها .ومانند اين بسيار است (وَإنْ تطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ) و اگر طاعت خداى و رسول‌داريد بظاهر و باطن بدل وزبان (لا يَلِتْكُمْ مِنْ أعمالِكُمْ شَيْئاً)از اعمال شما چيزى بنكاهاند و ظلم نكند و جزاء آن باز نگيرد .

ابو عمروو يعقوب‌خواندند «لايألتكم» بالف اعتبار أبقوله « و ماألتناهم من عملهم من‌شيء» يقال ألت يألت ولات يليت لغتان قال الشاعر :

أبلِغْ بَني ثعَلٍ عَنّي مُغلغَلَةً　　جَهْدَ الرّسالَةِ لا ألتاً وَلا كَذِبًا (۱)

وديگران خواندند «لايلتكم» من‌باب لات يليت ليتاًقال رؤبه :

وَلَيلَةٍ ذاتِ نَدىً سَرَيتُ　　وَ لَمْ يَلِتْني مِنْ هَواها لَيْتُ (۲)

(إنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ) كه خداى آمرزنده وبخشاينده است .آنگه ايمان باتحقيق را بيان كرد گفت :

(إنَّمَاالمُؤمِنونَ الَّذينَ آمَنُوابِاللهِ ورَسُولِه ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا) گفت مؤمنان آنان باشند كه خداى را براست دارند و پيغمبر را شك نكنند وجهاد كنند بمال و جان در سبيل خداى (اُولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ) في ايمانهم ايشان راست گويان باشند در ايمانشان نه آنان كه از بيم شمشير ايمان آرنديا بطمع عطا چون اين آيت آمد اعراب بيامدند وسوگند خوردند كه ما مؤمنيم بسرّ وعلانيه بدل و زبان خداى دانست كه دروغ ميگويند آيت فرستاد :

(قُلْ أتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدينِكُمْ)خداى رامى‌بياموزيددين‌خودرا ، وخداى‌تعالى‌غيب آسمان‌وزمين داند و آنچه در آسمان وزمين باشد ورَوَدْ واوبهمه چيزى‌عالم‌است. آنگه گفت :

(يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أنْ أسْلَمُوا) بر تومنّت‌مى‌نهند كه‌اسلام‌آورده‌اندبگو منّت منهيد برمن‌باسلام خود (بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ) بل‌خداى تعالى‌منّت‌نهاد برشما كه‌شمارا‌هدايت كرد بايمان وتمكين وتقويت كرد اگر راست ميگوئيد كه مؤمنيد .

---

(۱) بنى ثعل را خبرده بدرستى نه ازآن‌كه گفتم كم كن ونه دروغ بگوى .

(۲) چه بساشب نمناك با باران‌كه سير كردم وهيچ چيز مرا از هواى‌آن زن‌منع نكرد .

(إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰواتِ و الأَرْضِ) خدای داند غیب و نهانی آسمان و زمین (و اللّهُ بَصيرٌ بِما تَعْلَمُونَ) ابن کثیر بیاء خواند. خدای داناست بآنچه ایشان میکنند وباقی قرّاء بتاء خطاب یعنی خدای داناست بآنچه شما میکنید .

سورة ق

بدانکه این سوره مکّیست ، و چهل و پنج آیت است ، و سیصد و پنجاه و هفت کلمه است و هزار وچهارصدونود وچهارحرفست، وروایت است اززرّ بن حبیش از اُبیّ کعب که رسول ﷺ فرمود هر که او سوره ق بخواند خدای تعالی سکرات وشدائدمرگ برو آسان کند .

سورة ق خمس و اربعون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

قٓ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ (۲) بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقالَ الْكافِرُونَ

سوگند بقرآن بزرگوار بلکه شگفت کردند که آمد آنهارا بیم کننده از آنها پس گفتند کافران

هٰذا شَيْءٌ عَجِيبٌ (۳) ءَإِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ (٤) قَدْ

این چیز شگفتی است آیا چون مردیم و شدیم خاك این بازگشتی است دور بتحقیق

عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ (۵) بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ

دانستیم آنچه‌را کم میکند زمین از آنها و نزد ما کتابی‌است نگهدارنده بلکه تکذیب کردند بحق

لَمّا جاءَهُمْ فَهُمْ في أَمْرٍ مَرِيجٍ (٦) أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها

چون آمدشان پس آنها درکاری شوریده‌اند آیا پس نظر نکردند بسوی آسمان بالایشان چگونه بنا نهادیم آنرا

وَ زَيَّنّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ (۷) وَالْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ

وآراسته کردیم آنرا و نیست مر آنرا از شکافی و زمین را کشیدیم آنرا و افکندیم در آن کوهها

وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۸) تَبْصِرَةً وَ ذِكْرىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

و رویانیدیم درآن از هر جفتی خوش آینده بینشی و پندی است برای هر بندۀ بازگشت کننده

وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ (۱۰) وَ النَّخْلَ

وفروفرستادیم از آسمان آبی‌را با برکت پس‌رویانیدیم بآن بهشتها و دانهٔ درویده و خرما ستان

باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ (۱۱) رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ

قدکشیده که مرآنراست شکوفه برهمه نشسته روزیست برای بندگان وزنده کردیم بآن زمینی مرده را همچنین است

الْخُرُوجُ (۱۲) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ (۱۳) وَ عادٌ

بدرآمدن تکذیب نمودند پیش‌از آنها گروه نوح و اصحاب رس و ثمود و عاد

وَ فِرْعَوْنُ وَإِخْوانُ لُوطٍ (۱٤) وَأَصْحابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ

و فرعون و برادران لوط و اصحاب ایکه و گروه تبع همه‌تکذیب کردندپیغمبرانرا

فَحَقَّ وَعِيدِ (۱٥) أَفَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۱٥)

پس‌حقست.وعید من آیا پس‌عاجز شدیم بآفرینش اول بلکه‌آنها درشکنند ازآفرینش تازه

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ

وبتحقیق آفریدیم آدمی را و میدانیم آنچه‌را وسوسه‌کند بآن نفس‌اورا و ما نزدیکتریم بسوی او از رشتهٔ

الْوَرِيدِ (۱٦) إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ (۱۷) ما يَلْفِظُ

گردن چون فراگیرند فرا گیرندگان از راست و از چپ نشسته بیرون نیفکند

مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱۸) وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ ما

هیچ گفتاری‌جز آنکه نزد اوست نگهبانی‌آماده و آمد بیهوشی مرگ براستی اینست آنچه

كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ (۱۹) وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ (۲۰) وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ

بودی ازآن میگریختی و دمیده شود در صور اینست روز موعود و آمد هر تنی

مَعَها سائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۲۱) لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ

با او راننـده و گواهی بتحقیق بودی در بی‌خبری از این پس برداشـتیم از تو پرده ات را

فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (۲۲) وَ قالَ قَرِينُهُ هٰذا ما لَدَيَّ عَتِيدٌ (۲۳) أَلْقِيا فِي

پس چشم تو امروز تیز است و گفت همنشین او اینست آنچه نزد من‌آماده‌است بیفکنید در

جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ (٢٤) مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ (٢٥)

جهنم هر کفران کنندهٔ عناد کننده را منع کننده مرخیر را تعدی کنندهٔ بشك اندازه را

أَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ (٢٦) قالَ قَرِينُهُ رَبَّنا

آنکه قرار داد با خدا خدایانی دیگر پس بیفکنیدش درشکنجهٔ سخت گفت همدم‌او پروردگارما

ما أَطْغَيْتُهُ وَلٰكِنْ كانَ فِي ضَلالٍ بَعِيدٍ (٢٧) قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ

گمراه نکردم اورا ولیکن بود در گمراهی دور گفت خصمی مکنید نزدمن وبتحقیق‌پیش‌افکندم

إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ (٢٨) ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَما أَنَا بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ (٢٩) يَوْمَ

بسوی شما بوعید بدل‌کرده نشود گفتار نزد من ونیستم‌من بستمکار مربندگان‌را روزیکه

نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ (٣٠) وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ

میگوئیم مرجهنم‌را آیا پر شدی ومیگوید آیا هیچ افزونی‌است وآراسته‌شود بهشت برای‌پرهیزکاران

غَيْرَ بَعِيدٍ (٣١) هٰذا ما تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّابٍ حَفِيظٍ (٣٢) مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ

غیر دور اینست‌آنچه وعده شوید برای هربازگشت نگاهبان هرکه بترسد خداوند را

بِالْغَيْبِ وَجاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ (٣٣) أُدْخُلُوها بِسَلامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ (٣٤) لَهُمْ

به پنهانی و آید بدل انابه کننده درآیند آنرا بسلام اینست روز پاینده مرآنهاراست

ما يَشاؤُنَ فِيها وَلَدَيْنا مَزِيدٌ (٣٥) وَكَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ

آنچه میخواهند درآن ونزد ماست افزونی وچند هلاك‌كردیم پیش‌ازآنها از قرنها که سخت تر بودند

مِنْهُمْ بَطْشاً فَنَقَّبُوا فِي الْبِلادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ (٣٦) إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كانَ

از آنها بکوشش در شهر ها آیا هیچ گریزگاهی‌است بتحقیق دراین یادآوردنی‌است‌برای‌آنکه باشد

لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ (٣٧) وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ وَما

اورا دلی یا فرا گرش داد و اوست گواه وبتحقیق آفریدیم آسمانها و زمین را و آنچه

بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيّامٍ وَما مَسَّنا مِنْ لُغُوبٍ (٣٨) فَاصْبِرْ عَلىٰ ما يَقُولُونَ وَسَبِّحْ

میان‌آنهاست درشش روز و نرسید ما را رنجی پس شکیبا باش برآنچه میگویند و تسبیح کن

بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ (٣٩) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ

بحمد پروردگارت پس از مطلع آفتاب و پیش از غروب و از شب تسبیح کن اورا و عقبهای

السُّجُودِ (٤٠) وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (٤١) يَوْمَ يَسْمَعُونَ

سجده ها و گوش بده روزی‌که ندا دهد ندا دهنده ازمکانی نزدیك روزیکه می شنوند

الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (٤٢) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا

فریاد را بحق این است روز بیرون شدن بتحقیق ما زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما

الْمَصِيرُ (٤٣) يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (٤٤)

بازگشت‌است روزیکه میشکافد زمین از آنها بشتاب این برانگیختنی‌است برما آسان

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ (٤٥) فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ

ما دانا تریم بآنچه میگویند و نیستی تو بر آنها جبرکننده پس پند ده بقرآن آنرا که

يَخَافُ وَعِيدِ (★).

میترسد وعدهٔ عذابرا.

قوله تعالی (قٓ والقرآنِ المَجیدِ) عبدالله عباس گفت «ق»نامی است ازنامهای‌خدا که قسم یاد کرد باو . قتاده گفت نامی از نامهای قرآن است . قرظی گفت افتتاح نامهاست که ابتدایش « ق » باشد چون قدّوس و قادر و قاهر و قریب و قاضی و قابض . شعبی گفت فاتحهٔ سورتست . یزید و عکرمه و ضحّاك گفتند نام کوهی است محیط بگرد زمین از زمرد سبز و خضرت آسمان از رنگ اوست ، و کنارهای آسمان برو نهاده است ، و آنچه بدست

(۱) حق آن است که ق و صاد و نون وسایر حروف معجم قرآن اشاره بموجوداتی بدین نامها نیست و آنها که ق را اشاره بکوهی بنام کوه قاف دانسته یا اثبات کوه بدین نام کرده اما ق را در قرآن اشاره بدان نگرفته‌اند مقصودشان از احاطه آن بزمین احاطه کمر بندی است مانند خط استواء که گرد زمین را فرا گرفته شاید این رشته کوه قفقاز است که از مشرق تا شمال چین امتداد دارد و از مغرب تا شمال اسپانیا به نصف کره زمین‌که خشکی است احاطه‌کرده اما سایر اقاصیص درکوه قاف معتبر نیست مثل آنکه آسمان روی‌آن قرار دارد و از زبرجد سبز است و در معجم البلدان گوید قدما کوه قاف را البرز مینامیدند .

مردمان افتد از سنگ پاره‌های آنست و این روایت ابوالجوزاست ازعبدالله . وهب منبّه گفت ذوالقرنین بکوه قاف رسید پیرامن او کوههای خرد دیداورا گفت توچه کوهی یعنی موکّلان اورا ؟ گفت من کوه قافم گفت این کوههای خرد چیست پیرامن‌تو؟ گفت عروق زمین است و هیچ شهر نسیت از شهرها و إلاّ عرقی از عروق او متّصلست بمن چون خدای تعالی خواهد تا زمین بجنباند مرا بفرماید تا عروق آن زمین بجنبانم (١) گفت یا قاف مرا خبرده بچیزی از عظمت خدای تعالی گفت شأن خدای ما جلّ جلاله عظیمست و از عظمت شأن او کمینه آنست که از پس من زمینی‌است طول پانصد ساله در عرض‌پانصد ساله راه از برف که ازسختی سرما بهری بهری را میکشند اگر آن نبودی من از گرمای دوزخ بسوختمی . گفت زیادکن گفت جبرئیل پیش‌خدای تعالی ایستاده است از ترس‌خدای میلرزد خدای تعالی‌از هرلرزه‌ای که اورا میباشد صد هزارفرشته می‌آفریندپیش خدای تعالی می‌ایستند سر در پیش افکنده‌سخن نیارند گفتن، چون خدای دستوری دهد ایشانرا در سخن گفتن ، گویند لا إله إلاّ الله وهوقوله « يوم يقوم الرّوح و الملائكة صفّاً لايتكلّمون إلاّ من أذن له الرّحمن » يعنى لا إله إلاّ الله . فرّاء گفت شنیدم از بعضی اهل علم که در تفسیر «ق» گفت قضى‌الله ما هوكائن . خدای تعالی حکم کرد بهرچه بودنی است ، ابوبکر ورّاق گفت ای قف عند أمرنا و نهينا ، وقف‌کن عند أمر و نهی ما ، و ازآن تعدّي مکن. وگفتند معنی آنست که قل یا محمّد . أحمد بن عاصم گفت «ق» قربُ الله من عباده في قوله « و إذا سئلك عبادي عنّي فإنّي قريب » ابن عطا گفت أقسم بقوّة قلب حبيبه قسم کرد بقوّت دل رسول صلّى الله عليه و آله چون تحمّل أعباء رسالت کرد « والقرآن المجيد » واو قسم است سوگند خورد بقرآن شریف کریم برخدای تعالی . در جواب این‌قسم علماء خلاف کردند کوفیان گفتند «بل عجبوا» جواب اواست . أخفش گفت‌جواب او محذوف است و تقدیر آنست که و القرآن المجيدلنبعثنّ بحقّ‌قرآن مجید که برانگیزندشمارا وزنده کنند . ابن کیسان گفت جوابش « ما يلفظ من قول » است و گفتند قد علمنا و قسم را لابدّ جواب باید و جواب او آن چیز باشد که مقسمٌ‌علیه باشد وآن بردو ضرب بود یا باثبات باشد یا بنفی ، اگر باثبات بود در جواب او یکی ازچند چیز باشد : لام تأكيد كقوله « فوربّك لنسئلنّهم أجمعين » و «إنّ» ثقيله كقوله « إنّ ربّك لبالمرصاد » یا «إن» خفیفه چنانکه گفت «تالله إن كنّا لفي ضلال مبين» یا«قد» بافعل ماضی کقوله « قد أفلح من زكّيها » و اگر بنفی

(١) زلزله ها دراطراف ونواحی‌کوه بیشتراست وغالباً در این رشته‌کوهی است‌که از مشرق تا مغرب برقديم متصل میباشد یا فروع آن .

باز آید حرفی از حروف نفي باید «ما» یا «لا» یا «لن» کقولهم : و الله ما فعلت ، ولاأفعل ، و لن أفعل ذلك أبداً . أمّا آنچه کوفیان گفتند که «بل» بجواب قسم شاید ، آنرا أصلی نیست ؛ برای آنکه « بل» إضراب را بود وقسم جمله کلامی باشد که بآن جمله را مؤکّد کنند، پس ازقسم تنها بی مُقسمٌ علیه فائده‌ای حاصل نشود . وفائده‌ازکلام‌أوّل حاصل ناشده إضراب نکو نباشد . و قول أخفش در حذف‌جواب قسم نکواست . آنکه گفت (بَلْ عَجِبُوا أنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ) از کلام‌أوّل إضراب کرد و گفت بل شگفت میدارند که بایشان آمد پیغمبری هم از ایشان ترساننده و إعلام کننده هم از حسب ونسب ایشان که اورا دانند و شناسند تاایشان را بقول او سکون نفس باشد و در نفس و اصل او طعنی نتوانند زدن . آنگه گفت کافران میگویند این کاری‌عجب شگفت است . آنگه حکایت قول ایشان کرد وتعجّب ایشـان از بعث و نشور .

(ءَإذامِتْنا و كُنّا تُراباً ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ) گفتند بلفظ استفهام برسبیل استبعاد که چون ما خاك شویم از پس آنکه بمرده باشیم ،در کلام محذوفي هست آنجا بر تقدیر آنکه نرجع بعد ؟ ذلك رجع بعيد ، ما را باز زنده کنند ؟ این‌دوراست و رجع متعدّی باشد ورجوع لازم . آنگه گفت :

(قَدْ عَلِمْنا) ما دانیم که زمین چه نقصان کرده است از ایشان واز گوشت وخون‌ایشان چه مقدار خورده است .وگفتند معنی آنست که ما دانیم که کدام عضو ازایشان بپوسدو کدام استخوان‌بماندبرای آنکه درخبر آمد که ازبني آدم‌همه‌چیز بپوسد إلاّ استخوان دمغزه(۱) وهو العظم الذي عليه الالية ، ودرخبر آمد که تن‌های پیغمبران (۲) و اوصیاء و شهدا نپوسد . سدّي گفت مراد آنست که مادانیم چند کس بمیرند و چند کس بمانند (و عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ) ای محفوظ من الشياطين و بنزدیك ما نوشته است محفوظ و نگاهداشته از شیاطین و ازآنکه

---

(۱) دمغزه ترجمه عصعص است وبعید بنظرمیرسد این‌حدیث صحیح باشد زیرا آنچه دیده شده‌است استخوان عصعص اموات نیز پوسیده بوده . وشاید تاویلی داردکه شرحش مناسب نیست .

(۲) در روایتی آمده است‌که حضرت عسکری علیه السلام استخوان یکی از پیغمبران را از میان انگشتان‌کشیش نصرانی بیرون آورد وقتی‌که باران نیامده بود ومسلمین میرفتند باستسقا وباران نمی‌آمد. اماکشیش با نصاری میرفتند وباران میبارید واین موجب‌گمراهی مردم شد حضرت عسکری برای رفع شبهه ازمردم آن استخوان را بیرون آورد تامردم بدانند این اجابت دعا نه برای تقرب نصرانی است بلکه باحترام آن استخوان است‌که وسیله او بود.

مندرس شود و مغيّر و مبدّل و آن لوح محفوظ است كه جملهٔ كائنات بر آن نوشته‌اند .

(بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ) بل اين كافران حقّ را دروغ داشتند چون بايشان آمد يعنى قرآن (فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ) ايشان در كارى‌اند مختلط و متلبّس . عبدالله عباس گفت مختلف ، و بروايتى ديگر از او منكر . مجاهد گفت ملتبس ، ابن زيد گفت مختلط ، و گفتند فاسد ، و گفتند متغير و اين أقوال متقارب است و أصل او اضطراب و قلق باشد ، يقال مرج أمر الناس ومرج الخاتم . قال الشاعر :

مَرِجَ الدِّينُ فَأَعْدَدْتُ لَهُ مُشْرِفَ الْحَارِكِ مَحْبُوكَ الْكَتَدْ (۱)

و في الحديث «مرجت عهودهم و أماناتهم » وقال أبوذويب :

فَجَالَتْ وَالْتَمَسَتْ بِهِ حَشَاهَا فَخَرَّ كَأَنَّهُ خُوطٌ مَرِيجٌ (۲)

و المرج من هذا ، الّذي هو إرسال الدّوابّ في المرعى لأنّها تختلط و تضطرب هناك و يسمّى الموضع أيضاً مرجاً مرغزار را براى آن مرج خوانند .

(أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَآءِ فَوْقَهُمْ) گفت نمى‌نگرند اينان در آسمان كه ما چگونه بنا كرديم آن را و بياراستيم بستارگان (وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ) ودر او هيچ شكافى نيست والفرج الشقّ و الفرجة أيضاً ومنه الفرج لأنّه السعة بعد الضيق . كسائى گفت ليس فيها تفاوت ولا اختلاف .

(وَ الأَرْضَ مَدَدْنَاهَا) و زمين را بكشيديم و بگستريديم (وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا) و كوهها را بر وافكنديم تا مثقله او باشد براى آنكه مانند كشتى بود بر آب (و أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ) اى من كلّ لون حسن و بر او برويانيديم از هر لون نبات نكو ، و بهيج فعيل باشد بمعنى مفعول ، از بهجت و هى السرور يعنى هر كه دو او نگرد شاد شود .

(تَبْصِرَةً) و تذكير كرديم تا با شما نمائيم و ياد دهيم (لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ) هر بنده تائب را ، و اين تبصره و تذكير است همه‌را وليكن ذكر ايشان كرد براى آنكه ايشان منتفع بودند ، و تفعله از بناء تفعيل باشد ومثله التذكرة والتكملة .

(و نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً مُبَارَكاً) گفت فرو فرستاديم از آسمان آبى مبارك يعنى آب باران (فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ) و برويانيديم بااو بستانها (و حَبَّ الْحَصِيدِ) ودانه كشتى كه بدروند چون گندم وهر دانه كه آن را بقوت بخورند آدميان از هر نوعى ، و حصيد فعيل است

(۱) دين مضطرب وآشفته گشته براى آن اسبى آماده كرده‌ام بلند كاهل و گوشت دوشا ودرهم پيچيده ومحكم .

(۲) در صف تير وشكارى است يعنى شكار چرخيد ومن اعضاى درونى اورا خواستم و تير سوى او افكنده شد كه مانند شاخ درخت چند شعبه بوده .

بمعنى مفعول و « حبّ الحصيد » إضافة الموصوف إلى صفته نيست براى آنكه تأويل آنست كه وحب النبات الحصيد و مثله مسجد الجامع و ربيع الأوّل و حقّ اليقين اى مسجد المكان الجامع وربيع الشهر الأوّل وحقّ العلم اليقين .

(و النَّخْلَ باسِقاتٍ) أى وأنبتنا النخل باسقات أى طويلات ونيز برويانيديم بآب باران درختان خرما درازبالا. عبدالله بن شدّاد گفت راست بالا . حسن بصرى وفرّاء گفتند بسيار بار من قول العرب أبسقت الشاة إذا احملت ومحلّ او نصب است بر حال وروايت كردند كه رسول ﷺ خواند « باصقات » بصاد وصاد وسين متعاقب باشند دربسيارى حروف (لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ) آنرا برى باشد مركّب، ونضيد فعيل است بمعنى مفعول . مسروق گفت درختان بهشت از ساق تا بسر بميوه منظوم باشد و ميوه او ببزرگى بمانند شكم سبوى باشد ، و جويهاى او برروى زمين رود و اينجا در آيت مراد درختان دنياست ومورد آيت تذكير نعمتهاى خداست جلّ جلاله .

(رِزْقاً) أى جعلناها رزقاً ، ونصب اوهم بر مفعول له است أى خلقناها لرزق العباد (و أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً) و زنده كرديم بآن بيابان مرده را يعنى زمين خشك بى نبات را ، و قوله «به» أى بالمطر . أبوهريره گفت چون چندان باران آمدى كه ناودان بشُريدى رسول ﷺ گفتى امسال قحط نباشد . آنگه گفت (كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ) يعنى من القبور همچنانكه بينى كه بباران زمين مرده زنده ميكنيم ونبات ازخاك مى برآريم همچنان مردگان رازنده ميكنيم واز گورها بيرون آريم .

(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ) آنگه براى تسلّى رسول ﷺ گفت پيش ازاين قوم نوح نوح را تكذيب كردند (و أَصْحابُ الرَّسِّ وثَمُودُ وعادٌ و فِرْعَوْنُ وإِخْوانُ لُوطٍ) يعنى قوم او كه برادران نسب بودند .

(و أَصْحابُ الأَيْكَةِ) وقوم شعيب وقصّهاى ايشان برفته است (وقَوْمُ تُبَّعٍ) كه او پادشاه يمن بود ، و تبّع براى آن خواندند كه تبع بسيار داشت و در جاهليّت آتش پرست بودند و پادشاه ايشان اسلام آورد و قوم خود را باسلام خواند وايشان قبيله حمير بودند و اطاعت نكردند و او را تكذيب كردند و قصّه او و قوم او چنانكه دراخبار آمد از محمّد إسحاق وجز او آنست كه چون تبّع آخر و هوأسعد أبو كرب بن ملكى كرب بود آنگه كه ازشرق بيامد راه بر مدينه ساخت و چون آنجا رسيد بر ايشان غارت نكرد وپسرى را از آن خود آنجا رها كرد بخليفتى واو بيمن رفت ،اهل مدينه پسر او را بغدر بكشتند، اوروى بامدينه نهاد بر آنكه مدينه را خراب كند و اهلش جمله را بكشد و مستأصل كند و درختان خرما ببرد اين حيّ

انصاریان چون این حال بشنیدند گرد آمدند و رئیس ایشان آنروز عمر و بن الطله بود من بني عدي بن النجّار ایشان نیز سازکارزار کردند وپیش‌ازآن اهل مدینه مردیرا ازان‌او کشته بودند ودرچاهی انداخته که آنرا ذات تومان گفتند تبّع را آن در دل بود تبّع آنجا آمد و بردر مدینه فرود آمد واهل مدینه بااوکارزارمیکردند واوبا ایشان ،بروز کارزار میکردومردم از هردو جانب کشته می‌شدند و بشب تبّع را و قومش را میزبانی میکردند و طعام میدادند و تبّع را از کرم ایشان بدیع آمد گفت کریم مردمانی‌اند اینان . در آن میانه دوحبر از احبار بني قریظه دوعالم آنجا آمدند و پسران عمروبودند و تبّع را گفتند ما آمده‌ایم‌تا ترانصیحتی کنیم نگرتا این عزم که کرده‌ای ازاهلاك و استیصال این شهرتمام نکنی که خدایتعالی ترااین تمکین نکند و ترسیم که هلاك تووقوم تو دراین باشد که این شهر مهاجر پیغمبریست از قریش که در آخر الزمان بیرون‌آید این جای قرار او باشد. آن‌سخن ایشان دراو گرفت و ازآن‌باز ایستاد و ایشان را حرمت نگهداشت ازمکان عملشان و ایشان اورا با دین خود دعوت کردند اجابت کرد ودردین موسی شد واین بیت‌ها بگفت درآن واقعه :

مابالُ نومِكَ مِثْلُ نومِ الارْمَدِ أرَقاً كأنكَ لاتزالُ تسهّدِ

حَنَقاً على سِبْطَيْنِ حلاّ يثْربا أوْلى لهُمْ بِعِقابِ يومٍ مُفسِدِ

ولَقدْ حلفتُ يَمينَ صِدْقٍ مُوليّاً قَسَماً لعَمْرى لَيْسَ بِالمُترَدِّدِ

إنْ جِئْتُ يثْربَ لا اُغادِرُ وسْطَها عِذْقاً ولا بُسْراً بَيثْربَ يُخلَدِ

حتّى أتاني منْ قُرَيظَةَ عالمٌ حَبْرٌ لعَمْرُكَ في اليَهُود مُسوَّدِ

قال أتوجز عـن قرية مَحفوظَةٍ (۱) لِنَبِيٍّ مَكّةَ مُحتَدِ

---

(۱) این بیت در نسخه خطی من موجود نیست واینجا تصحیف شده وجای‌دیگر بخاطر ندارم ومعنی جمله‌شعر این‌است : ازچه‌خواب‌تومانند خواب‌کسی‌است‌که بدرد چشم‌مبتلا باشد دربیداری گویا توهمیشه شب‌زنده داری . بردو سبط بنی اسرائیل که در یثرب منزل کردند (خشم‌گرفته‌ای) سزاوار آنان است عقاب‌در روزی که آنها را تباه سازد . سوگند خوردم قسم راست و مؤکد بجان خودم و سوگند خورنده تردید ندارد که اگردر یثرب روم یك نهال‌خرما و یك میوه نارس درآنجا نگذارم تا دانشمندی ازبنی قریظه نزد من آمد بسیاردانش و درمیان‌یهود سرور ورئیس بود گفت آیا [شکنجه و عذاب خواهی‌کرد]شهری که خداوند برای پیغمبر مکه نگاه داشته و منزل او است . پس من آنها را عفوکردم اما آنها از عقوبت مطلقاً آزاد نشدند و آنها را برای روز دیگر رهاکردم‌که جاوید خواهد بود . آنها را برای

فَعَفَوْتُ عَنهُمْ عَفْوَ غَيْرِ مُسَرِّبِ
وَ تَرَكْتُهُمْ لِعِقابِ يَوْمٍ سَرْمَدِ

وَ تَرَكْتُهُمْ لِلّٰهِ أَرْجُو عَفْوَهُ
يَوْمَ الْحِسابِ مِنَ الْجَحِيمِ الْمُوقَدِ

وَ لَقَدْ تَرَكْتُ بِها لَهُ مِنْ قَوْمِنا
نَفَراً اُولي حَسَبٍ وَ بَأْسٍ يُحْمَدُ

نَفَراً يَكُونُ النَّصْرُ مِنْ أَعْقابِهِمْ
أَرْجُو بِذاكَ ثَوابَ رَبِّ مُحَمَّدِ

و این ابیات بعضی برفع گفته است و بعضی بخفض ، و عرب این را اقواء گویند واین از جملهٔ عیوب شعر باشد و آن‌پنج نوع‌باشد : اقواء ، اکفاء ، و ایطاء ، و سناد ، و تضمین (۱) و قدما این در شعر بسیار آوردند و عیب نشناخته‌اند برای آنکه شعر بربدیهه گفتندی . چون تبّع در دین جهود رفت وقول آن هردو عالم بشنید ایشان‌را برگرفت وباخود بیمن برد چون بیمن رسید حمیر رها نکردند که درآنجا رود و گفتند توازدین ما برگردیده و در دین‌جهودی رفته و ایشان را دعوت کرد با دین خود ، و گفت ای بیچارگان بدین دین درآئید که این‌دین بهتر از دین شماست . گفتند ما باتو بحکومت آتش رویم و ایشان را آتشی بود بیمن در زیر کوهی که آنرا ثدی گفتند که چون ایشان را با یکدیگر خصومتی بودی‌بآنجا رفتندی این آتش میان ایشان حکم کردی گناهکاران را بسوختی وبی‌گناهان را نرنجانیدی . تبّع گفت روا باشد، براین‌قرار دادند و این دو حبر بیرون آمدند تورات‌حمایل کردند بیامدند و بر ره آن آتش بنشستند و حمیرنیز بدر آمدند و بتانرا همه بیاوردند وتقرّبها کردند آتش ازشقّ آن کوه بیرون آمد وروی برحمیر نهاد و ایشان را وبتان را همه بسوخت و این دو حبر را هیچ‌گزند نکرد ایشان از میان آتش بیرون آمدند بسلامت و تورات‌میخواندند پیشانی‌عرق

---

*خدا رها کردم امید عفو از او دارم در روز حساب از دوزخ افروخته و از قوم خود گروهی آنجا گذاشتم چندتن‌که صاحب نژاد وبشدت وقوت مشهور بودند گروهی‌که پیروزی دنبال آنها باشد و بدان سبب از پروردگار محمد پاداش میطلبم .

( ) اکفا در قافیه اختلاف حرف روی‌است‌که متقارب باشند مانند میم و نون چنانکه اقدام را بـااقران قافیه‌کنند . و ایطاء‌تکرار قافیه است که‌یك‌کلمه بیك‌معنی دردوبیت آورند ،وسنـاد اختلاف در حرکات ما قبل ردف است چنانکه عین بمعنی چشم رابفتح‌عین است‌با حین بکسرحاء قافیه کنندوتضمین در قافیه آن است که‌جمله‌بآن تمام‌نشودکه مگر بشعری‌که‌پس از آن آمده‌باشد . باری ابن هشام صاحب سیره گوید این اشعـار مصنوع است و ابن اسحاق آنـرا ازتبع نقل‌کرده صحیح نیست وخودآنرا در سیره نیاورده است و ظـاهرا تفصیل احوال او همه ضعیف است و بجز آنکه قرآن بر آن دلالت دارد اعتماد نیست .

کرده و آتش با جای خود شد حمیر که آن بدیدند در دین موسی شدند أصل جهودی دریمن ازآنجا افتاد و ایشانرا خانه‌ای بود که آنرا تعظیم کردندی و بنزدیك آن قربانها کردندی و از آنجا آواز بیرون آمدی . این عالمان تبّع را گفتند این شیطانی است که اینان را فتنه میدارد بفرمای تا اینجا بشکافند وآنچه آنجا هست بیرون آرند . بشکافتند سگی سیاه بیرون آوردند بکشتند و آن خانه ویران کردند . ابن درید روایت کرد از أبو حاتم ازریاشی که او گفت أبو کرب أسعد الحمیری‌ازتبابعه بود ایمان‌آوردبه‌رسول ﷺ پیش از آنکه اورابفرستادند به‌هشتصد سال و این بیتها اوراست دراین‌معنی :

شَهِدْتُ عَلىٰ أَحْمَدَ أَنَّهُ رَسُولٌ مِنَ اللهِ بارِی النَّسَمْ

فَلَوْ مُدَّ عُمْرِي إلىٰ دَهْرِهِ لَكُنْتُ وَزِيراً لَهُ وَابْنَ عَمّْ (١)

(كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ) اینان همه پیغمبران را دروغ داشته‌اند (فَحَقَّ وَعِيدِ) وعذاب من برایشان‌واجب شد . این آیت برای تهدیدأهل مکّه فرستاد ، وقتاده گفت خدای‌قوم تبّع را ذم نکرد و او از ملوك یمن بود اوبرفت و لشکر بمکّه برد تا کعبه‌را ویران کند او را گفتند این خانهٔ خدای است و خدای این خانه را نگاهدارد و حرمت این خانه فرو مگذار بشنید و کاربست و احرام گرفت ودر مکّه شد و کعبه را جامه‌پوشانید واو اوّل کس بود که کعبه را جامه پوشانید .

(أَفَعَيِينا بِالْخَلْقِ الأَوَّلِ) گفت ما فرو ماندیم بخلق اول ؟ صورت استفهام است و معنی جحد ، یعنی فرو نماندیم ومعنی آنکه چون ما بخلق اول فرونماندیم که از ناچیزچیز کردیم اولی و أحری که بخلق دوم که اعادتست فرو نمانیم (بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ) بل‌ایشان درلبس‌وپوشیدگی‌اند ازخلق نووآن بعث ونشور است‌یعنی شاکّنددر او .

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ) ما آفریدیم‌آدمی را (وَنَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ) و دانیم که نفس او اورا چه وسوسه کند و در دل چه اندیشه دارد و اسرار و ضمایر او دانیم (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) و ما بدو نزدیکتریم از رگ گردن او . ورید رگی باشد میان حلقوم و علباوان (٢) قال الشاعر :

(١) گواهی میدهم بر احمدکه او فرستادهٔ خداوند شکافندهٔ بذرها است اگر عمر من تاروزگار او برسد وزیر و پسرعم او باشم .

(٢) علباوان بصیغه تثنیه واحد آن علبا دورباط محکم است در دوطرف گردن .

فقَرَّبَ لِلْفِخارِ مُجاشِعِيّاً إذا ما جاشَ انْتَفَخَ الوَرِيدُ (۱)

و اضافت حبل با ورید برای اختلاف لفظ کرد کقوله حندس الظلم واین مثلی است که خدای زددرعلم او باحوال آدمی برسبیل تشبیه ومبالغه .

(إذْ يَتَلَقَّى المُتَلَقِّيانِ) عامل در ظرف «أقرب» است ، آنکه که تلقّی و تقبّل کردند آن دو فرشته موکّل که خدای تعالی ایشان را بر آدمی موکّل کرده است دو بروز ودو بشب تا احوال آدمی دانند وافعال او بنویسند ، با آنکه خدای تعالی عالمست بآن، إلزام حجّت را تا حجّت براو موجّه بود آنکه یك فرشته برطرف راست اوحسنات نویسد و یك فرشته بر چپ او سیّئات نویسد . اگر گویند چرا قعید گفت و قعیدان نگفت بصریان گفتند أراد عن الیمین قعید وعن الشمال قعید فاکتفى بذکر أحدهما عن الاخر کقول الشاعر :

أنتَ بِما عِنْدَنا ونَحْنُ بِما عِنْدَكَ راضٍ وَالرَّأيُ مُخْتَلِفُ (۲)

و راضیان نگفت برای آنکه تقدیر آنست انت بما عندنا راض ، و قال الفرزدق :

إنّي ضَمِنْتُ لِمَنْ أتاني ماجِنٌ وَأبي وَكانَ وَكُنْتُ غَيْرَ عَذَوَّرِ (۳)

ولم یقل عذوّرین. [قعید] فعیلست بمعنی فاعل کالعلیم والقدیر .و کوفیان گفتند بقعید قعود خواست برای آنکه ردّ کرد با جنس واحد بجای جمع بنهاد چنانکه رسول که در تثنیه و جمع وواحد بیك لفظ بودقال الله تعالى «أنا رسول ربّ العالمین» في حکایته عن موسی وهارون علیهما السلام ولم یقل: رسولا ، قال الشاعر في الجمع :

ألِكْنِي إلَيْها وَخَيْرُ الرَّسُو . . . لِ أعْلَمُهُمْ بِنَواحِي الخَبَرِ (٤)

أرادوا خیر الرّسل حضرت أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب صلوات الله وسلامه علیه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت جای این دوفرشته بر گوشه‌های دهن آدمی است (٥) و زبان او

(۱) برای مفاخرت مردی ازطائفه مجاشع پیش آورد که چون خشم میگرفت رگ گردنش برافراخته میشد .این بیت بوجه دیگر نیز دیده شد .

(۲) تو بآنچه پیش ماست خرسندی و ما هم بدآنچه نزد تست با آنکه رأی ما برخلاف یکدیگر است .

(۳) ماجن خوشروی ومزاح است برخلاف عذور بتشدید واو که ترشروی باشد یعنی من وپدرم پیش مهمان که نزد ما آید گشاده روی بودیم نه بدخوی .

(٤) مرا بسوی او فرست که بهترین پیغام برندگان کسی است که بتفاصیل خبر آگاه‌تر باشد.

(٥) این روایت دلالت دارد بر آنکه اجسام مجردند بی‌ماده که جای بر غذا تنگ نمی‌کند*

قلم ایشانست و آب دهنش مداد ایشان و آدمی خوض میکند درآنچه اورا بکار نیست وازخدای و از ایشان شرم نمیدارد . ابو امامه روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت کاتب حسنات بردست راست مرد باشد وکاتب سیئات بردست چپ مرد .وکاتب حسنات امیراست بر کاتب سیئات چون مرد حسنتی بکند کاتب حسنات یکی را ده نویسد وچون سیئتی کند کاتب سیئات خواهد تا بنویسد کاتب حسنات که امیر است گوید رها کن اورا . باشد که پشیمان شود واستغفاری کند پس یك دو ساعت رها نکند که بنویسد تا هفت آنگه یکی را یکی بنویسند حسن گفت این فرشتگان ازمرد دور نشوند الادروقت قضاءحاجت و در وقت خلوت (١) . أبو الجوزاء ومجاهد گفتند همه چیز بروی نویسند تا ناله او در وقت بیماری . عکرمه گفت هیچ بر او ننویسند إلاّ آنچه براو ثواب وعقاب باشد ازطاعت ومعاصی، وبعضی دیگر گفتند همه چیزی بنویسند آنگه مباحات ازاو وضع کنند ابوهریره و انس روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هیچ صحیفه برخدای تعالی عرض نکنند که در اول وآخر اوطاعتی و خیری باشد الا خدای تعالی گوید من تمامی بآنچه در میان این دوطرفست بدو بخشیدم . أنس روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله گفت خدای تعالی دوفرشته بر بندۀ مؤمن موکّل کرد تا عمل او بروی نویسند(٢)چون بنده راوفات رسد فرشتگان گویند بار خدایا آن بنده‌ای که ما موکّل اوبودیم فرمان یافت . چه فرمائی بآسمان شویم ؟ حق تعالی گوید آسمان تمام مملوّ است ازفرشتگان گویند بار خدایا بزمین فرو شویم ؟ گوید زمینها مملوّ است از فرشتگان من . گویند بارخدایا کجا فرمائی ؟ گوید بر سر گور آن بنده مقام کنید (٣) و تسبیح و تهلیل گوئید و ثوابش براو می‌نویسید تا بروز قیامت .

(ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) گفت هیچ سخن نگوید إلاّ وبنزدیك

وصورمجرده چنین‌هستندچنانکه مادر ذهن چیزهای‌فراوان تصورمیکنیم وآنها یکدیگر را محو وباطل نمی کنند .

(١) قول حسن حجت نیست ودر خلوت وقضاء حاجت هم‌کسی که معصیت کند نوشته میشود .

(٢) این دو فرشته نظیرقوه عقلیه نظریه و عملیه استکه انسان ازسایر افراد حیوان بدان ممتاز است حیوان نه ادراك کلی و مجرد میکند و نه حسن‌وقبح افعال را تشخیص میدهد . وانسان بقوه‌نظری خداوند و پیغمبر و معارف الهی را می‌شناسد و ایمان میاورد وبقوه عملیه مسئول اعمال خویش میشود و قلم تکلیف براو نهاده‌است ودرجای دیگرفرموده«اقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً» و دراینجا دو فرشته را برای ضبط وحساب مأمور فرمود و هردو صحیح است .

(٣) تاروح او جاودان باقی است دو فرشته مدبر دو قوه نگاهبان اویند .

آن نگاهبانی بیجارده (۱) . عتید معتد باشد فعیل است بمعنی مفعول ، قال الشاعر :

لَئِنْ كُنْتَ عَنِّي فِي العِيانِ مُغَيَّباً فَذِكْراكَ عِنْدي فِي الفُؤادِ عَتِيدٌ (۲)

و عرب معاقبه کند میان تاء ودال فیقول أعددت و اعتدت ، و هَرَدَ و هَرَتَ .

(وَجاءَتْ سَكْرَةُ المَوْتِ بِالْحَقِّ) گفت آمد سختی مرگ بحق . سکرت مستی باشد مراد شدّت و غمرتست و حیرت بمانند مستی که بردل و عقل آدمی غالب شود « بالحقّ » قیل بالحقیقة ، براستی و درستی ، وقیل بالحقّ من أمر الاخرة ، یعنی آمد تا آدمی را کار آخرت محقّق کند چه او در شك میبود از بعث ونشور واز آنچه اورا خبر دهند از ملاقات فرشتگان و سؤال و عذاب گور و مانند این ، آنگه که مرگ پیدید آید فرشتگان بر او ظاهر شوند او را علم ضروری حاصل شود فذلك قوله « و جاءت سكرة الموت بالحقّ » و گفتند بحقّ آن خواست که مآل امر آدمی باشد از سعادت و شقاوت برای آنکه آن مشکوکست چون مرگ آید محقّق شود . و عبدالله مسعودخواند « و جاءت سكرة الحقّ بالموت » على التقديم و التأخير . یك تفسیر آنکه سکره الله بالموت برای آنکه حق نامی است ازنامهای خدایتعالی على اضافة الفعل إلى فاعله و گفتند بحقّ یقین خواست یعنی سکرة حقّ آنگه آنرا تفسیر کرد بموت . أبو وائل گفت چون ابو بکر بدرمرگ رسیدعائشه بر بالین او بود میگریست این بیت بتمثیل بگفت :

لَعَمْرُكَ ما يُغْنِي الثَّراءُ عَنِ الفَتَى إذا حَشْرَجَتْ يَوْماً وَضاقَ بِهِ الصَّدْرُ (۳)

أبوبکر گفت یا بنیّه چنین مگوی و لیکن بگوی « و جاءت سكرة الحقّ بالموت »

(ذٰلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ) اینجا قول مقدّر است و التقدير فيقال له ذلك ما كنت منه تحيد ، عندآن حال اورا گویند این آنست که تواز او میگریختی ، والحيد الميل يقال حاد عن كذا إذا مال عنه قال طرفة :

أبا مُنْذِرٍ رُمْتُ الوَفاءَ فَهِبْتَهُ وَحِدْتَ كَما حادَ البَعِيرُ عَنِ الدَّحْضِ (٤)

---

(۱) یعنی آماده و مهیا باشد .

(۲) اگر درنظر از من پنهانی یاد تو پیش مندر دل حاضر است .

(۳) مال فراوان بحال مرد سودی ندهد وقتیکه نفس در سینه به پیچد و سینه بآن تنگ شود .

(۴) ای ابا منذر من توقع وفا داشتم و آنرا میخواستم اما تو از آن ترسیدی و برگردیدی چنانکه شتر از لغزشگا دور میگردد. نعمان فرمان کشتن طرفه راصادر کرده بود واورا کشتند .

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذٰلِكَ يَوْمُ الوَعِيدِ) گفت ودر صور دمند آنروز روز وعید باشد یعنی روز قیامت (وَجَآءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ) فردای قیامت هر کس که میآید بااو سائقی باشد که اورا میراند چنانکه شتر را میرانند بعرض گاه ، و گواهی میدهد بآنکه او کرده باشد در دنیا از خیر وشرّ . و ضحّاك گفت سائق از فرشتگان باشد ، و گواه هم از اوباشد اندام او که براو گواهی دهد . عبدالله عباس گفت سائق فرشته باشد و گواه عمل او باشد .دیگران گفتند هم سائق وهم گواه فرشتگان باشند (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ) اینجا هم قول مضمر است و تقدیر آنکه فیقول له خدای تعالی او را گوید تو از این غافل بودی ما پوشش برداشتیم (١) تا آنچه بخبر می‌شنیدی بعیان بدیدی و مراد بکشف غطاء آنست که آنچه معدوم بود در وجود آوردیم [و آنچه در کتم عدم بود (٢) بصحرای وجود آوردیم] بمنزلت آن چیزی که در پوشش باشد ظاهر گردانند (فَبَصَرُكَ اليَوْمَ حَدِيدٌ) چشمت امروز تیزاست یعنی شك نکنی در آنچه دیدی وشك داشتی ، و این بر سبیل تعییر و تعنیف فرمود . مجاهد گفت معنی آنست که تیز بنگر ونیك بنگر بزبانهٔ ترازو تا بجانب حسنات میرود یا بجانب سیّئات و درست آنست که اوّل گفتیم که مراد به بصر علم است ، و آیت عام است در جمله آنچه او آنرا منکر بود ،وعاصم الجحدری خواند « لقد كنت» بکسر تاء و کسر کاف ضمیر در آیت ، ردّاً إلى النفس .

(وَقالَ قَرِينُهُ) قرین او گوید یعنی فرشته موکّل (هٰذا ما لَدَيَّ عَتِيدٌ) این آنست که بنزدیك من نهاده وبیجارده بوده‌ای ،اشاره بدیوان عمل اوست ای معدّ محفوظ . مجاهد گفت معنی آنست که این آنست که تومرا برو موکّل کردی امروز اورا باز سپردم و بدین قول اشاره

---

(١) ظاهر کلام آن است که چون در دنیا بود احوال آخرت و دو فرشته سائق و شهید با او بودند اما پرده‌ای درمیان بود نمی‌دید و برحلت ازاین جهان پرده برداشته‌شد و آنچه مخفی بود ظاهر شد، شهید فرشته‌ای است مناسب قوه نظریه ،وسائق نظیر قوه عملیه .

(٢) در عدم چیزی نیست و معدوم آن است که نباشد اما کشف آن است که چیزی موجود باشد وپنهان پس تاویل عبارت قرآن بدین وجه خلاف ظاهر است ،و تاویل قرآن برخلاف ظاهر آنجا جائز است که حمل برظاهر محال باشد و بنظر مؤلف محال میرسید که آتش و فرشتگان سائق و شهید واحوال آنها وقتی که انسان زنده است موجود باشند واو نبیند از این جهت تأویل کرده است بموجود کردن معدوم .اما بنظر بعضی محال نیست چیزی از أحوال قیامت که ما نمی‌بینیم اکنون موجود باشد چنانکه پیغمبر (ص) بهشت و دوزخ را دید و سایر مردم نمی‌دیدند .

به بنده باشد .

(أَلقِيا فِي جَهَنَّمَ) گفتند خطاب با قرین است و بامالك، گوید هردورا: که دست یکی دارید و هردو اورا بدوزخ اندازید . بعضی دیگر گفتند که خطاب بامالك است تنهاجز که کلام عرب بر اینست که خطاب کنند بایك کس بلفظ تثنیه یقول العرب : ویلك ارحلاها و أجراها(۱) وخذاه وأطلقاه . وخطاب بیشتر براینست خليلي وصاحبي .

وَقِفانَبْكِ مِنْ ذِكْرَى حَبيبٍ وَمَنْزِلِ

قِفا وَدِّعا نَجْداً وَمَنْ حَلَّ بِالْحِمى وَقَلَّ لِنَجْدٍ عِنْدَنا أَنْ يُوَدَّعا(۲)

و مانند این بسیار است . فرّاء گفت سبب اینست که کمتر ینهٔصحبت ایشان سه کس باشند راکبی وقائدی و سائقی پس‌ما دام خطاب بادو باشد هریکی را ، آنکه آنجا نیز که یکی بود این عادت بود . و قال امرؤ القيس : « خَلِيلَيَّ مُرّابِي عَلى أُمِّ جُنْدَبِ »

وقال :

فَإِنْ تَزْجُراني يَابْنَ عَفّانَ أَنْزَجِرْ وَإِنْ تَدَعاني أَحْمِ عِرْضاً مُمَنَّعاً (۳)

و بعضی دیگر گفتند پنداری خطاب بر تکرار است برای تأکید ألق ألق فقال ألقيا تثنیه بجای تکرار بنهاده، آنکه امر دو بایست، مأمور دو کرد . بعضی دیگر گفتند کلام بر حقیقت خود است و خطاب با دو کس است و آن دو فرشته موکّلند که ذکر ایشان رفت في قوله « إذ يتلقّى المتلقّيان » و گفتند با سائق و شهید است که ذکر ایشان در پیش برفت ، گفت دردوزخ اندازید (كُلَّ كَفّارٍ عَنيدٍ) هرکافری معاند را. کافر عامّست بر همه افتد و گفتند برای آن کفّار گفت یعنی آنکه درکافری بلیغ‌تر باشد ،و گفتند برای آن عنید بااو پیوست که کافر باشد که عنید نباشد واو از عنود و ستیهیدن است ، و در تفسیر أهل البيت عليهم السلام آمد ألقيا خطابست با محمّد و علي که فردادر قیامت بیایندو در صراط بایستند و با دوزخ مقاسمه کنندو رسول صلى الله عليه وآله این کار تفویض کرده باشد با أمير المؤمنين علي تا او دوزخ را همی گوید : «هذا لي وهذا لك خذيه فإنّه من أعدائي و ذريه فإنّه من أوليائي »این ترا و آن مرا این را بگیر

---

(۱) یعنی پالان بر ناقه نهید و او را برانید .

(۲) بایستید و از نجد خدا حافظی کنید و از آنکس که در این قرقگاه منزل کرده. نزد ماکم است کسی که با نجد خدا حافظی کند .

(۳) اگرمرا زجر کنی ای پسر عفان من تحمل زجر میکنم و اگرمرا وا گذاری از آبروئی که هرگز کسی بدان تعرض نخواهد کرد حمایت میکنم.

که از دشمنانست وآن را دست بدار که از دوسنانست پس خطاب باهر دو است خدای تعالی فردای قیامت ایشانرا گوید ألقیا در اندازید هر کفّاری عنید را در دوزخ . گفتند : کلّ کفّار بنبوّة محمّد عنید لولایة علی بن أبي‌طالب و دلیل تأویل حدیث حارث همدانیست که او وقتی گفت أمیرالمؤمنین را یا أمیرالمؤمنین من از دو جای میترسم یکی ازسکرات موت ویکی‌از سر دوراه که در این دوجای خطراست ، أمیرالمؤمنین اورا گفت :

يا حارَ هَمْدانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِي ... مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنافِقٍ قُبُلا
يَعْرِفُني طَرْفُهُ وَ أَعْرِفُهُ ... بِنَعْتِهِ وَ اسْمِهِ وَ ما فَعَلا
وَ أَنتَ عِنْدَالصِّراطِ مُعْتَرِضي ... فَلا تَخَفْ عَثْرَةً وَ لا زَلَلا
أَقُولُ لِلنّارِ حِينَ تُوقَفُ لِلْـ ... ـعَرْضِ ذَرِيهِ لا تَقْرَبِي الرَّجُلا
ذَرِيهِ لا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ ... حَبْلاً بِحَبْلِ الوَصِيِّ مُتَّصِلا (۱)

گفت اندیشه مدار که هیچ کس نباشد از مؤمنان ومنافقان وإلاّ مرا دراین هر دوجای بینند و مرا بشناسند ومن اورا بشناسم ، و أمّا تو بنزدیك من آئی بر صراط من تورا از دوزخ حمایت کنم و گویم رها کن اورا که‌رسن اوبرسن ماپیوسته است .وظنّ چنانست که حدیث‌قسمت بهشت ودوزخ پیش ازاین رفته است .

(مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ)منع کننده‌خیراست‌یعنی‌زکوة‌نداده است،این‌صفت کفّارعنیداست،«معتد»یعنی‌ظالمی‌است‌مریب‌شکّاکی‌متّهمی.(أَلَّذِي جَعَلَ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ)

آنکه گفت با این همه مشرك بوده است و باخدای تعالی خدایان فرا داشته است و معبودان پرستیده (فَأَلْقِياهُ فِي الْعَذابِ الشَّدِيدِ) او را در عذاب سخت فکنید . بعضی دیگر گفتند آیت در ولید مغیره آمد و قوله « منّاع للخیر » مراد آنست که پسران برادرش رامنع کرد از آنکه در اسلام در آیند و گفت اگر شما در دین محمّد روید من هر گز با شما خیر نکنم .

(۱) گرچه ترجمه این ابیات را مؤلف آورده مانیز تبرك کنیم و پاره الفاظ بیت‌که در ترجمه کتاب متروك مانده بیاوریم : ای حارث همدانی هرکس درگذرد و بمیرد مرا می بیند روبروی خود خواه مؤمن و خواه منافق. دیده او مرا میشناسد ومن‌هم او را می شناسم بصفت و اسم و کردارهای او . توای حارث نزدیك صراط پیش من‌بیائی، پس از لغزش وسقوط باك مدار بآتش میگویم هنگامی‌که‌برای نشان دادن بمردم آنرا نگاهدارند ای آتش حارث را رها کن و نزدیك او مشوکه ریسمان اوبریسمان جانشین پیغمبرپیوسته است. کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را سید حمیری بشعر آورده است .

(قالَ قَرِينُهُ) گويد قرين‌او. مفسّران گفتند شيطان را خواست كه او بقيامت تبرّى كند از أتباع خود و گويد (رَبَّنا ما أَطْغَيْتُهُ) بارخدايا من اورا طاغى نكردم (وَلكِنْ كانَ فِي ضَلالٍ بَعِيدٍ) بود در گمراهى دور از حق و گفتند مراد بقرين‌فرشته است كه‌بنده بقيامت گويد من از كجا ايمنم كه فرشته زيادتى بر من ننوشته است ؟ فرشته گويد بارخدايا من براو ظلمى و طغيانى نكردم او در ضلال بوده ، وگفتند مراد بقرين اوداعى اوست كه اورا دردنيا دعوت كرده باشد باكفر و مذاهب باطل فردا گويد منش اكراه نكردم وطاغى بنكردم او خود ضالّ بود ، ايشان دراين مناظره باشند .

خداى تعالى گويد (لا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ) گويد خصومت‌مكنيد بنزديك من(وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) ومن تقديم كرده‌ام آيات واخبار متضمّن وعيد رابشما و إعذار وإنذار كرده وحجّت انگيخته .

(ما يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ) آن سخن كه من گفته‌ام آنرا بدل نكنند گفتند آن سخن آنست كه گفت «لأملأنّ جهنّم من الجنّة و الناس أجمعين » و گفتند جمله آيات وعيد است وخبرها كه داد كه هركه كافر شود وفاسق سزاى او دوزخ است إلاّ كه ايمان آرد و توبه كند ،ويا من‌بفضل ازاوعفو كنم‌اگر كافر نباشد (وَما أَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ) ومن‌بربندگان هيچ ظلم نكنم كه ايشان را عقوبتى كنم نه‌بجرمى كه ايشان كرده باشند يا عقوبت بيش از جرم ايشان كنم يا حقّ ايشان ازايشان بازگيرم ويا ايشان را بناحق بگيرم .

آنكه گفت اين‌آنروز باشد كه ما گوئيم دوزخ راكه پرشدى (هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ) و دوزخ گويد زيادتى‌هست؟ « يوم نقول » عامّه قرّاء بنون خواندند على إخبار الله عن نفسه على وجه التعظيم و نافع خواند و ابوبكر عن عاصم بياء خبراً عن الغايب اعتباراً بقوله تعالى « قال لاتختصموا لديّ » و حسن بصرى خواند «يقال » على الفعل المجهول واين سؤال‌را وجواب رادووجه‌باشد :يكى آنكه خطاب باخازنان دوزخ باشد و ليكن حوالت با دوزخ كرد على سبيل التوسّع ، و دوّم آنكه بروجه تهديد وتنبيه باشد كافرانرا وبرحقيقت اينجا سؤال و جوابى نباشد ، يعنى اين حال‌چنان محقّق است كه اگر دوزخ اهل جواب‌باشد ازاو سؤال كنند جواب دهد (۱) كه « هل من مزيد » چنانكه بيان كرديم في قوله تعالى «ائتيا

(۱) اين سخن از مؤلف تاويل قرآن‌است برخلاف‌ظاهر و چنانكه‌گفتيم تاويل قرآن جائز نيست مگر ظاهر آن محال باشد و سخن گفتن آتش دوزخ محال نيست مگرآنكه موجودات آخرت راقياس بدنياكنيم وگوئيم چون آتش دردنيا سخن نميگويد در آخرت هم نميگويد و اين‌قياس‌صحيح نيست .

طوعاً أو كرهاً قالتا أتينا طائعين » در ذکر آسمان وزمین . آنکه في قوله « هل من مزید » دو قول گفتند : یکی آنکه صورت استفهام است و مراد جحد . والمعنی مامن‌مزید ، و قولی‌دیگر آنکه استزادت است و بر حقیقت زیادت میخواهد . امّا خبر انس و ابوهریره و عبدالله عباس و دگر راویان که در این آیت گفتند خدای تعالی بفرماید مستحقّان دوزخ را از کفّاروفسّاق بدوزخ میرانند و فرو میکنند بدوزخ ودوزخ ایشان را فرو میخورد واستزادت میکند وزیادت میخواهد « فیضع الجبّار قدمه علیها » خدای تعالی قدم خود در دوزخ کند دوزخ پرشود و باهم جهد و متقاصر شود و گوید قطٌ قطٌ بس‌بس تا چنان شود که در اوجای سوزنی‌نباشد. این خبریست منکر الظاهر برای آنکه اقتضای جسمیّت میکند و بلفظ دیگر آمد « یضع الجبّار رجله فیها » أمّا ما را در این خبر دوطریق است : یکی آنکه اعتداد نکنیم و گوئیم از اخبار آحاد است که ایجاب علم نکند ، و آنچه ما را بأدلّه قاطع‌درست شده باشد آن رهانکنیم بخبر واحد و إمّا آنکه آنرا تأویلی کنیم موافق لغت‌بروجهی که در او تشبیه و تجسیم نباشد و گوئیم‌روا باشد که مراد بقدم گروهی باشند که خدای ایشان را تقدیم کند بمعنی امر یقال تقدّمت في کذا أي أمرت به‌قومی که خدای تعالی فرماید که ایشانرا برسری(١)بدوزخ برند که دوزخ ازایشان پرشود و عرب هرمتقدّمی را قدم خواند قال الله تعالی « أنّ لهم قدم صدق عند ربّهم» أي أعمالاً قدّموها قال الشاعر:

قَعَدَتْ بِهِ قَدَمُ الفِخارِ و عَرَّدَتْ أَسْبابُهُ مَرْفوضَةٌ مِنْ حالِقٍ (٢)

و این تأویل بعینه حکایت کردند از نضر بن‌شمیل و خلیل بن أحمد . عبدالله مبارك گفت مراد بقدم قومی‌اند که در سابق علم خدای برفت که ایشان اهل دوزخ‌اند برای‌آن قدم‌خواند ایشان را که در متقدّم علم رفته بود یعنی فیما لم‌یزل خدای تعالی از ایشان شقاوت شناخت واصرار بر کفر . و اوزاعی‌این خبر بکسر قاف روایت کرد «قِدمَه» أي مَنْ خَلَقَه في‌قدیم الأیّام ، آنانرا که در قدیم‌الأیّام آفرید . وهب گفت که مراد قومی‌اند که خدای تعالی ایشان را بیافرید پیش ازآدم سرهای ایشان بمانند سرهای سگان و گرگان ، و دگر أعضای ایشان چون أعضای بنی آدم ایشان همه کافر بودند وعدد ایشان جز خدای تعالی نداند برای آن قدم خواند ایشان را که خلق ایشان بخلق آدم متقدّم بود . أما لفظ رِجل معروفست در کلام عرب استعمال او در جماعت ویقال جاءني رِجل من الناس و مرّت بی رِجلٌ من الجراد

---

(١) بمعنی بعلاوه (٢) کاری که سرفرازی اوباشد نکرد و او را بجای‌خود نشانید ووسائل‌او ازبلندی بزیر افتاد .

قال الشاعر :

فَمَرَّ بنا رَجلٌ مِنَ النّاسِ وَانْزَوَى إِلَيْهِمْ مِنَ الحَيِّ اليَمانِينَ أَرْجُلُ

كَتائِبُ مِنْ عَكٍّ وَلَخْمٍ وَحِمْيَرٍ عَلَى ابْنِ نِزارٍ بِالعَداوَةِ أَجْفَلُوا (۱)

دلیل دیگر براین آنست که در آخر این حدیث آمد « ولایظلم الله من خلقه أحداً » این دلیل آن باشد که مراد ازاین‌حدیث و ذکر قدم دراو خلق است .

(وَأُزْلِفَتِ الجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ) و نزدیك بکنند بهشت متّقیان را تا پیش از آنکه دراو روند ببینند چنانکه دورنباشد ازیشان .

(هَذا ما تُوعَدُونَ) ای یقال لهم وگویندایشان رااین‌آنست که شما را وعده میدادند (لِكُلِّ أَوّابٍ حَفِيظٍ) برای هر باز آینده و نگاه دارنده یعنی هرتوبه کاری که پس از توبه خود را نگاه‌دارد ، تا چیزی نکند که توبه اورا خللی بود . و گفتند مراد باوّاب تسبیح کننده است من قوله «یاجبال أوّبی معه » واین‌قول عبدالله عباس است . وعطا ومجاهد گفته‌اند آن باشد که‌درخلوت عذر گناه خود بسیار کند واز آن توبه کند . وگفتند آن باشد که بدل‌با خدای گریزد . و «حفیظ» ، عبدالله عباس گفت آن باشد که گناه خود یاد میدارد تا از آن توبه کند ، و گفتند مراد آنستکه نگاه دارد آنچه خدای باو سپرده باشدآن تکلیف . ضحّاك گفت آنکه خود رانگاه دارد و تعهّد کند . عطاء گفت آنکه خدای را ورضای خدایرا نگاه دارد . واین أقوال‌متقاربست .

(مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالغَيْبِ) محلّ او محتمل است دو وجه را از اعراب . یکی جرّ بر صفت أوّاب و یکی رفع بر خبر مبتداء محذوف أي هومن‌خشي الرحمن بالغیب ، گفت اوآن باشد که از خدای بترسد در غیبت مردمان ، آنجا که کس حاضر نباشد ازمردمان که اورا شرم یا ترس باشد از اواودست بدارد ازمعصیت ، اومعنی است بآیة(۲) (وَجاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) ودلی آرد توبه‌کننده وباز آینده . سدّي و ضحّاك گفتند في الخلوة . حسن گفت چون در ببندد و پرده فرو گذارد . و گفتند « بقلب منیب » مقبل إلی طاعة الله ، روی بطاعت خدای کرده و بعضی نحویان گفتند «من خشي الرحمن »مبتداست وقوله « ادخلوها » در جای خبر او است و التقدیر من خشی الرّحمن بالغیب یقال لهم :

(۱) گروهی مردم برما گذشتند و گروهی از قبایل‌یمن بدانها پیوستند وچند دسته‌لشکر ازطائفه عك ولخم وحمیر برفرزند نزار تاختند بدشمنی .

(۲) یعنی مقصود ازاین آیه اوست.

(أُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ) گویند ایشان را که در بهشت روید ایمن بسلامت گفتند معنی سلام سلامتست و گفتند بسلام من الله و ملائکته . و گفتند بسلامة من زوال النعم و حلول النقم (ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ) آن روز جاودانی است که آن روز را شب نباشد .

(لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ) ایشان را باشد یعنی اهل بهشت را آنچه خواهند وآرزو کنند و تمنّا بود ایشان را (فِيهَا) در بهشت (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) و بنزدیك مازیادت باشد از آنچه بر دل و خاطر ایشان گذر نکند وراه ندانند ونبرند بآن .

(وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ) آنکه گفت که بس ما هلاك کردیم پیش ایشان از گروهی که ایشان بقوّه وشوکت ازاینان سخت‌تر بودند (فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ) عبدالله عباس گفت معنی آنست که اثر کردند در زمین . مجاهد گفت برفتند ضحّاك گفت بگردیدند مؤرّج گفت دور برفتند، و اصل کلمه ازنقب استوآن سوراخ کردن باشد ، و تنقیب تفتیش بود ودرمعنی تباعد . امرؤ القیس گفت :

لَقَدْ نَقَّبْتُ فِي الْآفَاقِ حَتَّىٰ رَضِيتُ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْإِيَابِ (۱)

حسن خواند « فَنَقَبوا »بتخفیف . وسلمی ویحیی بن یعمر خواندند « فَنَقِّبوا »بکسر قاف و تشدید علی لفظ الأمر علی وجه التهدید و الوعید أی سیروا في الأرض فانظروا (هَلْ مِنْ مَحِيصٍ) درجهان بگردید و بنگرید تاهیچ‌خلاص باشد شمارا از هلاك و ازمرگ‌وازعقاب خدای تعالی .

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ) گفت در این که رفت یاد دادنی و یادکردنی است آنرا که دل باشد . یعنی آنرا که عقل باشد کنایت کرد ازعقل بدل برای آنکه دل محلّ عقل است و مثله قوله « لینذر من کان حیّاً » تا به‌ترساند آنرا که او زنده باشدمراد آنست که اورا که علمی وذکری وفکری باشد چه آنکه نه‌چنین باشد دل او بی‌بر باشد بمثابت آن باشد که خود دل‌ندارد . قتاده گفت هر که دلی‌زنده دارد . شبلی گفت‌دلی حاضر فرمانهای خدای را که یکساعت ازو غافل نباشد . قتاده هم گفت قلب مستقرّ لاینقلب عن‌الله في‌السرّاء و الضرّاء دلی ناگردیده و اگرچه از صفت قلب تقلّب است ولیکن این دلی باشد مستقرّ از خدای بر نگردد (أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) یا بیندازد گوش و او حاضر باشد یعنی گوش با قرآن کند . یقول العرب : ألق إليّ سمعك . أي استمع منّي « و هو شهید » واوحال است یعنی در آن‌حال دلش وذکر وفکرش دراندیشه آن مشغول باشد . و گفتند «وهو شهیدٌ » واو

---

(۱) چندان در زمین گشتم که راضی شدم بجای غنیمت بوطن باز گردم .

گواه باشد بر آنچه می‌شنود ، وقول اول بهتراست .

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ) آنگه گفت ما آسمانها و زمین‌بیافریدیم و آنچه در میان آنست از کوه ودریا در شش روز (وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ) هیچ رنج و ماندگی بما نرسید ، آیت در جهودان آمد که بیامدند و گفتند یا محمّد ما را خبر ده تا خدای دراین شش روز چه آفرید ؟ گفت روز یکشنبه و دو شنبه زمینها بیافرید . وروز سه شنبه کوهها بیافرید . و روز چهار شنبه آبها و قوتها . و روز پنجشنبه آسمانها و فرشتگان تا بسه ساعت از روز آدینه و در اوّل ساعتی ازساعات آدینه آجال پدید کرد ، ودر دوّم آفات ، ودر سوّم آدم رابیافرید گفتند راست گفتی اگرتمام بگوئی گفت تمامی چیست ؟ گفتند ثمّ استراح یوم السبت‌واستلقی علی العرش ، روز شنبه مانده شده بودبر آسود و برعرش ستان بازخفت (۱) خدایتعالی این‌آیت فرستاد آنگه گفت :

(فَاصْبِرْ عَلىٰ مَا يَقُولُونَ) صبر کن بر آنچه این جهودان میگویند که من بحقّ ایشان برسم . (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) تسبیح کن خدای را بشکر او . عطای خراسانی گفت بگو سبحان الله و الحمدلله ، و دیگر مفسّران گفتند نماز کن بفرمان خدای وبتوفیق او (قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) پیش‌ازآنکه‌آفتاب بر آیدیعنی نماز بامداد (وَقَبْلَ الْغُرُوبِ) و پیش از آنکه فرو شود یعنی نماز دیگر «ومن اللّیل فسبّحه» وازشب تسبیح کن اورایعنی نماز شام و خفتن . عبدالله عباس گفت قبل الغروب نماز پیشین ودیگر (۲) ، ومجاهد گفت:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ) واز اوقات‌شب آنگه که بیدارشوی نماز شب کن (وَأَدْبَارَ السُّجُودِ) روایت کردند از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب صلوات الله وسلامه علیه و عمر بن الخطّاب و ابوهریره وحسن بصری و نخعی و شعبی واوزاعی که « أدبار السجود »مراد دو رکعت پیش صبح است که آنرا رکعتی الفجر گویند سنّت نمازبامداد .وعبدالله عباس‌روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که این دو رکعت است از پس نمازشام پیش ازآنکه سخن گوید در رکعت اوّل یکبار الحمد و یکبار قل یا أیّها الکافرون ، و در رکعت دوّم یکبار الحمد ویکبار قل هوالله أحد نماز اودر علیّین بنویسند . مقاتل گفت‌وقتش چندانست تاشفق فرونشده باشد . مجاهد گفت تسبیح است که در عقب نمازهای فرض کنند ، ابن زید گفت نوافلست‌از قضاء فرائض‌و گفتند « أدبارالسجود » دو رکعت نماز پیش ازصبح . و« أدبار النجوم » دور کعت

(۱) ستان خفتن برپشت خفتن است .

(۲) یعنی ظهر وعصر. پیشین‌نماز ظهر است و دیگر نماز عصر .

نماز است پس از نماز شام. قرّاء در این لفظ خلاف کردند. ابوعمرو و یعقوب و عـاصم و کسائی «أدبار» خواندند بفتح ألف، و دیگر قرّاء بکسر ألف خواندند علی المصدر، قرائت أوّل علی جمع دبر.

(وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنادِ المُنادِ) آنگه خطاب کرد و گفت استمع گوش دار و اصغاء کن آنروز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل عليه السلام در صیحه صور و ندا این باشد: أيّتها العظام البالية والأوصال المنقطعة، واللّحوم المتمزّقة، و الشّعور المتفرّقة، إنّ الله يأمركم أن تجمّعن لفصل القضاء. ای استخوانهای پوسیده و گوشتهای پاره‌پاره وموبهای پراکنده و بندهای گسسته خدایتعالی میفرماید تا مجتمع شوید برای فصل قضاء (مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ) از جای نزدیك گفتند از صخره بیت المقدس و آن میان زمینست و نزدیکتر جائیست اززمین بآسمان بهشت ده میل (۱) علی ما جاء في الاخبار، و گفتند مراد آنست که ندا کنند ازجائی که همه کس بشنوند تاچنان پندارند که در جای نزدیك است.

(يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ) آن روز که ایشان بشنوند آن آواز بحق و آن نفخهٔ باز پسین باشد (ذٰلِكَ يَوْمُ الخُرُوجِ) آنروز بیرون آمدن باشد ازگورها. آنگه گفت:

(إنّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ) مائیم که إحیاء و إماتت بدست ماست. ما زنده کنیم مردگان را، وما مرده کنیم زندگان را (وَإلَيْنا المَصِيرُ) وبازگشت باماست.

(يَوْمَ تَشَقَّقُ الأرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً) گفت آنروز که زمین بشکافد ازایشان و «سراعاً» نصب برحال است ازعنهم، وعامل در او فعلی است مضمر، والتقدیر فیخرجون منها سراعاً. جمع سریع (ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنا يَسِيرٌ) آن جمعیت برما آسان.

(نَحْنُ أعْلَمُ بِما يَقُولُونَ) آنگه گفت وما عالمتریم بآنچه ایشان میگویند. (وَما أنتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّارٍ) تو ای محمّد برایشان جبّار نئی یعنی مسلّط و گماشته نئی، تا ایشان را بقهر وجبر باسلام درآری. انّما تو پیغام گذاری مذکّر و منبّه. ثعلب گفت بناء فعّال بسیار آمد در مفعل چون جبّار بمعنی مجبر، ودرّاك بمعنی مدرك، وسرّاع بمعنی مسرع، وقولی دیگر آنست که بجبّار مجبر خواست يقال جبرته علی الأمر بمعنی أجبرته، والجبّار السلطان قال الشاعر:

وَيَوْمَ الحَشْرِ إذْ حُشِرَتْ مَعَدٌّ وَكانَ النّاسُ إلّا نَحْنُ دِيناً
عَصَيْنا عَزْمَةَ الجَبّارِ حَتّى صَبَحْنا الحَرْبَ ألفاً مُعْلِمِينا (۲)

---

(۱) یعنی بهیجده میل.

(۲) روز جنگ که قبیلهٔ معد ازجای برآمدند وهمهٔ مردم غیر ما مطیع بودند ما ازفرمان سلطان سرپیچیدیم تا آنکه بامداد هزارتن با نشان به‌پهنهٔ نبرد درآمدیم.

گفت مراد بجبّار سلطانست یعنی منذر بن النعمان که او مردم را بسوخت و بقهر بر کارها داشت .

(فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ) یاد ده‌ای محمّد بقرآن وتذکیر وتنبیه کن آنان را که از وعید وعقاب میترسند این از باب تخصیص بذکر است چنانکه رفت.

سورة الذاريات

بدانکه این سوره مکّی است ،و شصت آیت است ، وسیصد وشصت کلمه است ، و هزار ودویست وهشتاد وهفت حرف ،است ، وروایت است از زرّ بن حبیش از اُبیّ کعب که رسول صلی الله علیه وآله گفت هر که او سورة الذّاریات بخواند خدای تعالی بعدد هربادی که در دنیا بجست او را ده حسنه بنویسد، صدق رسول الله .قوله تبارك و تعالی و تقدّس :

سورة الذاريات ستون آية مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْواً (۲) فَالْحامِلاتِ وِقْراً (۳) فَالْجارِيَاتِ

سوگند بپراکنده‌کنندگان پراکنده‌کردنی　پس بردارندگان بار را　پس روندگان

يُسْراً (٤) فَالْمُقَسِّماتِ أَمْراً (٥) إِنَّما تُوعَدُونَ لَصادِقٌ (٦) وَ إِنَّ

بآسانی　پس‌تقسیم‌کنندگان امر را　جزاین‌نیست‌آنچه وعده داده شدید راستست　وبتحقیق

الدِّينَ لَواقِعٌ (۷) وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُكِ (۸) إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ (۹)

جزاء واقع است　بآسمان صاحب راه‌ها　بتحقیق شماهرآینه درگفتاری مختلف‌باشید

يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ (۱۰) قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ (۱۱) أَلَّذِينَ هُمْ

روگردانیده‌شود ازاو آنکه روگردانیده شد　کشته شوند دروغ گویان　آنانکه آنها

فِي غَمْرَةٍ ساهُونَ (۱۲) يَسْئَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ (۱۳) يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ

درفرورفتگی‌ضلالت بیخبرانند　میپرسند کی باشد روز جزا　روزی‌که آنها بر آتش

يُفْتَنُونَ (١٤) ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (١٥) إِنَّ
عذاب کرده میشوند بچشید عذاب‌خودتان‌را اینست آنکه بودید بآن شتاب میکردید بتحقیق

الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (١٦) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ
پرهیزکاران دربوستانها وچشمه‌سارهایند گیرندگان‌آنچه دادشان پروردگارشان بتحقیق‌آنها بودند پیش

ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ (١٧) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ (١٨) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ
از این نیکوکاران بودند اندکی را از شب می خفتند و بسحرها آنها

يَسْتَغْفِرُونَ (١٩) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (٢٠) وَفِي الْأَرْضِ
استغفارمیکنند و در مالهاشان حقی‌است برای سائل و بی بهره و در زمین

آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ (٢١) وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (٢٢) وَفِي السَّمَاءِ
آیتهاست برای یقین‌کنندگان و در خودها تان آیا پس نمی‌نگرید و در آسمانست

رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (٢٣) فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ
روزی شما وآنچه وعده‌کرده میشوید پس‌قسم‌بپروردگارآسمان وزمین بتحقیق‌آن هرآینه‌راستست مانند

مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ (٢٤) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرٰهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (٢٥)
آنکه شما سخن میگوئید آیا آمد تورا خبر میهمانان ابراهیم گرامی داشته‌گان

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ (٢٦) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ
چون درآمدند بر او پس‌گفتند سلام گفت سلام گروهی ناشناخته‌گان پس‌نهان‌رفت‌بسوی‌کسان‌خود

فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (٢٧) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (٢٨) فَأَوْجَسَ
پس آورد گوساله فربه پس‌نزدیک‌کرد بسوی‌آنها گفت‌آیا نمیخورید پس‌درخود دید

مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (٢٩) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ
از آنها بیمی گفتند مترس و مژده دادند اورا به پسری دانا پس روکرد زن او در فریاد زدن

فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (٣٠) قَالُوا كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ
پس زد رویش را و گفت پیره‌زنی نازایم گفتند اینچنین‌گفت پروردگارتو بتحقیق او اوست

الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (۳۱) قالَ فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (۳۲) قالُوا إِنّا أُرْسِلْنا
درستكار دانا گفت پس چيست كار شما اى فرستادگان گفتند بتحقيقما فرستاده شديم

إِلىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ (۳۳) لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ طِينٍ (۳۴) مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ
بسوى گروهى گنهكاران تا بفرستيم برآنها سنگى از گل نشان شده نزد پروردگارت

لِلْمُسْرِفِينَ (۳۵) فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۳۶) فَما وَجَدْنا فِيها
براى مسرفان پس بيرون كرديم هر كه بود درآن از گروندگان پس نيافتيم در آن

غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (۳۷) وَ تَرَكْنا فِيها آيَةً لِلَّذِينَ يَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلِيمَ (۳۸)
جز خانه از مسلمانان وگذارديم درآن آيتى براى كسانيكه ميترسند شكنجهٔ دردناك را

وَفِي مُوسىٰ إِذْ أَرْسَلْناهُ إِلىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطانٍ مُبِينٍ (۳۹) فَتَوَلّىٰ بِرُكْنِهِ وَ قالَ
و در موسى چون فرستاديماورا بسوى فرعون بمعجزهٔ آشكارا پس روگردید بقوت خود و گفت

ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۴۰) فَأَخَذْناهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ (۴۱)
ساحريست يا ديوانه پس گرفتيماورا ولشكراورا پس افكنديم آنهارا دردريا واوبودهملامت كنندهخودرا

وَفِي عادٍ إِذْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ (۴۲) ما تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلّا
و در عاد چون فرستاديم برآنها باد را نا زاد نگذاشت هيچ چيزى را كه آمد بر او جز آنكه

جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ (۴۳) وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّىٰ حِينٍ (۴۴)
كردآنرا مانند استخوان پوسيده ودر ثمود چون گفته شد مرآنهارا بهرهور شويد تا هنگامى

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ (۴۵) فَمَا اسْتَطاعُوا
پس سركشيدند ازفرمان پروردگارشان پس گرفت آنهارا صاعقه وآنها مى نگريستند پس نتوانستند

مِنْ قِيامٍ وَما كانُوا مُنْتَصِرِينَ (۴۶) وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً
هيچ ايستادنى ونبودند انتقام كشندگان و گروه نوح را از پيش بتحقيق آنها بودند گروهى

فاسِقِينَ (۴۷) وَالسَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ (۴۸) وَ الْأَرْضَ فَرَشْناها
زشتكاران وآسمانرا بنا كرديم آنرا بقوت وبتحقيقما توانائيم وزمين‌را گسترانيديم آنرا

فَنِعْمَ الْماهِدُونَ (۴۹) وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۵۰)

پس خوب گسترانندهایم و از هر چیز آفریدیم جفت ها شاید شما پند گیرید

فَفِرُّوا إِلَى اللهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللهِ إِلٰهاً

پس بگریزید بسوی خدا بتحقیق من مرشمارا ازو بیم کننده‌ام آشکارا و قرار مدهید با خدا خدایانی

آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۲) كَذٰلِكَ ما أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

دیگر بتحقیق من مرشمارا ازاو بیم کنندهٔ آشکارم اینچنین است آنچه آمد آنانرا که ازپیش از آنها بود

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قالُوا ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ (۵۳) أَتَواصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ (۵۴)

از فرستاده مگر گفتند ساحر است یا دیوانه آیا وصیت کردند بآن بلکه آنها گروهی سرکشانند

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَما أَنْتَ بِمَلُومٍ (۵۵) وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۶)

پس رو بگردان از آنها پس نیستی تو ملامت شده و پند ده پس بتحقیق پند دادن سود دهد گروندگانرا

وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۷) ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ

و نیافریدیم جن و آدمی را مگر برای آنکه بپرستند مرا نه میخواهیم از آنها از روزی و نه میخواهیم

أَنْ يُطْعِمُونِ (۵۸) إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (۵۹) فَإِنَّ لِلَّذِينَ

که بخورانند مرا بتحقیق خدا اوست روزی‌دهندهٔ صاحب توانائی سخت پس بتحقیق مرآنانرا که

ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحابِهِمْ فَلا يَسْتَعْجِلُونِ (۶۰) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا

ستم کردند بهره‌ایست مانند بهرهٔ یارانشان پس نه شتاب کنند پس وای مرآنانرا که کافر شدند

مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ★ .

از روز شان آنکه وعده شدند .

قوله تعالى (وَالذّارِياتِ) بدانکه این واو که در اول سورتست و او قسم است و مانند این بسیار است ، وپانزده سوره را خدای تعالی ابتدا بواو قسم کرد . مفسّران خلاف کردند در آنکه قسم به‌چیست . بعضی گفتند به نام خدایست . ونام او در آنجا مضمر است چنانست که گفت و ربّ الذاریات و ربّ الطور و ربّ النجم . برای آنکه سوگند جز بخدای درست

نباشد ، و قول درست آنست که قسم باین چیزهاست برای آنکه کلام باو برظاهر است برطریقهٔ عرب که ایشان بچیزهاء دگر قسم کنند چنانکه بخانه ومسجد . فقالوا بحق هذاالبیت ویعنون الکعبة و حقّك و أبيك وحياة رأسك . امّا آنکه درشرع سوگند درست نباشد جز بخدای‌تعالی آن مسئله شرعی است برای آن چنین آمد که مدّعی علیه را که‌سوگند براولازم است ، اگر دروغ زن باشد اورا شکوهی وخوفی باشد از سوگند خوردن بنام خدای ، باشد که اقدام نیارد کردن ، وقسم خدای‌تعالی که برای توکید کلام گوید بخلاف آنست (١) . قوله «والذاریات» جمع ذاریه باشد یقال ذرت‌الریح التراب‌علی وجه الأرض تذروه ذرواً و أذْرَتْ تُذْرِي‌إذراءً بمعناه قال الله تعالى « تذروه الرياح» أي تطيره . حق تعالی قسم کرد ببادهای جهنده که بدانچه آید آنرا بهوا برد .عثمان الأعرج گفت ما را چنین روایت کردند که مسکن باد درزیر بال کروبیان است که حاملان کرسی‌اند از آنجا بر گردون آفتاب (٢) آید ، ازاینجا بر سرکوهها آید از سرکوهها به بیابان در آید . امّا شمال را گذر ببهشت عدن باشد ازهوای بهشت نصیبی گیرد و ازارواح صدّیقان ، پس درحد خود جستن گیرد ، مهبّ اواز کرسی‌بنات النعش باشد تا بمغرب آفتاب (٣) و حد مهبّ دبور از مغرب آفتاب باشد تا بمطلع سهیل ، و حد مهبّ جنوب از مطلع سهیل باشد تا بمطلع آفتاب ، و حد مهبّ صبا از مطلع آفتاب است تا بکرسی بنات النعش ، این در حدّ آن نشود و آن در حد این چنانکه حق تعـالی تقریر کرده است .

در خبر است که موسی عليه‌السلام گفت در مناجات خدای تعالی : « الهی أرني سرّاً من سرائر حکمتك » بار خدایا سرّی از اسرار حکمت تو بامن نمای . گفت از اینجا بروبر گذر تو دهی است ، در آن دیه رو ، بمیان آن ده چهار سرای بینی در آن سراها بزن وبگو که‌شما

(١) یعنی قسم خوردن برای تاکید کلام بغیر نام خدا حرام نیست فقط در مقام دعوی نزدقضاة جز بنام خداکافی نیست و رفع دعوی مدعی نمیکند و ترك آن موجب کفاره نیست .

(٢) مراد ازگردون آفتاب فلك آفتاب است .

(٣) بادها چهارند در اصطلاح عرب آنها را شمال وجنوب وصبا ودبور گویند شمال از شمال‌غربی میوزدوجنوب ازجنوب‌شرقی‌مقابل آن‌وصبا ازشمال‌شرقی‌ودبورمقابل آن‌ازجنوب‌غربی‌شمال‌وصبا که از نواحی شمال‌میوزدسرد است‌وجنوب ودبورکه ازنواحی‌افریقاواقیانوس‌هند میآمد گرم ومسموم . و چون باد صبا بسردی باد شمال نیست‌که شمال از نواحی شام میآید وصبا از نواحی‌نجد عرب باد صبا را ازهمه بادها مطبوع‌تر میشمـارند که نه‌گرم است و نه‌بغایت سرد .

چه مردمانید و کار و پیشهٔ شما چیست و از خدای چه میخواهید ؟ موسی آنجا آمد بدرسرای اول آمد ودربزد ، گفت شما چه مردمانید ؟ گفتند ما مردمانیم دهقان‌کار و پیشهٔ ما برزیگری است ، گفت از خدا چه میخواهید ؟ گفتند باران ، اگر امسال باران بسیار باشد ما توانگر شویم . از اینجا بیامد بدر سرای دیگر ، گفت شما چه مردمانید ؟ گفتند کار ما فخّاریست‌ما کوزه‌گرانیم و کوزهٔ بسیار کرده‌ایم و نهاده ، اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران نباشد ما توانگر شویم . از اینجا بیامد بدرِ سرای دیگر رفت . گفت شما چه مردمانید ؟ گفتند ما مردمانیم که مارا غلّه بسیار برخرمن است اگر بادهای پیاپی بیاید تا آن غلّه‌ها خرد کرده بباد پاك کنیم کار ما برآید. بدرِ سرای دیگر آمد گفت شما چه مردمانید ؟ گفتند ما مردمانیم که خداوند درختان میوه‌ایم و امسال درختان ما بار بسیار دارد اگر هوا ساکن باشد وبادنجهد که میوهٔ‌ما نارسیده از درخت نریزدما توانگر شویم .موسی برگشت و میگفت ای خدائی که روزی خلقان بامر تست یکی را باران میبایست و یکی را آفتاب و یکی را باد ویکی راهوای ساکن آرمیده ، و تو خداوند همه را مراد بدهی و بحسب مصلحت روزی بهمه کس رسانی چنانکه دانی (۱)

قوله « والذاریات » أمیرالمؤمنین عليه السلام گفتند بر منبر کوفه خطبه میکرد و میگفت « سلوني قبل أن تفقدوني فإنّ العلم يفيض بين جنبيّ فيضاً لوأجد مستفاضاً » پسر کوّا برخاست وگفت ما ادّعى مثله نبيٌّ ولاوصيٌّ و إنّي أسئلك عن أشياء گفت چنین دعوی هیچ پیغمبر یا وصی‌پیغمبر نکرد من‌از‌تو‌چند مسئله‌خواهم پرسید گفت‌بیار گفت‌أخبرني‌عن‌الذاريات ذرواً گفت تلك الرياح . گفت مراخبر ده از ذاریات گفت بادها است . قال ما الحامِلاتِ وِقراً ؟ گفت چیست آن بارهای گران برگرفته ؟ گفت تلك السحاب ابرست از باران بار گران دارد . قال ما الجاريات‌يسراً ؟ چیست آنانکه بآسانی میروند ؟ گفت کشتیهاست . گفت ما المقسّمات أمراً ؟ کیستند آنانکه قسمت کارها میکنند ؟ گفت آن‌فرشتگانند فی حدیث طویل . نصب«ذرواً» برمصدراست ونصب «وقراً» برمفعول به است .

(فَالجارِياتِ يُسْراً) نصب او برحال است على لفظ المصدر چنانکه مثالهای او رفته

---

(۱) از این خبر معلوم میگردد که علمای ما درسند اخبار قصص چرا مساهله میکردندچون‌آنچه متضمن حکمت و تعلیم و موعظه بود برای فائده‌اش میآوردند و اگر در اصل حکایت مناقشه بود درآن تعلیم مناقشه نبود و عاقلان میدانند مقصود اصلی‌ازنقل‌حکایات عبرت‌وموعظه‌است وموعظه‌حق است اگرچه وقوع حکایات مشکوك بود و در اثبات آن اصرار نداشتند .

است بسیاری .

(فَالمُقَسِّمَاتِ أَمراً) نصب او برمفعول به‌است وجواب قسم إنّ است .

(إِنّما تُوعَدُونَ) « ما »موصوله است گفت بحقّ آن بادها که میجهد جستنی .وبحقّ این أبرهای گران بار بباران بسیار ، و بحقّ این کشتیهای در آب روان بآسانی ، وبحق این فرشتگان که قسمت این‌کارها بدست ایشان داده‌اند که آنچه شما را وعده داده‌اند از بهشت ودوزخ وثواب وعقاب وحشر ونشر وحساب و کتاب وجز آن ازأحوال وأهوال قیامت(لَصادِقٌ) همه راست است .

(وَ إِنَّ الدِّینَ لَواقِعٌ) و جزاء و حساب خواهد بودن ، ودین هر دورا محتمل‌است بگفت هم حساب‌حق است و هم جزاء ، أوّل حساب باشد تا بدانی که کار تو بگزاف نیست وبا توگزاف کاری نخواهد کردن بروفق آنکه حسابت برآمده باشدبحساب استحقاق تو ازثواب و عقاب ترا جزاء دهد لامحاله که این واقع خواهد بودن و بودنی است وآنرا خُلفی نیست آنگه قسمی دیگر ازسر گرفت و گفت :

(وَالسَّماءِ ذاتِ الحُبُكِ) بحق آسمان خداوند راهها . عبدالله عباس وقتاده و ربیع گفتند ذات الخَلق‌الحسن خداوند خلق نیکو . عکرمه گفت راست وهموار نه بینی که مرد بافنده را که جامه نیکو بافدگویند ماأحسن حبکه أي نسجه المستوي . سعید جبیر گفت ذات الزینة خداوند زینت یعنی آراسته بستارگان . حسن گفت أي حبکت بالنجوم بستاره درهم آورده . مجاهد گفت المتقن البنیان قوی بناست و محکم . ضحّاك گفت ذات الطرائق خداوند راههاست ولی برای آنکه دور است از ما ، ما نمی‌بینم ، و منه حبك الماء و حبك الرمل‌طرائق آب وریگ‌باشدو کذلك حبك الدّرع وحبك الشعر الجعد شکنجه آبست وجوشن وموی جعد واحدها حباك ککتاب و کتب وحمار وحمر ـ قال الراجز :

کَأَنَّما حَبْکُها الحِباكُ طنْفُسَةٌ فی وَشیِها حِباكُ (۱)

ای طریقة ، و منه الحدیث فی صفة الدجّال رأسه حبك یعنی الجعودة . ابن زید گفت ذات الشدة و قرأ قول الله تعالی « و بنینا فوقکم سبعاً شداداً » عبدالله عمر گفت مراد هفت آسمان است .

(إِنَّکُمْ لَفی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ) جواب قسم است سوگند بآسمان باین صفت‌یاد کرد

(۱) ظاهراً در وصف خروحشی است که در پوستش راهها است برنك های‌گوناگون گویا آنرا بافته‌اندوگستردنی است مخطط که درنقش‌های او راهها می باشد .

که شما که أهل مکّه‌اید در قول مختلفید یعنی : أقوال شما با یکدیگر نمی‌ماند در قرآن و در محمّد صلّی الله علیه و آله هم مختلف است . یکی میگوید از شما که او ساحر است ، و یکی میگوید شاعر است ، و یکی میگوید کاهن‌است ، و یکی میگوید دیوانه است ، ودر قرآن قول شما هم‌مختلف است یکی میگوید کلام بشر است ، ویکی میگوید فسانه پیشینگانست ، و یکی میگوید فرا بافته أو لینانست . و یکی میگوید آموخته سلمانست . یکی میگوید إلقاء شیطان است ،و گفتند مراد مقتسمان‌اند که « جعلوا القرآن عضین » و تفسیر این برفته است در سورة الحجر. و گفتند مراد آنست که بعضی مقرّ و بعضی‌منکر و بعضی‌مؤمن و بعضی کافر و بعضی‌مصدّق و بعضی مکذّب یعنی این‌همه‌اختلاف وأقوال‌متفاوت و تناقض محالست که همه حق‌باشد . تنبیه است‌ایشان‌را بر نظر و تفکّر تا اندیشه کنند وحق ازاین میانه بجویند تا هلاك نشوند .

(يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ) آنکه گفت بر گردانند از این‌قرآن آن‌را که‌بر گردانند در معنی او چند قول گفتند : یکی آنکه عرب وأهل‌مکّه وقریش برمي گردانند ازاین قرآن ویا ازمحمّد آنرا که میتوانند که بر گردانند بدعوت وإغراء و اغواء . قول دیگر آنکه «یؤفك عنه من افك » برمیگردانند ازاین قرآن آنانرا که شیطان بوسواس ایشان رابر گردانیده‌باشد و گفتند بر میگردانند آنرا که اورا خذلان دریافته باشد ، یعنی إفك وصرف‌ایشان کار نمیکند الا در مخذولی و متروکی از توفیق ،و الإفك الصّرف قال الله تعالی « أجئتنا لتأفكنا » أي لتصرفنا ،والإفك فِعْلٌ بمعنی مفعول أی کلام مصروف عن وجهه وهوالکذب من باب نَقض و نِقض ونَفض ونِفض ونَکث ونِکث .

(قُتِلَ الخَرّاصُونَ) لفظ خبر است ومعنی دعا ، و چنانکه گفت « قتل الانسان ما أکفره » و الخرّاص الکذّاب و هوالحرّاز ایضاً خرص هم حرز کردن باشد هم دروغ گفتن و أصل هر دو یکیست برای‌آنکه حرز کننده متیقّن نباشد بر آنچه گوید وآن حرز که کند راست نیاید هم دروغ بود و دروغ‌زن نیز آنچه گوید به تخمین گوید بیشتر و «قُتل» معناه‌لعن لعنت باد برایشان و گفتند خرّاصان شکّاکانرا خواست . عبدالله عباس گفت مقتسمان‌اند که عقبهای‌مکّه به بخشیدند و مردم‌را منع کردند از إلحاق برسول علیه السلام وقصّه آن برفت .مجاهد گفت کاهنان‌اند .

(الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ)آنانکه ایشان درغفلت ساهی‌اند یعنی در سهوند وسهو غفلت باشد .

(يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ) میپرسند که کی خواهد بودن روزجزاء ؟ تو جواب‌ده

(يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ) آنروز خواهد بود که ایشان را بآتش امتحان کنند وبر آتش نهند چنانکه زر بر آتش نهند تا عیارش بدانند و«علی» برای آن گفت که آتش زیر ایشان باشد وایشان را درآتش اندازند . و کوفیان گفتند «علی» بمعني«باء» است .

(ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ) أي يقال لهم ذوقوا بچشید عذابتان (هٰذَا الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ) این آنست که شما با او استعجال وشتاب زدگی میکردید . وبرای این « هذا» گفت و هذه نگفت با آنکه فتنه ازپیش رفته است که ردّ بمعنی است (۱) وآن عذابست . آنگه در برابر آن ذکر پرهیزکاران کرد وجزاء وثواب ایشانرا گفت :

(إنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) پرهیزکاران در بهشتها باشند و چشمهها وآب .

(آخِذِينَ) نصب او برحال است من قوله « في جنّات و عيون» أي يحصلون في جنّات «آخذين» گفت میگیرند آنچه خداي بایشان میدهد ازثواب و أنواع کرامات . سعيد جبير گفت عاملین بما أمرهم ربّهم ، معنی آنست که متّقیان آن کنند که خدای فرمود ایشانرا من قولهم أنا آخذ بقول فلان ای عامل به ، واین راجع باشد بأحوال دنیا ، و قول أوّل بهتراست برای سیاقت آیت ولقوله (إنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ) ایشان پیش ازاین محسن ونیکوکار بودهاند ، و این دلیل آنست که آن اجری باشد که لایق باشد بأحوال قیامت تا شاید گفتن که پیش از این نکوکار بودهاند . سعید جبیر گفت قبل نزول الفرائض یعنی پیش ازآنکه شرع بایشان آمد ایشان برسر احسان ونیکوکاری بودهاند (۲) .

(كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ) در معنی «ما» وحکم آیت خلاف کردند بعضی گفتند «ما» نفي است و کلام تمامست عند قوله « كانوا قليلاً » علی تقدیر کانوا قليلاً من الناس یعني کسهای چنین از مردمان أندك باشند . آنگه ابتداء کرد و گفت « ما يهجعون » علی تقدیر هم لا يهجعون وایشان بشب نخسبند بل بنماز برخیزند ، وبعضی دیگر گفتند «ما» مصدری

---

(۱) یعنی ضمیر «به» که مذکر است بهفتنه برمیگردد که مؤنث است برای آنکه مرجع ضمیر درحقیقت عذاب است و ردبآن شده است .

(۲) حسن و قبح افعال انسان بعقل است پیش ازآنکه شرع نازل شود و آنچه عقل بپسندد و نیکو باشد خدا بدان راضی است هرچند شرع بدان نازل نشده و اگر شرع مطابق آن نازل شود لطفی است که آنرا تایید میکند اما اگر شرع حکمی کند که عقل ظاهراً برخلاف آن باشد بـاید عقل را تخطئه کرد چون در حقیقت عقل نیست که مخالف شرع حکم کرده بلکه هوا و هوس است وآنکه گفتند دین الله لایصاب بالعقول مرادآن است.

است أي كان هجوعهم من اللّيل قليلاً و « يهجعون » در جاى بدل اشتمال باشد از ضمير در « كانوا» و «ما» مصدرى را مثال بسيار بود منها قوله « بما ربحت » أي بربحها ، و قوله « بما ظلموا » أي بظلمهم ونصب قليلاً برخبر كان باشدبراين‌قول وبرقول اوّل بعضى گفتند «ما»زائد است والتقدير كانواقليلاً من الليل‌يهجعون اى كانويهجعون قليلاً من الليل بشب‌أندكى بخسبند ونصب«قليلاً»برظرف‌است‌براين قول . باقر عليه السلام گفت‌آنان باشندكه نخسبند‌إلاّ آنگه كه نماز خفتن بكنند. أنس مالك گفت آنان باشندكه ميان نماز شام و خفتن‌نوافل كنند . مطرف گفت آنان باشند كه اندك‌شب برايشان گذرد كه ايشان نماز شب نكنند . حسن گفت آنان باشند كه بيشتر بشب نماز كنند وباشدكه بوقت سحر رسانند .

(وَبِالأَسحارِ هُمْ يَستَغفِرُونَ) و در اوقات سحر استغفار كنند و آمرزش خواهند از خداى تعالى .

(وَ فِي أَموالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَالمَحرُومِ) و در مالهاى ايشان حقّى باشد سائل و خواهنده و محروم‌را كه تنگ روزى باشد . اين قول عبدالله‌عباس وسعيد مسيّب است . بعضى گفتند محروم آن باشدكه در زكاة نصيب نباشد اورا وازآن هشت صنف نباشد في قوله « إنّما الصدقات للفقراء » قتاده و زهرى گفتند سائل آن باشد كه بخواهد ، ومحروم آنكه نخواهد ابراهيم گفت محروم آن باشدكه اورا از غنيمت سهمى و نصيبى نرسيده باشد ، و بيان اين آنست كه روايت كردنداز‌حسن محمّد(۱) كه رسول‌صلّى الله عليه وآله سريّتى را بفرستاد برفتند وغنيمت‌آوردند رسول ميان ايشان قسمت كرد پس ازآن قومى ديگر آمدند كه ايشان را نصيب نبود در آن اين آيت فرود آمد . عكرمه گفت محروم‌آن باشدكه مالى فزاينده ندارد چون گاوو گوسفند وشتر . زيد أسلم گفت كه زرعش يا ميوه‌اش يا چهارپايش آفت رسيده بود . محمّد بن كعب گفت محروم آن باشدكه اورا احتياج رسيده باشد آنگه بخواند « إنّا لمغرمون بل‌نحن محرومون» عبدالله بن أبي قلابه گفت مردى بود از أهل يمامه سيلى بيامد و مالى كه داشت از مواشى ببرد يكى از صحابه رسول صلّى الله عليه وآله گفت هذا محروم اين مرد محرومست او را توزيعى بكردند شعبى گفت هفتاد سال است كه ميپرسم تا محروم كه باشد وهيچ علمى حاصل نشد مرا ، وبدان اصل او در لغت ممنوع باشد برخلاف مرزوق ، و حرمان منع باشد . أنس مالك روايت كرد كه رسول صلّى الله عليه وآله گفت فرداى قيامت درويشان تظلّم كنند از توانگران و گويند بارخدايا‌حقّ ما ندادند از حقّى كه تو نهادى ما را درمال ايشان ، حق گويد بعزّة و جلال من كه شما را

(۱) يعنى حسن بن محمد بن الحنفيه .

مقرّب گردانم و ایشان‌را عذاب کنم . آنگه رسول ﷺ این آیت برخواند « وفي أموالهم حقٌّ معلوم للسائل والمحروم » .

(وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ) ودر زمین آیاتی وعلاماتی وعبرتی هست آنانرا که ایشان را یقین باشد و شکّاك نباشند . آنگه گفت بلفظ استفهام برسبیل ملامت .

(وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ)درخویشتن نمی‌نگرید واندیشه نمیکنید . عبدالله زبیر گفت مراد مخرج بول و غائط است . مسیّب بن شریك گفت مراد آنستکه از یك راه طعام و شراب فرو میشود و ازدوراه بیرون میآید اگرشیر محض خورند آب بیرون آید (۱)

أبوبکر ورّاق گفت « وفي أنفسكم » یعنی در تحویل حالات و تغییر آلات و ضعف قوة و قهر مُنّت (۲) و عجزارکان و فسخ صریمت و نقض عزیمت ، آنگه گفت تو ایمن باشی که روزی تو جائی نهاده‌ام که آفت باو راه نبرد هیچ دزد نبرد لا تأكله السوس و لاینا له اللصوص گفت :

(وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ) روزی شما در آسمانست یعنی برف‌وباران که باو نبات اززمین بروید که سبب روزی شماست ، بعضی دیگر گفتند مراد بسماء باران‌است که عرب آسمان را وابروباران را آسمان خوانند یقول‌العرب أصابنا سماء قال الشاعر :

إذا سَقَطَ السَّمَاءُ بِأَرْضِ قَوْمٍ رَعَيْنَاهَا وَ إِنْ كَانُوا غِضَاباً (۳)

ابن کیسان گفت معنی آنست که وعلی ربّ السماء رزقکم روزی شما به تقدیر وفرمان خدای آسمان است و «في» بمعنی علی است چنانکه گفت « ولأُصلّبنّكم في جذوع النخل »أي علی ،آنگه مضاف بیفکند ومضاف الیه بجای او بداشت ، و این وجه متعسّف است از آنجا که مجاز در مجاز است و این معنی استخراج توان کرد بی این تقدیر بوجهی دگر و آن آنست « وفي السماء » مراد آنست که چون در آسمان باشد جز بتقدیر من نباشد برای آنکه من در آسمان کس را مِلك ومُلك ندادم چنانکه در زمین فاذا یختصّ بي و معلّق بمشیّتی و این‌به ازآنست که ابن کیسان گفت ، سفیان ثوری گفت : واصل الاحدب این آیت بخواند « وفي السماء رزقكم » گفت این چه ابلهی است که من میکنم آنچه خدای گفت در آسمان است من در زمین چگونه طلب میکنم برفت و زاویه گرفت و عبادت میکرد یکروز و دو روز چیزی

(۱) وچربی و غذا در بدن بماند .

(۲) منت ـ بضم میم ـ بمعنی قوه است

(۳) اگر باران درزمین قومی ببارد (وگیاه روید) ما آنرا بچریم هر چند خشم‌گین شوند .

پدید نیامد روز سه دیگر (۱) سلهٔ خرما دید که پیش او بنهادند اورا برادری بود ، در توکّل ازاو درست‌تر ، او ازدردرآمد سله خرما دو شد یکی این میخورد ویکی آن هردو درآن‌زاویه خدای رامیپرستیدند وآن‌روزی بایشان میرسانیدند تا باپیش خدای شدند .

ابن محیصن خواند و في‌السماء رازقکم بألف روزی دهنده شما درآسمانست یعنی خدای تعالی نه بمعني جهت چنانکه تأویل کردیم مانند این ألفاظ را « و ما توعدون » و آنچه وعده میدهند شما را از خیر و شرّ . ضحّاك گفت من الجنّة و النّار از بهشت و دوزخ (۲) گفتند قیامت خواست .

(فَوَرَبِّ السَّماءِ وَالأَرْضِ) آنگه‌قسم یاد کرد و سوگند بخدای آسمان و زمین که آنچه من گفتم از معنی‌روزی حق است و درست است (مِثْلَ ما أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ) کوفیان « مثلُ »خواندند برفع علی‌أنّه صفت لقوله « لحقٌّ » و باقی‌قرّاء و مثلَ خواندند . منصوب آنگه در وجه او خلاف کردند ، بعضی گفتند نصب برحال است والتقدیر إنّه لحقٌّ مثل نطقکم بعضی دیگر گفتند منصوبست بر صفت مصدری محذوف کأنّه قال حقّ ذلك حقّاً مثل کونکم ناطقین گروهی دیگر گفتند برای آنکه مضاف است بامبنی اورا بنا کردند بر فتح لا بهامه نحو خمسة عشر ، و اگر اضافه او با معربی بودی بنا نکردندی نحو مثل زید ، و این قول مازنی است ، وقول اول قول جرمی است و أنشد المازني :

لَمْ يَمْنَعِ الشُّرْبَ مِنْها غَيْرَ أَنْ نَطَقَتْ
حَمامَةٌ فِي غُصُونٍ ذاتِ أَوْ قالٍ (۳)

گفت چون غیررا اضافت کرد به «أنْ» بنا کرد اورا برفتح . أمّا معنی آیت دراو چند قول گفتند : یکی آنکه معنی آنست که این که من خبر دادم از باب روزی ، حقّ است و درست است چنانکه‌ناطقی شمایعنی چنانکه دراین شك نیست که شما ناطقید درآن شكّ مکنید

(۱) سه‌دیگر یعنی سیم .

(۲) مراد از « ماتو عدون » بهشت است یعنی آن نعمت‌ها که درآخرت‌بشما وعده دادیم‌درآسمان است وروزی شما هم از آسمان است و موافق آیه‌کریمه « ان من شيء الاعندنا خزائنه و ماننزله‌الابقدر معلوم » همه چیز نزد خداست و از جانب او است و نظیراین « لاتفتح لهم ابواب السماء ولايد خلون الجنة حتی یلج الجمل فی‌سم الخیاط » و امثال این بسیار است ومنافات نداردکه دری از بهشت آسمان در قبور صلحا بازشود یا فضائی از آنجا دراین محل گنجانند و شرح آن مناسب اینجا نیست .

(۳) اورا ازآشامیدن‌باز‌نداشت مگرآنکه‌کبوتری‌بانگ میکرد درشاخهائی که‌میوهٔ مقل درآن‌بود.

بعضی دیگر گفتند نطقی مخصوص خواست برمعنی مثل ما أنّکم تنطقون من قول لاإله إلاّالله یعنی چنانکه این کلمه حق است و درست است این که من وعده دادم حق است و درست است بعضی دیگر گفتند چنانکه یکی ازما بزبان دیگری سخن نتواند گفتن همچنین روزی غیری غیری خوردن واین برقاعده مادرست نیاید . اگر گویندچه فرق باشد میان آنکه گفتی مثل ما تنطقون و میان آنکه گفتی «مثل ما أنّکم تنطقون» گوئیم معنی مختلف شود و آن آنست که « مثل ما أنّکم تنطقون» تقدیر آن باشد که نطقکم چون نطق شماو نطق ما دراوهم حق باشد وهم باطل ، وچون گفت «مثل ما أنّکم تنطقون » معنی آنست که مثل کونکم ناطقین . چنانکه شما ناطقید و در ناطقی شما شکّی نیست . همچنین درحق این خلافی نیست فهذا هو الفرق بینهما .

حسن گفت ما را روایت کردند از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود « قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربّهم بنفسه فلم یصدّقوه » بکشاد خدای قومی را که خدای تعالی برای ایشان بخود قسم یاد کرد باورش نداشتند. اصمعی گفت روزی از مسجد آدینه بصره می آمدم درراه جلف جافی مرا پیش آمد بر شتری نشسته شمشیری در بر افکنده و کمانی بدست گرفته بنزدیك من رسیدسلام کرد و مرا گفت ممّن الرجل از کدام قبیله‌ای ؟ گفتم من بنی الاصمع ، مرا گفت اصمعی گفتم آری . گفت از کجا میآئی ؟ گفتم از جائیکه دراو کلام خدای میخوانند گفت خدای را کلامی است که آدمیان خوانند ؟ گفتم آری . گفت چیزی بخوان برمن از آن کلام ، من بر گرفتم سوره « والذاریات ـ الی قوله ـ و في السماء رزقکم و ما توعدون » مرا گفت یا اصمعی بخدای بر تو که این کلام خداست ؟ گفتم آری بآن خدای که محمّد را بحق بخلق فرستاد که این کلام خداست که برمحمّد فروفرستاد مرا گفت بس . آنگه برخاست شتر را بکشت و با پوست پاره پاره کرد و مرا گفت یار من باش تا بدرویشان دهیم من با او بایستادم و آن بدرویشان دادیم آنگه تیغ بشکست و کمان در زیر خاك کرد و روی در بیابان نهاد و میگفت « و في السماء رزقکم و ما توعدون » من خود را ملامت کردم گفتم ای نفس سالهای بسیار است که این آیت میخوانی و میدانی ومتّعظ نشدی و أعرابی جلف به یکبار متّعظ شد دگر بار ندیدم آن اعرابی را تا آن سال که با رشید بحجّ بودم طواف میکردم از پس پشتم آوازی برآمد که کسی مرا بخواند بآوازی ضعیف باز نگریدم اعرابی را دیدم با تنی ضعیف پوست بر استخوان خشك شده وگونه روی زرد کرده برمن سلام کرد و مرا از ورای مقام ابراهیم برد و بنشاند و گفت هم از کلام خدا مرا بشنوان . من سوره و الذّاریات بر گرفتم و چون باین آیت رسیدم « و في السماء رزقکم و ما توعدون » گفت وجدنا ما وعدنا ربّنا حقّاً

آنگه مرا گفت دگر چیست من برخواندم «فورب السماء والأرض إنّه لحق مثل ما أنّكم تنطقون» نعره بزد و گفت کیست که خدای را بخشم آورد تا اورا سوگند بایست خورد و کیست آنکه اورا باور نداشت تا سوگند خورد، و یك دوبار این باز گفت و جان بداد ، ورسول ﷺ گفت «الرّزق أشدّ طلباً للعبد من أجله» روزی بنده را به طلب کند از أجلش ، و بوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت «لو أنّ أحدكم فرّ من رزقه لتبعه كما تبعه الموت» گفت اگر یکی از شما از روزی بگریزد روزی از پی او بیاید چنانکه مرگ ، و شاعر گفت دراین معنی :

أَلرِّزْقُ فِي الْقُرْبِ وَفِي الْبُعْدِ أَطْلَبُ لِلْعَبْدِ مِنَ الْعَبْدِ
لَوْ قَصَّرَ الطَّالِبُ فِي سَعْيِهِ أَتَاهُ مَا قُدِّرَ فِي الْقَصْدِ (۱)

و قال دعبل :

أَسْعَى لِأَطْلُبَ رِزْقِي وَهُوَ فِي طَلَبِي
وَالرِّزْقُ أَكْثَرُ لِي مِنِّي لَهُ طَلَباً (۲)

و در اخبار ما آمده که «الرّزق رزقان رزق تطلبه و رزق يطلبك» روزی دواست یکی تو اورا طلب میکنی و یکی او ترا طلب میکند . آنچه تو اورا طلب میکنی باشد که بیابی وباشد که نیابی و آنچه او ترا طلب میکند لابد ترا بیاید ، ولمحمّد بن حازم في معناه شعر:

لَوْ كَانَ فِي صَخْرَةٍ فِي الْبَحْرِ رَاسِيَةٍ صَمَّاءَ مَلْمُولَةٍ مُلْسٍ نَوَاحِيهَا
رِزْقٌ لِعَبْدٍ يَرَاهُ اللهُ لَانْصَدَعَتْ مِنْهُ إِلَيْهِ فَأَدَّتْ كُلَّمَا فِيهَا
أَوْ كَانَ تَحْتَ طِبَاقِ السَّبْعِ مَطْلَبُهُ لَسَهَّلَ اللهُ فِي الْمَرْقَى مَرَاقِيهَا
حَتَّى يَنَالَ الَّذِي فِي اللَّوْحِ خُطَّ لَهُ إِنْ هِيَ أَتَتْهُ وَإِلَّا فَهُوَ يَأْتِيهَا (۳)

ولیکن بنای این برتوکّل است تا توکّل درست نباشد این حال درست نیاید ورسول ﷺ

(۱) روزی بنده چه دور باشد چه نزدیك بیشتر در طلب بنده است از خود بنده اگر جوینده در کوشش کوتاهی کند آنچه برای او مقدراست باندازه میرسد .

(۲) میکوشم و روزی خود میجویم با آنکه روزی در طلب من است طلب اومرا شدیدتر است ازطلب من او را .

(۳) اگر روزی بنده‌ای که خدااورامی بیند (یعنی همه کس) درسنگ باشددر دریا ثابت و سنگی صاف و هموار واز همه طرف بی درز وشکاف باشد حتماً آن سنگ خواهد شکافت و روزی او را خواهد باو رسانید یا اگرروزی آن طرف آسمان‌های هفت گانه باشد خداوند وسیله بالا رفتن بآن را فراهم آورد تا آنچه درلوح تقدیر برای او نوشته شده باو برسد اگر این بآن نرسد آن باین میرسد .

گفت « لو أنّ تتوكّلون علی الله حقّ توکّله لرزقکم کما یرزق الطیر یغدو خماصاً و یروح بطاناً » گفت اگر شما توکل کردید بر خدای حقّ توکّلش چنانکه باید روزی دادیشما را چنانکه مرغان را دهد بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصلها تهی و نماز شام بآشیانها روند حوصلها پر. أمّا آنچه تکلیف تواست دراین باب سعی است و طلب کردن روزی از مطلب خود ازوجهی حلال .آنکه آنچه صلاح تست بتو رسدآنچه نرسد هم صلاح تست طلب تو جهاداست و دادن اوصلاح ،بانادادناز مجاهده امتناع نباید کردن که «طلب الحلال جهاد » و قوله عليه السلام « رجعنا من الجهاد الأصغر الی الجهاد الأکبر » تکلیف تو یافتن نیست تکلیف تو جستن است و علیّ ادراك النّجاح آنکه با تواست جِدّ استوآنکه بااوست حَداست این جدّ جهد است و اینجهد جهاد، آن جدّ حظّ است واینحظّ حظّ است(١) ، وآن بقضاست وبر تو بآن قضا رضاست چه اگر راضی نباشی سخط ترا أثر نیست :

فَإنْ تَغضَبُوا مِنْ قِسْمَةِ اللهِ حظّكُمْ فَللّهُ إذْ لَمْ يُرضِكُمْ كانَ أبْصَرا(٢)

بارع زوزنی گوید در این معنی ومعنی کرد

يَقولُونَ إنّ المَالَ عَنْقاءُ مُغْرِبٌ
لِذِي الفَضْلِ فاقْنَعْ تَسْتَرِحْ قلتُ فاقْلِبُوا
إذا أنَا لَمْ أقْنَعْ فَما أنا صَانِعٌ
وَ ما لِامْرِءٍ عَمّا قَضَى اللهُ مَذْهَبُ (٣)

بر تو قناعت است و تسلیم چه بسعی توزیادت نشود آنچه ترا نهادهاند چنانکه .

وَ لَيْسَ رِزْقُ الفَتَى مِنْ حُسْنِ حِيلَتِه
بَلْ مِنْ جُدُودٍ وَ أرْزاقٍ وَ أقْسَامِ
كالصَّيْدِ يُحْرَمُهُ الرّامِي المُجِيدُ وَ قَدْ
يَرْمِي وَ يُرْزَقُهُ مَنْ لَيْسَ بِالرّامي (٤)

---

(١) خوشبختی قسمت الهی است .

(٢) اگر از اینکه پروردگار بهره شمارا قسمت کرده است خشم دارید خداوندکه شما را راضی نکرد بحال شما بیناتر است .

(٣) گفتند مال برای مردم فاضل چون سیمرغ نایاب است پس قناعت کن تا آسوده باشی گفتم سخن را وارونه کنید اگر من قناعت نکنم چکنم که هیچ کس راه گریز از قضای الهی ندارد .

(٤) روزی مرد بنیکی تدبیر او نیست بلکه ازحظ و بهره وقسمت الهیاست . چنانکه شکارکه گاه باشد تیر انداز ماهر ازآن محروم میگردد و نشانه آن کس میشودکه تیرانداز نیست وروزی او میگردد.

و قال آخر :

إذا ما رأى الناسُ الغنيَّ وَ جارُهُ   فقيرٌ يقولوا عاجزٌ وَ جَليدُ

وَ لَيسَ الغِنى وَالفقرُ مِن حِيلَةِ الفَتى   وَلكِن حُظُوظٌ قُسِّمَتْ وجُدُودُ(۱)

و قوله (هَلْ أتيكَ حَديثُ ضَيفِ إبراهيمَ المُكرَمينَ) آنکه گفت یا محمد بتو آمد حدیث مهمانان ابراهیم آن مهمانان گرامی . در عدد مهمانان ابراهیم خلاف کردند . عبدالله عباس گفت دوازده کس بودند محمد کعب گفت جبرئیل بود با هفت فرشته . عطا گفت جبرئیل بود و میکائیل و فرشته دیگر با ایشان بود . عبدالله عباس گفت برای آن مکرم خواند ایشان را که ناخوانده بودند ، مجاهد گفت برای آن مکرم خواند ایشان را که ابراهیم بنفس خود خدمت کرد ایشان‌را وقال الشاعر :

و إنّی لَعَبدُ الضَّیفِ مادامَ نازلاً   وَما لِی سِواها شِیمَةٌ تُشبِهُ العَبدا(۲)

گفتند برای آن مکرم خواند ایشانرا که بنزدیك خدا گرامی بودند . نظیره قوله «سبحانه بل عباد مکرمون » أبوبکر ورّاق گفت برای آن مکرم خواند که مهمانان را پس مهمان او مکرم باشند .

(إذْ دَخلوا عَلَیهِ) چون در نزدیك اوشدند (فَقالوا سَلاماً) ای نسلّم علیك تسلیماً آنکه فعل بیفکند و زواید مصدر (قالَ سَلامٌ) أی سلام علیکم أو خطابی و تحیّتی سلام خبر مبتداء باشد محذوف (قَومٌ مُنکَرُونَ)أی أنتم قوم منکرون هم خبر مبتداء محذوفست گفت شما مردانید ناشناخته من شما را نمیشناسم ، و گفتند برای آن منکر خواند ایشان را که بی دستوری در شدند ، و گفتند برای آن که خطاب وتحیّة سلام عادت نبود او آن تحیّت نشناخت

(فَراغَ إلیٰ أهلِهِ) ای مال ورجع . ابراهیم علیه‌السلام با نزدیك أهل خود رفت ساره ، و گفت مرا مهمانانی رسیدند پس گرامی چیزی نیست که پیش ایشان بریم؟ گفت چیزی ساخته نیست ولیکن مرا عجلی است و گوساله که او را می‌پرورم بهوس فرزند . واو را چون فرزند میدارم بدوستی‌ولیکن‌برای تو ایثار کنم. چنانکه عادت‌زنان باشد اورا دست وپای درحنّاء گرفته بود و زنگ در گلو بسته ابراهیم آن عجل رابکشت و بریان کرد وآن گوساله‌ای بود فربه

(فَقَرَّبَهُ إلَیهِم) آنکه پیش ایشان آورد و بنهاد (قالَ ألا تَأکُلُونَ) و در کلام

---

(۱) اگر مردم توانگری‌را بینندکه همسایه‌اش فقیراست گویند این سست‌است وناتوان وآن توانا و زیرك ، باآنکه توانگری و درویشی ازتدبیر مرد نیست نصیب وبخت است‌که میان مردم بخش‌شده‌است احاظ جمع حظیه بمعنی بخت است .

(۲) من بندهٔ مهمانم وقتی برمن وارد شود وغیر ازاین دیگر نشانهٔ شبیه بنده درمن نیست .

محذوفی است و التقدیر فقرّ به الیهم وقال لهم کلوافلمّا رآهم لایأکلون قال ألا تأکلون پیش ایشان بنهاد و گفت بخورید چون دید که ایشان نمیخورند گفت چرا نمیخورید گفتندابراهیم ندید که ایشان نمیخوردند برای آنکه اورا عادت نبود که در مهمان نگاه کردی بوقت طعام خوردن چه عادت کریمان چنین باشد تا مهمان چنانکه خواهد طعام بخورد بخلاف آن که‌یکی گفت در مهمانی بخیل :

أمُدُّ یَدی فیهِ لِا سْرِقَ لُقْمَةً فَیَلْحَظُنی شَزْراً فَأعْبَثُ بِالْبَقْلِ(۱)

ساره از پس پرده بدید ابراهیم را بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمی‌خورند او گفت «ألاتاکلون» (فَأوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً)آنکه‌بترسید از ایشان که نباید تا بااوغدری وخیانتی دردل دارند برای‌آن ترسید یقال :

اوجس فی نفسه و اجسّ اذا وجد و الخیفة الخوف (قالوا لا تَخَفْ) ایشان چون دیدند که ابراهیم از ایشان بترسید گفتند مترس واورا به پسری دانا بشارت دادند اهل اشارت گفتند چون ساره بابی فرزندی عجلی فدا کرد و ایثار کرد که آنرا چون فرزند میداشت مااورا بفرزندی چون اسحاق بشارت دادیم .

(فَأقْبَلَتِ امْرَأتُهُ في صَرَّةٍ) أی في‌صیحة یعنی ساره که أهل او بود بانگ‌برداشت و مراد به « أقبلت » نه اقبال و ادبار است انّما معنی آنست که‌گوید اقبل فلان یفعل کذااى جعل یفعل کذا ، و گفتند في صرّة ای في جماعة من النساء و أصل الصرّ الجمع ، ومنه الصرة و قال امرؤالقیس :

فَألْحَقَنا بِالْهادِیاتِ وَ دُونَهُ جَواحِرُها في صَرَّةٍ لَمْ تَزَیَّلِ (۲)

ای في جماعة البقر (فَصَکَّتْ وَجْهَها) ای لطمت وجهها چنانچه برروی زد گفت (عَجُوزٌ عَقِیمٌ) و التقدیر أنا عجوز عقیم گفت من پیر شدم و در اصل خود نازائیده بودم . یا گفت چگونه ممکن باشد که پیرزنی عقیم بزاید . در اخبار است که ساره را دروقت بشارت نود و نه سال‌بود و ابراهیم را صد سال بودوساره هرگز نزاده بود .

(قالوا کَذلِكِ) فرشتگان گفتند همچنین گفت ما را خدای تو و ما این بشارت نه از خود میگوئیم . سؤال کردند که ابراهیم وساره صدق قول و بشارت ایشان از کجا دانستند

---

(۱) دست دراز میکنم تالقمه از خوان بخیل بدزدم او دودیده بمن نگاه میکند و من باسبزی بازی میکنم .

(۲) دروصف اسب گوید که مارا رسانید به پیشاهنگان گله گاو وحشی و پس ماندگان گله هنوز نزدیك بودند وپراکنده نشده بودند .

و ایشان بصورت آدمیان‌بودند نه بصورت فرشتگان . گوئیم لابدّاست از آنکه معجزه مقرون باشد بگفتار و بشارت ایشان که ابراهیم و ساره را علم حاصل شود بقول ایشان ، و در خبر آمد که دعا کردند تا خدای تعالی آن عجل را زنده کرد تا برخاست و بنزدیك مادر رفت (إِنَّهُ هُوَ الحَكِيمُ العَلِيمُ) یعنی خدای تعالی‌حکیم است‌ومحکم کار ودانا است . ابراهیم عليه السلام چون بدانست که ایشان فرشتگانند و ازنزدیك خدای میآیند خواست تا بداند که باوآمدندیا بکاری دیگر گفت :

(فَما خَطْبُكُمْ أَيُّهَا المُرْسَلُونَ) چه کار است شما را ای فرشتگان خدای .

(قالُوا إِنّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ) ایشان گفتند ما را فرستاده‌اند بگروهی گناه کاران یعنی قوم لوط .

(لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجارَةً مِنْ طِينٍ) تا بفرستیم بر ایشان‌سنگهائی از گل . کلبی گفت ازسنگ و گل بود بیانه‌قوله «من‌سجّیل».

(مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ) علامت بر کرده به‌نزدیك خدای تعالی برای آن مسرفان متعدّیان.

(فَأَخْرَجْنا مَنْ كانَ فِيها مِنَ المُؤْمِنِينَ) بیرون آوردیم‌هر کس را که درآنجا بودند ازمؤمنان بلوط عليه السلام . نیافتم درآنجا جز یك خانه از مسلمانان وآن خانه لوط بود عليه السلام .

(وَتَرَكْنا فِيها آيَةً) رها کردیم درآن شهر ومدینه آیتی و عبرتی وعلامتی‌آنانرا که ازعذاب خدای بترسند .

(وَفِي مُوسى) یعنی و في ارسال موسی أيضاً آية، و در فرستادن موسی عليه السلام هم چنین آیتی‌ودلالتی‌بود چون‌اورا بفرستادیم بحجّتی‌و برهانی‌ظاهرروشن . وفرّاء گفت معطوفست‌علی قوله و في‌الأرض آیات ، و في موسی أيضاً آیات .

(فَتَوَلّى بِرُكْنِهِ) پشت کرد وبر گردید بجانب‌خود . قیل «بر کنه » أي‌بجانبه پهلو بر گردانید یعنی قبول نکرد وابا نمود ، وقیل بقوته و اشراف قومه اوبر گردید وقوم را بر گردانید نظیره قوله « أوآوی إلی‌رکن شدید »أراد به المنعة و العشیرة (وَقالَ) گفت یعنی فرعون (ساحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ) ای هذا این موسی‌یاجادو است یادیوانه . أبوعبیده گفت«أو» بمعنی واواست برای‌آنکه اوموسی‌را بهردوقذف کرد کقوله « آثماً او کفوراً » .

(فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ) ما بگرفتيم فرعون و لشكر او را و دردريا انداختيم ايشان‌را (وَهُوَ مُليمٌ) و او مستحق ملامت بود .

(وَفي عادٍ) عطف است بر آنچه رفت من قوله « وَ في الارض » « وفي موسى » «وفي‌عاد» يعني نيز درعاد و قصه ايشان آياتى و علاماتى و دليلهائى است (إِذْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ العَقيمَ) چون بفرستاديم بايشان‌بادى‌عقيم و آن‌بادى بود كه‌ميغراپرا كنده كندوبرگ بريزاند از درخت در وقت خزان ، وضدّاو لاقح بود .

(ماتَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلّا جَعَلَتْهُ كَالرَّميمِ) گفت رهانكرد هيچ چيزرا كه برو آمد الا و او را چون استخوان پوسيده و چوب پوسيده و گياه خشك كرد قتاده گفت چون درخت پوسيده . أبوالعاليه گفت چون خاك كوفته ، عبدالله عباس گفت‌كالشى الهالك مانند چيزى هلاك شده . يمان گفت‌رميم آن باشد كه چهارپاى ازگياه‌تر يا خشك بدهن‌خرد كند و بيندازد و از آنجا چهار پاى‌را مرمّه و مقمّه گويند وأصل او در استخوان پوسيده باشد من قوله « من‌يحيي‌العظام وهي رميم » .

(وَفي ثَمُودَ) أيضاً آياتٌ ، ودر ثمود كه قوم صالح بودند آيات و عبرتهائى است (إِذْ قيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتّى حينٍ) چون گفتند ممتّع باشيدتا بروزگارى‌يعنى‌آجال ايشان ووقت مرگشان يعنى اگر كفر نياوردندى ايشان را عذاب و صاعقه‌نيامدى بماندندى تا بأجلي كه خداى تعالى صلاح ايشان دانستى درآن .

(فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) ايشان عتو وطغيان وبى‌فرمانى كردند ازفرمان خداى (فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ) صاعقه ايشان را گرفت و آن آتشي بود كه ازآسمان بيامدوايشان را بسوخت ، و گفتند هر عذاب كه از آسمان آيد آنرا صاعقه خوانند . و ايشان بصيحه و بانگ جبرئيل هلاك شدند (وَهُمْ يَنْظُرُونَ) و ايشان مينگريستند .

(فَمَااسْتَطاعُوا مِنْ قِيامٍ) «من» زيادت‌است تأكيد نفى را گفت نتوانستندبهيچ وجه برخاستن يعنى از جاى نتوانستندجنبيدن وازعذاب بگريختن (وَما كانُوا مُنْتَصِرينَ) و نيز قوّة انتقام نداشتند تا ازما انتقام كشيدندى .

(وَقَوْمَ نُوحٍ) أبو عمرو و حمزه و كسائى خواندند«وقوم»مجرور عطفاً على‌قوله «وفي الأرض » « وفي موسى » « و في عاد » «وفي ثمود » و باقى‌قرّاء منصوب خواندند و دراوچند قول گفتند : يكى آنكه عطفت على الضمير في قوله « فأخذتهم الصاعقة » يعنى و أخذت قوم نوح الصاعقة أيضاً ، ودوم فعلى مضمر نحو و أهلكنا قوم نوح . و گفتند و اذكر قوم نوح من‌قبل

پیش از گروه گذشته‌ازعاد وثمود وقوم فرعون (إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ) ایشان گروهی فاسقان بودند ازفرمان خدای بیرون‌شده .

(وَالسَّماءَ بَنَيْناها) و آسمان را بنا کردیم (بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) عبدالله‌عباس گفت ما قادریم بر آن . روایتی دیگر هم از او آنست که روزی فراخ گردانیم بر آنکس که خواهیم . ضحّاك گفت ما توانگریم بیانه « على الموسع قدره و على المقتر قدره » حسین بن الفضل گفت علم ما واسع است یعنی همه‌چیز دانیم .

(وَالأَرْضَ فَرَشْناها) و زمین بگستریم (فَنِعْمَ الماهِدُونَ) نیك گسترانندهایم ما و این همه تذکیر نعمست تاخلقان بشنوند ویادآرند وشکر کنند .

(وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ) و ازهرچیزی که آفریدیم دو جفت آفریدیم ، مراد یك جفت است که دو فرد باشد و لیکن برای آن دو جفت گفت که هریکی از آن‌جفت صاحبش باشد و إلاّ دو جفت بزبان ما چهار فرد بود . مراد دو نوع ودو صنف‌اند چون‌آسمان وزمین و بحر وبرّ وسهل و جبل و تابستان وزمستان و خریف و بهار و شب و روز و إنس و جن ونر وماده (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) تاهمانا شما اندیشه کنید و بدانید که خالق این اصناف و ازواج باید تایکی بی‌همتا باشد .

(فَفِرُّوا إِلَى اللهِ) آنگه مکلفان را وعظ کرد وگفت باخدای گریزید از عذاب‌او. عبدالله عباس گفت معنی آنست که ازاوهم باواو گریزید . ابوبکر ورّاق گفت ازطاعت شیطان با خدمت رحمن گریزید. عمروبن‌عثمان گفت پناه بامکه دهید . حسین بن الفضل گفت ازهر چه جزاواست‌بگریزید . ذوالنون گفت از جهل با علم‌بگریزید و از کفر باشکر (إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ) که‌من شما را ترسانندهام ازخدای بیان کننده .

(وَلا تَجْعَلُوا مَعَ اللهِ إِلهاً آخَرَ) و با خدای خدای دیگر مپرستید که من شما را پیغامبری‌ام‌بیان کننده.

(كَذٰلِكَ) یعنی همچنانکه قوم تو ترا ساحر وجادو ودیوانه خواندند هیچ پیغمبر از جمله آنان که پیش از تو بودند بقوم خود نیامدند إلاّ وگفتند که این جادواست‌یادیوانه‌این برای تسلی رسول گفت . یعنی اول کس‌نه‌توئی که این‌قوم تراتکذیب کردند ، آنگه برسبیل تعجب فرموده که :

(أَتَواصَوْا بِهِ)وصیت کرده‌اند یکدیگر رابااین؟چنانکه ما گوئیم‌زبان‌دردهن‌یکدیگر کرده‌اند بل هم خود اینان و ایشان گروهی‌اند طاغی ومتجاوز از حدّ ، آنگه گفت :

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) از ایشان بر گرد (فَما أَنتَ بِمَلُومٍ) که تومستحقّ ملامت نئی و کس ترا بدین ملامت نکند. دراخبار هست که چون آیت آمد رسول ﷺ دلتنگ شد وصحابه همچنین گمان بردند که وحی منقطع شد و عذاب فرود آید حق تعالی برای تسلّی رسول این آیت فرستاد (وَذَكِّرْ) یادده‌ای محمّد که یاددادن مؤمنان‌را سود دارد .

(وَما خَلَقْتُ الجِنَّ وَالإِنسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ) آنکه برای ابلاغ‌حجّت گفت من نیافریدم جنّیان و انسیان را إلاّ برای آن تا مرا پرستند یعني غرض من درآفریدن خلقان عبادتست. ازأمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت کردند که گفت معنی آنست که « إلاّ لِآمُرَهم أن یعبدون » إلاّ که فرمایم ایشان را که مرا عبادت کنند و این اختیار زجّاجست بیانه قوله « و ما أُمروا إلاّ لیعبدوا الله » مجاهد گفت إلاّ لیعرفون . عبدالله عباس گفت إلاّ لیقرّوا لي بالعبودیّة . کلبی گفت إلاّ لیوحّدون ، إلاّ تامرا یکی گویند . وآن‌آیت دلیل است‌بر بطلان قول‌مجبّره برای آنکه باتّفاق آیت محکم است محمولست برظاهر خود و مطابق‌أدلّه عقل است و اگر غرض او کفر و معصیت بودی نگفتی ایشان را برای عبادت آفریدم .

(ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ) گفت از ایشان روزی نمیخواهم و نمیخواهم تا مرا طعام دهند .

(إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِينُ) خدای تعالی روزی دهنده است وخداوند قدرت وقوّتست و متین هم قوی باشد ومرجع هردو باقادر است . وعامهٔ قرّاء « متین »خواندند برفع علی أنّه صفة الله تعالی . و در شاذّ یحیی بن أعمش بجرّ خواند علی‌أنّه صفة للقوّة و برای آن متینة نگفت که ردّ کرد با معنی ، أراد به الأمر المتین ، ووجوه بسیار گفته‌ایم في قوله تعالی«إنّ رحمت الله قریب من المحسنین » وفي قوله « فمن‌جاءه موعظة » أی وعظ

(فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) گفت آنانرا که ظلم‌کردند ایشان رابود نصیبی مانندنصیب اصحابش و اصل ذَنوب دلوبزرگ باشد قال الرّاجز :

لَنا ذَنُوبٌ وَلَكُمْ ذَنُوبٌ ... فَإِن أَبَيْتُمْ فَلَنَا القَلِيبُ (۱)

آنکه درحظّ و نصیب استعمال کنند کقول علقمة بن عبده :

وَفي كُلِّ قَوْمٍ قَدْ خَبَطْتَ بِنِعْمَةٍ ... فَحَقٌّ لِشاسٍ مِنْ نَداكَ ذَنُوبٌ (۲)

(۱) یك دلو آب مارا باشد و یك دلو شمارا واگر نپذیرید همه چاه از آن‌ماست .

(۲) علقمه قصیده‌ای، که این بیت‌از آن است، در مدح یکی از ملوك آل غسان گفته و شاس نام برادر شاعراست‌که ملك او رااسیر کرده بود وشاعرآزادی او را تقاضاکرده‌استیعنی در هرقوم بی دریغ از تو نعمت هست پس سزاوار است که شاس برادر من هم از آن بهره یابد .

و قال آخر :

لعَمرُكَ وَ المَنايا طالِعاتٌ لِكُلِّ بَني أبٍ مِنها ذَنوبُ (۱)

(فَلا تَستَعجِلونِ) بر من تعجیل مکنید که شما را مهلت دادم چنانکه ایشان را آنگه گفت (فَوَيلٌ لِلَّذينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذي يُوعَدُونَ) وای بر آنانکه کافر باشند از روزی که ایشان را وعده میدهند گفتند روزبدر است ، و گفتند روز قیامت‌است.

سورة الطور

بدانکه این سوره مکّی است ، و چهل و نه آیت است ، و سیصد و دوازده کلمهٔ است ، و هزار و پانصد حرفست ، اُبیّ کعب گفت که رسول ﷺ گفت هر که او سورة والطور بخواند برخدای واجب بود که اورا ازعذاب خودایمن کند و اورا در بهشت به نعمت دارد

سورة الطور تسع وأربعون آية مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

وَ الطورِ (۲) وَ كِتابٍ مَسطُورٍ (۳) في رَقٍّ مَنْشُورٍ (٤) وَالْبيتِ الْمَعْمُورِ (٥)

قسم بطور وکتاب نوشته شده در پوستی گشاده و بیت معمور

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ (٦) وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (٧) إنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ (٨)

و سقف بر افراشته و دریای افروخته بتحقیق شکنجهٔ پروردگار توهر آینه واقع‌شونده‌است

ما لَهُ مِنْ دافِعٍ (۹) يَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً (۱۰) وَ تَسِيرُ الْجِبالُ سَيْراً (۱۱)

نیست مراورا دفع‌کننده روزیکه، حرکت کند آسمان حرکتی و سیر کند کوهها سیر کردنی

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۲) أَلَّذِينَ هُمْ في خَوْضٍ يَلْعَبُونَ (۱۳)

پس وای این روز مر تکذیب‌کنندگان را کسانیکه آنها در فرو شدن باطل بازی کنند

---

(۱) سوگند بجان‌تو در آن هنگام‌که مرگ هویدا شود هرفرزند پدری را از آن‌نصیبی باشد .

يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلىٰ نارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (١٤) هٰذِهِ النّارُ الَّتي كُنْتُمْ بِها
روزیکه بسرعت خوانده شوند بسوی آتش جهنم بسرعت افکندنی اینست آتش آنچنانی که بودید بآن

تُكَذِّبُونَ (١٥) أَفَسِحْرٌ هٰذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ (١٦) إِصْلَوْها فَاصْبِرُوا
تکذیب میکردید آیا پس سحراست این یا شما نمی بینید دریابید آنرا پس شکیبا شوید

أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (١٧) إِنَّ الْمُتَّقِينَ
یا شکیبا نشوید یکسانست برشما جزاین نیست جزا داده شوید آنچه‌را بودید میکردید بتحقیق پرهیزکاران

في جَنّاتٍ وَنَعيمٍ (١٨) فاكِهينَ بِما آتيٰهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقيٰهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ
در بوستانها ونعمت اند متنعم اند آنچه دادشان پروردگارشان ونگاهداشت آنهارا پروردگارشان شکنجهٔ

الْجَحيمِ (١٩) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (٢٠) مُتَّكِئينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ
دوزخ را بخورید وبیاشامید گوارا بآنچه بودید میکردید تکیه‌کنندگان بر تختهای پیوسته

وَزَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عينٍ (٢١) وَالَّذينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا
وجفت کردیم آنهارا بحور عین وکسانیکه گرویدند پیروشدند آنهارا فرزندان آنها بگرویدنی برسانیم

بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهينٌ (٢٢)
بآنها فرزندانشان‌را وکم نکنیم آنها را ازکارهاشان از چیزی هرکس بآنچه پیشه‌کرد درگرو است

وَأَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمّا يَشْتَهُونَ (٢٣) يَتَنازَعُونَ فيها كَأْساً لا لَغْوٌ
ومدد فرستیم آنهارا به میوه وگوشت از آنچه میجویند بنوبه گیرند در آن جامی‌را نیست بیهوده

فيها وَلا تَأْثيمٌ (٢٤) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ (٢٥) وَأَقْبَلَ
درآن ونه گنه کردنی و دور زنند برآنها پسران که‌گویا آنها مرواریدی پوشیده‌اند و روآورد

بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ (٢٦) قالُوا إِنّا كُنّا قَبْلُ في أَهْلِنا مُشْفِقينَ (٢٧) فَمَنَّ
پاره‌ای آنها بر پاره‌ای می‌پرسند گفتند بتحقیق ما بودیم پیش دراهل خود ترسناکان پس منت نهاد

اللّٰهُ عَلَيْنا وَوَقينا عَذابَ السَّمُومِ (٢٨) إِنّا كُنّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ
خدا برما ونگاهداشت مارا شکنجهٔ آتش سوزان بتحقیق ما بودیم از پیش میخواندیم اورا بتحقیق اوست او

الْبَرُّ الرَّحِيمُ (۲۹) فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ (۳۰) أَمْ يَقُولُونَ

نیکوکار مهربان پس پند ده پس نیستی‌توبنعمت پروردگارخود فال‌گو و نه دیوانه یا میگویند

شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ (۳۱) قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ (۳۲)

شاعریست منتظریم به‌او حوادث زمان‌را بگو منتظر باشید پس‌بتحقیق من‌باشما ازانتظارکشندگانم

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۳۳) أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ

یا میگویدآنهارا خوابهایشان باین یا آنها گروهی سرکشانند یا میگویند بربافته‌است آنرا بلکه

لَا يُؤْمِنُونَ (۳۴) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۳۵) أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ

نمیگروند پس بیاورند سخنی چون آن اگرباشند راستگویان یا آفریده شدند از غیر چیزی

أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ (۳۶) أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ (۳۷) أَمْ عِنْدَهُمْ

یاآنها آفرینندگانند یا آفریدند آسمانها و زمین را بلکه یقین نمیکنند یا نزدآنهاست

خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ (۳۸) أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ

خزینه‌های پروردگارتو یا آنها تسلط دارند یا مرآنهاراست نردبانی‌که بشنوند درآن پس بیاورد

مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۳۹) أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ (۴۰) أَمْ تَسْأَلُهُمْ

شنونده آنها بحجتی هویدا یا مراوراست دختران و مر شمارا پسران یا میخواهی‌ازآنها

أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ (۴۱) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ (۴۲) أَمْ يُرِيدُونَ

مزدی‌را پس‌آنها ازغرامت‌گران بارانند یا نزدآنهاست پنهان پس‌آنها مینویسند یا میخواهند

كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ (۴۳) أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللهِ سُبْحَانَ اللهِ

مکری‌را پس‌آنانکه‌کافرشدندآنها مکرکرده‌شدگانند یا مر آنهارا خدائی غیر خداست منزه است خدا

عَمَّا يُشْرِكُونَ (۴۴) وَإِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطاً يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ (۴۵)

ازآنچه انبازگیرند و اگر بینند پاره‌ای را ازآسمان‌فروافتاده میگویند ابری است بهم نشسته

فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ (۴۶) يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً

پس‌واگذارشان تابنگرند روزشان‌راکه درآن هلاك شوند روزی‌که بینیازنکند ازآنها مکرشان چیزیرا

وَلاٰ هُمْ يُنْصَرُونَ (٤٧) وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَـــذاباً دُونَ ذٰلِكَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

ونه آنها یاری کرده شوند وبتحقیق مرکسانی‌را که ستمگرند عذابی غیر اینست و لیکن بیشتر آنها

لاٰ يَعْلَمُونَ (٤٨) وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا وَ سَــبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

نمیدانند وشکیبا شو برای حکم پروردگارخود پس بتحقیق تو بحفظ مائی وتسبیح گو بحمد پروردگارت

حِينَ تَقُومُ (٤٩) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ (★)

هنگامیکه می‌بایستی وپاره‌ای شبرا پس تسبیح گو وپشت کردن ستاره

(وَالطُّورِ) بعضي أهل لغت گفتند عرب همه کوه را طور خواند جز آنکه اتّفاق مفسّرانست که اینجا مراد آن کوهست که خدای تعالی آنجا باموسی سخن گفت بزمین مقدّس و آن کوه را زبیر خوانند . مقاتل گفت آن دو کوهست یکی را طور تینا خوانند ویکی‌راطور زیتا ، برای آنکه بریکی انجیر باشد وبریکی زیتون .

(وَكِتابٍ مَسْطُورٍ) وکتابی نوشته .

(فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ)در رقّي در افلاخته (۱) و آن صحیفه باشد . دراین کتاب‌خلافست کلبی گفت کتابیست که خدای تعالی برای موسی بنوشت از تورية و موسی عليه السلام صریر قلم می‌شنید ، گفتند لوح محفوظست ، و گفتند دیوانهای عمل‌بندگانست که روز قیامت بربندگان افلاخند ، بهری بدست راست و بهری بدست چپ نظیره قوله « و نخرج له یوم القيمة كتاباً يلقاه منشوراً » و قوله « و إذا الصحف نشرت » وگفته‌اند آنست که خدای تعالی بردل‌بندگان نوشت از ایمان فی قوله « اولئك كتب في قلوبهم الايمان » و گفتند آنست که خدای تعالی نوشت برای بندگان از سعادت و شقاوت و عاقبت وسابقت وجز آن .

(وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ) و خانه آبادان و مراد باین خانه‌ایست در آسمان هفتم و گفتند در آسمان چهارم برابر کعبه اورا ضراح گویند ، حرمت او در آسمان همچنانست که حرمت کعبه در زمین ، هر روز هفتاد هزارفرشته در او شوند و گرد برگرداو طواف کنند که هرگز دیگر بآنجا نشوند ، و خازن او فرشته‌ایست او را زرین گویند و آن خانه از یاقوت سرخ است علی ما جاء في الأخبار که خدای تعالی در عهد آدم در زمین فرستاد چون در زمین رکنی

(۱) افلاخته ترجمه منشور است یعنی بازکرده و این کلمه در برهان نیست و درنسخه خطی من بخاء تصحیح شده امادر نسخه مطبوعه بجیم است والله العالم .

و پوششی نبود (۱) آنکه بروزگار طوفان نوح فرمود تا به آسمان بردند، در خبر است که چون رسول ﷺ مکّه بگشاد یکی‌اززنان او خواست تابشب در کعبه رود بنوشیبه رهانکردند و گفتند بشب رها نکنیم اگر خواهی تا بروز خالی کنیم برای تو . اوبیامد و بارسول‌شکایت کرد ، رسول ﷺ گفت عادت نیست که کسی بشب آنجا شود که این خانه در برابر بیت المعمور است چنانکه اگر سنگی ازآنجابیوفتدمثلابربام کعبه آید (۲)هرروز هزار فرشته‌دراو شوند که تا قیامت بآنجا نشوند ولیکن برو تو وصواحبات تو در حجر نماز کنید که آن از کعبه است بیامد و آنجا نماز کرد و میگفت در کعبه رفتم بررغم آنکه مرا منع کرد ، أمّا بمعمور آن خواست که آبادانست بکثرت زائران و نماز کنندگان و طواف کنان . حسن بصری گفت البیت المعمور خانه کعبه است که او بیت الحرام است (۳) و اوّل خانه که در

(۱) نه ستون بود و نه سقف بلکه یکپاره یاقوت‌بود واین‌روایت بالفاظ مختلف‌آمده وچون‌صحیح آن معلوم نیست‌کدام است حاجت بتحقیق آن نیست .

(۲) شاید مقصود رسول (ص) آن باشد که فضل عبادت در کعبه برای آن است‌که در زیر بیت المعمور واقع میشود و سقف خود کعبه تاثیر در فضلیت عبادت ندارد پس اگر در حجر اسماعیل نماز گذارندکه آنهم از خانه کعبه است وزیر بیت المعمور واقع است همان فضل‌را دارد . فضل‌کعبه بسنگ و خاک‌سقف‌آن نیست‌بلکه‌بسبب مطابق بودن‌اواست درعالم‌شهادت‌و سفلی‌معبدملائکه‌را درعالم علوی وغیب. اگر کسی‌گوید ممکن نیست نقطه از نقاط آسمان همیشه مطابق نقطه از نقاط زمین باشد چون یاآسمان میگردد یا زمین، و دو نقطه از محاذات یکدیگر دورمیشوند در جواب گوئیم بیت المعمور از سنخ ملائکه است چون خانه آنها است و جسم آن هم از جنس اجسام ملائکه است و ممکن است باگردش آسمان از محاذات کعبه خارج نشود مانند نوری‌که برآب جاری افتاده هرچه آب برود آن نور بر جای خود باقی است ومولوی‌گوید :

شد مبدل آب این جو چند بار عکس ماه و عکس اختر برقرار

آنکه محاذی عالم روحانی است در انسان قلب است بمنزله بیت المعمور وپیوسته محاذی آن عالم‌است و بحرکت انسان در امکنه جهان تغییر جهت نمیدهد .

(۳) یعنی درزمین‌است نه‌درآسمان روایات در محل بیت‌المعمور،اگر درآسمان باشد، مختلف‌است در آسمان‌اول یاچهارم یاهفتم وعلامه‌مجلسی فرموده است‌جمع بین‌اخبار برفرض صحت‌آنها باین است‌که درهمه باشد چون هر چیز در عوالم مختلف صورتهای مختلف دارد که همه آنها حقیقتند . و فندرسکی گوید «صورتی‌درزیردارد آنچه دربالاستی» .

زمین بنهادند برای عبادت ومعمور بمردمان وخدای تعالی آنرا هرسال عمارت کند .

(وَالسَّقْفِ المَرْفُوعِ) و آسمان برداشته یعنی آسمان که بمنزلت سقف است زمین را نظیره قوله « وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً » .

(وَالبَحْرِ المَسْجُورِ) مجاهد و ضحّاك و شمر بن عطیّه و محمّد بن کعب و أخفش گفتند یعنی تافته بمنزلت تنور تافته و از اینجا مسجر گویند تنور را و دلیل این آنست که روایت کرده‌اند که رسول علیه‌السلام گفت نباید که در دریا نشیند إلاّ حاجّي یامعتمری یامجاهدی که در زیر دریا آتش است و در زیر آتش دریا است و در زیر آن دریا آتش ، و رسول علیه‌السلام گفت « البحر نارفي نار » سعید بن المسیّب گفت که أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مردی را گفت از جهودان : دوزخ کجاست ؟ گفت در دریاست . عليّ علیه‌السلام گفت راست میگوید . و در خبر است که رسول علیه‌السلام گفت روزقیامت دریا بآتش کنند وباوآتش دوزخ بیفروزند . وقتاده گفت المسجور مملوّ باشد و منه قول لبید :

فَتَوَسَّطا عَرْضَ السَّرِي فَصَدَّعا مَسْجُورَةً مُتَجاوِراً قُلاَّمُها (۱)

ابوالعالیه گفت آن باشد که تهی شده باشد از آب و خشك شده بر عکس معنی مملوّ و این روایت عطیّه است از عبدالله عباس . ذوالرّمة این قول روایت کرد از عبدالله عباس که گفت : البحر المسجور الفارغ ، و گفتند پرستاری (۲) را بفرستادند در عرب تا آب آرد باز آمد و گفت الحوض مسجور أیفارغ . عليُّ بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت المسجور المحبوس . ربیع بن أنس گفت آن باشد که آبش مختلط باشدخوش باشور. از أمیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کردند که گفت مراد دریائی است در زیر عرش ، قعر وعمق او چندانست از هفت آسمان تا بزیر هفت‌زمین ، در او آبیست‌سطبر اورا بحرالحیوان (۳) گویند

---

(۱) قلام نوعی گیاه است و لبیددر وصف دوگوخرنر و ماده گویدکه در میان نهر آب‌درآمدند و چشمه را شکافتند بداخل شدن در آن و از آن‌گیاه نامبرده در کنار آن بسیار بود .

(۲) یعنی کنیزك زرخرید ترجمه امه

(۳) این عالم‌که ما مشاهده میکنیم عالم شهادت باشد و ذاتا جامد است . حیاة‌که در نباتات و حیوانات می‌بینیم از غیب براین اجسام تافته لذا چون روح زندگی ازاین اجسام اعراض‌کند زوداز هم میباشند و پراکنده میشوند و جسمی‌که هفتاد سال در بدن انسان زنده بود وکار میکرد بیکروز که جدا گردد می گندد و میپوسد انجا که منبع این زندگی عرضی‌است بحرحیوان است که برخلاف‌عالم شهادت ذات او اقتضای حیات میکند .

در وقت نفخ اول ازاو چهل شبانه روز باران آید بر زمین تا مردم از گورها بر خیزند (إنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ) این واوها جمله و او قسم است حقّ تعالی سوگند خورد باین‌چیزها که عذاب حق تعالی واقع و نازل و حاصل خواهد شد و آنرا دافعی و مانعی نیست ، کس‌باز نتواند داشتن . جبیر بن مطعم گفت بمدینه آمدم تابا رسول ﷺ سخنی گویم در باب اسیران روز بدر، اتفاقراوقت صبح بمدینه رسیدم رسول ﷺ نماز بامدادمیکرد و الطور میخواند چون بآنجا رسید که خدای تعالی می گوید « إنَّ عذاب ربّك لواقع ماله من دافع » نزدیك آن‌بود که دلم شکافته شود ازخوف ، و محبّت‌اسلام در دلم شد و چنانکه گمان بردم از جای برنخیزم تا عذاب فرو نیاید ایمان آوردم از ترس خدای تعالی . هشام بن حسّان گفت من ومالك‌دینار در نزدیك حسن بصری رفتیم مردی مقری حاضر بود این سوره آغاز کرد چون اینجا رسید حسن بگریست و حاضران بگریستند و مالك دینار چندان بر سر وروی بزد که بیهوش شد .

(يَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً) مفسّران گفتند آسمان بگردد چنانکه آسیا بگردد و أهلش را بگرداند چنانکه کشتی که بروی آب فراز نهند ، و عبارت مفسّران مختلف‌است عبدالله عبـاس گفت یدور دوراناً . قتاده گفت یتحرّك. عطاء خراسانی گفت یختلف أجزاؤها قطرب گفت‌تضطرب، قال رؤبه :

مَسْوَدَّةُ الأعطافِ مِنْ وَسْمِ العَرَقْ مائِرَةُ الضَّبْعَيْنِ مِصْلاتُ العُنُقِ (١)

و اصل مور مجيء و ذهاب بودیقال مار یمور إذا جاء وذهب ، گفت حق تعالی آن‌روز که آسمان مضطرب شود و متحرّك و مختلف الحركات و بگردش در آید مانند کشتی و بر یکدگر آید بمانند موج دریا و این وقت نفخ دوم بود که وقت فناء عالم بود و آن از اعلام خراب دنیا باشد وأشراط ساعة .

(وَتَسِيرُ الجِبالُ سَيْراً) وکوهها برفتن در آید رفتنی و فایده آنکه مصدر در عقب فعل آرند آن باشد که تهویل کنند و ابهام کنند بر مخاطب برای آنکه چون قائل گوید ضرب ضرباً مراد آن باشد که ضرباً شدیداًأووجیعاً أو بلیغاً ، آنکه خواهد تا بلیغ‌تر بگوید علی أبلغ الوجه مطلق بگوید ابهام بر مخاطب را ، و مراد آنکه ضربه ضرباً لایوصف و لا یمکننی وصفه و أعجز عن کنهه ، وما أشبه ذلك و سبیل جمله مصادر که در عقب افعال‌آید در قرآن وجزقرآن این باشد .

(فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) وای‌آن روز بر دزوغ دارندگان که خدای و ...

(١) از نشان عرق شانه های ناقه سیاه رنگ است و دوبازویش جنبان و گردنش کشیده .

رسولان اورا باور ندارند ، وفاء براى آن آورد كه كلام متضمّن شرط وجزاست وتقدير آنكه إذا كان هذا فويل للمكذّبين .

(أَلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ) آنان كه ايشان درباطل خوض كنند ودراو شوند يقال خاض فى الأمر يخوض خوضاً إذا دخل فيه وأصل اوخاض فى الماء باشد چون درآب شود وتقدير آنكه في خوض فى الباطل « يلعبون » درجاى حال است أي لاعبين ساهين غافلين .

(يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلىَ نَارِ جَهَنَّمَ دَعّاً) اي يدفعون إليها دفعاً والدّع الدّفع يعنى آن روز كه ايشانرا دفع كنند وبآتش دوزخ دهند ودراندازند ، ودر خبر است كه خازنان دوزخ دستهاى أهل دوزخ بر گردن پيچند وبموى پيشانى پايهاى ايشان به بندند ودردوزخ اندازند .

(هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ) اينجا قول مضمر است اى و يقال لهم هذه النّار الّتي ، گويند ايشانرا اين آن دوزخ است كه شما آنرا تكذيب كرديد و بدروغ داشتيد . أبورجاء العطاردى خواند « يوم يدعون » بتخفيف من الدّعاء وآن روز كه ايشان را دعوت كنند وبا دوزخ خوانند .

(أَ فَسِحْرٌ هَذَا) خازنان دوزخ گويند اين كافرانرا سحروجادوئى است اين ؟ بلفظ استفهام برسبيل تقرير تا ايشان گويند نى ، يعنى دردنيا هرمعجزى كه بشما نمودند گفتيد سحراست اكنون اين دوزخ كه مى بينيد سحر است يا حقيقت ؟ (أَمْ أَنْتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ) يا شما نمى‌بينيد چنانكه دردنيا گفتيد چشم ما مسحور كرده اند و بيفسرده .

(إِصْلَوْهَا) باين‌دوزخ ملازم شويد يقال: صليت النار وبالنّار باين‌آتش واتفسيد واصل كلمه از لزوم است . (فَاصْبِرُوا أَوْ لاَ تَصْبِرُوا) صبر كنيد يا صبر مكنيد كه راست است صبر كردن وناكردن ، درمعنى آنكه غنانخواهد كرد شما را ازعذاب وسود نخواهد داشت اگر صبر كنيد و اگر جزع برشما نخواهد بخشود (إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَاكُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) شما را پاداش آن ميدهند كه كرده ايد برشما ظلمى نمى كنند آنكه چون ذكر دوزخيان نمود ذكر أهل بهشت كرد گفت :

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ) متّقيان‌وپرهيزكاران دربهشتها ونعمتها باشند .

(فَاكِهِينَ) ناعمين و متنعّم و خوشحال بآنچه خدا داده‌باشد ايشانرا يقال رجل فاكه وفكه إذا كان طيّب القلب خوشدل باشند وآنچه مردم بآن تعلّل كنند آنرا فكاهت خوانند وميوه را ازآنجا فاكهة گويند ؛ ويقال فاكهين أي أولو فواكه كثيرة ، خداوندان ميوه‌بسيار باشند من باب تامر ولابن وقول اول بهتراست براى بـاقى آيت، قوله (بِمَا آتَيهُمْ رَبُّهُمْ

وَ وَقٰیهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الجَحیم) وخدای نگاه دارد ایشانرا از عذاب دوزخ .

(کُلُوا وَاشرَبُوا) ای یقال لهم گویند ایشانرا قول مضمر است چنانکه در حق أهل دوزخ گفتیم بخوریدازاین طعامها وباز خورید (۱) ازاین شرابها (هَنیئاً) ای طعاماً هنیئاً أوأ کلاهنیئاًصفت موصوفی محذوفستطعامی گوارنده یاخوردنی نوش (بِما کُنتُم تَعمَلونَ) بآنچه کردید یعنی بجزا وپاداشت وعوض آن واین باء مجازاتست .

(مُتّکِئینَ) تکیه زدگان ونصب اوبرحال است ، برسریرهابصف باز نهاده دربرابر یکدیگر نهاده ، در همه صدر سریر باشد یك در بر دیگر نهاده برهر سریری حوری نشسته (وزَوّجناهُم) و بایشان دهیم حفتان ایشان (بحُورٍ عینٍ) زنان سیاه چشم فراخ چشم را .

(وَالّذینَ آمَنُوا وَاتّبَعَتهُم ذُرِّیّتُهُم بِإیمانٍ) روا باشد که این جمله عطف‌بود علی قوله تعالی « إنّ المتّقین » وروا بود که جمله بود مستأنف ومحل او رفع‌بود، قرّاء در این آیت خلاف کردند چند جای‌أبوعمرو خواند « أتبعناهم ذرّیّاتهم بایمان الحقنابهم ذرّیّاتهم وما ألتناهم » علی نسق واحد تا کلام متجانس باشد علی إخبار الله تعالی عن نفسه علی وجه التعظیم بلفظ جمع من الاتباع ، و« ذریّاتهم » درهر دوجای بلفظ جمع‌و کسرتاء فی‌موضع‌النصب برای آنکه‌ذرّیّات‌مؤنّث است ، گفت ما فرزندان ایشان‌ازپی ایشان ببردیم بایمان‌یعنی‌حکم آنان حکم ایشان کردیم فردای قیامت فرزندان ایشانرا بایشان در رسانیم و ببر ایشان بریم واز اعمال پدران وفرزندان هیچ نقصان نکنیم . و باقی قرّاء خواندند « و اتّبعتهم ذرّیتهم بایمان » وفرزندان ایشان متابعت کردند ایشانرا بایمان یعنی همچون پدران ایمان آوردند علی الفعل والفاعل وذریّت بلفظ واحد . آنگه در ذرّیت خلاف کردند مدنیان :اول بی ألف خواندند بتاء مرفوع علی الفاعلیّة ودوم بالف و کسر تاء علی الجمع فی محلّ النصب .وشامیان هردوبالف خواندند :اوّل مرفوع دوم مکسور و این اختیار أبوعبیده است . آنگه مفسّران درمعنی آیت خلاف کردند بهری گفتند معنی آنست که مؤمنان و آنانکه تابع ایشانند از فرزندان ایشان بایمان ، ما فردای‌قیامت فرزندان را بپدران در رسانیم و ایناًرا از ایشان باز نداریم واگرچه درجهٔ فرزندان در ایمان وأعمال صالحه بدرجه پدران نباشد ، وازاین جهت هیچ نقصان نکنیم آنچه حاصل باشد ایشان را باستحقاق بدهیم و آنچه مستحق نباشند بفضل بدهیم تا بدیدار یکدیگرشادمانه باشند که ازجمله مسرّت‌ومبرّت‌و کرامت‌وتمام سرور و حبور

(۱) چند بارگذشت که مؤلف بازخوردن را بمعنی آشامیدن آورده است .

آنست که پدران وفرزندان بیك جای باشند وبدیدار یکدیگر شادمان باشند ، قولی دیگر آنست « والّذین آمنوا » مؤمنان وفرزندان بالغ ایشان که مؤمن باشند مـا فرزندان هریکی را از ایشان از پدران وفرزندان که اطفال باشند واستحقاقی ندارند بپدران خود رسانیم والحاق کنیم بتفضّل وازپدران هیچ باز نگیریم برای آنکه ما برفرزندان فضلی کرده باشیم . قول اول روایت سعید جبیر است ازعبدالله عباس وقول دوم روایت ضحّاك است از عبدالله عباس ، قوله : (وَما أَلَتْناهُمْ) ابن کثیر خواند بکسرلام من ألت یألت ، وباقی قرّاء بفتح لام من ألت یألت یقال ألت یألت ولات یلیت وألات يُليت إذا نقص ، واین فعل متعدّی است بدو مفعول چنانکه نقص یقال نقصه حقّه ومفعول اوّل «هم» هست ودوم قوله (مِنْ شَيْءٍ) المعنی شیئاً من عملهم و« من » أول تبیین است ودوم زیادت لتأکید النفی ، وقال فی الالت :

أَبْلِغْ بَنِي ثُعَلٍ عَنِّي مُغَلْغَلَةً جَهْدَ الرِّسالَةِ لا أَلْتاً وَلا كَذِباً (۱)

وقوله « وما ألتناهم » ضمیرهم راجع است إلی قوله « والّذین آمنوا » سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عباس که رسول علیه السلام گفت خدای تعالی فرزندان مؤمنانرا بدرجه پدرشان برساند اگرچه دون ایشان باشند در أعمال تا چشم ایشان به یکدیگر روشن باشد آنگه این آیت بخواند « والّذین آمنوا ـ الایه » آنگه گفت آنچه بفرزندان دهیم از پدران وضع نکنیم هم عبدالله عباس روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت چون مؤمن بدرجه خود رسد گوید بار خدایا مادر وپدرم وفرزندان من کجایند وحال ایشان چیست ؟ گویند ایشانرا أعمال آن نیست که اینجا رسند گوید بار خدایا ایشانرا بامن رسان خدای تعالی بفرماید تا ایشان را بنزدیك او آرند آنگه این آیت بخواند « والّذین آمنوا واتّبعتهم ذریّتهم بایمان ألحقنا بهم ذرّیّاتهم» وروایت کردند از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که او گفت یکروز خدیجه ازرسول علیه السلام پرسید که حال آن فرزندان من که درجاهلیت بمردند چه باشد ؟ گفت بدوزخ شوند ،خدیجه دلتنك شد رسول علیه السلام گفت اگر تومکان ایشان بینی دشمن گیری ایشانرا . خدیجه گفت یا رسول الله فرزندان من که از تواند ؟ گفت ایشان به بهشت اند . آنگه گفت فرزندان مؤمنان با ایشان باشند دربهشت وفرزندان کافران با ایشان دردوزخ باشند ، آنگه این آیت بخواند « والّذین آمنوا واتّبعتهم ذریّتهم » . اگر این خبردرست است مراد فرزندان بالغ باشند (۲) دون نا بالغان برای آنکه خدای تعالی بگناه مادر و پدر فرزندان را نگیرد و ثواب پدران

---

(۱) از من بینی ثعل این پیغام را رسان بجد و درستی نه دروغ و نه ناقص .

(۲) بالغی که حجت برآنها تمام شده باشد نه بالغی که دعوت حق را ندانسته باشد .

بفرزندان ندهدجز آنکه‌اطفال مؤمنانرا بفضل ببهشت برد. اگر کسی‌را شبهه ای باشد در آنکه لفظ ذرّیّت برفرزندان طفل افتد برای آنکه مشتق است از ذرّ، این گمان خطا است برای آنکه اشتقاق من ذرأ است يقال ذرأ الله الخلق أي خلقهم دلیل براین قوله تعالی «ومن صلح من آبائهم وأزواجهم‌وذرّيّاتهم» ولفظ صالحان بر بالغان‌افتد (كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ) هر مردی گرو نهادهٔ آنست که کرده باشد اگر نه چنان باشد که ما گفتیم این آیت خلاف باشد اگر خدای تعالی بشرك مادر وپدر اطفال را بگیرد «كلّ امرء بما كسب رهين» نباشد این آیت مصرّح است بعدل خدای تعالی . وآنکه هر کسی آنچه کرده باشد جزاء اوبدهند بروفق کرده او ازثواب کم نکنند واز عذاب اسقاط بکنند برای آنکه این فضل باشد و آن ظلم ،تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً ، و رهين فعيل است بمعنی مفعول ای مرهون یعنی او را بگناه خود گیرند بگناه دیگری نگیرند و ثواب او باو دهند ثواب دیگران باو ندهند .

(وَأَمْدَدْناهُمْ بِفاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمّا يَشْتَهُونَ) وما ایشانرامدد فرستیم بمیوه،درخبر است که هر که يك میوه ازدرخت باز کند بجای آن دیگری پدید آید ولحم و گوشتی‌ازآنچه او را آرزو باشد ازانواع گوشتها .

(يَتَنازَعُونَ فِيها) از یکدیگر میگیرند واصل منازعه مخاصمه باشد یعنی بسرعت چنانکه پنداری میربایند (كَأْساً) انائیکه دراوخمرباشد وتا دراوخمرنباشدآنرا کأس نخوانند چنانکه خوان را تا بر او طعام نبود مائده نخوانند (لا لَغْوٌ فِيها) قتاده گفت در او باطل‌نباشد. مقاتل حیّان گفت دراو فضول نباشد . سعید مسیّب گفت دراو فحش نباشد . ابن زید گفت در او دشنام نباشد . قتیبی گفت عقل نبرد تا لغو گویند . ابن عطا گفت چه لغو باشد درمجلسی که مجلس بهشت عدن باشد وساقی فرشتگان باشند وشرب ایشان‌بذکر خدای بودوریحانشان تحيّةمن‌عندالله‌مباركة طيّبة باشد وقوم‌مهمانان‌خدای‌باشند (وَلا تَأْثِيمٌ) یعنی دراوفعلی نباشد که ایشان را ببزه آرد هوتفعیل من الاثم یعنی ایشانرا درخوردن‌آن‌بزه نباشد، عبدالله عباس گفت دراوتکذیب نباشد که بعضی‌بعضی‌را دروغ‌دارند. ابن کثیر وابوعمرو خواندند «لالغوفيها ولا تأثيم» بفتح هر دوکلمه ، باقی قرّاء برفع هردو خواندند . زجّاج گفت آنکه برفع خواند‌دراو دو وجه باشد یکی مبتدا و«فیها»خبر بود . دگر «لا» بمعنی‌لیس تامه باشد بمعنی لم تقع ولا تقع ، چنانکه شاعر گفت :

مَنْ صَدَّ عَنْ نِيرانِها فَأَنَا ابْنُ قَيْسٍ لا بُراحُ (۱)

(۱) هر کس از آتش جنگ اعراض کند من فرزند قیسم و از میدان جدا نمیشوم .

و آنکه بفتح خواند بنا کرد با « لا » (۱) برفتح ازبرای نفی جنس .

(وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ) میگردند برایشان غلامانی بخدمت که پنداری مروارید نهانی اند یعنی مصون و محروس که پوشیده داشته باشند تا هوا و باد و آفتاب آنرا بنگرداند و باستعمال مبدل نشود . و سعید جبیر گفت مرواریدی که از صدف بیرون آرند در حال یعنی بصفا و بیاض ولطافت . عایشه روایت کرد که رسول ﷺ گفت کمتر کس از أهل بهشت خدمتکاری را که آواز دهد هزار خادم جوابش دهند بلبّیك لبّیك . عبدالله عمر گفت هیچکس نباشد از اهل بهشت وإلاّ که او را هزار غلام باشد بر هزار کار که هیچ یك عمل آن دیگر نکند . حسن بصری گفت در این آیت یکروز رسول ﷺ را یکی پرسید گفت یا رسول الله که خادم چون لؤلؤ مکنون باشد مخدوم چگونه باشد (۲) گفت چنانکه ماه شب چهارده در جنب ستاره ای.

(وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) گفت بهری روی در بهری آرند و یك دیگررا می‌پرسند. عبدالله عباس گفت این آن وقت باشد که از گورها برخیزند دگر مفسّران گفتند دربهشت باشد واین بهتر است کقوله :

(قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ) گویند ما پیش از این در اهل و قوم ترسناك بودیم .

(فَمَنَّ اللهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ) خدای برمامنّت نهاد وما را نگاه‌داشت از عذاب دوزخ . وحسن گفت سموم نامی است از نامهای دوزخ واین آنگاه باشد که دوزخ باز گذاشته باشند . وسموم باد گرم باشد در لغت ودوزخ را برای آن سموم خواند که آنرا وزیدنهای گرم باشد سوزنده .

(إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ) ما پیش ازاین او رامیخواندیم وعبادت اورا میکردیم خالص و با او انبازی نمی‌گرفتیم (إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ) که اوست خداوند نیکو ـ کار بخشاینده ، أبوجعفر ونافع و کسائی وحسن بصری خواندند أنّه بفتح ألف علی تأویل لانّه وباقی قرّاء « إنّه » براستیناف وابتدا. عبدالله عباس گفت البرّ اللّطیف ، ضحّاك گفت الصادق فیما وعد .

---

(۱) یعنی کلمه لا وکلمه لغو با یکدیگر مرکب شده مبنی برفتح .

(۲) در دنیا لازم نیست مخدوم ازخادم نیکوروی‌ترباشد بلکه غالباً مخدومان زشت‌و پیروخادمان جوان د نیکو روی بودند اما این‌سائل‌بعقل خود دانست درعالم آخرت نیکی منظر جزای‌عمل خیراست و باید مخدوم بسیار به از خادم باشد برخلاف دنیا .

(فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ) گفت یاد ده این غافلان را که تو بنعمت خدای وعصمت خدای کاهن وفال گوی‌ودیوانه نئی. آیت‌درمقتسمان آمد که برعقبهای مکّه مردمرا منع میکردند از لحوق برسول ﷺ یکی می گفت شاعر است یکی میگفت ساحر است یکی میگفت کاهن است ویکی میگفت دیوانه است وذلك قوله :

(أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ) ای هوشاعر یـا میگویند شاعریست (نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ) ما انتظار کشیم تا حادثه مرگ باو رسد گفتند کاهن آن باشد که گوید مراتابعه است از جن که مرا خبر دهد از احوال غیوب بی وحی وگاه گاه سخنهای غیب گوید ودعوی وحي نکند بل گوید مرا این علم حاصل است از اختصاصی که مراست وبعضی ازطالع ونجوم گویند، وگویند کسهای‌چنین را سهم الغیب در طالع باشد . بعضی دیگر گفتند این محمّد شاعر وکار شاعری ورونق شعر او چندان باشد تا او زنده باشد ما صبر کنیم تا او نیز بمیرد چنانکه شاعران دیگران از طرفه وزهیر ونابغه وجز ایشان . دگر آنکه او را که پدرش در جـوانی بمرده باشد کار اوهم چنین بود . و«منون» هم مرگ باشد وهم روزگار و بگفتیم که اشتقاق این لفظ ازمنّ است ومنّ قطع باشد یعنی مردمرا از دنیا ببرید و منه قوله تعالی « أجر غیر ممنون » از اینجاست که گویند منّت رونق وبهاء نعمت ببرد . أخفش گفت برای آنکه‌قوّت آدمی ومُنّت او نبرد وأنشد ابن عباس :

تَرَبَّصْ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ لَعَلَّهَا   يُطَلِّقُ يَوْماً أَوْ يَمُوتُ حَلِيلُهَا (۱)

«به» أي بالرجل‌ويـروى «تربّص‌بهـا »أي حوادث الدّهر من طلاق أو موت الحليل وهو زوجها .

(قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ) بگو ایشانرا انتظار کشید بصبر که من نیز درحقّ شما هم این میکنم تاآنچه درحقّ من‌می‌اندازید بشما‌بینم که فرمان‌خدای درشمارسد ازمرك یا ازعذاب (۲) .

---

(۱) منتظر باش برای‌ان‌مردحوادث روزگار راشاید زن خود را طلاق دهد یا شوهرزن بمیرد .

(۲) این وعده خداوند و معجز پیغمبر (ص) است‌که باکفار فرمود اگر می پندارید دعوت او بمردن از میان میرود اندکی شکیبائی نمـائید معلوم خواهد شد که دین او عـالمگیر است و شمـا خطاکردید .

(أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحلامُهُمْ بِهٰذا) یا عقل ایشان میفرماید ایشانرا (۱) اینکه میکنند واین برای آن گفت که ایشان دعوی عقل وزیادهٔ او کردند بر دیگران و از احلام و عقول خود لاف زدند و گفتند انّ محمّداً قد سفّه احلامنا یعنی میگوید عقل شما سبکست یعنی اندك است گفت این ثمره عقل ایشان است؟ (أَمْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ) بل خود ایشان گروهی طاغیان واز حد واندازه بیرون رفتگانند .

(أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ) یا میگویند این قرآن محمّد فرا بافته است از خویش (بَلْ لا يُؤْمِنُونَ) گفت نه‌چنین است که ایشان گفتند بل ایشانرا برگ نیست که ایمان آورند باین قرآن ازعتوّ وطغیان واستکبارشان . آنگه دلیل برانگیخت ایشانرا برابنکه این قرآن گفته وساخته بشر نیست گفت :

(فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) بگو تا قرآنی چنین بیاورند اگر دعوی میکنند که این قرآن تو گفته‌ای وتو آورده‌ای اگر راست میگویند دراین دعوی که کردند که زبان زبان شماست ومحمّد هم از شهر ونسب شما است ودر بشریّت وفصاحت ولغت و شهر و ولایت یکی ایـد چون نمیتوانید آوردن، دلیل است بر آنکه محمّد هم نتواند واین گفته او نیست چه اگر گفته او بودی شما نیز بیاوردی وبگفتی مانند این .

(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) یا ایشان را از هیچ چیز آفریده اند . عبدالله عباس گفت بی پدر و گفتند بی‌پدر ومادر . یاایشان چون جمادند که‌خدای را برایشان حجّتی نیست نه ایشان را ازنطفه وعلقه ومضغه آفریده اند این قول عطا است . ابن کیسان گفت یعنی ایشان را ببازی آفریده اند نه برای کاری (۲) ، برایشان امر ونهی نیست واین چنان باشد که یکی ازما گوید فعلت کذا و کذا من‌غیرشيء (أَمْ هُمُ الْخالِقُونَ) یاایشان‌خودخود را آفریده‌اند .

(أَمْ خَلَقُوا السَّمٰواتِ وَالْأَرْضَ) یا ایشان آفریده‌اند آسمانها و زمین را آنگه گفت (بَلْ لا يُوقِنُونَ) بل ایشان را هیچ‌علمی و یقینی نیست همه شکّاك و متحیّرند (۳)

---

(۱) یعنی عاقل هرگز نمیگوید این مطالب قرآن برافتادنی است و میتوان آنرا بر انداخت مطالب قرآن بالاتر از آن است که‌کسی در بارهٔ آن چنین توهم تواند کرد .

(۲) یا میگویند بی فاعل و خالق حکیم بوجود آمده اند و آفریننده ندارند.

(۳) منکرین توحید سخن بظن و تخمین‌گویند نه از روی یقین و خودشان فرق میان ظن ویقین نمیگذارند و تمیز نمیدهند که بظن نباید اعتماد کرد .

(أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَبِّكَ) يا خزانهاى خداى تو بنزديك ايشان است . عبدالله عباس گفت يعنى باران وارزاق خلقان.عكرمه گفت يعنى پيغامبرى ، و گفتند علم بآنچه‌خواهد بودن (أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ) يا ايشان سلطان و جبّارانند اين قول‌بيشترمفسّرانست عطاء گفت «ارباب قاهرون »خداوندان قاهرند.ابوعبيده گفت مسيطرملزم باشدآنكه كسى‌چيزيرا الزام كند يعنى الزام ايشان راست‌و برايشان الزام نيست و مسيطر رقيب باشد يعنى ايشان رقيبان‌اند برمردم و برايشان رقيب نيست وعرب گويد سيطرت علىّ اى‌اتّخذتنى خَوَلاً مرا خادم گرفته و وزن او مفيعل باشد ازاسم فاعل من سيطر نحو بيقر و بيطرو اصل او ازسطراست و ياء زيادة براى مبالغه كرد .يعنى‌آنانيكه چيزى برمردمان نويسند و ايشان را الزام دهند و اين صورت اسم مصغّر دارد و نه چنين است بل اسم فاعل است از بناء خود . و قتاده خواند المسيطرون بفتح طاء يقال‌سيطرته علىّ كذا اى سلّطته و صاد و سين هر دو لغتست ازاوكالصراط و السراط و ابن كثير و ابو عمرو وابن عامر وكسائى بسين‌خواندند وباقى قرّاء بصادمگر حمزه كه اشمام كرد چنانكه در اخوات اين لفظ گفته شد .

(أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ) يا ايشان را نردبانى است كه از آنجا بر آسمان ميشوند ووحى ميشنوند و دعوى ميكنند كه ما از اينجا شنيديم اگراين چنين است (فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطانٍ مُبِينٍ) آنكه از ايشان اين شنيده است حجّتى روشن بياورد (۱) و لفظ سلّم استعمال كنند درسبب يقال جعلت فلانا سُلّماً لحاجتى براى‌آنكه باو توسّل كنند بصعود قال ابن مقبل :

لاَ يَحْرِزُ الْمَرْءُ أَحْجاء البِلادِ وَلا يُبْنى لَهُ فِي السَّمٰواتِ السَّلاليمُ (۲)

(أَمْ لَهُ الْبَناتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ)يا خداى را دخترانند و شما را پسران برحسب آنكه ايشان دعوى كردند كه الملائكة بنات الله يعنى شما رفيع قدر تريد و شما را علوّ كامهٔ است و علامهٔ غلبه ، چنانكه پدران پسران عالى‌قدرتر باشد فيما بينكم و پدر دختران پژمرده وسر

(۱) خلاصه اين آيات آنكه مردم عاجز و جاهل كه از هيچ چيز خبر ندارند و باسرار وجود واقف نيستند و درعوالم ملكوت سير نكرده نبايد هرچيز نديده را انكار كنند و اگر از عالم بـاطن واقفند بايددليلى بياورند مانند آنكه‌درشهرهاى زمين‌نگشته و جائى را نديده‌است انكار شهرهاى نديده كند و اگر مدعى است همه جا راگشته‌ام وشهرى نديدم دليلى بياورد وچگونه جهال عرب عالم‌آخرت وملائكه و خداو غيب را ناديده انكار ميكنند .

(۲) انسان واقف نگردد برنواحى زمين ونردبانهائى براى او تا آسمان برپاى ندارند .

افکنده علی زعمکم و في اعتقادکم الفاسد ، و گفتند معنی آنست که اگر روا بودی اورا اختیار پسر کردی نه اختیار دختر برای آنکه حکیم عـالم اختیار بهتر کند اختیار بتر نکند (أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجراً) یا تو که محمّدی برأداء این رسالت جعل ومزدی میخواهی که ایشان ازآن غرامت گران بارند وغرم وغرامت ومغرم هرسه یکی باشد و آن الزامی باشد بر طریق إلحاح مالی راکه آن را عوض نخواهند دادن ومنه الغریم .

(أَمْ عِنْدَهُمُ الغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ) یا بنزدیك ایشان علم غیب است که ایشان از اینجا مینویسند تا دعوی میکنند که ما میدانیم که این محمّد علیه‌السلام میگوید از حدیث بعث و نشور و ثواب و عقاب آنرا اصلی نیست (۱) و بعضی مفسّران گفتند این جواب آنست که ایشان گفتند اگر آخرت اصلی دارد هم مارا بهترباشد آنجا چنانکه گفت « و لئن رجعت إلی ربّي انّ لی عنده للحسنی » و قوله « ولئن رددت إلی ربّي لأجدنّ خیراً منها منقلباً » یعنی این غیب ، ازکجا این وحی بشما آمده است یـا از کجا نوشته‌اید این حدیث را و این قول حسن بصریست .

(أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً) یا میخواهند تا باتو کیدی کنند ، مکر ایشان بـا ایشان گردد ، و ایشان مکید وممکور باشند خدای تعالی کید ایشان با خود ایشان گرداند. یقال کاد یکید کیداً فهو کاید ، و المفعول مکید کالمبیع من باعه و المکیل من کاله و کید خدای تعالی تدبیری باشد که بسازد برای اولیاء خود تا قهر وغلبه کنند ایشان را و کلمهٔ اولیاء بآن عالی شود بقتل و أسرأعداء . زجّاج گفت معنی آنست که ایشان باین کفر وجحود میخواهند تا باخدای و رسول کیدی کنند خدای تعالی آن کید بسر ایشان آرد بعذاب دنیا وآخرت

(أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَيْرُ اللهِ) یا ایشانرا خدائیست جز خدای تعالی که او مستحق عبادت است به نعمتی که کرد بایشان این دعوی نتوانند کردن آنگه تنزیه کرد خود را گفت : (سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ) منزّه‌است خدای تعالی ازآنکه باو انباز گیرند .

(وَإِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً) این جواب آنست که گفتند «أو تسقط السماء کما زعمت‌علینا کسفاً» و کسف پاره ابرباشد گفت ایشان بتحکّم و تعنّت ترا گفتند پاره‌های آسمان بر ما فروافکن اگر چنان باشد که ما آسمان پاره‌پاره کنیم و پاره‌ای‌ازآن بر ایشان فرو افکنیم ایشان بجحود گویند این نه پارهٔ آسمانست این ابر است که برهم نشسته و گفتند

(۱) تمسك آنان باصل عدم است بروش اصولیین اما نمیدانند که از این امور ظن نیز حاصل نمیشود تا بیقین‌چه‌رسد .

کسف واحد است برای این گفت ساقطاً و گفتند جمع است کسدره و سدر و ساقطاً گفت و ساقطة نگفت برای آنکه حمل برلفظ کرد و لفظ مذکر است این آیات که خدای تعالی گفت و این سخنها که در عقب هم آمد در این آیات بهری بر حقیقت و بهری بر تهکّم همه ابلاغ حجّت است و الزام بیّنه بربت پرستان و منکران قرآن از انواع کافران ومشرکان . آنکه گفت :

(فَذَرْهُمْ) رها کن ای محمّد اینان را صورت امر است و معنی تهدید (حَتّىٰ يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذي فيهِ يَصْعَقُونَ) تا برسند بروزشان آن روزشان که درآن روزببینند وبمیرند و عاصم وابن عامرخواندند «يُصْعَقون» بضمّ یاء علی الفعل المجهول ای یهلکون تاآن روزکه ایشان را هلاك کنند . يقال صعق الرّجل إذا مات وصعق إذا اُصيب بالصاعقة . آنکه عام‌شددر همه انواع هلاك تاصعق گفتند إذا هلك ، و اگر چه بصاعقه نباشد . فرّاء گفت این دولغت است و معنی یکی کقولهم سَعِد وسُعِد .

(يَوْمَ لا يُغْني عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً) آن روز که غنا نکند و سود ندارد از ایشان کیدشان هیچ چیز و معنی آن کقولهم هذا لايغني عنك أي لاينفعك .یعنی ایشان را مستغنی نکند و ازحاجت نبرد (وَلاهُمْ يُنْصَرُونَ) ونه‌نیز ایشان را نصرت و یاری کنند یعنی کس نباشد که ایشان را یار بود .

(وَإِنَّ لِلَّذينَ ظَلَمُوا) آنکه گفت ظالمان رایعنی کافران راومشرکان عرب راعذابی خواهدبودن (عَذاباً دُونَ ذٰلِكَ) ای قبل‌ذلك پیش‌ازعذاب دوزخ. گفتند آن‌عذاب گور است این قول براء بن عازب است ، وگفتند قتل و أسر روز بدر است و این قول عبدالله عباس است وگفتند قحط وجوع هفت ساله است و این قول قتاده است . ابن زید گفت مصائب و أحزان و آفات و اوجاع است که بایشان رسد در دنیا وهلاك مال و مرگ فرزندان (وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ) ولیکن بیشتر ایشان ندانند که عذاب برایشان فرو خواهد آمد .

(وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) صبر کن برای حکم خدای تعالی یعنی تا این انواع عذاب برسد بر این که این عذابی محکوم هست از جهت خدای تعالی (فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا) که تو بچشمهای مائی‌یعنی بچشم حفظ و نگاه داشت مائی که ترا میبینیم (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) و تسبیح کن برشکر خدای‌آنکه که بر خیزی . أبوالأحوص گفت وعطاء و سعید جبیر چون از مقام و مجلس بر خیزی بگوی « سبحانك اللّهم و بحمدك » اگر مجلس

خیر بود بیفزاید واگرمجلس خیر نبود کفّارهٔ گناه بود، دلیل این تأویل آنست که أبو هریره روایت کرد که رسول عليه السلام گفت هر که در مجلسی بنشیند که در آن مجلس لفظ و گفتا گوی باشد چون خواهدبرخاست بگوید سبحانك اللّهمّ وبحمدك لاإله إلاّ أنت أستغفرك و أتوب إليك هر چه در آن مجلس گفته و کرده باشد خدای تعالی بیامرزاند اورا . ابن زید گفت که معنی آنست که وصلّ بأمر ربّك حين تقوم من منامك نماز کن بفرمان خدای تعالی چون از خواب برخیزی .

ضحّاك و ربیع گفتند چون بنماز بر خیزی بگوی . سبحانك اللّهمّ وبحمدك وتبارك اسمك و تعالى جدّك ولاإله غيرك ، و روایتیدیگر از ضحّاك آنست که چون بنماز برخواهی خاستن بگو اللهأكبر كبيراً و الحمدلله كثيراً و سبحان الله بكرة و أصيلاً . کلبی گفت معنی آنست که چون از خواب برخیزی ذکر خدای میکن بزبان و تسبیح و تهلیل میکن تا بنماز مشغول شدن ، وگفتند نماز بامداد خواست ، و گفتند نماز پیشین خواست چون از قیلوله برخیزد .

(وَمِنَ اللَّيْلِ) و ازشب .«من» تبعیضاست تسبیح کن خدایرا . گفتند نمازخفتناست وگفتند شاموخفتنخواست، وگفتندنماز شباست (وَإِدْبَارَ النُّجُومِ) أمير المؤمنين عليّ عليه السلام گفت و عبدالله عباس وجابر عبدالله أنصاری و أنس مالك که دو رکعت فجر است سنّت نماز بامداد، و ازرسول صلى الله عليه وآله روایت کردند که آن دو رکعت است و ثواب آن از همهدنیا بهتراست و در خبری دیگر« خير ممّا طلعت عليه الشمس »بهتراست از هرچه آفتاب براو تابد . ضحّاك و ابن زید گفتند فریضه نماز بامداد است ومراد از نجوم ستارگانست یعنیعقیب غروبهاوغیبتها عقیب آنکه ناپیدا خواهد شد بروشنائیروز ،

و زید روایت کرد از يعقوب و سالم بن أبي الجعد خواند « و أدبار النجوم » بفتح الف على جمع الدبر ، و باقی قرّاء بکسر الف على المصدر .

سورة النجم

بدانکه این سوره مکی است ، و شصت و دو آیت است در عدد کوفیان و شصت در عدد بصریان و مدنیان ، و سیصد و شصت کلمه است ، و هزار و چهارصد وپنج حرف است ، وروایت است از ابوامامه از اُبیّ کعب که گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او سوره والنجم بخواند خدای تعالی او را حسنه بنویسد بعدد هر کس که برسول ایمان آورده و هر کس که رسل را جحود کرد .

سورة النجم اثنان و ستون آية وهی مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

وَ النَّجْمِ إِذا هَوىٰ (۲) ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَ ما غَوىٰ (۳) وَ ما يَنْطِقُ عَنِ
سوگند بستاره چون فرود آید　گمراه نشد صاحب شما وسرکشی نکرد　و سخن نمیگوید از

الْهَوىٰ (٤) إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحىٰ (٥) عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ (٦) ذُو مِرَّةٍ
هوی　نیست او جز وحی که وحی کرده شد　آموخت آنرا سخت توانائی　صاحب توانائی

فَاسْتَوىٰ (٧) وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلىٰ (٨) ثُمَّ دَنا فَتَدَلّىٰ (٩) فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ
پس راست رو　و اوست بکران اعلی　پس نزدیك شد پس نزدیك شد　پس بود قاب قوسین

أَوْ أَدْنىٰ (١٠) فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ ما أَوْحىٰ (١١) ما كَذَبَ الْفُؤادُ ما رَأىٰ (١٢)
یا نزدیکتر　پس وحی فرستاد بسوی بندهٔ خود آنچه وحی کرد　تکذیب نکرد دل آنچه را دید

أَفَتُمارُونَهُ عَلىٰ ما يَرىٰ (١٣) وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ (١٤) عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ (١٥)
آیا پس جدال کنید اورا بر آنچه بیند　وبتحقیق دید اورا یکبار دیگر　نزد سدرة المنتهی

عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوىٰ (١٦) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ ما يَغْشىٰ (١٧) ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما
نزد اوست جنة المأوی　آنگاه که فرا میگرفت سدره را آنچه فرامیگرفت　میل نکرد چشم و نه

طَغیٰ (۱۸) لَقَدْ رَایٰ مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الْکُبْریٰ (۱۹) أَفَرَأَیْتُمُ اللّاتَ وَالْعُزّیٰ (۲۰)

ازحدگذشت بتحقیق دید ازآیتهای پروردگارکه بزرگست آیا پس دیدید لات و عزی را

وَمَنوةَ الثّالِثَةَ الْاُخْریٰ (۲۱) أَ لَکُمُ الذَّکَرُ وَلَهُ الْاُنْثیٰ (۲۲) تِلْکَ إِذاً قِسْمَةٌ

و منات سیمین واپس‌تر را آیا مرشمارا نر است ومر اوراست ماده این‌آنگاه‌بخش‌کردنیست

ضِیزیٰ (۲۳) إِنْ هِیَ إِلّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّٰهُ بِها مِنْ

برخلاف عدل نیست آن مگر اسمائی که نامیدید آنرا شما و پدران شما نفرستاد خدا بآن هیچ

سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلّا الظَّنَّ وَما تَهْوَی الْاَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ

حجتی و نه پیرو شوند مگر پنداشت را و آنچه خواهد نفسها و بتحقیق آیدشان از پروردگار آنها

الْهُدیٰ (۲۴) أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنّیٰ (۲۵) فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَ الْاُولیٰ (۲۶) وَکَمْ مِنْ

هدایت آیا برای آدمیست آنچه‌آرزو کرد پس مرخداراست آخرت و دنیا و چند از

مَلَکٍ فِي السَّمٰواتِ لا تُغْنِي شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً (۲۷) إِلّا مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللّٰهُ لِمَنْ

فرشته درآسمانهاست‌که بینیاز نکند درخواست‌آنها چیزیرا مگر ازپس‌آنکه دستوری‌دهدخدابرای‌هرکه

یَشاءُ وَیَرْضیٰ (۲۸) إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَیُسَمُّونَ الْمَلٰئِکَةَ تَسْمِیَةَ الْاُنْثیٰ (۲۹)

میخواهد وخوشنودباشد بتحقیق‌کسانیکه نمیگروند برستخیز هرآینه مینامندفرشتگان‌را نامیدن مؤنث

وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

ونیست مرآنهارا بآن هیچ دانشی پیروی نکنند مگر پنداشت را و بتحقیق پنداشت بینیاز نکند از حق

شَیْئاً (۳۰) فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّیٰ عَنْ ذِکْرِنا وَلَمْ یُرِدْ إِلّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیا (۳۱) ذٰلِکَ

چیزی را پس روبگردان ازآنکه روگردانید از یاد ما ونخواهد مگر زندگانی دنیارا اینست

مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ

نهایت رساندن از علم بتحقیق پروردگار تو داناتر است بآنکه‌گم شد از راه او و او دانا تر است بآنکه

اهْتَدیٰ (۳۲) وَ لِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْأَرْضِ لِیَجْزِيَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما

راه یافت ومرخدای‌راست‌آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است تاجزا دهد آنان‌راکه بدکردند بآنچه

عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳۳) أَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ

کردند و جزا دهد آنان را که نیکوئی کردند خوبی را کسانیکه پرهیز کنند بزرگهای گنـاه را

وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ

و زشتی‌ها را مگرگناه خرد بتحقیق پروردگار تو فراخ‌آمرزش‌است او داناتراست بشما چون‌آفرید شمارا

مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ

از زمین وچون شما خرد بودید درشکمهای مادرهای شما پس پاك نشمارید خودهاتان‌را اوآگاه‌تراست بآنکه

اتَّقى (۳۴) أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى (۳۵) وَ أَعْطى قَلِيلاً وَ أَكْدى (۳۶) أَ عِنْدَهُ

پرهیزکرد آیا پس دیدی‌آنراکه روگردانید وبخشید اندکی‌را وبرید عطارا آیا نزد اوست

عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرى (۳۷) أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِما فِي صُحُفِ مُوسى (۳۸) وَإِبْراهِيمَ الَّذِي

علم غیب پس او می‌بیند یا خبر داده نشد بآنچه در صحیفه های موسی و ابراهیم آنکه

وَفَّى (۳۹) أَلَّا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى (۴۰) وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما

تمام اداکرد آنکه‌نه برداردبردارنده‌ای بارگناه دیگری و آنکه نیست آدمیرا جز آنچه

سَعى (۴۱) وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى (۴۲) ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى (۴۳)

کوشید و آنکه سعی او زود دیده شود پس جزا داده‌شود آنرا جزاء تمام تر

وَأَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى (۴۴) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكى (۴۵) وَ أَنَّهُ هُوَ أَماتَ

وآنکه‌بسوی‌پروردگارتست‌آخرکار و آنکه او میخنداند و میگریاند و آنکه او میمیراند

وَأَحْيا (۴۶) وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثى (۴۷) مِنْ نُطْفَةٍ إِذا تُمْنى (۴۸)

وزنده میکند و آنکه او آفرید جفت‌های نر و ماده را از نطفه چون ریخته شود

وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرى (۴۹) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنى وَ أَقْنى (۵۰) وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ

و آنکه بر اوست نشأهٔ دیگری وآنکه اوبی نیازکند وسرمایه‌داد وآنکه اوست‌پروردگار

الشِّعْرى (۵۱) وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الْأُولى (۵۲) وَ ثَمُودَا فَما أَبْقى (۵۳) وَقَوْمَ

شعری و آنکه اوست هلاك کرد عادنخستین‌را و ثمود را پس باقی نگذاشت وگروه

نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغى (٥٤) وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوى (٥٥)

نوح را ازپیش بتحقیق آنها بودندآنها ستمگر و طغیان کننده و آنزیر وزبر شده را فروافکند

فَغَشّٰيها ما غَشّٰى (٥٦) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارى (٥٧) هٰذا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ

پس پوشانیدآنرا آنچه‌پوشید پس‌بکدام نعمتهای‌پروردگار شك‌آوری اینست بیم‌کننده‌از بیم‌کنندگان

الْأُولىٰ (٥٨) أَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللّٰهِ كاشِفَةٌ (٥٩) أَ فَمِنْ هٰذَا

گذشتگان نزدیك شدنزدیك شونده نیست مراورااازغیر خداظاهر کننده آیا پس از این

الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ (٦٠) وَتَضْحَكُونَ وَلا تَبْكُونَ (٦١) وَأَنْتُمْ سامِدُونَ (٦٢)

خبر تعجب میکنند و میخندند و نه میگریند و شما بیخبرانید

فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا (*).

پس سجده کنید مرخدا را وبپرستید

قوله تعالی (وَالنَّجْمِ إِذا هَوىٰ) این واو قسم است و او حرفی باشد ازحروف‌جرّ مفسّران خلاف کردند در آنکه مراد باین نجم چیست؟ عبدالله عباس گفت مراد بنجم ثریّا است و این اسمی است علم ثریّا را باآنکه لام تعریف در اوست ولفظ واحد است ، و ثریّا نام هفت ستاره است ، شش‌روشن و یکی تاریك ، چنانکه مردمان روشنائی چشم بدان امتحان کنند و این آنجا است که قول عرب اذا طلع النجم‌عشاء إبتغی الرعاءُ کساء ، چون ثریّا نماز شام بر آید شبانان طلب گلیم کنند یعنی زمستان باشد ، ومنه قول الشاعر :

إذا شالَتِ الجَوْزاءُ وَالنَّجْمُ طالِعٌ فَكُلُّ مَخاضاتِ الفُراتِ مَعابِرُ (١)

یعنی تابستان باشد و آب فرات کم شود هر کجا خواهند عبورتوان کرد « إذا هوی » أی سقط و غاب چون‌فرود شود . مجاهد گفت مراد نجوم آسمان است آنکه که فرود شودلفظ

---

(١) شول بالا آمدن است و نجم‌که ثریا است از ثور است ، و هرگاه صبح پیش از طلوع آفتاب‌که بمشرق نگاه‌کنیم بینیم ثریا طلوع کرده‌است و پس از او ستاره‌های جوزا ازمشرق برآید وپس ازآن هوا روشن شود وخورشید طلوع‌کند علامت آنست‌که خورشید دربرج سرطان است واول تابستان، وآنکه ازعلم نجوم آگاه باشد این معنی‌را نیك دریابد وشاعر گوید چون جوزا طلوع‌کند در حالتیکه ثریا طلوع‌کرده باشد از همه‌آنجاها در شط فرات‌که قابل فرو رفتن وبآب زدن باشد جایگاه گذشتن مردم است .

جنس است و معنی جمع چنانکه شاعر گفت:

وَ باتَ يَعُدُّ النَّجْمَ فِي مُسْتَحِيرَةٍ سَرِيعٌ بِأَيْدِي الآكِلِينَ جُمُودُها (۱)

و قال آخر:

فَباتَ يُرِيهِ عِرْسَهُ و بَناتِهِ وبِتُّ أُراعِي النَّجْمَ أَيْنَ مَخافِقُهُ (۲)

حق تعالی بنجوم آسمان قسم کرد برای آنکه ایشان دلیلان راه‌رواند في قوله «وعلامات وبالنجم هم يهتدون» وزينت آسمان‌اند في قوله تعالى «إنّا زيّنّا السماء الدّنيا بزينة الكواكب» حق تعالی آسمان را بدوازده ستاره بیاراست و زمین را بدوازده معصوم، راه رو در بیابان بآن ستارگان راه بَرَد و گمراه در دین باین ستارگان عصمت باره آید این بیتها بصادق عليه السلام نسبت کرده‌اند:

فِي الأَصْلِ كُنّا نُجُوماً يُسْتَضاءُ بِنا وَ فِي البَرِيَّةِ نَحْنُ اليَوْمَ بُرْهانُ
نَحْنُ البُحُورُ الَّتِي فِيها لِغائِصِها دُرٌّ ثَمِينٌ وَ ياقُوتٌ و مَرْجانُ
مَنازِلُ القُدْسِ وَ الفِرْدَوْسَ نَمْلِكُها فَنَحْنُ لِلْقُدْسِ وَالفِرْدَوْسِ خُزّانُ
مَنْ صَدَّ عَنّا فَبَرهُوتٌ مَساكِنُهُ وَ مَنْ أَنابَ فَجَنّاتٌ و وِلْدانٌ (۳)

عجب افتاد کار ایشان، هم ایشان دریا، هم ایشان کشتی، و هم ایشان ستاره تا بیگانه در میان راه نباشد. عکرمه گفت از عبدالله عباس که مراد از نجوم رجومست، آن ستارگان که بآن شیاطین را رجم کنند چون قصد استراق سمع کنند، هر نجمی از آن رجمی است شیطانی را، که قصد کاری کند که او را نباشد «وجعلناها رجوماً للشياطين» هر نجمی از ایشان رجمی است شیاطین انس را چون تعاطی کاری کند که او را نباشد، تا بهری را بنور حجّت قهر کند و بهری را بنار سطوت بسوزاند

(۱) مستحیره کاسهٔ بزرگ است که چربی و آبگوشت در آن است، شاعر وصف زمستان میکند وطعام دادن در آن فصل که مهمان درکاسه بزرگ عکس ستاره‌ها را میشمارد وازسردی هوا چربی آن بسته میشود.

(۲) وصف تنهائی خویش وجمعیت دیگری میکند که زن ودخترانش گرد اوهستند اما شاعرخودرا به نگاه کردن ستارگان سرگرم میکند.

(۳) این ابیات برفرض آنکه ازحضرت امام جعفرصادق(ع) نباشد هم‌مضمون آن صحیح است و موافق اعتقاد امامیه است دربارهٔ أئمه (ع). یعنی دراصل ما ستارگانی بودیم که ازما کسب روشنی میشد وامروز درمیان مردم حجت هستیم مائیم دریاهائی که هرکس درآن فرو رود مرواریدگرانبها ویاقوت ومرجان بدست میآورد. منزلهای عالم قدس و فردوس برین ملك ما است و مائیم خزینه دار عالم پاك و فردوس. هرکس ازماروی بگرداند برهوت مسکن اوست وهرکه سوی ما آید نصیب او بهشت وولدان است.

و اشتقاق نجم از نَجَمَ باشد اذا طلع یقال : نجم السن و نجم القرآن و نجم النبت اذا طلع إلاّ آن است که از اطلاق او نجم آسمان دانند . ضحّاك گفت مراد بنجم نجوم قرآن است که خدای تعالی نجم ازپس نجم و آیت ازپس آیت و سوره از پس سوره بفرستاد بیانه «فلا اُقسم بمواقع النجوم» یعنی نجوم القرآن برای آن نجوم خواندند که اورا مُنَجَّم و مجزّی فرود آمد برسول صلی الله علیه و آله و منه نُجُومُ الدَّيْنِ و دَيْنٌ مُنَجَّمٌ (۱) أخفش گفت مراد به نجم نبات زمین است قال الله تعالی « و النجم و الشجر یسجدان » عرب هر درختی که آن را ساق نباشد آنرا نجم خوانند مِنْ نَجَمَ اذاهوی أی إذا مال وسقط ، و تفسیر سجده او براین دادند که باد بر آید و براین درختان بی ساق و با ساق آید و ایشان را بجنباند تا سر بزمین آرند ، حق تعالی گفت « یسجدان » بر توسّع و تشبیه سجده خواند حق تعالی بآن قسم یاد کرد برای کثرت منافع که در اوست عاجلاً وآجلاً . أبو حمزهٔ ثمالی گفت مراد آن ستارگانند که عند قیام ساعت منتثر شوند و مطموس فی قوله « و اذاالنجوم طمست » و قوله « و اذا الكواكب انتثرت » . « إذا هوی » إذا سقط . بعضی دیگر گفتند به نجم آن ستارگان خواست که وقت سحر نزدیك شوند بغروب . « إذا هوی » إذا دنی للمغیب برای آن قسم کرد بآن که آن علامات نمازشب کنندگانست که بآن وقت بشناسند و برخیزند و عبادت کنند .

در خبر است که سیّد عابدان علیّ بن الحسین علیه السلام همه شب نماز کردی چون وقت سحر بودی بمیان سرای آمدی و بر آسمان نگریدی گفتی « الهي غارت نجوم سمائك ونامت عیون أنامك وهدأت أصوات عبادك و أنت الّذي لاتأخذك سنة و لا نوم » بار خدایا ستارگان آسمانت نزدیك رسیدند بفرو شدن ، و چشمهای خلقان بخفت ، و آواز بندگانت ساکن شد و تو خداوندی که ترا خواب نبرد . صادق علیه السلام گفت مراد بنجم رسول است صلی الله علیه و آله « إذاهوی» انصرف لیلة المعراج . در خبر است که آن شب که پیغمبر را بمعراج بردند أبوطالب را گفتند که محمّد از نماز خفتن تا حال پدید نیست همه شبش در مکّه طلب میکرد و علی علیه السلام در کعبه طلب میکردش و اُمّ هانی در حجره طلب میکردش چون وقت بسحرگاه رسید و پیدا نشد أبوطالب بیامد و سلاح بر گرفت و بنی هاشم را جمع کرد و بر در کعبه بایستادند وأبوطالب سوگند میخورد که اگر صبح بر آید و محمّد پدید نباشد هر کس که بدشمنی او متّهم است باین تیغ گردن زنم چون صبح نزدیك شد ستاره‌ای ازقطب آسمان جدا شد بغایت روشن هرچند ساعت برمیآمد نزدیکتر میشد تا بدرخانه کعبه فرود آمد چون نگاه کردند (۲) رسول صلی الله علیه و آله بیرون

(۱) یعنی دین باقساط .

(۲) موافق اخبار بسیار بازگشتن رسول‌خدا «ص» ازآسمان ورفتن‌اورا نیز مردم ندیده بودند*

آمد فذلك قوله « والنجم إذا هوى » بعضى ديگر گفتند مراد به نجم دل رسول است و به« إذا هوى » إذا انصرف عمّا سوى الله چون ازهرچه دون اوست بر گرديد بيانش « ما زاغ البصر و ماطغى » بعضى ديگر گفتند مراد آن ستاره است كه حق تعـالى آن را علامت امامت أميرالمؤمنين عليه السلام كرد و سبب آن بود كه سلمان و جماعتى صحابه از رسول صلى الله عليه وآله پرسيدند كه يارسول الله مقام تو ازپس‌تو كراخواهد بود ؟ گفت آنرا كه امشب ستاره از قطب آسمان جدا شود وبخانه او فرو شود . آن شب اهل مدينه همه بربامها رفتند اميد آنرا كه باشد كه ستاره بخانهٔ ايشان رود مگر علي و فاطمه عليهما السلام وردخود رها نكردند گفتند اگر بخانه ما آيد مارا شكر زيادت بايد كردن و اگر بخانه ما نيايد ما را دو نكبت نباشد : تشويش نزول ستاره و تقصير فرائض واوراد ، هر يك در محراب بوردخود مشغول‌بودند كه‌ستاره‌اى روشن‌از قطب آسمان جدا شد (گفتند زهره بود) (١) وبحجره زهراء در افتاد ، فذلك قوله « و النجم إذاهوى » گروهى منافقان طعنه زدند .گفتند « ألاإنّ محمّداً قدضلّ في عليّ » محمّد در حق على گمراه شدخداى تعالى قسم ياد كرد بآن ستاره كه بخانه او فرستاد درحق آنكه ستاره بخانه‌او فرستاد ، گفت « و النجم إذا هوى ✿ما ضلّ صاحبكم و ما غوى » بحق آن ستاره، اذا هوى‌اذا سقط في‌بيته، كه صاحب شما گمراه نيست كه محمّداست .

بعضي ديگر گفتند سبب نزول سوره آن بود كه در بدايت اسلام و آغاز هجرت چون رسول صلى الله عليه وآله بمدينه آمد و مسجد بنا كرد آن جماعت مهاجر كه با رسول هجرت كرده‌بودند درمدينه سراى ومسكن‌نداشتند بيامدند پيرامن‌مسجد رسول . هريك حجره‌اى ساختند ودر در مسجد گشادند تا چون بانگ نماز آمدى يا قامت شنيدندى از حجره در مسجد شدندى حق تعالى باوّل رخصت داد چون كار رسول عليه السلام قوى شد و مسلمانان بسيار شدند جبرئيل آمد وگفت خداى تعالى ميگويد بفرما تا اين درها بر آرند كه در مسجد گشاده‌اند و درها بيرون گيرند رسول صلى الله عليه وآله بمنبر برآمدو خطبه كرد وگفت خداى تعالى ميفرمايد كه درها كه در مسجد داريد بر آريد ، گروهى ساز كردند كه دربر آرند وگروهى چون عباس و حمزه‌بعلّت خويشى و جماعتى صحابه بحرمت خدمت رسول انديشه كردند كه همانا اين خطاب با ما نباشد

✿ومعراج اومشهود قوم‌نشده بود واين خبر اگر صحيح باشـد خاص حضرت أبي‌طالب بود يا بعضى از كسان او ـ والله أعلم .

(١) يعنى اين گفتهٔ بين هلالين از معصوم نيست حدس يكى از رواتست وشايد ستارهٔ ديگربود غير زهره ، و بسا مردم نزول شيء نورانى آسمانى را دربسيارى ازامكنهٔ مقدسه ديده‌اند .

اول کس که آلت در بر آوردن بردوش گرفت أمیرالمؤمنین علیه السلام بود و فاطمه ،رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره میرفت ایشان ساز آن کار میکردند فاطمه را گفت مادرم و پدرم فدای تو باد این خطاب نه باتست ، توازمنی . دَرِ تو بر آرند دَرِ من بر آورده باشند ، خدای‌تعالی ترا نمیفرماید تو و علی از منید و بگذشت . و در حجره شد . عباس و حمزه پیش رسول رفتند که ما را چه فرمائی ؟ گفت خدای میفرماید که در بر آرید چندانکه گفتند فایده نبود تا گفتند چندانی رها کن که سوراخی باشد تا بنگریم و روی تو بینیم گفت رخصت نیست گفتند چندانکه آواز تو بشنویم گفت دستوری نیست برخاستند و درها بر آوردند و صحابه نیز طمع ببریدند و دَرِ أمیرالمؤمنین گشاده رها کرد منافقان چون چنان‌دیدند گفتند ألاإنّ محمّداًقدضلّ في عليّ خدای تعالی این آیت بفرستاد « والنجم إذا هوی✿ما ضلّ صاحبکم و ما غوی » بحق ستارگان که فرو میشوند که رسول ماضالّ و غاوی نیست آنکه رسول علیه السلام بمنبر بر آمد و جواب آنان گفت که گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در اورا رها کردی و درِ ما بر آوردی و خطبه کرد ودر آخر خطبه گفت « و الله ماسددت و لافتحت باب عليّ بل الله سدّ أبوابکم وفتح باب علي» بخدای که من در برشما بر نیاوردم ودرِعلی نگشادم بل علی را در خدای گشاد . اذا سقط و نزل ، و الهوی النزول و السقوط یقال هوی یهوی هُوِیّاً کما یقال مَضی یَمْضی مُضِیّاً قال زهیر :

یَشِجُّ بِهَا الأماعِزَ وَهْیَ تَهْوِي هُوِيَّ الدَّلْوِ أَسْلَمَهَا الرِّشاءُ (۱)

و هَوِیَ یَهْوی هَویً بالقصر اذاأحبّ و الهوآء بالمدّ الجو. عروة بن زبیر روایت کرد ازجماعتی که عتبة بن ابی‌لهب چون این سوره فرود آمد بیامد و گفت والله لاوذینّ محمّداً بخدای که محمّدرا برنجانم . آنکه بیامد و گفت هو یکفر بالنجم اذا هوی وبالّذی دنی فتدلّی رسول علیه السلام دلتنگ شد براو دعا کرد گفت « اللّهم سلطّ علیه کلباً من کلابك یأکله » بار خدایا سگی را از سگانت برو مسلّط گردان تا او را بخورد از آن پس عنقریب سفر شام افتاد ایشان را ، اوباپدر خود و جماعتی از کافران قریش ببازرگانی رفتند چون به‌بعضی راه رفتند بمنزل فرود آمدند دیری بود و راهبی‌براو ، آواز داد که این زمین مسبعه است خود را نگاه دارید ، ابولهب گفت یا معشر قریش اعینونی في اللیلة فانّي أخاف علی ابني دعوة محمّد علیه ، مرا یاری دهید امشب که میترسم از دعای محمّد برپسرم . ایشان جمله رحلها جمع کردند و بربالای همه جای عتبه

---

(۱) در وصف گورخری است‌که مادهٔ خودرا درطلب آب وگیاه در صحرا میدواند ، و أماعز زمین‌های سنگلاخ ودرشت‌است - یعنی میبرد با ماده خود زمین‌های سنگلاخ را وشتاب میکند مانند دلوی که ریسمان‌آن رها شده ودرچاه بشتاب فرو میرود .

ساختند و ایشان پیرامن اوبخفتند که از شب پاره‌ای بگذشت شیری بیامد و ازجمله ایشان کسی راگزند نکرد وبجست و ببالای آن رحلها حمله برد وعتبه‌را سر ازتن بکند آوازداد که قتلني ربّ محمّد این بگفت و درحال بمرد و شیر اورا بدرید وبخورد و برگردید و تعرّض بکسی نکرد حسّان بن ثابت در این معنی گفت :

سائِلْ بَنِي الأَشْعَرِ إنْ جِئْتَهُمْ ما كانَ أَنْباءُ أَبِي واسِعِ (١)
لا وَسَّعَ اللهُ لَهُ قَبْرَهُ بَلْ ضَيَّقَ اللهُ عَلَى القاطِعِ
رَمَى رَسُولَ اللهِ مِنْ سَهْمِهِ دُونَ قُرَيْشٍ رَمْيَةَ القارِعِ
فَاسْتَوْجَبَ الدَّعْوَةَ مِنْهُ بِما بُيِّنَ لِلنّاظِرِ وَ السّامِعِ
أنْ سَلَّطَ اللهُ بِهِ كَلْبَهُ يَمْشِي الهُوَيْنا مِشْيَةَ الخادِعِ
حَتَّى أتاهُ وَسْطَ أَصْحابِهِ قَدْ غَلَبَتْهُمْ سِنَةُ الهاجِعِ
وَ التَقَمَ الرَّأْسَ بِيافُوخِهِ وَ النَّحْرِ مِنْهُ فَغْرَةَ الجائِعِ
ثُمَّ عَلا بَعْدُ بِأَنْيابِهِ مُنْعَفِراً وَسْطَ دَمٍ ناقِعِ
قَدْ كانَ هذا لَكُمْ عِبْرَةً لِلسَّيِّدِ المَتْبُوعِ وَ التّابِعِ
مَنْ يَرْجِعِ العامَ إلى أَهْلِهِ فَما أَكِيلُ السَّبْعِ بِالرّاجِعِ (٢)

---

(١) رسم مؤلفان عرب وعجم است که درضمن حکایات وقصص اشعار مناسب میاورند وکلام‌را بآن زینت میدهند اگرچه اصل شعر برای آن مورد گفته نشده‌باشد چنانکه کاتبی ازجانب سلطان محمود برای کسی نوشت : (اگر جز برای من‌آید جواب * من و گرز و میدان و افراسیاب)

این ابیات نیز تمثّل است وشعر اول وهشتم‌آن ازعبدالرحمن فرزند حسان بن‌ثابت است ومابقی ابیات ازحسان‌است یا ازگویندگان دیگرکه نام آنهارا نمیدانیم .

أبي واسع مردی بود ازقبیلهٔ أشعر ازبنی‌أسد ، وبنی نجار راکه شعبه‌ای‌از انصار بودند هجاگفته بوداتفاقاً درسفری‌شیر اورا درید وعبدالرحمن بن‌حسان اظهارشادی میکنداز این، وبا اینکه‌نسبت همهٔ این ابیات بحسان صحیح نیست اما دعای پیغمبر «ص» واستجابت آن صحیح است .

(٢) خداوند گور اورا وسعت ندهد بلکه برقطع کنندهٔ رحم سخت‌گیرد . از میان مردم قریش برسول خدا تیر ملامت افکند . وسزاوار نفرین اوشد چنین‌که دیدند وشنیدند . خداوند سگ خودرا بر او مسلط‌کردکه آهسته سوی او میرفت‌گوئی میخواست اورا غافلگیر کند . در میان یاران‌که خواب آنانرا فروگرفته بود آهنگ اوکرده وسراورا از بالا تا گلوگاه برکندچنانکه گرسنه میرباید . آنگاه با نیش تیز بالای او نشست وبخون او آغشته شد . این عبرتی است برای شماهم‌آنکه صاحب*

قوله (ما ضَلَّ صاحِبُكُمْ وَما غَوىٰ) «ما» که حرف نفی است جواب قسم است و سوگند برو واقع است. نیست بحق ستاره چون هوي کرد که صاحب‌شما که محمّد است ضال‌نشد وغاوی نشد . وغاوی دو معنی دارد یکی ضد راشد که غی ضد رشد باشد ویکی خیبت یعنی‌خائب نیست و نومید از وعده‌های ما وانجاز آن عاجلاً وآجلاً .

(وَما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ) واو عطف است بر آیت مقدّم ، گفت سخن‌نگوید . ازسر هوای نفس یعنی بمراد ومیل ومحبت نگوید وگفتند عن بمعنی «با» ست ای باللهو بهوا نگوید

(إِنْ هُوَ) إن بمعنی ماء نفیست ای‌ماهو یعنی .ماذلك النطق (إِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ)آن نطق وآن سخن‌نیست‌إلّا وحی که براو گذارند وباو می آورندو‌إلقاءمیکنند براوازخدای‌تعالی .

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ) اورا کسی می‌آموزد سخت قوّت‌یعنی جبرئیل عليه السلام و قوّت‌او چندانست که بیکدم زدن ازآسمان هفتم بزمین آید وآنگه که وحی آوردی بیك دم برفتی و بازآمدي .

(ذُو مِرَّةٍ) ای ذوقوّة و أصل از أمَرّ الحبل إذا أحكم فَتْله مراراً ، و منه قول النبيّ عليه السلام « لاتحلّ الصدقة لغنيّ ولالذي مِرَّة سَوِيّ » گفت صدقه حلال‌نباشد هیچ توانگر را و نه هیچ قوی تن‌درست را ورجل مرير أي قويّ قال الشاعر :

تَرَى الرَّجُلَ النَّحِيفَ فَتَزْدَرِيهِ وَفي أَثْوابِهِ جَلْدٌ مَريرُ (۱)

کلبی گفت ازشدّت جبرئیل آن بود که هفت شهرستان قوم لوط از قعر زمین بر کند و در هوا چندان ببرد که آواز مرغان‌ایشان اهل آسمان بشنیدندآنگه سرنگون کردوبینداخت و درخبر است که روزی ابلیس را دید که باعیسی مریم بر بعضی عقبهای زمین مقدّس سخن میگفت یك پربزد اورا بأقصی کوهی انداخت از زمین هند .وازشدّت اوآن بود که یك بانگ برقوم ثمود زد بمردند . قطرب گفت عرب مرد قوی را ذومرّة خوانند چنانکه شاعر گفت :

قَدْ كُنْتُ قَبْلَ لِقائِكُمْ ذا مِرَّةٍ عِنْدي لِكُلِّ مُخاصِمٍ ميزانُهُ (۲)

و أما جزالت رأی و فصاحت او آن بود که خدای تعالی اورا امین وحی کرد تا پیغام هر پیغمبر او گذارد و سفیر اوبود میان خدای وپیغمبران ، عبدالله عباس گفت ذومرّة ای ذو

*دستگاه و سرور است وهم‌آنکه خادم و بنده .هرکس امسال سوی‌کسان خویش بازمیگردد اماآنرا که درنده خورده بود دیگر برنمیگردد .

(۱) مردی نزار را بینی و اورا ناچیز پنداری‌باآنکه در جامه اومردی چابك و نیرومنداست

(۲) پیش از اینکه شما را ملاقات کنم صاحب نیرو بودم آلتی برای سنجش هر دشمن دارم .

منظر حسن . قتاده گفت ذوخلق طویل خداوند بالهای دراز بود (فَاسْتَوَیٰ) یعنی تمام خلق بودونکو صورت و تمام بالا .

(وَهُوَ) یعنی محمّد صلی الله علیه وآله (بِالأُفُقِ الأَعْلیٰ) بافق أعلی بود براین وجه واوحال باشد و گفتند واوعطف است ، و معنی آنکه فاستوی محمّد وجبرئیل بالافق الأعلی ایشان دراین جایگاه راست بودند یعنی در یك مقام و یکمرتبه بودند إلاّ آنست که عرب چون خواهد که عطف کند درمثل این جایگاه ضمیر باز آرند ، لایکادون یقولون فلان استوی و فلان ، حتّی یقولوا استوی هو وفلان ، قال الله تعالی « إنّه یریکم هووقبیله » ودرآن آیت ضمیر نیست ومثله قوله «أئذا کنّا تراباً وآبائنا » عطف کرد و نحن نیاورد ومثله قول الشاعر :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ النَبْعَ یَصْلُبُ عُودُهُ فَلاَ یَسْتَوِي وَالخِرْوَعُ المُتَقَصِّفُ(۱)

و نگفت ولایستوی هو ، واین حدیث شب معراج است . مفسّران گفتند این افق أعلی أقصی دنیاست بنزدیك مطلع آفتاب در آسمان قتاده گفت أفق أعلی آنجاست که روز ازاوپدید آید و گفتند فاستوی معنی آنست که راست شد جبرئیل برآن صورت که خدای تعالی اورا آفریده بود برای آنکه جبرئیل علیه السلام چون برسول آمدی بر صورت مردی آمدی . خلاف کردند که هوضمیر کیست بعضی گفتند ضمیر جبرئیل است وبراین قول واوحال باشد ای استوی جبرئیل في حال کونه بالأفق الأعلی ، وبعضی دیگر گفتند ضمیر محمّد است علیه السلام واو عطف است چنانکه بیان کردیم . آنکه خلاف کردند که مساوات محمّدرا باجبرئیل در چه چیز بوداستویا في القوّة علي الصعود ، در قوّت بآسمان شدن راست شدند با یکدیگر بعضی دیگر گفتند راست شدند در علم بوحی ، بعضی دیگر استوی جبرئیل و علا إلی السماء بعدأن علم محمّداً ، جبرئیل علیه السلام بآسمان شد پس آنکه محمد علیه السلام را بیاموخت آنچه بایست آموخت (۲) و این قول سعید بن المسیّب است .

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّیٰ) علماء در معنی آیت خلاف کردند ؛ عبدالله عباس و حسن و قتاده

---

(۱) نمیبینی که درخت نبع چوبش سخت میشود و برابر نیست باساقه شکسته گیاه کرچك .

(۲) اکثر علمای اسلام الاّنادر پیغمبر را صلی الله علیه وآله افضل از جبرئیل و سایر فرشتگان میشمارند و عرفا دراین باب موافقند که انسان کامل از همه حضرات وجود افضل است و این آیه منافی آن نیست چون بسا موجودمفضول سبب علم افضل شود چنانکه عقل از حواس تکمیل می پذیرد وپادشاه عظیم ازجاسوسان زیر دست استفاده میکند وعالم متبحر ازرواتعامی حدیث فرامیگیرند .

و ربیع گفتند « ثمّ دنی » نزدیك شد « فتدلّی » فنزل بالوحی إلی محمد ﷺ ووحی برسول علیه السلام فرود آورد تا بمحمد چنان نزدیك شد که مقدار کمانی باشد . بعضی دگر گفتند در کلام تقدیم و تأخیریست ومعنی آنکه ثمّ تدلّی فدنی برای آنکه تدلّی سبب دنوّ باشد أوّل تدلّی بود آنگه دنوّ ونزدیکی . و اصل تدلّی نزول باشد بچیزی تا باو نزدیك شوند. و اصل کلمه من إدلاء الدلو باشد یقال أدلیت الدّلو إذا أرسلتها و دلیتها للمبالغة فتدلّت هی یعنی فرو هشته شد، قال لبید :

فَتَدَلَّیْتُ عَلَیْهِ قافِلاً وَ عَلَی الأَرْضِ غیاباتُ الطَّفَلْ (۱)

بعضی دیگر گفتند ثم دنی الرّبّ من محمد ﷺ فتدلّی وقرب منه ، واین روایت أنس است درسیاقت حدیث معراج که گفت ثمّ دنا الجبّار من محمد فتدلّی حتّی کان منه قاب قوسین أوأدنی ، یعنی قدیم تعالی برسولش نزدیك شد بمعنی رحمت و تمکین محمد و مکانت او وعلوّ مرتبت او ، نه قرب مسافت بر حقیقت چنانکه گفت « إذا سئلك عبادي عنّي فإنّي قريبٌ » و معلوم است که قرب مسافت نخواست چه قرب از صفات اجسام است . مجاهد گفت ثمّ دنی جبرئیل من الله ، هم باین معنی که گفتیم از تمکین ورفعت منزلت و قربت درجه . بعضی دیگر گفتند دنا محمّد من ساق العرش فتدلّی فأهوی للسّجود، رسول ﷺ بساق عرش نزدیك شد بشکر آنکه آنجا رسید سجده شکر کرد آنگه بعرش چنان نزدیك شد که مقدار دو کمان ، حسین ابن الفضل گفت ثمّ دنی محمّد من العرش فتدلّی در آویخته شد یعنی دست در حجب و سرادقات عرش زد و قدمش را جای قرار نبود معلّق ایستاده بود بفرمان خدای تعالی . أمّا معنی قوله :

(فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ) ای قدر قوسین یقول العرب بینی و بینه قاب قوسین وقیب قوس وقاد رُمح وقید رمح ای قدر قوس و مقدار رمح و مثال او ازلغت «مخّ ریر ورار، أی ذایب و منه قول النبيّ علیه السلام «لقاب قوس أحدکم من الجنّة خیر من الدّنیا ومافیها» ای مقدار قوس أحدکم ، گفت مقدار یك کمان از بهشت بهتر باشد از دنیا وهر چه دردنیا است گفتند مراد کمان عربی است یعنی چندانکه پیمودن کمان باشد یعنی مرّتین . مجاهد گفت قاب القوس آنجا باشد از کمان که زه دراو افکنند . براین قول معنی آن بود که ازگوشه کمان تا دگر گوشه .سعیدبن المسیّب گفت قاب صدر کمان باشد آنجا که دوال در بندند و هر کمان را یك قاب باشد معنی آنست که قرب محمّدَ از جبریل مقدار این بود که قاب دو کمان براین تفسیر که رفت. و بعضی اهل معانی گفتند این عبارت است بتأکید محبّت وغایت رفعت منزلت وعلو

---

(۱) باو نزدیك شدم در حال رفتن وروی زمین راتاریکی وقت غروب فرو گرفته بود .

رتبت و اصل این آنست که دو معاهد و هم سوگند در جاهلیّت چون خواستندی که عقد صفا و عهد وفا مؤکّد کنند کمان‌ها بیاوردندی و بیکدیگر باز نهادندی یعنی ما متظاهریم و متعاونیم هریکی ازما حمایت صاحبش‌خواهد کردن ، بعضی دیگر گفتند این عبارتست در کلام عرب از قرب چیزی بچیزی و این مستعمل است در کلام و اشعار ایشان . شقیق بن سلمه وسعید بن جبیر وعطاءوابو إسحاق الهمدانی گفتند قاب قوسین أي قدر ذراعین و القوس الذّراع لأنّه یقاس بها کلّ شيء ویذرع، وذراع را قوس خوانند برای آنکه چیزها بآن پیمایند و قیاس کنند واین لغت بعض أهل حجاز است (أَوْ أَدْنىٰ) قیل بل أدنی بل نزدیکتر، و قیل وأدنی ونزدیکتر ، وبعضی محقّقان گفتند برای آن أو گفت که آنجا حدّی محصور محقق نبود، أبوالعباس عطار را گفتند چه معنی دارد این آیت گفت چگونه وصف کنم مقامی را که جبرئیل ومیکائیل واسرافیل ازآن دور بودند جز محمّد عليه السلام نبود وخدای تعالی . کسائی گفت یك کمان خواست چنانکه شاعر عرب گفت :

وَمَهْمَهَيْنِ قَذَفَيْنِ مَرْتَيْنِ قَطَعْتُهُ بِالنَّعْتِ لا بِالنَّعْتَيْنِ (١)

بعضی دیگر گفتند فتدلّی‌اي‌فتدلّل من‌الدلال ناز کرد کقولهم تظنّنت وتقضی‌البازی وأملّ الشيء و أملی ، و خرجنا نتلعی أي نتلعع أي یأخذ اللّعاع. قوله (فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ ما أَوْحىٰ) حسن بصری گفت وربیع وابن زید معنی آنستکه اوحی جبرئیل الی رسول الله ما اوحی‌إلیه ربّه .جبرئیل وحی کرد بمحمد آنچه خدا باو وحی کرده بود ودراو هیچ خیانت و زیادت ونقصان نکرد . سعید جبیر گفت وحی این بود که او را گفت « ألم یجدك یتیماًفآوی» تا بآخرسوره . وروي إلی قوله « ورفعنا لك ذکرك » بعضی دیگر گفتند وحی آن بود که او را گفت بهشت حرام است برپیغامبران تاآنگه که تو درشوی وبر أوصیاء تا وصيّ تو درشود وبرامّتان تا امّت تو درشوند وبیشتر محقّقان گفتند این برای ابهام برمخاطب گفت تفخیماً لذلك وتعظیماً له یعنی بیش ازآنست که آنرا شرح توان گفتن ومثله قوله « فغشیهم من‌الیمّ ماغشیهم » أبوالحسن نوری (٢) را پرسیدند از این آیت گفت آن که داند ؟

بَيْنَ الْمُحِبِّيْنَ سِرٌّ لَيْسَ يَحْكِيهِ خَطٌّ وَ لا قَلَمٌ لِلْخَلْقِ يُفْشِيهِ

(١) چه بسا بیابان خشك بی گیاه که آنرا بریدم بیکبار وصف‌کردن نه بدوبار .

(٢) ابوالحسن نوری از مشاهیر صوفیه است و مؤلف کتاب ازسخن آنان که مخالف شرع نباشد بسیار نقل کرده است .

سِرٌّ يُمازِجُهُ اُنْسٌ يُقابِلُهُ نورٌ تَحَيَّرَ في بَحْرٍ مِنَ التَّيهِ (١)

وگفتند این مجمل است وبیان او درجای دیگر بگفت (٢) ودر تفسیر أهل البیت آمد که حق تعالی شب معراج تقریر امامت امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام کرد بارسول الله ومعنی آنست که فأوحی إلی عبده في عليٍّ ما أوحی آنکه چون وقت درآمد گفت «بلّغ ما اُنزل إليك من ربّك» این« ما » همان « ما » است یعنی ما أنزل إليك من ربّك في عليٍّ ليلة المعراج قوله (ما كَذَبَ الفُؤادُ ما رَأى) أبوجعفر خواند وحسن بصری وجحدری وقتاده« كذّب» بتشدید یعنی آنچه بچشم دید بدل تکذیب نکرد بل تصدیق کرد وراست داشت وایمان آورد باوو باقی قرّاء به تخفیف خواندند «ما كذب الفؤاد» یعنی دل او باو دروغ نگفت در آنچه دید وتقدیر آنکه ما كذب فؤاد محمّد محمّداً في الذي رآه «ما» مفعول دوم است ومفعول أوّل محذوف است يقال كذبته الحديث . بعضی دیگر گفتند تقدیر آنستکه ما كذب الفؤاد فيما رأى آنکه في بيفكند چنانكه شاعر گفت : لَوْ كُنْتِ صادِقَةَ الَّتي حَدَّثْتَني . أي في الّتي . بعضی دیگر گفتند فؤاد وعاء دلست یعنی فؤاد که غشا است شكّ نکرد در آنچه دردل دید که اصل است . خلاف کردند در آنکه چه دید قومی گفتند جبرئیل را دید بر آن شکل که در آسمان باشد . و اخباری که دراین معنی آوردند در آنکه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله خدای را دید، هیچ شك نیست که ظاهر آیت اینست که «ما كذب الفؤاد ما رأى» دل محمّد در آنچه دید دروغ نگفت با اواضافه رؤیت با دلست و رؤیت دل علم باشد ، اگرچه لفظ قرآن وخبر رؤیتست ، چون بدل متعلّق است جز علم نباشد که إدراك بدل نکنند بچشم کنند ، وچندراوی ازاصحاب رسول روایت کردند که رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله را پرسیدند که شب معراج خدایرا دیدی گفت رأيته بفؤادي ولم أره بعيني بدل دیدم اورا بچشم ندیدم؛ عبدالله بن شقیق گفت من ابوذر را گفتم اگرمن رسول را دریافتمی از او چیزها پرسیدمی . گفت چه پرسیدی ؟ گفت اول پرسیدمی تا خدایرا دید یا نه ؟ گفت من پرسیدم گفت بدل دیدم بچشم ندیدم بچشم نوری دیدم . وقوله ما رأى حمل کردن برعموم اولیتر باشد (٣) که

---

(١) میان دوستان رازی است که هیچ خطی آنرا حکایت نمیتواند کرد وهیچ قلمی آنرا آشکار نسازد سری است آمیخته با انس ودر برابر آن نوری است متحیر در دریائی ازحیرت .

(٢) یعنی آیات دیگر قرآن تفصیل این اجمال است .

(٣) بنظر میرسد که قرائن خارجی نیز بر عموم دلالت دارد چون کفار قریش دیدن پیغمبر را حمل بر تجسم خیال وأوهام میکردند چنانکه فرمود«أفتمارونه على مايرى»واین شامل همه رؤیاهای نبوت است و خداوند دررد آنها فرمود عقل بر صحت رؤیای او شهادت میدهد ومردم عادی غیرپیغمبر نیز گاه*

هرچه دید از آلاء ونعماء وعجایب وغرایب ازخلق آسمان وزمین وانواع فرشتگان وانواع نعمت وبهشت و دوزخ و هر چه آن شب دید تا شامل باشد آنهمه را . شعبی گفت که مسروق گفت عایشه را گفتم رسول ﷺ خدای را دید هرگز ؟ متغیر شد گفت سخنی گفتی که موی براندام من برخاست . من گفتم پس چیست این که در قرآن میگوید ؟ گفت کجا؟ گفتم درسوره و النجم گفت بخوان من بخواندم تا بآنجا رسیدم . گفت رویداً ساکن باش أین یذهب بك ؟ تورا بکدام راه برده‌اند وتوچه گمان برده‌ای؟ إنما رأى جبرئيل في صورته . او جبرئیل را دید درصورت خود آنکه گفت هر که تورا گوید محمد خدای را دید دروغ گوید خدای تعالی گوید « لاتدرکه الأبصار وهو يدرك الأبصار وهواللّطيف » وهر که تورا گوید من از این پنجگانه یکی دانم دروغ گوید قوله تعالی « إنّ الله عنده علم الساعة - الاية » قوله :

(أ فتُمارُونَهُ عَلىٰ ما يَرىٰ) أي رأى . عبدالله مسعود وعائشه ومسروق و یحیی و حمزه و کسائی وخلف ویعقوب خواندند«أفتمرونه» بفتح تاء بی ألف علی معنی أفتجحدونه ، و این اختیار ابوعبیده است برای آنکه ایشان مجادله نکردند با رسول بل جحود کردند بـا او تقول العرب مَرَيْتُ الرَّجلَ حقّهُ إذا جحدته قال الشاعر :

لَئِنْ هَجَوْتَ أخا صِدْقٍ ومَكْرُمَةٍ　　لقَدْ مَرَيْتَ أخاً ما كانَ يَمْرِيكا (١)

أي جحدته‌و باقي قرّاء«أفتمارونه»خواندندبضمّ تاءبألف یعنی جدل‌میکنید بااو بآنچه‌دیده‌است

*باشد چیزی‌را می‌بینند ویقین دارند آنچه دیدند موافق حق وواقع است مثلا کسی امام یا پیغمبر یا ملائکه را بیند و باو خبر دهد فلان‌غائب تو فلان روز خواهد آمد یاگمشده تودر فلانجا است و چون خبر اوتحقق پیدا کند یقین دارد رؤیای او حق است و تجسم خیال نیست. پیغمبر (ص) شك نداشت‌که جبرئیل راکه دید ووحی راکه شنید حق است و مردم دیگر نیز میتوانند حقیقت رؤیای اورا دریابند زیرا ازرؤیای بی حقیقت که تجسم خیال خود انسان باشد اخبار غیب و علوم الهی و معارف دقیق که فوق قدرت بشر است و در قرآن آمده استفاده نمیشود و آنچه گفتیم بنا براین است که آیات در باره معراج نیست واز حسن بصری نقل‌است که آیه‌راجع بمعراج‌است ودرمجمع البیان گوید قال(الحسن)وعرج بروح محمدالی‌السماء و جسده‌فی‌الارض وقال الاکثرون وهو الظاهر من مذهب أصحابنا و المشهور فی اخبارهم ان‌الله تعالی‌صعد‌بجسمه علیه‌السلام‌الی‌السماء حیاسلیما حتی‌رأی مارأی من ملکوت‌السموات‌بعینه.

(١) اگر برادر راست کردار و بزرگوار راهجاگوئی برادری را انکار کردهٔ که باتو مجادله نکرده است .

وفي الحديث «لاتماروا في القرآن فان المراء فيه كفر» . گفت جدل‌مكنيد در قرآن که جدل کردن دراو کفراست .

(وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ) بدید او را یکبار دیگر یعنی رسول ﷺ جبرئیل را بدید یکبار دیگر « نزلة اخرى » أي مرّة اخرى یعنی بر آن صورت که در آسمان باشد رسول علیه السلام او را بر آن صورت دوبار دید یکبار باول نوبت که وحی آمد ورسول ﷺ بر کوه حرا بود نگه کرد شخصی را دید همه روی آسمان پوشیده چنانکه از آسمان هیچ پدید نبود وبر رسول سلام کرد رسول از او بترسید و از هوش برفت باز بهوش آمد جبرئیل ﷺ فاتحه بر او خواند و ذلك قوله « و لقد رآه بالأفق المبين » یعنی جبرئیل بافق مبین بود وباری دیگر بنزدیك سدرهٔ منتهی دید او را بر آن شکل و هیئت که در مقام خود باشد و سدره درخت نبق باشد . برای آن منتهی خواندآنرا که علم خلایق تا بآنجا باشد . هلال‌بن یساف گفت عبدالله عباس کعب الاحبار را پرسید از شجره منتهی و من حاضر بودم گفت درختی است دراصل عرش وشاخ او وبرك او برسر حاملان عرش است و علم خلائق تا بآنجا برسد وهرچه ورای آنست غیب است جزخدای نداند . عبدالله مسعود گفت بآن منتهی خواند آنرا که هرچه از بالای آن‌آید بآنجا رسد وهرچه اززیر بود بآنجا رسد پس هیچ چیزنباشد از فرمانهای خدای وإلاّ باو رسد ، دعا که از زمین برشود وقضاء که از بالا فرود آید . بعضی دیگر گفتند برای آنکه ارواح مؤمنان آنجارسد ،و گفتند برای آنکه هر کس که‌برسنّت رسول بمیرد بآنجارسد .

أبوهریره گفت رسول ﷺ گفت‌شب معراج که‌مرادرآسمان بردند بسدرة المنتهی‌رسیدم مرا گفتند این سدره است که هر کس که از امّت تو بمیرد بآنجا رسد چون بر سنّت تو باشد گفت نگاه کردم چهار جوی دیدم که از زیر آن بیرون میآید وذلك قوله تعالى « وأنهار من ماء غیرآسن - إلی قوله - من‌عسل مصفّی» یکی ازآب ودیگری ازشیر ویکی ازمی ویکی ازانگبین درختی بود که سوارنیك رو درسایه او هفتاد سال میرفتی ، ودرخبری دیگرآمد از اسماء بنت أبي‌بكر او گفت یکروز رسول ﷺ وصف سدره میکرد گفت سوار درسایه او صد سال میرود ویك برگ اوراچندان سایه‌بودآنرا که دویست‌هزار سوار دراوبتوانند خفتن درزیرآن بستری فکنده از زرصامت ، میوه او بشکل سبویهاست . مقاتل گفت یك برگ اوهمهٔ دنیا را سایه کند میوه های او انواع حلیّ وحلل است وهمه‌لون ازألوان‌میوه براو باشد ، واگرسواری نیك‌رو براسبی نشیند وخواهد تاگردآن ساق بگردد پیرشود وعمرش برسد وبآن نرسد ، ودر مسائل

عبدالله سلام هست که او رسول ﷺ را پرسید ازوصف شجره سدره منتهی گفت درختی استدر آسمان هفتم براواندهزار هزارشاخوبرهرشاخ هزارهزار ازگ است(١)وبرهرازگی هزارهزار برگست در زیر هربرگی هزار هزار کردوس فرشته است هر کردوسی اند هزار هزار . و در بعضی اخبارچنانست کهشجره منتهی وشجره طوبی یکیست وذکر آندر حدیث معراجرفته است.

(إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ) گفت بازپوشید آنرا که باز پوشید یعنی سایهافکند بر آنچهسایه افکند. عبداللهمسعود گفت مرادبه « مایغشی » بستریست از زر خالص واین روایت ضحّاکاست ازعبدالله عباس .حسن بصری گفت نوری است از خدایتعالی که آنرا باز پوشید تا ازآن نور روشن شد ، وگفتند مراد فرشتگانند که بمنزلت مرغـان بر او نشینند چندان عددشان جز خدای‌ندانند. ورسول ﷺ گفت برهربرگی از برگهای او فرشته ای را دیدم ایستاده تسبیح وتهلیل میکردند خدای را . وأبوهریره روایت کرد درحدیث معراج کهرسول علیه السلام گفت دراین آیت که آنچه باورسد واورا باز پوشد نوری باشد از انوار ملك جلّ جلاله وفرشتگان بمانند کلاغ که براونشینند . گفت چون آنجا رسیدم با من سخن گفت و مرا گفت حاجت بخواه ، ودرخبری دیگر است که یغشیها طیرخضر مرغان سبز باشند کهبراو نشینند ، ودرخبری دیگر آمد که رسول ﷺ گفت شب معراج بدرخت سدره منتهی رسیدم وشناختم کهآن درخت سدره است ببرگ وبرونیز نَبقش دیدم بمانندسبوهای بزرگ ، وبرگش مانند گوشهای پیلان، آنگه باو رسید آنچه رسید باو ازنور خداوند تعالی ، براو بار یاقوت وزمرّدبود تا بحدّی رسید بحسن وجمال که واصفان از وصفاوعاجز باشند .

(عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ) (٢) گفت جنّت مأوی‌نزدیك‌آن درخت است . عبدالله عباس گفت بردست راست عرش است وآن جای شهیدان است نظیره قوله « فلهمجنّاتالمأوی »عبدالله زبیر گفت یعنی جنّت البیت یعنی شبگاه ایشان باشد نه مهمان راهگذری باشند چنان بود که اگر دربهشت شب بودی همآنجا بودندی کعب القرظی درشاذّخواند « عندهـاجنّه المأوی» علی الفعل یعنی ستره ای سترالنبی ﷺ (٣) وبعضی قرّاء درشاذّخواندند أجنّه والمعنی‌واحد

(١)ازگ شاخ کوچك است وکردوس فوج لشکر .

(٢) در قرآن‌کریم این آیه‌مقدم است برآیه« اذیغشی السدرة »اماؤلف آنرا مؤخر آورده است تاتفسیرسدره یکجاکند .

(٣) یعنی پوشید درخت سدره پیغمبر را و تعبیر بمأوی فرمود چون برآن جای که پیغمبر بود سایه افکند .

گفتند این قراءت علي وأنس است . أخفش گفت معناه أدركه .

(مازاغَ البَصَرُ وما طَغی) گفت چشم او بنگردید ومیل نکرد واز آنچه خدای او را فرموده بود تعدّی نکرد ، والزیغ المیل والطغیان مجاوزة الحدّ .

(لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبّهِ الكُبْری) گفتند معنی آنستکه لقدرأی الآیةالکبری من آیات ربه (۱) چنانکه کبری صفت محذوفی باشد اگر صفت آیات بودی که جمع است کُبَر بایستی . بعض دیگر گفتند کبری برای موافقت سرهای آیه گفت . در آیت خلاف کردند ضحّاك گفت سدرةمنتهی بود . عبدالله مسعود گفت رفرفی بود سبز از بهشت فرو هشته چنانکه آفاق بپوشیده. عبدالرحمن‌زید ومقاتل گفتند جبرئیل‌بود بر آن صورت که در آسمان بود . گفتند مراد معراجی است که بآن بر آسمان رفت . گفتند مراد آن عجائب است که آن شب دید بیانه قوله « لنریه من آیاتنا الکبری » .

(أَفَرَأَیتُمُ اللّاتَ وَالعُزّی) گفت دیدی لات وعزّی‌واین نام دو بت است از بتان ایشان . عامّه قرّاء به تخفیف تاء خواندند . آنکه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند : « اللاّت » تأنیث الله است چنانکه گویند عمرو عمره و عباس وعباسه . آنکه مشرکان چون اعتقاد کردند که آن بتان مؤنّث اند تاء دراو آوردند. از الله « اللاّت » گفتند وازعزیز«عزّی» قتاده گفت لات‌بتی‌بود بطائف . ابن‌زید گفت لات خانه‌ای‌بود بنخله که عرب پرستیدندی . عبدالله عباس ومجاهد وأبوصالح خواندنداللاتّ بتشدید تاء ، و گفتند مردی بود که پست(۲) برای حاجیان تر کردی و ایشانرا دادی چون بمرد قومی برسر گور او مقام کردند و او را می‌پرستیدند . سدّی گفت مردی بود که برای اصنام پست تر کردی وایشانرادادی چون‌بمرد مردم او را پرستیدند . مجاهد گفت مردی برسر کوهی گوسپندی چند داشت از روغن آن گوسفندان سویق تر کردی و گاه گاه از او حیس ساختی (۳) وبحاجیان دادی وجای اوببطن نخله بود چون بمرد مردم اورا پرستیدند . کلبی گفت مردی بود ازثقیف او را گلهٔ گوسفندی

(۱) این آیه دلیل مضمون آیه اول است که «مازاغ‌البصر وما طغی» چون کفار میگفتند چشم او چیزی بتوهم و تجسم خیال در یافته است و حقیقت نبود آنچه دید خداوند میفرماید دلیل صحت رؤیت اوآیات بزرگ پروردگار است که در تجسم خیال تصور نمیشود و نظیر این در آیه « ماکذب الفؤاد مارأی» گذشت .

(۲) پست ترجمه سویق است وآن غذائی است وامروز بقاووت مشهور است.

(۳) حیس خوراکی است .

بود او روغن گوسفندان بیاوردی وسنگی بود بزرگ بر آن سنگ نهادی تاعرب که گذشتندی پیست بآن‌چرب کردندی چون بمرد ثقیف آن سنگ را با قبیله خود بردند می‌پرستیدند .
أمّا «عزّی» دراو خلاف کردند مجاهد گفت درختی بود غطفان را که پرستیدندی واو آن بود که رسول ﷺ خالدبن ولید را بفرستاد تاببرید، تبر براومیزد ومیگفت :

یا عُزّ کُفْرانَكَ لا سُبْحانَكَ　　　إنّی رأیْتُ اللهَ قَدْ أهانَكَ

شیطانی ازآن درخت بیرون آمد موها برافلاخته (۱) ووای و ویل خواهان دستها برسر نهاده خالد باز آمد رسول را خبرداد رسول ﷺ گفت چرا نکشتی اورا گفت یا رسول الله چون بدیدم او را درحال ناپدید شد گفت درخت از بیخ بر کندی گفت نه گفت این‌نوبت که آنجا روی درخت از بیخ بر کن واصل او ببُرتا باز برنیاید واگر آنزن رابینی بکش. خالد باز رفت درخت ازبیخ بر کند وعروق او را ازبیخ ببرید زنی از او برآمد عریان او را بکشت وباز آمد ورسول را خبرداد گفت آن عزّی بود ودگر آنرا نپرستند . ضحّاك گفت صنمی‌بود غطفان‌را، سعد بن ظالم نهاد برای ایشان ، وسبب آن بود که او بمکّه آمد قریش را دید که سعی صفا ومروه میکردند تا بطن نخله آمد وقوم خود را گفت أهل مکّه را دو کوهست که که آنجا طواف می کنند وخدائیست ایشانرا .کش می‌پرستند و شمارا نیست. گفتند پس چه فرمائی ؟ گفت من تدبیری سازم برفت وسنگی از کوه صفا بکند ویکی ازمروه بیاورد وبنهاد در برابر یکدیگر گفت این صفا ومروه شماست . دستهٔ سنگ بگرفت وبرهم نهاد دربن‌درخت خرما و گفت این معبود شماست این‌را میپرستید و اینجا طواف می کنید . همچنین میکردند تا رسول ﷺ مکّه بگشاد بفرمود تاآن سنگها برداشتند وآن درخت ببریدند و تولاّی آن کار یعنی درخت بریدن خالدبن ولید را فرمود (۲) ابن زید گفت خانه‌ای بود بطائف که بنی‌ثقیف پرستیدندی .

(وَمَنوٰةَ الثّالِثَةَ الاُخْریٰ) ابن کثیر مناءة خواند بمدّ ، وأبوبکرعن‌عاصم‌همچنین

---

(۱) یعنی پریشان کرده .

(۲) از اینگونه اعمال بعض مردم تعجب نباید داشت چون هرقوم‌ضعیف تابع قویتر ازخویش‌است و پیوسته میخواهند خویش را درزی و رسم و عادات شبیه اقویا کنند و مردمی که رسم اقویا را میان ضعفا رواج میدهند بعقیده خویش بهترین احسان را در باره آنها انجام داده اند وآنها را هم پایه اقویا کرده‌اند .

روایت کرد وأنشد :

ألا هل اتی تَیْمَ بنُ عبدِ مناةَ عَلَی الشِّنْؤِ فیما بَیْنَنا ابنُ تَمیمِ (۱)

باقی قرّاء مقصورخواندند . قتاده گفت این بتی بود که خزاعه پرستیدندی دراصل قدیدرا بود .ابن‌زید گفت نام خانه‌ایست درمشلّل ،بنو کعب آنرا پرستیدندی . ضحّاك گفت‌صنمی بود ازان هذیل وخزاعه اهل مکّه آنرا پرستیدندی . وگفتند لات وعزّی ومناة سنگها بود در کعبه نهاده بودند وآنرا عبادت کردندی، وگفتند اشتقاق مناة من ناء النجم ینوءنوءاً، و قرّاء خلاف کردند بروقف‌درلات ومنات‌بعضی وقف کردند بهاء وبعضی بتاء ، وهرتاء که اصلی باشد چون صوت وفوت وموت ، براو وقف بتاء کنند وهرتاء که زیادت باشد وتأنیث را باشد، براو وقف بهاء کنند نحورحمة ونعمة وما أشبه ذلك ، وآنچه مضاف بود براووقف نشاید کردن‌لتعذّر الفصل بین المضاف والمضاف إلیه « ومنات الثالثة الاخری » براووقف ممکن باشد جز که‌نشاید کردن لقبح الفصل بین الصفة والموصوف . ومعنی‌آیت آنستکه چنان میدانید که این اصنام دختران خدایند والتقدیر أفرأیتم هذه الاصنام بنات‌الله، مفعول دوم بیفکند برای دلالت کلام براو،وگفتند معنی آنستکه این اصنام را که دعوی کردند که خدایند،ازاین آیات که‌خدایراست چیزی هست ایشانرا ؟والتقدیر أفرأیتم اللاّت والعزّی ومناةالثالثة الاخری یفعلون ما فعل‌الله ثمّ حذف لدلالة الکلام علیه . آنگه گفت :

(أَلَکُمُ الذَّکَرُ وَلَهُ الأُنثی) شما را فرزندان نرینه میباشد وخدای را مادینه این بهتر برای خود اختیار کردید وفروتر وکمتر برای خدایتعالی .

(تِلْكَ إِذاً قِسْمَةٌ ضِیزی) این قسمتی است نه بعدل ونه بانصاف . عبدالله عباس و قتاده گفتند قسمة جائرة قسمتی است بظلم . مجاهد ومقاتل گفتند قسمة عوجاء قسمتی است کژ. حسن گفت غیرمعتدلة جزعدل . ابن سیرین گفت غیرمستویة ناراست. ضحّاك گفت‌ناقصة سفیان گفت منقوصة ومعنی همه متقاربست . قواس وبزّی روایت کردند از ابن کثیر ضئزی بالهمزة وباقی‌قرّاء نامهموز کسائی گفت ضاز یضیزضیزاً وضاز یضوز ضوزاً وضأز یضأز ضأزاً اذا ظلم ونقص قال :

ضازَتْ بَنُوأَسَدٍ بِحُکْمِهِمِ إِذْ یَجْعَلُونَ الرَّأسَ کالذَّنَبِ (۲)

وقال الاخرأنشده‌الاخفش :

(۱) شعر را نسبت به هویر حارثی داده‌اند یعنی آیا نزد تیم بن عبد مناه آمد باآنهیه دشمنی میان ما است فرزند تمیم .

(۲) بیداد کردند بنی اسد در حکم خویش که سر و سرور را مانند دنباله دانستند .

فَإِنْ تَنْأَ عَنَّا نَقْتَنِصْكَ وَإِنْ تَغِبْ　　فَسَهْمُكَ مَضْئُوزٌ وَأَنْفُكَ راغِمِ(۱)

و وزن ضیزی فُعلی است بضم فاء الا آنستکه مکسور است برای یاء برای آنکه در کلام عرب بکسر فاء درصفات نیامده است، فعلی آمده است نحو حبلی وانثی وبشری وعشری ونیز فعلی آمده است چون غَضبی وسَکری وعطشی وفعلی بکسر فاء درأسماء آمده است نحو ذفری و ذکری . مؤرّج گفت نخواستند که ضادرا مضموم کنند چه اگرچنین کردندی با واو شدی وکلمه من ذوات الیاء است ضاد را مکسور بکردندچنانکه گفتند بیض والاصل بوض نحوحمر و صفر وسود وآنکس که او گفت ضاز یضوز گفت اسم اوضوزی باشد علی فعلی کشُوری .

(إِنْ هِيَ) گفت نیستند این بتان إلاّ نامها که برو نهاده ایدشماوپدرانتان(ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ) خدایتعالی بآن حجّتی فرو نفرستاد (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ) متابعت نمی کنند إلاّ گمانرا واز پی گمان میشوند و«إن» درهر دو جـای بمعنی نفی است . (وَما تَهْوَى الْأَنْفُسُ) وآنچه هوای دل ایشانست یعنی از خدائی و استحقاق عبادت براین اصنام جز نام نیست وآن نام شما نهاده اید وپدران شما . آنکه بعضی بگمان و بعضی بهوای نفس بیحجّتی وبیّنتی وبصیرتی ایشانرا میپرستند (وَلَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى) و بایشان آمد از خدایتعالی هدی وبیان وأدلّه براینکه ایشان خدا نیستند وعبادت نشاید کرد جز خدای را .

(أَمْ لِلْإِنْسانِ ما تَمَنّى) یعنی گمان میبرند این بت پرستان که آنچه ایشان تمنّا کرده اند ایشانرا خواهد بود واین بتان شفیعان ایشان خواهند بود واین استفهام را معنی جحد است یعنی نخواهد بود ایشانرا اینکه تمنّا کردند .

(فَلِلّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولى) خدای راست دنیا وآخرت وآنچه خواهد بدهد و آنچه خواهد منع کند ، ومراد کافرانست که ایشان تمنّائی کنند همچنان آید که ایشان را تمنّـا بود . ابن زید گفت معنی آنستکه اگررسول ﷺ تمنّائی کرد وآن محقّق شد چه عجب است ازآنکه دنیا وآخرت خدایراست بآنکس دهد که اوخواهد ومنع کند از آنکه خواهد .

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ) آنگه گفت بس فرشته که در آسمانست که این کافران ایشانرا میپرستند و اعتقاد کرده اند که ایشان دختران خدایند و ایشان شفاعت خواهند کرد در حق ایشان اگر شفاعت ایشان کنند هیچ غنای نکند وسودی ندارد ونه نیز

(۱) اگر از ما دور شوی ترا شکار کنیم اگر پیدا نباشی نصیب تو اندك بـاشد و بینی تو بخاك مالیده یعنی محروم باشی.

شفاعت هیچ شفیع .

(إِلاَّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشَآءُ وَيَرْضَى) الاّ پس از آنکه خدا ویرا دستوری دهد آنرا که خواهد ورضا دهد وقوله « شفاعتهم » راجع است این ضمیر جمع بامعنی کم ، وأخفش گفت ملك را لفظ موحّد است ومعنی جمع و مثله قوله : « فما منکم من أحد عنه حاجزین » .

(إِنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ) آنگه گفت این کافرانرا که بقیامت ایمان ندارند فرشتگانرا بنام زنان میخوانند از آنجا که گفتند که ملائکه دختران خدایند قیل کتسمیة الانثی ، وقیل بتسمیته الانثی . آنگه گفت :

(وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ) ایشانرا بآن هیچ علمی نیست متابعت نمیکنند إلاّ گمان را وگمان ازحق هیچ غنا نکند یعنی هیچ سود ندارد و بجای او بنایستد آنگه رسول را امر کرد و گفت :

(فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى) برگرد ازآنکس که او از ذکرما معرض است و پشت بر کلام ما ونام ما کرده است گفتند مراد بذکر قرآنست ، وگفتند توحید است ، و گفتند ایمان است ، وگفتند رسول است ﷺ (وَلَمْ يُرِدْ إِلاَّ الحَيَوةَ الدُّنيا) و إلاّ حیات دنیا وزندگانی سرای نزدیك تر نخواهد . گفت :

(ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ العِلْمِ) مبلغ ایشان ازعلم این است و بیش از این نمیدانند و علمی نیست ایشانرا بثواب آخرت وأحوال قیامت (۱) - فرّاء گفت مراد تضعیف رأی ایشانست وعیب برایشان گفت قدر عقلشان ونهایت علمشان ایناستکه دنیا برآخرتاختیار کرده اند . آنگه گفت خدای توعالم تراست بآنکس که گمراه است ازراه وبآنکس که راه برده است

(۱) اگر کسی اعتراض کند که پیش از بعثت پیغمبر (ص) ودعوت مردم بآخرت و جزا وثواب و عقاب هیچکس ار آن عوالم خبر نداشت وغیر همین عالم جسمانی عالم دیگر نمیدانست و اگر پیغمبر مأمور باشد که اینگونه مردم را بدین دعوت نکند باید از همه‌کس مأیوس باشد در جواب گوئیم انسان اگر چه ایمان به پیغمبران نیاورده‌باشد ودعوت رسول باو نرسیده باشد چون عقل دارد بالقوه یابالفعل بعالم غیر این عالم‌محسوس معترف است چنانکه بسیاری از حکمای الهی یونان و ملل دیگر فی الجمله بدان معتقد بودند اما جماعتی که ادراك نزدآنها خاص بحس است و حقایق منحصر درمحسوس و عقل ندارند پندارندهرچه را حس نکنند موجود نیست وآیه‌اشاره باین مردم است و مکرر در قرآن نکوهش آنان آمده است .

وراه یافته . یعنی همه را داند وشناسد وهیچ براو پوشیده نیست .

(وَلِلّٰهِ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الأَرْضِ) گفت خدای راست آنچه در آسمانها وزمین است بملك و ملك هر کس که از آن چیزی دارد بعاریت دارد ، وچون همه او را باشد جزا باو باشد .(لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا) تا پاداشت دهد آنانرا که اساءت و بدی کرده باشند بآنچه کرده اند وپاداشت دهد نیکوکاران را باحسان یقال : جزیته کذا بکذا أو جزاه الله الجنّة وبالجنّة ، وقوله « بالحسنی » أي بالجنّة وهي أحسن مما عملوا ، ومثله قوله «للّذين أحسنوا الحسنى »

(الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الإِثْمِ وَالفَواحِشَ) گفت آنانکه اجتناب کنند از گناه کبائر و از فواحش و منکرات (إِلَّا اللَّمَمَ) بعضی گفتند این استثناء صحیح است و معنی آنست إلّا أن یلمّ بالفاحشة ویهمّ بها ولا یفعلها ثمّ یتوب عنها، گفت الّا آنکه همّت کند بگناه ونکند آنگه توبه کند از آن این قول أبوهریره ومجاهد وحسن وأبوصالح وروایت عطاست از عبدالله عباس . وابوهریره گفت که رسول ﷺ فرمود :

إنْ تغفِرِ اللهُمَ تغفِر جَمّاً وَ أيُّ عبدٍ لَكَ لاألَمّا (۱)

این بیتی شعر است اگر این خبر درست باشد رسول ﷺ بر وجهی گفته باشد که موزون نباشد از تقدیم وتأخیر وإلّا الم گفته باشد بی‌ألف قافیه چه رسول ﷺ از این اجتناب کردی وخدای تعالی اورا ازاین تنزیه کرد گفت «وما علّمناه الشعر و ما ینبغي له» وقوله «وما هو بقول شاعر » تا ایهام نیفکند عرب را که این قرآن نظم و گفته وانداخته اوست . بعضی دیگر گفتند این استثناء منقطع است . التقدیر لکنّ اللّمم براین قول لمم ازجمله کبائر وفواحش نباشد . آنگه خلاف کردند در معنی او ، بعضی گفتند مراد آن گناهاست که در جاهلیّت کردند که خدای تعالی ایشانرا بآن نخواهد گرفتن وگفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان مسلمانان را گفتند که شما تا باما بودید این معاصی وفواحش میکردید اکنون بیامده اید برما عیب میکنید ومارا وعید میکنید براین ، خدای تعالی این آیت فرستاد واین قول زید بن ثابت است وزیدبن أسلم وروایت والبی است از عبدالله عباس . بعضی دیگر گفتند گناه صغیره خواست مانند نظری وبوسه‌ای ومانند این واشتقاق او از ألمّ بالشيء إذا نزل به باشد ولم یتعمّق

---

(۱) اگر بیامرزی ای خداوند گناه بسیار میآمرزی وکدام بنده است که مرتکب لمم نشده باشد ازاین شعر معلوم میشود که گناه بسیار هم لمم نامیده میشود .

فیه ولم یلزمه . مانند آغازکاری وابتدای واندك از او چنانکه دراو خوض نکنند و این قول عبدالله مسعوداست .ومسروق وشعبی وأبوسعید خدری وحذیفة بن الیمان وطاوس ازعبدالله عباس روایت کردند که او گفت بهتر چیزی که بلمم میماند وبتفسیر او میشاید کرد آنست که ابو- هریره روایت کرد ازرسول ﷺ که او گفت چون خدای تعالی نام کسی درجمله زناةبنویسد آن لامحاله راست باشد اگر بچشم نگرد زناء چشم باشد واگر بزبان گوید زناء زبان واگر بلمس کند زناء دست باشد واگر سعی کند زناء پای باشد واگر بفرج کند آن زناست وفاحشه والا آن دیگران لمم باشد یعنی بالاضافه إلی زناء الفرج . عبدالله زبیر گفت و عکرمه وقتاده وضحّاك آن باشد که دراوحدّ لازم باشد دردنیا ودرقیامت عذاب نبود خداوندش را ، کلبی گفت لمم بردووجه بود یکی آنکه دراو حدّ وعذاب نباشد دردنیا وآخرت و یکی آنکه گناهی بود کبیره چون کرده شود ازآن توبه کنند . عطاء گفت لمم عادت نفس باشد گناهی که مرد آنرا بعادت کرده باشد وآن آنست که رسول ﷺ گفت «ما من مؤمن هو إلاّ وله ذنب تصیبه الغبئة بعدالغبئة(۱)لایفارقه حتی یفارق الدنیا یعنی الساعة بعدالساعة» . سعیدبن مسیّب گفت لمم هرچیزی باشد که ازجمله حدیث النفس باشد وخطور بالبال . محمّدبن الحنفیّه گفت لمم هرچیزی باشد که مردم باو همّت کنند ازخیروشرّ ، ودلیل براین تأویل آن خبراست که روایت کردند که « إنّ للشیطان لمّة وللملك لمّة ولمّة الشیطان الوسوسة ولمّة الملك الالهام » گفت دیورا لمّه باشد و فرشته را لمّه ، لمّهٔ دیووسوسه اوبود ولمّهٔ فرشته الهام اوبود . حسین بن الفضل گفت نظری باشد بی قصد واین مغفور بود ازآنجا که خبرآمد «النظرة الاولی لکم والثانیة علیکم » نظر اول لمم باشد ودوم گناه . فرّاء گفت صغیر باشد وبیان کردیم که أصل اومن ألمّ به إذا نزل به ومنه إلمام الخیال برای آنکه مقیم نباشد عاریتی ورهگذری بود وقال الأعشی :

أَلَمَّ خَيالٌ مِنْ قُتَيْلَةَ بَعْدَ ما وهىَ حَبْلُها مِنْ حَبْلِنا فَتَصَرَّما (۲)

و قال آخر :

---

(۱) در نسخه خطی این بنده الغینة بعد الغینة است و درحاشیه آن هم بهمین نحو تصحیح کرده است و آنرا با حدیث معروف «انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة» مربوط شمرده است یعنی هر مؤمنی را گناهی هست که غفلتی بعد غفلتی بروی عارض میشود وهرگز ازاوجدا نخواهد شد ، تاازدنیامفارقت کند گرچه معنی لیغان علی قلبی در پیغمبر برای ما معلوم نیست .

(۲) قتیله نام زنی است گوید خیال او نزدمن آمد پس از آنکه ریسمان دوستی او سست گردیده ازان ما جدا شد .

أَنَّى أَلَمَّ بِكَ الْخَيالُ يَطُوفُ وَ مَطافُهُ بِكَ فِكْرَةٌ وَشُعُوفُ (١)

ومعنى آيت آنست که خدای تعالی گفت من محسنان را جزای نیکوتر از آن کنم که ایشان‌را باشند ووصف کرد ایشانرا گفت ایشان آنان باشند که از کبائر وفواحش اجتناب کنند إلاّ اللّمم ، وخلاصه معنی اوإلاّ گناهیکه ازاوتوبه کنند ، یاصغیره اگرچه توبه نکنند از آن یا گناهی که کرده شود ایشانرا نه بروجه قصد آزار خدای ، که آن مغفور باشدایشان را. (إِنَّ رَبَّكَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ) که خدای تعالی واسع الرحمة است فراخ آمرزش است و فراخ رحمت است نظیره قوله « ورحمتي وسعت كلّ شيء » گفت خدای توفراخ آمرزش‌است براوبزرگ نیاید آمرزیدن گناهان واگرچه بزرگ باشد و گناه بنده اگرچه عظیم‌بودرحمت خدای از او بزرگتراست . یکی ازبزرگان گفت الهی اگرهمه عالم را بیامرزی مشتی خاك را آمرزیده باشی واگرهمه عالم‌را بسوزی مشتی خاك را سوخته‌باشی‌برتوسخت نیست‌آمرزیدن گناه . ودرخبر است که حسن بن‌هانی ابونواس را درخواب دیدند گفتند مافعل‌الله‌بك؟ خدای با توچه کرد ؟ گفت : غفرلي ببيتين قلتهما بیامرزید مرا بدوبیت که گفته بودم . گفتندچه بود ؟ گفت :

مَنْ أَنَا عِنْدَ اللهِ حَتَّى إِذا أَذْنَبْتُ لا يَغْفِرَلِي ذَنْبي
أَلْعَفْوُيُرْجي مِنْ بَنِي آدَمَ فَكَيْفَ لاأَرْجُوهُ مِنْ رَبّي(٢)

(هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ) اوعالمتر است ازشما چون شما را از زمین بیافرید یعنی پدرشما آدم راکه اصل شما اوست و گفتند شما را از زمین آفرید ازبرای آنکه نطفه مرد از اغذیه است که آدمی خورد وآن همه اززمین است پس‌آدمی ازنطفه است و نطفه ازغذا وغذا اززمین(وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ) وچون شما جنین‌بودید درشکم مادر وجمع جنین أجنّة‌باشد وجنین کودك باشد درشکم مادر برای آنکه پوشیده باشد من‌الجنّ وهوالستر (فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ) خودراتزکیه مکنید ومدح‌مکنید وتنزیه‌ساحت خود بزبان خود مکنید این قول عبدالله عباس است ومجاهد . کلبی گفت ومقاتل‌جماعتی‌راعادت بود که طاعت‌خود باز گفتندی وبآن تبجّح کردندی و گفتندی که نماز وروزه ما وحجّ ما .

---

(١) شعوف و شعف سوختن دل است ازعشق واین بیت رانسبت بکعب بن زهیر دادند یعنی خیالی برتو آمد وگرد تومیگشت گشتن‌اوسبب یاد آوری و سوزش دل بوده .

(٢) من نه آن قدر دارم نزد خداکه چون گناه‌کنم مرا نیامرزد ازبنی آدم عفو توقع‌دارندپس چگونه من از خدای توقع ندارم .

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت خود را مستائید ورسول عليه السلام گفت « إذا رأيتم المدّاحين فاحثوا في وجوههم التراب » چون کسانی را بینید که خودرا بستایند خاك درروی ایشان پاشید ·
(هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى) اوعالمتر است بمتقیان که کیست ازمعاصی بپرهیزد وبطاعت عمل کند و آن عمل برای خدای کند ، و این قول از امیرالمؤمنین علی عليه السلام روایت کردند .

(أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى)عبدالله عباس گفت وسدّی وکلبی ومسیّب بن‌شریك که آیت برای عثمان بن‌عفّان آمد که او عادت داشت که صدقه ونفقه نیکو کردی برادری بود او را از جهت رضاع نام اوعبدالله بن سعد بن أبي‌سرح واومنافق بود اورا ملامت کرد بر آن دادن گفت چنین که میکنی زود باشد که درویش شوی ومحتاج گردی عثمان گفت من گناهان بسیار دارم این برای‌آن میکنم تا کفّارهٔ گناهان من‌شود او گفت این شتر که داری با رحل و آلت بمن‌ده تامن جمله گناهان توبر گیرم شتربدوداد و گواه براو گرفت ودست ازآن صدقه دادن بداشت خدای تعالی این‌آیت فرستاد و گفت « افرأيت الّذي تولّى » دیدی ای محمد آن مرد که‌بگریخت وپشت بهزیمت داد روزاحد (۱) .

(وَأَعْطَى قَلِيلاً) و چیزی اندك داد بصاحبش عبدالله بن سعد یعنی آن شتر که بدو داد (وَأَكْدَى) أي قطع خيره ، و این خیر که میکرد باز گرفت چون آیت آمد بر آن متأسّف شد و باسر خیر کردن رفت ، واین خبر ابو اسحاق الثعلبي امام أصحاب الحديث درتفسیر آورد، مجاهد گفت و ابن زید آیه در ولید مغیره آمد و او رسول را متابعت نمودی در بعضی کارها مشرکان او را منع کردنداو گفت من از عذاب خدای میترسم آن کس گفت چندینی‌ازمالت بمن ده تا من گناهان تو رابر گیرم او باسرشرك شد و از آنچه گفته بود اندك بداد و خیری که پیش از آن کردی بازگرفت، این‌آیت دراوفرود آمد ، عطاءبن یسار گفت آیت در مردی آمد که او بر گی ساخته بود تا پیش رسول شود یکی او را گفت چه خواهی کردن او را؟ گفت نزدیك رسول میروم‌تا از خیر او نصیبی یابم گفت این که ساخته مرا ده و من جمله گناهان تو بر گیرم این آیت فرود آمد در او . سدّی گفت این آیت در عاص بن وائل السهمی آمد که او در بعضی کارها رسول را موافقت نمودی محمد بن کعب گفت آیت در ابوجهل آمد که او گفت والله ما نافرنا محمد إلاّ بمكارم الأخلاق این‌آیت در اوآمد « وأعطى قليلاً » من العطاء « وأكدى» بخل بالباقي ، یعنی عطاء اندك داد و باقی بخل کرد ومنع ، و

(۱) با اینکه سوره و النجم مکی‌است باتفاق علماء این حکایت بنظر صحیح نمی‌آید .

أكدى من كدية الحافر باشد كه مرد چاه كن چاهى ميكند سنگى عظيم پيش آيد اورانتواند شكستن بآن فرو ماند آن سنگ را كديه خوانند و فعل ازاوأكدى باشد إذابلغ الكديةفقطع الحفر و أيس من الماء مؤرّج گفت أكدى إذا منع الخير ، قال الحُطيئة .

فَأَعْطَى قَلِيلاً ثُمَّ أَكْدَى بِمَالِهِ وَمَنْ يَبْذُلِ الْمَعْرُوفَ فِي النَّاسِ يُحْمَدِ (١)

(أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى) آيت انكارست برآنكس كه تحمل گناه غيرى خواست كرد گفت بنزديك اوعلم غيب است كه باو چه خواهند كرد و او مى‌بيند يعنى‌ميداند كه آنچه او گفت از تحمل گناه ديگرى چنانست كه او گفت .

(أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى)يااوراخبرداده‌اند آنچه در صحيفها و اسفار و اجزاى توراة موسى است و نيز در صحف ابراهيم عليه‌السلام كه اووفا كرد بعهدهاى‌خداى‌تعالى يقال وفى و أوفى ووفّى‌ثلاث لغات بمعنى واحد .

(أَلاَّ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) أن‌مخففه است ازثقيله . التقدير انّه‌لاتزر و آنچه در آن صحف‌است آنستكه‌او بگناه‌ديگرى‌ديگرى‌را نگيرد و بار گناه كسى‌بر كسى‌ننهد . بعضى مفسّران گفتند پيش ازابراهيم عليه‌السلام ظلمهٔ روزگار را عادت بود كه پدر رابگناه پسر بگرفتندى و برادر را ببرادر بكشتندى و خويش را به خويش بگرفتندى تا خداى تعالى ابراهيم را بفرستاد وبراو انذار كرد در صحف او كه «ألاّ تزر وازرة وزر اخرى » ابراهيم را وصف كرد بوفاء . سعيد جبير و حسن وقتاده گفتند وَفَّى أي عَمِلَ بِما أُمِرَ بِهِ آنچه اورا فرمودند قيام كرد و رسالت خداى بخلق گزارد و از جهد تكاليف نبوت بيرون آمد و بهمه وفا كرد ربيع گفت بخوابى كه ديده بود وفا كرد و پسر را قربان كرد . أبوالعاليه گفت اركان‌اسلام بتمامه بجاى آورد و ذلك قوله تعالى « وإذابتلى ابراهيم ربّه بكلمات فأتمّهنّ » گفت پيش از اوكس نبود كه اورا امتحان كردند بدين كه او تمامى شرايط آن بجاى آورد إلاّ ابراهيم عليه‌السلام و توفية و توفّى تمام بدادن باشد قال الله تعالى «ليوفّيهم أجورهم » سفيان عيينه گفت «و فّى »أداء أمانت كرد ، ضحّاك گفت مناسك حجّ بتمامى بگزارد ، و عطاء بن‌السايب گفت ابراهيم عليه‌السلام با خداى عهد كرد كه هيچ چيز نخواهد از هيچ كس جز از خداى‌تعالى چون او را بآتش انداختند جبرئيل آمد نزد او و گفت هيچ حاجت دارى ؟ گفت « أمّا إليك فلا »أمّا بتو ندارم خداى تعالى بدين خصلت باو ثنا گفت . حسين بن‌الفضل گفت بقيام نمودن

(١) اندكى داد پس از آن بخل كرده بمال خود وآنكه نيكى‌كند با مردم ويرا ستايش كنند.

بخدمت مهمان وفا کرد تا اورا أبوالأضیاف خواندند. ابوبکر ورّاق گفت بشرط دعوی قیام نمود خدای تعالی اورا گفت أسلم او گفت «أسلمت لربّ العالمین» خدای تعالی اورا بصحّت دعوی مطالبت کرد و امتحان کرد او را در نفس و فرزند ومال، او تن به نیران داد فرزند بقربان داد ومال بمهمان، خدای تعالی اورا وفا دارخواند.

و در تفسیر این آیة ازرسول ﷺ دو قول روایت کردنـد: یکی آنکه سهل بن عبدالله روایت کرد ازپدرش از رسول ﷺ گفت خبر دهم شما را که چون خدای تعالی ابراهیم را وفادار خواند؟ گفتند بگو یا رسول الله گفت هر بامداد و شبانگاه بگفتی «فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد في السموات و الأرض و عشیاً وحین تظهرون» و قول دیگر آنست که ابو أمامه روایت کرد که رسول ﷺ گفت دانید تا خدای تعالی چرا ابراهیم را وفا دار خواند؟ گفتند خدای و پیغمبر عالم‌تر است گفت برای آنکه او بامداد چهار رکعت نماز کردی. و در خبری دیگر هست که رسول ﷺ گفت خدای تعالی گفت یا ابن آدم‌ای فرزند آدم عاجز مباش از آنکه ببامداد چهار رکعت نماز کنی تا من تورا ازشرّ آن روز تـا بآخر کفایت کنم. سعید جبیر خواند «وفی» بتخفیف. امّا جامع میان این آیت که «ألاّ تزر وازرة وزر اُخری» و میان آن آیت «ولتحملنّ أثقالهم و أثقالاً مع أثقالهم» آنست که این آیت محکم است و محمول بر ظاهر خود و آن آیت متأوّلست و آن آنست که آن آیه در ائمّه و دعاة ضلالت آمد و گفت ایشان بار گناه خود بر گیرند و «أثقالاً» یعني بار گناه آنان که بدعای ایشان ضالّ شده باشند یعنی مثل آن نه عین آن چنانکه گفت ﷺ «من سنّ سنّة سیئّة فله وزرها ووزر من عمل بها إلی یوم القیامة من غیر أن ینقص من وزره شيء» و معنی آنست که مثل وزر من عمل بها.

ابورمثه گفت کودك بودم با پدرم بنزدیك رسول ﷺ رفتیم چون رسول را بدیدیم و پیش از آن ندیده بودم او را پدرم گفت دانی تا این کیست؟ گفتم نه گفت این رسول‌خداست من بلرزیدم از آن گفتار و من پیش از آن گمان برده بودم که پیغمبر ﷺ نه جنس آدمیان باشد چون مردی را دیدم آدمی مویهای تمام داشت و اثر حنّاء بردست او مانده بود و دوجامه سبز پوشیده‌داشت. پدرم سلام کرد و بنشست وساعتی حدیث میکردند آنکه رسول ﷺ پدرم را گفت این پسر تو است؟ گفت آری «وربّ الکعبة حقاً أشهد به» رسول الله عجب‌بماند از سوگنداو وازشدّت شبه‌من بااو، آنکه گفت «أما إنّه لایجني علیك ولاتجني علیه» جنایت او بر تو ننهند وجنایت‌تو براو ننهند. آنکه این آیت برخواند «ألاّ تزر وازرة وزراخری» گفت آنگاه نگاه کردم

از میان کتف او مانند سلعه بود (١) پدرم گفت یا رسول‌الله من‌طب دانم اگر فرمائی تامعالجه کنم گفت نه، طبیب آنست که آفرید وشفا بدست اوست .

(وَ أنْ لَیْسَ لِلاِنْسانِ إلاّ ما سَعیٰ) وآنکه نیست آدمی را إلّا آنچه کرده‌باشد یعنی جزاء وثواب و پاداشت آنچه کرده باشد. ومراد بسعی عمل است و مثله قوله «إنّ سعیکم لشتّی» وأخباری که‌روایت کردند ازآنکه خدای تعالی فرزندان را بصلاح پدران به‌بهشت برد وگفتند این‌آیت منسوخ‌است بقوله « والذین‌آمنواواتبعتهم‌ذرّیتهم بایمان ألحقنابهم ذرّیتهم» درست نیست از برای آنکه میان این دو آیت تنافی نیست و جمع میانشان درست است وأخبار باآنکه آحاد است محتمل است تأویلی را که مطابق این آیت باشد وآیت محکم است واخبار برجای خوداست، و اصحاب حدیث در این آیت أقوالی گفتند نامعتمد. وقول معتمد آنست که رفت که هردو آیت محکم است و محمول برظاهر خود است .

و ثعلبی در تفسیر خود بیاورد از أبوالقاسم بن‌حبیب عن ابراهیم بن مضارب عن أبیه که اوگفت عبدالله بن طاهر والي خراسان بود ، حسین بن الفضل را بخواند (١) و گفت مرا سه آیت مشکل است در قرآن گفت آن کدام است گفت قوله تعالی في قصّةابن‌آدم « فأصبح من النادمین » و رسول عليه‌السلام میگوید « الندم التوبة » چرا توبه او قبول نیامد؟ دیگر قوله تعالی « وأن لیس للانسان إلاّ ما سعی » پس «أضعافاً مضاعفةً» چیست؟ دیگر قوله تعالی « کلّ یوم هو في شأن » و اوهرروز در شأنی و کاریست و قول رسول عليه‌السلام گفت « جفّ القلم بما أنت‌لاق» مناقض اینست که چون گفت از همه‌کارها بپرداخت هرروز چه کند ؟ این مؤدّی باشد بابدا. حسین بن الفضل جواب داد و گفت أمّا حدیث پسر آدم بدانکه این اُمّت را خصایصی هست که دیگر امّت را نبود وجوابی دیگر گفته‌اند بعضی مشایخ که پشیمانی اوبرقتل نبود برحمل بود و ندم برحمل توبه نباشد از قتل ، وجواب از آیت دوّم که « و أن لیس للانسان إلاّ ما سعی » این عدل باشد و اگر یکی را هزارجزا دهد فضل باشد ، و جواب ازآیت سیّم گفت هرروز در شأنیست بأوّل إبداء وبدیگر أحوال إعاده کند . گفت عبدالله بن طاهر بر خاست و بوسه برسر وروی اوداد وخراج او موضوع کرد .

و این جوابها هیچ معتمد نیست و بوسهٔ عبدالله بدین سبب نه بر جای خود بود و نیز مستحقّ آن بود تا خراجی دیگر برخراجش بیفزایند ، أمّا جواب مسئله أوّل آنست که‌ندمـ

---

(١) بعضی گویند آن مهر نبوت بوده و ابورمثه و پدرش جاهل بودند بدان .

(١) حسین بن الفضل که مکرر ذکر او در تفسیر آمده است در عهد عبدالله بن طاهر بود .

مجرّدتوبه نباشد تا قصد با او نبود چون قصد با او بود و عزم بااومقارن باشد که : لایعود إلی مثله في المستقبل لقبحه . این ندم با این عزم توبه باشد و چون براین وجه نبود توبه نباشد و أما جواب مسئلهٔ دویم هم خطاست برای آنکه گفت جزا دهد او را بفضل وفضل واجب نبود و جزا واجب و مستحقّ ، و جواب صحیح از او آنست که جز خدای نداند که ثواب هرفعلی که مکلّفی بکند بروجه مأمور بهچه مقدار باشد او را ومقادیر ثواب و عقاب جز خدای تعالی نداند و نه از آنست که بادله و مقائیس استخراج توانکرد ، از آنجاست که روا بود که زید طـاعتي بکند بروجهی اورا یك ثواب بود بر آن و عمرو همان طاعت بکند صد چندان ثواب را مستحق بود لاختلاف الوجه الذی یقعان‌علیه. أمّا جواب سیّم هم خطاست برای آنکه «جفّ القلم بما أنت لاق» مراد ایجاد نیست مراد آنست که در ازل حکم کرد و بنوشت که دراوقات مستقبل بحسب مصلحت هر روز هرساعت چه خواهد کرد ، آنگه باوقات خود میکرد ، نه آنست که بازل ایجاد کرد همه بیکوقت‌بیکبار چه خلاف این‌معلوم است، واگر تسلیم کنند که ایجاد کرد در وقت اول ، در وقت دوّم اعاده موجود چگونه شاید کرد ؟ مگر گوید اوّل ایجاد کرد پس اعدام کرد وفانی کرد آنگه اعاده کرد و این باطل است عقلاً و شرعاً و این خود در کلام او نیست . ابوبکر ورّاق گفت : «إلاّ ماسعی» یعنی إلاّ مانوی ، إلاّ آنچه بهنیّت کرده باشد بیانه قوله عليه السلام «یحشر الناس علی نیّاتهم».

(وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ) و عمل وکردار او ببینید یعنی جزای عمل و سعی او پوشیده نماند.

(ثُمَّ يُجْزٰيهُ الجَزاءَ الأَوْفىٰ) آنگه‌اورا جزا کنند و پاداش دهند جزاء تمامتر یقال جزیته کذا وبکذا ، قال الأخفش وأنشد في الجمع بينهما:

أَنْ أجز عَلقَمَةَ بْنَ سَعْدٍ سَعْيَهُ لَمْ أجزه بِبَلاءِ يَوْمٍ واحِدٍ (۱)

(وَأَنَّ إلىٰ رَبِّكَ المُنْتَهىٰ) وبازگشت ونهایت کارها بخداست تاهریکرا بقدراستحقاق جزا دهد و گفتند ابتداءمنّت ازاواست و نهایت آمال‌بد اوست . بعضی دیگر گفتند نهایت فکرت بااوست چون بدو رسد برسد بیانش قوله عليه السلام « لافکرت فی الربّ » وقوله عليه السلام « إذاذکرالله فانتهوا » و شهر بن حوشب روایت کرد از ابوهریره که او گفت یکروز رسول عليه السلام درمسجد آمد و اصحاب را گفت «فیم‌أنتم»؟در چه کارید گفتند نتفکّرفی الله در خدای اندیشه می کنیم گفت « تفکّروا في الخلق و لاتتفکّروا في الخالق فإنّ التفکّر لایحیط به » گفت تفکّردر

(۱) اگر در برابر کوشش علقمة بن سعد باید پاداش دهم جزای رنج یکروز اورا هم نتوانم .

خلق كنيد در خداى مكنيد كه فكرت باو نرسد خداى تعالى هفت آسمان بيافريد ضخامت هر آسمانى پانصد ساله راه و ازآسمانى تا آسمانى پانصد ساله راه و هفت زمين همچنين و در آسمان هفتم اورا دريائيست عمقش چندانكه اززيرهفتم زمين تابالاى هفتم‌آسمان (١) خدايرا درآن دريا فرشته‌ايست كه آب تا بكعبش بيش نيست .

(وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ) و او آن خداست كه بخنداند و بگرياند بآنكه اسبابش بكند و پديد آرد و فاعل سبب فاعل‌مسبّب باشد و سبب او سرور و حزن باشد چنانكه گويند أضحكنى فلان و أبكانى چون سببش بكند كه‌عند آن ضحك وبكاء حاصل آيد ، و اين مذهب حسن بصريست كه‌گفت خنده و گريه فعل خداست ، وعطاء بن مسلم هم اين گفت كه «أضحك وأبكى» أى‌أفرح وأحزن ، آنكه گفت فرح جلب خنده كند و حزن جلب گريه ، و اين بر اطلاق چنين نيست ، آنچه ازآن بتكلف بود وبتذكّر سبب از جهت ما ، فعل ماباشد و آن آنست كه از آن نهى كرد وبآن امر كرد في قوله تعالى « فليضحكوا قليلاً و ليبكوا كثيراً » و اگر بهيچ وجه مقدور ما نبودى امر و نهى بدو تعلّق نداشتى و نيز حوالت اين‌فعل بدو كرد فى قوله تعالى « أفمن هذاالحديث تعجبون و تضحكون ولاتبكون » و فى قوله«فاليوم الّذين آمنوا من الكفّار يضحكونَ » و حقيقت خنده تفتّحى است و گشادگى در طرايف روى عند عجبى كه پديد آيد يا سرورى كه در دل‌آيد . گريه جريان آب چشم بود برروى ازغمى كه در دل پديدآيد و گفتند كه باشد كه ازفرط سرور گريه آيد چنانكه‌گفت « فمن‌السّرور بكاء » أما نوعى باشد ازاو كه آدمى بآن ملجأ باشد از خويشتن دفع نتواند كرد از خود وآن چنان بود كه كارى عجب بيندياكامه‌اى‌غريب شنوداورا خنده آيد و دفع نتواند كرد ازخود و همچنين گريه چون سببى پديد آيد و حزنى و مصيبتى مرد مالك نباشد كه‌گريه دفع كند . گفتندآن را بخداى‌حوالت شايد كردن وبعضى‌ديگر گفتند اين اضافت باخداى تعالى مجازاست ومراد سبب است چنانكه گفتيم وشاعر گفت :

---

(١) اگر گوئى چگونه آسمان و زمين دراين دريا واقع نشده‌اند چون اگرعمق دريا اين‌اندازه باشد البته زمين و طبقات آسمان در آن دريا قرار خواهد گرفت گوئيم خبر ضعيف است و ابو هريره چنان تصور كرده است كه آسمانها مسطح است ودرياى آسمان هفتم در جائى ازآن قرارگرفته‌كه زير آن هيچيك ازآسمان‌ها وزمين نيستند و بنظر ميرسد كه در اين روايت تصرفى كرده است برحسب وهم خود و قدر ثابت و مسلم آن است كه خلقت عالم بسيار بزرگتر است از آنكه وهم بدان احاطه كند تا بخالق چه رسد .

أَبْكانِي الدَّهرُ وَ يا رُبَّما أَضحَكَنِي الدَّهرُ بِما يُرْضي(۱)

عائشه گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول عليه‌السلام بقومی از صحابه بگذشت که ایشان میخندیدند گفت « لو تعلمون ما أعلم لبکیتم کثیراً ولضحکتم قلیلاً » اگر شما دانستی آنچه من میدانم کم خندیدی و بسیار گریستی جبرئیل آمد واین آیت آورد«وانه هوأضحك وأبكى» رسول عليه‌السلام بازپس آمد وآیت بر ایشان خواند وگفت چهل گام نرفته بودم تا جبرئیل آمد واین آیت آورد . طاهر مقدسی را پرسیدند که فرشتگان را خنده باشد ؟ گفت هر چه زیر عرشند تا خدای دوزخ بیافرید نخندیدند . عمررا پرسیدند که اصحاب رسول خندیدندی ؟ گفت آری والله ولیکن ایمان در دل ایشان استوارتر بود از کوههای رواسی . مجاهد گفت معنی آیت آنست که اهل بهشت را در بهشت بخنداند و اهل دوزخ را در دوزخ بگریاند . ضحّاك گفت بگریاند ابر را به باران و بخنداند باغ را به بهاران، واین قول از أمیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت کردند که جهودی اورا پرسید ازاین آیت وگفت که خندانیدن نه فعل حکیمان باشد فعل سفیهان باشد اوجواب چنین داد . شاعر گفت دراین معنی:

كُلَّ يَوْمٍ عَنْ أُقحُوانٍ جَديدٍ تَضحَكُ الأَرضُ مِنْ بُكاءِ السَّماءِ (۲)

وهم این معنی بعبارتی دیگر گفتند که أبکی السحاب بالأمطار ، و أضحك الأشجار بالانوار . ذوالنون مصری گفت دلهای عارفان بخندانید بآفتاب معرفت ودلهای کافران بگریانید بکفر و نکرت(۳) . سهل گفت مطیع را برحمت بخندانید عاصی را بسخط بگریانید . محمد بن علی ترمدی گفت مؤمن را در آخرت بخنداند ودردنیا بگریاند . بسّام بن عبدالله گفت دندانشان بخندانید و دلهاشان بگریانید ، و أنشد :

أَلسِّنُ تَضحَكُ وَالأَحشاءُ مُحتَرِقٌ وَ إِنَّما ضِحكُها زُورٌ وَ مُختَرَقُ

يا رُبَّ باكٍ بِعَينٍ لا دُمُوعَ لَها وَ رُبَّ ضاحِكِ سِنٍّ ما لَهُ رَمَقُ (٤)

(وَأَنَّهُ هُوَ أَماتَ وَأَحيا) اوآن خداست که بمیراند وزنده کند، بمیراند در دنیا

---

(۱) روزگار مرا بگریه آورد و بسا مرا بخندانید چون شادمان کرد .

(۲) هر روز زمین میخندد با دهان اقحوان تازه شکفته از گریه آسمان .

(۳) یعنی انکار، و چنانکه گفتیم مؤلف چون سخن صحیحی از بزرگان صوفیه بیند ابا از نقل آن ندارد .

(۴) دندان میخندد اما احشاء میسوزد وخنده دندان دروغ وساختگی است ای بسا گریان که اشك نمیریزد ای بسا خندان که ناشاد است .

وزنده کند در آخرت و گفتند معنی آنست که پدران را بمیراند وپسران را زنده گرداند واین بیت را براین تفسیر دادند.

«وَقَدْ أرانِي الشَّبابُ الرُّوحَ في بَدَني» أي في ولدي.

وگفتند أمات النطفة و أحيا النسمة، نطفه بمیرانید و خلق را از او زنده آفرینید و گفتند کافران را بنکرت (١) بمیرانید ومؤمن را بمعرفت زنده گرداندقال الله تعالی: «أفمن كان ميتاً فأحييناه» بعضی دیگر گفتند أمات عن ذكره و أحيا بذكره گروهیرا از یاد کرد خود بمیراند بخذلان و گروهی را بیاد کرد خود زنده گرداند بتوفیق. ابن عطاء گفت أمات بعدله وأحيا بفضله، بعدل بمیراند و بفضل زنده کرد، و قيل: أمات بالمنع و الحرمان و أحيا بالجود والاحسان.

(وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالأُنْثَى) او آنچه آفرید از حیوانات دودو آفرید جفت جفت نروماده برای تناسل تامنقطع نشود وجهان آبادان میباشد چندانکه اومیخواهد.

(مِنْ نُطْفَةٍ) از این آب پشت (إِذا تُمْنَى) ای تصبّ في الرّحم چون در رحم مادر ریخته شود يقال مني الرجل و أمنى این قول ضحّاکست. عطاء ودیگران گفتند: «تمنى» أي تقدر يقال منيت الشيء إذا قدرته، و قال: حتّى تلاقي ما يمنى لك المانى أي تقدر لك القادر، و مرگ را ازاینجا منيّة خوانند که براوه‌قدّر است.

(وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الأُخْرَى) وبراوست باز آفریدن دیگر یعنی اعاده‌وبعث‌و نشور و آنگه خلق را زنده کند پس از مرگ.

(وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى) ابوصالح گفت خلقان را توانگر کرد بمال وأقنى، قنية بداد ایشان را و آن سرمایه است ضحّاك گفت که توانگر بکرد بزر و سیم و قنیه بداد به چهار پای از گاو و گوسفند وشتر. مجاهد و حسن و قتاده گفتند «أقنى» معنی آنست که تورا خدمتکاران پدید کرد. عبدالله عباس گفت «أقنى» أي أرضى بماأعطى تورا بآنچه داد راضی کرد حضرمی گفت أغنى نفسه و أقنى الخلائق إليه گفت خود را بی نیاز داشت از خلقان و خلقان را بخود محتاج کرد. ابن زید گفت «أغنى» مال بسیار داد اخفش گفت که اقنى، أفقر. ابن کیسان گفت أقنى: أولد، فرزند دادتورا.

(وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى) گفتندشعری کوکبی‌است بدنبال ثریّا آنرامرزم‌خوانند: و گفتندمرزم دگراست‌وشعری دیگر. شعری دواست‌یکی‌راعبورخوانندبرای آنکه‌مجرّه‌راعبره کند

(١) یعنی با نکار

دیگر غمیصا وآن تصغیر غمصا بود من الغمص وهوالرمص چنان روشن نیست ، پنداری کژه درچشم دارد(۱)وعرب گفتند درخرافاتی که هست ایشان را : که سهیل وشعری بیکجای‌مجتمع بودند سهیل بنجد آمد یمانی شد شعری العبور ازقفا بیامد مجرّه را عبره کرد و غمیصابایستاد بر فراق سهیل می گریست تاچشمش ژفکن شد (۲) یکی را برای این عبور خواندند و یکی را غمیصا . و مراد اینجا شعری العبور است که خزاعه آن را پرستیدندی و اول کس که این کرد یکی بود از اشراف‌ایشان اورا أبو کبشه عبدالشعری العبور گفتندی او گفت اینرا برای آن می پرستیم که همهٔ ستارگان فلك را بعرض برند اورا بطول ، چون رسول ﷺ بیامد عرب او را ابو کبشه خواندند اعنی رسول را ﷺ برای مخالفت او ایشان را، چنانکه‌ابو ـ کبشه محالفت کرد ایشان را در عبادت‌شعری .

(وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عاداً الأُولىٰ)واوعاد أوّل راهلاك کرد که قوم هود بودند و مدنیان و ابوعمرو ویعقوب خواندند عادَ لّولی مدرج مدغم ، و نافع‌واو اوبهمزه خواند بروایت‌مسیتی وقالون عن طریق الحلواني و لفظ چنین بُوَد که عادَلْ‌اُولیٰ چنانکه گویند قم لان یعنون قم‌الآن وصم لثنین یعنون صم الاثنین

(وَثَمُودَا َفما أَبقىٰ) و ثمودرا که قوم صالح بودند نیزرها نکرد .

(وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ)یعنی‌أهلك‌أیضاً. قوم‌نوح را هلاك کرد پیش ازآن، که ایشان ظالمتر وطاغی‌تر بودند .

(وَالمُؤْتَفِكَةَ أَهوىٰ) و زمین منقلبه را فروبرد بزمین یعنی شهرستانهای قوم لوطرا وآن چهار شهرستان بود صوایم ودازما وعامورا وسدوم و گفتند جبرئیل بزمین انداخت پس از آنکه بآسمان برد (۳) .

(فَغَشّٰیها ما غَشّىٰ) باو رسانید از سنگ باران که براو کرد .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكَ تَتَمارىٰ) بکدام نعمتهای خدایت شك میکنی وجدل میکنی .

(هذا نَذِيرٌ) اشارت است برسول ﷺ گفت این پیغمبریست از پیغمبران پیشین چون پیغمبران پیشین اورا بشما فرستاده‌اند چنانکه گویند : فلان واحد من الناس. وواحدمن بنی‌ـ

---

(۱) درنسخه‌ای‌ازده و در نسخه‌خطی‌کژه است وازدن بمعنی خلیدن خار و سوزن است .

(۲) ژفك بروزن اشك بمعنی چرك گوشه‌های چشم است .

(۳) روایتی است و بقول «یکرد عالیها سافلها » که درقرآن است بمعنی زیر وروکردن‌وویران ساختن است چنانکه در محل خود گذشت .

آدم ، أبومالك گفت معنی آنست که این قرآن وعظ واندرزی است از آنچه درصحف ابراهیم وموسی علیهما السلام است .

(أَزِفَتِ الآزِفَةُ) یعنی قیامت نزدیك رسید (لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللهِ کاشِفَةٌ) وآنرا جز خدای تعالی کاشف نیست و مظهر وآشکارا کننده و«ها» برای مبالغه است، رجل راویة للشّعر و نسّابة و علاّمة . قتاده گفت معنی آنست که جز خدای تعالی ردّ آن نتواند کردن و قیل «کاشفة» یعنی کشف آن بخدای تعالی تعلّق دارد و این اسم فاعل است بمعنی مصدر وهاء دراو چنانست که در مصادر آید کالعاقبة و الباقیة و الدّاهیة . آنکه مشرکان عرب را گفت :

(أَفَمِنْ هذا الحَدِیثِ) از این حدیث عجب میدارید، ازاین قرآن (وَتَضْحَکُونَ وَلا تَبْکُونَ) و از او میخندید وبراو افسوس میکنید و نمیگریید عند قراءت وسماع آن .

(وَأَنْتُمْ سامِدُونَ) ای غافلون ساهون و شما از آن غافلانید وساهی ، یقال دعنا من سمودك أی لهوك . و این روایت عوفی و والبی است از عبدالله عباس . عکرمه گفت سامدون ای مغنون ، عند سماع قرآن غنا گفتندی باشعار تامردم را منع کنند از سماع آن. گفت این لغت اهل یمن است یقال اسمدله ای تغن کلبی گفت سامد حزین باشد بزبان اهل طی، واهل یمن گفتند لاهی باشد. ضحّاك گفت سامد أشر و بطر باشد ، عبدالله عباس گفت شامخین بِاُنوفِهم برسول علیه السلام بگذشتندی تکبّر کنان . مجاهد گفت : غضباناً خشم زده واعراض کننده .ابو- سلمه گفت از ابوهریره که چون این آیت فرود آمد اهل صفّه بگریستند تا آواز ایشان بگریه بلند شد رسول نیز بگریست و صحابه نیز بگریستند رسول علیه السلام گفت بدوزخ نشود آنکه از ترس خدای تعالی بگرید، و به بهشت نشود آنکه او برمعصیت مصرّ باشد و اگر شما گناه نکنید خدای تعالی قومی را بیارد که گناه کنند تا ایشان را بیامرزد وبه بهشت برد. مردی صحابی روایت کند، نام او حازم، گفت جبرئیل علیه السلام بنزد رسول علیه السلام آمد و مردی بنزدیك آنحضرت میگریست جبرئیل گفت این کیست که میگرید ؟ گفت فلانست جبرئیل علیه السلام گفت هرچیزی از اعمال بنی آدم برسنجند إلاّ گریه که خدای تعالی بیك اشك دریاهای پر آتش بنشاند . عبدالله بن السّائب گفت سعد بن ابی وقّاص بشهر ما آمد پس از آنکه نابینا شده بودمن بسلام اوشدم پرسید مرا گفت تو کیستی من نسب خود بگفتم گفت یاابن اخ من شنیده ام که آواز تو بقرآن خوش است ومن ازرسول علیه السلام شنیدم که این قرآن محزون فرود آمد چون قرآن خوانید بگریید واگر نگریید بطبع ، اظهار گریه کنید بتکلّف . أبوالخلیل گفت تا این آیت آمد رسول را علیه السلام خندان ندیدند .

(فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا) سجده کنید خدای را وپرستید اورا . مذهب اهل البیت آنست که این سجده فریضه است برای آنکه امر کرد خدای باو باطلاق و ظاهر امر خدای تعالی اقتضای وجوب کند و نیز اجماع اهل بیت . عکرمه گفت ازعبدالله عباس که رسول علیه السلام این سوره در مسجد بخواند مسلمانان و مشرکان سجده کردند وجنّ وانس نیز سجده کردند عمر خطاب این سوره بخواند و سجده کرد و أخبار در این معنی بسیار آمد و این سوره از عزائم أربع است که جنب زا و حائض را حرام باشد خواندن آن از برای سجده .

سورة القمر

بدانکه این سوره مکّی است ، و پنجاه و پنج آیه است ، و سیصد وچهل ودو کلمه است و هزار و چهار صد و بیست حرفست ، وروایت است از زرّ حبیش از اُبیّ کعب که رسول علیه السلام گفت هر که سورة القمر بخواند بهر غباً یعنی یکروز خواند ویکروز نخواند روز قیامت برخیزد وروی او چون ماه باشد و هر که شب بخواند روز قیامت برخیزد و روی او تابنده بود بر روی همه خلقان .

سورة القمر مكية وهى خمس وخمسون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (۲) وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ

نزدیك شد رستخیز وشکافته شد ماه و اگر بینند آیتی را روبگردانند و میگویند جادوئی است

مُسْتَمِرٌّ (۳) وَ كَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوآءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ (٤) وَ لَقَدْ جآءَهُمْ

مستمر وتکذیب کردند وپیروی کردند خواهشهاشان را وهر امری قرار گیرنده است وبتحقیق آمد آنها را

مِنَ الْأَنْبآءِ ما فِيهِ مُزْدَجَرٌ (٥) حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ (٦)

از خبرها آنچه دراو منزجر شدنی است حکمتی است بکمال رسنده پس سود ندهد بیم کنندگان را

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدّاعِ إِلىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ (٧) خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ يَخْرُجُونَ

پس روبگردان ازآنها روزیکه میخواند خواننده بسوی چیزی ناخوش فرو شده دیده هاشان بدر شوند

مِنَ الْأَجداثِ كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ (٨) مُهْطِعِينَ إِلَى الدّاعِ يَقُولُ الْكافِرُونَ هذا يَوْمٌ
ازقبر ها گويا آنها ملخهای پراكنده‌اند شتاب كنندگان بسوی‌خواننده ميگويند كافران اين روزيست

عَسِرٌ (٩) كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنا وَ قالُوا مَجْنُونٌ
دشوار تكذيب كردند پيش ازآنهاگروه نوح پس تكذيب كردند بندهٔ مارا وگفتند ديوانه است

وَ ازْدُجِرَ (١٠) فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ (١١) فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ
وزجر كرده شد پس‌خواند پروردگارخودرا كه من مغلوبم پس‌انتقام‌بكش پس‌گشوديم دره‌ی‌آسمان‌را

بِماءٍ مُنْهَمِرٍ (١٢) وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْماءُ عَلىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (١٣) وَ حَمَلْناهُ
بآب ريزنده و گشوديم زمين را چشمه ها پس بهم‌آمدآب بركاری‌كه بتحقيق‌مقررشده وبرداشتيم‌اورا

عَلىٰ ذاتِ أَلْواحٍ وَ دُسُرٍ (١٤) تَجْرِي بِأَعْيُنِنا جَزاءً لِمَنْ كانَ كُفِرَ (١٥) وَ لَقَدْ
بر صاحب تخته‌ها و ميخها روان شود بچشمهای ما پاداش برای‌آنكه بودكفر ورزيده و بتحقيق

تَرَكْناها آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (١٦) فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (١٧) وَ لَقَدْ
واگذارديم آنرا علامت‌پس‌آياهيچ‌پندگيرنده‌ای هست پس چگونه است شكنجهٔ من وبيمها و بتحقيق

يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (١٨) كَذَّبَتْ عادٌ فَكَيْفَ كانَ عَذابِي
آسان‌كرديم‌قرآن‌را برای‌پند پس‌آيا هيچ پندگيرنده هست تكذيب كردعاد پس چگونه باشدشكنجه‌من

وَ نُذُرِ (١٩) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ (٢٠) تَنْزِعُ النّاسَ
و بيمها بتحقيق ما فرستاديم برايشان باد سخت‌وزنده را در روزنحسی مستمر كه ميكند مردم‌را

كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ (٢١) فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (٢٢) وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا
كه‌گويا آنها بيخهای نخل بركنده‌است پس‌چگونه باشد شكنجه من و بيمها وبتحقيق‌آسان كرديم‌ما

الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (٢٣) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ (٢٤) فَقالُوا
قرآن‌را برای پند پس‌آياهيچ پندگيرنده هست تكذيب‌كردندگروه ثمود بترسانندگان پس‌گفتند

أَ بَشَرًا مِنّا واحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنّا إِذًا لَفِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ (٢٥) ءَأُلْقِيَ
آيا بشری‌كه‌ازما يكی‌است پيروشويم‌اورا بتحقيق‌ما آنگاه درگمراهی وآتش‌افروخته‌ايم آيا افكنده‌شد

الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ أَشِرٌ (۲۶) سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّابُ الْأَشِرُ (۲۷)

ذکر برآن ازمیان ما بلکه اوست دروغگوی متکبر زود میدانند فردا کیست دروغگوی جادوگر

إِنّا مُرْسِلُوا النّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ (۲۸) وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمآءَ

بتحقیق‌ما فرستادگانیم ناقه‌را آزمایش برای آنها پس‌چشم‌دار آنهارا و شکیبا باش وآگاه‌کن آنهارا که آب

قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (۲۹) فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطىٰ فَعَقَرَ (۳۰)

بخش‌است میان‌آنها هر نوبتی حاضر شدگانند پس ندا کردند یارشان‌را پس گرفت پس پی‌کرد

فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ (۳۱) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ

پس چگونه باشد شکنجه من و بیمها بتحقیق‌ما فرستادیم برایشان فریادی‌یگانه پس‌گردیدند مانندچوب

الْمُحْتَظِرِ (۳۲) وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۳۳) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ

خشك وبتحقیق آسان‌کردیم قرآن را برای پند پس‌آیا هیچ پندگیرنده هست تکذیب‌کردند قوم

بِالنُّذُرِ (۳۴) إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً إِلّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ (۳۵)

لوط بترسانندها بتحقیق‌ما فرستادیم برآنها سنگ ریزه مگر آل‌لوطرا رهانیدیم آنهارا وقت‌سحر

نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ (۳۶) وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا فَتَمارَوْا

نعمتی‌ازنزد ما اینچنین جزا دهیم آنرا که سپاس‌گذارد وبتحقیق ترسانیدآنهارا سختی‌ما پس‌شك‌کردند

بِالنُّذُرِ (۳۷) وَ لَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذابِي

بیم‌کنندگان‌را وبتحقیق‌خواستند اورا ازمهمانانش پس‌کورکردیم چشمها شان‌را پس بچشید شکنجهٔ مرا

وَ نُذُرِ (۳۸) وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذابٌ مُسْتَقِرٌّ (۳۹) فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ (۴۰)

وبیم‌کنندگان‌را وبتحقیق‌آماده‌کردیم‌آنهارا بامداد شکنجه‌پاینده پس بچشید عذاب مرا وبیم مرا

وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (۴۱) وَ لَقَدْ جاءَ آلَ فِرْعَوْنَ

وبتحقیق‌آسان‌کردیم قرآن‌را برای پند پس‌آیا هیچ پندگیرنده هست و بتحقیق آمد آل فرعون را

النُّذُرُ (۴۲) كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها فَأَخَذْناهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ (۴۳)

بیم‌کنندگان تکذیب‌کردند بآیتهای ما همهٔ آنها پس گرفتیم‌آنهارا گرفتن غالب توانائی دارنده

أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ (٤٤) أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ

آيا كافران شما بهترند ازآنها شما را يا مر شما را است بيزارى دركتابها آيا ميگويند مائيم

جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ (٤٥) سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ (٤٦) بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ

همه انتقام كشنده زوداست هزيمت‌شوند همه وبرگشته‌شوند به‌پشت‌ها بلكه‌قيامت‌وعده‌گاه‌آنهاست

وَ السَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمَرُّ (٤٧) إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ (٤٨) يَوْمَ

و رستخيز سخت‌تر و تلختر است بدرستيكه گناهكاران درگمراهى وآتش افروخته‌اند روزيكه

يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (٤٩) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ

كشيده شوندرآتش برروبهاى شان بچشيد مس‌كردن آتش‌را بتحقيق ما هرچيزى را آفريديم آنرا

بِقَدَرٍ (٥٠) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (٥١) وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ

باندازه ونيست امر ما مگر يكى مانند بهمزدن چشم وبتحقيق هلاك‌كرديم پيروان شمارا

فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ (٥٢) وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ (٥٣) وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ

پس‌آيا هيچ پندگيرنده هست وهر چيزى‌راكه‌كردندآنرا در نوشته‌هاست و هركوچكى و بزرگى

مُسْتَطَرٌ (٥٤) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ (٥٥) فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ (★)

نوشته شده‌است بتحقيق پرهيزكاران دربهشت‌ها ونهرهايند درنشستن‌گاه پسنديده نزد پادشاه توانا

قوله تعالى (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) معنى آن است كه قيامت نزديك رسيد ، وساعت‌نامى است ازنامهاى قيامت (وَانْشَقَّ الْقَمَرُ) و ماه شكافته شد . وحذيفه خواند وقد انشقّ القمر. و چنان است كه انشقاق‌قمر بعلامت قيام ساعت‌كرد ، و گفت از أعلام قرب قيام ساعت يكى انشقاق قمر است . چون قمر شكافته شد وقت آمد كه قيامت برخيزد وعطا گفت معنى‌آن است كه وسينشقّ القمر و ماه‌شكافته خواهد شد يعنى هنوز وقت نيست . و اين قول خلاف اجماع علما است . و اخباردرست‌ناطق است بآنكه اين‌آيت گذشت و انشقاق قمر معجزى بود رسول را عليه‌السلام باهر .

راويان اخبار روايت كردند كه كفّار قريش گفتند محمّد(صلى‌الله‌عليه‌وآله)جادوى است و هر چه ميخواهيم و اقتراح ميكنيم از كارها كه در زمين است ميكند و بسحر پيش مى‌برد . اكنون

چیزیکه بآسمان تعلّق دارد از او التماس کنیم تا نتواند که بنماید ، بیامدند و گفتند یا محمّد آنچه التماس کردیم بجای آوردی ویك التماسی دیگر هست ما را . گفت آن چیست ؟ گفتند مارا می‌باید تا این ماه که از کوه بر آمد بمانند سپرزرّین وشب چهاردهم بود تمام شده برای ما بدو نیم کنی اگر توانی و دعوی می کنی که خدای من خداوند آسمانها و زمین‌ها است . رسول علیه‌السلام دستوری خواست . چون دستوری یافت دست برداشت و دعا کرد خدای تعالی ماه بدو نیم کرد چنانکه یك نیمه ازاین جانب کوه بود ویك نیمه ازآن دگر جانب ورسول علیه‌السلام می گفت «أللّهمّ اشهد» بارخدایا گواه باش و حاضران را میگفت گواه باشید . این روایت عبدالله مسعود است .

عبدالله عباس روایت کرد که ماه در عهد رسول صلی‌الله علیه وآله بدو نیمه شد یك نیمه برسر کوه سویدا کذا بایستاد ،ویك نیمه‌برسر کوه‌خندمه. انس‌مالك روایت کرد که ماه‌بدونیمه شد یك نیمه بدین‌جانب کوه‌حراء ، ویك‌نیمه‌بدیگرجانب. انس‌روایت کرد که ماه دوبار در عهدرسول صلی‌الله علیه وآله شکافته شد . أبوعبدالرحمن سلمی گفت با مدائن فرود آمدیم آدینه بر آمد ما بنماز آدینه‌رفتیم حذیفه خطبه کرد در خطبه گفت « ألاإنّ الله یقول : اقتربت السّاعة و انشقّ القمر ألاوإنّ السّاعة قداقترب . ألا و إنّ القمر قد انشقّ ألا وإنّ الدنیا قد أذنت بفراق . ألا و إنّ الیوم المضمار وغداً السباق » گفت قیامت بنزدیك رسید وماه شکافته شد و دنیا خبر داد بفراق وجدائی ألا و میدان امروز است و سباق و مسابقه فردا . گفت من پدرم را گفتم مردمان فردا مسابقه خواهند کرد ؟ گفت تو جاهلی نمیدانی که چه میگوید او ،این مسابقه بعمل می‌خواهد .چون دگر آدینه بود خطبه کرد و در خطبه این فصل بگفت و در آخر فصل گفت « ألا و إنّ الغایة النّار و السابق من سبق إلی الجنّة » ألا و غایت دوزخ است وسابق آن است که سبق برد به بهشت .

مسروق روایت کرد از عبدالله مسعود که‌کافران از رسول صلی‌الله علیه وآله در خواستند تا برای ایشان ماه بشکافت چون ماه بشکافت و بدو نیمه شد گفت سحر لکم ابن أبي کبشه سحر کرد با شما محمّد صلی‌الله علیه وآله ، و گفتم در سورة والنجم که اورا برای چه این لقب نهادند ، آنکه گفتند این بچشم شما چنین نمود بسحر محمّد صلی‌الله علیه وآله ، ازمسافران بپرسید چون درآیند ، پرسیدند گفتند ما دیدیم ماه‌را که دونیمه شد ، خدای تعالی این آیت فرستاد .

(وَإِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا) گفت واگر آیتی و دلالتی و معجزه بینند اعراض کنند وبر گردند و گویند (سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ)ای هذا سحرمستمرّ . این جادوئی است رونده

و مطرّد . يعنى كار محمد ﷺ اين است و اين‌از او بديع نيست. مجاهد گفت مستمرٌ اى‌ذاهب، و باطل سحرى است كه بشود و باطل گردد و نماند يقال مرّ الشيء و استمرّ اذا ذهب و بطل و مثله قرّ و استقرّ بمعنى . أبوالعاليه گفت و ضحّاك مستمرٌ اى محكم قوى . قتاده گفت صلب غالب‌سخت است من قولهم مرّ الحبل و أمررته اذا أحكمت فتله .

(وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ) و تكذيب كردند و تابع هواى خود شدند (وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ) و هر چيزى وهركارى قرار گرفته است‌بجاى خودازخير وشرّ،قرار گاه خير بهشت ، قرار گاه شرّ دوزخ ، يعنى خيرأهلش رابقراربهشت‌برد، وشرّأهلش را بقراردوزخ وبراين تقدير بأهله محذوف است اى مستقرٌ بأهله . مقاتل گفت معنى آن است كه هرحديثى را نهايتى هست وهر كارى راحقيقتى، و گفتند معنى آن‌است كه‌هر چه‌قضا كرده‌است‌خداى‌تعالى بباشد وواقع شود و هر كارى كه من تقدير كرده‌ام در خلق بقرار خود رسيده است زائل‌نشود و ازقرار خود بنگردد .

(وَلَقَدْ جاءَهُمْ مِنَ الْأَنْباءِ ما فِيهِ مُزْدَجَرٌ) گفت‌آمد بايشان يعنى بكافران آنچه‌در آن زجرى هست ووعظى از جمله اخبار و قوله « مزدجرٌ » مفتعل من الزجرو أصل اومزتجر بوده است تاء را دال كردند براى‌آن كه تاء ازحروف مهموسه‌است، وزاى ازحروف‌مجهوره و ميان مخرج اين دوحرف تفاوت است ودر نطق دشخوار بود مزتجر گفتن از اين سبب تاءرا دال كردند .

(حِكْمَةٌ بالِغَةٌ) حكمتى است تمـام رسيده كه در او نقصانى‌نيست. گفتند مراد قرآن است (فَما تُغْنِ النُّذُرُ)چه غنا كندپيغمبران و ترسانندگان چون امّتان ايشان‌نشنوند و كار نبندند وتكذيب كنند ايشان را ومخالفت نمايند .

(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ) ازايشان بر گردوپشت كن‌بر كار ايشان . گفتند اين وامثال اين منسوخ است بآيه‌قتال اگر حمل كنند برحقيقت واگر گويند برسبيل وعظوتهديد گفت جمع توان كردن ميان اووآيت قتال ، و بيانش آن است كه حسن گفت معنى آيه‌آن است كه الى يوم يدع الدّاع يعنى رها كن اين كافران را تا بروز قيامت وآن روزى‌باشد كه داعى دعوت كند بكارى منكر فظيع عظيم و آن دوزخ است بعضى ديگر گفتند در كلام محذوفي هست‌وآن آن است : فتولّ عنهم‌فانّهم يرون ما ينزل بهم من العذاب يوم يدع الدع إلى أمر منكر . بر گرد از ايشان و رها كن ايشـان را كه ايشان عذاب خود و جزاى خود بينند آن روز كه داعى دعوت كند ايشان را بكارى منكر وعلى كلّ حال عامل در يوم «يدع

الدّاع » محذوف است برای آنکه محال است که « نقول » بعامل او کنند مگر کاری باشد منکر که طبع ازاو نافر شود از جهت کراهت و قذارت . و این صفت است ، و مثله رجل جُنُب ، و ارض جُرُز . ودر معنی اوخلاف کردند بعضی گفتند مراد قیامت است و گفتندمراد دوزخ است . وابن کثیر کاف را تسکین کردنُکْر خواند ، وباقی قرّاء بضم کاف ومجاهدبضمّ نون و کسر کاف علی الفعل المجهول.

(خُشَّعاً أبصارُهُمْ) نصب او برحال است ، و أبو عمرو و یعقوب و حمزه و کسائی و خلف «خاشعاً»خواندند بألف علی لفظ الواحد و باقی قرّاء «خشّعا»خواندند علی الجمع و عبدالله مسعود خواند«خاشعة أبصارهم » فرّاء وأبوعبیده گفتند چون اسم متأخّر باشد از فعل ، توحید وجمع وتذکیر وتأنیث روا باشد یقول مررت برجال حسن وجوههم ، وحسنةوجوههم ، وحسان وجوههم قال الشاعر :

وَ شَبابٍ حَسَنٍ أوْجُهُهُمْ ‌ ‌ ‌ مِنْ أیادِ بْنِ نَزارِ بنِ مَعَد(۱)

و قال آخر :

تَرْمِی الفِجاجُ بِهَا الرُّکْبانِ مُعْتَرِضاً ‌ ‌ ‌ أعْناقُ بزّالها مُرْخیٌ لَها الجُدُلُ (۲)

فرّاء گفت اگر معترضه گفتی یا معترضات روا بودی و کذلك مرخات و مرخیات هر سه جایز بودی ، هم آن لفظ واحد که در بیت است و هم این دولفظ که گفتیم ازجمع وتأنیث. گفت در آن حال که چشمهای ایشان ذلیل باشد ودر پیش فکنده (یَخْرُجُونَ مِنَ الأجداثِ) از گورها بیرون آیند پنداری که ملخ پراکنده‌اند و منتشر . لفظ واحداست برای آنکه صفت جراد است علی اللّفظ ، ونظیره قوله « کالفراش المبثوث ».

(مُهْطِعِینَ إلیَ الدّاعِ) مسرع باشند بخواننده . یعنی باجابت او شتاب میکنند.

(یَقُولُ الکافِرُونَ هذا یَوْمٌ عَسِرٌ) کافران گویند این روزی دشخوار است .

(کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ) گفت بدروغ داشتند پیش از ایشان-یعنی أهل مکّه- قوم نوح نوح را (فَکَذَّبُوا عَبْدَنا)تکذیب کردند بندهٔ مارا یعنی نوح را(وَقالُوا مَجْنُونٌ) أی هومجنون، گفتند او دیوانه است (وَازْدُجِرَ) وزجر کردند اورا وباززدند یعنی اورا از دعوت منع کردند . ابن زید گفت اوراتهدید کردند، و گفتند «لئن لم تنته لأرجمنّك » و«یا نوح لتکونن من المرجومین » .

(۱) جوانانی نیکو روی از ایاد بن نزار بن معد .

(۲) درصفت گرد انگیختن کاروان است به شتاب رفتن گوید گرد را برانگیزند سواران وپراکنده کنند و ریسمان افسارها شده‌است بر گردن شتران نیرومند .

(فَدَعَا رَبَّهُ) پس نوح عليه السلام خدای را بخواند و گفت (أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ) مرا غلبه کردند اینان « فانتصر » کینه بکش ازاینان برای من، مجاهد گفت نوح عليه السلام بیامدی و دعوت کردی اورا بگرفتندی و گلوی او بیفشاردندی تا بیهوش شدی چون باهوش آمدی گفتی بارخدایا مگیر ایشان را که نمی‌دانند .

(فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ) حق تعالی گفت چون نوح را اجابت نکردند ونوح برایشان دعا کرد ما اجابت کردیم و عذاب فرستادیم . درهای آسمان بگشادیم بآبی رونده که چهل شبانه روز بازنایستاد . قال امرؤالقيس يصف غيثاً :

راحَ تَمْرِيهِ الصَّبا ثُمَّ انْتَحَى　　فِيهِ شُؤْبُوبُ جَنُوبٍ مُنْهَمِرٍ (١)

أى سائل ، و قال سلامة بن جندل يصف فرساً :

فَالْماءُ مُنْهَمِرٌ وَالسَّيْلُ مُنْحَدِرٌ　　وَالْقَصْبُ مُضْطَمِرٌ وَاللَّوْنُ غِرْبِيبُ(٢)

(وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً) گفت بشکافتیم زمین را بچشمهای آب تاهمه زمین چشمهای آب شد ، در خبری آمد(٣) که چهل شبانه روز آب از آسمان می آمد و معلّق درهوا می ایستاد و چهل شبانه روز آب اززمین همی آمد . آنگه آب آسمان بر آب زمین آمد ، و ذلك قوله (فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ) آبها برهم آمدند بر کاری تقدیر کرده، گفتند مقدار انداخته چنانکه آب آسمان برآب زمین یك قطره کمابیش نبود ، و گفتند بر کاری که تقدیر کردند برلوح محفوظ. محمّد بن کعب گفت أقوات پیش از أجسام تقدیر کردند وبلا پیش از مبتلا ، و این آیه بخواند .

قوله (وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ) وما نوح را بر کشتی نهادیم خداوند لوحها و میخها « ذات ألواح » صفت موصوفی محذوف است أی علی سفینة ذات الواح جمع لوح و«دسر» مسامیر واحدها دسار و دسیر ، و این قول قتاده وقرظی است وابن زید ، وروایت والبی ازعبدالله عباس. حسن بصری [گفت] و شهربن حوشب « دسر» سینه کشتی باشد برای آن دسر خوانند که تدسر الماء بجؤجئه أی تدفعه ، والدّسر الدّفع و میخ را هم برای این دسار

---

(١) در وصف باران گوید که باد صبا آنرا میدوشید و میریخت آنگاه سخت‌تر گردید و بادجنوب ریزش سیل آسا روان کرد .

(٢) آب روان است وسیل ریزان ونی لاغر میان ورنگش سیاه .

(٣) تعبیر مؤلف اشاره بدان است که اعتماد براین خبر نیست .

خوانند فعال بمعنی مفعول ککتاب بمعنی مکتوب ، و حساب بمعنی محسوب . مجاهد گفت عوارض کشتی باشد (۱)ضحّاك گفت أصل کشتی باشد وألواح جوانبش . ابن ابی نجیح گفت ازمجاهد که اضلاع کشتی باشد .

(تَجْرِی بِأَعْيُنِنا) میرود بچشمهای‌ما یعنی‌چنانکه مامی‌بینیم ومیدانیم . مقاتل‌حیّان گفت یعنی‌بحفظ ما ، و منه قول الناس للمودّع: عین الله علیك . مقاتل سلیمان گفت : بوحینا بوحی ما ،بفرمان‌ما (جَزاءً لِمَنْ كانَ كُفِرَ) نصب او برمفعول له است أی فعلنا ذلك من الطوفان و إرسال‌الماء علیهم جزاء و ثواباًلنوح عليه السلام و هو الّذي كان كفر وجحد حقّه، ونوح است که کفر آوردند باو وجحود کردند حق‌اورا ، و بعضی دیگر گفتند « من » اینجا بمعنی ماء مصدری است یعنی جزاء لما كان كفر من نعمة الله أي لكفرهم ، این قول ابن زید است. بعضی دیگر گفتند که معنی آن است که عاقبناهم لله ، و قوله « لمن‌کان کفر » خداست برای آنکه ایشان کافرند و خدای تعالی مکفور به. مجاهد گفت جزاء لما كان كَفَر بفتح کاف و فاء یعنی کان الغرق و الهلاك جزاء الكفّار . خدای تعالی همه را هلاك بر آورد و کس از آن عذاب نرست مگر عوج بن‌عنق که آب زیر کمر بست او بود . و گفتند سبب نجات او‌آن‌بود که نوح عليه السلام محتاج بود بچوب ساج برای کشتی ونقل آن بدست عوج بن عنق راست‌می‌آمد که نوح او را بفرمود اوفرمان برد وآن چوب ازشام بر گردن گرفت و بیاورد و خدای تعالی تأخیر عذاب او کرد اورا ازغرق برهانید .

(وَ لَقَدْ تَرَكْناها آيَةً) گفت ما رها کردیم آن کشتی را آیتی یعنی ماآنرا آیتی کردیم و دلالتی و عبرتی. قتاده گفت خدای تعالی پس ازسکون طوفان‌آن کشتی را بباقردی رها کرد اززمین جزیره ، تابعهد رسول‌عليه السلام بماند ومردم میرفتند ومی‌دیدند و عبرت‌میگرفتند و بسیار کشتیهای گران پس ازآن کردند به بسیار مدّت و هیچ یك را اثر نماند (۲) (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) کس هست که یاد کند و اندیشه کند ومتّعظ شود و عبرت گیرد و بترسد ازمثل آن . آنکه گفت :

(فَكَيْفَ كانَ عَذابي وَنُذُرِ) گفت بر سبیل تعجّب و تقریع ، عذاب و انذار من

---

(۱) یعنی آنچه ازکشتی زودتر بنظر میآید از پیش آن .

(۲) یعنی کشتی نوح درباقردی نزدیك کوه‌جودی‌در زمین جزیره ابن‌عمرتا بعهد رسول (ص) مانده بود اما پس ازنوح بسیار کشتی هاساختند بزرگتر و سنگین‌تر و مدتها در صنعت‌آن کارکردند وهیچیك باقی نماند واین از عجائب‌است والله‌العالم .

چون بود ؟ فرّاء گفت نذر و انذار یکی باشد یقول العرب : أنذرته إنذاراً و نذراً كما يقول أنفقت إنفاقاً و نفقةً ، و أيقنت إيقاناً و يقيناً آنگه گفت :

(وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ) ما قرآن را آسان بکردیم برای ذکر یعنی چنان ساختیم که باو متذکّر توان شدن و اعتبار گرفتن . سعید جبیر گفت « للذّکر » ای للحفظ ، چنان ساختیم که آسان باشد یادگرفتن ، وگفت ازکتابهای خدای تعالی هیچ کتابی نیست که آن از بر خوانند الاّ قرآن (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) ای متذکّر متّعظ کس هست که در این اندیشه کند وتدبّر گیرد .مطر الورّاق گفت درتفسیر این آیه هل من طالب علم فيعان عليه هیچ طالب علم هست که اورا معاونت کنند بر آن .

(كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ)آنگه چون طرفی ازقصّهٔ نوح برفت قصّهٔ عاد طرفی آغاز کرد که ایشان قوم هود بودند گفت « کذّبت عاد » عاددروغ داشتند پیغمبر هودرا . آنگه گفت عذاب من وانذارمن بر ایشان چون بود ؟ آنگه طرفی بیان کردآنرا گفت :

(إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ) ما بفرستادیم بر ایشان بادی سخت در روزی شوم بد که نحوست او مستمر و پیوسته بود و آن روز چهار شنبه آخرین ماه بود که در ماه دیگر چهار شنبه نبود کسی رارهانکرد ازخرد و بزرگ إلاّ همه را هلاك کرد. هارون أعور خواند نحس بكسر الحاء .

(تَنْزِعُ النَّاسَ) مردم را ازجای میکند ومی انداخت ایشان را و گردن می شکست محمّد بن اسحاق گفت چون باد آغاز کرد هفت مرد از قوم عاد ازجمله أقویاء و أشدّاء ایشان که از ایشان قوی تر وجسیم تر نبودند ، شش را نام در این خبر هست منهم عمرو بن الخلی ، و الحارث بن شداد ، و الهلقام ، وحلحان بن سعد ، ودوپسر ازآن تقن(كذا)ومردی دیگر ، اینان بیامدند و عیال خود در شعبی بردند و خود بردر آن شعب صف زدند وبایستادند تا باد را دفع کنند ازآنان که در شعب بودند باد در آمد و یك یك مرد را ازجای می کند و بر کوه میزد وپاره پاره می کرد تا هلاك میکرد . زنی از جمله آن زنان که درشعب بودند این بیتها بگفت:

ذَهَبَ الدَّهْرُ بِعَمْرو بْنِ خُلِيٍّ وَ الْهُنَيَّاتِ

ثُمَّ بِالْحَارِثِ وَ الْهَلْقَامِ طَلَّاعِ الثَّنِيَّاتِ

«وَالَّذِي سَدَّ مَهَبَّ الرِيحِ أَيَّامَ الْبَلِيَّاتِ » (١)

---

(١) روزگار عمروبن خلی را باچندین چیزها هلاك كرد آنگاه حارث و هلقام راکه ازگردنهها بالا میرفت وراهمیگرفت برگذرندگان و آنراکه راه وزیدن باد را می بست در روز مصیبت .

أبوحمزة الثمالی گفت باسنادش از رسول ﷺ که باد مردگان ایشان را از گورها بر آورد (كَأَنَّهُمْ أَعجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ) پنداشتی که ایشان تنه درختان خرمااند از بیخ بر کنده و الأعجازجمع‌عجُز کأعضاد جمع عضد ، وبرای آن تشبیه کرد ایشان را به‌تنه‌درخت خرما که آن را شاخها زده باشند که چون بآدمی در آمد سرهای ایشان از تن می گسست و دستهای ایشان جدا میکرد ، و تنهای‌ایشان افتاده بود بی سر بمانند درختی سر زده .أبوبکر أنباری گفت : مبرّد را بحضرت اسماعیل بن اسحاق القاضی از هزار مسئله پرسیدند از جملهٔ آن مسائل آن بود که چرا خدای تعالی گفت « جائتها ریح‌عاصف » و دگر جای « ولسلیمان الریح عاصفة » یك جای بی‌تاء ودگر جای باتاء تأنیث ، و کذلك قوله « أعجاز نخل منقعر» و « أعجاز نخل خاوية » گفت هر چه از این باب آید تذکیر او بر لفظ محمول بود و تأنیث بر معنی .

(فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ) عذاب من و وعید من برایشان چون بود ؟

(وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) و تفسیراین آیه برفت .

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ) آنگه گفت ثمود که قوم صالح بودند تکذیب کردندودروغ داشتند انذار صالحرا ﷺ . وروا باشد که«نذر»جمع نذیر باشد اینجا .

(فَقالُوا) گفتند (أَبَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ)ما آدمی راهم‌ازمایکی چون‌متابعت کنیم ؟ (إِنَّا إِذاً لَفِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ) ما آنگه در ضلال و گمراهی باشیم از دین‌پدران . عبدالله عباس گفت «سعر» ای عذاب . قتاده گفت عنا و رنج باشد . سفیان بن عیینه گفت جمع سعیر باشدآتش افروخته . فرّاء گفت جنون ،ما در دیوانگی باشیم اگر چنین کنیم من قولهم: ناقة مسعورة أي مجنونة اذا کانت خفيفة الرأس هائمة على وجهها قال الشاعر :

تَخالُ بِها سُعْراً إِذِ العِيسُ هَزَّها زَميلٌ وَ إِيضاعٌ مِنَ السَّيْرِ مُتْعِبٌ(۱)

وهب گفت ای في بعد من‌الحق . أبو السماك العدوی‌خواند « أبشرٌ منا » برفع و درعربیّت هردو رواست . آنگه گفت برسبیل انکار .

(ءَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا) از میان ما همه إلقاء وحی‌بر او کردند (بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ)بل او دروغ زنی است «أشر» ، بطر ومتکبّر ، می‌خواهد تابرماترفّع کند

(۱) پنداری دیوانه استآن ناقه من‌که دیوانه‌وارمیدود آنروزکه‌شتران را انواع سیرهافرومانده کند زمیل وایضاع دونوع‌راه رفتن است.

بدعوى پيغمبرى . ابن ابى حمّاد گفت «أشر» لاابالى باشد . مجاهد گفت «أشُر» بضمّ شين وهمالغتان مثل حذُر و حذِر و يقظ ويقظ .

(سَيَعْلَمُونَ غَداً) گفت بدانند فرداى قيامت كه « كذّاب أشر » كيست حمزه گفت «ستعلمون » بتاء خطاب . باقى بياء خواندند خبراً عن الغائب . حمزه گفت ازقول صالح است كه يا قوم ستعلمون. و فرّاء گفت از قول خداست بايشان ، و قيامت را فردا خواندن مبالغه است در تقريب برعادت مردمان كه گويند انّ مع اليوم غداً ، و مراد نه فرداى حقيقى باشد أيّام مستقبل خواهند ، گفتند مراد روز عذاب است و گفتند روز قيامت است .

(إِنّا مُرْسِلوا النّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ) گفت مابوديم كه ناقه را بيرون آورديم از كناره آن كوه كه ايشان خواستند براى فتنه و امتحان ايشان (فارْتَقِبْهُمْ) مراقبه كن ايشان‌را ونگاه دار و گوش دار (وَاصْطَبِرْ)و صبر كن‌برنج و گفتار ايشان وتعجيل مكن تافرمان‌من بايشان رسد و «اصطبر» افتعل باشد من الصبر وأصل اصتبر بوده‌است تاءرا طاء كردند تا حرف از حروف اطباق باشد مناسب بود چه صاد باتاء نسبت ندارد دشخوار است گفتن تاء عقيب صاد.

(و نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْماءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ) گفت خبر ده‌ايشان را كه‌آب از ميان‌ايشان بقسمت است با ناقه . يك روز آب ايشان را باشد ويك روز ناقه‌را . آن روزكه ايشان راآب نباشد او ببدل‌آب چندانكه آب خورده باشد شير بايشان دهد ، پس ناقه يك روز بيامدى وجمله آب بخوردى وبرديگر روز آب ايشان را بودى ، وناقه اين‌روز كه‌آب خوردى عوض آن شير بدادى براى‌آن«بينهم» گفت‌ازآنكه ناقه‌باايشان‌است‌لتغليب‌العقلاء (كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ) اى كلّ نصيب و « شرب » نصيب باشد و «محتضر» مفتعل باشد از حضور يعنى روز نوبهٔ ايشان ايشان حاضر آمدندى ، و روز نوبه‌ناقه ناقه حاضر آمدى .

(فَنادَوْا صاحِبَهُمْ) بخواندند ثمود صاحب خود را كه عاقر ناقه بود ونام او قدار ابن سالف و او مردى سرخ روى و سرخ موى بود او را أحمر ثمود گفتندى (فَتَعاطى) يعنى تولاّى‌عقرناقه كرد ، و گفتندتناولها بسيفه(فَعَقَرَ) اى‌فعقرها. بتيغ اورا پى كرد وعرب ازاين جاعاقر هرناقه وجز آن را قدار خوانند قال الشاعر :

إِنّا لَنَضْرِبُ بِالسُّيُوفِ رُؤُوسَهُمْ ضَرْبَ الْقُدارِ نَقيعَةَ الْقُدّامِ (١)

(١) «قدار» بمعنى طباخ است‌و«نقيعه»آن طعام كه‌براى واردين‌بسازند‌و«قدام» جمع‌قادم‌ميهمان‌است گوينده شعر مهلهل است گويدبشمشير سر آنان را فروكوبيم چنانكه طباخ طعام را براى مهمان ومراداز طعام حيوانى است‌كه براى پختن بكشند ومهيا كنند و بعضى‌گويندكشنده حيوانات ماكول راقدارگفتند چون كشنده ناقه صالح قدار نام‌داشت .

(فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَنُذُرِ) عذاب و انذار من چون بود آنگه بیان کرد گفت :

(إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً) ما يك بانگ برايشان فرستاديم (فَكانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ) حسن و قتاده « محتظر» خواند بفتح ظاء يعنى حظيره ، و عامّهٔ قرّاء «محتظِر» خواندند يعنى صاحب الحظيره . مفسّران در معنى او خلاف كردند . عبدالله عباس گفت آن باشد كه مرد براى گوسفندان حظيره كند ازدار و چوب و گياه و شوك ، آنكه بعضى از آن بيفتد و گوسفندان در پاى گيرند و بشكنند هشيم آن باشد . قتاده گفت «هشيم» استخوان پوسيده باشد و سوخته . و روايتى ديگر از عبدالله عباس آن است كه گياهى باشد كه گوسفند بخورده باشد . سعيد جبير گفت خاك باشد كه از ديوار بريزد . ابن‌زيد گفت درخت پوسيده باشد و عرب هرچه تر باشد و خشك شود آنرا هشيم خوانند و هشيم كسرير باشد ، و هشيم فعيل است بمعنى مفعول .

(وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) تفسير اين ياد كرده شد .

(كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ) آنگه گفت قوم لوط تكذيب كردند بانذار و دروغ داشتند وحى پيغمبران را .

(إِنّا أَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ حاصِباً) ما فرستاديم برايشان بادى سخت كه سنگ ريزه بر ايشان ميريخت . و بعضى ديگر گفتند بادى بود چنان سخت كه سنگهاى بزرگ مى‌آورد . بعضى ديگر گفتند حاصب خود سنگ باشد . ضحّاك گفت حاصب صغار الحصى باشد . بعضى ديگر گفتند حاصب وحصب وحصباء سنگى كه همه دست باو پرنشود ، و محصب آن جايگاه را گويند كه در او سنگ اندازند از منى ، و منه قول الشافعى .

يا راكِباً قِفْ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مِنىً وَاهْتِفْ بِقاعِدِ خَيْفِها فالنّاهِضِ(۱)

و منه قول عمر لاهل المدينة حصبوا المسجد أى صبّوا فيه الحصا ، آنگه استثناء كرد گفت (إِلّا آلَ لُوطٍ) يعنى آنانكه باوايمان داشتندواهل دين اوبودند از امّت او(نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ) كه ما ايشانرا برهانيديم در وقت سحر . أخفش گفت براى آن صرف كرد سحر

---

(۱) اى سواره در ريگزار منى بايست و درميان آنها كه در مسجد خيف نشسته يا از انجاكوچ ميكنند فريادزن وپس از اين بيت ديگر روايت‌كرده‌اند :

لوكان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان انى رافضى

اگر كسى بدوستى آل محمد رافضى باشد جن وانس شهادت دهندكه من رافضى‌ام .

را كه نكره است أراد سحراً من الأسحار ، واگر سحر آن شب خواستی صرف نكردی گفتی « بسَحَرَ » چنانكه گفت «اهبطوا مصراً » أي من الأمصار ولوأراد مصراً معيّناً لقال مصرَ ،

(نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنا) نصب او برمفعول له است برای نعمت من بر ايشان (كَذٰلِكَ نَجْزي مَنْ شَكَرَ) چنين جزا كنيم آنرا كه شاكر باشد وشكر نعمت ما كند وايمان آرد وطاعت بجای آرد ، ونعمت آن بود كه دشمنان ايشانرا هلاك كرد وايشانرا برهانيد .

(وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنا) يعنی لوط عليه السلام بترسانيد ايشان را يعنی قوم خودرا ازعذاب وهلاك ما وگرفتن سخت ما ، وبطش گرفتن بقوّة باشد (فَتَمارَوا بِالنُّذُرِ) شك آوردندايشان برسولان ويا بوحی چنانكه گفتيم علی اختلاف قولين وتماری تفاعل باشد از مريه .

(وَلَقَدْ راوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ) آن قوم لوط مراوده كردند اورا يعنی مطالبه كردند اورا ، وخواستند تا رها كند ايشانرا تا دست درازی كنند برمهمانان ، ومراوده مطالبه باشد بر سبيل ملاينه وملاطفه . يقال : راده يروده وارتاده ارتياداً ، وراوده مراودةً وقال تعالی «وراودته الّتي هو في بيتها عن نفسه » ومهمانان او فرشتگان بودند واو ندانست چنانكه قصّه اورفته است (فَطَمَسْنا أَعْيُنَهُمْ) ما چشمهای ايشان مطموس كرديم وبی أثر ونشان ، وآن چنان بود كه لوط عليه السلام درايشان تذلّل ميكرد وايشان تعزّز وتشدّد ميكردند . جبرئيل عليه السلام ازدور نظاره ميكرد چون كار ازحد بگذشت جبرئيل عليه السلام لوط عليه السلام را گفت « خلّ بيننا و بينهم » رها كن ميان ما وميان ايشان ودست بدار ما را با يكديگر . لوط با كناره ايستاد ايشان ازدرسرای درآمدند لوط عليه السلام عاجزوضعيف وبی يار مانده جبرئيل عليه السلام مسابقه كرد پری برروی ايشان باز زد همه كور شدند وچنان شدند كه چشمهايشان با روی راست شد . ازآنجا بيرون آمدند مدهوش ومتحيّر هيچ نميديدند وراه نميدانستند ، ميافتادند و برمی خاستند و فرياد ميكردند كه لوط قومی جادوانرا درسرای برده است كه ما را بجادوی كور كردند اين قول عامّه مفسّران است . ضحّاك گفت چون ايشان برلوط غلبه كردند ودر سرای شدند لوط دل تنگ شد ازآنكه ندانست كه ايشان فرشتگانند .خدای تعالی چشمهای ايشان كور كرد (١) تا هيچ نديدند گفتند ما ديديم كه درسرای آمدند اكنون كسيرا نمی‌بينيم بازگشتند (فَذُوقُوا عَذابي وَنُذُرِ) والتقدير قلنا لهم ذوقوا بچشيد عذاب من وإنذار و وعيد من .

---

(١) يعنی نابينا كرد ازديدن فرشتگان چون فرشته چنان نيست كه هميشه برای همه كس ديده شود گاه چشم آنانرا مشاهده ميكند و ناگهان از پيش چشم ناپديد ميشوند وگرنه قوم لوط چنانكه آخر عبارت دلالت دارد همه چيز را درخانه ميديدند وفرشتگان را نمی ديدند پنداشتند ازدری بيرون رفته‌اند.

(وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً) بامداد آمد بایشان عذابي دایم مقیم ، ونصب « بکرة » برظرف است و برای آن عذاب را مستقرخواند که با عذاب آخرت پیوسته بود .

(فَذُوقُوا عَذابِي وَ نُذُرِ * وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) واین آیت را تفسیر برفت .

(وَ لَقَدْ جاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ) بآل فرعون آمد انذار وتخویف و تهدید . و گفتند مراد بنذر موسی و هارون علیهماالسلام اند .

(كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها) بآیات ما تکذیب کردند ودروغ داشتند معجزاتیکه برایشان نمودند ازآن آیات نه گانه فيقوله « ولقدآتینا موسی تسع آیات بیّنات » (فَأَخَذْناهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ) ما بگرفتیم ایشان را گرفتن عزیزی قادر توانا آنگه أهل مکّه را تهدید کرد و گفت :

(أَكُفّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولٰئِكُمْ) کافران شما بهترند از ایشان که ایشان‌هلاك‌شدند واینان هلاك نخواهند شد ؟ وامّت سلف را عذاب کردند از قوم نوح وعاد وثمود وقوم لوط و قوم فرعون « واولئکم » اشارت است بایشان این قوم به از ایشانند که از عذاب ایمن شده اند لفظ استفهام است ومراد جحد یعني : بهتر نیستند (أَمْ لَكُمْ بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ) یا شما را براءتی هست در کتابها یعنی براءت امان ازعذاب .

(أَمْ يَقُولُونَ) یاکافران مکّه میگویند (نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ) ما جماعتی ایم با عزّت ومنعت، وانتصار انتقام . کس مارا طلب نیارد کردن ودر راه ما ایستادن و قوله «منتصر» حمل برلفظ کرد لرأس الآية . واگرحمل برمعنی کردی منتصرون بودی .

(سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ) آنگه گفت این جماعت عزیز منیع مجتمع شده و بقوّت خود مغرور شده هزیمت کنند وبشکنند . قراءت عامّه قرّاء برفعل مجهول است و رفع جمع ، و یعقوب خواند سنهزم بنون‌مفتوح و کسرزای‌ونصب‌جمع علی وجه التفخیم. ماهزیمت کنیم آن‌جمع را (وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ) وایشان‌پشت‌بر کنند وازروی اطراد کلام ویولّون الأدبار بایستی بجمع ولکن‌لرأس‌الآية « الدّبر » گفت‌حملاً علی أنّه‌أراد کلّ واحدمنهم کما یقال : ضربت منهم‌الرأس وإن شئت قلت : الرؤوس . خدای تعالی آنوعده راست کرد وایشانرا روز بدر منهزم کرد (۱)

---

(۱) یعنی از اخبار غیب قرآن وازمعجزات رسول است صلی‌الله علیه وآله واگر این وعده وامثال آن‌که بسیار است از جانب خدا نبودحضرتش بدان اعتماد نداشت چون شاید پیش ازآنکه دین‌او رواج گیرد وکار بجنگ رسد آنحضرت از جهان میرفت یا درجنگ‌مغلوب‌میشد واین گونه وعده‌های مکرر*

مقاتل گفت روز بدر أبوجهل اسب بیرون زد ودر میان مصاف آمد و گفت ما امروز انتصار و انتقام بکشیم از محمد و أصحابش. سعید مسیّب گفت از عمرخطاب که چون آیه آمد «سیهزم الجمع ویولّون الدّبر» ما ندانستیم که آن کی آید تا روز بدر رسول ﷺ درع میپوشید ومیخواند «سیهزم الجمع و یولّون الدّبر» ما بدانستیم که آیت در این روز آمد دست ما را خواهد بود بر ایشان.

(بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ) و آنکه گفت بل قیامت موعدایشان است بعذاب (وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ) وقیامت داهی تروفظیع تر وسخت تر است ازروز بدر. أبوهریره روایتکرد که رسول ﷺ گفت بشتابید بعمل صالح وهفت چیزرا گوش میدارید (۱) از این هفت گانه یکی را: یا درویشی که از یاد مردم برد خداوندش را یا توانگری طاغی، یا بیماری مفسد یا پیری مفنّد، یا مرگ مجهز، یادجّال و آن شرّی است منتظر، یا ساعت «و السّاعة أدهی و أمرّ».

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ) گفت مشرکان و گناهکاران در گمراهی اند و در آتش تفتیده و«سعر» جمع سعیر باشد. حسین بن الفضل گفت فی ضلال فی الدّنیا و عذاب فی الاخرة گفت دردنیا درضلال باشند ودرقیامت درعذاب دوزخ. واختلاف أقوال دراین لفظ برفت در این سوره.

(يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ) نصب یوم برظرف است وعامل دراو قوله: «وسعر» أي یجعلون فی عذاب السعیر «یوم یسحبون فی النار» آنروز که ایشانرا می کشند برروی دردوزخ (ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ) أي یقال لهم: ذوقوا و گویند ایشانرا بچشید عذاب ومسیس وألم دوزخ

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) عامّه قرّاء «کلّ شيء» خواندند بنصب، وأبوالسماك العدوی «کلّ» برفع خواند، حقتعالی گفت ما همه چیز باندازه آفریدیم بحسب حاجت بروفق مصلحت چنانکه بایست بی زیادتی که عبث باشد یا نقصانیکه حاجت آرد. ربیع گفت معنی قدر أجل است. أي خلقنا کلّ شيء إلی أجله که ازآن أجل و وقت متقدّم و متأخّر نشود

*نمیفرمود بغلبه خویش وهزیمت آنان.

(۱) یعنی نگران و منتظر باشید یکی از این هفت چیز که مانع عمل خیر است یکی درویشی که خدای را فراموش کند و بهرچه شکم را سیر کند دست فروبرد یا توانگری که غرور گیرد و از آنجهت خدارااز یاد برد و بلهو مشغول شود یا بیماری که مانع طاعت شود یا پیری که از خرافت او را بمسخره گیرند الی آخر.

ومثله قوله « قدجعل الله لكلّ شيء قدراً » أي أجلاً . عبدالله عباس گفت جعلنـا لكلّ شيء شكلاً هرجنسی را بیافریدیم بشکلی . زنان را برای مردان و مادیانرا برای اسبان ، و اتانرا برای خران ، ومردانرا شکلی وزیّی که زنان بخلاف آن باشند .

(وَما أَمرُنا إلاّ واحِدَةٌ) کارمانیست جزیکی یعنی کارما یکی باشد دراوتغییروتبدیل نباشد وبزودی ازطریق مثل چنان باشد که چشم زخم ، وقوله « إلاّ واحدة » أي مرّة واحـدة وگفتند بامعنی راجع است ومراد به«امر» ساعت است وساعت مؤنّث است ، پس رجوع با معنی است كقوله ماهذه الصوت ؟ وأراد به الصيحة وبيانه قوله تعالى حيث قال : « وما أمر الساعة إلاّ كلمح بالبصر أوهو أقرب » بعضی مفسّران گفتند أمرما یکی باشد یعنی کن ، بباش که‌خود بباشد ، بیانه قوله « إنّما أمرنالشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون» وقَدَر و قَدْر دولغت است بالتحريك والتسكين قال الشاعر في التسكين :

كُلُّ شَيْءٍ حتّى أخيكَ مَتاعٌ وَ بِقَدْرٍ تَفَرُّقٌ وَ اجْتِماعٌ (۱)

وقال آخر في التحريك :

نال الخِلافَةَ أو كانَتْ لَهُ قَدَراً كَما أتى رَبَّهُ مُوسىٰ عَلىٰ قَدَرٍ (۲)

ودراین آیت مجبّره را تمسّك نیست برای آنکه خلاف نیست که أفعال خدای تعالی بِقَدَر اوباشد و بقضای او ، خلاف درأفعال ما است که أفعال ما آنچه بفرمان او است نه بقدر اواست . ایشان گفتند خیروشرّ وکفروایمان بقدر اواست پس قائل بقدر ایشانند چون قائل بقدر ایشان باشند قَدَری ایشان باشند که نسبت با نفی نباشد با اثبات باشد . صرفی آنرا خوانند که صرف کنند نه‌آنرا که نکند همچنین شروطی وفرائضی وحمّامی وخُلقانی و این قیاس مطّرد است .

(وَلَقَدْ أَهلَكْنا أَشياعَكُمْ) حقتعالی گفت ما أشیاع شما یعنی أشباه و أمثال شما بسیاری هلاك کردیم که همچون شماکافر وجاحد بودند مرا ونعمت مرا از امّتان سلف (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) کس هست تا این یاد کند .

(وَكُلُّ شَيءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ) وهرچه آن أشیاع کردند ازخیر وازشرّ در صحایف أعمال ایشان مثبت است ، وگفتند درلوح محفوظ .

---

(۱) هرچیز حتی برادرت بهره موقت است، و باهم بودن یـا ازیکدیگر دور شدن بتقدیر الهی است و اندازه معین است‌که او تعیین کرده است .

(۲) بخلافت رسید و باندازه او بود بتقدیر چنانکه موسی بتقدیر نزد پروردگار آمد .

(وَ كُلُّ صَغيرٍ وَكَبيرٍ مُسْتَطَرٌ)هرفعلی که کردند ازخرد و بزرگ نوشته است و« مستطر» مکتتب باشد مفتعل من السطر يقال : سطرت الشيء وأسطره و كتبته أكتبه .

(إنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ) گفت متقیان وپرهیزکاران در بهشتها و جویها باشند وأنهار برای رؤوس آیات نگفت . وروا بود که نهرجنس خواست . ضحّاك گفت : فی ضیاء وسعة درروشنائی وفراخی باشند ، ومنه النهار لسعة الضياء فيه ، واستنهر الفتق اذا اتّسع وأنهرتها وسعتها قال الشاعر:

مَلَكْتُ بِها كَفّي فَأَنْهَرْتُ فَتْقَها　　يَرى قائِمٌ مِنْ دُونِها ماوَراءَها(۱)

أعرج وطلحه خواندند و نُهُر بدوضمّه على أنّها جمع نهار یعنی : ایشانرا هیچ شب نباشد همه روز بود . فرّاء گفت ازبعضی عرب شنیدم این بیت :

إنْ تَكُ لَيْلِيّاً فَإنّي نَهِرٌ　　مَتى أرَى الصُّبْحَ فَلا أنْتَظِر(۲)

وقال آخر:

لَوْلا ثَرِيدانِ هَلَكْنا بِالضُّمُر　　ثَرِيدُ لَيْلٍ وَ ثَرِيدٌ بِالنُّهُر (۳)

(في مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِرٍ) درجائی حق که لغو در او نباشد و تأثیم نباشد و آن بهشت است بنزدیك خداوند قادر توانا واشاره بقوله «عند» قرب منزلت است و علوّ مرتبت نه قرب مسافت . صادق علیه السلام گفت جائیکه خدای تعالی بصدق وصف کرد جای صادقان باشد . عبدالله بن بریده گفت دراین آیه أهل بهشت هرروز بسلامگاه روند وهر کس بمجلسی نشیند برقدر اندازه عمل او برمنبرها درّ ویاقوت وزمرّد وسیم در بهشت ، وبهیچ چیز شادمانه تر نباشند از آنکه بآنمجلس و درآن مجلس سماع قرآن کنند وهیچ چیز خوشتر نباشد از آنکه آن شنیدن ، آنگه بامنازل خود روند ناعم قریرالعین چشم روشن . درخبر است که یکروز موسی علیه السلام بمناجات میرفت بخرابه ای بگذشت از آنجا ناله ای می آمد در آنجا رفت مردی را دید برهنه برسر خاك خفته خشتی زیر سر گرفته برو عورت پوش بود می نالید ودر آن ناله چیزی میگفت ، موسی بنزدیك اوشد میگفت « الهي ترى حالي وغربتي ووحدتي وتعرف فقري وفاقتي » موسی برفت ومناجات کرد بگفت وشنید چون خواست تا بر گردد حقتعالی گفت یا موسی پیغام آن درویش نبگذاری گفت بار خدایا توعالمتری حکایت وحدت و وحشت میکرد

(۱) دست درآن شکاف زدم وآنرا دریدم چنانکه از این جانب آن طرف آن دیده میشد .
(۲) اگر تو مردشبی من مردروزم . هرگاه روشنی با مداد را بینم منتظر نمی نشینم .
(۳) اگر دوثرید نبود از نزاری هلاك میشدیم یك ثرید شب و یکی روز .

وشکایت فقروفاقه . گفت برو واورا ازمن سلام کن وبگوی خدایت سلام میرساند ومیگوید تو تنها نیستی که من أنیس توأم وتوغریب نئی که من جلیس توأم وتودرویش نئی که من وکیل توأم . موسی بیامد وبربالین آن درویش بنشست وآن پیغام بگزارد درویش گفت یاکلیم‌الله مرا این مایه بس است که خدایتعالی حدیث من بشنود وآنرا جواب دهدآنگه نعره بزد وجان‌داد موسی عليه‌السلام بامیان بنی‌اسرائیل آمد وایشان را خبرداد ، بشتافتند موسی عليه‌السلام با أشراف بني-اسرائیل بیامدند ، تا بدفن اومشغول شوند چون در آمد آن خرقه‌عورت پوش دید وآن خشت ودرویشرا ندید گفت بارخدایا این درویش کجا رفت ؟ زمینش فرو برد یاگرگش بخورد ؟ جبرئیل آمد وگفت این چه گمانهاست که بردوستان ما میبری ؟ خدای میگوید این درویشی بود که شیطانش دردنیا طلب کرد نیافت وملك الموت در مرگش طلب کرد ونیافت ومنکر و نکیرش درگور طلب کردند ونیافتند (۱) ورضوانش دربهشت طلب کرد و نیافت و مالکش در دوزخ طلب کرد و نیافت گفت بارخدایا پس کجا است گفت دوست کجا باشد إلاّ بنزدیك‌دوست « في‌مقعد صدق عند مليك مقتدر » .

ذوالنون مصری أصحابش را تحریص کردی برطاعت چون ازیشان فتوری دیدی گفتی جدّوا یا أولیاء الله جدّوا فانّ للاولياء غرفاً في‌مقعد صدق عند مليك مقتدر . جهد کنید ای دوستان خدای که دوستان اورا غرفهای هست درمقعد صدق بنزدیك خدای قادر توانا . عاصم ابن‌ضمره روایتکرد ازجابر عبدالله أنصاری که گفت یکروز رسول عليه‌السلام درمسجد مدینه نشسته بود بعضی صحابه ازاو حدیث بهشت پرسیدند رسول عليه‌السلام گفت « إنّ لله لواءً من نور وعموداً من زبرجد خلقها قبل أن يخلق السموات بألفي سنة مكتوب على رداء ذلك اللّواء لا إله إلاّ الله محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله رسول الله آل محمّد خيرالبريّة صاحب اللّواء إمام‌القوم وقال عليّ عليه‌السلام الحمد لله الّذي هدانا وكرّمنا وشرّفنا بك فقال‌النبيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله ياعليّ أماعلمت أن من أحبّنا وانتحل حبّنا أسكنه الله معنا وتلاهذه الاية « في‌مقعد صدق عند مليك مقتدر » گفت خدای تعالی را لوائی است ازنور وعمودی است اززبرجد بیافرید آنرا پیش ازآنکه آسمان وزمین آفرید بدو هزار سال بررداء آن لوا نوشته لاإله إلاّ الله محمّد رسول الله آل محمّد خيرالبريّة صاحب اللّواء إمام القوم » بجزخدا خدائی نیست.ومحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله رسول اوست وآل محمّد بهترین خلقانند صاحب این

(۱) اگر این حدیث صحیح‌باشد دلیل‌آن‌است‌که بعض اولیاءراسؤال‌قبروبرزخ نباشدودیگرآنکه محتمل است بعض مردم پیش از قیامت هم ببهشت روند چون رضوان او را در بهشت طلب‌کرد در زمان حضرت موسی (ع) .

لواء إمام قوم است . أمير المؤمنين علي عليه السلام گفت سپاس خدای را که مارا بتومشرّف ومكرّم بکرد ؛ رسول صلی الله علیه وآله گفت یاعلی تو ندانی که هر که ما را دوست دارد و دعوی دوستی ما کند با ما باشد ودردرجه ما باشد « في مقعد صدق عند مليك مقتدر » واين حديث ثعلبي است درتفسير اين آيه .

سورة الرحمن

بدانكه اين سوره مكّی است وعدد آيات او هفتاد وهشت است وسيصد وپنجاه ويك كلمه است وهزار وششصد وسی وشش حرف است . وروايت است ازعلیّ بن حمزة الكسائي از موسی ابن جعفر علیهما السلام از پدرانش از أمير المؤمنين علیه السلام كه او گفت هرچيزی‌را عروسی است وعروس قرآن سوره‌الرّحمن است .

وأبوامامه روايتكرد از اُبیّ كعب كه رسول الله علیه السلام گفت هر كه او سورة الرّحمن را بخواند خدای تعالی برضعيفی او رحمت كند واو ازجمله‌آنان باشد كه‌ذكر نعمت خدای تعالی گزارده باشد .

هشام بن عروه گويد ازپدرش كه اوّل كسيكه قرآن بجهر برخواند بمكه ازپس رسول عليه السلام عبدالله مسعود بود وآن آن بود كه اصحاب رسول مجتمع شدند وگفتند قريش قرآن نشنيده‌اند كيست از ميان ما كه قرآن بجهر بر خواند تا قريش بشنوند عبدالله مسعود گفت من بخوانم گفتند ما ترسيم برتو از ايشان . گفت رها كنيد كه خدای نگاهدارد مرا آنگه بيامد وبنزديك مقام إبراهيم علیه السلام بايستاد وسورة الرّحمن آغاز كرد ، وقريش در مجلسهای خود نشسته بودند گفتند چه ميگويد ابن امّ‌عبد . برخاستند واورا زدن گرفتند تا اثر ضرب وخدش برروی اوپديدآمد واوهمچنين ميخواند تاچند آيات بخواند آنگه بر گرديد و با نزديك صحابه‌آمد گفتند ما از اين ميترسيديم گفتيم تا كسی باشد كه او را عزّتی باشد از عشيره .

سورة الرحمن جل ذكره مكية او مدنية وهي ثمان وسبعون آية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

الرَّحْمٰنُ (۱) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (۲) خَلَقَ الْاِنْسَانَ (۳) عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (٤)

خداوند بخشاینده آموخت قرآنرا آفرید انسان را آموخت اورا روشنی ضمیر

أَلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (٥) وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (٦) وَ السَّمَاءَ

آفتاب و ماه بحسابی مقدر میروند و ستاره و درخت سجده میکنند و آسمان را

رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ (۷) أَلاَّ تَطْغَوا فِي الْمِيزَانِ (۸) وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ

بر افراشت و نهاد ترازو را تا تجاوز نکنید در میزان و بپا دارید سنجیدن را

بِالْقِسْطِ وَ لاَ تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (۹) وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (۱۰) فِيهَا

بعدل و کم نکنید ترازو را و زمین را نهاد برای مردمان در زمین

فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (۱۱) وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ (۱۲)

اقسام میوه‌ها است ودرخت خرما خداوند غلاف‌ها و دانه‌ها که صاحب برگ خشك است و رستنی خوشبو

فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱۳) خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱٤)

پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید آفرید آدمی را از گل خشك مجوف چون گل پخته

وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱٥) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۱٦)

و آفرید جنیان را از آتش متحرك پس بکدامیك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ (۱۷) وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ (۱۸) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا

پروردگار مشرق ومغرب و پروردگار مغرب ومشرق پس بکدام یك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۱۹) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۲۰) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ

تکذیب میکنید روان نمود دو دریا را که بهم میرسند میان آن دو دریا مانعی است

لاَ يَبْغِيَانِ (۲۱) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۲) يَخْرُجُ مِنْهُمَا

كه از خشكی افزونی نمی‌جويند پس بكدام نعمت‌های پروردگارتان تكذيب ميكنيد بيرون ميآيد از اين دو دريا

اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲۳) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۴) وَ لَهُ

مرواريد بزرگ و مرواريد كوچك پس بكدام يك نعمتهای پروردگارتان تكذيب ميكنيد ومراوراست

الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلاَمِ (۲۵) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا

كشتيهای رونده در دريا برافراشته بادبانها مانند كوهها پس بكدام يك نعمتهای پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۲۶) كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ (۲۷) وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاَلِ

تكذيب ميكنيد هرچه بر روی زمين است فانی‌است وباقی ماندذات‌پروردگارت كه صاحب بزرگی

وَ الْإِكْرَامِ (۲۸) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۹) يَسْئَلُهُ مَنْ فِي

و غنای مطلق است پس‌بكدام يك نعمتهای پروردگارتان تكذيب‌ميكنيد می‌پرسند او راهر كه در

السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (۳۰) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا

آسمانها و زمين است هر روزی او در كاری است پس بكدام يك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۳۱) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلاَنِ (۳۲) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا

تكذيب می‌كنيد زود فارغ شويم برای شما ای جن و انس پس بكدام يك ازنعم‌پروردگارتان

تُكَذِّبَانِ (۳۳) يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ

تكذيب ميكنيد ای گروه جن و انس اگر توانيد شما اينكه بيرون رويد از كنارهای

السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لاَ تَنْفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطَانٍ (۳۴) فَبِأَيِّ آلاَءِ

آسمانها و زمين پس بيرون رويد بيرون نتوانيد رفت مگر بتسلط پس بكدام يك از نعمتهای

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۵) يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ

پروردگارتان تكذيب می‌كنيد فرستاده شود برشما زبانه از آتش و دود سياه بامس گداخته پس

فَلاَ تَنْتَصِرَانِ (۳۶) فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۷) فَإِذَا انْشَقَّتِ

ياری‌نتوانيد كردباهم پس‌بكدام‌يك‌از نعمتهای پروردگارتان‌تكذيب‌ميكنيد پس چون بشكافد

السَّمآءُ فَكانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهانِ (۳۸) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما

آسمان پس گردید آسمان مانندگل سرخ چون روغن زیت پس بکدام یك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبانِ (۳۹) فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جَانٌّ (٤٠) فَبِأَيِّ آلاءِ

تکذیب میکنید پس در آن روز پرسیده نشوند از گناه خود آدم و نه جن پس بکدام یك از نعمت‌های

رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٤١) يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمٰيهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي

پروردگارتان تکذیب میکنید شناخته میشوند گناهکاران بسیاهی روی خودشان پس گرفته میشود بموهای پیشانی

وَالْأَقْدامِ (٤٢) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٤٣) هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ

و قدمها پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید این است دوزخ که تکذیب

بِهَا الْمُجْرِمُونَ (٤٤) يَطُوفُونَ بَيْنَها وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ (٤٥) فَبِأَيِّ آلاءِ

میکنند بآن گناهکاران طواف میکنند میان دوزخ ومیان آب گرم جوشان پس بکدام یك از نعم

رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٤٦) وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (٤٧)

پروردگارتان تکذیب میکنید و برای آنکه بترسد از ایستادن نزد پروردگارش دو بهشت است

فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٤٨) ذَواتا أَفْنانٍ (٤٩) فَبِأَيِّ آلاءِ

پس بکدام یك از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید این دو جنت صاحب شاخهای درخت اند پس بکدام یك از نعم

رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٥٠) فِيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ (٥١) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما

پروردگار خود تکذیب میکنید در آن دو جنت دو چشمه است که روانند پس بکدام یك از نعم پروردگارتان

تُكَذِّبانِ (٥٢) فِيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ (٥٣) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما

تکذیب میکنید در این دو بهشت از هر نوع میوه دو صنفند پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان

تُكَذِّبانِ (٥٤) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَا الْجَنَّتَيْنِ

تکذیب میکنید تکیه کنندگان باشند برفرشها که آستر آنها از دیبای استبرق است وچیدن دو بهشت

دانٍ (٥٥) فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٥٦) فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ

نزدیک است پس بکدام یک از نعم پروردگارتان تکذیب میکنید در آن بهشتها کوتاه‌چشمان باشند که

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰجَآنٌّ (٥٧) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٥٨)

نسوده‌ولمس‌نكرده ايشان‌را آدمى پيش‌ازايشان ونه‌جنى پس‌بكدام‌نعم پروردگارتان‌تكذيب‌ميكنيد

كَأَنَّهُنَّ الْياٰقُوتُ وَ الْمَرْجانُ (٥٩) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٦٠)

گويا حوريان ياقوتند در سرخى و مرجان پس بكدام يك‌ازنعم پروردگارتان تكذيب ميكنيد

هَلْ جَزآءُ الْاِحْساٰنِ إِلاَّ الْاِحْسانُ (٦١) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٦٢)

آيا پاداش نيكى باشد مگر نيكوئى پس بكدام نعم پروردگارتان تكذيب مى‌كنيد

وَ مِنْ دُونِهِما جَنَّتٰانِ (٦٣) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٦٤)

وازنزديك‌آن دودوبستان‌ديگر است پس بكدام يك از نعم پروردگارتان تكذيب ميكنيد

مُدْهٰآمَّتٰانِ (٦٥) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٦٦) فِيهِمٰا

بسيارسبزچنانكه‌مايل‌بسياهى باشند پس بكدام نعم پروردگارتان تكذيب ميكنيد و در آن دو

عَيْنٰانِ نَضّٰاخَتٰانِ (٦٧) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبانِ (٦٨) فِيهِمٰا فٰاكِهَةٌ

دو چشمه باشند جوشنده پس‌بكدام‌يك‌ازنعم‌پروردگارتان‌تكذيب‌ميكنيد درآن‌دو بهشت‌ميوه‌هاست

وَ نَخْلٌ وَ رُمّٰانٌ (٦٩) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٧٠) فِيهِنَّ خَيْراٰتٌ

ودرخت خرما وانار پس بكدام يك‌ازنعم‌پروردگارتان تكذيب‌ميكنيد درآن‌بهشت‌دختران‌خوب

حِساٰنٌ (٧١) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ (٧٢) حُورٌ مَقْصُوراٰتٌ

صورت باشند پس‌بكدام يك از نعم پروردگارتان تكذيب‌ميكنيد حوران‌در بهشت‌بازداشته‌شده‌اند

فِي الْخِيٰامِ (٧٣) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبانِ (٧٤) لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ

در خيمه‌ها پس بكدام نعمت‌هاى پروردگارتان تكذيب‌ميكنيد نسوده ايشان را آدمى

قَبْلَهُمْ وَ لاٰجَآنٌّ (٧٥) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبانِ (٧٦) مُتَّكِئِينَ عَلىٰ

پيش ازاهل‌بهشت ونه‌جنى پس‌بكدام‌يك‌ازنعم‌پروردگارتان‌تكذيب‌ميكنيد تكيه كنندگان بر

رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِساٰنٍ (٧٧) فَبِأَيِّ اٰلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبانِ (٧٨)

فرش‌هاى سبز و بساطهاى قيمتى نيكو پس‌بكدام‌يك‌ازنعم‌پروردگارخودتان تكذيب ميكنيد

تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الاِكْرامِ (★)

بزرگ است نام پروردگار توکه خداوند بزرگیها وکرمها است

قوله تعالی (أَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ) جواب آنست که کافران گفتند و ما الرحمن رحمن چه باشد ؟ حق تعالی گفت آنستکه قرآن آموخت وقوله :

« علّم القرآن » جواب آنست که گفتند کافران که «انّمایعلمه بشر» اورا آدمی بیاموزد خدای تعالی گفت او را خدای میآموزد خدای رحمت کننده بخشاینده . وبیان کردیم که رحمن مبالغه باشد در رحمت آنکه رحمت او عام باشد برمؤمن وکافر وبرّوفاجر وتعلیم خدای تعالی قرآنرا بمعنی تمکین باشد از تعلّم و یا خلق علم باشد باوعندالممارسة والدّرس. ونیز آنجا که نصب دلیل کند این لفظ استعمال کنند کقوله تعالی « وعلّمك ما لم تکن تعلم » وبمعنی اعلام باشد کقوله « وعلّم آدم الاسماء کلّها » وبمعنی خلق علم ضروری باشد چنانکه گفت «وعلّمناه صنعة لبوس لکم » .

(خَلَقَ الْاِنْسانَ) عبدالله عباس گفت آدم را خواست که اورا أسماء چیزها بیاموخت بربیان، وگفتند جمله لغات بیاموخت اورا. درخبر است که آدم بهفتصد هزارلغت سخن گفت عربیّت از همه فاضلتر بود ،و بعضی دیگر گفتند مراد جمله آدمیان اند ولام در او تعریف جنس است .

(عَلَّمَهُ الْبَیانَ) آنکه در بیان خلاف کردند بعضی گفتند مراد بیان حلال و حرام است وتمیز میان خیروشرّ وآنکه چه باید کرد وچه نباید کرد تا حجت انگیزد بآن براو . أبوالعالیه گفت ومرّة الهمدانی وابن زید مراد نطق است وسخن گفتن که خدای تعالی آدمی را نطقی داد که دگرحیوانات را نباشد . کعب گفت: یعنی علم آنچه گوید وشنود . سدّي گفت یعنی هرقومی‌راالغتی بیاموخت که بآن سخن گویند یمان گفت: علم‌خط وکتابت‌خواست نظیره «علّم بالقلم» ابن کیسان گفت«خلق الانسان» یعنی بیافرید محمّد ﷺ را«علّمه البیان» یعنی بیاموخت او را بیان ، یعنی بیان آنچه بود و خواهد بود تا او بیـان کردی علم اولّین وآخرین را .

(أَلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ) آفتاب وماه بحساب میروند درمنازل دوازده این‌قول عبدالله عباس است .وقتاده وابومالك وابن زیدوابن کیسان گفتند یعنی بآن‌حساب کنند وأعمال وآجال واوقات دیون واوقات عبادات بآن شناسند وشب وروز برسیر آن نهاده است چه اگر

آفتاب وماه نبودی شب از روز پیدا نبودی وروز ازشب وروزگار همه شب بودی و راه نبودی بحساب، وهمچنین اگرهمه اوقات روز بودی . ضحّاك گفت معنی آنست که یجریان بقدر مقدّر این آفتاب وماه بقدری مقدر میروند تا پنداری حساب کرده است . مجاهد گفت همچون حساب آسیا که گردقطب میگردد . سدّی گفت «بحسبان» أي بأجل كآجال الناس براجلی میروندچون اجل مردمان چون اجلشان بسر آید هلاك شوند نظیره «كلٌّ يجري إلى أجل مسمّى» . یمان گفت با أجل دنیا میگردند یعنی چندانکه بقای دنیا باشد میگردند چون وقت فنای دنیا باشد از رفتن فرومانند ،وحسبان مصدر است چون غفران وسبحان يقال حسبت الشيء أحسبه حسباناً وحساباً. وبعضی گفتند حسبان جمع حساب باشدکالرهبان والقضبان والركبان . و رفع ایشان بر ابتداء است وخبر محذوف والتقدير تجريان بحسبان واین باء تعلّق بآن محذوف دارد وگفتند اینجمله متعلّق است بما قبلها یعنی علّمه البيان أنّ الشمس والقمر بحسبان اورا بیان آن بیاموخت که آفتاب وماه بحسبانی میروند وگفتند (١) فراخنای آفتاب ششهزار وچهارصد فرسنگ است درمثل این، وفراخنای ماه هزارفرسنگ درهزار فرسنگ (٢) وبرروی آفتاب نوشته است لا إله إلاّ الله محمّد ﷺ رسول الله خلق الله الشمس بقدرته و اجراها بأمره. ودربطن او نوشته است : لا إله إلاّ الله رضاه كلام وغضبه كلام ورحمته كلام وعذابه كلام یعنی این چیزهای مخالف ازرضا وغضب ورحمت وعذاب، در کلام ما بسته است، بکلامی خدای راضی شود ورحمت کند و بکلامی خشم گیرد وعذاب کند وبرروی ماه نوشته است لا إله إلاّ الله محمّد ﷺ رسول الله خلق الله القمر وخلق الله الظلمات والنور.ودر بطن او نوشته است خلق الله الخير و الشرّ بقدرته يبتلي

---

(١) گوینده این کلام معلوم نیست و گفته او بنظر صحیح نمیآید وآنچه یونانیان بتقریب حساب کرده بودند از هفده هزار فرسخ کمتر نبود، و چون علمای هیئت درعهد اخیر دقت بیشتر کردند وآلات دقیقتر برای اختلاف منظر بکار بردند چنان یافتند که قطرخورشید اقلا سیزده برابر بیش از آن است که یونانیان بتقریب میگفتند و ازصدوهشت برابر قطر زمین کمتر نیست .

(٢) باید دانست که این مقدار نیز نه از علمای ریاضی اقتباس شده و نه از امام معصوم و چون ماه نزدیك زمین است علمای نجوم وماهرین در علم هندسه و ریاضی از زمان قدیم تاکنون توانستند مساحت ماهرا بدست آورند ومیان علمای یونان واسلام و منجمین فرنگی عصرما درمقدار آن اختلاف اندك است. در کتب اسلامی غالباً قطرماهرا هفتصد وچندفرسخ مینوشتند که هرفرسخ را ١٢هزار ذراع محسوب میداشتند و بحساب أهل فرنك نزديك ششصد فرسخ است که هرفرسخ شش هزارمتراست واختلافی چندان میان این دو نیست ومیدانیم که یك متر از دو ذراع بیشتر است و ازذرع اصطلاحی زمان ما کمتر .

بهما من يشاء من خلقه فطوبى لمن أجرى الله الخير على يديه والويل لمن أجرى الله الشرّ على يديه . ومراد براجراء خير وشرّ بردست او اقدار است وتمكين وآلات كه يكى از ما بى آن . فعل نتواند كرد .

(وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدانِ) نجم هردرختى باشد كه ساق ندارد چون درخت گندم وارزن ومانند آن وشجر درختى باشد كه آنرا ساق بود وشاخها سايه گستر باشد آنرا. سدّي گفت همه گياه را نجم خوانند لنجومه من الأرض أي طلوعه . مجاهد گفت وقتاده مراد بنجم ستاره است و سجود او طلوعش باشد وآنكه گفت نبات و درخت است گفت سجود ايشان تمايل ايشان است ازباد .

(وَ السَّماءَ رَفَعَها) وآسمان را برداشت (وَوَضَعَ الْمِيزانَ) و ترازو را بنهاد . مجاهد گفت مراد عدل است . حسن وقتاده گفتند وضحّاك مراد ترازوى حقيقى است وبراى آن بنهاد تا مردم بآن توسّل كنند بانصاف وانتصاف . حسين بن الفضل گفت قرآن است براى آنكه در او راستى ترازو است .

(أَلاَّ تَطْغَوْا فِي الْمِيزانِ) اي لئلاّ تطغوا تاطغيان نكنيد و تجاوزازحد وتعدّى (وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ) و سنجش اقامه كنيد يعنى بعدل و انصاف سنجيد . ابن عيينه گفت وزن بدست باشد و قسط بدل (وَلا تُخْسِرُوا الْمِيزانَ) وترازو كم مداريد وچيزها كه سنجيد كم نسنجيد . قتاده گفت اين آيه كه در كتب اوائل هست «يا ابن آدم أعدل كما تحبّ أن يعدل عليك » عدل كن با مردم چنانكه خواهى كه با تو كنند ووفا كن با مردمان چنان كه تورا بايد كه باتو كنند، وبلال بن أبى برده خواند ولا تَخسَروا بفتح تاء وسين من الخسران قال وهوالنقصان ، وباقى قرّاء بكسرسين وضمّ تاء من الاخسار .

(وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ) وزمين بنهاد براى خلق . حسن گفت للجنّ و الإنس عبدالله عبّاس گفت وشعبي لكلّ ذي روح .

(فِيها فاكِهَةٌ) دراو أنواع ميوه ها است يعنى درزمين،وفاكهة ابهام را(۱)موحّد گفت ومنكّر . ابن كيسان گفت مراد هرچيز است كه مردم بآن تفكّه وتعلّل كنند ازجمله نعمتهاى خداى تعالى (وَ النَّخْلُ ذاتُ الْأَكْمامِ)ونخل درخت خرما باشد و مراد خرما باشد « ذات الاكمام » أي ذات الاوعية واحدها كمّ مراد غلاف خرماست كه آنرا كُفرى (۲)

(۱) يعنى فاكهه را بصنيه مفرد نكره آورد بقصد ابهام كه شامل همه نوع شود .
(۲) بضم كاف وسكون فاء لغت فارسى است بمعنى بهار خرما و آنراكفرا بالف نيز ميگويند .

می گویند وهرچه چیزی را باز پوشدآنرا کمّ گویند ومنه کمّ القمیص آستین پیراهن را از آنجا کمّ گویند که دست را بپوشد و کلاه را کمّه گویند قال الشاعر:

وَ قُلْتُ لَهُمْ کیلُوا بِکُمَّةِ بَعْضِکُمْ
دَراهِمَکُمْ إنّی کَذاکَ أکیلُ (۱)

ضحّاك گفت«أکمام» غلافهای او باشد . ابن زید گفت طلع باشد پیش از آنکه شکافته شود واین أقوال متقارب است .

(وَالْحَبُّ) دانه .ألف ولام جنس راست ومراد همه دانه‌هاست (ذُوالْعَصْفِ)خداوند برك وعصف برك کشت باشد و کذلك العصیفة والجلّ بکسر الجیم قال علقمة بن عبدة

تَسقی مَذائِبَ قَدْمالَتْ عَصیفَتُها حَدُورُها مِنْ أتیِّ الْماءِ مَطْمُومُ (۲)

ابن کیسان گفت عصیف بـرك هر چیزی باشد که آنرا دانه بود اوّل گیاه پدید آید آنگه برگ شود آنگه ساق شود آنگه دانه دراو پدید آید آنکه خدای تعالی آنرا أکمام دراو پدید آرد آنگه درأکمام دانه پدیدآرد . والبي گفت ازعبدالله عباس که عصف کاه باشد و ضحاك هم این گفت . ابن عطیه گفت برگ زرع باشد چون سبز بدروند آنگه خشك شود نظیره قوله «کعصف مأکول» (وَالرَّیْحانُ) عکرمه گفت از عبدالله عباس ومجاهد گفت روزی است وهر ریحان که در قرآن است مرادروزی است : مقاتل حیّان گفت رزق باشد بلغت حمیر قال الشاعر :

سَلامُ الإلهِ وَ رَیْحانُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ سَماءٌ دِرَرْ (۳)

سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که ریحان ریع باشد وزیادتی که کشت را بود چنانکه گفت «کمثل حبّة أنبتت سبع سنابل ـ الایه» ، ضحاك گفت طعام باشدوعصف کاه باشد تا این طعام ما باشد وآن طعام چهار پایان . حسن گفت وابن زید ریحان است بعینه که درمیان ما باشد از جمله مشمومات ،والبي گفت از عبدالله عباس که خضرة وسبزی کشت باشد ، سعید جبیر گفت

---

(۱) من بایشان گفتم درهم های خود را با کلاه بعضی از خودتان پیمانه کنید که من هم اینگونه پیمانه میکنم .

(۲) «مذائب» جمع مذنب مسیل است میان دو تل و«عصیفه» برگ وآنچه بچینند برای خوردن از درخت و«حدور» پائین تپه وهرچیز و«اتی» نهر دستی که برای آوردن آب بکنند . در بعض کتب بجای مالت زالت مسطور است .

(۳) این شاعر نمر بن تولب نام دارد و«درر» جمع دره باران تند وپیاپی باشد و«سماء درر» یعنی آسمان پرباران یعنی سلام خدا و روزی و رحمت او وآسمان پرباران .

ريحان هر كشتي باشد كه برساق بايستد جملهٔ قرّاء خوانند « والحب ذوالعصف والرّيحان» مرفوع ردّاً على قوله « فيهافاكهة » وابن عامر منصوب خواند ردّاً على قوله «خلق الانسان» أي وخلق هذه الأشياء ، كوفيان خوانند والرّيحان بجر عطفاً على«العصف »مگرعاصم وباقى قرّاء مرفوع خواندند ردّاً على قوله «والحبّ» .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ)اين خطاب است باجنّ وانس گفت كدام نعمتهاى خدايتان تكذيب ميكنيد يعنى تكذيب بيكى ودو توان كرد اينهمه نعمتها را كه در اينسوره ذكر كرد وبرشمرد بيكبار چگونه جحود توان كرد وبيان آن اين است كه در عقب اين آيات بگفت : « سنفرغ لكم أيّه الثقلان » ونيز حديث محمّد بن المنكدر عن جابر بن عبدالله الانصارى كه او گفت رسول عليه السلام اينسوره برصحابه خواند وايشان خاموش ميبودند گفت « مالي أراكم سكوتاً » چرا شما را خاموش ميبينم جنّيان جواب نيكوتر از شما گفتند چون اين سوره برايشان خواندم گفتند يا رسول الله چه جواب دادند ؟ گفت هريكبار كه من گفتم«فبأيّ الاء ربّكما تكذّبان» ايشان آواز برآوردند كه «لا لشيء من نعمك ربّنا نكذّب » بار خدايا هيچ نعمت ازنعمتهاى تو تكذيب نمى كنيم وگفتند خطاب با إنس است تنها وليكن بلفظ تثنيه گفت على عادة العرب أمّا كلام درتكرار اين آيه درآخر اين سوره بيايد إن شاء الله تعالى .

(خَلَقَ الإِنسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ) آنكه گفت خداى تعالى آدم را از گلى آفريد مانند گل كوزه گران .وصلصال گلى باشد خشك كه آنرا صلصله باشد وآوازى ازخشكى، وفخّار گفتند گلى پخته باشد وبكوره كرده وگفتند نا پخته باشد .

(وَخَلَقَ الْجانَّ) وبيافريد جنّيانرا گفتند جانّ ابوالجنّ است چنانكه آدم أبوالبشر است ، ضحّاك گفت مرادبجانّ إبليس است .أبوعبيده گفت جانّ واحدجنّ است (مِنْ مارِجٍ) گفتند مارج لهب صافى باشد درفش ، ولخشيدن آتش كه بآن دودى نباشد (١) ، عبدالله عباس گفت زبانهٔ آتش باشد ، عكرمه گفت نيكوتر آتش باشد . مجاهد گفت آن باشد كه مختلط شود بعضى ببعضى ازلهب او سرخ وزرد وسبز آنكه درحال چون آتش باز گيرند چندلون مختلف از او بنمايد ،وأصله من قولهم مرج القوم إذا اختلطوا أو مرجت أماناتهم وعهودهم «فبأيّ الاء ربّكما تكذّبان » .

(رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ) گفت خداوند دومشرق است ودومغرب

(١) درفش بمعنى برق وروشنائى آمده است، و لخشيدن بمعنى لغزيدن است ومقصود آنكه«مارج» بدومعنى آمده است يكى بمعنى درفش و روشنائى و ديگر لغزيدن آتش كه باآن دود نباشد .

است یکی مشرق تابستان ویکی مشرق زمستان وهمچنان مغرب تابستان ومغرب زمستان ورفع برخبر ابتداء محذوف است أي هورَبُّ المشرقين « فبأيّ آلاء ربّكما تكذّبان ».

(مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ) درآميخت آن دو دريا راگفت يكى درياى شوراست ويكى درياى عذب است ،ورها كرد تاآميخته‌شدند . گفتند درياى‌پارس و روم خواست .

(بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ) ميان ايشان برزخى وحائلى هست كه بريكديگر بغى نكنند وبا يكديگر آميخته نشوندچنانكه عذوبت عذب بملوحت ملح تباه شود ،وگفتند معنى آن است تا بغى نكنند بر مردمان بغرق . حسن گفت درياى روم وهند است و ولايت هاى ما حائل است ميان ايشان (۱) . مجاهد گفت درياى زمين وآسمان است همه سال يكبار ملتقى شوند ودرتفسيرأهل البيت عليهم السلام هست كه‌مراد باين دودرياعلي وفاطمه عليهما السلام يكى درياى علم و يكى درياى حلم يكى درياى شجاعت ويكى درياى طهارت ويكى درياى حيا ويكى درياى وفا «بينهما برزخ» وميان ايشان برزخى‌است وآن برزخ رسول عليه السلام است .

(يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ) ازآن دودرياء لؤلؤ و مرجان بيرون آيد يعنى‌حسن‌وحسين‌عليهما السلام .أهل‌مدينه وأبوعمروويعقوب‌خواندند يخرج‌بضمّ ياء وفتح راءعلى الفعل المجهول وباقى قرّاء يخرج بفتح ياء وضمّ راء على تسمية الفاعل . أهل معانى گفتند لؤلؤ و مرجان از درياى ملح برآيد دون عذب امّا عرب را عادت بودكه چون دوچيز رفته باشد ودر عقب كلامى آيد لايق يكى دون ديگر با هردو اضافت كنند على التوسّع قال الله تعالى : « يا معشرالجنّ والانس ألم يأتكم رسل منكم » ومعلوم است كه رسولان از انس بودند از جنّ نبودند ، وقال أيضاً : « و جعل القمر فيهنّ نوراً » وقمر نور يك آسمان است . بعضى ديگر گفتند براى آن بينهما گفت كه ازآب دريا وآب‌آسمان باشد و درّ مرواريد بزرگ باشد و مرجان‌مرواريدخردوميان هردولؤلؤ باشد. مرّه گفت مرجان‌مرواريد نيكو باشد سدّى گفت‌از أبو مالك كه مرجان بسدّ باشد . عبدالله مسعودوعطاء خراسانى همين گفتند . ابن جريج گفت

---

(۱) بقول حسن بصرى خداوند تعالى برمردم منت نهادكه از ميان درياها خشكى پديد آوردتا درآن ساكن شوند يعنى در آغاز دريا ها باهم آميخته بودند وروى زمين همه آب بود بى‌خشكى‌آنگاه خشكيها از ميان آب برآمد و خداوندبدين حالت كه‌اكنون‌هست، وخشكيهاى زمين از ميان آب‌ها بيرون آمده ومانع آميزش درياها باهم گرديده‌است تا براى مردم مسكنى‌باشد، برآنها منت نهاد و لازم نيست نعمت و منت برعجائب وخرق عادات باشدچنانكه‌در آيه ديگر « وله‌الجوارالمنشأت فى‌البحر» بكشتيهاى روان در دريا منت نهاد برمردم .

روز باران صدف بيايد ودهن باز كند هرقطره باران كه دردهن‌اوافتد مرواريد ميشود تا گفت شنيدم كه استخوان خرما درشكم صدفي بود قطره باران بر آن آمد چندانكه قطره باران‌بدو رسيده بود مرواريد گشت وباقي استخوان بماند .

و آن قول كه حكايت كرديم از أهل البيت كه درياها علي وفاطمه است ثعلبي درتفسيرش بياورده است باسناد از سفيان ثوری وسعيد جبير .

وأهل اشاره گفتند ايندو دريا يكی معرفت دل است ويكی معصيت نفس « بينهما برزخ لايبغيان » رحمت است وعصمت تا معصيت نفس بغی نكند برمعرفت دل .

ابن عطا گفت ميان خدا وبنده دو دريا است يكی دريای نجات وآن قرآن است كه هر كه دست دراوزند نجات يابد ويكی دريای هلاك وآن دنيا است كه هر كه دست در او زند هلاك شود « بينهما برزخ لايبغيان» ميان آن هردو برزخی است وآن وعظالله است في‌قلب‌المسلم در دل مرد مسلمان « يخرج منهما اللّؤلؤ والمرجان » چنانكه لؤلؤ از دريای ملح بر آيددون عذب ، اينجا ازعذب بر آيد دون ملح وآن قرآن است كه دراو علم حلال و حرام است و حوادث وأحكام وأنواع علوم‌است. و گفتند « مرج البحرين » دنيا وعقبی است « بينهما برزخ » گور است بيانه قوله «ومن‌ورائهم برزخ الي يوم يبعثون»«لايبغيان » تا يكی‌بريكی بغی نكند و يكی يكی را نيست نكند و گفتند « مرج البحرين » دريای عقل ودريای هوی « بينهما برزخ لايبغيان» من‌لطف‌الله لؤلؤ ومرجان‌توفيق‌وعصمت‌است . و گفتند دريای‌حيات ودريای وفات است بينهما برزخ من الاجل « يخرج منهما اللّؤلؤ والمرجان » يعنی أداء الطاعة واجتناب المعصية . و گفتند دريای‌حجّت وشبهه است بينهما برزخ ازنظر دردليل « يخرج منهما اللّؤلؤ والمرجان» علم ومعرفت حق است بحق‌وثواب « فبأيّ آلاء ربّكما تكذّبان » .

(وَلَهُ الجَوارِ المُنْشَآتُ فِي‌البَحْرِ كَالأَعْلامِ) گفت اوراست كشتيهای بزرك «المنشآت»حمزه وعاصم‌بروايت مفضّل‌خواندند بكسرشين يعنی آن كشتيها انشاء ميكند رفتن‌را وباقي قرّاء « مُنشآت » خواندند بفتح شين بر آن معنی كه كشتيهای راست كرده‌وساخته‌مبتدأ. حق تعالی هم برسبيل تنبيه وتذكير نعمت گفت اوراست كشتيهای كرده وساخته مسخّردردريا بمانند كوهها وبقدرت او بر آب‌روان شده « فبأيّ آلاء ربّكماتكذّبان » .

(كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ) آنكه در وعظ گرفت و گفت هر كه برپشت زمين است فانی شود ، ومذهب درست آن است كه چون خدای تعالی خواهد كه عالم با فنا برد معني بيافريند

که آن را فناء گویند (۱) لافی محل باو همه موجودات از اجسام و اعراض فانی شوند . امّا اجسام بضدّيّت ، و اعراض بجاری مجرای ضدّيّت برسبیل تبع ، لعدم ما یحتاج الیه و فناضد جواهر باشد ودر إفناء همه عالم يك جزء فنا کفایت باشد برای آنکه او لافي محلّ باشد که اوضدّ محلّ است و بوجوداوعدم محالّ باشد وچون لافی محلّ باشداختصاص ندارد،وچون اختصاص ندارد حکم اودر افناء باهرجوهری همان باشد که بادیگر ، پس همه جواهر بیك فنافانی شود لعدم الاختصاص و از آنجا درست شود که فناء بعض اجساد با بقاء بعض روا نباشد و قوله « كلّ من عليها فان » کنایت است عن غير مذكور لعلم المخاطب به و مثله قوله «ما ترك عليها من دابّة» و « ما ترك على ظهرها من دابّة » و المراد على الأرض و على ظهر الأرض ، و قول الناس ما عليها أكرم من فلان و ما بين لابتيها خير منه . يعنون حرّتي المدينة (۲) عبدالله عباس گفت چون این آیه آمد فرشتگان گفتند هلك أهل الأرض أهل زمین هلاك شدند. خدای تعالی این آیه فرستاد « يبقى وجه ربّك » ایشان نیز بدانستند که هلاك خواهند شدن . أمّا قوله « إلاّ وجهه » يعنى إلاّ ذاته و نفسه ،ووجه در کلام عرب بروجوه مختلف آمد یکی روی آدمی ودیگر حیوانات که حواسّ براوست. دیگر وجه الشيء اوّله وصدره قال الله تعالى « آمنوا بالّذي اُنزل على الّذين آمنوا وجه النهار » أي أوّله ،و قال ربيع بن زياد :

مَنْ كانَ مَسْرُوراً بِمَقْتَلِ مالِكٍ فَلْيَاْتِ نِسْوَتَنا بِوَجْهِ نَهار (۳)

ووجه بمعنی إخلاص فعل باشد و قصد بعبادت و منه قوله تعالى « وجّهت وجهي للّذي فطر السموات » أي أخلصت عبادتي لله ،و قوله « و من أحسن ديناً ممّن أسلم و جهه لله » و قوله « و من يسلم وجهه إلى الله » وقال الفرزدق :

---

(۱) این قول جماعتی از معتزله است که مؤلف آنرا پسندیده و دیگر علمای ما آنرا نپذیرفتند علامه حلی در شرح تجرید گوید قول بفنا بهر فرض که باشد باطل است چون اگر فنا چیزی موجود ومخلوق خدا باشد یا قائم بخود است یاقائم بغیر یعنی یا جوهر است یا عرض وبهرحال ضد جوهر نباشد و بوجود او هیچ چیز فانی نمیگردد و خواجه نصیر الدین طوسی گوید فانی شدن مکلف بپراکنده شدن اجزاء آن است نه بعدم مطلق .

(۲) حره زمین سنگلاخ است ولابتیها اشاره بدو قطعه سنگلاخ است در دوطرف مدینه .

(۳) یعنی آنکه ازکشتن مالك شاد است گو روزی روشن بیا و ببین زنان ما گریه نمی‌کنند یعنی مهیا هستیم برای انتقام .

وَ أَسلَمتُ وَجهِی حِینَ شُدَّت رَکائِبِی

إلیٰ آلِ مَروانَ بُناةِ المَکارِمِ (۱)

و أنشد الفرّاء :

أَستَغفِرُ اللهَ ذَنباً لَستُ مُحصِیَهُ رَبَّ العِبادِ إلَیهِ الوَجهُ وَالعَمَلُ

ای القصد ، و منه قوله «فاقم وجهك للدّین» ووجه بمعنی احتیال آمد فی قولهم ما الوجه في هذا الأمرأی ماالحیلةفیه ووجه بمعنی مذهب وجهت‌وناحیت‌باشد قال حمزة بن بیض الحنفی

أیَّ الوُجُوهِ انتَجَعتَ قُلتُ لَهُ لِأیِّ وَجهٍ إلاّ إلیَ الحَکَمِ

مَتیٰ یَقُل حاجِبا سُرادِقِه هٰذا ابنُ بَیضٍ بِالبابِ یَبتَسِمِ (۲)

ووجه آمده است بمعنی قدر و منزلت، ومنه قولهم لفلان وجه عریض و فلان أوجه من فلان أی أعظم قدراً و جاهاً و فلان وجیه و هو أوجه منه و أوجهه السلطان إذا جعل له‌جاهاً قال امرؤ القیس :

وَ نادَمتُ قَیصَرَ فِي مُلکِهِ وَ أوجَهَنِي وَ رَکِبتُ البَرِیدا (۳)

ووجه نیز رئیس مقدم باشد یقال فلان وجه القوم و هؤلاء وجوه‌القوم و أعیانهم . ووجه الشيء نفسه وذاته قال حبیب بن‌جندل السعدي :

وَ نَحنُ حَفَزنا الحَوفزانَ بِطَعنَةٍ فَأفلَتَ مِنها وَجهُهُ عِتَدٌ نَهِدِ (٤)

أی افلته و نجّاه و منه قولهم افعل ذلك لوجهك أی لك ومنه « وجوه یومئذ ناضرة إلی ربها ناظرة » و« وجوه یومئذ باسرة» و« وجوه یومئذ ناعمة » مراد باین جمله ذوات‌اند واصحاب وجوه ، و منه قوله « کلّ شيء هالك إلاّ وجهه » و قوله فی هذه الایة :

(وَ یَبقیٰ وَجهُ رَبِّكَ) ای یبقی هو جلّ جلاله (ذُوالجَلالِ وَالإکرامِ) خداوند بزرگواری و گرامی کردن بندگان . محمّد بن کعب القرظی گفت یك روز رسول عليه السلام

(۱) آنگاه که رحل شترانم بسته شد رو بآل مروان آوردم که سازنده مکرمت هستند .

(۲) [از من پرسید] بکدام سو روی‌آوری گفتم مگر جائی جز جانب حکم هست که هر گاه دو دربان سراپرده اوگویند ابن بیض بردر است‌او تبسم میکند .

(۳) ندیم قیصر شدم در ملك او ومراآبرو داد وسوار شدم بر برید واسب پیك او .

(۴) جوفزان نام مردی است یعنی ما اورا نیزه زدیم او خویشتن را از آن نجات داد .

برسبيل امتحان كعب الاحبار را گفت يا كعب (١) ذوالجلال و الاكرام ، إكرام دانيم ،جلال چه باشد ؟ گفت تن و جان من فداى تو باد مادر كتب چنان يافتيم كه جلال نام بهشتى است محيط بعرش ربّ العزة گفت دانى تاميان آن و آن بهشت كه مردمان در او باشند چنداست؟ گفت هفتصد ساله راه است . گفت جبرئيل فرود آمد و گفت راست مى گويد. معاذجبل گفت يك روز رسول عليه السلام بمردى بگذشت كه نماز ميكرد وميگفت ياذالجلال والاكرام رسول فرموددعايش اجابت آمد. انس مالك روايت كرد كه رسول عليه السلام گفت «لظُّوابياذا الجلال» گفت پناه بااين كلمه دهيد . ابو سعيدالمغربى گفت مردى مقعد بود پيوسته مى گفتى يا ذا الجلال و الاكرام نداء آمد كه شنيدم آوازت حاجت بگو. « فبايّ آلاء ربّكما تكذّبان » .

(يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ) حقّ تعالى در اين آيه استغناء خود گفت با خلق و احتياج ايشان بااو . گفت هر كه در آسمان و زمين است از فرشته وآدمى و جنّى ازاو خواهند و از او سؤال كنند و هيچ كسى را از او گزير نيست . عبدالله عباس گفت اهل آسمان از او آمرزش خواهند روزى نخواهند و اهل زمين روزى خواهند و مغفرت (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) گفت هر روز او در شأن و كارى است . مقاتل گفت آيه در جهودان آمد كه گفتند خداى تعالى روز شنبه هيچ حكم نكند خداى‌تعالى اين آيه فرستاد و گفت او هرروز در شأنى وكارى است . عبدالله بن مسيّب روايت كرد كه‌رسول عليه السلام اين آيه برماخواند ما گفتيم يا رسول الله آن كدام شأن و كاراست ؟ گفت «يغفرذنباً و يفرّج كرباً و يرفع قوماً و يضع آخرين » گفت گناهى مى‌آمرزد و غمى باز ميبرد و گروهى را برميدارد و گروهى را فرو مى‌برد .

سعيد جبير گفت از عبدالله عباس كه اوّل چيزى كه خداى تعالى آفريد لوحى بود از دُرّى سفيد كنارهاى او ياقوت سرخ و قلمى از نور و كتابت او ازنور . خداى تعالى در شبانروزى سيصد و شصت بار (٢) بآن لوح نظر كند بآن نظرها كارها كند از مصالح خلقان

---

(١) اين سخن كه رسول صلى الله عليه و آله از كعب الاحبار معنى جلال را پرسيد غلط است چون علماى رجال و سير اتفاق كردندكه كعب پس از رحلت آنحضرت بمدينه آمد و اسلام آوردواصلا آنحضرت را نديده بود .

(٢) كنايه ازكثرت و استغراق همه ازمنه است والا هيچوقت چيز از نظر او مخفى‌نيست اويك نظر دارد پيوسته از اول وجود هرچيز تا آخرآن بى‌فترت و غفلت ونظر را درصورتى متعدد ومكرر توان گفت‌كه در ميان مدت فترت وغفلتى باشد .

روزی دهد و خلق آفریند و مرگ دهد و زندگانی دهد و إعزاز کند و إذلال کند فذلك قوله «کلّ یوم هو في شأن» مجاهد و عبید عمیر گفتند از شأن او آن است که اجابت خوانندگان کند و عطاء سائلان دهد و اسیران را خلاص دهد و بیماران را شفا دهد و گناهان بیامرزد و توبه تائبان بپذیرد. سفیان عیینه گفت روزگار بنزدیك خدای تعالی دو روز است: مدّت ایام دنیاست و روزقیامت، شأن او درمدت ایام دنیا اختبار است بامر و نهی و احیاء و اماتت و عطاء و منع ،وشأن او درقیامت جزاء و حساب و ثواب و عقاب باشد. حسین بن الفضل گفت سوق المقادیر إلی المواقیت. قضاها باوقات‌خود میراند و گفتند شأن او آنست که هرروز سه لشکر از سه جای بر انگیزد بسه جای گروهی را از أصلاب پدران بارحام مادران رساند و گروهی را از ارحام مادران بهپشت زمین رساند و گروهی را ازپشت زمین بشکم زمین رساند آنگه روز قیامت همه پیش او مجتمع شوند. ربیع بن انس گفت گروهی را بیافریند و گروهی راروزی دهد و گروهی را رعایت کند و گروهی را هدایت کند و گروهی را بمیراند. سوید بن‌جبله گفت یعتق رقاباً و یفحم عقاباً و یعطی رغاباً. گردن‌ها آزاد کند و عقبها بگذراند ومرغوباتی بدهد. بعضی‌دیگر گفتند جمع کند و تفریق وعطا دهد و حرمان و هدایت کند و اضلال. أبو-سلیمان الدّارانی گفت شأن او آن است که منافع بتومیرساند و مضارّ از تو بگذراند پس تو غافل مباش ازطاعت آنکه‌ازتوغافل نیست. وهم چنین دراین کلام کلّ یوم لله‌إلی العبید برّ جدید گفتند بعضی از امراء و زیر خود را بپرسید از این آیه اوندانست تا چه گوید گفت یا أمیرمرا یك روز مهلت ده گفت دادم وزیر با خانه آمد دل تنگ در جمله غلامان غلامی داشت سیاه گفت یا مولای چرا دل تنگی. گفت تورا ازآن‌چه؟ و زجرش کرد. گفت یا مولای بگوی که باشد که خدای تعالی فرج این بردست‌من سهل کند. گفت چنین حالی است. گفت بروامیررا بگوی مرا غلامی است سیاه تفسیر این‌آیه میداند. وزیر برفت و بگفت. امیر گفت غلام را حاضر کنید، غلامرا حاضر کردند، گفت یا أمیرشأن خدای آن است یولج اللّیل في النّهار و یولج‌النّهارفي‌اللّیل و یخرج الحيّ من المیّت و یخرج‌المیّت من‌الحيّ ویشفي سقیماً ویسقم سلیماً و یبتلي معافي و یعافي مبتلا ویعزّز ذلیلاً و یذلّل عزیزاً و یفقر غنیّاً و یغني فقیراً، گفت شأن او آن است که شب برد و روز آرد وروز برد و شب آرد، و بمیراند و زنده کند، و بیماری را شفا دهد و تن درستی را بیماری دهد. ومعافي را مبتلا سازد و مبتلا را عافیت دهد، و عزیز کند، وذلیل کند ، و درویشی دهد، و توانگری دهد. امیر گفت أحسنت یا غلام. آنگه بفرمود تا جامهٔ وزیر بیرون کنند و در غلام پوشند وغلام‌را بجای خواجه بنشانند

غلام گفت یا مولای هذا من شأن الله این هم ازشأن خداست و شأن کاری بود که آنرا قدر و منزلتی بود .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ) آنکه تهدید بحد رسانید گفت من با شما پردازم ای جنّ و إنس . در قراءت عبدالله مسعود است و إنّي سأفرغ إليكم ، و أعمش خواند سيفرغ على الفعل المجهول أعرج خواند بفتح النون و الراء کسائی گفت این لغت تمیم است . حمزه و کسائی و خلف خواندند سیفرغ بفتح یاء وضمّ راء على اضافة الفعل إلى الله تعالى على الخبر عن المغايب با شما پردازد خدای تعالی ، و باقی بنون مفتوح و ضمّ راء على إخبار الله عن نفسه وقراءت کوفیان برسیاق آیت است من قوله «يسئله» و قوله « هو في شأن » آنکه‌در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی تهدید و وعید است چنانکه یکی ازما درشاهد گوید تابتوپردازم یعنی از تومشغولم وبعقوبت تونمیرسم تأخیرعقوبت تونه ازبرای آن است که تو مستحق نئی آنکه هم بر این وجه از استعمال خدای تعالی بگفت برتوسّع ، و اگر چه شغل براو روا نیست و قائلی گوید غیری را لافرغنّ لك با تو پردازم و اگر چه مشغول نباشد و این لفظ در تازی و پارسی متداول است ، در تازیان جریر بن خطفی (۱) گفت :

وَلَمّا اتَّقَى القَيْنُ العِراقيُّ بِاسْتِهِ فَرَغْتُ إِلَى القَيْنِ المُقَيَّدِ بِالحَجْلِ(۱)

ای قصدت له بسوء ، و در پارسیان گفت صبر است مرا تا بتو پردازم باش . این قول عبدالله عباس است و ضحّاك . بعضی دیگر گفتند معنی‌آن است که پس ازترك و امهال برکار شما اقبال کنم چنانکه قائل گوید فَرَغْتَ لي و فرغت لشتمي يعني أخذت فيه . بعضی دیگر گفتند این هم وعد است وهم وعید . وعد است مطیعان را بثواب و وعید است عاصیانرا بعقاب یعنی چون وقت جزاء شما در آید بهیچ چیز مشغول نباشم یعنی‌هیچ‌کاری دیگر نکنم جزجزاء شما فعل الرّجل الفارغ إليكم ، و این قول حسن است و مقاتل و ابن زید . و الثقلان الجنّ و الإنس دليلش قوله تعالى « يامعشر الجنّ و الإنس » چه‌آن‌آیه بمثابه تفسیر این آیت‌است گفت جنّ و إنس‌را برای‌آن ثَقَل خواند که ایشان ثقل‌اند برزمین چون زنده باشند و ثقلند

(۱) خطفی جد جریر است و این‌بیت از قصیده است درهجو بعیث‌نام از قبیله مجاشع ومقصوداز قین عراقی اواست ومقصود از اتقاء آن است که در جنك‌بگشودن عورت همنبرد خویش را بصرف نظر مجبور کند .

در شکم زمین‌چون بمیرند بیانش قوله‌تعالی «وأخرجت الأرض أثقالها» بعضی أهل معانی گفتند عرب هرچه اورا وزنی وقدری باشدآن را ثَقَل خوانند و بیضه شترمرغ را ثَقَل خوانند که نزد ایشان نفاستی دارد وآنکه یابد بآن شادشود وقال الشاعر :

فَتَذَكَّرا ثَقَلاً رَثيداً بَعْدَ ما أَلْقَتْ ذُكاءُ يَمِينَها في كافِر (۱)

و منه قول النبيّ عليه السلام «إنّي تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي» و برای عظمت قدر ایشان را ثقل خواند و صادق علیه السلام گفت برای آن ثقل خواند جنّ و إنس را که بگناه گران بارند .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ) گفت ای جماعت جنّیان و إنسیان اگر توانید و نگفت ان استطعتما واگرچه خطاب بادو گروه‌است ردّاً إلی المعنی برای آنکه هریکی جماعتی‌اند و مثله قوله « فاذا هم فريقان يختصمون »وقوله « هذان خصمان اختصموا في ربّهم » (أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا) گفت ای جنّ و إنس اگر توانید که باطراف آسمان وزمین بیرون شوید وازمن بجهید بکنید و بروید .وواحد الاقطار قطر واین‌هم برسبیل تهدید است . یعنی اگر توانید که از قبضه قدرت من بیرون شوید بروید که جز بحجّت نتوانید شدن . گفتند این قول خدای تعالی روز قیامت گوید .ضحّاك گفت این دردنیا است . یعنی اگرتوانید که ازمرگ بگریزید بگریزید تا بشما نرسد و سلطان حجّت باشد . عبدالله عباس گفت و عطاء که معنی آنست که‌از ملك وسلطان من‌بیرون نتوانید شدن ، وگفتند معنی آنست که إلاّ إلی سلطانی کقوله«وقدأحسن بي» أي إليّ و قال کثیر :

أَسِيئِي بِنا أَوْ أَحْسِنِي لا مَلُومَةٌ لَدَيْنا وَ لا مَقْلِيَّةٌ إِنْ تَقَلَّتِ (۲)

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ) درخبر است که روز قیامت خلایق را جمع کنند و فرشتگان گرد ایشان در آیند آنکه حق تعالی گوید یا معشرالجنّ والإنس‌الایة‌وذلك قوله (يُرْسَلُ عَلَيْكُما شُواظٌ مِنْ نارٍ) گفت فرو گذارند برشما درفشی از آتش مجاهد گفت شواظ آن درفش سبز بود کز سر آتش بتابد قال حسّان بن ثابت :

---

(۱) بیاد آوردند تخم شتر مرغرا برهم انباشته‌وچیده‌پس ازآنکه‌خورشید دست‌خودرا درساتری فرو برده بود یعنی بعد ازغروب .

(۲) باما بدی کنی یا نیکی‌نکوهش نبینی نزدماو دشمن نداریم تراهرچند باماکینه ورزی خطاب باعزه است که‌نام معشوق او است .

هَجَوْتُكَ فاخْتَضَعْتَ لها بِذُلٍّ بقافِيَةٍ تأجّجُ كالشُّواظِ (۱)

و قال رؤبة :

اَنْ لَهُمْ مِنْ دَفعِنا أقياظاً وَ نارَ حَرْبٍ تَسْعر الشُّواظا (۲)

ضحّاك گفت دودی باشد کز درفش آتش بر آید نه دود هیزم باشد ، وبیشتر مفسّران گفتند درفشی باشد بی‌دود. ابن کثیر وابن ابی اسحاق شِواظ خواندند بکسر شین وباقی قرّاء شُواظ بضم شین و هما لغتان مثل صُوار و صِوار (وَ نحاسٌ) ابن کثیر و أبوعمرو خواندند بکسرسین عطفاً علی نار. ودگر قرّاءبرفع خواندندعطفاً علی‌شواظ .سعید جبیر گفت نحاس‌اینجا دود است واین‌روایت ابوصالح است از عبدالله عبّاس قال النابغة :

یُضیئ کضَوْءِ السِراجِ السَلیــــــطِ لَمْ یَجْعَلِ اللهُ فیه نُحاساً (۳)

أی دخاناً .و أصمعی گفت‌از أعرابی شنیدم که سلیط روغن سنام باشد وآن را دودی نبود مجاهد وقتاده گفتند مس گداخته باشد خدای تعالی بفرماید تامس بگدازند و بسر ایشان فرو گذارند و این روایت عوفی‌است ازعبدالله عباس .مقاتل گفت آن پنج جوی است ازمس گداخته اززیر عرش بیرون آید و بسرأهل دوزخ فرو می‌شود سه جوی برمقدار شب سیاه میرود و دو جوی مقدار روزسپید. عبدالله مسعود گفت دردی زیت باشد. کسائی گفت آنرا بوئی‌باشدبغایت کریه (فَلا تَنْتَصِرانِ) انتقام نتوانند کشیدن وقوّت‌آن ندارند .

(فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ) گفت چون شکافته شود آسمان و درها در او پدید آید و فرشتگان با و فرود آیند بیانه « ویوم تشقّق السّماء بالغمام ـالایة» (فَکانَتْ وَرْدَةً) گُلی شود یعنی گلگون شود یعنی سرخ شود برنك گل . فرّاء و زجّاج گفتند برنگ اسب گلگون شود . یقال فرسی ورد و وردة ، و الوردة فی الایة واحد الورد . این قول عبدالله عباس است .و قتاده و ضحّاك و ربیع گفتند که بلون اسب ورد شود ، درربیع کمیتی زرد فام‌باشد چون زمستان پدید آید وهوای سرد براو زند کمیتی سرخ شود چون زمستان سرد شود کمیتی أشقر شود . حق تعالی گفت آسمان عند انشقاق ملوّن شود بمانند این اسب که ملوّن شود باختلاف فصول . مجاهد وأبو العـالیه گفتند چون روغن شود واین روایت شیبانی است ازقتاده قال : والدّهان الدّهن قیل : الدُّهان جمع الدّهن

(۱) ترا هجا گفتم وتو بخواری سرفرود آوردی وقافیه آوردم که مانندزبانه آتش افروخته بود .
(۲) ازدفع کردن ما آنهارا تاب حرارت وآتش جنك برای آنها پدید آمد و زبانه میکشید .
(۳) مانند روشنی چراغ روغن زیتون میدرخشید که‌خدادر آن دود نیافریده است .

وروغنها را ألوان مختلف باشد تشبيه كرد آسمانرا درتلوّن بتلوّن روغنها و أنواع آن . عطا گفت مراد روغن زيت است كه بيك ساعت بچندان لون بگردد ، وابن جريج گفت مراد آن است كه گداخته شود چون روغن وآن آنكه بود كه گرماى دوزخ باو رسد . مقاتل گفت بلون روغن صافي شود . مؤرّج گفت چون گل سرخ شود . كلبى گفت چون أديم سرخ شود گفت اين لفظ واحد است جمعه أدهنة ودُهن كحمار واحمرة وحُمُر . و تلخيص جملهٔ أقوال راجع است با دو وجه يكى آنكه تشبيه كرد آسمان را دررنگ يا درتلوّن بگل و روغن كه هردو بالوان مختلف باشد . و وجه ديگر آنكه بلون تشبيه كرد بگل وبگداختگى بروغن .در خبر است كه شبي رسول عليه السلام بجوانى رسيد كه نماز ميكرد واين آيه ميخواند وميگريست و ميگفت «ويحي من يوم تنشقّ فيه السمآء» واى من از آنروز كه آسمان شكافته شود رسول عليه السلام گفت اى جوان بآنخداى كه جان من بفرمان اوست كه فرشتگان از گريهٔ توبگريستند .

(فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلا جَانٌّ) حسن وقتاده گفتند روز قيامت گناهكارانرا از گناهشان نپرسند براى آنكه خدايتعالى داند وفرشتگان كه برنوشته باشند و اين روايت عوفي است ازعبدالله عباس ، وروايت ديگر ازاو آنستكه فرشتگان ايشانرا نپرسند ازگناهشان براى آنكه ايشانرا بسيما بشناسند . أبوالعاليه گفت معنى آنستكه بى‌گناه را از گناهكار نپرسند اگر گويند چون جمع كنيد ميان اين آيت و آياتيكه متضمّن است سؤال را من قوله « فوربّك لنسئلنّهم أجمعين عمّا كانوا يعملون » وقوله « وقفوهم أنّهم مسئولون » و مانند اين تا مناقضه زائل شود ؟ گوئيم از اين چند جواب گفتند : يكى آنكه عبدالله عباس ومجاهد گفتند فرشتگان نپرسند از ايشان كه گناه داريد يانه ؟ چه ايشان بهتردانند وصحيفها بخط ايشان باشد ايشانرا ازآن پرسند كه چرا كرديد وچرا مخالفت خداى كرديد ؟ جواب ديگر آن است كه هم عبدالله عباس گفت كه ايشانرا سؤال راحت و كرامت نكنند سؤال تأنيف وملامت كنند . وجواب ديگر آن است كه عكرمه گفت درقيامت مواقف بسيار باشد يك موقف موقف سؤال بود آنجا بپرسند ودرديگر موقف نپرسند . جواب ديگر آن است كه أبو العاليه گفت سؤال كنند ايشانرا ازگناه خود وسؤال نكنند ازگناه ديگر .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ) گفت گناهكاران را بشناسند بسيما وعلامت وآن علامت آن باشد كه سياه روى و ازرق چشم باشند ، و سيما مقصور باشد ، وسيماء ممدود وهما العلامة (فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَالْأَقْدامِ) موى پيشانى ايشان بگيرند وپايهاى ايشانرا وايشانرا بروى بردوزخ كشند آنگه ايشانرا گويند :

(هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی یُکَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ) این آن دوزخ است که کافران آنرا بدروغ میداشتند .

(یَطُوفُونَ بَیْنَهَا وَ بَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ) این کافران میگردند میان این دوزخ و میان آبی گرم تافته که گرمای او بغایت رسیده باشد . قتاده گفت آبی باشد که از آنگه که خدای تعالی آسمان وزمین را آفریده باشد آنرا تافته اند ، و گفت حال ایشان از دوبرون نباشد یا درجحیم یا درحمیم یا در آتش افروخته یا در آبی تافته . کعب الاحبار گفت وادیي از وادیهای دوزخ باشد که خون وریم أهل دوزخ دروشود این کافرانرا ببرند وبند برنهاده در آنجا اندازند چون یکبار فرو شوند بندها وأوصال ایشان از یکدیگر جدا شوند وایشانرا از آنجا برآرند نیم مرده وپاره پاره گشته خدای تعالی ایشانرا دگر باره باز آفریند خلقی نو ، ایشانرا از آنجا در آتش لخشنده فکند ، دأب ایشان هم چنین باشد میان این وآن میگردانندشان فذلك قوله « یطوفون بینها وبین حمیم آن فبأيّ آلاء ربّکما تکذّبان » (١) اگر گویند دراین آیت که رفت از ذکر دوزخ واعلام وأهوال قیامت چه نعمت است تا خدای تعالی بآن تقریر کند باجنّ وإنس وگوید « فبأيّ آلاء ربّکما تکذّبان » جواب گوئیم دراو نعمتی جزیل جسیم هست دینی وآن آنستکه وعید وتهدید بذکر دوزخ وأهوال قیامت وذکر آن وتقریر و تذکیر آن در او لطفی بود که ایشانرا بطاعت نزدیك کند واز معصیت باز دارد واین باعث بود برایمان وصارف بود از کفر واین غایت نعمت باشد دردین که ایشانرا بثواب رساند وازعقاب برهاند .

(وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ) آنگه وصف ثواب أهل بهشت کرد و گفت آنرا که از مقام خدای بترسد یعنی از آن مقام که او را باشد پیش خدای و گفتند مراد بمقام قیامت است کقوله « یوم یقوم الناس لربّ العالمین » و گفتند مقام ربّه أي قیام ربّه علیه في قوله « أفمن هو قائم علی کلّ نفس بما کسبت » ابراهیم ومجاهد گفتند این کسی باشد که همّت کند بمعصیتی ، خدای را یاد کند واز ترس خدای آن گناه را رها کند ، وذوالنون گفت علامت مرد خدای آن باشد که خوف خدا او را ایمن کند ازهمه چیزی . ابراهیم أدهم (٢)

---

(١) وشاید مراد آن باشد کدام نعمت را تکذیب میکنید که مستحق این عقاب شدید و آنکه مؤلف گوید ظاهرتر است واگر خدا عقاب رامقرر نفرموده بود همه واجبات مستحب میشد و مردم در مستحبات اصراری ندارند .

(٢) چنانکه گفتیم مؤلف سخنان نیکو را ازمشایخ صوفیه نقل میکند وآن نفرت که پس از دوران*

گفت سالی بحج رفتم منقطع شدم در راه شخصی سیاه منکررا دیدم از او بترسیدم او را گفتم أجنيٌّ أنت أم إنسيٌّ توپریّی یا آدمی ؟ مرا گفت تو مؤمنی یاکافری گفتم مؤمنم گفت دروغ میگوئی اگر مؤمن بودی جز از او نترسیدی . ودرخبراست که چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام برفت وعمرو عبدود را بکشت وباز آمد یکی ازصحابه گفت اَمّا خِفتَه حین بارزته ازاو نترسیدی چون بمبارزت او رفتی گفت« وكيف يخاف سوى الله من لم يعبدسواه طرفة عين »؟ گفت چگونه ترسد از جزخدای آنکه جز خدای را عبادت نکرده باشد یك طرفة العین . سری سقطی گفت دوچیزند که مفقودند ونایافت خوفي مزعج وشوقي مقلق « جنّتان» دو بهشت ودو بستان باشد او را . گفتند دوبستان باشد یکی ازیاقوت سرخ ویکی از زمرّد سبز، خاکش کافوروعنبر باشد و گل او ازمشك اذفر باشد هر بستانی از او صد ساله راه باشد درمیان هر بستانی سرائي از نور باشد . محمد بن علي الترمذي گفت دوبهشت باشد اورا یعنی دوبستان یکی بترس‌اوازخدای ویکی بترك او شهواترا . مقاتل گفت دوبهشت باشد او را بهشت عدن وبهشت نعیم . أبو موسى أشعری گفت دوبستان باشد یکی از زرسابقانرا ، ویکی ازسیم تابعانرا ،ودر خبراست که یك‌روز رسول علیه‌السلام گفت اصحاب را دانید تا این بستانها چیست ؟ گفتند نه ، گفت دوبستان است در دوبستان قرارهما لابث وفرعهما ثابت وشجرهما ثابت . أبوالدّرداء گفت رسول علیه‌السلام این آیت میخواند من گفتم یا رسول الله وإن زنى وإن سرق اگرچه زنا کند ودزدی کند گفت وإن زنى وإن سرق . رغم أنف أبوالدّرداء باشد .

(فبأيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ ۞ ذَواتا أفْنانٍ) این‌صفت بستانهاست . عبدالله‌عباس گفت خداوندان ألوان باشد وهو من الفنن وجمعه فنون وأفنان ومنه قولهم أفنن في حديثه أي أخذ في فنونه وضروبه . ضحّاك گفت ألوان میوه‌ها خواست . مجاهد گفت أفنان أغصان باشد . خداوند شاخها ، واحد او فنن باشد قال الشاعر « يوم على فنن دعوت صباحى » عکرمه گفت سایه درختان خواست برزمین ودیوار . قتاده گفت خداوندان فضل وسعت وفراخی باشند ، ابن کیسان گفت ذواتا اصول ، خداوندان أصلها باشند .

(فَبِأيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ فِيهِما عَيْنانِ تَجْرِيانِ) گفت در این دوبستان دوچشمه باشد روان . عبدالله عباس گفت بالكرامة والزّيادة یعنی ایشانرا کرامت وزیاده آرند

---

*صفویه ازمتصوفه‌در میان خلق پدید آمدبه‌سیاست مخالفان آنان پدیدآمد وپیش ازآن باین شدت نبود ومساوی اعمال ایشان مانند مساوی وعیوب سایرطوایف ذکر میشد .

حسن گفت دوچشمه آب زلال باشد یکی را تسنیم گویند ویکیرا سلسبیل . عطیّه گفت یکی از آب باشد آبی نامتغیر یکی خمر که لذّت خورندگان باشد . وگفتند آن دو چشمه از کوهی بزیر میآید ازمشك . أبوبکر ورّاق گفت این دوچشمه روان دربهشت آنرا باشد که او را دو چشمه روان باشد از دوچشم .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ فيهِما مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجانِ)دراین بهشتها ازهر میوه دونوع باشد . عبدالله عباس گفت دردنیا هیچ میوه نیست تلخ و شیرین الاّ آن در بهشت باشد تا بحنظل الاّ آنستکه حنظل بهشت شیرین باشد ، وگفتند مراد بزوجین که نوع میوهٔتر وخشك خواست و گفتند دوشکل متناسب خواست متشاکل چون دوجفت از نروماده که در دنیا باشد ، وگفتند دوجنس از میوه باشند از هرنوع یکی معروف ویکی غریب .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ مُتَّكِئِينَ عَلى فُرُشٍ بَطائِنُها مِنْ إِسْتَبْرَقٍ) نصبمتّکئین برحال باشد گفت تکیه زده باشند بربسترها که آستر آن از دیبای سطبر ثخین ثقیل باشد ، وگفتند استبرق معرب است . عبدالله مسعود وأبوهریره گفتند بطانه برای آن یاد کرد تا بدانند که چون بطانه ازاستبرق باشد ظهاره ازچه باشد . سعیدجبیررا گفتند چون بطانه از استبرق باشد ظهاره ازچه باشد گفت این ازآنجمله است که خدای تعالی گفت « فلاتعلم نفس ما أُخفي لهم من قرّة أعين » قولی دیگر آنست از او که گفت « بطائنها من استبرق و ظواهرها من نور » گفت آستر ازاستبرق باشد وابره (١) ازنور . فرّاء گفت مراد ببطانه ظهاره است . مؤرّج گفت لغت قبط است ومعنی آنستکه بطانه ظهاره باشد وظهاره بطانه برای آنکه دوروی بود بطانه کمتر ازظهاره نبود تا برهرروی که خواهند باز افکنند . فرّاء گفت عرب گویند هذا بطن السمآء وهذا ظهرالسماء واین قول بخلاف ظاهر کلام عرب است و أقوال أوّل بهتر است وأولیتر (وَجَنَا الْجَنَّتَيْنِ دانٍ) گفت و میوه های این بستانها نزدیك باشد قریب المتناول تا برپای ایستاده ونشسته وخفته بتوانند گرفتن والجنا الثمر یقال جنیته و أجنیته اذا أقطفته قال بعض العرب :

هٰذا جَنايَ وَ خِيارُهُ فيهِ　　إِذْ كُلُّ جانٍ يَدُهُ إِلى فيهِ (٢)

---

(١) أبره ترجمه الظهاره است یعنی رویه جامه در مقابل آستر .

(٢) ضرب المثلمعروفی استدرقصه زباء و جذیمه گویندچند تن دنبلان میچیدند وآنکه نیك بود میخوردند ویکی از آنها هیچ از آننمیخورد چون نزد خواجهخویش آمدند آن یکی گفت این چیده من است وبرگزیده آن در آن هست اماهرچیننده غیر من دستشبدهنش بود ومیخورد ،

درخبر است که بندهٔ مؤمن برسریر خفته باشد و از بالای او درختان میوه بر او سایه گسترده چون اورا آرزو آید میوه‌ای‌ازآن شاخ مرفرودآرد تا اوبدست خود تناول کند و دست کس بدان نرسیده باشد .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ فِيهِنَّ قاصِراتُ الطَّرْفِ) گفت در آن بهشتها زنانی باشند کوتاه نظر دیده وچشم برهم نهاده و گفتند « قاصرات الطرف » یعنی چشم خود قصر کنند برشوهران خود در دیگر کس ننگرند . ابن زید گفت شوهر خودرا گویند بعزّت خدای که من در همه بهشت ازتو نکوتر هیچ نمی‌بینم سپاس آنخدای را که تو را بمن داد ومرا بتو .

(لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جانٌّ) گفت دست بایشان دراز نکرده باشندهیچ پری و آدمی ، و گفتند این کنایت است ازجماع ومقاربة یعنی کسرا بایشان خلوت نبوده باشد بل بمهرخود باشند ، و گفتند مراد آنست که افتضاض نکرده باشند ایشانرا وبکارت نبرده‌باشند وخون آلوده نکرده چه اصل او ازخون است ومنه الطامث للحایض ، و گفتند مراد لمس است یعنی دست هیچکس بایشان نرسیده باشد وقول اوّل درعربیت ظاهرتر است . ومنه قوله عليه‌السلام « ایّما امرأة ماتت بجُمع (۱) لم تطمث دخلت الجنة » گفت هرزنی که او بامهرپیش خدای شود دوشیزگی نابرده ببهشت‌شود وقال‌الشاعر :

دُفِعْنَ إِلَيَّ لَمْ يُطْمَثْنَ قَبْلي فَهُنَّ أَصَحُّ مِنْ بَيْضِ النَّعامِ (۲)

سهل بن‌عبدالله گفت هر که دردنیا چشم نگاهدارد ازمحرّمات درآخرت عوض‌دهنداورا از قاصرات اما قوله « ولاجانٌّ» قول درست آنست که برای مبالغه گفت چنانکه یکی از ما گوید هیچ جنّی وإنسی را راه نیست درآنجا وهیچ مرغ اینجا نتواند پریدن و مانند این . وارطاة بن منذر گفت‌ضمرةبن حبیب را پرسیدم که‌جنّیانرا ثواب باشد ؟ گفت آری واین آیت

---

(۱) جمع بضم جیم‌را مؤلف ترجمه‌کرده است (بامهر) وهمان معنی دوشیزه داردیعنی هردختری که‌ناکام از دنیارود وبه آرزوی خود ازشوهر وفرزند نرسد به‌بهشت‌رود واین گونه استحقاق ناکامان‌را متکلمین‌ما عوض گویند مانندآنکه درعمر خویش بسیار بیماری کشد وبناحق ستم‌بیند یافقیر باشد ودیگر ناکامیها موجب عوضی است‌بر خداوند چون اوعادل است وهرنعمتی‌که از کسی بازگیرد بازای‌آن‌نعمتی دیگردهد و مقصود مدح شوهرنکردن‌نیست .

(۲) دخترانی‌را نزد من‌رها کردند که‌پیش ازمن‌کسی بدانها دست‌نیافته‌بودند وازتخم شترمرغ درست تربودند .

بخواند وآنكه زنان جنّي مردان جنّي را باشند وزنان انسی مردان انسی را . مجاهد گفت چون مردی مجامعت كند ونام خدای نبردجنّی بیاید و خویشرا براحلیل او پیچد و با او مجامعت كند واین ضعیف ترین أقوال است . آنگه وصف كرد این حوران را گفت :

پنداری كه این زنان یاقوت و مرجانند . قتاده گفت ایشانرا صفای یاقوت باشد در بیاض مرجان(١). وگفتند مراد آن است كه سرخ وسفیدباشند چون یاقوت ومرجان . عبدالله مسعود روایتكرد از رسول عليه‌السلام كه گفت زنان بهشت یكی از ایشان هفتاد حلّه ملوّن دارد و درزیر آن هفتاد حلّه مغز دراستخوانشان بتوان دید برای آنكه خدای تعالیمیگوید «كأنهنّ الياقوت والمرجان» ویاقوت جوهری است كه اگرچه كثافتی دارد چون رشته در او كنند از برون او بتوان دید .

(هَلْ جَزآءُ الإِحْسانِ إلاّ الإِحْسانُ) گفت جزاء و پاداش احسان چه باشد الاّ احسان ونكوئي ، صورت استفهام است ومرادجحد ، ومعني آنكه ماجزاءالاحسان إلاّالاحسان جزاء احسان جزاحسان نباشد گفتند هل در كلام عرب برچهار وجه آمد یكی بمعنی قد نحو قوله تعالى « هل أتيك حديث الغاشية » و « هل أتيك نبؤالخصم » و « هل أتيك حديث ضيف » دوم بمعنى استفهام است چنانكه گوید « فهل وجدتم ما وعد ربّكم حقّاً » سوم بمعنى امر نحو قوله تعالى « فهل أنتم منتهون » أي انتهوا چهارم بمعنی نفی چنانكه دراین آیت هست وفيقوله « فهل على الرّسل الاّ البلاغ المبين » أي ما على الرّسل . أنس‌مالك روایت كرد كه رسول عليه‌السلام این آیت بخواند . آنگه گفت دانید تا خدای چه میگوید ؟ گفتند خدا و رسولش عالمترند گفت میگوید جزاء آنكه براو نعمت كرده باشم بتوحید چیست إلاّ بهشت . و عبدالله مسعود وعبدالله عمر گفتند كه رسول عليه‌السلام گفت معنی آیه آن است كه هر كس كه براو نعمت كرده باشم بتوحید ومعرفت فردای قیامت جای او درحظیرهٔ قدس باشد دربهشت من بر نعمت من . عبدالله عباس گفت يعني جزاء آنكه بگوید لا إله إلاّالله هیچ نیست الاّ بهشت . حسن گفت جزاء مطیعان دردنیا هیچ نیست مگر كرامت آخرت . صادق عليه‌السلام گفت جزاءآنكه درازل باو احسان كرده باشم آن است كه دابد برو نگه دارم . محمّدبن‌الحنفيّة گفت این جزاءشامل استبرّرا وفاجررا، برّرا درآخرت باشد وفاجررادردنیا .

(وَمِنْ دُونِهِما جَنَّتانِ) گفت بیرون آن دوبهشت دو بهشت دیگرباشد ،درمعنی دون خلاف كردند . عبدالله عباس گفت مراد آناست كه زیر آن دردرج(٢) . ابن زید گفتمن‌دونهما

(١) مراداز مرجان لؤلؤ است يعنی مروارید . (٢) يعنی درمرتبه پستتر.

في‌الفضل يعنى كم از آن باشد. ابن‌جريج گفت چهار بستان است دوبهشت سابقان مقرّبان راست كه دراو از هرميوه دولون باشد ودوبستان ديگر أصحاب اليمين وتابعانرا كه دراو ميوه وأنار وخرما باشد ، فضل بن يحيى گفت به « دون » غيرخواست يعنى جزآندو ديگر باشد . كسائى گفت امامها درپيش آن دوبستان ديگر باشد قال الشاعر :

« تَرِي قائِمٌ مِنْ دُونِها ما وَرا ئَها (۱) »

وقال آخر :

وَ فَلاةٍ مِنْ دُونِها تَحَسَّرُ السَّفْـــــــرُ وَ ميلٌ يُفْضى إلي أميالٍ (۲)

وضحّاك گفت دوم فزون اوّل باشد در منزلات چه اول از زروسيم باشد ، و دوم از ياقوت وزمرّد .

(مُدْهآمَّتانِ) يعنى ازبسيارى آب كه خورده باشد سبزى سيرشده باشد چنانكه باسياهى زند و كشت و گياه چون سيراب باشد اين رنك دارد يقال ادّهام الزّرع ادهيماماً فهو مدهامٌ و الجنة مدهامّة والجنتان مدهامّتان ومثله‌في‌المعنى قول‌ذى الرّمه« كساالاكم منهاقصة حلّةحبشيّة» گياه آن پشته را حبش خواند ازاينمعنى و گفتند : « مدهامّتان » ملتفّتان . درختان او درهم شده .

(فيهِما عَيْنانِ نَضّاخَتانِ) گفت دراو دوچشمه باشد كه آب ازايشان‌برميجوشد وميزايد أي فوّارتان . حسن وعطاء گفتند از زمين برميجوشد وآنكه روان ميشود . عبدالله عباس گفت برميدمد بخيروبركت برأهل بهشت .عبدالله مسعود گفت بجاى آب از اين چشمها مشك وكافور برميجوشد وميزايد ، ونضخ ونضح ورشح ورش متقاربند جزآن است كه رش كم باشد پس رشح آنكه نضح آنكه نضخ قال الشاعر :

« مِنْ كُلِّ نَضّاخَةِ الذِفْرى إذا عَرِقَتْ » (۳)

(فيهِمافاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمّانٌ) گفت دراو ميوه باشد وخرما ونار وخرما ونار از جمله ميوه باشد وليكن آنرا تخصيص كرد براى تفضيل چنانكه «وملئكته ورسله وجبريل و ميكال » كقوله « حافظواعلى‌الصلواة والصلاة الوسطى » و كقوله « واذ أخذنا من‌النبيين ميثاقهم

---

(۱) اين‌بيت درسوره قمر گذشت.

(۲) بيابانى كه پيش از آن كاروانان مانده‌ميشوند ويك ميل آن درحقيقت چندميل است .

(۳) ذفرى‌پشت‌گوش استو شترچون شتاب رود پشت گوشش بسيار عرق ميكند و اين بيت از معلقات است در وصف شترخود گويدكه عرق‌از پشت گوشش ميريخت .

ومنك ومن نوح » درخبر است که درختان بهشت را ازاصل ساق تا بسرشاخ میوه متّصل باشد و میوه های آن مانند سبویها باشد هر که بچینند بجای آن دیگری پدید آید وخوشهای انگورش دوازده گز باشد بطول .وجویهای آن درشکاف نباشد بل برروی زمین میرود . ودرخبری دیگر آمد که نخل بهشت را عروقش از سیم باشد وشاخش از زر (١) وبرگهای اوحلّها باشد ومیوهٔ او از أنواع درّ وجواهر باشد بطعم از انگبین شیرین‌تر ونرمتر از زبده ، در او هیچ استخوان نباشد . ابوسعید خدری روایتکرد از رسول صلی الله علیه وآله که گفت که شب معراج که مرا برآسمان بردند درختان نار دیدم براوهرناری چند پوست شتری مقبب و مرغان او چون شتران بختی کنیزکی را دیدم گفتم که تو که رائی ؟ گفت زید حارثه را زید را بشارت دادم بآن‌ودربهشت چیزها دیدم که چشمها دیده نیست وگوشها شنیده نیست و بر خواطر هیچ آدمی گذشته نیست .

(فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ) کسائی گفت خدای تعالی دوبهشت بگفت ودو دیگر گفت آنگه جمع کرد هرچهار را و گفت درآن بهشتها زنانی باشند خیرات وهی جمع خیره . جمله قرّاء بتخفیف خواندند أبو رجاء العطاردی در شاذّ خیّرات خواند بتشدید یاء وآن دولغت است مثل سبّد وسید وهیّن‌وهین ولیّن ولین . امسلمه رضی‌الله عنها گفت رسول صلی الله علیه وآله را پرسیدم که خیرات حسان چه باشد ؟ گفت خیرات الاخلاق حسان الوجوه نکوخوی نکوروی باشند . حسن گفت ای فاضلات . إسماعیل بن أبي خالد گفت عذاری دوشیزگان . جریربن عبدالله گفت مختارات گزیدگان باشند . مفسّران گفتند درتفسیرخیرات: لسن بذربات ولاذفرات ولابخرات ولامتطلّعات ولامتسوّفات ولا متسلّطات ولا طماخات ولاطوّافات فی‌الطرق پلید زبان نباشند ، ناخوش بوی نباشند ، گنده دهن نباشند و سربدر برون کننده نباشند ، وسلیطه نباشند ، ومتکبّر نباشند ، وگردنده نباشند . درخبر است که زنان بهشت دست دردست نهندوبغناء گویند بآوازی که خلایق مثل آن نشنیده باشند نحن الراضیات فلانسخط ابداً ونحن المقیمات فلانظعن ابداً و نحن خیرات حسان خلقنا لازواج کرام ماخشنودانیم که خشم نگیریم هرگزومقیمانیم کزاینجا نبرویم هرگز وما زنان آراسته‌ایم

(١) نبات وحیوان بهشتی از ترکیب مزاج وعناصر پدید نمی‌آید، مانند دنیا نیست که جماد محض مانند سیم وزر وجواهرحیات نمی‌پذیرد زندگی در آنجا مانند نفوس ناطقه معلول علت فاعله‌فوقانی است نه‌ناشی ازترکیب عناصر ومانند نورخورشیداست که‌بردیوار می‌تابد نه‌مانندنورچراغ ازفتیله که بسوختن آن‌نور زائل شود .

بخصال وجمال ما را برای مردمانی کریم نهاده اند . روایت است که چون حوران بهشت این گویند زنان مؤمنات گویند نحن المصلّیات وما صلّیتن و نحن الصائمات و ما صمتن ونحن المتصدّقات وماتصدّقتن ونحن المتوضّیات وماتوضیتن ما نمازکنندگانیم و شما نکردید وما روزه دارانیم وشما نداشتید وماصدقه دهندگانیم وشما ندادید و ما وضوء وطهارت نماز کردیم وشما نکردید . عایشه گفت والله که غلبه اینانرا بود .

(حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيام) حق تعالی وصف کرد آن زنانرا گفت حورند وآن جمع حوراء و أحور باشد و تفسیر او برفت « مقصورات » محبوسات مستورات فی الحجال باز داشته پوشیده یقال : امرأة قصیرة و قصورة ومقصورة إذا كانت مخدّرة مستورة لا تخرج قال الشاعر :

وَ أَنتِ الَّتي حَبَّبْتِ كُلَّ قَصيرَةٍ إِلَيَّ وَ ما تَدْري بِذاكِ الْقَصائِرُ
عَنَيْتُ قَصيراتِ الحِجالِ وَ لَمْ اُرِدْ قِصارَ الخُطى شَرُّ النِساءِ البَحاتِرُ (۱)

مجاهد گفت مقصور باشند برشوهران خود چشم بکس دیگر نکنند . انس مالك روایت کرد که رسول عليه السلام گفت که اگر یکی ازحوریان بهشت خیودرزمین فکند یا دردریا، دریای شور خوش گردد ازخوشی آب دهان او . « الخیام » جمع خیمه . عبدالله مسعود گفت هرزنی را خیمه‌ای باشد طولش شصت میل . درخبراست که‌رسول عليه السلام گفت دربهشت خیمه‌ها باشد از زر سفید بیك پاره طول او درهوا شصت گز درهرزاویه ازآن خیمد مؤمن را جفتی باشد که او را دیگر کس نبیند . عبدالله عباس گفت، دراین آیت « حور مقصورات فی الخیام » هرخیمه‌ای از یك پاره لؤلؤ باشد چهار فرسنگ در چهار فرسنگ او را چهار هزار مصراع باشد . أنس مالك روایتکرد که رسول عليه السلام گفت که شب معراج که مرا بآسمان بردند دربهشت جویها دیدم بر کنارهای او خیمه‌ها زده از مرجان ازآنجا آواز بیرون می‌آمد که السلام علیك یا رسول الله من گفتم یاجبرئیل اینان که اند ؟ گفت کنیزکان‌اند ازحورالعین . دستوری‌خواستند از خدای تعالی تا برتوسلام کنند خدای دستوری داد ایشانرا و گفت میگفتند نحن خالدات فلانموت أبداً ، ونحن الناعمات فلانبؤس أبداً أزواج رجال کرام حورمقصورات فی‌الخیام گفت ما همیشه زندگانیم که نمیمیریم هرگز ، و ما ناعمانیم که بسختی نرسیم هرگز ، زنان

(۱) توئی که‌بکوتاهی‌خودهمه کوتاهان‌را که‌مانند تواند نزدمن‌محبوب گردانیدی وکوتاهان این‌را نمیدانند . مقصود من‌آن‌زنهاهستند که‌نظرشان کوتاه وپرده پوشیده‌اند نه‌آنهاکه گام‌کوتاه دارند چون بدترین زنان فربه وکوتاه آنان است .

مردمان کریمیم . « حور مقصورات في‌الخيام » حوريان درخيمه ها بازداشته .

(لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ)عامّه قرّاء بکسرمیم‌خواندند وأبوحيّان الشامي وطلحة بن مصرف درشاذ بضم خواندند ،وكسائي يكي مکسور خواند و یکی مضموم . أبواسحق گفت درقفای أصحاب أمیرالمؤمنين عليه السلام نماز کردم از ایشان شنیدم که«لم‌يطمثهنّ» خواندند بضم میم ، واز أصحاب عبدالله مسعود شنیدم بکسرمیم . و کسائی برای آن یکی بضم خواند ویکی بکسر تا ازاین دو روایت بیرون نشده باشد وهما لغتان .

(مُتَّكِئِينَ عَلىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ) گفت تکیه زده باشند بررفرف سبز. سعیدجبیر گفت رفرف مرغزارهای بهشت باشد پر گیاه سبز وتازه ویکی را رفرفه گویند و رفارف جمع رفرف باشد وهو جمع‌الجمع . عبدالله عباس گفت بساطها باشد . قتاده وضحّاك گفتند مجالس باشد ونشستگاههای ازنهاليها ومتكاها وپیشگاها . ابن کیسان گفت بالشها باشد ، أبوعبیده گفت حاشیه جامه را رفرف خوانند . بعضی دیگر گفتند عرب هر جامه پهن را رفرف خوانند قال ابن‌مقبل :

وَ إِنَّا لَنَزَّالُونَ نَغْشَى بِغالَنا سَواقِطَ مِنْ أَصْنافِ رَيْطٍ وَ رَفْرَفٍ(۱)

(وَ عَبْقَرِيٍّ حِسانٍ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ) زیلوها وطنفسها باشد سطبر ثخين يكي را عبقريه خوانند وعبقري جمع است لدلالة قوله « حسان » في‌صفته و گفتند عرب أنواع بساط را عبقری خوانند . قتاده گفت زیلوی مرتفع باشد . مجاهد گفت از دیبا باشد أبوالعاليه گفت مخمل باشد . حسن گفت درانيك باشد واحدها درنوك و آن نخ باشد . قتیبی گفت هرجامه منقّش از هرنوع که باشد عرب آنرا عبقری خوانند . أبوعبیده گفت منسوب است باعبقر وآن زمینی است که آنجا دیباهای فاخر گراندایه بافند قال‌ذوالرّمّة :

حَتّى كَأَنَّ رِياضَ الْقُفِّ أَلْبَسَها مِنْ وَشْيِ عَبْقَرَ تَجْلِيلٌ وَ تَنْجِيلُ(۲)

و گفتند عبقری زمینی است که در او جنّیان باشند قال الشاعر :

بِخَيْلٍ عَلَيْها جِنَّةٌ عَبْقَرِيَّةٌ جَدِيرُونَ يَوْماً أَنْ يَنالُوا فَيَسْتَعْلُوا(۳)

قطرب گفت این منسوب نیست ولیکن بمنزله قولك كرسي و کراسی وبختی وبخاتی

(۱) ماچون فرودآئیم استران خود را ازپارهای‌اقسام‌جامه‌ها بپوشانیم .

(۲) باغهای قف را از جامه نگارین عبقرپوشیده‌اند .

(۳) سوارانی باسپرهای عبقری که سزاوارند روزی برسندوغالب‌کردند .

خلیل گفت هرچیزی جلیل نبیل بنزدیك عرب عبقری باشد ازمردان وجامها وجز آن و منه الحدیث في عمرفلم أر عبقریا یفری فریه (۱) . عاصم الجحدری روایت کرد عن أبی بکر که او گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که میخواند «متکئین علی رفارف خضر وعباقری حسان » « فبای آلاء ربکما تکذبان » .

(تَبارَكَ اسمُ رَبِّكَ ذِي الجَلالِ وَالإِكرامِ) باقی است نام خدای توذوالجلال شامیان خواندند بواو صفة الاسم وباقی قراء ذی الجلال صفة الرب تعالی و این قراءت دلیل میکند که اسم نه مسمّی است برای آنکه اضافت کرد با رب و اگر نام خدا بودی اضافة الشيء إلی نفسه بودی واین درست نیاید . و چون وجه جزخدای نیست بل وجه الله ذات الله باشد صفت او بذو کرد وجز این نخوانند « ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام » صفة للوجه لأنّ وجهه هو تعالی و لیس اسمه هو گفت متعالی است ، و باقی نام خدای تو که خداوند بزرگواری و گرامی کردن بندگان . اگر گویند این تکرارچه‌معنی دارد دراینسوره‌درچندین جایگاه بقوله « فبأيّ آلاء ربکما تکذبان » گوئیم ازاین چند جواب گفتند یکی آنکه‌فراء گفت تکرار دراین وأمثال این برای تأکید باشد چنانکه مجیب گوید بلی بلی ممتنع گوید لا لا وأنشد :

وَكائِن وَكَم عِندي لَهُم مِن صَنيعَةٍ أَيادِيَ ثَنّوها عَلَيَّ وَأَوجَبوا (۲)

وأنشد أیضاً :

« کَم نِعمَةٍ كانَت لَكُم كَم كَم وَكَم »

وقال آخر :

نَعَقَ الغُرابُ بِبَينِ لُبنى غُدوَةً کَم کَم وَکَم بِفِراقِ لُبنى يَنعِقِ (۳)

وقال آخر:

أَرَدتُ لِنَفسِيَ بَعضَ الأُمورِ فَأَولى لِنَفسِيَ أَولى لَها (٤)

---

(۱) ندیدم مردی داهیه‌که مانند عمرکاربر باشد و امروز کلمه عبقری را برای ترجمه ژنی انتخاب کرده‌اند .

(۲) چه بسیار است از ایشان نعمت واحسان نزد من‌که برمن فراوان ریختند وشکر آنرابرمن واجب ساختند .

(۳) لبنی نام زنی است گوید کلاغ خبر داد بجدائی لبنی فردا صبح و چه قدر بفراق لبنی بانگ میزند .

(۴) بعض امور برای خود خواستم‌که برای من بهتر بود وبهتر بود .

وجواب ديگر ازاين آن‌است كه تكرار براى اختلاف فوائد است وچون تقرير بنعمتهاى مختلف كرد عند ذكر هر نعمتى تكرار تقرير كرد وغرض از تكرير تقرير است و تذكير و تقريع وتوبيخ چنانكه يكى از ما گويد ألم أحسن إليك بأن أعطيتك . ألم أحسن إليك بأن خلّصتك . ألم أحسن إليك بأن رفعتك . ألم أحسن إليك بأن خلعت عليك . وعندذكرهر نعمتى باز گويد ألم أحسن إليك؟ نه با تو إحسان كردم بفلان چيز و فلان چيز؟ واين در كلام عرب وعجم وأشعار ايشان بسيار است قال مهلهل بن ربيعة يرثى أخاه كليباً :

عَلىٰ أنْ لَيْسَ عَدْلاً مِنْ كُلَيْبٍ　إذا طُرِدَ اليَتِيمُ عَنِ الجَزُورِ

عَلىٰ أنْ لَيْسَ عَدْلاً مِنْ كُلَيْبٍ　إذا خَرَجَتْ مُخَبَّأةُ الخُدُورِ

عَلىٰ أنْ لَيْسَ عَدْلاً مِنْ كُلَيْبٍ　إذا ما خافَ جارُ المُسْتَجِيرِ (١)

وقالت ليلى الاخيلية يرثى توبة بن الحمير:

لَنِعْمَ الفَتى يا تَوْبَ كُنْتَ إذ التَقَتْ　صُدُورُ الأعالِي وَ اسْتَشالَ الأسافِلُ (٢)

وَ نِعْمَ الفَتى يا تَوْبَ كُنْتَ وَ لَمْ تَكُنْ　لِتُسْبَقَ يَوْماً كُنْتَ مِنْهُ تحاول (٣)

وَ نِعْمَ الفَتى يا تَوْبَ كُنْتَ لِخائِفٍ　أتاكَ لِكَيْ يُحْمىٰ وَ نِعْمَ المُجامِلُ (٤)

وَ نِعْمَ الفَتىٰ يا تَوْبَ جاراً وَ صاحِباً　وَ نِعْمَ الفَتىٰ يا تَوْبَ حِينَ تُناضِلُ (٥)

لَعَمْرِى لَأنْتَ المَرْءُ أبْكِي لِفَقْدِهِ　بِجِدٍّ وَ لَوْ لامَتْ عَلَيْهِ العَواذِلُ (٦)

---

(١) هيچكس برابر كليب نيست آن وقت كه كودك بى‌پدر را از گوشت جزور برانند . هيچكس برابر كليب نيست آنگاه كه زن پرده نشين رااز پرده بيرون كشند .هيچكس برابر كليب نيست آنگاه كه هر كس پناه بكسى ببرد باز ترسان باشد يعنى در يارى درماندان كسى مانند كليب نيست .

(٢) نيك مردى بودى تواى توبه چون درآن روزى كه تو آهنگ كارى ميكردى كسى زودتر از تو نكرده بود .

(٣) نيك مردى بودى تواى توبه درآن هنگام كه سينه نيزهـا بايكديگر ميزدند و پائين آنها بالا ميآمد .

(٤) نيك مردى بودى تواى توبه براى آنكه ازترس نزد توميآمد تا پناهش دهى و بسيارى نيكى ميكردى با او .

(٥) نيك مردى بودى تواى توبه پناه ويار بودى ونيك مردى آنگاه كه رزم ميكردى .

(٦) بجان خودم سوگند كه تو مرد بودى براى نبودن تو گريه ميكنم براستى هر چند مرا ملامت كنند .

لَعَمْري لَأنتَ المَرْءُ أبكي لِفَقْدِه ... وَلَوْلامَ فِيه ناقِصُ الرّأي جاهِلُ (۱)

لَعَمْري لأنتَ المَرْءُ أبكي لِفَقْدِه ... إذا كثُرَتْ بِالمُلْجِمينَ البَلابِلُ (۲)

أبى لكَ ذَمَّ النّاس يا تَوْبَ كلّما ... ذُكِرْتَ اُمورٌ مُحْكَماتٌ كوامِلُ (۳)

أبى لكَ ذمّ النّاس يا توبَ كلّما ... ذُكِرْتَ سَماحٌ حينَ يَأوي الأرامِلُ (۴)

فلا يُبْعِدَنْكَ اللهُ يا تَوْبَ إنما ... لِقيتَ حِمامَ المَوْتِ وَالمَوتُ خاتِلُ (۵)

فلا يُبْعِدَنْكَ اللهُ يا تَوْبَ إنما ... كَذاكَ المَنايا عاجِلاتٌ وَآجِلٌ (۶)

فلا يُبْعِدَنْكَ اللهُ يا تَوْبَ إنّما ... سَقَتْكَ الغَوادي المُدْجِناتُ الهَواطِلُ (۷)

چنانکه بینی در این أبیات تکراری بتکراری میرود برای اختلاف أحوال و معانی که گفته شد وقال الحارث بن عبّاد :

قَرِّبا مَرْبَطَ النّعامةِ مِنّي ... لَقِحَتْ حَرْبُ وائِلٍ عَنْ حِيالِ (۸)

آنگه تکرار کرد این مصراع را که «قربا مربط النعامة منی لقحت» درچند بیت ها .و

قالت ابنة النعمان ترثي زوجها مالكاً :

وَ حدّثني أصحابُهُ أنّ مالِكاً ... ضَرُوبٌ بنَصْلِ السَّيْفِ غيرُ نَكُولِ

وَ حدّثني أصحابُهُ أنّ مالِكاً ... أقامَ وَ نادى صَحْبَهُ بِرَحيلِ

وَ حدّثني أصحابُهُ أنّ مالِكاً ... جَوادٌ بِما في الرَّحْلِ غيرُ بَخيلِ

---

(۱) بجان خودم سوگندکه تومرد بودی برای نبودن توگریه میکنم . هرچند مردکوتاه اندیشه نادان مرا سرزنش کند .

(۲) بجان خودم سوگندکه تو مردی بودی برای نبودن تو گریه میکنم در آن هنگام که سواران لگام زده از بیم دچار تشویش شوند .

(۳) مانع مذمت مردم است از تو هرگاه نام تو برده شود کارهای درست کامل تو .

(۴) مانع مذمت مردم است از تو هرگاه نام تو برده شود بخشندگی تو آنگاه که بیوه زنان به پناه تو آیند .

(۵) خداوند ترا دور نگرداند ای توبه مرگ ترا دریافت و مرگ بناگهان فرو گیرد

(۶) خداوند ترا دورنگرداند ای توبه که مرگ گاه شتاب آید وگاه تاخیر کند

(۷) خداوند ترا دورنگرداندای توبه آبرهای بامدادانبوه وپر باران تراسیراب کند

(۸) نعامه نام اسبی است وحیال بمعنی آبستن نبودن است گوید اسب مرا نزدیك من آورید که جنگ وائل پس از آنکه بی‌بار نبود آبستن شد .

وَ حَدَّثَني أَصحابُهُ أَنَّ مالِكاً　خَفيفٌ عَلىَّ الحَدَثانِ غَيرُ ثَقيلِ
وَ حَدَّثَني أَصحابُهُ أَنَّ مالِكاً　جَزُومٌ كَماضِي الشَّفرَتَينِ صَقيلِ(١)

ومانند این أبیات بسیار است واین برای آن آوردم تا شبهۀ ملحدان وطاعتان زائل شود ومعلوم گردد که امثال این دراشعار ایشان بسیار است .

پایان مجلد دهم

(١) اصحاب مالك خبردادند بمن که او بایستاد وبرمردم خود بانگ زد که بار بندند، ومرا خبر دادند که اوهرچه داشت بخشید وبخیلی ننمود وخبردادند که مالك درحوادث روزگار چابك بود وسنگین نمی نشست وگفتند که مانند شمشیردودم و جلا داده برنده بود .

در وقایع ایام عرب و جنگ های ایشان آمده است که کلیب بن ربیعه را از سادات وبزرگان عشایر کشتند میان قبایل قاتل ومقتول چهل سال جنگ بود وحماسه های هر دو طرف و مراثی آنان درکتب ادب بسیار است و آنرا حرب البسوس گویند و اشعار برادر وی مهلهل در مرثیه برادرش مشهور است..

فهرست مندرجات


كتابخانه تخصصی ادبيات